

آشنائی با امام روح الله خمینی ره

امام خمینی در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری مطابق با ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ هجری شمسی (۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی) در شهرستان خمین از توابع استان مرکزی ایران در خانواده ای اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله زهرای اطهر سلام الله علیها، روح الله الموسوی الهمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد . او وارث سجایای آبا و اجدادی بود که نسل در نسل در کار هدایت مردم و کسب معارف الهی کوشیده اند. پدر بزرگوار امام خمینی مرحوم آیه الله سید مصطفی موسوی از معاصرین مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی (رض)، پس از آنکه سالیانی چند در نجف اشرف علوم و معارف اسلامی را فرا گرفته و به درجه اجتهاد نایل آمده بود به ایران بازگشت و در خمین ملجأ مردم و هادی آنان در امور دینی بود. در حالیکه بیش از ۵ ماه ولادت امام خمینی نمی گذشت، طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت ندای حق طلبی پدر را که در برابر زورگوئیهایشان به مقاومت بر خاسته بود، با گلوله پاسخ گفتند و در مسیر خمین به اراک وی را به شهادت رساندند. بدین ترتیب امام خمینی از اوان کودکی با رنج یتیمی آشنا و با مفهوم شهادت روبرو گردید. وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر مؤمنه اش (بانو هاجر) که خود از خاندان علم و تقوا و از نوادگان مرحوم آیه الله خوانساری (صاحب زیده التصانیف) بوده است. همچنین نزد عمه مکرمه اش (صاحبه خانم) که بانویی شجاع و حقجو بود سپری کرد اما در سن ۱۵ سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم گردید .

هجرت امام خمینی به قم و تحصیل دروس تکمیلی: اندکی پس از هجرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حایری یزدی رحمه الله علیه (نوروز ۱۳۰۰ هجری شمسی، مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ هجری قمری) امام خمینی نیز رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه قم طی کرد.

ازدواج امام خمینی و تشکیل خانواده: میرزا محمد ثقفی تهرانی در زمان تحصیل در شهر مقدس قم، با حاج آقا روح الله مصطفوی خمینی (حضرت امام) که در آن زمان ۲۷ سال داشت آشنا شد که همین آشنایی، واسطه ازدواج امام خمینی (ره) با بانو ثقفی در سال ۱۳۰۸ شمسی شد. امام خمینی در سال ۱۳۲۰ هجری خورشیدی با خدیجه ثقفی دختر میرزا محمد ثقفی تهرانی ازدواج کرد. برخلاف سنت رایج چند همسری و متعه در بین روحانیان آن زمان، خمینی هیچگاه همسر دیگری و متعه اختیار نکرد و برخلاف رسم آن زمان خمینی در امور منزل به همسرش کمک می کرد. ثمره این ازدواج تولد سید مصطفی، فرزند اول آنها در آذر ۱۳۰۹؛ سید احمد در ۲۶ اسفند ۱۳۲۴ و خانمها سیده فریده، سیده زهرا و سیده صدیقه بود.

پس از رحلت آیه الله العظمی حایری یزدی تلاش امام خمینی به همراه جمعی دیگر از مجتهدین حوزه علمیه قم به نتیجه رسید و آیه الله العظمی (رض) به عنوان زعیم حوزه علمیه عازم قم گردید. در این زمان، امام خمینی به عنوان یکی از مدرسین و مجتهدین صاحب رای در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق شناخته می شد. حضرت امام خمینی طی سالهای طولانی در حوزه علمیه قم به تدریس چندین دوره فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاق اسلامی در فیضیه، مسجد اعظم، مسجد محمدیه، مدرسه حاج ملاصادق، مسجد سلماسی، و ... همت گماشت و در حوزه علمیه نجف نیز قریب ۱۴ سال در مسجد شیخ اعظم انصاری (ره) معارف اهل بیت و فقه را در عالیتترین سطوح تدریس نمود و در نجف بود که برای نخستین بار مبانی نظری حکومت اسلامی را در سلسله درسهای ولایت فقیه بازگو نمود.

امام خمینی در سنگر مبارزه و قیام: روحیه مبارزه و جهاد در راه خدا ریشه در بینش اعتقادی و تربیت و محیط خانوادگی و شرایط سیاسی و اجتماعی طول دوران زندگی امام خمینی داشته است. مبارزات ایشان از آغاز نوجوانی آغاز، و سیر تکاملی آن به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی امام خمینی از یکسو و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و جوامع اسلامی از سوی دیگر در اشکال مختلف ادامه یافته است و در سال ۱۳۴۰ و ۴۱ ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا امام خمینی در رهبریت قیام و روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب قیام سراسری روحانیت و ملت ایران در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با دو ویژگی برجسته یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه ها، و شعارها و هدفهای قیام، سرآغازی ششدر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعدها تحت نام انقلاب اسلامی در جهان شناخته و معرفی شد. امام خمینی خاطره خویش از جنگ بین الملل اول را در حالیکه نوجوانی ۱۲ ساله بوده چنین یاد می کند: من هر دو جنگ بین المللی را یادم هست ... من کوچک بودم لکن مدرسه می رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم در خمین، من آنجا آنها را می دیدم و ما مورد تاخت و تاز واقع می شدیم در جنگ بین الملل اول. پس از رحلت آیه الله العظمی حایری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵ ه.ش) حوزه علمیه قم را خطر انحلال تهدید می کرد. علمای متعهد به چاره جویی برخاستند. مدت هشت سال سرپرستی حوزه علمیه قم را آیات عظام: سید محمد حجت، سید صدر الدین صدر و سید محمد تقی خوانساری رضوان الله علیهم بر عهده گرفتند. در این فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان، شرایط برای تحقق مرجعیت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته ای بود که می توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حایری و حفظ کیان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان آیه الله حایری و از جمله امام خمینی به سرعت تعقیب شد. شخص امام خمینی در دعوت از آیه الله بروجردی برای هجرت به قم و پذیرش مسئولیت خطیر زعامت حوزه مجدانه تلاش کرد.

امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ طرح اصلاح اساس ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حائری تهیه کرد و به آیه الله بروجردی (ره) پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت .

اما رژیم در محاسباتش اشتباه کرده بود. لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیدها تغییر می یافت در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ ه.ش به تصویب کابینه امیر اسد الله علم رسید. آزادی انتخابات زنان پوششی برای مخفی نگه داشتن هدفهای دیگر بود. حذف و تغییر دو شرط نخست دقیقا به منظور قانونی کردن حضور عناصر بهایی در مصادر کشور انتخاب شده بود. چنانکه قبلا نیز اشاره شد پشتیبانی شاه از رژیم صهیونیستی در توسعه مناسبات ایران و اسرائیل شرط حمایتهای آمریکا از شاه بود. نفوذ پیروان مسلک استعماری بهائیت در قوای سه گانه ایران این شرط را تحقق می بخشید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند . نقش حضرت امام خمینی در روشن ساختن اهداف واقعی رژیم شاه و گوشزد کردن رسالت خطیر علما و حوزه های علمیه در این شرایط بسیار موثر و کارساز بود. تلگرافها و نامه ها سرگشاده اعتراض آمیز علما به شاه و اسد الله علم موجی از حمایت را در اقشار مختلف مردم برانگیخت. لحن تلگرافهای امام خمینی به شاه و نخست وزیر تند و هشدار دهنده بود.

بدین ترتیب ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی تجربه ای پیروز و گرانبه برای ملت ایران بویژه از آن جهت بود که طی آن ویژگیهای شخصیتی را شناختند که از هر جهت برای رهبری امت اسلام شایسته بود. با وجود شکست شاه در ماجرای انجمنها، فشار آمریکا برای انجام اصلاحات مورد نظر ادامه یافت. شاه در دیماه ۱۳۴۱ هجری شمسی اصول ششگانه اصلاحات خویش ر بر شمرد و خواستار فراندوم شد . امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به نشست و چاره جویی دوباره فراخواند . با پیشنهاد امام خمینی عید باستانی نوروز سال ۱۳۴۲ در اعتراض به اقدامات رژیم تحریم شد. در اعلامیه حضرت امام خمینی از انقلاب سفید شاه به انقلاب سیاه تعبیر و همسویی شاه با اهداف آمریکا و اسرائیل افشا شده بود . از سوی دیگر، شاه در مورد آمادگی جامعه ایران برای انجام اصلاحات آمریکا به مقامات واشنگتن اطمینان داده بود و نام اصلاحات را انقلاب سفید نهاده بود. مخالفت علما برای وی بسیار گران میآمد . امام خمینی در اجتماع مردم، بی پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلی جنایات و همپیمان با اسرائیل یاد می کرد و مردم را به قیام فرا می خواند. امام خمینی در سخنرانی خود در روز دوازده فروردین ۱۳۴۲ شیدای سکوت علمای قم و نجف و دیگر بلاد اسلامی در مقابل جنایات تازه رژیم انتقاد کرد و فرمود : امروز سکوت همراهی با دستگاه جبار است حضرت امام روز بعد (۱۳ فروردین ۴۲) اعلامیه معروف خود را تحت عنوان شاه دوستی

یعنی غارتگری منتشر ساخت . راز تأثیر شگفت پیام امام خمینی و کلام امام در روان مخاطبینش که تا مرز جانبازی پیش می رفت را باید در همین اصالت اندیشه، صلابت رای و صداقت بی شبه اش با مردم جستجو کرد . سال ۱۳۴۲ با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه خونریز شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالت های آمریکا و خیانت های شاه پافشاری داشت. در چهارده فروردین ۱۳۴۲ آیه الله العظمی حکیم از نجف طی تلگراف هایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کویان حوزه ها مطرح شده بود. حضرت امام خمینی بدون اعتنا به این تهدیدها، پاسخ تلگراف آیه الله العظمی حکیم را ارسال نموده و در آن تأکید کرده بود که هجرت دسته جمعی علما و خالی کردن حوزه علمیه قم به مصلحت نیست . امام خمینی در پیامی (به تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۳۴۲) بمناسبت چهلیم فاجعه فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در رویارویی سران ممالك اسلامی و دول عربی با اسرائیل غاصب تأکید ورزید و پیمان های شاه و اسرائیل را محکوم کرد .

قیام ۱۵ خرداد: ماه محرم ۱۳۴۲ که مصادف با خرداد بود فرا رسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم مستبد شاه بعمل آورد . امام خمینی در عصر عاشورای سال ۱۳۸۳ هجری قمری (۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسی) در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود ایراد کرد . در همین سخنرانی بود که امام خمینی با صدای بلند خطاب به شاه فرمود : آقا من به شما نصیحت می کنم، ای آقای شاه ! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می کنم دست بردار از این کارها، آقا اغفال می کنند تو را، من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند ... اگر دیکته می دهند دستت و می گویند بخوان، در اطرافش فکر کن نصیحت مرا بشنو ... ربط ما بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می گوید از اسرائیل حرف ننزد ... مگر شاه اسرائیلی است ؟ شاه فرمان خاموش کردن قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب (سحرگاه پانزده خرداد ۴۲) صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل حضرت امام خمینی را محاصره کردند و ایشان را در حالیکه مشغول نماز شب بود دستگیر و سراسیمه به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران زندانی کردند و غروب آنروز به زندان قصر منتقل نمودند . صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران، مشهد، شیراز و دیگر شهرها رسید و وضعیتی مشابه قم پدید آورد . نزدیکترین ندیم همیشگی شاه، تیمسار حسین فردوست در خاطراتش از بکارگیری تجربیات و همکاری زده ترین مأمورین سیاسی و امنیتی آمریکا برای سرکوب قیام و همچنین از سراسیمگی شاه و دربار و امرای ارتش و ساواک در این ساعات پرده برداشته و توضیح داده است که چگونه شاه و

ژنرالهایش دیوانه وار فرمان سرکوب صادر می کردند . امام خمینی ، پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت آباد منتقل شد . با دستگیری امام خمینی و کشتار وحشیانه مردم در روز ۱۵ خرداد ۴۲ ، قیام ظاهرا سرکوب شد. امام خمینی در حبس از پاسخ گفتن به سئوالات بازجویان ، با شهادت و اعلام اینکه هیئت حاکمه در ایران و قوه قضائیه آنرا غیر قانونی و فاقد صلاحیت می داند، اجتناب ورزید. در شامگاه ۱۸ فروردین سال ۱۳۴۳ بدون اطلاع قبلی، امام خمینی آزاد و به قم منتقل می شود. به محض اطلاع مردم، شادمانی سراسر شهر را فرا می گیرد و جشنهای باشکوهی در مدرسه فیضیه و شهر به مدت چند روز بر پا می شود . اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ با صدور بیانیه مشترک امام خمینی و دیگر مراجع تقلید و بیانیه های جداگانه حوزه های علمیه گرامی داشته شد و به عنوان روز عزای عمومی معرفی شد. امام خمینی در همین روز (۴ آبان ۱۳۴۳) بیانیه ای انقلابی صادر کرد و در آن نوشت : دنیا بداند که هر گرفتاری ای که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از اجانب است، از آمریکا است، ملل اسلام از اجانب عموما و از آمریکا خصوصا متنفر است ... آمریکا است که از اسرأیل و هواداران آن پشتیبانی می کند. آمریکا است که به اسرأیل قدرت می دهد که اعراب مسلم را آواره کند. افشاگری امام خمینی علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون، ایران را در آبان سال ۴۳ در آستانه قیامی دوباره قرار داد . از طرف دیگر به موجب سندهایی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد، کسانی همچون آقای شریعتمداری در این زمان (آبان ۴۳) از موقعیت و نفوذ خود استفاده کرده و کوشیدند تا طرفداران خویش را وادار به سکوت و عدم حمایت از دعوت امام خمینی نمایند . سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام خمینی در قم را محاصره کردند. شگفت آنکه وقت باز داشت، همانند سال قبل مصادف با نیایش شبانه امام خمینی بود . حضرت امام خمینی بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیما به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با يك فروند هواپیمای نظامی که از قبل آماده شده بود، تحت الحفظ مامورین امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آنروز ساواک خبر تبعید امام خمینی را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور ! در روزنامه ها منتشر ساخت. علیرغم فضای خفقان موجی از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه ها و ارسال طومارها و نامه ها به سازمانهای بین المللی و مراجع تقلید جلوه گر شد. اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید در این مدت رژیم شاه با شدت عمل بی سابقه ای بقایای مقاومت را در ایران در هم شکست و در غیاب امام خمینی به سرعت دست به اصلاحات آمریکا پسند زد. اقامت اجباری در ترکیه فرصتی مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ تحریر الوسيله را آغاز کند.

تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق: روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۳ حضرت امام به همراه فرزندشان آية الله حاج آقا مصطفی از ترکیه به تبعیدگاه دوم، کشور عراق اعزام شدند . امام خمینی پس از ورود به

بغداد برای زیارت مرقد اُمّه اطهار(ع) به شهرهای کاظمین، سامرا و کربلا شتافت و یک هفته بعد به محل اصلی اقامت خود یعنی نجف عزیمت کرد. دوران اقامت طولانی و ۱۳ ساله امام خمینی در نجف در شرایطی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیتهای مستقیم در حد ایران و ترکیه وجود نداشت اما مخالفتها و کارشکنیها و زخم زبانها نه از جبهه دشمن رویارو بلکه از ناحیه روحانی نمایان و دنیا خواهان مخفی شده در لباس دین آنچنان گسترده و آزاردهنده بود که امام خمینی با همه صبر و بردباری معروفش بارها از سختی شرایط مبارزه در این سالها به تلخی تمام یاد کرده است. ولی هیچیک از این مصائب و دشواریها نتوانست او را از مسیری که آگاهانه انتخاب کرده بود باز دارد. امام خمینی سلسله درسهای خارج فقه خویش را با همه مخالفتها و کارشکنیهای عناصر مغرض در آبان ۱۳۴۴ در مسجد شیخ انصاری (ره) نجف آغاز کرد که تا زمان هجرت از عراق به پاریس ادامه داشت. حوزه درسی ایشان به عنوان یکی از برجسته ترین حوزه های درسی نجف از لحاظ کیفیت و کمیت شاگردان شناخته شد. امام خمینی از بدو ورود به نجف با ارسال نامه ها و پیکهایی به ایران، ارتباط خویش را با مبارزین حفظ نموده و آنان را در هر مناسبتی به پایداری در پیگیری اهداف قیام ۱۵ خرداد فرا می خواند. امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید، علیرغم دشواریهای پدید آمده، هیچگاه دست از مبارزه نکشید، وبا سخنرانیها و پیامهای خویش امید به پیروزی را در دلها زنده نگاه می داشت. امام خمینی در گفتگویی با نماینده سازمان الفتح فلسطین در ۱۹ مهر ۱۳۴۷ دیدگاههای خویش را درباره مسأل جهان اسلام و جهاد ملت فلسطین تشریح کرد و در همین مصاحبه بر وجوب اختصاص بخشی از وجوه شرعی زکات به مجاهدان فلسطینی فتوا داد. اوایل سال ۱۳۴۸ اختلافات بین رژیم شاه و حزب بعث عراق بر سر مرز آبی دو کشور شدت گرفت. رژیم عراق جمع زیادی از ایرانیان مقیم این کشور را در بدترین شرایط اخراج کرد. حزب بعث بسیار کوشید تا از دشمنی امام خمینی با رژیم ایران در آن شرایط بهره گیرد. چهار سال تدریس، تلاش و روشننگری امام خمینی توانسته بود تا حدودی فضای حوزه نجف را دگرگون سازد. اینک در سال ۱۳۴۸ علاوه بر مبارزین بیشمار داخل کشور مخاطبین زیادی در عراق، لبنان و دیگر بلاد اسلامی بودند که نهضت امام خمینی را الگوی خویش می دانستند.

امام خمینی و استمرار مبارزه (۱۳۵۰ - ۱۳۵۶): نیمه دوم سال ۱۳۵۰ اختلافات رژیم بعثی عراق و شاه بالا گرفت و به اخراج و آواره شدن بسیاری از ایرانیان مقیم عراق انجامید. امام خمینی طی تلگرافی به رئیس جمهور عراق شدیدال اقدامات این رژیم را محکوم نمود. حضرت امام خمینی در اعتراض به شرایط پیش آمده تصمیم به خروج از عراق گرفت اما حکام بغداد با آگاهی از پیامدهای هجرت امام خمینی در آن شرایط اجازه خروج ندادند. سال ۱۳۵۴ در سالگرد قیام ۱۵ خرداد، مدرسه فیضیه قم بار دیگر شاهد قیام طلاب انقلابی بود. فریادهای درود بر خمینی و مرگ بر سلسله

پهلوی به مدت دو روز ادامه داشت پیش از این سازمانهای چریکی متلاشی شده و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مبارز گرفتار زندانهای رژیم بودند. شاه در ادامه سیاستهای مذهب ستیز خود در اسفند ۱۳۵۴ وقیحانه تاریخ رسمی کشور را از مبدأ هجرت پیامبر اسلام به مبدأ سلطنت شاهان هخامنشی تغییر داد. امام خمینی در واکنشی سخت، فتوا به حرمت استفاده از تاریخ بی پایه شاهنشاهی داد. تحریم استفاده از این مبدأ موهوم تاریخی همانند تحریم حزب رستاخیز از سوی مردم ایران استقبال شد و هر دو مورد افتضاحی برای رژیم شاه شده و رژیم در سال ۱۳۵۷ ناگزیر از عقب نشینی و لغو تاریخ شاهنشاهی شد.

اوجگیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ و قیام مردم: امام خمینی که به دقت تحولات جاری جهان و ایران را زیر نظر داشت از فرصت به دست آمده نهایت بهره برداری را کرد. امام خمینی در مرداد ۱۳۵۶ طی پیامی اعلام کرد: اکنون به واسطه اوضاع داخلی و خارجی و انعکاس جنایات رژیم در مجامع و مطبوعات خارجی فرصتی است که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطنخواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمنهای اسلامی در هر جایی درنگ از آن استفاده کنند و بی پرده بپا خیزند. شهادت آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ و مراسم پر شکوهی که در ایران برگزار شد نقطه آغازی بر خیزش دوباره حوزه های علمیه و قیام جامعه مذهبی ایران بود. امام خمینی در همان زمان به گونه ای شگفت این واقعه را از الطاف خفیه الهی نامیده بود. رژیم شاه با درج مقاله ای توهین آمیز علیه امام در روزنامه اطلاعات انتقام گرفت. اعتراض به این مقاله، به قیام ۱۹ دی ماه قم در سال ۵۶ منجر شد که طی آن جمعی از طلاب انقلابی به خاک و خون کشیده شدند. شاه علیرغم دست زدن به کشتارهای جمعی نتوانست شعله های افروخته شده را خاموش کند. او بسیج نظامی و جهاد مسلحانه عمومی را بعنوان تنها راه باقیمانده در شرایط دست زدن آمریکا به کودتای نظامی ارزیابی می کرد.

هجرت امام خمینی از عراق به پاریس: در دیدار وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام خمینی از عراق گرفته شد. روز دوم مهر ۱۳۵۷ منزل امام در نجف بوسیله قوای بعثی محاصره گردید انعکاس این خبر با خشم گسترده مسلمانان در ایران، عراق و دیگر کشورها مواجه شد. روز ۱۲ مهر، امام خمینی نجف را به قصد مرز کویت ترک گفت. دولت کویت با اشاره رژیم ایران از ورود امام خمینی به این کشور جلوگیری کرد. قبلا صحبت از هجرت امام خمینی به لبنان و یا سوریه بود اما ایشان پس از مشورت با فرزندشان (حجه الاسلام حاج سید احمد خمینی) تصمیم به هجرت به پاریس گرفت. در روز ۱۴ مهر ایشان وارد پاریس شدند. و دو روز بعد در منزل یکی از ایرانیان در نوفل لوشاتو (حومه پاریس) مستقر شدند. مأمورین کاخ الیزه نظر رئیس جمهور فرانسه را مبنی بر اجتناب از هرگونه فعالیت سیاسی به امام خمینی ابلاغ کردند. ایشان نیز در واکنشی تند

تصریح کرده بود که اینگونه محدودیتها خلاف ادعای دموکراسی است و اگر او ناگزیر شود تا از این فرودگاه به آن فرودگاه و از این کشور به آن کشور برود باز دست از هدفهایش نخواهد کشید .
امام خمینی در دیماه ۵۷ شورای انقلاب را تشکیل داد. شاه نیز پس از تشکیل شورای سلطنت و اخذ رأی اعتماد برای کابینه بختیار در روز ۲۶ دیماه از کشور فرار کرد. خبر در شهر تهران و سپس ایران پیچید و مردم در خیابانها به جشن و پای کوبی پرداختند .

بازگشت امام خمینی به ایران پس از ۱۴ سال تبعید: اوایل بهمن ۵۷ خبر تصمیم امام خمینی در بازگشت به کشور منتشر شد. هر کس که می شنید اشک شوق فرو می ریخت. مردم ۱۴ سال انتظار کشیده بودند. اما در عین حال مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند چرا که هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حکومت نظامی بر قرار بود. اما امام خمینی تصمیم خویش را گرفته و طی پیامهایی به مردم ایران گفته بود می خواهد در این روزها سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد. دولت بختیار با هماهنگی ژنرال هایزر فرودگاههای کشور را به روی پروازهای خارجی بست.
دولت بختیار پس از چند روز تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد. سرانجام امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال دوری از وطن وارد کشور شد . استقبال بی سابقه مردم ایران چنان عظیم و غیر قابل انکار بود که خبرگزاریهای غربی نیز ناگزیر از اعتراف شده و مستقبلین را ۴ تا ۶ میلیون نفر برآورد کردند .

سرنگونی نظام شاهنشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن یوم الله: روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ پرسنل نیروی هوایی در محل اقامت امام خمینی (مدرسه علوی تهران) با ایشان بیعت کردند. سفارت آمریکا و شوروی بوسیله ساواکیها و پس مانده های رژیم شاه و با تحریک گروهکهای کمونیستی به اصطلاح مجاهدین خلق (منافقین) در حرکتهای ایدایی علیه انقلاب مشارکت فعال داشتند . گروهک تروریستی فرقان ، اندیشمند برجسته و عضو شورای انقلاب ، علامه مرتضی مطهری را در تاریخ ۵۸/۲/۱۲ و آیه الله قاضی طباطبایی ۵۸/۸/۱۰ و دکتر محمد مفتاح ۵۸/۹/۲۸ و حاج مهدی عراقی و پسرش ۵۸/۶/۴ ترور کرد و در ترور آقایان هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی ناکام ماند . کمتر از دو ماه از پیروزی انقلاب نمی گذشت که ۹۸ / ۲ درصد رای دهندگان در رفراندوم ۱۲ فروردین سال ۵۸ یکی از آزادترین انتخابات تاریخ ایران رای به استقرار نظام جمهوری اسلامی دادند و متعاقب آن انتخابات پیاپی برای تدوین و تصویب قانون اساسی و انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی برگزار گردید . امام خمینی پس از پیروزی انقلاب در تاریخ دهم اسفند ۱۳۵۷ از تهران به قم آمده بود و تازمان ابتلا به بیماری قلبی (۲ بهمن ۱۳۵۸) در این شهر بود . حضرت امام خمینی پس از ۳۹ روز مداوا در بیمارستان قلب تهران ، موقتا در منزلی واقع در منطقه دربند تهران ساکن شد و سپس در

تاریخ ۱۳۵۹/۲/۲۷ بنا به تمایل خود به منزلی محقر متعلق به یکی از روحانیون (حجة الاسلام) سید مهدی امام جمارانی) در محله جماران نقل مکان کرد و تا زمان رحلت در همین منزل ماند .

در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری ایران (۱۳۵۸/۱۱/۵) و در حالیکه امام خمینی در بیمارستان قلب تهران بستری بود ، آقای ابو الحسن بنی صدر از رقبای خود پیشی گرفت . او که در آستانه پیروزی انقلاب به کشور بازگشته بود با سخنرانیهای و ارأه کتابهای خویش از خود چهره ای مذهبی انقلابی و اقتصاد دانی آگاه ارأه می کرد . امام خمینی در مراسم حکم تنفیذ ریاست جمهوری وی فرمودند : من يك كلمه به آقای بنی صدر تذکر می دهم . این کلمه برای همه است : (حب الدنيا راس كل خطيئة) کیش شخصیت آقای بنی صدر و قدرت طلبی وی مانع از بکار گیری این نصیحت شد . وحدت ملی با اختلاف افکنیهای بنی صدر به مخاطره افتاده بود . سرانجام امام خمینی طی حکمی کوتاه در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل و متعاقب آن مجلس شورای اسلامی رأی به بی کفایتی وی داد . از این پس منافقین رسماً دست به اقدامات براندازی و فعالیتهای تروریستی زدند و سران و اعضای آن در خانه های تیمی مخفی شدند . حزب جمهوری اسلامی در رأس حملات تروریستی منافقین قرار داشت . این حزب پس از پیروزی انقلاب با همت بزرگانی همچون حضرات آقایان : خامنه ای ، دکتر بهشتی ، دکتر باهنر ، هاشمی رفسنجانی ، و موسوی اردبیلی به منظور سازماندهی نیروهای مومن به راه امام خمینی و مقابله با تحركات گروهکهای سیاسی ضد انقلاب تشکیل شده بود . آية الله خامنه ای روز ۶ تیر ماه ۱۳۶۰ بر اثر انفجار بمبی که منافقین در مسجد اباذر تهران کار گذاشته بودند به هنگام سخنرانی مجروح گردید .

فردای آن روز فاجعه ای عظیم به وقوع پیوست . ۷۲ تن از کار آمدترین عناصر نظام اسلامی و یاران امام خمینی که در میان آنان رئیس دیوانعالی کشور (دکتر بهشتی) ، چند تن از وزرا ، تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و جمعی از مسئولین قوه قضایه و جمعی از منتفکین و نویسندگان و نیروهای انقلابی حضور داشتند ، در مقر حزب جمهور اسلامی بر اثر انفجار بمبی قوی که عامل نفوذی سازمان منافقین کار گذاشته بود ، شهید شدند . دو ماه بعد در روز ۸ شهریور ۱۳۶۰ آقای محمد علی رجایی چهره محبوب مردم ایران که بعد از عزل بنی صدر از سوی مردم به ریاست جمهوری انتخاب شده بود به همان حجه الاسلام دکتر محمد جواد باهنر (نخست وزیر) در محل کار خویش با انفجار بمبی دیگر به شهادت رسیدند . منافقین در نظر مردم ایران منفورترین مجرمینی هستند که هیچگاه جنایات جانپان مشهور تاریخ معاصر ایران به آنان نمی رسد . علاوه بر شهادت ۷۲ نفر از محبوبترین شخصیتهای نظام اسلامی در انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی وشهادت رئیس جمهور و نخست وزیر ایران ، چهره های برجسته دیگری نیز بوسیله اقدامات تروریستی منافقین از مردم ایران گرفته شدند که می توان از ترور آية الله صدوقی امام جمعه یزد

(۶۱/۴/۱۱)، ترور آیه الله دستغیب امام جمعه شیراز (۶۰/۹/۲۰)، ترور آیه الله مدنی امام جمعه تبریز (۶۰/۶/۲۰)، آیه الله قدوسی به همراه سرتیپ دستجردی (۶۰/۶/۱۴) و ترور حجة الاسلام هاشمی نژاد (۶۰/۷/۷) و دهها شخصیت روحانی دیگر نام برد که هر يك در منطقه ای وسیع از ایران بر دل‌های مردم حکومت داشتند و نقش آفرینان نهضت امام خمینی بودند.

جنگ تحمیلی و دفاع ۸ ساله امام خمینی و ملت ایران؛ شکست طرح‌های برانداز نظام جمهوری اسلامی با استفاده از محاصره اقتصادی و سیاسی که از سوی آمریکا در جهان پیگیری می شد و شکست این کشور در عملیات صحرای طبس پس از اشغال لانه جاسوس آمریکا، و ناکامی در تجزیه کردستان، هیئت حاکمه این کشور را در سال ۱۳۵۹ به سمت تجربه راه حل نظامی تمام عیار سوق می داد، روحیه قدرت طلبی صدام و خصومت‌های مرزی گذشته دو کشور نیز شرایطی ایده آل برای آمریکا پدید می آورد تا به صدام برای تجاوز و اشغال نظامی ایران چراغ سبز داده و فرمان عملیات را صادر کند. به هر حال ارتش عراق در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تجاوز گسترده نظامی خویش را در طول ۱۲۸۰ کیلومتر مرز مشترک از شمالی ترین نقطه مرز مشترک با ایران تا بندر خرمشهر و آبادان در جنوب ایران آغاز کرد. همزمان هواپیماهای نظامی عراق فرودگاه تهران و مناطق دیگر را (در ساعت ۲ بعد از ظهر) بمباران کردند. ارتش ایران که بر اثر حوادث انقلاب به شدت آسیب دیده و از هم گسیخته بود، دوران اولیه بازسازی خود را می گذراند. سپاه تازه تأسیس پاسداران انقلاب اسلامی که به فرمان امام خمینی تشکیل شده بود در آغاز راه بود و نیرو، تجهیزات، و تجربه کافی در روزهای نخست جنگ نداشت. نخستین واکنش‌های امام خمینی و اولین پیامها و سخنرانیهای امام خمینی در رابطه با تجاوز ارتش عراق از لحاظ شناخت شخصیت وی و نوع فرماندهی او بسیار جالب توجه است که در اینجا مجال بازگویی ظرافتها و ویژگیهای آن نیست. امام خمینی بی درنگ فرمان مقاومت صادر کرد. قبلا فرمان امام خمینی مبنی بر بسیج عمومی و تشکیل ارتش بیست میلیونی با استقبال جوانان انقلابی ایران مواجه و آموزش و اعزام بسیجیان به جبهه ها فضای ایران را دگرگون ساخته بود. موفقیت‌های پیاپی رزمندگان سپاه اسلام آثار شکست را در جبهه بعثیها نمایان ساخت.

انواع سلاحهای پیشرفته ای که حتی در شرایط صلح نیز تهیه آنها دشوار و به چندین سال پیگیری و مذاکره و امتیاز دادن نیاز داشت به سرعت در اختیار صدام قرار گرفت. موشکهای اگزوسه و هواپیماهای سوپراتاندارد فرانسوی از آنجمله اند. امام خمینی در شرایطی دفاع مقدس ملت را هدایت می کرد که جمهوری اسلامی رسماً از سوی آمریکا و اروپا تحریم تسلیحاتی شده بود و برای یافتن يك قطعه هواپیماهایش می بایست ماهها وقت صرف کند. سقوط صدام به دست سپاه اسلام کوس شکست چندین قدرت بزرگ جهان را در مقابله با انقلاب اسلامی به صدا در می آورد. اینک برخلاف گذشته همه تلاشهای آمریکا و شورای امنیت بر مسدود کردن راه پیشروی رزمندگان ایرانی

و جلوگیری از سقوط صدام متمرکز شده بود . قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از تصویب گذشت . این قطعنامه قسمت عمده نظرات و شرایط قبلی ایران برای ترك نبرد را که از آغاز دفاع خویش بر آنها اصرار می ورزید ولی سازمانهای بین المللی به امید پیروزی صدام زیر بار نمی رفتند ، پذیرفته بود این گروه در پایان بررسی به اتفاق آراء نظر خویش را مبنی بر آماده بودن شرایط برای اثبات حقانیت جمهوری اسلامی در دفاع مقدس ۸ ساله و ترك مخاصمه بر اساس مفاد قطعنامه ۵۹۸ بود . پیام امام خمینی معروف به پیام قبول قطعنامه تعبیر امام خمینی از پذیرش قطعنامه به عنوان جام زهر خود حقایقی ناگفته دارد و حاوی نکات ظریف بسیاری است که بیان آنها در این مقاله نمی گنجد و فقط به ذکر فرازی از پیام امام خمینیدر این رابطه بسنده می شود : و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتا مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصا برای من بود ، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در چنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می دیدم ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلا خودداری می کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم ، با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می دانم و خدا می داند که اگر نبود انگیزه ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود هرگز راضی به این عمل نمی بودم و مرگ و شهادت برایم گوارتر بود. اما چاره چیست که همه باید به رضایت حق تعالی گردن نهیم و مسلم ملت قهرمان و دلاور ایران نیز چنین بوده و خواهد بود ...

از جمله شگفتیهای دوران طولانی دفاع مقدس ملت ایران آنکه در تمام این مدت مردم ایران نشاط خود را برای سازندگی و جبران خرابیهای به ارث مانده از رژیم سابق هیچگاه از دست ندادند و در همین مدت علاوه بر اداره کامل امور جبهه ها ، طرحهای بزرگ بازسازی و نوسازی کشور از پروژه های عظیم سد سازی و راه سازی گرفته تا طرحهای توسعه اکتشافات و بهره برداری نفتی و توسعه نیروگاههای انرژی و بهسازی امور کشاورزی و افزایش دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی کشور و دیگر امور مربوط به توسعه ملی را با جدیت دنبال کردند . امام خمینی در تاریخ ۴ / ۲ / ۱۳۶۸ به منظور اصلاح و تکمیل ارکان تشکیلات نظام اسلامی طی نامه ای به رئیس جمهور وقت (حضرت آیه الله خامنه ای) هیئتی از صاحب نظران و کارشناسان را مسئول بررسی و تدوین اصلاحات لازم در قانون اساسی بر اساس ۸ محور تعیین شده در همین نامه نمود . اصلاح مواد مربوط به شرایط رهبری ، تمرکز در قوه مجریه و قضائیه و صدا و سیما و وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام از اهم این موارد بود . مواد اصلاح شده قانون اساسی در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۶۸ (بعد از رحلت) به فراندوم عمومی گذاشته و با اکثریت مطلق آرا به تأیید ملت ایران رسید .

دفاع از پیامبر اسلام و ارزشهای دینی آخرین رویارویی امام خمینی با غرب: ماجرای تدوین و انتشار وسیع کتاب مبتذل آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی و حمایت رسمی دولتهای غربی از آن سر آغازی بر فصل تهاجم فرهنگی بود. امام خمینی با توجه به دلایل و واقعیتهای فوق در تاریخ ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۶۷ در ضمن چند سطر کوتاه با صدور حکم ارتداد و اعدام سلمانی رشدی و ناشرین مطلع از محتوای کفر آمیز این کتاب، انقلابی دیگر بر پا کرد.

سالهای آخر عمر امام خمینی و حوادث ناگوار: چند حادثه در این سالها اتفاق افتاد که اثر آن بر روح و خاطره امام خمینی سنگینی می کرد. یکی از این حوادث، شهادت مظلومانه حجاج بیت الله الحرام در کنار خانه خدا و در مراسم حج سال ۱۳۶۶ بود. در پهنه مسأل داخلی نیز شرایطی که منجر به برکناری قائم مقام رهبری از سوی امام خمینی (در تاریخ ۸ / ۱ / ۶۸) گردید از جمله حوادث ناگوار دیگر بود (امام خمینی در آخرین نامه ای که خطاب به وی نوشت و منجر به پذیرش استعفا و برکناری او از قائم مقام رهبری گردید این نکته را تصریح کرده بود که او از ابتدا با انتخاب آقای منتظری به عنوان رهبر آینده نظام اسلامی مخالف بوده و ایشان را فاقد طاقت لازم برای پذیرش این مسئولیت سنگین و خطیر و مشکل می دانسته است).

رحلت امام خمینی: در آستانه نیمه خرداد سال ۱۳۶۸ خود را در آماده ملاقات عزیزی می کرد که تمام عمرش را برای جلب رضای او صرف کرده بود و قامتش جز در برابر او، در مقابل هیچ قدرتی خم نشده، و چشمانش جز برای او گریه نکرده بود. سروده های عارفانه اش همه حاکی از درد فراق و بیان عطش لحظه وصال محبوب بود. و اینک این لحظه شکوهمند برای او، و جانکاه و تحمل ناپذیر برای پیروانش، فرا می رسید. امام خمینی خود در وصیتنامه اش نوشته است: با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم و از خدای رحمن و رحیم می خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهی ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و تصمیم و اراده به پیش بروند. ساعت ۲۰ / ۲۲ بعداز ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ لحظه وصال بود. قلبی از کار ایستاد که میلیونها قلب را به نور خدا و معنویت احیاء کرده بود.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَرُّبِرِ الْحَدِيدِ لَا تُرْلُهُمُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُونُونَ وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ (مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ش) امام کاظم علیه السلام: مردی از اهالی قم، مردم را به سوی حق دعوت می کند. گروهی با او هم پیمان می شوند که مانند پاره های آهن هستند، بادهای تند قدم هایشان را نمی لغزاند، از نبرد و دفاع ترسی

ندارند و از آن خسته نمی شوند، و توکلشان بر خدا است. گفتنی است که در این حدیث عنوان مردی از اهل قم آمده است، و از شخص خاصی نام برده نشده است، اما با توجه به قیام ملت ایران در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و شروع آن از شهر قم، به رهبری امام خمینی (ره) برخی این روایت را بر ایشان تطبیق داده اند.

آشنائی با رهبر سید علی خامنه ای

سید علی حسینی خامنه ای فرزند مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج سید جواد حسینی خامنه ای، در فروردین ماه سال ۱۳۱۸ شمسی برابر با ۱۳۵۸ قمری در مشهد مقدس چشم به جهان گشود. او دومین پسر خانواده بود و زندگی مرحوم سید جواد خامنه ای هم مانند بیشتر روحانیون و مدرسان علوم دینی، بسیار ساده: «پدرم روحانی معروفی بود، اما خیلی پارسا و گوشه گیر، زندگی ما به سختی میگذشت. من یادم هست شبهایی اتفاق می افتاد که در منزل ما شام نبود. مادرم با زحمت برای ما شام تهیه میکرد. آن شام هم نان و کشمش بود.» خانه ای که خانواده ی سید جواد در آن زندگی میکردند در یکی از محله های فقیرنشین مشهد «خیابان خسروی نو» بود: «منزل پدری من که در آن متولد شده ام، تا چهار پنج سالگی من، یک خانه ی ۶۰ - ۷۰ متری در محله ی فقیرنشین مشهد بود که فقط یک اتاق داشت و یک زیرزمین تاریک و خفه ای! هنگامی که برای پدرم میهمان میآمد - و معمولاً پدر بنا بر این که روحانی و محل مراجعه مردم بود، میهمان داشت - همه ی ما باید به زیرزمین میرفتیم تا مهمان برود. بعد عده ای که به پدر ارادت داشتند، زمین کوچکی را کنار این منزل خریده به آن اضافه کردند و ما دارای سه اتاق شدیم.» پدرش سید جواد خامنه ای (۲۰ جمادی الثانی ۱۳۱۳ نجف، ۱۶ آذر ۱۲۷۴/۱۴ تیر ۱۳۶۵) از علما و مجتهدان عصر خود بود که در نجف متولد شد و در کودکی همراه خانواده اش به تبریز آمد. پس از اتمام دوره ی سطح، در حدود ۱۳۳۶ ق به مشهد مهاجرت کرد و در فقه و اصول از محضر بزرگانی چون حاج آقا حسین قمی، میرزا محمد آقازاده خراسانی (کفائی)، میرزا مهدی اصفهانی و حاج فاضل خراسانی و در فلسفه از محضر آقابزرگ حکیم شهیدی و شیخ اسدالله یزدی بهره مند گردید. سپس در ۱۳۴۵ ق به نجف رفت و از حوزه ی درس میرزا محمد حسین نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیاء الدین عراقی کسب فیض کرد و از سه نفر مذکور اجازه اجتهاد گرفت. او در پی تصمیم بازگشت به ایران راهی مشهد شد و برای همیشه در آن شهر اقامت گزید و ضمن تدریس، امامت مسجد صدیقیهای بازار مشهد (مسجد آذربایجانیها) را عهده دار گردید. او همچنین از امامان جماعت مسجد جامع گوهرشاد نیز بود. وی علاقه ی زیادی به مطالعه داشت. مباحثات علمی روزانه وی با هم ردیفان از

جمله حاج میرزا حسین عبائی، حاج سید علی اکبر خوئی، حاج میرزا حبیب ملکی و ... تا دهها سال ادامه داشت. همچنین فردی پرهیزگار و بی توجه به امور دنیوی بود و زندگی زاهدانه‌ای داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی با آنکه فرزندان او به مقامات عالی سیاسی و اجرایی رسیدند، همچنان به زندگی زاهدانه‌ی خود ادامه داد. به دلیل بهره‌مندی از کمالات انسانی همواره مورد وثوق مردم بود. در رواق پشت ضریح مطهر امام رضا (ع) به خاک سپرده شد. امام خمینی در پیام تسلیتی به آیت‌الله خامنه‌ای به مناسبت فوت پدرش، آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای را عالمی با تقوا و متعهد برشمرد. جد اعلای ایشان سیدمحمد حسینی تفرشی نسب به سادات افطسی می‌رساند. شجره وی به سلطان‌العلماء احمد، معروف به سلطان سیداحمد می‌رسد که با پنج واسطه از اخلاف امام سجاد (ع)، است. جدش سیدحسین خامنه‌ای (تولد حدود ۱۲۵۹ق/ درگذشت ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق) در خامنه به دنیا آمد و در نجف نزد اساتید بزرگی چون سیدحسین کوه‌کمری، فاضل ایروانی، فاضل شریانی، میرزا باقر شکی و میرزا محمدحسن شیرازی تلمذ کرد و پس از طی مدارج علوم دینی در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف، در زمره‌ی فقها و مدرسان آن حوزه قرار گرفت. او در سال ۱۳۱۶ق به تبریز آمد و مدرس مدرسه طالبیه و امام جماعت مسجد جامع آن شهر شد. دارای افکار بلند سیاسی و اجتماعی و از علمای طرفدار مشروطه بود و همواره مردم را به حمایت و پاسداری از نهضت مشروطه تشویق می‌کرد. برخی از آثار علمی ایشان از جمله حاشیه بر کتابهای ریاض‌المسائل، قوانین‌الاصول، مکاسب شیخ انصاری، فوائداصول و شرح لمعه وقف کتابخانه حسینییه شوشتری نجف شد. شیخ محمد خیابانی، روحانی مبارز و مجاهد عصر مشروطه، شاگرد و داماد وی بود. سیدمحمد خامنه‌ای (۱۲۹۳ نجف/شعبان ۱۳۵۳ق نجف) مشهور به پیغمبر، عموی آیت‌الله خامنه‌ای از شاگردان آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی و دیگر بزرگان نجف بود، و فردی آگاه به مسائل زمان و از رجال طرفدار مشروطه به‌شمار می‌رفت. بانو میردامادی (۱۲۹۳ش - ۱۳۶۸ش)، مادر آیت‌الله خامنه‌ای بانویی زاهد، متشرع، آشنا با آیات قرآن، احادیث، تاریخ و ادبیات بود. او در جریان مبارزه با رژیم پهلوی با فرزندان مبارزش، به‌ویژه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای همگام بوده است.

آیت‌الله خامنه‌ای درباره مادرشان می‌گویند: «مادرم خانم بسیار فهمیده، باسواد، کتابخوان، دارای ذوق شعری و هنری، حافظ شناس - البته حافظ شناس که می‌گویم، نه به معنای علمی و اینها، به معنای مأنوس بودن با دیوان حافظ - و با قرآن کاملاً آشنا بود و صدای خوشی هم داشت. ما وقتی بچه بودیم، همه مینشستیم و مادرم قرآن می‌خواند؛ خیلی هم قرآن را شیرین و قشنگ می‌خواند. ما بچه‌ها دورش جمع میشدیم و برایمان به مناسبت، آیه‌هایی را که در مورد زندگی پیامبران است، میگفت. من خودم اولین بار، زندگی حضرت موسی، زندگی حضرت ابراهیم و بعضی پیامبران دیگر را از مادرم - به این مناسبت - شنیدم. قرآن که می‌خواند، به آیاتی که نام پیامبران در آن است میرسید،

بنا میکرد به شرح دادن، «آیت الله سیدهاشم نجف‌آبادی (میردامادی) (۱۳۰۳ق - ۱۳۸۰ق)، جد مادری آیت‌الله خامنه‌ای (از خاندان میرداماد فیلسوف مشهور عصر صفویه) از شاگردان آخوندخراسانی و میرزا محمدحسین نائینی، از علما و مفسران قرآن و از ائمه‌ی جماعت مسجدگوهرشاد بود و در عین حال به امر به معروف و نهی از منکر اهتمام ویژه‌ای داشت و در پی اعتراض به کشتار مردم در مسجد گوهرشاد در دوره‌ی حکومت رضاشاه، به سمنان تبعید شد. آیت الله خامنه‌ای از سوی مادر به محمد دیباج فرزند امام جعفر صادق (ع) نسب می‌رساند. سیدعلی خامنه‌ای تحصیل را در چهار سالگی از مکتب‌خانه و با فراگیری قرآن کریم شروع کرد. دوره‌ی دبستان را در نخستین مدرسه‌ی اسلامی مشهد، دارالتعلیم دیانتی، گذراند. در همین ایام، یادگیری قرائت و تجوید قرآن را نزد برخی قاریان قرآن مشهد آغاز کرد. هم‌زمان با تحصیل در کلاس پنجم دبستان، تحصیلات مقدماتی حوزوی را نیز آغاز کرد. شوق وافر او به تحصیلات حوزوی و تشویق والدین سبب شد که وی پس از اتمام دوره‌ی دبستان، وارد دنیای طلبگی شود و تحصیل علوم دینی را در مدرسه‌ی سلیمان‌خان ادامه دهد. وی بخشی از مقدمات را نیز نزد پدر طی کرد. سپس به مدرسه‌ی نواب رفت و دوره‌ی سطح را در آن به پایان برد. هم‌زمان با تحصیلات حوزوی دوره دبیرستان را تا سال دوم متوسطه ادامه داد. وی معالم‌الاصول را نزد آیت‌الله سیدجلیل حسینی سیستانی و شرح لمعه را نزد پدر و میرزا احمد مدرس یزدی فرا گرفت. رسائل، مکاسب و کفایه را نیز نزد پدر و آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی آموخت. در سال ۱۳۳۴ش، در درس خارج فقه آیت‌الله سید محمدهادی میلانی حاضر شد. وی در ۱۳۳۶ش طی سفر کوتاهی همراه خانواده به نجف اشرف مشرف شد و در دروس مدرسان بنام حوزه‌ی علمیه نجف، از جمله آیات سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سید محمود شاهرودی، میرزا باقر زنجانی و میرزا حسن بجنوردی حضور یافت، ولی به دلیل عدم تمایل پدر برای اقامت در آن شهر به مشهد بازگشت و به مدت یک سال دیگر در درس آیت الله میلانی حاضر شد. سپس در سال ۱۳۳۷ش به شوق ادامه تحصیل عازم حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد. در همین سال و پیش از عزیمت به قم، آیت الله محمدهادی میلانی به وی اجازه روایت داده بود. سید علی خامنه‌ای، در قم نزد بزرگانی چون آیات حاج آقا حسین بروجردی، امام خمینی، حاج شیخ مرتضی حائری یزدی، سیدمحمد محقق داماد و علامه طباطبایی تلمذ نمود. در مدت اقامت در قم اکثر وقت خود را به تحقیق، مطالعه و تدریس می‌گذراند. آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۴۳ش به دلیل عارضه‌ی بینایی پدر و کمک به وی به ضرورت از قم به مشهد بازگشت و بار دیگر در جلسات درس آیت‌الله میلانی حضور یافت که تا سال ۱۳۴۹ ادامه داشت. او از ابتدای حضور در مشهد، به تدریس سطوح عالی فقه و اصول (رسائل، مکاسب و کفایه) و برگزاری جلسات تفسیر برای عموم همت گماشت. در این جلسات جمعیت کثیری از قشر جوان به ویژه دانشجویان حضور پیدا

می کردند. در جلسات تفسیر خود، مهمترین پایه های فکری اسلام و اندیشه اسلامی را از خلال آیات قرآن استخراج و بیان می نمود و به تعمیق بنیان های اندیشه مبارزه و براندازی حکومت طاغوت می پرداخت به صورتی که شرکت کننده در درس تفسیر او به این نتیجه ضروری و طبیعی می رسید که حکومتی بر پایه اسلام و معارف دین باید در کشور تحقق یابد. یکی از اهداف اصلی او از تفسیر، انتقال مبانی انقلاب اسلامی به جامعه بود از سال ۱۳۴۷ درس تخصصی تفسیر را نیز برای طلاب علوم دینی شروع کرد که این دروس و جلسات تفسیر تا سال ۱۳۵۶ و قبل از دستگیری و تبعید به ایرانشهر ادامه داشت. جلسات تفسیر در سالیانی از دوره ریاست جمهوری و پس از آن ادامه داشت. تدریس درس خارج: ایشان از سال ۱۳۶۹ ش تدریس خارج فقه را آغاز کرد و تاکنون به تدریس ابواب جهاد، قصاص، مکاسب محرمه و صلاة مسافر پرداخته اند.

شخصیت ادبی: آیت الله خامنه ای با حوزه ی شعر و ادبیات مأنوس هستند و همواره به مطالعه رمان و داستان علاقمند بوده اند و بسیاری از رمانها و داستانهای معتبر دنیا را مطالعه کرده اند. این علاقه با مطالعه رمانها و آثار ادبی نویسندگان بزرگ جهان و تاریخ و فرهنگ ملل شرق و غرب تداوم پیدا کرد. حتی به نقد کتابهای ادبی و شعر هم می پردازند. با بسیاری از شاعران، نویسندگان و روشنفکران زمانه در ارتباط بود. در ایامی که در مشهد حضور داشت در برخی از انجمنهای ادبی که با حضور شعرای بزرگ تشکیل می شد شرکت می کرد. در انجمن های ادبی به نقد شعر می پرداخت. خود نیز اشعاری سروده و در سال های اخیر تخلص «امین» را برگزیده است. مطالعه ی کتب تاریخی بخش دیگری از برنامه ی مطالعاتی دائمی ایشان است و به مباحث و موضوعات تاریخ معاصر احاطه دارند.

آثار: آیت الله خامنه ای تحقیق و تألیف را از دوران طلبگی آغاز کرد و تقریرات دروس اساتید خود را نگاشت و قبل از پیروزی انقلاب به ترجمه و تألیف چند اثر نیز همت گماشت: ۱- چهار کتاب اصلی علم رجال، ۲- طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ۳- پیشوای صادق، ۴- از ژرفای نماز، ۵- صبر، ۶- روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، ۷- گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه قم ترجمه ها: ۱- آینده در قلمرو اسلام، نوشته ی سیدقطب، ۲- صلح امام حسن: پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه ی تاریخ، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ۳- تفسیر فی ظلال القرآن، نوشته سیدقطب، ۴- مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، نوشته عبدالمنعم النمر، ۵- ادعاینامه علیه تمدن غرب (ترجمه و تحقیقات)، علاوه بر آن، بسیاری از آراء و اندیشه های ایشان که در گفتار و نوشتار ایشان و در قالب پیام، سخنرانی، خطبه، مصاحبه منعکس شده است به صورت کتاب و نرم افزار با عناوین گوناگون و به صورت موضوعی منتشر گردیده و برخی از آنها نیز به زبانهای دیگر ترجمه شده است. همچنین، پایان نامه ها، رساله ها، مقالات و کتابهای گوناگونی ناظر به افکار و اندیشه های ایشان

تألیف و تدوین شده است. نیز، بخشی از مجموعه بیانات و مکتوبات ایشان در دوره رهبری با عنوان «حدیث ولایت» منتشر گردیده است.

دوران مبارزات پیش از انقلاب: پیشینه‌ی فعالیتهای سیاسی - مذهبی خاندان آیت‌الله خامنه‌ای، در او زمینه‌ی تربیتی برای مبارزه‌ی سیاسی - مذهبی فراهم آورده بود. نقطه‌ی آغازین ورود به فعالیتهای سیاسی، دیدار او با سیدمجتبی نواب صفوی (میرلوحی) در مشهد بود که به بیان خود او اولین بارقه‌های انقلابی را در وی پدید آورد. نخستین دیدار وی با امام خمینی (ره) در سال ۱۳۳۶ش صورت گرفت اما چهره‌ی سیاسی امام خمینی برای اولین بار در جریان لایحه‌ی انجمنهای ایالتی و ولایتی برای ایشان مکشوف شد. آیت‌الله خامنه‌ای با آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی در سال ۱۳۴۱ش وارد عرصه‌های گوناگون مبارزه با طاغوت شد. جزو نخستین افرادی بود که همگامی و فعالیت مبارزاتی را در دوره‌ی قبل از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز کرد. در بهمن ۱۳۴۱، پس از همه‌پرسی لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، آیت‌الله خامنه‌ای و برادرش سیدمحمد مأمور رساندن گزارش آیت‌الله محمدهادی میلانی به امام خمینی در قالب نامه در مورد واکنش مردم مشهد به این همه‌پرسی شدند.

نخستین دستگیری (ایام ۱۵ خرداد): در سال ۱۳۴۲ و در آستانه ماه محرم، امام خمینی وی را مأمور ساخت پیامهایی را به آیت‌الله میلانی و علما، روحانیون و هیأت‌های مذهبی خراسان در جهت تداوم نهضت و آگاه‌سازی مردم در قبال تبلیغات رژیم پهلوی انتقال دهد. امام خمینی در این پیامها خط‌مشی مبارزه را ترسیم کرده و از علما و روحانیون خواسته بود به منظور تبیین جانیات رژیم پهلوی، ذکر واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه از روز هفتم محرم در منابر خوانده شود. آیت‌الله خامنه‌ای خود نیز برای محقق ساختن هدف و اجرای خط‌مشی امام خمینی راهی بیرجند - که تحت نفوذ خاندان علم بود - شد و در منابر و مجالس آن شهر درباره‌ی حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه و سلطه‌ی اسرائیل بر جوامع اسلامی سخنرانی کرد. به دنبال این سخنرانی‌ها، وی در ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ مقارن با هفتم ماه محرم ۱۳۸۳، دستگیر و در مشهد زندانی شد. پس از آزادی وی، آیت‌الله محمدهادی میلانی از او دیدن کرد. آیت‌الله خامنه‌ای پس از آن با حضور در جلساتی که در منزل آیت‌الله میلانی به منظور تداوم نهضت اسلامی در غیاب امام خمینی - که در حصر به سر می‌برد - تشکیل می‌شد، فعالیتهای سیاسی اش را تداوم بخشید. اندکی پس از آن به حوزه علمیه قم بازگشت و با کمک و همکاری برخی روحانیون مبارز به سازمان‌دهی مجدد فعالیتهای سیاسی از طریق جلسات مشورتی و تبلیغات پرداخت. او از جمله روحانیونی بود که در ۱۱ دی ۱۳۴۲ تلگرامی به آیت‌الله سید محمود طالقانی، مهدی بازرگان و یدالله سبحانی، که در حمایت از امام خمینی زندانی شده بودند، فرستاد. در همان زمان طلاب خراسانی حوزه علمیه قم با هدایت او، در اعتراض به

ادامه حصر امام خمینی نامه ای به حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت، نوشته و منتشر کردند که از جمله‌ی آنها خود ایشان و ابوالقاسم خزعلی و محمد عبایی خراسانی بودند.

دومین بازداشت (سفرهای انقلابی): ایشان در بهمن ۱۳۴۲، مقارن با رمضان ۱۳۸۳ ق برای تبلیغ و تبیین مسائل نهضت اسلامی راهی زاهدان شد. سخنرانیهایی او در مساجد زاهدان و استقبال مردمی از آن، رژیم را بر آن داشت که ایشان را دستگیر و به زندان قزل قلعه - که در آن زمان محل بازداشت زندانیان سیاسی و امنیتی بود - منتقل نماید. در ۱۴ اسفند ۱۳۴۲ قرار بازداشت آیت الله خامنه ای به قرار التزام به عدم خروج از حوزه قضایی تهران تبدیل و ایشان از زندان آزاد شد. از این پس تا پیروزی انقلاب اسلامی فعالیتهای وی همواره تحت کنترل مأموران امنیتی قرار داشت.

تشکیل جلسه «یازده نفره» حوزه علمیه قم: آیت الله خامنه ای در پاییز ۱۳۴۳ از قم به مشهد بازگشت و در کنار مراقبت از پدر به فعالیتهای علمی و سیاسی پرداخت. او در زمهری روحانیونی بود که اندکی پس از تبعید امام خمینی به ترکیه با نگارش نامه ای به دولت وقت - دولت امیرعباس هویدا - در ۲۹ بهمن ۱۳۴۳ به اوضاع نابسامان کشور و تبعید امام خمینی اعتراض کردند.

سیدعلی خامنه‌ای به همراه عبدالرحیم ربانی شیرازی، علی فیض مشکینی، ابراهیم امینی، مهدی حائری تهرانی، حسینعلی منتظری، احمد آذری قمی، علی قدوسی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید محمد خامنه ای و محمدتقی مصباح یزدی. اعضای گروه یازده نفر بودند که با هدف تقویت و اصلاح حوزه‌ی علمیه‌ی قم برای مبارزه با رژیم پهلوی شکل گرفت. مبارزه بر مبنای فکر و عقیده بود و همین امر علت پیشرفت آن بود و روحانیون نیز به منزله‌ی بدنه و مغز متفکر مبارزه بودند. آنان در این مرحله از مبارزه به این نتیجه رسیده بودند که بدون تشکل، موفقیت کمتری خواهند داشت و وجود آن موجب می‌شود که از فروپاشی مبارزه توسط رژیم جلوگیری شود. این گروه در دوران تبعید امام خمینی، برنامه‌ریزی جریان مبارزات و تداوم آن را بر عهده گرفت. از این گروه به‌عنوان اولین تشکیلات سری حوزه‌ی علمیه‌ی قم یاد می‌شود، فعالیت این گروه در اواخر سال ۱۳۴۵ش توسط ساواک کشف و به دنبال آن برخی از اعضا دستگیر و برخی دیگر، از جمله آیت الله خامنه ای تحت تعقیب قرار گرفتند.

بنیان‌گذاری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: در کنار این، جلسه دیگری هم راه افتاده که بنیان جامعه مدرسین امروز است. «ما جزو کسانی هستیم که در اولین نشست‌های جامعه مدرسین عضو بودیم، شرکت داشتیم. هم بنده بودم، هم به نظرم آقای هاشمی بود... آقایان [علی] مشکینی، ربانی شیرازی، [ناصر] مکارم و... یک عده مسن‌ترها هم شرکت می‌کردند.» این جلسه‌ها و تصمیماتی که در آن گرفته می‌شد، فضای حوزه علمیه قم را تغییر داد. پا به رکاب‌ها و دست‌اندرکاران این تصمیمات، کسانی غیر از اعضاء جلسه بودند؛ طلبه‌های جوان و علاقمند. این تحرکات فضای بسته و

مغموم قم را باز کرد. آیت الله خامنه ای در همین ایام مخفیانه به ترجمه و انتشار کتاب آینده در قلمرو اسلام اقدام کرد. در این کتاب به دو موضوع مهم فشار غرب و تبلیغات کمونیسم اشاره شده و دورنمایی از آینده که به سمت اسلام پیش می‌رود، آمده است. ساواک کتاب را توقیف و افراد مرتبط با انتشار آن را دستگیر کرد اما موفق به دستگیری و بازداشت آیت الله خامنه ای (مترجم کتاب) نشد. آیت الله خامنه ای در آن ایام مدتی در تهران و کرج به فعالیت مشغول بود. اما به علت ندادن تعهد بر عدم اظهار مطالب ضد رژیم از فعالیتش در کرج ممانعت به عمل آمد. در مسجد امیرالمؤمنین (ع) تهران هم مدتی به امامت جماعت پرداخت.

سومین بازداشت: در پی دستگیری و تبعید آیت الله سید حسن قمی در فروردین ۱۳۴۶ که به دنبال سخنرانی ضد رژیم او در مسجد گوهرشاد صورت گرفت، آیت الله خامنه ای از آیت الله میلانی خواست به این اقدام اعتراض کند. این اقدام وی سبب شد مأموران ساواک از حضور او در مشهد اطلاع یافته و در ۱۴ فروردین همان سال، در مراسم تشییع جنازه‌ی آیت الله شیخ مجتبی قزوینی، وی را دستگیر کنند. او در ۲۶ تیر همان سال آزاد شد. اندکی پس از آزادی، در تهران به ملاقات زندانیان سیاسی رفت. آیت الله خامنه ای از طریق ارتباط با مبارزین در نقاط مختلف، سعی در تشکیل بخشیدن به مبارزین و مبارزه، تربیت نسل‌های جدید مبارزین و انقلابیون براساس اندیشه اسلامی خصوصاً بین طلاب علوم دینی و دانشجویان، سعی در اخذ مبانی مبارزه از قرآن و حدیث، مقابله با اندیشه‌های مادیگرایانه مارکسیستی و لیبرالیستی و امثال آن، به تعمیق اندیشه اسلامی و مبارزه در چهارچوب نهضت امام خمینی پرداخت و علیرغم مقابله رژیم پهلوی به موفقیت‌های زیادی دست یافت. نگاه چندبُعدی به مبارزه، استفاده از شبکه عظیم اطلاع‌رسانی نهضت امام خمینی و رسانه فراگیر منبر و عملگرایی‌اش، از برخی علل موفقیت ایشان بوده است. در پی وقوع زمین‌لرزه‌ی ویرانگر جنوب خراسان در ۹ شهریور ۱۳۴۷ عده‌ای از روحانیون خراسان به سرپرستی آیت الله خامنه ای با هدف امداد و سامان‌دهی کمک‌های مردمی به زلزله‌زدگان، عازم فردوس شدند. این اقدام با مخالفت مقامات امنیتی محلی روبه‌رو شد اما گروه امداد اقدامات مؤثری در کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان انجام داد. حضور و کمک‌رسانی دو ماهه آیت الله خامنه ای در فردوس فرصتی پدید آورد تا با مشکلات مردم زلزله‌زده از نزدیک آشنا شود و با آنان مأنوس گردد و در مجالس و منابر و همچنین هیئت‌های مذهبی، پیام نهضت اسلامی را برای مردم آن سامان تبیین کند. این فعالیت‌ها حساسیت شهربانی و ساواک خراسان را برانگیخت و به اقامتش در فردوس پایان داده شد. او در اواخر دی‌ماه همان سال به قصد زیارت عتبات عالیات و دیدار با امام خمینی (ره) اقدام کرد اما با مخالفت و ممانعت ساواک روبه‌رو شد. این محدودیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت و وی ممنوع‌الخروج بود.

محکومیت به شش ماه حبس: آیت الله خامنه ای به اتهام عضویت در گروه یازده نفره به شش ماه زندان محکوم گردید. به دنبال انتشار این خبر در روزنامه‌ی کیهان و احضار آیت الله خامنه ای به دادگاه تجدید نظر، وی پس از مشورت با عده ای از علمای مشهد از حضور در دادگاه خودداری ورزید. او با آنکه تحت پیگرد بود با برخی از روحانیون مبارز از جمله سید محمود طالقانی، سید محمد رضا سعیدی، محمد جواد باهنر، محمد رضا مهدوی کنی، مرتضی مطهری، اکبر هاشمی رفسنجانی و فضل الله محلاتی در مشهد و تهران ارتباط داشت و به رغم اقامت در مشهد در بسیاری از جلسات علما و روحانیون مبارز تهران حضور می‌یافت. او با تشکیل جلساتی با حضور عده ای از روحانیون درباره اعزام روحانیون و طلاب به روستاهای اطراف مشهد تصمیم‌گیری و اقدام میکرد. آیت الله خامنه ای با نگاه عقیدتی به نهضت اسلامی و پرورش فکری مردم بر آن مبنا، مبارزات خود را ادامه داد. او با برگزاری جلسات تفسیر برای طلاب علوم دینی و دانشجویان و ایراد سخنرانی برای اقشار مختلف مردم می‌کوشید مبانی دینی - اعتقادی آنان را تقویت نماید. او معتقد بود تحقق آرمانهای اسلامی در بستری از کوششهای فرهنگی ممکن است و خیزشهای مردمی جز با گسترش آگاهی و دانایی محقق نخواهد شد. جریان روشنفکری جریان فعال و مبارز در دانشگاهها تلقی می‌شد. این رویکرد را در واکنش به فعالیتهای جریانهای سیاسی معتقد به تفکر مارکسیستی، ضروری می‌دانست. در این زمینه فعالیتهای علمی و جلساتی را با شرکت مبارزان و متفکران اسلامی در سال ۱۳۴۸ برگزار کرد.

سخنرانی‌ها در حسینیه ارشاد و مسجد الجواد تهران: آیت الله خامنه ای با بسیاری از روشنفکران و کانونهای روشنفکری مشهور در عرصه‌ی مبارزه نیز ارتباط و همکاری داشت. وی در سال ۱۳۴۸ به منظور تبیین مباحث تأثیرگذار در روند مبارزه به ایراد سخنرانیهایی در برخی مراکز فعال سیاسی - اسلامی در تهران از جمله حسینیه‌ی ارشاد و مسجد الجواد تهران دعوت شد. سخنرانیهای وی در حسینیه ارشاد که در اواخر سال ۱۳۴۸ و به دنبال دعوت آیت الله مرتضی مطهری از وی صورت گرفت و نیز سخنرانی در مسجد الجواد تهران، به دعوت انجمن اسلامی مهندسين، تأثیر زیادی در روشنگری نسل جوان، به ویژه دانشجویان و دانش‌آموزان داشت. آیت الله خامنه ای در بهار ۱۳۴۹ در جهت عمق بخشیدن به روند نهضت اسلامی و تقویت بن‌مایه‌های عقیدتی مبارزه با رژیم پهلوی، سلسله جلساتی را پایه‌گذاری کرد که در آن ایده‌ی مبارزاتی خود مبنی بر تدوین جهانبینی و ایدئولوژی اسلامی را با دعوت از افرادی چون مرتضی مطهری، سید محمود طالقانی، سید ابوالفضل زنجانی، مهدی بازرگان، اکبر هاشمی رفسنجانی، یدالله سحابی، عباس شیبانی و کاظم سامی به بحث و بررسی گذاشت. این سلسله‌جلسات به تدوین جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی انجامید.

چهارمین بازداشت : با درگذشت آیت الله سید محسن حکیم در خرداد ۱۳۴۹ بحث مرجعیت که در گذشته پس از رحلت آیت الله بروجردی مطرح شده بود، به صورت جدی در جامعه مطرح گردید و در این میان آیت الله خامنه ای ضمن گرامی داشت مقام فقهی و علمی آیت الله حکیم و ارسال پیامهای تسلیت به برخی از علما، تلاش مضاعفی برای تحکیم مرجعیت امام خمینی به عنوان مرجع تقلید اعلم انجام داد. در همان ایام و به دنبال شهادت آیت الله سید محمدرضا سعیدی در ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ توسط ساواک که از مهم ترین مروجین امام خمینی در آن مقطع بود، تلاش کرد به همراه شمار دیگری از مبارزان ضمن هدایت واکنشهای مردمی در اعتراض به شهادت وی، از موقعیت پدید آمده به نفع مبارزه بهره ببرد. بر اثر جریان سازی وی در این برهه بود که عده ای از طلاب علوم دینی به تهیه و انتشار اعلامیه هایی در حمایت از امام خمینی و انتقاد از رژیم و ساواک اقدام کردند . به دنبال آن و با گسترش دامنه ی اعتراضات و مبارزات ساواک مشهد در ۲ مهر ۱۳۴۹ دستگیر و مدتی در زندان لشکر خراسان - تنها زندان امنیتی مشهد - بازداشت کرد . در محرم ۱۳۹۱/ اسفند ۱۳۴۹ با آنکه نام آیت الله خامنه ای در فهرست واعظان ممنوع المنبر ساواک قرار گرفته بود وی سخنرانیهایی در هیئت انصارالحسین تهران ایراد کرد . آیت الله خامنه ای در سال ۱۳۵۰ به دعوت آیت الله طالقانی سخنرانی هایی در مسجد هدایت تهران، که کانون توجه دانشجویان و جوانان مبارز بود، ایراد کرد.

سه مرتبه بازداشت در سال ۱۳۵۰ : در پی تحریم جشنهای ۲۵۰۰ ساله از سوی امام خمینی ساواک مراقبتهای شدیدی نسبت به فعالیت روحانیون مبارز در پیش گرفت. بر این اساس وی در مرداد ۱۳۵۰ به ساواک مشهد احضار و مدتی در زندان لشکر خراسان بازداشت شد . او پس از آزادی، فعالیت های خود را ادامه داد و در همان سال دو بار دیگر نیز بازداشت شد؛ یکی در آبان ۱۳۵۰ که به بازداشت کوتاه مدت وی در زندان لشکر خراسان انجامید. دیگری در ۲۱ آذر همان سال که به اتهام اقدام برضد امنیت داخلی به سه ماه حبس محکوم گردید.

ادامه جلسات درس در تهران، مشهد و نیشابور : وی پس از آزادی، فعالیت های سیاسی - اجتماعی خود را گسترش داد و بارها در جلسات هیئت انصارالحسین و مسجد نارمک تهران حضور یافت و سخنرانیهایی در موضوعات دینی و سیاسی ایراد کرد. جلسات درس و تفسیر او در مدرسه ی میرزاجعفر و مسجد امام حسن (ع) و مسجد قبله و نیز در منزلش در مشهد ادامه داشت. مخاطب او در این جلسات دانش آموزان، دانشجویان، طلاب جوان و گروه هایی از اقشار مختلف مردم بودند که وی آنان را با تفکر اسلام انقلابی و سیاسی آشنا می ساخت. عده زیادی از مخاطبان جلسات و شاگردان او بعدها در اوج مبارزات در نقاط مختلف کشور به آگاهی بخشی پرداختند. گزارشهای جلسات سخنرانی و درس او بارها از سوی مأموران امنیتی منعکس شده است. از نظر ساواک،

افرادی چون آیت الله خامنه ای از مدرسان روشنفکر و انقلابی حوزه‌های علمیه تلقی می‌شدند که ضمن داشتن ارتباط با دانشجویان و جوانان، مروج اندیشه‌های مبارزاتی امام خمینی و خواستار آگاه ساختن طلاب علوم دینی به مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. آیت الله خامنه ای در فروردین ۱۳۵۲ برای تبلیغ عازم نیشابور شد و در مساجد آن شهر سلسله‌جلسات درس اصول عقاید را، که هفته‌ای یک بار در روزهای سه‌شنبه برگزار می‌شد، دایر کرد. در خرداد ۱۳۵۲ ساواک جلسات تفسیرش در مسجد امام حسن (ع) و منزلش را تعطیل کرد. آیت الله خامنه ای در آذر ۱۳۵۲ محل اقامه نماز جماعت و جلسات تفسیر خود را به دعوت بانی و واقف مسجد کرامت، به آن مسجد انتقال داد و مسجد یادشده را به کانون فعالیت دانشجویان و طلاب جوان تبدیل کرد. ساواک مشهود در واکنش به فعالیتهای سیاسی گسترده‌ی او، او را از اقامه‌ی نماز جماعت در آن مسجد باز داشت.

زندان ششم؛ سخت‌ترین دوره حبس: در آبان ۱۳۵۳ به دعوت آیت‌الله محمد مفتاح، امام جماعت مسجد جاوید تهران، که در آن ایام ممنوع‌المنبر شده بود، در آن مسجد به سخنرانی پرداخت. در پی آن ساواک به دستگیری آیت‌الله مفتاح و تعطیلی مسجد جاوید به عنوان یکی از کانونهای مهم مبارزه اقدام کرد. به دنبال آن، منزل آیت الله خامنه ای هم در آذر ماه همان سال مورد بازرسی ساواک قرار گرفت. ساواک علت بازرسی را، اظهارات وی در جلسه‌ای خصوصی درباره‌ی ضرورت ایجاد جمعیتی برای سامان‌دهی مبارزه و استفاده از فرصتها برای پیشبرد اهداف نهضت اسلامی در مشهد اعلام نمود. در نهایت آیت الله خامنه ای در دی ۱۳۵۳ برای ششمین بار دستگیر و این بار به زندان کمیته‌ی مشترک ضدخرابکاری در تهران منتقل گردید و به گفته خود دشوارترین و سخت‌ترین وضعیت حبس خود را تجربه کرد. او در حبس، اجازه‌ی ملاقات نداشت و از وضعیت و محل حبس او اطلاعی به خانواده اش نیز داده نشده بود.

فعالیت‌های منجر به تبعید: او در ۲ شهریور ۱۳۵۴ از زندان آزاد شد، اما تحت مراقبت مأموران امنیتی بود و اقامه‌ی جماعت، سخنرانی، تدریس و جلسات تفسیر وی حتی در منزلش ممنوع شده بود. اما او به‌رغم همه محدودیتهای سیاسی و امنیتی جلسات تفسیر و فعالیتها و اقدامات روشنگرانه‌ی انقلابی خود را به صورت مخفیانه پی گرفت و پرداخت شهریه‌ی امام خمینی به طلاب علوم دینی را نیز ادامه داد. در اواخر سال ۱۳۵۴ مخفیانه کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن را با نام مستعار سیدعلی حسینی منتشر کرد. او در خرداد ۱۳۵۵، به دنبال وقوع سیل در قوچان، گروهی را تشکیل داد که از مشهد برای کمکرسانی به مردم سیل‌زده به آن شهر اعزام شده و با استقرار در مدرسه‌ی عوضیه‌ی آن شهر به امدادسانی پرداختند. در اسناد ساواک گزارش‌هایی درباره فعالیت‌های سیاسی آیت الله خامنه ای و پدرش در اواخر سال ۱۳۵۵ در مشهد وجود دارد که به طرف‌داری از امام خمینی و تبلیغ نهضت اسلامی پرداخته‌اند. آیت الله خامنه ای در محرم

۱۳۹۶/دی ۱۳۵۵ سخنرانیهایی علیه رژیم ایراد کرد و ضمن برگزاری سلسله جلسات مباحثه درباره‌ی تبیین فضای فکری - فرهنگی، به‌ویژه برای دانشجویان و جوانان و نیز حضور در جلسات علما و روحانیون تهران روند مبارزه را شدت بخشید. از سوی دیگر، ساواک هم می‌کوشید برای به دست آوردن مستنداتی علیه او و مبارزان دیگر در آن جلسات نفوذ کند. به دنبال درگذشت علی شریعتی در لندن در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ آیت الله خامنه‌ای در بزرگداشت و مراسم ترحیم وی حضور داشت. این حضور او به دلیل آشنایی و ارتباط دیرینه اش با شریعتی و پدرش بود.

تبعید به ایرانشهر: به دنبال درگذشت آیت الله سید مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ در نجف اشرف، آیت الله خامنه‌ای به همراه برخی از مبارزان مراسم ختمی در ۶ آبان در مسجد ملاهاشم برپا کرد. همان ایام به همراه عده‌ای از علمای مشهد تلگرام تسلیتی به امام خمینی در نجف مخابره کردند. با درگذشت آیت الله سید مصطفی خمینی و تحولاتی که در پی آن پدید آمد، نهضت اسلامی وارد مرحله‌ی نهایی خود شد و حرکت‌های جدی برای پیروزی انقلاب آغاز گردید. رژیم پهلوی هم در واکنش به این فعالیت‌ها، به‌رغم اعلام سیاست فضای باز سیاسی، با سرکوب و خفقان فعالیت‌های مبارزان را محدودتر کرد. به دنبال اجرای این سیاست، برخی از مبارزان سرشناس به تبعید محکوم شدند که آیت‌الله خامنه‌ای هم در زمره‌ی آنان بود. او از سوی کمیسیون امنیت اجتماعی خراسان به سه سال تبعید در ایرانشهر محکوم گردید و مأموران ساواک در ۲۳ آذر ۱۳۵۶ به منزل او یورش برده و او را دستگیر و به ایرانشهر انتقال دادند. هدف رژیم از این اقدام، قطع ارتباط او با مردم و مبارزان و به دنبال آن، عدم توفیق وی در امر مبارزه و افشاگری علیه حکومت بود. اما وی به علت تعامل با اهل تسنن اشتهار و محبوبیتی در میان مردم ایرانشهر یافت و با بهره‌گیری از این فرصت‌ها پیام انقلاب را به مردم دورترین نقاط کشور رساند. سخنرانی‌های او در مسجد آل‌رسول ایرانشهر و رفت و آمد علما و روحانیون مبارز، نیروهای انقلابی و اقشار مختلف مردم به منزل او، عوامل امنیتی را بر آن داشت که فعالیت‌های او را محدود سازند و از رفت و آمد مردم ممانعت به‌عمل آورند. و در ۱۹ فروردین ۱۳۵۷ در پی کشتار مردم در یزد، در نامه‌ای به آیت الله محمد صدوقی این اقدام وحشیانه‌ی رژیم پهلوی را محکوم کرد و ضمن ترغیب مردم به ادامه مبارزه، یاد شهدای آن حادثه را گرامی داشت. این نامه به صورت اعلامیه در سراسر کشور پخش گردید. قوع سیل در ایرانشهر در ۱۱ تیر ۱۳۵۷ موقعیتی فراهم آورد تا آیت الله خامنه‌ای با توجه به تجربیات پیشینش، مدیریت تنها گروه امدادی را عهده‌دار شود. وی با هماهنگی‌هایی که با روحانیون شهرهای مختلف از جمله یزد و مشهد داشت، توانست کمک‌های مردمی را از اقاصا نقاط ایران جذب و در بین سیل‌زده تقسیم کند.

آیت الله خامنه‌ای در دوران تبعید ارتباط خود را با مبارزان و علمای تراز اول مبارزه در شهرهای ایران حفظ کرد و پیوسته مکاتباتی درباره‌ی نهضت اسلامی با آنان داشت و از این طریق در جریان

بسیاری از حوادث و رخدادها قرار می‌گرفت و با نامه‌نگاریهای گوناگون در بسیاری از تصمیم‌گیریهای جمعی علما مشارکت می‌کرد.

تبعید به جیرفت: اوج‌گیری انقلاب اسلامی در آستانه‌ی ماه رمضان، ۲۸ شعبان ۱۳۹۸/۲۸ تیر ۱۳۵۷، شماری از طلاب حوزه علمیه مشهد به ادامه‌ی تبعید آیت الله خامنه‌ای اعتراض و خواستار بازگشت وی به مشهد شدند که به دخالت مأموران انتظامی انجامید. گسترش فعالیت‌های انقلابی و مردمی آیت الله خامنه‌ای در راستای جهت‌دهی و سامان‌دهی مبارزه در ایران‌شهر و مناطق و شهرهای اطراف از یک سو، و محبوبیت و نفوذ روزافزون وی در میان اقشار مختلف مردم آن سامان از سوی دیگر، مقامات امنیتی را بر آن داشت تا محل تبعید وی را به جیرفت که در مقایسه با ایران‌شهر دورافتاده و دارای محدودیت‌های بیشتری بود، تغییر دهند. لذا وی در ۲۲ مرداد به جیرفت انتقال یافت. مبارزات سیاسی آیت الله خامنه‌ای در جیرفت هم متوقف نماند و او از همان آغاز ورود به آن شهر با سخنرانی در مسجد جامع به افشاگری علیه حکومت پهلوی پرداخت. یکی از سخنرانیها، که در ۱۵ شهریور ۱۳۵۷ صورت گرفت، به برپایی تظاهرات و سردادن شعارهای انقلابی توسط مردم منجر شد. این اتفاق زمانی روی داد که هنوز تظاهرات و راهپیمایی در شهرهای کوچک معمول نشده بود. او در شمار روحانیون تبعیدی‌ای بود که در نامه‌ای به آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب، ضمن تشریح حوادث کشور و ذکر جنایات رژیم پهلوی در شیراز، مشهد، اصفهان و جهرم راهکارهایی را برای تداوم نهضت اسلامی تا سرنگونی حکومت پهلوی ارائه دادند. وی در این دوره، مخفیانه عازم کهنوج شده، سخنرانیهای افشاگرانه‌ای ایراد کرد.

بازگشت به مشهد: با گسترش مبارزات مردمی و ازهم‌گسیختگی ارکان رژیم و ناتوانی آن در مهار روند انقلاب، آیت الله خامنه‌ای در اول مهر ۱۳۵۷ از جیرفت به مشهد مراجعت کرد و در آنجا فعالیت‌های خود را در امر سامان‌دهی امور انقلاب و تشدید روند مبارزه و پیگیری مسائل گوناگون نهضت ادامه داد. در ایام اقامت امام خمینی در فرانسه، با ارسال تلگرامی به همراه برخی از روحانیون مبارز مشهد، اقامت موقت امام در فرانسه را عاملی برای پدید آمدن موجی از امید و تصمیم و قاطعیت در دل مردم و نشانی از عزم و اراده راسخ امام در راه نجات امت مسلمان ایران عنوان کرده و از ایشان تقاضا کردند دستورات لازم را برای ادامه مبارزه صادر کند. در پایان نیز خواستار بازگشت امام خمینی به ایران شدند. فعالیت‌های مبارزاتی آیت الله خامنه‌ای در مشهد در مدت اندکی شتاب بیشتری به خود گرفت و او ضمن سازمان‌دهی حرکتها و تظاهرات مردمی، سخنرانیهای افشاگرانه‌ای را در اجتماعات مردم مشهد ایراد کرد. در عین حال با بیت امام و دیگر مبارزان در ارتباط و مشورت دائم بود. پیرو همین ارتباط بود که سید احمد خمینی در ۱۰ آبان ۱۳۵۷ از پاریس با آیت الله صدوقی تماس گرفت و تمایل امام خمینی برای ملاقات با وی و آیت الله

خامنه ای را اعلام کرد. آیت الله خامنه ای در شمار روحانیونی بود که با سخنرانی در ورزشگاه سعدآباد مشهد در اجتماع بزرگ فرهنگیان آن شهر خواستار بازگشت امام خمینی و تشکیل حکومت اسلامی شد. او در آخرین روزهای آبان همراه با سیدعبدالکریم هاشمی نژاد با عزیمت به شهرستانهای قوچان، شیروان و بجنورد و برپایی جلسات سخنرانی به تقویت جریان انقلاب در آن شهرها همت گماشت. فعالیتهای روزافزون و تأثیرگذار آیت الله خامنه ای در مشهد، مقامات امنیتی رژیم پهلوی را بر آن داشت که ایشان را دستگیر نمایند. در گزارشهای ساواک از آیت الله خامنه ای به عنوان یکی از پرچمداران برجسته ی انقلاب در خراسان نام برده شده است.

سخنرانی عاشورای ۵۷ در حرم امام رضا: وی در ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷ همزمان با تاسوعا و عاشورای حسینی سخنرانی پرشوری در اجتماع بزرگ راهپیمایان مشهد ایراد کرد و خطبه ی شب عاشورا را در حرم مطهر امام رضا (ع) به نام امام خمینی خواند و با این اقدام انقلابی تابوی سنتی حکومت پهلوی را که تا پیش از آن، مراسم مذکور را به صورت تشریفاتی و با دعا برای محمدرضا پهلوی اجرا می کرد، در هم شکست. همچنین او در روز عاشورا تظاهرات عظیم مردم مشهد را سامان دهی کرد و در اجتماع بزرگ آنان به سخنرانی پرداخت. وی در شمار روحانیونی بود که در ۲۴ آذر در اعتراض به حمله ی مأمورین رژیم پهلوی به بیمارستان شاهرضای مشهد (امام رضا (ع) کنونی) برنامه تحصن در بیمارستان مزبور را مطرح کرد. در مسیر حرکت آنان برای تحصن بسیاری از مردم نیز به آنان پیوستند و در شمار متحصنین قرار گرفتند. متحصنین با صدور اعلامیه ای ضمن تشریح جنایات عوامل حکومت پهلوی، مجازات آنان را خواستار شدند و بر سرنگونی حکومت پهلوی و بازگشت امام خمینی تأکید کردند. این اقدام آنان بازتاب گستردهای یافت و اعلامیه های متعددی در همبستگی و حمایت از آنها در سراسر ایران منتشر شد.

تظاهرات ۹ دی ۵۷ مشهد: آیت الله خامنه ای در ۹ دی ۱۳۵۷ به همراه عده ای از علمای مبارز مشهد پیشاپیش جمعیت انبوهی از مردم به منظور همراه ساختن کارکنان استانداری خراسان با جریان انقلاب به سوی ساختمان استانداری حرکت کردند. اما علیرغم تلاشهای مسالمت آمیز آنها نیروهای انتظامی مستقر در استانداری به سوی مردم آتش گشودند. به دنبال آن جمعیت تظاهرکننده به خیابانها ریخته و برخی ساختمانها و مراکز دولتی را به آتش کشیدند. شب حادثه، علمای مشهد از جمله آیت الله خامنه ای با تشکیل جلسه ای کوشیدند مانع درگیری و کشتار بیشتر مردم در روز بعد بشوند، ولی عوامل رژیم پهلوی با قتل عام مردم تظاهرکننده فاجعه یکشنبه خونین ۱۰ دی ۱۳۵۷ را به بار آوردند. به دنبال وقوع این حوادث، آیت الله خامنه ای به همراه عده ای از روحانیون مبارز مشهد در محکومیت این حادثه و تداوم نهضت اعلامیه ای صادر کردند.

عضویت در شورای انقلاب: با شتاب گرفتن روند فروپاشی حکومت پهلوی و نمایان شدن نشانه های پیروزی نهایی نهضت اسلامی، امام خمینی در ۲۲ دی ۱۳۵۷ فرمان تشکیل شورای انقلاب اسلامی را صادر کردند. آیت الله خامنه ای که از سوی امام به عضویت آن شورا انتخاب شده بودند با نقش محوری که در تحولات انقلاب اسلامی در مشهد داشت، این شهر را ترک و در اواخر دی ۱۳۵۷ به تهران آمد و در مدرسه ی رفاه مستقر شد و همگام با دیگر مبارزان، به ویژه آیات بهشتی، مطهری و مفتاح برای تدارک مرحله ی نهایی پیروزی انقلاب اسلامی و برنامه ریزی برای آینده، نقش فعالی برعهده گرفت. پس از تشکیل کمیته ی استقبال از امام خمینی توسط شورای انقلاب اسلامی مسئولیت کمیته تبلیغات آن را عهده دار شد.

تحصن در مسجد دانشگاه تهران: به دنبال بسته شدن فرودگاههای کشور به دستور بختیار و ممانعت از بازگشت امام خمینی به ایران، آیت الله خامنه ای به همراه آیت الله بهشتی و چند تن از روحانیون مبارز سرشناس در اعتراض به این اقدام دولت، در مسجد دانشگاه تهران تحصن عظیمی را سامان دهی کردند که با پیوستن سایر علما، دانشگاهیان و مردم ابعاد وسیعی به خود گرفت. شب قبل از آغاز تحصن، آیت الله بهشتی در بهشت زهرا سخنرانی کرد و آیت الله خامنه ای قطعنامه ای را که خود تهیه کرده بود برای مردم قرائت نمود و با این برنامه تحصن روز بعد در مسجد دانشگاه تهران قطعیت یافت. آیت الله خامنه ای در طول تحصن با تشکیل ستادی و با مشارکت برخی از مبارزین متحصن به اقداماتی دست زدند که عمده ترین آنها انجام سخنرانی، انتشار اعلامیه و انتشار نشریه ای به نام «تحصن» بود. متحصنان در روز هشتم بهمن با صدور اعلامیه ای تأکید کردند تا باز شدن فرودگاهها به روی امام خمینی به تحصن خود ادامه خواهند داد. این تحصن که تا صبح روز ۱۲ بهمن ادامه یافت، مسجد دانشگاه تهران را به کانونی تأثیرگذار در روند مبارزه تبدیل کرد. در لحظه ی تاریخی ورود امام خمینی به میهن در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ آیت الله خامنه ای، به همراه علما، روحانیون و مبارزان اسلامی برای استقبال از امام خمینی در فرودگاه مهرآباد حضور یافت. در طول دهه ی فجر انقلاب اسلامی، آیت الله خامنه ای همواره در کنار امام خمینی بود و در بسیاری از امور به ایشان مشورت می داد و همچنین مسئولیت کمیته ی تبلیغات دفتر امام را با هدف مقابله با توطئه های خبری و تبلیغاتی مخالفان داخلی و خارجی حکومت اسلامی، مقابله با فرصت طلبی های احزاب و گروه های گوناگون سیاسی، تنظیم و انتشار اخبار و انتشار نشریه ای به نام «امام» بر عهده داشت. خود نیز چند مقاله نوشت و در آن نشریه منتشر کرد.

شورای انقلاب: یکی از نخستین عرصه های نقش آفرینی آیت الله خامنه ای در روند تگون نظام جمهوری اسلامی، عضویت و فعالیت در شورای انقلاب بود. این شورا پس از مهاجرت امام خمینی به فرانسه در مهر ۱۳۵۷ و ظهور نشانه های پیروزی انقلاب اسلامی و ورود نهضت اسلامی به مرحله

انقلاب با نظر امام خمینی از اوایل آبان شکل گرفت و اعضای آن توسط امام خمینی به تدریج انتخاب شدند، اما به لحاظ رعایت ملاحظات مختلف به صورت رسمی در آستانه‌ی پیروزی انقلاب در ۲۲ دی ۱۳۵۷ اعلام گردید. نخستین اعضای شورا آقایان مرتضی مطهری، سید محمد حسینی بهشتی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدرضا مهدوی کنی، سیدعلی خامنه‌ای و محمدجواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی بودند. در ادامه کار شورا نیز افراد دیگری به عضویت آن درآمدند. آیت الله خامنه‌ای در اواخر دی ماه در این جلسات حضور پیدا کرد. شورا در این مقطع، تصمیم‌گیریهای مهم در مورد مبارزه را برعهده داشت. از جمله‌ی آنها مذاکره با مقامات حکومت پهلوی و مقامات کشورهای خارجی، از جمله آمریکا و نیز تشکیل کمیته‌ی استقبال از امام خمینی بود. اقدام مهم دیگر شورای انقلاب در مقطع قبل از پیروزی، معرفی مهدی بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت به امام خمینی بود. پس از پیروزی انقلاب آنچه برعهده شورای انقلاب قرار داشت عبارت بود از: قانون‌گذاری در غیاب قوه‌ی مقننه، انجام بخشی از وظایف قوه‌ی مجریه پس از ادغام دولت موقت و شورای انقلاب در تیر ۱۳۵۸ و انجام همه آن پس از استعفای دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا پس از آن. در کنار این وظایف اصلی، مرجعی برای رفع معضلات و بحرانهای پیش روی نظام نوپای جمهوری اسلامی و مشاوره برای امام نیز بود. به رغم تغییر چندین باره ترکیب اعضای شورای انقلاب در ادوار چهارگانه آن تا پایان فعالیتش در ۲۹ تیر ۱۳۵۹ آیت الله خامنه‌ای عضو ثابت آن باقی ماند. ایستادگی در برابر نظرات و مواضع جهت‌دار اعضای موسوم به «لیبرال» شورا، هشدارهای مکرر نسبت به ضرورت جلوگیری از نفوذ اعضا و هواداران حزب توده ایران و دیگر احزاب و گروههای مخالف انقلاب اسلامی در ارتش و عرصه‌ی فرهنگ کشور از مواضع مهم وی در جلسات و تصمیمات شورا بود. او معتقد بود که در شورای انقلاب باید از اقشار گوناگون جامعه نمایندهای حضور داشته باشد. مسائل کردستان، سیستان و بلوچستان و دیگر مناطق کشور و ضرورت حفظ وحدت از دیگر موضوعات مهم و مورد توجه وی در شورای انقلاب بود. او بر این عقیده بود که دولت موقت در قضیه کردستان ضعف نشان داده و باید آن را از راههای مختلف حل کرد و از سرایت آن به سایر مناطق قومی کشور جلوگیری نمود. در مورد منطقه‌ی سیستان و بلوچستان نیز براساس از تجربه‌ی حضورش در زمان تبعید و اطلاع از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن منطقه، بر بهبود وضع اقتصادی و معیشتی مردم آن دیار تأکید داشت. در این زمینه در ۹ فروردین ۱۳۵۸ از سوی امام خمینی مأموریت یافت در رأس هیأتی عازم آن منطقه شود تا به خواستها و مشکلات مردم رسیدگی و در مورد وضعیت آن منطقه گزارشی تهیه کند. در این سفر، افزون بر مأموریت یادشده، با برخی از سران و متنفذین محلی منطقه دیدار و سیاستهای نظام جمهوری اسلامی را برای آنها تشریح و

تبیین کرد. حمایت از تأسیس و تقویت نهادهای انقلابی و مردمی چون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جهاد سازندگی از دیگر مواضع اصولی وی در شورای انقلاب بود.

معاونت شهید چمران: با ادغام دولت موقت و شورای انقلاب در آخر تیر ۱۳۵۸ برخی اعضای شورای انقلاب از سوی آن شورا به برخی از وزارتخانه‌های حساس راه یافتند و از آن جمله آیت الله خامنه ای به معاونت امور انقلاب وزارت دفاع انتخاب گردید. در این زمان دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع بود. همچنین در جریان ادغام شورای انقلاب و دولت موقت که با هدف تمرکز بیشتر در قوه‌ی مجریه صورت گرفت ایشان به عضویت کمیسیون وزرای امنیتی که سرپرستی و مسئولیت کلیه‌ی امور انتظامی، نظامی و امنیتی، از جمله بحران‌های گنبد، کردستان و خوزستان و مقابله با اقدامات احزاب و گروههای ضدانقلاب را بر عهده داشت، انتخاب گردید.

سرپرستی سپاه پاسداران: از دیگر مأموریت‌های وی از طرف شورای انقلاب، مسئولیت مرکز اسناد و نیز سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ۳ آذر ۱۳۵۸ بود. وی قبل از این نیز به نمایندگی از سوی شورای انقلاب در برخی جلسات سپاه پاسداران شرکت می‌کرد. علت انتخاب او به سرپرستی سپاه، باقی ماندن پاره‌ای اختلافات در بدنه و سازمان سپاه بود که در ماههای پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفته بود و با تلاشهای میانجیگرانه به نتیجه نرسیده بود. وی که از حامیان نیروهای نظامی مردمی، به‌ویژه سپاه بود، در مدت حضور در رأس آن نیرو سعی کرد علاوه بر رفع اختلافات موجود، سازمان مناسبی بدان بدهد. او در ۵ اسفند ۱۳۵۸ از مسئولیت سرپرستی سپاه به دلیل نامزدی در انتخابات نخستین دوره مجلس شورای اسلامی استعفا داد.

تأسیس حزب جمهوری اسلامی: آیت الله خامنه ای در ایام منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن، هم‌زمان با حضور مؤثر در شورای انقلاب و تمشیت امور انقلاب در دوره گذار، به‌همراه سید محمد حسینی بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمدجواد باهنر برای ایجاد تشکلی انقلابی فعالیت می‌کرد. این تشکل با نام حزب جمهوری اسلامی در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ رسماً اعلام موجودیت کرد اما پایه‌های تأسیس آن به جلساتی در مشهد در تابستان ۱۳۵۶ بر می‌گردد که در آن برخی از مبارزان از جمله مؤسسين بعدی حزب جمهوری اسلامی در صدد تشکیل مجمع و سازمان متشکلی برای فعالیت بر ضد حکومت پهلوی و توسعه اندیشه‌ی اسلامی بودند. بر این مینا حزب در دوره فعالیت غیررسمی خود در ماههای منتهی به پیروزی انقلاب نقش مؤثری در برگزاری اجتماعات و سخنرانیها بر عهده داشت که فعالیت آیت الله خامنه ای در این زمینه قابل ملاحظه بود. از دلایل تأسیس حزب جمهوری اسلامی می‌توان به پرکردن خلاء ناشی از فقدان تشکیلات منظم و روزآمد برای صیانت و حمایت از نظام نوپای جمهوری اسلامی، کمک به تداوم انقلاب و حفظ یکپارچگی و حضور مردم در صحنه، پی‌ریزی بنیانهای اساسی نظام جمهوری

اسلامی، صیانت از محوریت نقش آفرینی امام خمینی در دوران پس از انقلاب، تعمیق اندیشه اصیل اسلامی در اذهان مردم، هدایت لحظه به لحظه سیاسی مردم، کمک برای تأمین نیروی انسانی دستگاه‌های اجرایی برای تحقق اهداف انقلاب اسلامی، موضع‌گیری صریح و صادقانه در برابر ترفندها و فریبهای دشمنان داخلی و خارجی اشاره کرد. وی از تهیه‌کنندگان مرامنامه‌ی حزب بود. در تقسیم‌بندی وظایف اعضا نیز وظیفه تبلیغات حزب را برعهده گرفت. ایشان عضو مؤسس و عضو شورای مرکزی حزب بود و در مجموع در دوره تأسیس حزب بیشتر نقش تبیینی ایفا کرد و مواضع حزب را به صورت گفتارها و جزوه‌هایی ارائه نمود. او در تأسیس شعبه حزب در مشهد نقش داشت و دفتر آن شعبه را در ۲۶ اسفند ۱۳۵۷ افتتاح کرد.

دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی: پس از آیت الله بهشتی و دکتر باهنر - اولین و دومین دبیرکل حزب - آیت الله خامنه‌ای در شهریور ۱۳۶۰ از سوی شورای مرکزی حزب به عنوان سومین دبیرکل حزب انتخاب شد. در سالهای پس از پیروزی انقلاب تا زمان تثبیت نظام جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۱۳۶۰، حزب جمهوری اسلامی به مثابه رکن مهمی از حاکمیت خارج از ساختار سیاسی رسمی فعالیت می‌کرد و مقوم پایه‌های نظام جمهوری اسلامی بود. ایشان حزب جمهوری اسلامی را نهادی ضروری جهت حفاظت از کلیت نظام نوپای جمهوری اسلامی می‌دانستند. نخستین کنگره‌ی حزب در اردیبهشت ۱۳۶۲ برگزار و آیت الله خامنه‌ای برای دومین بار به دبیرکلی حزب و عضویت شورای مرکزی و شورای داوری حزب انتخاب شد. وی در طول دوران ریاست جمهوری در جلسه‌های حزب جمهوری اسلامی در تهران و شهرستانها شرکت می‌کرد و ضمن تبیین مأموریتها و اهداف حزب، به پرسشهای دفا تر، شعب و اعضای حزب پاسخ می‌داد. ایشان هم‌زمان با دوره‌ی دوم ریاست جمهوری نیز دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی را بر عهده داشت. در این دوره فعالیت‌های حزب به دلایل مختلف، از جمله: رفع بحرانهای سالهای اولیه‌ی انقلاب، تأسیس نهادها و سازمانهای مورد نیاز جمهوری اسلامی که حزب در تأسیس، تقویت و رشد آنها نقش مؤثری داشت، اشتغال شخصیت‌های محوری حزب از جمله آیت الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در مشاغل مهم نظام در کنار فقدان برخی از بنیانگذاران مؤثر آن، نارضایتی امام خمینی از تبدیل حزب از عامل وحدت‌بخش به عامل تفرقه و تشدید جناح‌بندیها در درون حزب، کاهش یافت و دیگر کارایی سالهای اولیه‌ی خود را نداشت. لذا آیت الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در اوایل خرداد ۱۳۶۶ با نگرارش نامه‌ای به امام خمینی و ذکر دلایل یادشده، به ویژه پیدایش و تشدید جناح بندی در درون حزب و خطر آن برای وحدت و انسجام جامعه، خواستار تعطیلی فعالیت‌های آن شدند. امام خمینی نیز در ۱۱ خرداد ۱۳۶۶ با این درخواست موافقت کرد و متعاقب آن فعالیت‌های حزب تعطیل شد.

امامت جمعه‌ی تهران: امام خمینی در ۲۴ دی ۱۳۵۸ آیت الله خامنه‌ای را با اشاره به حسن سابقه و شایستگی در علم و عمل به امامت جمعه تهران منصوب کردند. ایشان نخستین نماز جمعه را در ۲۸ دی ۱۳۵۸ امامت کردند. از این تاریخ تا واقعه‌ی ۶ تیر ۱۳۶۰ که در مسجد ابوذر تهران به ایشان سوء قصد و بر اثر آن به شدت مجروح گردیدند، به جز مقطع ۲۱ بهمن تا ۶ اسفند ۱۳۵۹ که در جریان سفری تبلیغی در هندوستان به سر میبرد، نماز جمعه‌ی تهران را اقامه کردند. پس از آن نیز همواره این سمت را بر عهده داشت. اقدام مهم و ابتکاری وی در مورد نماز جمعه، پیشنهاد برگزاری سمینارهای ائمه‌ی جمعه به منظور انسجام شبکه امامان جمعه در داخل کشور و جهان اسلام بود که پس از موافقت امام خمینی، نخستین سمینار در مدرسه فیضیه قم برگزار شد و پس از آن سمینارهای متعددی نیز برگزار شد. وی در خطبه‌های نماز جمعه به عنوان یک تریبون اثرگذار، مهم‌ترین و قاطع‌ترین مواضع اصولی و راهبردی نظام جمهوری اسلامی را ارائه کرده و همچنین، به تعمیق اندیشه دینی و بینش و بصیرت سیاسی جامعه پرداخته است. اهتمام به خطبه‌های عربی نیز که مخاطب آن مسلمانان جهان اسلام بود، از ویژگی‌های خطبه‌های ایشان بوده است.

نماینده‌ی در مجلس شورای اسلامی: آیت الله خامنه‌ای پس از نامزدی برای انتخابات نخستین دوره قانون‌گذاری مجلس شورای اسلامی در اسفند ۱۳۵۸، از سوی ائتلاف بزرگ نیروهای خط امام شامل جامعه روحانیت مبارز تهران، حزب جمهوری اسلامی و چندین سازمان و گروه اسلامی دیگر در انتخابات مجلس شورای اسلامی حمایت شد و از حوزه‌ی انتخابیه‌ی تهران وارد مجلس شد. در مجلس، عضو و رئیس کمیسیون امور دفاعی بود. در مدت ریاست ایشان طرحها، لوایح و موضوعات متعددی در آن کمیسیون بررسی شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان تأمین نیازمندیهای استخدامی سپاه پاسداران، ادغام سازمان بسیج مستضعفین در سپاه پاسداران، مسئله کردستان، مسائل مرزی، مسئله‌ی بلوچستان و سازمان‌دهی نوین ارتش را نام برد. از موضع‌گیریهای مهم وی در طول نمایندگی می‌توان به صحبت‌های مهم و مستند او در موافقت با طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اشاره کرد. با آغاز جنگ ایران و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ و به سبب حضور در جبهه‌های جنگ، در جلسات مجلس شورای اسلامی کمتر حضور یافت و پس از جراحت شدید در ۶ تیر ۱۳۶۰ در موارد معدود در آن حاضر شد. با انتخاب به مقام ریاست جمهوری در مهر ۱۳۶۰ قوه‌ی مقننه را ترک گفت.

حضور در دفاع مقدس: آیت الله خامنه‌ای از نخستین ساعات آغاز جنگ ایران و عراق، در تدبیر مسائل جنگ بصورت فعالانه به ایفای نقش پرداخت. ساعاتی پس از شروع حمله به خاک کشورمان اولین اطلاعیه در مورد تجاوز ارتش بعث عراق به ایران را تهیه و از رادیو به اطلاع مردم رساند. در دومین روز شروع جنگ در جلسه‌ای که در ستاد مشترک ارتش برای بررسی چگونگی برخورد با

تجاوز نظامی عراق تشکیل شد، حضور یافت. و آنگاه که قرار شد یک نفر از آنها برای بررسی مسئله به جبهه های جنگ برود، نخستین کسی که این پیشنهاد را پذیرفت آیت الله خامنه ای بود. در ۵ مهر ۱۳۵۹ پس از اجازه امام خمینی در کسوت یک نظامی، در جبهه های جنگ حضور یافت تا گزارشی از وضعیت جبهه ها و امکانات نیروهای ایرانی منطقه مورد تجاوز نیروهای عراقی تهیه نموده و به سازمان دهی نیروها برای مقابله با دشمن کمک کند. بر این اساس عازم جبهه جنوب شد و تا اواسط بهار سال ۱۳۶۰ در آن جبهه استقرار داشت. پس از آن در جبهه غرب حاضر شد. ولی حضور جز برای اقامه نماز جمعه تهران، دیدار و گزارش به امام یا جلسات ضروری و سفرها و سخنرانی های لازم، مستمر بود. وی در چندین عملیات نظامی و یا طراحی آن شرکت کرد. پشتیبانی و تأمین نیازهای تسلیحاتی و تدارکاتی نیروهای بسیجی و سپاهی از دیگر فعالیتهای ایشان در صحنه نبرد بود. بیشتر وقت وی در جبهه ها صرف هدایت، پشتیبانی و طراحی عملیات ستاد جنگهای نامنظم — که توسط مصطفی چمران تشکیل شده بود — می شد. از اقدامات ویژه ای این ستاد که آیت الله خامنه ای مستقیماً در آن نقش داشت، تشکیل گروههای نظامی مخصوص شکار تانک بود. در پشتیبانی از جبهه های خرمشهر، آبادان و سوسنگرد نقش مؤثری داشت و در تقویت نیروهای نظامی مردمی مثل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج و تهیه ی نیازمندیهای فنی و تجهیزاتی آنها نقش بسیاری ایفا نمود. از دیگر تلاش های ایشان ایجاد هماهنگی بین سپاه و ارتش در جبهه ها و عملیات نظامی بود.

نماینده امام در شورای عالی دفاع: به فرمان امام خمینی در ۲۰ مهر ۱۳۵۹ شورای عالی دفاع عهده دار کلیه امور جنگ شد و آیت الله خامنه ای که براساس حکم امام در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ نماینده ایشان در این شورا و نیز سخنگوی آن بود. در این مدت مشاور امام خمینی در امور و مسائل جنگ نیز بود. وی معمولاً در پایان جلسه های شورای عالی دفاع درباره ی مباحث و تصمیمات شورا مصاحبه ی مطبوعاتی انجام می داد و تصمیمات شورا را به اطلاع مردم می رسانید.

عملیات شکست حصر آبادان: در عملیات شکستن حصر آبادان حضور مستقیم داشت و در مورد خرمشهر نیز اعتقاد داشت که با اتخاذ تدابیر نظامی درست می توان از سقوط آن جلوگیری کرد. حتی در این زمینه نامه ای به ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور و فرمانده کل قوای وقت نوشت و هشدار داد که در صورت استقرار دو تیپ زرهی در اطراف سوسنگرد، می توان از سقوط شهر جلوگیری به عمل آورد. اما، بنی صدر به آن هشدار توجهی نکرد. اندکی پس از آغاز جنگ گروهی از شخصیتها و سازمانهای بین المللی و نیز برخی از کشورها برای ایجاد صلح بین دو کشور، به فعالیت هایی دست زدند. آیت الله خامنه ای در این مورد اعتقاد داشت تا زمانی که عراق شروط اصلی ایران شامل عقب نشینی به مرزهای بین المللی، پرداخت خسارت و تنبیه متجاوز را نپذیرد،

صلحی پدید نخواهد آمد و اگر عراق این شروط را نپذیرد آن را به زور از سرزمینهای خود بیرون می‌کنیم. همچنین معتقد بود که صلح تحمیلی بدتر از جنگ است. با وجود این تردد هیئتهای صلح را از این نظر که باعث روشن شدن ابعاد جنایات صدام حسین و نیروهای او علیه مردم ایران شد و به اثبات مظلومیت ایران و تجاوزگری صدام کمک می‌کرد، مفید می‌دانست.

جنگ، مهمترین موضوع دوران ریاست جمهوری: در دو دوره‌ی ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای، جنگ در رأس امور و مهم‌ترین موضوع کشور بود. از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ تحولاتی در صحنه‌ی جنگ پیش آمد و در مجموع موازنه در جبهه‌های جنگ به سود ایران تغییر یافت. نیروهای عراقی از بیشتر سرزمین‌های اشغال‌شده بیرون رانده شدند و با وحدت‌نظر مسئولان ارشد کشور از جمله آیت الله خامنه‌ای به عنوان رئیس شورای عالی دفاع سلسله عملیات‌های نظامی، طراحی و اجرا شد. هم‌زمان با آن تحولات، حضور دیپلماتیک ایران در عرصه‌ی بین‌المللی نیز بیشتر و فعال‌تر شد. ایشان طی هفت سال از مجموع هشت سال دوران ریاست جمهوری خود که مقارن با جنگ بود، بخش زیادی از مذاکرات خارجی خود را به مذاکره با هیئتهای حسن‌نیت صلح که از سوی سازمانهای بین‌المللی، اسلامی و منطقه‌ای و یا با شخصیت‌های مهم بین‌المللی و منطقه‌ای که مأموریت میانجی‌گری داشتند، اختصاص دادند. در دوره ریاست جمهوری به دلیل مخالفت امام با حضور در جبهه‌های جنگ، به برخی حضورها و بازدیدهای محدود اکتفا کردند اما در مقطع پایانی جنگ و پس از قبول قطعنامه وضعیت وخیم جبهه‌ها ایشان را ناگزیر کرد پس از کسب موافقت امام خمینی برای ایجاد تحولی عظیم به جبهه‌ها رهسپار شود. همچنین که آیت الله خامنه‌ای در دوره ریاست جمهوری رئیس شورای عالی پشتیبانی جنگ بود. این شورا به دلیل شرایط خاص جنگ در سال ۱۳۶۵ و به منظور به‌کارگیری هرچه بهتر امکانات کشور در خدمت جنگ و انجام اقدامات مؤثر در بسیج نیروها و امکانات برای رفع نیازمندیهای جبهه‌های جنگ تشکیل شد. امام خمینی در پاسخ به استعلام ایشان در ۱۹ بهمن ۱۳۶۶ مصوبات آن شورا را تا پایان جنگ لازم‌الاجرا اعلام کرد. در تابستان ۱۳۶۷ و در آخرین سال ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای، و با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران جنگ عراق با ایران به پایان رسید. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در جلسه‌ای به ریاست آیت الله خامنه‌ای و با حضور مسؤولان عالی‌رتبه نظام در ۲۶ تیر ۱۳۶۷ به تصویب رسید و امام خمینی نیز بر آن صحنه گذاشت. امام خمینی در پیامی به مردم ایران قبول قطعنامه را مسئله‌ای بسیار تلخ و ناگوار و صرفاً به دلیل مصلحت انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد: «قبول این مسئله برای من از زهر کشنده‌تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم... در قبول این قطعنامه فقط مسئولین کشور ایران به اتکای خود تصمیم گرفته‌اند. و کسی و کشوری در این امر مداخله نداشته است». به دنبال این تصمیم آیت الله خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهور در

نامه ای در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷ به دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، خاویر پرز دکوئیار، پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل از سوی ایران را اعلام کرد.

فعالیت‌های ارشادی و تبیینی: بخش مهمی از فعالیت‌های سیاسی و مذهبی آیت الله خامنه‌ای از پیروزی انقلاب اسلامی تا انتخاب به ریاست جمهوری، فعالیت‌های ارشادی به منظور نهادینه کردن و تثبیت نظام جمهوری اسلامی بود.

توصیه امام به دانشجویان برای رجوع به آیت الله خامنه‌ای: به دنبال شهادت آیت الله مرتضی مطهری و خائلی که از فقدان وی در میان دانشجویان و دانشگاهیان پدید آمده بود، امام خمینی در ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ طی سخنانی در جمع دانشجویان، آیت الله خامنه‌ای را فردی فهیم و سخنور نامیده و مرجع رسیدگی به مسائل فکری و عقیدتی دانشجویان و مقابله با تبلیغات احزاب و گروه‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی، به‌ویژه مارکسیست‌ها در محیط دانشگاهی تعیین کرد. وی از این تاریخ تا شروع جنگ ایران و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ روزهای دوشنبه در مسجد دانشگاه تهران در جمع دانشجویان حضور می‌یافت و ضمن اقامه جماعت نماز ظهر و عصر و ایراد سخنرانی در موضوعات مهم روز، به پرسش‌های فکری و سیاسی آنها پاسخ می‌داد. این جلسات بعدها در مساجد مهم تهران ادامه پیدا کرد. حادثه سوءقصد به ایشان در مسجد ابادر در خلال یکی از از همین جلسات رخ داد.

جلوگیری از انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی: اقدام دیگر او مقابله با تلاش‌هایی بود که از سوی برخی از اعضای دولت موقت برای انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی در حال شکل‌گیری بود. بدین نحو که نامه‌ای به امضای پانزده نفر از وزیران و اعضای دولت موقت تهیه شده بود و در نظر داشتند قبل از اطلاع امام خمینی و اظهار نظر ایشان، انحلال مجلس مزبور را به مردم اطلاع دهند و اگر امام خمینی مخالفتی کرد به صورت دسته‌جمعی استعفا کنند. آیت الله خامنه‌ای که از سوی شورای انقلاب در جلسه‌ی هیأت وزیران شرکت می‌کرد، بعد از طرح نامه مذکور در جلسه به شدت با آن مخالفت نمود و بر ضرورت اطلاع امام خمینی پیش از انتشار آن تأکید ورزید. امام خمینی نیز، پس از آگاهی از موضوع، با درخواست آنان مخالفت نمود و بر ادامه کار قانونی مجلس خبرگان قانون اساسی تأکید کرد.

سفر تبلیغی به هند: در دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی که مقارن با آغاز قرن پانزدهم هجری قمری نیز بود بنا به تصمیم شورای عالی تبلیغات اسلامی، هیئت‌های گوناگونی از طرف نظام جمهوری اسلامی به کشورهای مختلف جهان عزیمت کردند تا مواضع و دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران و ویژگی‌های انقلاب اسلامی را برای ملتها، به ویژه ملت‌های مسلمان تشریح و تبیین کنند. آیت الله خامنه‌ای سرپرستی هیئت اعزامی به هندوستان را بر عهده گرفت. ایشان به مدت دو

هفته در اواخر بهمن و اوایل اسفند ۱۳۵۹ به شهرهایی چون دهلی نو، حیدرآباد، بنگلور و منطقه کشمیر سفر کرد و در سخنرانیها، دیدارها و گفتگوها و مصاحبه‌های مطبوعاتی به‌ویژه با اصحاب مطبوعات محلی، دانشجویان و استادان دانشگاهها، تشکلهای و شخصیت‌های اسلامی و شیعیان هند چهره واقعی انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی و مسائل مهم آن، به ویژه جنگ با عراق را تشریح و بیان کرد. همچنین، با خانم گاندی نخست‌وزیر هند - که از شخصیت‌های معتبر و موجه بین‌المللی بود - دیدار و گفتگو کرد.

مقابله با لیبرال‌ها و بنی‌صدر: یکی از مسائل مهم جامعه‌ی ایران در سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی وجود و فعالیت دو جناح تأثیرگذار موسوم به نیروهای خط امام و لیبرال‌ها در ساختار سیاسی رسمی کشور بود. بیشتر یاران، نزدیکان و مشاوران امام خمینی از جمله آیت الله خامنه‌ای در جناح نیروهای خط امام قرار داشتند. چهره‌ی شاخص جناح لیبرال که از لحاظ فکری و بینش سیاسی تعارض‌های زیادی با نیروهای خط امام داشت، ابوالحسن بنی‌صدر بود. آیت الله خامنه‌ای، بنی‌صدر را نماینده جریانی می‌دانست که عامل تفرقه و درگیری در سطح مسئولان ارشد کشور و در نتیجه سبب تفرقه و تشتت در جامعه بود. اما با وجود اختلاف نظر اساسی با بنی‌صدر و جریان همفکر و حامی او، به منظور حفظ وحدت در جامعه و تأکید امام خمینی بر آن، مخالفت خود را در محافل عمومی ابراز نمی‌کرد. در برخی موارد نیز داورى نزد امام خمینی می‌برد. پس از انحراف واضح بنی‌صدر از ماهیت انقلاب اسلامی و قانون اساسی و پس از طرح عدم کفایت سیاسی وی برای ریاست جمهوری در مجلس شورای اسلامی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، آیت الله خامنه‌ای در موافقت با طرح نطق مشروح و مؤثری را ایراد کرد. آیت الله خامنه‌ای از ۱۳۵۸ تا اول تیر ۱۳۶۰ در موارد گوناگون علیه جناح لیبرال و ملی‌گرا موضع مخالف گرفت. وی با حفظ دفتر مستشاری نظامی امریکا در ایران و تغییر نام آن از سوی دولت موقت مخالفت کرد. در مورد انتخاب وزیران، معاونان وزراء و مسئله‌ی پاکسازی در ادارات و سازمانهای دولتی نیز با انتخاب افرادی که در خط انقلاب نبودند و طرفدار خط سازش با امریکا و یا رابطه داشتن با کشورهای مرتجع عرب و مواردی از این دست بودند، مخالفت می‌کرد.

ترور نافرجام توسط منافقین: آیت الله خامنه‌ای در ۶ تیر ۱۳۶۰ و در حال سخنرانی پس از نماز ظهر در مسجد ابودر، واقع در یکی از مناطق جنوب تهران، در اثر انفجار بمبی که در ضبط صوت کار گذاشته شده بود به شدت زخمی شد. امام خمینی، در پیامی خطاب به ایشان توطئه سوءقصد به جان وی را محکوم کرد و از ایشان تجلیل نمود. بر اثر این سوءقصد، ایشان از ناحیه‌ی سینه، کتف و دست راست آسیب جدی دید. گزارشهای غیررسمی مسبب این حادثه را سازمان مجاهدین خلق ایران دانسته اند. آیت الله خامنه‌ای اولین فردی بود که در حوادث و جریانات پس از عزل بنی‌صدر

از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری ترور شد. در ۱۸ مرداد ۱۳۶۰ از بیمارستان مرخص شد و مجدداً به صحنه‌ی اجتماع و سیاست بازگشت و از ۲۶ مرداد ۱۳۶۰ در جلسات مجلس شورای اسلامی حاضر شد .

دوران ریاست جمهوری : دور اول - انتخاب به عنوان ریاست جمهوری با ۹۵ درصد آرا پس از شهادت محمدعلی رجایی - دومین رئیس جمهور اسلامی ایران - شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و نیز جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به اتفاق آرا و علیرغم مخالفت ایشان، وی را به عنوان نامزد ریاست جمهوری انتخاب کردند و امام خمینی که سابقاً با تصدی روحانیون برای ریاست جمهوری موافق نبودند با نامزدی ایشان موافقت کردند . پس از نامزدی و اعلام صلاحیت توسط شورای نگهبان، گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف از ریاست جمهوری ایشان حمایت کردند. از مهم‌ترین حامیان آیت الله خامنه ای ائتلاف گروه‌های خط امام بود . انتخابات در ۱۰ مهر ۱۳۶۰ برگزار شد و آیت الله خامنه ای با کسب اکثریت مطلق آراء (۱۱/۹۵ درصد) به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد . در ۱۷ مهر ۱۳۶۰ امام خمینی حکم ریاست جمهوری ایشان را تنفیذ کرد و در ۲۱ مهر به عنوان سومین رئیس‌جمهور اسلامی ایران در مجلس شورای اسلامی سوگند یاد کرد . در ۲۷ مهر ۱۳۶۰ علی‌اکبر ولایتی را که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و از نیروهای خط امام بود، به عنوان نخست‌وزیر به مجلس شورای اسلامی معرفی کرد ، ولی وی در رأی‌گیری روز ۳۰ مهر ۱۳۶۰ نتوانست آرای اکثریت نمایندگان را کسب نماید . در ۴ آبان ۱۳۶۰ میرحسین موسوی را که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی و وزیر امور خارجه دولتهای رجایی، باهنر و مهدوی کنی بود به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد . او توانست در ۶ آبان ۱۳۶۰ آراء موافق اکثریت نمایندگان مجلس را کسب کند . آیت الله خامنه ای ریاست جمهوری خود را در حالی آغاز کرد که نهاد ریاست جمهوری از ساختار مناسبی برخوردار نبود. گروه‌های مشاور و کارگروه‌ها برای کمک به رئیس‌جمهور در انجام وظایف قانونی نیز هنوز تشکیل نشده بود و این امر مشکلات فراوانی را برای عملکرد رئیس‌جمهور پدید می‌آورد. به تدریج، دفتر ریاست جمهوری با چندین مشاور و کارگروه شکل گرفت . آیت الله خامنه ای در ابتدا بخشی از تلاشهای خود را معطوف ساختارسازی برای دفتر رئیس‌جمهور و نهاد ریاست جمهوری کرد. بعدها در پی ابهام در شرح وظایف رئیس‌جمهور که کاستی آن به‌ویژه در تعامل با نخست‌وزیر در طول دوره اول آشکار شده بود، قانون اختیارات رئیس‌جمهور تهیه و تدوین شد و در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۵ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید . سرفصل برنامه‌های آیت الله خامنه ای در دوره چهارساله اول ریاست جمهوری عبارت از: اهتمام به امور مربوط به جنگ تحمیلی، نیل به سیاست‌های اقتصادی به سوی حمایت از مستضعفان و دورافتادگان از مرکز، طاغوت زدایی از همه

شئون زندگی اداری، اجتماعی و سیاسی مردم ایران، کشف و به کارگیری استعدادهای انسانی در همه‌ی عرصه‌ها از تکنیک تا هنر، تأمین امنیت اجتماعی، اداری و قضایی برای ارائه خدمت مؤثر به مردم، تأمین امنیت و آزادی همه افراد وفادار به نظام جمهوری اسلامی با هر اندیشه و تفکر. در دوره چهارساله دوم نیز ضمن ادامه برنامه‌های دوره اول که در رأس آنها جنگ تحمیلی قرار داشت، تدوین لایحه‌ی اختیارات ریاست جمهوری، کاهش تصدی‌گری دولت و واگذاری امور به مردم، به کار گماردن مسئولین لایق، انقلابی و کارآمد در دولت، رفع فقر مزمن و طولانی‌مدت حاکم بر جامعه و زندگی مردم، واگذاری زمینهای کشاورزی به مردم، واگذاری صنایع دولتی به بخش تعاونی، سهیم‌شدن کارگران در کارخانه‌ها، گسترش و توسعه‌ی صادرات غیرنفتی و کاهش اتکای کشور به درآمد نفت، مشارکت مردم در امور اقتصادی و فرهنگی کشور با نظارت دولت، سوق دادن سیاست فرهنگی کشور به سوی استقلال فرهنگی از اهم برنامه‌های آیت الله خامنه‌ای بود. در عرصه سیاست و روابط خارجی برنامه‌ی ایشان شامل اتخاذ سیاست مستقل و متوازن در قبال هر یک از کشورهای جهان و تصمیم‌گیری بر مبنای مصالح نظام و کشور همراه با قاطعیت و صراحت، عدم وابستگی به شرق و غرب، اهمیت دادن به وحدت میان مسلمانان جهان، اهتمام جدی در بازپس گرفتن حقوق مسلمانان جهان از قدرتهای جهانی و مبارزه مستمر با هرگونه اقدام و حرکتی در جهت سلطه‌ی ابرقدرتها در منطقه، اهتمام جدی به مسئله‌ی قدس و دیگر سرزمینهای غصب‌شده‌ی فلسطین و آمادگی برای مبارزه‌ی همه‌جانبه با دشمن صهیونیست، بازگشت به فرهنگ غنی و اصیل اسلامی در عرصه بین‌المللی به عنوان سد راه دشمنان و غارتگران، افزایش فعالیت و حضور مؤثر در صحنه‌های بین‌المللی بود. دوره‌ی دوم ریاست جمهوری: باتوجه به تجربه مشکلات و اختلاف‌نظرها با نخست‌وزیر و برخی اعضای هیئت دولت در چهار ساله اول ریاست جمهوری مایل نبود برای دومین بار در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند اما پس از آنکه امام خمینی آن را تکلیف شرعی ایشان دانستند، تصمیم گرفت که در انتخابات چهارمین دوره ریاست جمهوری نامزد شود و از امام خواست که در انتخاب نخست‌وزیر مختار باشد و امام هم پذیرفت. پس از انتخاب مجدد به عنوان رئیس‌جمهور، و در آستانه انتخاب نخست‌وزیر آنگاه که معلوم شد آیت الله خامنه‌ای به سبب عدم رضایت از وضعیت اداره کشور توسط نخست‌وزیر درصدد معرفی فرد دیگری برای نخست‌وزیری است برخی نظامی‌ها نزد امام ابراز کردند که پیشرفت در جبهه‌های جنگ منوط به نخست‌وزیری دوباره مهندس موسوی است. امام خمینی به جهت مصلحت جنگ این نظر را پذیرفتند و به آیت الله خامنه‌ای حکم کردند که مهندس موسوی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کند. آیت الله خامنه‌ای در اطاعت از حکم امام و علیرغم نظر مخالف خود، وی را به مجلس معرفی کرد. در دوره دوم ریاست

جمهوری آیت الله خامنه ای اختلافات رئیس جمهور و نخست وزیر ادامه یافت و در مواردی مانند معرفی اعضای کابینه، تشدید هم شد.

ترمیم تشکیلات انقلاب فرهنگی : در ۸ شهریور ۱۳۶۲ آیت الله خامنه ای، اولین ترمیم عمده در ستاد انقلاب فرهنگی را براساس حکم امام خمینی عهده دار شد. امام این حکم را در پاسخ به استعلام ایشان به مناسبت بازگشایی دانشگاهها صادر کرد . همچنین، دومین ترمیم در ستاد انقلاب فرهنگی را بر اساس پیام امام خمینی در ۱۹ آذر ۱۳۶۳، صورت داد . در این ترمیم، ستاد انقلاب فرهنگی به شورای عالی انقلاب فرهنگی تغییر نام داد و رئیس جمهور رئیس این شورا شد . آیت الله خامنه ای این سمت را تا پایان دومین دوره ریاست جمهوری خود در تیر ۱۳۶۸ عهده دار بود و در این سالها در تدوین سیاستهای مهم فرهنگی کشور نقش مؤثری ایفا نمود .

فعال کردن دستگاه سیاست خارجی : در دوران هشت ساله ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی ایران فعالتر شد. یکی از شاخصهای توسعه ی سیاست و روابط خارجی، سفرهای رئیس جمهور به کشورهای مختلف برای توسعه روابط بود که در دوره اول ریاست جمهوری شروع شد و در دوره ی دوم توسعه یافت . ایشان در دوره ی اول ریاست جمهوری از ۱۵ تا ۲۰ شهریور ۱۳۶۳ به کشورهای سوریه، لیبی و الجزایر و در دوره دوم از ۲۳ دی تا ۳ بهمن ۱۳۶۴ به کشورهای آسیایی و آفریقایی پاکستان، تانزانیا، زیمبابوه، آنگولا و موزامبیک سفر نمود. از ۱۱ تا ۱۵ شهریور ۱۳۶۵ برای شرکت در هشتمین اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد در هاراره مجدداً به زیمبابوه سفر کرد. در این سفر در اجلاس سران سخنرانی کرد و با برخی از سران کشورهای غیرمتعهد دیدار و گفت وگو نمود . از ۲ تا ۶ اسفند ۱۳۶۷ به کشورهای یوگسلاوی و رومانی و از ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۸ به کشورهای چین و کره شمالی سفر کرد . آیت الله خامنه ای در ۳۱ شهریور ۱۳۶۶ در چهل و دومین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد شرکت کرد و در سخنرانی خود دیدگاهها و مواضع اصولی جمهوری اسلامی ایران را برای سران دولتهای جهان تشریح نمود. این اولین حضور رئیس جمهور اسلامی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود . نکته ی حائز اهمیت در سفر به سازمان ملل، استقبال عظیم ایرانیان و مسلمانان مقیم نیویورک و اصحاب مطبوعات بین المللی از ایشان و فعالیتهای ایشان برای تبیین شرایط انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و سیاستهای استکبار جهانی در قبال ایران بود. امامت نماز جمعه مسلمانان نیویورک و سخنرانی در خطبه های آن نیز از نکات جالب و با اهمیت این سفر بود. از اقدامات دیگر آیت الله خامنه ای در زمینه ی سیاست خارجی می توان به برقراری ارتباط منسجم با گروههای سیاسی شیعی در افغانستان، عراق و لبنان و ایجاد تفاهم بین آنها و تشکیل مجلس اعلا ی انقلاب اسلامی عراق اشاره کرد. به طوری که اختلاف بین آنها را به وحدت و اتحاد بر ضد دشمن مشترکشان

تبدیل کرد. تشکیل حزب وحدت اسلامی از احزاب هشت گانه افغانستان که به رقابت زبان بار آنها پایان داد و نیز تشکیل مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق از مصداق های مهم این رویکرد است. در این دوره، به دامنه ی حمایت ایران از مبارزان اسلامی در لبنان، فلسطین، عراق و افغانستان افزوده شد و پشتیبانی ایران به احزاب و گروه های اسلامی در آن کشورها جایگاه منطقه ای و بین المللی قابل ملاحظه ای بخشید.

بازدیدها، دیدار و سفرهای استانی : دیدار با اقشار مختلف مردم، بازدید از مؤسسات و سازمانهای گوناگون، شرکت در مراسم افتتاح طرحها، شرکت در همایشها و سفرهای استانی از دیگر برنامه ها و اقدامات آیت الله خامنه ای در دوره ریاست جمهوری بود. حفظ ارتباط با مردم به ویژه خانواده های شهدا از راهبردهای اساسی آیت الله خامنه ای در دوره ریاست جمهوری بود. بر این پایه ملاقات های مردمی - در مناسبت های مختلف - در دیدارهای با خانواده های شهدا، خصوصاً سرزدن به منازل آنان به عنوان یکی از برنامه های ثابت ایشان و ابتکار قابل توجه در نوع رابطه زمامداران و مردم محسوب می شود. همچنین، سفرهای آیت الله خامنه ای به استانها و مناطق مختلف کشور، با هدف ملاقات با اقشار مختلف مردم، به ویژه قشر محروم و آشنایی با مسائل و مشکلات آنها از نزدیک، رفع اختلافات مقامات محلی، پیگیری مسائل مربوط به جنگ و همکاری سپاه و ارتش، دیدار با علما و بزرگان شهرها و روستاها، بررسی مسائل و مشکلات اقتصادی و مانند آن از جمله ابتکارات، فعالیتهای مستمر و مؤثر ایشان بود.

نامه امام خمینی به آیت الله خامنه ای : در ۱۶ دی ۱۳۶۶، امام خمینی در نامه ای به آیت الله خامنه ای و ناظر به بیانات ایشان در خطبه های نماز جمعه ی تهران در موضوع حدود اختیارات حکومت اسلامی و ولایت فقیه، حکومت اسلامی را از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه دانسته و ولایت فقیه را مطلقه عنوان نمود. آیت الله خامنه ای در پاسخ به نامه امام، متابعت نظری و عملی خود را از دیدگاه امام اعلام نمود. همچنین در جلسه ای حضوری، مقصود خود از بیانات در خطبه های نماز جمعه را با امام خمینی مطرح کردند. امام خمینی نیز بلافاصله در همان روز به این نامه پاسخ داده و ضمن تقدیر از آیت الله خامنه ای، در بخشی از آن نوشتند: «اینجانب از سال های قبل از انقلاب با جناب عالی ارتباط نزدیک داشته ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جناب عالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می کنید، می دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می دهید» .

اولین رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام: در پی اختلافات مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان در تصویب لوایح مختلف، امام خمینی در پاسخ به نامه‌ی سران کشور (از جمله آیت الله خامنه‌ای)، در ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت موافقت کردند. بر این اساس، آیت الله خامنه‌ای اولین رئیس مجمع تشخیص قرار گرفتند. ایشان این سمت را تا پایان دوره ریاست جمهوری عهده‌دار بود.

محول شدن ماموریت‌های متعدد از سوی امام: آیت الله خامنه‌ای در دوران هشت ساله ریاست جمهوری خود، همچون سالهای پس از پیروزی انقلاب یکی از نزدیکان، مشاوران و افراد مورد وثوق امام خمینی بود. به همین دلیل در موارد متعددی امام خمینی مأموریت‌هایی فراتر از وظایف ریاست جمهوری به ایشان محول نمودند و یا پیشنهادهای وی را در موضوعات مختلف پذیرفتند. در ۱۵ فروردین ۱۳۶۲ تمشیت امور ارتش و سپاه را به آیت الله خامنه‌ای واگذار کردند. در اول آبان ۱۳۶۲ ایشان را مأمور پیگیری مطالبات ایران از امریکا و سایر کشورها کرد. در اول آذر همین سال با پیشنهاد آیت الله خامنه‌ای در مورد تشکیل اداره حفاظت اطلاعات ارتش موافقت نمود. در ۹ دی ۱۳۶۲ ایشان را مأمور بررسی مجدد لایحه تعزیزات کرد. امام در ۲۳ بهمن ۱۳۶۷ آیت الله خامنه‌ای را مأمور نمود از اعضای شورای عالی قضایی دعوت کند تا در جلسه‌ی سران سه‌قوه شرکت کرده و طرح‌های خود را در زمینه‌ی تقسیم کار برای اداره‌ی بهتر آن شورا مطرح نمایند. در نهایت نیز با طرح مورد بررسی در جلسه‌ی سران سه‌قوه موافقت نمود. در ۱۹ اسفند ۱۳۶۷ نیز در نامه‌ای او را مسئول رسیدگی به مشکلات عراقیهای مقیم ایران کرد.

حضور در شورای بازنگری قانون اساسی: امام خمینی در حکمی در ۴ اردیبهشت ۱۳۶۸ خطاب به حضرت آیت الله خامنه‌ای هیئتی متشکل از بیست نفر از جمله آیت الله خامنه‌ای را تعیین نمودند تا به همراه پنج نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به انتخاب مجلس شورای اسلامی، شورای بازنگری قانون اساسی را تشکیل داده و به اصلاح، بازنگری و تکمیل قانون اساسی در موضوعات پنج‌گانه بپردازند. پس از تشکیل شورای مذکور آیت الله مشکینی به عنوان رئیس و آیت الله خامنه‌ای و اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان نایب رئیس اول و دوم شورا انتخاب شدند. شورا در طول چهل و یک جلسه در مورد پنج موضوع اصلی: شرایط رهبری، تمرکز در قوای مجریه و قضائیه، تمرکز در مدیریت صدا و سیما، چگونگی بازنگری احتمالی قانون اساسی در آینده و تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی بحث و بررسی و تصمیم‌گیری نمود. این جلسات تا پس از رحلت امام خمینی ادامه داشت.

دوران رهبری: در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، در حالی که مردم و مسئولان آماده تشییع و تدفین پیکر پاک امام خمینی (ره) بودند در جلسه‌ای با حضور مسئولان کشوری و لشکری، آیت الله خامنه‌ای،

رئیس جمهور، وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی (ره) را قرائت کرد. مجلس خبرگان رهبری عصر همان روز تشکیل جلسه داد تا رهبر یا شورای رهبری جدید برای نظام جمهوری اسلامی را انتخاب کند. مطابق اصل ۱۰۷ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸، انتخاب رهبری بر عهده نمایندگان مجلس خبرگان قرار دارد. در بحث رهبری شورایی یا فردی، اکثریت اعضای مجلس خبرگان به رهبری شورایی رأی نداد و آنگاه که بحث از مصداق رهبری برای رأی گیری به میان آمد و نام آیت الله خامنه ای مطرح شد. برخی از نمایندگان که از نظر امام خمینی مبنی بر صلاحیت آیت الله خامنه ای برای رهبری نظام پس از رحلت امام که در جلسات متعددی در حضور سران قوا و نخست وزیر و حاج سید احمد خمینی ابراز کرده بودند اطلاع اجمالی داشتند خواستار توضیح شاهدان آن شدند. دو نفر از شاهدان نقل امام خمینی که خود عضو مجلس خبرگان بودند استناد این نظر به امام را تأیید کردند. همچنین گفته دیگری از امام مبنی بر شایستگی آیت الله خامنه ای برای رهبری که در جریان سفر اخیر ایشان به چین و کره شمالی ابراز کرده بودند نیز در آن جلسه با واسطه نقل شد. در پی آن رأی گیری به عمل آمد و اکثریت قاطع نمایندگان مجلس خبرگان با توجه به نظر امام راحل و صلاحیت های دینی، علمی و سیاسی آیت الله خامنه ای، معظم له را به رهبری نظام جمهوری اسلامی انتخاب کردند. آیت الله خامنه ای خود به این موضوع اشاره کرده، می گویند تا زمانی که موضوع انتخاب را متعین ندانستم از پذیرش آن مقام امتناع می کردم. پس از بازنگری در قانون اساسی و انجام همه پرسی، مجلس خبرگان رهبری یک بار دیگر براسا قانون اساسی جدید در مورد رهبری معظم له رأی گیری کرد و اکثریت قاطع مجدداً معظم له را به رهبری نظام انتخاب کردند. برخی زمینه های اصلی نظر امام راحل بر رهبری آیت الله خامنه ای عبارتند از: مبارزه طولانی مدت برای تحقق حکومت اسلامی، اعتقاد راسخ و روشن به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، بیش از یک دهه فعالیت های همه جانبه ی سیاسی، اجرایی و فرهنگی برای استقرار نظام جمهوری اسلامی، روشن بینی دینی، تسلط علمی بر مبانی دینی، سلوک فردی و اجتماعی، زهد و پارسایی، استناد نمود. امام خمینی (ره) به مناسبت های گوناگون شایستگی ها، تعهد و خدمتگزاری آیت الله خامنه ای در راه خدمت به نظام جمهوری اسلامی را مورد تأیید قرار داده بودند. امام خمینی تاریخ ۷ تیر ۱۳۶۰ در بخشی از پیام شان به مناسبت ترور آیت الله خامنه ای فرموده اند: «اکنون دشمنان انقلاب با سوء قصد به شما که از سلاله ی رسول اکرم و خاندان حسین بن علی هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه ی انقلاب می باشید، میزان تفکر سیاسی خود و طرفداری از خلق و مخالف با ستمگران را به ثبت رساندید. اینان با سوء قصد به شما عواطف میلیون ها انسان متعهد را در سراسر کشور بلکه جهان جریحه دار

نمودند. اینان آن قدر از بینش سیاسی بی نصیب‌اند که بی‌درنگ پس از سخنان شما در مجلس و جمعه و پیشگاه ملت به این جنایت دست زدند و به کسی سوء قصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین‌انداز است ... من به شما خامنه‌ای عزیز، تبریک می‌گویم که در جبهه‌های نبرد با لباس سربازی و در پشت جبهه با لباس روحانی به این ملت مظلوم خدمت نموده و از خداوند تعالی سلامت شما را برای ادامه‌ی خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم». در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۶۵ به افراد و رجال سیاسی توصیه کردند که در گفتارشان به جای عیب‌جویی دائمی، مثل آیت الله خامنه‌ای باشند که همیشه همه را نصیحت می‌کند و خدماتش را به رخ مردم نمی‌کشد. در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۶۶ در پاسخ به نامه آیت الله خامنه‌ای در مورد ولایت مطلقه فقیه، در بخشی از نامه نوشتند: «اینجانب که از سال‌های قبل از انقلاب با جناب‌عالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جناب‌عالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستم و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید». حجت‌الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی، نزدیکترین فرد به امام خمینی که مشاور و مورد وثوق کامل ایشان بود، نقل کرده که امام در پی سفر خارجی آیت الله خامنه‌ای گفتند: «الحق ایشان شایستگی رهبری را دارند». زهرا مصطفوی، دختر امام خمینی (ره) بیان کرده که آنگاه که از امام درباره‌ی رهبری آینده نظام پرسیده است ایشان از آیت الله خامنه‌ای نام بردند و آنگاه که از مقام علمی آیت الله خامنه‌ای سؤال کرده است ایشان اجتهاد آیت الله خامنه‌ای را تأیید کرده اند. آیت الله هاشمی رفسنجانی نیز نقل کرده که زمانی که امام در صدد عزل آیت الله منتظری از رهبری آینده بودند در جلسه‌ای که با حضور سران سه‌قوه، نخست‌وزیر (میرحسین موسوی) و حاج سید احمد خمینی در محضر امام تشکیل شده بود در مورد جانشین رهبری بحث شد ایشان از آیت الله خامنه‌ای برای رهبری آینده نظام نام بردند. وی همچنین بیان داشته که در جلسه خصوصی خود با امام راحل نسبت به وضع رهبری در آینده ابراز نگرانی کرده است و امام در پاسخ با اشاره به آیت الله خامنه‌ای فرموده اند: «شما در بن بست نخواهید بود، چنین فردی در میان شما هست. چرا خودتان نمی‌دانید؟». بدون تردید مقطع زمانی انتخاب حضرت آیت الله خامنه‌ای به رهبری نظام دارای اهمیت و حساسیت ویژه‌ای بوده است. برخی نگرانی‌ها که در پی بیماری امام خمینی قدس سره بوجود آمده بود عبارت بودند از: ۱- مدیریت کشور در دوره‌ی پس از امام خمینی. ۲- ناتمام بودن اصلاح و بازنگری قانون اساسی. ۳- نگرانی از حمله یا تحریکات نظامی عراق، امریکا و منافقین؛ با توجه به نقض مکرر آتش‌بس توسط عراق و تبلیغات وسیع برای پیروز

قلمداد کردن خود در جنگ . ۴ - ادامه‌ی بحران ناشی از توطئه‌ی انتشار کتاب آیات شیطانی در حوزه‌ی سیاست خارجی و صدور حکم امام خمینی مبنی بر ارتداد سلمان رشدی نویسنده‌ی آنکه با واکنش سرسختانه‌ی کشورهای غربی مواجه شد . اما آنچه همه نگرانی‌ها را به امید تبدیل کرد عبارت بودند از : ۱ - انتخاب آیت الله خامنه ای به مقام رهبری که در کوتاه‌ترین زمان روی داد .

۲ - تشیع و وداع میلیونی و بی‌نظیر مردم با امام خمینی (ره) و شکل گرفتن بزرگ‌ترین تشیع و وداع با یک رهبر مردمی که همچون طوفان عظیمی احتمال هرگون توطئه دشمن را منتفی کرد .

۳ - تأیید و بیعت مسؤولان ارشد نظام و نهادهای مختلف کشور، بیت امام، مراجع تقلید و علما از جمله آیات عظام اراکی، مرعشی نجفی، آیت الله میرزا هاشم آملی، آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله مشکینی، نخبگان، شخصیت‌های حوزوی و دانشگاهی، خانواده‌های شهدا و اقشار مختلف مردم . ۴ - حاج سیداحمد خمینی ساعاتی پس از انتخاب حضرت آیت الله خامنه ای به رهبری با ارسال پیام تبریکی به ایشان اظهار داشت: «حضرت امام بارها از جنابعالی به عنوان مجتهد مسلم و نیز بهترین فرد برای رهبری نظام اسلامی‌مان نام می‌بردند. من و تمامی اعضای بیت امام از حضرات آیات خبرگان محترم صمیمانه تشکر می‌نماییم؛ چرا که معتقدیم روح امام عزیزمان از این انتخاب شاد و آرام شده است. من بار دیگر چون برادری کوچک اوامر آن ولی فقیه را بر خود لازم‌الاجرا می‌دانم» . ۵ - بیعت وسیع و گسترده این پیام را به همراه خود داشت که جانشین امام خمینی، در حوزه‌ی نظر و عمل، اعتقاد راسخ به راه و تفکر امام دارد و آن را با تمام توان استمرار خواهد بخشید. این بیعت‌ها به صورت حضوری، شرکت در راهپیماییها، انتشار اطلاعیه و پیام تبریک و امضای طومار ما بعد آن انجام شد . «کاروانهای میثاق با امام و بیعت با رهبری» در آستانه چهلمین روز ارتحال امام خمینی از سراسر کشور به راه افتاد و «مانورهای بیعت با رهبری» در برخی مناطق مرزی و استراتژیک کشور و نیز برگزاری «سمینارهای میثاق با امام، بیعت با رهبری» شکل گرفت . بیعت با آیت الله خامنه ای، ماهها بعد استمرار یافت و به جهانیان ثابت کرد که ایران با رهبری آیت الله خامنه ای همچنان پرچمدار امت اسلامی است . ۶ - مواضع صریح و مکرر آیت الله خامنه ای مبنی بر تداوم راه امام و حفظ وحدت و ایجاد اعتماد متقابل بین مردم و رهبری و پافشاری بر حفظ اصول دینی، شرع و فقه اسلامی، حمایت بی‌دریغ از مستضعفان و محرومان و قشرهای پایین جامعه و ایجاد وحدت و همبستگی با ملت‌های مظلوم و عزت بخشیدن به اسلام و ملت‌های مسلمان و مرعوب نشدن از تهدیدات قدرتهای جهانی . آیت الله خامنه ای از امام خمینی به عنوان «ریشه شجره طیبه انقلاب» یاد کردند و اعلام کردند: ما راه خود را بر اساس راه امام (ره) ادامه خواهیم داد»

مرجعیت آیت الله خامنه ای : مرجعیت آیت الله سید علی خامنه ای در سال ۱۳۷۳ و پس از فوت آیت الله اراکی اعلام شد.

در آن هنگام جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در بیانیه ای هفت نفر را به عنوان مراجع جازیتقلید اعلام کرد که یکی از آنها آیه الله خامنه ای بود. پس از این انتخاب، علماء و شخصیت‌های سیاسی متعددی برای وی پیام تبریک دادند که از این افراد می‌توان به عنوان نمونه مراجع تقلید فاضل لنکرانی، محمدعلی اراکی، سید محمدرضا گلپایگانی و یوسف صانعی و روحانیونی نظیر علی مشکینی و سید رضا بهاء‌الدینی را نام برد. در ۵ آبان ۱۳۷۶ احمد آذری قمی از اعضای مهم جامعه مدرسین که تا آن هنگام از حامیان جدی خامنه ای بود، در نامه ای به سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت به انتقادات بی‌سابقه ای از حکومت و رهبری پرداخت.

آشنائی با «شیخ صدوق» محمد بن علی بن بابویه

یکی از بزرگترین علماء اسلام و پیش‌تازان علم حدیث شیخ جلیل اقدم ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی است که مختصری از شرح حالش نگاشته می‌شود.

پدر صدوق: پدر بزرگوارش شیخ اقدم ابو الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی است عالمی بود فقیه و محدثی جلیل صاحب مقامات باهرة و درجات عالیہ . نامه ای از دربار امامت ابی محمد امام حسن عسگری در باره او شرف صدور یافته است که تیمنا و تبرکا نقل میکنیم.

متن توقیع مبارک: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُؤَحِّدِينَ وَالنَّارُ لِلْمُلْحِدِينَ وَلَا عُدْوَانٌ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعُتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ. اَمَّا بَعْدُ اَوْصِيكَ يَا شَيْخِي وَمُعْتَمِدِي وَفَقِيهِي اَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوِيهِ الْقُمِّيَّ وَفَقَّهُ اللَّهَ لِمَرْضَاتِهِ وَجَعَلَ مِنْ وَلَدِكَ اَوْلَادًا صَالِحِينَ بِرَحْمَتِهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَاقَامَ الصَّلَاةَ وَآيَتَاءَ الزَّكَاةِ فَإِنَّهُ لَا تَقْبَلُ الصَّلَاةَ مِنْ مَانَعَى الزَّكَاةَ وَ اَوْصِيكَ بِمَغْفِرَةِ الذَّنْبِ وَ كَظْمِ الْغِيْظِ وَ صَلَاةِ الرَّحْمِ وَ مُوَاسَاةِ الْاِخْوَانِ وَ السَّعْيِ فِي حَوَائِجِهِمْ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ وَ الْحِلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ وَ التَّفَقُّهِ فِي السُّنَنِ وَ التَّحَبُّثِ فِي الْأُمُورِ وَ التَّعَهُدَ لِلْقُرْآنِ وَ حَسْنَ الْخُلُقِ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ اجْتِنَابِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَوْصَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ مِنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنِّي فَاعْمَلْ بِوَصِيَّتِي وَ أَمْرُ جَمِيعِ شِيعَتِي بِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ حَتَّى يَعْمَلُوا عَلَيْهِ وَ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَ انْتِظَارِ الْفَرَجِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَجِ وَ لَا تَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حَزْنٍ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدِي الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَيْثُ قَالَ أَنَّهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَاصْبِرْ يَا شَيْخِي وَ مُعْتَمِدِي أَبَا الْحَسَنِ وَ أَمْرُ جَمِيعِ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ شِيعَتِنَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. (انتهی).

دَقْتُ در مضمون این نامه مبارك و القابی که از ناحیه مقدّسه نسبت باین عالم جلیل شرف صدور یافته ما را از هر تعریف و توصیفی در باره ایشان بی نیاز می سازد کسی که امام علیه السّلام باو کلمات شیخ من و معتمد من و فقیه من خطاب میفرماید و در باره اش دعا می فرماید که خداوند او را ب آنچه رضای او در آن است موفق بدارد و باو فرزندان صالح عنایت فرماید و مخصوصاً جمله ای که متضمّن دعای فرزند است بسیار جالب است زیرا با توجّه بروایاتی که در باره فرزند صالح رسیده است و اینکه چون فرزند آدم بمیرد پرونده عملش در دنیا را کد و بایگانی می شود مگر از سه ناحیه که یکی از آنها فرزند صالح است و خیرات و برکات دعا و استغفاری که فرزند از برای پدر میکند پس از مرگ پدر نیز ضمیمه پرونده اعمال او میگردد چون شیخ ما را فرزندی نشده بود و از طرفی سَنَسْ در حدودی بود که عادتاً در آن اوان انعقاد نطفه مشکل مینمود چنانچه خداوند از زبان همسر حضرت ابراهیم نقل میفرماید أَلِدْتُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا پیری شیخ صدوق و نازائی همسرش که دختر محمد بن موسی بن بابویه و عموزاده وی بود مجموعاً نهال یأس و ناامیدی را در دل او کاشته بود تا آنجا که در زمان غیبت صغری بسفراء حضرت ولی عصر متوسل میشده و استدعا میکرد که حاجت او را بخدمت حضرتش عرضه بدارند از این رو امام حسن عسگری علیه السّلام نیز باین خواسته باطنی این مرد بزرگوار توجّه خاصی مبذول و دعای مزبور را در باره اش فرمودند علی بن بابویه بواسطه مقام معنوی همواره مورد عنایت اولیاء حق بوده است.

شیخ در کتاب (الغیبة) از عده ای نقل میکند که حسین بن علی بن بابویه گفت سالی پدرم میخواست بحجّ برود نامه ای بخدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح نایب خاص امام زمان نوشت و از او اجازه خواست در جوابی که از ناحیه حسین بن روح رسید مرقوم شده بود امسال بحجّ مرو پدرم دوباره معروض داشت که نذر واجب بر ذمّه دارم باز میتوانم بحجّ نروم؟ جواب آمد اگر ناچار باید بروی پس با آخرین قافله حرکت کن و پدرم امثال کرد وبا آخرین قافله بحجّ رفت وازقضا چنین شدکه قافله های پیشین همگی گرفتار واهل قافله کشته شدند و پدرم که درآخرین قافله بود جان بسلامت برد.

ولادت صدوق: شخصیت و نبوغ شیخ ما را بسیاری از عوامل عادی و غیر عادی تشکیل میدهد که شاید یکی از مهمّترین اسباب غیر عادی آن همان باشد که بسبب دعاء امام علیه السّلام متولّد شده است و حضرتش نسبت بشایستگی و توفیق و فقاها و برکتش عنایتی مخصوص در دعا داشته است: شیخ طوسی و شیخ ابو العباس نجاشی و خود صدوق رحمة الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که پدر صدوق بخدمت نایب خاصّ حضرت ولی عصر عج که در بغداد بود نامه ای نوشت و در نامه تقاضا کرده بودکه از حضرت امام زمان استدعا کند که دعائی بکند تا مگر خداوند فرزندی باو عنایت فرماید.

و نیز هنگامی که خودش ببغداد آمد و بخدمت شیخ ابو القاسم روحی و نوبختی که سفیران حضرت بودند رسید شفاها تقاضا کرد که خواسته‌اش را بعرض برسانند و نیز از محمد بن علی الاسود تقاضا کرد که به نوبختی یادآوری نماید که عرض حاجت را فراموش نکند و خوشبختانه پاسخ همه تقاضاها مثبت بود و با عبارات مختلف باولاد صالح بشارت میدادند در بعضی از جوابها فرمودند: که تو را از همسر قبلی فرزندی نخواهد شد ولی در آینده نزدیکی مالک کنیزی از اهل دیلم میشوی که دو فرزند فقیه از او تو را روزی خواهد شد: (انك لا ترزق من هذه و ستملك جاریة دیلمیة ترزق منها ولدین فقیهین) و در بعضی دیگر است که: ما در باره تقاضای تو دعا کردیم و بهمین زودی دو پسر نیکو تو را روزی خواهد شد: (قد دعونا لك بذلك و سترزق ولدین ذکرین خیرین) و در بعضی دیگر است که برای او فرزند مبارکی متولد خواهد شد که خداوند بدین وسیله باو نفع خواهد رسانید و پس از او نیز فرزندان دیگر متولد خواهد شد آنه سیولد له ولد مبارك ینفعه الله به و بعده اولاد ... و باین کیفیت شیخ بزرگوار پدر صدوق (رضی الله عنه) به آرزوی دیرین خود نائل آمد و خداوند فرزندان باو عنایت فرمود اولین فرزندش از همان کنیزی بود که امام علیه السلام باو وعده داده بود بنام محمد بن علی الصدوق ره و شاید انتخاب نام محمد برای اولین فرزندش اشاره ای باشد بهمین موهبت و اینکه او ببرکت دعای امام عصر عج متولد شده است و تاریخ تولد بسال ۳۰۵ بود که سال وفات سمری نایب خاص امام و اولین سال سفارت حسین بن روح رضوان الله علیهم اجمعین بود و بنا بگفته بعضی سال ۳۰۶ بوده است. و همان طور که وجود طبیعی شیخ صدوق ببرکت دعای امام علیه السلام بوده است یقینا دعای مستجاب آن حضرت در تکوین شخصیت روحی و معنوی او نیز تأثیر بسزائی داشته است و لذا بیشتر افرادی که با امتیازات روحی شیخ آشنا بودند همه آن امتیازات را از اثر دعای معصوم میدانستند. ابن سورة میگوید (هر وقت ابو جعفر و ابو عبد الله الحسین دو فرزندان علی بن الحسین چیزی روایت می کردند مردم از حافظه آنان در شگفت میشدند و خطاب ب آنان میگفتند: این امتیاز مخصوص شما دو نفر است و از برکت دعائی است که امام علیه السلام در باره شما فرموده است و این مطلب زبان زد همه مردم قم بود). شیخ صدوق ره خود گوید: (ابو جعفر محمد بن الاسود (ره) که میدید من بمجلس شیخ ما محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رفت و آمد دارم و علاقه فراوانی بکتابهای علم و حفظ مطالب علمی ابراز میکنم مکرر بمن میگفت: این چنین علاقه و رغبت از تو بفراگرفتن دانش عجیب نیست با توجه باینکه تو بدعای امام عجل الله فرجه متولدشده ای). شیخ صدوق ره خود نیز باین موهبت افتخار میکرد و میگفت (أنا ولدت بدعوة صاحب الامر عج) من بدعای حضرت صاحب الامر متولد شده ام. و ابو العباس بن نوح گوید: ابو عبد الله بن سورة حفظه الله بمن گفت: که ابی الحسن بن بابویه را سه فرزند است دو تن بنام محمد و حسین که هر دو فقیه اند و در حفظ مهارت کامل دارند آنچنان که حفظ آنان را هیچ کس از اهل قم

ندارد و برادر سوّم که برادر وسطی است بنام حسن میباشد و او را دانش و فقهی نیست ولی بعبادت و زهد مشغول است و آمیزش با مردم ندارد. و بهر حال ولادت میمون و مبارکی که بدعای امام عصر (عج) صورت پذیرد و پیوست بخیر و برکت و فقه باشد دعائی که از بارگاه عزت الهی محجوب نیست و بههدف اجابت مقرون است البته باید این چنین شخصیت بارزی را تحویل اجتماع بدهد.

محیط تربیتی صدوق: شیخ صدوق ره دوران کودکی را در دامن پدرش ابو الحسن علی بن بابویه گذرانید پدری که شیخ القمّیین و فقیه شهر بود آن چنان در علم و زهد شهرت داشت که انگشت نمای خاص و عام و معروف بورع و تقوی بود. شیعیان برای فرا گرفتن احکام دین خود از همه جا باو روی می آوردند و تا آنجا که فتاوی او در نظر علماء و دانشمندان در ردیف اخبار و احادیث ائمه طاهرین شمرده میشد محدّث قمی ره در الکنی و الالقاب میگوید: بنا بر آنچه از کتاب ذکری شیخ ما: شهید ره نقل شده است اصحاب و طایفه امامیه چون در باره موضوعی روایت و نصّی از ائمه دین علیهم السّلام نداشتند نظر بوثوق و اعتمادی که بابن بابویه داشتند فتاوی او را از رساله اش بجای روایات اخذ میکردند و نیز از ابن ندیم نقل میکنند که میگوید: خط شیخ صدوق را در پشت جزوه ای دیدم که نوشته بود: من بفلان، فرزند فلان اجازه دادم که کتابهای پدرم علی بن الحسین را روایت کند و شماره آن کتابها بالغ بدویست جلد است، و بسی جای تأسف است که از این همه ثروت علمی چیزی در دست نیست بجز نام چند کتابی که نجاشی و شیخ طوسی در فهرستشان از آنها نام می برند و تقریباً بیست جلد کتاب است و از آن بیست جلد هم فقط کتاب الاخوان که بمصادقه الاخوان معروف است در دست باقی مانده است. شیخ ما در سایه این چنین پدری تربیت یافت و در اندک زمانی نمونه کاملی از حفظ و ذکاوت گردید بمجالس درس شیوخ حاضر میشد و از آنان روایت میکرد و زبان زد همه مردم بود جوان نوری بود که درس محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید که یکی از بزرگان دانشمندان عصر بود حاضر میشد و متجاوز از بیست سال تحت تربیت و رعایت پدرش بود.

اساتید شیخ صدوق: در قرن چهارم از هجرت حوزه های علمی مهمی در بلاد ممالک اسلامی تشکیل شده بود و آن قرن با داشتن علماء و دانشمندان دینی دارای امتیاز خاصی است و شاید یکی از جهاتی که موجب این امتیاز گردیده علاقه مندی دولت های وقت بعلوم دینی و تشویق علم و دانش بوده است که الناس علی دین ملوکهم. در مصر حکومت بدست فاطمیین بود که برنامه دولت شان ترویج از رجال دین و علم بود و امروز دانشگاه الازهر را نمونه ای از عظمت علمی آن روز مصر توان شمرد. در موصل و نصیبین و حلب و شام، آل حمدان زمامدار مسلمانان بودند که خود، مردان شعر و ادب و نویسندگان نامی بودند، در ایران سلطنت با دیلمیان و آل بویه بود که اکثر رجال دولت و فرمانداران از دانشمندان و شخصیت های علمی و ادبی تشکیل میشد و مخصوصاً در دوران سلطنت آل بویه دانشمندان موقعیت و احترام خاصّی در اجتماع داشتند و در اثر همین اهتمام و احترام،

حوزه‌های علمی متعددی در شهرهای ری و قم و خراسان و نیشابور و اصفهان تشکیل یافت و هم چنین کشور عراق بواسطه زمامداران صالح عده بی‌شماری از دانشمندان را در شهرهای بغداد و کوفه و بصره و واسط تربیت کرد شیخ صدوق ره در مجلس درس بسیاری از دانشمندان این عصر حاضر و از آنان استفاده علمی نموده است که عدد آنان بنا بنقل بعضی از ترجمه نویسان به ۲۱۱ نفر میرسد. مؤلفات شیخ صدوق ره: از شیخ آثار علمی زیادی بجای ماند که شاید از همه آنها يك کتابخانه ای تشکیل یابد مترجمین نوشته‌اند که مؤلفات شیخ از سیصد کتاب متجاوز بود که در علوم مختلف نوشته شده بود در یکی از سفرها که بشهر ایلاق (یکی از شهرهای ما وراء النهر) کرده است با شریف ابی عبد الله محمد بن الحسن معروف بنعمت ملاقاتی کرده که در آن ملاقات شریف مذکور بیشتر مصنفات شیخ را استنساخ نموده و همه را از او روایت کرده است و جمعا ۲۴۵ کتاب بوده و این ملاقات پیش از آن بوده که کتاب من لا یحضره الفقیه را بنویسد و پس از تألیف کتاب من لا یحضره الفقیه هم تقریبا پنجاه کتاب دیگر تألیف نموده است ولی با کمال تأسف از این همه ثروت علمی چند جلدی بیشتر در دست ما نیست که شاید کمتر از بیست جلد باشد و آنها بقرار ذیل است.

۱ - الاعتقادات: این کتاب را شیخ روز جمعه دوازدهم ماه شعبان ۳۶۸ هـ در نیشابور املاء نموده و جهتش این بوده که علماء نیشابور در محضر شیخ گرد آمده و از او تقاضا نمودند که بطور اختصار دین امامیه را برای آنان بیان کند و شیخ طوسی در الفهرست ص ۱۸۵ این کتاب را (دین الامامیه) نامیده و ابن شهر آشوب نیز به پیروی از شیخ کتاب مزبور را به همین نام خوانده است.

۲ - الامالی: مجموعه سخنرانیهای شیخ است در شهرهای مختلف که اولین سخنرانی در روز جمعه ۱۸ رجب ۳۶۸ هـ در ری بوده و مجلس بیست و پنجم در شهر طوس (مشهد مقدس) روز جمعه ۱۷ ذی الحجة ۳۶۷ و هم چنین سخنرانی ۲۶ روز غدیر همان سال در مشهد بوده و سخنرانی ۲۷ غره محرم ۳۶۸ پس از مراجعت از مشهد و مجلس ۸۹ روز يك شنبه غره شعبان ۳۶۸ در نیشابور در خانه سید یحیی بن محمد علوی بوده و جلسه ۹۲ و ۹۳ در نیشابور و هکذا و کتاب، ترجمه‌های متعددی شده و بچاپ رسیده است.

۳ - التوحید: که مکرر در ایران و بمبئی و نجف طبع شده و دانشمندان اسلامی شرحهای متعددی بر آن نوشته اند.

۴ - ثواب الاعمال . ۵ - عقاب الاعمال . ۶ - صفات الشیعة . ۷ - علل الشرائع . ۸ - عیون اخبار الرضا . ۹ فضایل رجب . ۱۰ فضایل شعبان . ۱۱ فضایل رمضان . ۱۲ فضائل الشیعة . ۱۳ کمال الدین و تمام النعمة که اکمال الدین و اتمام النعمة اش نیز میگویند . ۱۴ - مصادقة الاخوان . ۱۵ - المقنع . ۱۶ - من لا یحضره الفقیه . ۱۷ - الهدایة . ۱۸ - الخصال .

وفات شیخ صدوق: سرانجام شیخ صدوق این عالم بزرگوار پس از گذشت هفتاد و چند سال از عمر شریف و پر برکتش در سال ۱۳۸۱ ه.ق دعوت حق را لبیک گفت و در شهر ری دیده از جهان فرو بست. پیکر پاکش در میان غم و اندوه مردمان در نزدیکی مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم مدفون گردید. امروزه آرامگاهش به نام ابن بابویه در شهر ری مشهور و قبر منورش زیارتگاه مسلمانان و محل استجابت دعای مؤمنان است.

کرامتی از شیخ صدوق پی از نهصد سال: در عهد حکومت فتحعلی شاه قاجار در حدود سال ۱۲۳۸ ه. مرقد شریف صدوق که در اراضی ری قرار دارد به دلیل بارندگی های زیاد خراب شده و رخنه ای در آن پیدا می شود، برای تعمیر مرقد اطرافش را می کنند تا به سردابی که مدفن شیخ صدوق بود برخورد می کنند ناگهان بدن شریف صدوق را کاملاً سالم آنچنان که گویا تازه از حمام آمده باشد مشاهده می کنند و اثر خضاب را در انگشتان شریفش می بینند. ۲۰ نفر از بزرگانی که خود شاهد این کرامت بوده اند می توان به میرزا ابوالحسن جلوه، حضرت آیت الله ملا محمد رستم آبادی و مرحوم والد حضرت آیت الله مرعشی نجفی حاج سید محمود مرعشی نام برد. آری این چنین است سرانجام عاشقان و دلدادگان کوی حضرت دوست که که مس وجود خود را با کیمیای محبت او به طلا مبدل ساختند.

آشنائی با سید محسن حکیم

در قرن دهم امیر سید علی، پزشک ویژه شاه عباس صفوی، همراه پادشاه به زیارت مرقد منور امیر مؤمنان علی علیه السلام شتافت. فضای معنوی این شهر آسمانی چنان قلب پاک پزشک دربار را شیفته ساخت که بی اختیار به تقاضای اهالی نجف پاسخ مثبت داده، برای همیشه خادم آستان علی علیه السلام و حکیم ساکنان حریم آن امام راستین شد. بدین ترتیب سید علی به ((حکیم)) شهرت یافت و این نام را برای همیشه در فرزندانش به یادگار نهاد. سه سده پس از این ماجرا در خانه سید مهدی حکیم، دانشور بزرگ نجف، کودکی پای به گیتی نهاد که شهرت سید علی را جاودان ساخت. سید مهدی فرزندش را محسن نامید و شش سال بعد، در صفر ۱۲۷۰ ق.، در ((بنت جبیل)) لبنان دیده از جهان فرو بست. پس از پدر، سید محمود، برادر بزرگتر اندوه یتیمی از چهره محسن زدود، وی را به حفظ و قرائت قرآن کریم مشتاق ساخت. سید محسن در نه سالگی به درسهای حوزه روی آورد و سید محمود، به عنوان نخستین استاد، بردار کوچکش را در آموختن ادبیات، منطق و بخشهایی از فقه و اصول یاری داد. یتیم نجف سپس در شمار شاگردان شیخ صادق بن حاج مسعود بهبهانی و شیخ صادق جواهر جای گرفت و توانست سه سال پیش از وفات آخوندخراسانی به درس خارج آن فقیه فرزانه راه یابد. در سال ۱۲۸۷ همزمان با درگذشت آخوند خراسانی در محفل درس

آقا ضیاءالدین عراقی حضور یافت و دو دوره اصول آن بزرگوار را درک کرد. آنگاه به درس فقه شیخ علی باقر جواهری شتافته، پنج سال از دریای دانش آن فقیه پارسا کامیاب شد. سید محسن پس از این دوره در شمار شاگردان میرزا محمد حسین نایینی جای گرفت و سرانجام برای رهایی از چنگال شیطان به درس حکیم و عارف شهره عراق سید محمد سعید حبوبی پناه برد. محمد سعید در چهره سید محسن آینده ای تابناک می دید، بنابراین در فرصتهای گوناگون پشتکارش را می ستود، به فردای رخشان اشاره می کرد. و او را از حمایتهای معنوی خویش برخوردار می ساخت. سال ۱۳۳۲ برای بیشتر مردم جهان بسیار تلخ و دشوار بود. آتش نخستین نبرد جهانی هر روز شعله ورت می شد. هر چند شیعیان همواره از بی مهری دولت عثمانی رنج می بردند، ولی این مسأله هرگز آنان را از انجام وظیفه باز نداشت. فقیهان بزرگ نجف جهاد با کافران بریتانیایی را واجب خواندند و خود پیشتر از دیگران رهسپار جبهه های نبرد شدند. یکی از پژوهشگران در این باره می نویسد:

نیروی مجاهدان در جبهه شعیبیه ۱۸۰۰ تن و در منطقه قرن ۴۰۰۰ نفر بود. رهبران مردمی مجاهدان را در سه جبهه مستقر کرده بودند: جبهه مرکزی قونه به فرماندهی شیخ الشریعه اصفهانی، مهدی حیدری، مصطفی کاشانی. جبهه راست شعیبیه به رهبری مجتهدانی مانند سید محمد سعید حبوبی، سید محسن حکیم و باقر حیدر؛ جبهه پشت، هویزه به رهبری حضرات آیات مهدی خالسی، محمد خالسی، جعفر شیخ راضی، عبدالکریم جزایری و عیسی کمال الدین. سید محمد سعید، که به سبب کهولت سن توان اداره چنین سپاهی در خویش نمی دید، مهر ویژه خویش به سید محسن حکیم سپرده، او را بدین امر خطیر گماشت و به رزمندگان گفت: آقای حکیم، حفظه الله، امین و مورد اعتماد من است. هر حکمی کند باید انجام گیرد. این کردار سید محمد سعید مالهای بسیاری، تحت عنوان هدایای مردم و کمکهای دولت عثمانی، سمت سید محسن گسیل داشت ولی فرزند پارسا خاندان حکیم هرگز از آن مالها به سود خویش بهره نگرفت و حتی اسبی برای استفاده خود در جبهه تهیه نکرد. به گونه ای که چون عثمانیان و عشایر از جبهه شعیبیه عقب نشسته، حبوبی و حکیم را همراه تعدادی اندک در برابر متجاوزان تنها نهادند، حبوبی از حکیم خواست تا خود را به ستاد فرماندهی رسانده، کسب تکلیف کند. ولی دریغ که سید محسن اسب نداشت و از هر که تقاضای چارپا کرد با پاسخ منفی روبرو شد؛ زیرا موفقیت دشوار بود و اسب برترین وسیله گریز، سید محمد سعید ناگزیر است خویش را در اختیار حکیم قرار داد و گفت: اگر حکیم سالم بماند و من هلاک شوم مانعی ندارد. وجود او سودمندتر است. روزی خواهد آمد که او به ریاست می رسد. به هر حال هجوم سنگین نیروهای بریتانیا سرانجام مجاهدین را عقب راند، در ناصریه سید محمد سعید بیمار شده، چشم از جهان فرو بست. اندکی بعد ناصریه سقوط کرد و حکیم با درسهای نوینی که آموخته بود، به نجف بازگشت.

پدر امت : آشنایی با دردهای مردم ، فروتنی ، تقوا، روشن بینی و دانش فراوان از سید محسن شخصیتی دوست داشتنی ساخته بود. به گونه ای که می توان گفت پیش از درگذشت حضرات آیات عظام اصفهانی و بروجردی بسیاری از عشایر بین النهرین به وی گرویده بودند. با درگذشت آن مراجع بزرگ امواج توده های انسانی از همه کشورها سمت ساحل امید سید محسن به جنبش درآمد. هر چند همه پیروان فقهی آن مرجع وارسته از شیعیان بودند ولی او خود را پدری مهربان برای همه مسلمانان می دانست . آن بزرگوار بارها به فرستادگان دربار، که اندیشه ستم به اقلیتهای نژادی و مذهبی را در سر می پروراندند، فرمود: (ما مایل نیستم ، جز آنچه مصلحت من و مردم ، با همه گوناگونی نژادی و مذهبی ، در آن است بر زبان رانم . در دیدگاه من کرد، عرب و ترک با یکدیگر تفاوتی ندارند. همه آنها برادران و فرزندانم هستند. خوشبختی آنها را می خواهم و با همه توان و قدرتم از آنان نگاهبانی می کنم) آنچه در این مرحله از زندگی مرجع بزرگ شیعه بسیار جلوه می نماید شدت فروتنی و ساده زیستی اوست ؛ به گونه ای که هر چه بر موقعیت اجتماعی و مذهبی اش افزوده می شد، فروتنی و یاد خدا نیز در وجودش فزونی می یافت . آنچه حکیم روشن روان عراق در مقام اندرز به برخی از شاگردان مورد اعتمادش فرمود، می تواند نشانگر این حقیقت باشد:

روزی سوار بر اسب راه می پیمودم . گروهی از مردم نیز در پی من روان بودند. چون به پیرامونم نگریستم ، بسیاری و سران عشایر را مشاهده کردم ، که پیاده راه می سپردند و رکاب نگاه می داشتند. با خود گفتم علاقه و رویکرد مردم نیز نعمتی الهی است . بی اختیار اشک از دیدگانم روان شد. چون می دانستم شایستگی این نعمت را ندارم . پرداختن به قرآن ، دوری از گناه و مداومت بر مناجاتهای سحرگاهی سید را چنان عظمت و هیبتی بخشیده بود که مخاطب را زیر نفوذ خویش می گرفت و از گفتار باز می داشت . در چنین شرایطی پدر مهربان امت با آغاز سخن و بیان مطالب دوستانه عطر صمیمیت در فضا می پراکند تا مراجعه کننده توان گفتار یابد. یکی از شاگردان آن بزرگوار در این باره می گوید: روزی بر استاد وارد شدم دستش را بوسیده ، نشستم . مدتی گذشت ، هر چه تلاش کردم نتوانستم ، خواسته ام را بر زبان آورم . او که مشکل مرا دریافته بود، سخن آغاز کرد. من با شنیدن گفتار وی توان سخن بازیافتم و خواسته ام را شرح دادم . او پیوسته مطالب ظریف بر زبان می راند تا شرم بر من چیره نشود. نکته مهم دیگر در زندگی آن مرجع وارسته مهربانی و ارتباط با تهیدستان و پابرهنگان بود. بسیاری از زندانیان ، بیماران و درماندگان با وی مکاتبه داشته ، از او یاری می جستند، که البته مورد موافقت پدر پیر امت قرار می گرفت .

سالهای توفان : روزگار زندگی حکیم را باید سالهای توفان نامید. حوادث پیاپی از هر سو بر دین باوران هجوم می آورد و آنها را در موقعیتهای دشوار گرفتار می ساخت . ایستادگی در برابر این تندبادهای سخت ، تنها از کسی بر می آمد که توان گام نهادن در وادی پرفراز و فرود سیاست داشته

باشد و از رویارویی با سیاستمداران هزار چهره نهراسد. بی تردید مرجع وارسته نجف می توانست چنین رسالت دشواری را به دوش کشد واز کیان مؤ منان پاسداری کند. در دیدگاه او ره سپردن در وادی سیاست نه تنها نکوهیده نبود، بلکه عین دین و وظیفه همه مؤ منان به شمار می آمد. آن بزرگوار در یکی از نامه هایش از این حقیقت پرده برداشته ، نوشت : اگر سیاست به معنی اصلاح امور مردم و تلاش برای بالا بردن و پیشرفت آنها و نیک تر ساختن کارهایشان باشد... پس دین مقدس اسلام جز برای پرداختن بدین امور نیامده است و طبیعی است که مؤ منان باید با همه توان بدان پرداخته ، آن را واجب بدانند. حکیم با این اندیشه با استقبال حوادث شتافت . حوادثی که بررسی کوتاه مهم ترین آنها می تواند در شناسایی شخصیت آن مرجع نامور سودمند باشد.

فصل فیصل : روزی فیصل دوم ، پادشاه عراق به نجف رفت . مقامهای رسمی از حکیم خواستند تا به رسم دیرین در حرم حضرت امیر مؤ منان علیه السلام به استقبال شاه شتابد و جای خالی سید ابوالحسن را - که به دلیل بیماری در لبنان به سر می برد - پر کند. آن بزرگوار همراه دو تن از استادان حوزه به ملاقات فیصل شتافت و مراسم بخوبی پایان یافت . چند سال بعد شاه دیگر بار عزم نجف کرد و مقامهای رسمی حکیم را به استقبال خواندند. ولی مرجع بیدار شیعه نپذیرفت . عبدالرسول خالصی ، فرماندار کربلا، خود به دیدار حکیم شتافته ، گفت : آقا! من شیعه ام ، این کار شما اهانت به من است ، به مصلحت شیعه نیست . حکیم فرمود: این کار من خدمتی به همه شیعیان عراق است . ما بخشی از جواهرات گنجینه همایونی نیستیم تا هر چند گاه پادشاه آنها را از نظر بگذراند. من بار اول به دیدارش شتافتم تا مشکلات مردم را با وی در میان نهم ؛ ولی گویا موضوع جدی نیست و تا کنون هیچ اقدامی انجام نداده است . هدف از این سفر تبلیغ شخصی است. من نمی توانم بخشی از جواهرات گنجینه همایون باشم . آن بزرگوار در دفاع از کیان اسلام بدین امر بسنده نکرد، بلکه در برابر لوایح ضد اسلامی فیصل مردانه ایستاد و از تصویب آنها جلوگیری کرد. علاوه براین وقتی نیروهای دولتی به مؤ منانی که در حمایت از مصر، علیه فرانسه ، انگلیس و اسرائیل به راهپیمایی پرداخته بودند، یورش برده گروهی را مجروح و زندانی ساختند، مرجع روشن بین شیعه ضمن نامه ای به فیصل انزجار خود را از این کردار اعلام داشت و به عنوان اعتراض به مجروح و زندانی کردن مؤ منان از حضور در نماز جماعت چشم پوشید. در پی این اقدام همه نمازهای جماعت نجف تعطیل شد و موجی از اعتراض و اعتصاب بیشتر شهرها را فرا گرفت . دولتیان ناگزیر پوزش خواسته ، زندانیان را آزاد ساختند.

جماعة العلماء : با کودتای ۱۹۵۸ م دفتر پادشاهی در عراق بسته شد و شیوه جدیدی از دیکتاتوری با نام جمهوری بر کشور سایه افکند. مرجع روشن بین شیعه که از سیاستهای پشت پرده استعمارگران آگاه بود، مخابره تلگراف برای عبدالکریم قاسم ، رهبر کودتا سرباز زد و بدین ترتیب خود را در برابر

نظام جدید قرار داد. اندکی بعد کودتاگران لزوم کنار نهادن حجاب را اعلام داشتند و از انتشار کتابهای اسلامی در این موضوع جلوگیری کردند. رهبر بیدار شیعه در برابر این حرکت استعماری واکنش شدید نشان داده ، پیام کوبنده ای برای مسؤ ولان فرستاد. به گونه ای که آنان ناگزیر عقب نشستند ، اجازه چاپ آثار دین باوران را صادر کردند. سرور فقیهان نجف ، که اعتقادات مردم را در معرض خطر می دید نمایندگان بسیار به شهرهای مختلف گسیل داشت و سایه مرجعیت خویش را تا دورترین نقاط عراق گسترش داد. فعال ساختن مسجدها، برگزاری گردهمایی بزرگ مذهبی و ایجاد شبکه ای از کتابخانه های زنجیره ای در سراسر کشور بخشی از برنامه های آن فقیه پاکرایی در پاسداری از مرزهای اعتقادی مردم به شمار می آید. علاوه بر این مرجع حکیم امت برای رویارویی با حزبه و گروههای سیاسی ساخته استعمارگران تدبیری تازه اندیشید. آن بزرگ مرد حزب دعوت اسلامی را، که توسط حضرات آیات سید محمد باقر صدر، سید مرتضی عسکری ، سید مهدی حکیم ، سید محمد باقر حکیم ، سید محمد حسین فضل الله شیخ محمد مهدی شمس الدین و گروهی دیگر از بزرگان حوزه نجف بنیاد نهاده شده بود، تقویت کرد و با تشکیل (جماعة العلماء) که بسیاری از چهره های سرشناس حوزه نجف در آن شرکت داشتند، حوزه کهنسال حریم امیرمؤ منان علیه السلام را از چشمی بیدار و دستی توانا در عرصه سیاست ، فرهنگ و اجتماع عراق برخوردار ساخت . مرجع بزرگ شیعه در پی این تحرکات ، فتوای مشهور کفر حزب کمونیست را صادر کرد. ترجمه این فتوا، که در پاسخ به نامه یکی از پیروانش نوشته شده ، چنین است : بسم الله الرحمن الرحیم پیوستن به حزب کمونیست جایز نیست . این کار کفر و بی دینی بوده ، موجب گسترش کفر و بی دینی است . خداوند شما و همه مسلمانان را از آن حفظ کند و بر ایمان و تسلیمتان بیفزاید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته محسن حکیم ۱۷ شعبان ۱۳۷۹ . در پی این پیام مردم ، گروه گروه ، حزب کمونیست را ترك گفتند و سرزمین عراق از خطر سقوط در گرداب کمونیسم جهانی رهایی یافت . ولی این پایان تحرکات مرجع بیدار نجف نبود. آن بزرگ مرد برای فرود آوردن ضربه نهایی بر پیکر کمونیستها ضمن پیامی به شهید صدر لزوم نگارش کتابی در مقایسه کمونیسم و اسلام را یادآورد شد. پس از این پیام بود که شهید سید محمد باقر صدر کتاب گرانسنگ ((فلسفتنا)) را به رشته نگارش کشید.

فلسطین : سال ۱۳۳۸ برای مسلمانان سالی ناگوار بود. سده سرانجام پرده های تزویر کنار زده ، رژیم اشغالگر قدس را به رسمیت شناخت . مرجع بیدار شیعه ضمن نامه ای به آية الله بهبهانی در تهران ، نگرانی خویش را آشکار ساخت . علاوه بر این آن بزرگوار بهره گیری از کمکهای مردمی در راه آزادی فلسطین را ستود و دوری مسلمانان از اسلام را سبب اصلی مشکل فلسطین شمرد.

سفر سبز: در چهاردهم رمضان ۱۳۴۱ ق. کودتای خونی طرفداران عبدالسلام عارف به بار نشست و عارف همراه هم پیمانان بعثی اش اداره عراق را در دست گرفت. در روزهای آغازین این حرکت شوم بسیاری از مردم کوچه و خیابان در خون خویش فرو غلتیدند و اعضای گروه های اسلامی با امواج سرکوب روبرو شدند. نمایندگان دولت از مرجع مسلمانان خواستند تا تلگراف دولت تاییدی به عبدالسلام بفرستد. ولی او، که حزب بعث را می شناخت، از این کار خودداری کرد. و به عنوان اعتراض، ابراز وجود در برابر خودکامگان بعثی و روحیه بخشیدن به دین باوران سفری الهی را سازمان داد. او در این سفر همراه بسیاری از استادان، دانشوران و مؤمنان نجف از کربلا، کاظمین، سامرا، بغداد دیدار کرد و پس از حدود یک ماه، دیگر بار به نجف گام نهاد. این سفر، که همه جا با حضور یکپارچه مردم همراه بود، در واقع نوعی هشدار به کودتاگران شمرده می شد. در پی این مانور بزرگ مردمی کودتاگران به قدرت اسلام پی برده، تلاشهای گسترده ای برای ارتباط با آیه الله العظمی حکیم آغاز کردند. ولی مرجع بیدار شیعه هرگز اجازه دیدار و بهره گیری از نام خویش را به آنها نداد. عبدالسلام اندک اندک بر امور کشور چیرگی یافت، رقیبان را یکی پس از دیگری از میان برداشت و بعثیان را از مراکز قدرت دور ساخت. او برای دست یابی به حمایت مردمی از کردار بعثیان در روزهای آغازین کودتا، ابراز انزجار کرده، خود را پیرو اسلام نمایاند، و برای از میان بردن قدرت و عظمت مرجعیت تدبیری دیگر اندیشید. تدبیری که با برافراشتن پرچم قوم گرایی آشکار شد. در دیدگاه او اهل سنت همه اعرابی با نژاد اصیل بوده، شیعیان همگی غیر عرب و فارس شمرده می شدند و او مأمور نجات و سربلندی اعراب بود. مرجع بیدار شیعه در برابر این حرکت استعماری ایستاد. هیأت بلند پایگان بغداد را با اعتراض به قوم گرایی و احکام خلاف اسلام از خویش رنجاند و دیدار با رهبر کودتا را به لغو ضد دینی مشروط ساخت. مجموعه این برخوردها عارف را به خشونت فزونی تر کشاند؛ در نتیجه بسیاری از پیروان و نمایندگان مرجع حکیم امت تبعید یا زندانی شدند. پیوند مرجع بیدار شیعه با مردم و دانشوران اهل سنت چنان بود که عارف بزودی خود را در برابر مردم و حتی روحانیان اهل سنت یافت، بنابراین ترجیح داده به ملائمت روی آورد و حوزه و گروه های اسلامی را به حال خود رها کند. در چنین شرایطی عبدالسلام عارف در حادثه سقوط هواپیمای اختصاصی اش درگذشت و برادرش عبدالرحمان عارف اداره کشور را به دست گرفت. در روزگار او کشور سمت فضای باز سیاسی هدایت شد. حزبهای کمونیست و بعث، که توسط عبدالسلام از عرصه سیاست رانده شده بودند، دیگر بار فعالیت آشکار خویش را آغاز کردند. مرجعیت شیعه در نخستین گام برای مردمی شدن نظام فرزندش محمد مهدی را نزد نخست وزیر فرستاد، تا پیام مهمش را به دستگاه حاکم ابلاغ کند. پیام کوتاه و روشن بود: ... باید نظامیان کنار گذاشته شوند و شورای رهبانی سه نفره زمام کشور را بدست گیرد. ما آماده ایم تا توافق کنیم شما یکی از آن سه نفر باشید.

هر چند نخست وزیر پیشنهاد مرجع نجف را نپذیرفت ، و عراق را از نیکبختی محروم ساخت ولی فضای باز سیاسی ؛ جنگ اعراب و اسرائیل - که به شکست اعراب انجامید - و تدبیر مرجعیت شیعه ، روحانیان را از محبوبیت و توانی روزافزون بر خوردار ساخت . پاسخ دادن به تلگراف عبدالرحمان عارف و یادآوری لزوم وحدت برای رویارویی با صهیونیسم ، برپایی محفلهای بزرگداشت برای شهیدان جنگ در کربلا، بصره ، نجف و بغداد، فرستادن هیأت هایی مرکب از دانشمندان شیعه و سنی به کشورهای گوناگون برای بررسی مسأله فلسطین و موقعیت مسلمانان بخشی از تدبیرهای آن رهبر فرزانه بود. تدبیرهایی که امواج جمعیت را سمت خانه اش گسیل داشت و شعارهای (سید محسن قاعدنا و النجف عاصمتنا) - سید محسن حکیم رهبر ما و نجف پایتخت ماست - در همه جا پراکند ساخت .

گفتگو با شیطان : ناگفته پیداست که مرجع حکیم شیعه تنها به عراق نمی اندیشید در این سالها مطرح شدن (لایحه انجمنهای ولایتی و ایالتی) در ایران و نیز پس از مدتی یورش مزدوران آمریکا به مدرسه فیضیه آن رهبر فرزانه را در اندوه فرو برد. بنابراین ضمن فرستادن تلگرافهای گوناگون ناخشنودی خویش از حوادث ایران را آشکار ساخت . آمریکا که از آینده خویش بیمناک بود برای مهار قدرت مرجعیت شیعه سفیرش را، به همراه برخی از بلندپایگان سفارت آمریکا در بغداد، نزد سید فقیهان نجف گسیل داشت . سفیر آمریکا گفت : این وضع - حکومت عبدالرحمان عارف - برترین وضع سیاسی عراق است . از این نظام چه می خواهید... مرجع بیدار امت يك جلد (منهاج الصالحین) - رساله علمیه آن بزرگوار - به سفیر داده ، فرمود: این است آنچه ما می خواهیم . با این پاسخ زنگهای خطر برای استعمار به صدا در آمد. آنها در اندیشه نیرویی برای رویارویی با حکیم و قدرت افسانه ای حوزه بودند و البته برای این مأموریت نیرویی مناسب تر از حزب بعث وجود نداشت .

جمهوری تزویر : سرانجام نقشه های استعمارگران جامه عمل پوشید و حزب بعث با کودتا به قدرت دست یافت . مرجع بیدار شیعه که بعثیان را نیک می شناخت ، بی درنگ ، عشایر، دانشوران و مردم اهل سنت را در يك جبهه گرد آورد تا در انجام واکنشهای مناسب یاری اش دهند، ولی سیاست کودتاگران آن فقیه روشن بین را از واکنش منفی بازداشت . حزب بعث ، که به چیزی جز حذف اسلام از کشورهای عربی نمی اندیشید، به پخش پیوسته قرآن و مراسم عزاداری سالار شهیدان از رادیو و تلویزیون پرداخت . حکیم ناگزیر سیاست صبر و انتظار پیش گرفت . به نمایندگانش فرمان داد از هر گونه سازش با رویارویی با کودتاگران بپرهیزند و خود نیز از پذیرش صدام خودداری کرد.

مدتی بعد چون کودتاگران ارکان قدرت خویش را مستحکم یافتند. پرده از چهره زشت خویش برداشته ، ضمن اطلاعیه ای (ارتجاع دینی) را بزرگترین مانع در برابر احزاب خواندند. در پی این اطلاعیه تهاجم آشکار دولت بر مرزهای دین آغاز شد برخی از مؤسسات فرهنگی مذهبی مصادره

گردید. و خدمت وظیفه برای همه حتی طلاب الزامی شد. مرجعیت شیعه فرزندش را برای اعتراض به تلاشهای دولت نزد احمد حسن البکر فرستاد و چون این اقدام را بی ثمر یافت، تصمیم گرفت خود به بغداد رفته، کارگزاران استعمار را گوشمالی دهد. بنابراین مردم را به یک همایش بزرگ مذهبی فرا خواند در این گردهمایی بزرگ، که در صحن حضرت علی علیه السلام برگزار گردید، اطلاعیه مهم مرجعیت شیعه توسط فرزندش محمد مهدی حکیم خوانده شد. نگاهی گذرا به بخشهایی از آن اطلاعیه سودمند می نماید: ... ای مسلمانان!... نجف شما مستحکم، جهادگر و استوار در راه امامان معصوم ایستاده است... همه مردم می دانند از زمانی که اعتقادات و جانهای امت مورد تجاوز و ستم قرار گرفت و هویتشان را آماج ستمهای اجتماعی، اقتصادی، قومی و ملی واقع شد حوزه علمیه به رهبری مرجعیت تنها جایی بود که سخن حق را همیشه می گفت و بزودی نیز این کلمه حق را خواهد گفت... نظام که خطر را درک کرده، زمان را در رویارویی با دشمن نیک می شناخت، در یورش ناگهانی گروهی از روحانیان را دستگیر کرده، زیر شدیدترین شکنجه های قرار داد و تا در برابر خبرنگاران به جاسوسی خود و سیصد تن از روحانیان و مؤمنان سرشناس مانند سید محسن حکیم، امام خمینی، سید موسی صدر اعتراف کند. شرایط روز به روز دشوارتر می شد. مرجعیت شیعه پس از رایزنی با جمعی از روحانیان بغداد راه پایتخت پیش گرفت تا به وضعیت موجود پایان دهد. گروهی از سران نظام به امید کارگر افتادن تهدیدها و اقدامهای خشن دولت حضور مرجع حکیم امت رسیدند ولی با قاطعیت آن رهبر فرزانه روبرو شدند، بویژه آنکه آن روزها مصادف با تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و دولت هر گونه جشن و بزرگداشت را ممنوع می دانست. حکیم ضمن اعتراض شدید به این امر درباره دستگیریهای پیاپی روحانیان و دین باوران به اتهام جاسوسی گفت: این کار درستی نیست؛ این لکه دار کردن عراقیان در سطح جهان است. شما می گوئید اینها که گرفته اید همه جاسوسند، دنیا می بیند در این کشور فرهنگیان، استادان و پزشکان جاسوسند آنگاه با خود می اندیشد کشوری که گروه های ممتازش جاسوس باشند، حال باقی مردم آشکار است اگر بگوئید این افرا فکرشان با ما و سیاست ما مخالف است، معقول می نماید ولی اینکه ما مخالف است، معقول می نماید ولی اینکه می گوئید همه جاسوسند، ممکن نیست.

آن بزرگوار در دیدار با فرستاده احمد حسن البکر، که وی را به دستگیری تهدید می کرد، فرمود: اینک نفرت مردم از شما به اندازه ای رسیده است که اگر به شما دست یابند، با گلوله نمی کشند، زیرا به اندازه بهای گلوله نمی ارزید، بلکه شما را با دندانهایشان می کشند.

پرده آخر: سرانجام بعثیان آخرین بخش از داستان ساختگی جاسوسی را به نمایش گزارند (مدحت الجاج سری) یکی از دستگیر شدگان بر صفحه تلویزیون آشکار شده، به جاسوسی خود و سید مهدی حکیم اعتراف کرد. روز بعد نیروهای دولتی به بهانه ایجاد فشار بر سید مهدی محل زندگی مرجع

شیعه را محاصره کردند و پس از چندی آن رهبر کهنسال را در حالی که تحت مراقبت بود با اتومبیل دولتی به کوفه فرستاده ، خانه اش را زیر نظر گرفتند و تلفن و آب و برقش را قطع کردند. البته این پایان بی حرمتی ها نبود. در نجف چماقداران بعثی به خیابانها ریختند، به خانه مرجع مسلمانان یورش بردند و در دو دیوارش را با گل و کثافات آلوده ساختند. پس از این واقعه دستگیریهایی فزونی یافت و اندکی بعد فقیه حکیم عراق به دلیل بیماری رهسپار لندن شد. سید مهدی که پیشتر از کشور خارج شده بود، نیمه شب خود را به بیمارستان رساند و پس از سلام درباره نتیجه حرکت مرجعیت در عراق با پدر گفتگو کرد. مرجع روشن بین شیعه گفت: درست است که من بر آنها پیرو نشدم ... ولی می دانم مردم عراق مرا دوست دارند. مظلومیتی که مردم عراق آن را درک کرده اند. دست که برای ده سال در خاطرشان خواهد ماند و از پذیرفتن حزب بعث پیشگیری خواهد کرد. هر چند نمی توانم ده سال دیگر زندگی کنم ولی خاطره ام باقی می ماند و مانع پیشرفت حزب خواهد شد. پس از مدتی حکیم به بغداد بازگشت و سرانجام در ۲۷ ربیع الاول ۱۳۹۰ ق . برابر با ۱۳۴۸ ش . برای همیشه دیده از جهان فرو بست . مردم عراق در تشییعی ، که در تاریخ آن کشور بی نظیر بود، پیکرش را به نجف انتقال دادند و در کنار کتابخانه ای که خود بنیاد نهاده بود، به خاک سپردند. آن بزرگوار کتابها، مسجدها، کتابخانه ها و مدرسه های بسیاری از خویش به یادگار نهاد. یادگارهایی که در کنار انبوه شاگردان دانشور و فرزندان شجاع و پاکدلش گنجینه آثار آن مرجع وارسته را پدید آوردند. گنجینه ای پر از نام شهیدان جاوید سید محمد باقر صدر، سید محمد مهدی حکیم ، سید عبدالهادی حکیم ، سید عبدالصاحب حکیم ، سید علاءالدین حکیم و سید محمد حسین حکیم در شمار تابناکترین گوهرهای آن جای دارند.

آشنائی با شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان

نام و نسب وی: نام گرامیش (محمد) است فرزند محمد بن نعمان که به (شیخ مفید) ملقب گشته و به (ابن المعلم) معروف می باشد. نجاشی نسب او را به تفصیل تا یعرب بن قحطان ضبط کرده است . گویند: یکی از دانشمندان اهل تسنن بنام علی بن عیسی رمانی در اثر مباحثه ای که در یکی از موضوعات علمی با وی داشته او را به (مفید) ملقب ساخته است . مدح و ثنای دانشمندان در باره وی: علمای علم رجال و تراجم از عامه و خاصه (شیعه و سنی) با عبارات گوناگون و تعبیرات مختلفی وی را ستوده و هر کدام بگوشه ای از حیات درخشان این بزرگمرد علم و عمل و دانش و تقوی اشارتی داشته اند. ابن حجر گوید: (وی از حدّ بسیار نازلی از خوراک و پوشاک برخوردار بود، دلی خاشع و عشقی فراوان به علم و دانش داشت . وی نزد دانشمندان بسیاری درس خوانده ، و در مکتب فرقه امامیه به اعلی درجه آن دست یافته و به آخرین

قلّه های آن رسیده بحّدی که در باره او گفته شده : او را بر هر پیشوائی در علم و دانش مَنّی عظیم است . پدرش در واسط معلّم بود و در همان جا متولّد شد و در عکبری به قتل رسید. گویند: عضد الدّوله بزیارتش می رفت و بهنگام بیماری از وی عبادت می کرد. و شریف ابو یعلی جعفری که داماد او است گفته : وی (مفید) اندکی در شب می خوابید سپس برخاسته بنماز و مطالعه و درس و تلاوت قرآن مشغول می گشت. عماد حنبلی از ابن ابی طيّ حلبی نقل کرده که وی گفت : (او یکی از بزرگان شیوخ امامیه ، و در علم کلام و فقه و جدل پیشتاز است . وی با قدر و منزلت بزرگی که در دولت آل بویه داشت با این حال با هر صاحب نظری به بحث و مناظره می نشست . او بسیار صدقه می داد، و کاملاً فروتن بود، و نماز و روزه فراوان بجا می آورد، و لباسی زبر و خشن به تن می کرد، و عضد الدّوله زیاد زیارت وی می رفت . مردی میان بالا و لاغر اندام و گندم گون بود. هفتاد و شش سال عمر کرد و بیش از دویست تصنیف و تألیف از خود بیادگار گذارد. داستان تشییع جنازه او مشهور است که در آن روز هشتاد هزار نفر از شیعیان او را تشییع کردند، و در ماه مبارک رمضان در گذشت . خدایش رحمت کند). و ابن ندیم گوید : (ابن المعلّم ابو عبد الله کسی است که ریاست متکلمان شیعه در عصر ما به او منتهی شده است ، وی در صناعت کلام از تمامی همگنان خود پیشی گرفته و بسیار باریک بین و ژرف نگر و خوش حافظه می باشد. من او را دیده ام و او را مردی بلند پایه در علم و فضیلت یافته ام). و نیز گوید : (ابن المعلّم ابو عبد الله محمّد بن محمّد بن نعمان کسی است که ریاست همگنان او از شیعیان امامیه در علم فقه و کلام و آثار به وی منتهی شده است). دانشمندانی دیگر نیز بنوبه خود سخنانی در جلالت شأن و علو مقام وی گفته اند که بجهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود، و آنچه گفته آمد مثنی از خروار، و جرعه ای از دریای بیکران فضل و دانش اوست ، و با این حال از همین مختصر که مذکور شد نمودار می گردد که شیخ بزرگوار مفید- رضوان الله تعالی علیه - در هر فضیلتی از فضائل که برای انسان کامل امکان دسترسی ب آنست از علم و عمل و زهد و تقوا و دیگر فضائل سر آمد معاصرین خویش است و از همه آنان در این گونه فضائل گوی سبقت را ربوده است .

راستی که او مصداق اتمّ و اکمل ، و آئینه تمام نمای این سخن امام علی علیه السلام است که فرموده : (سعی کنید تا چشمه سارهای دانش ، و چراغهای دیجور، و ژنده پوش ، و فراخ دل باشید، که بدین صفات در آسمان معروف ، و در زمین مذکور گردید).

جامعیت وی در علم و عمل: اما در باره دانش او همین گفتار ابن حجر بس که : (او را بر هر پیشوائی در علم و دانش مَنّی عظیم است) صرف نظر از اینکه گفته : (وی به اوج قلّه دانش دست یافته و عشقی فراوان به علم و دانش دارد). و صرف نظر از گفتار ابن ابی طيّ که : (وی در علم کلام و فقه و جدل پیشتاز است). و اما در باره عمل او، همین گفتار شریف ابی یعلی جعفری در عبادت او کافی

است که : (اندکی به شب می خفت و سپس برخاسته به نماز و مطالعه و درس می پرداخت)، و همین دلیل است که وی مردی شب زنده دار بوده چه که نماز شب بهترین شاهد اخلاص و صفای قلب و دعوی صدق ایمان است . و نیز بیشتر روزها را روزه می داشته که ابن ابی طیّ گفته : (بسیار نماز و روزه بجای می آورد). و اما در زمینه زهد و سادگی و خشونت لباس و سطح پائین بودن زندگی و فروتنی قلبی وی به سخن ابن حجر گوش فرادار . و باید دانست که خشونت خوراك و پوشاك از ویژگیهای حضرت مسیح (ع)، و فروتنی قلبی از ویژگیهای حضرات زکریا و یحیی و مادر یحیی علیهم السلام بوده است . و اما در زمینه انفاق ، سخن ابن ابی طیّ را بخاطر بسپار، و در زمینه مجاهدت در راه خدا باین گفتار توجه نما که : (او را دویست تصنیف و تألیف است) صرف نظر از تدریس و تعلیم او حتّی در ساعات نیمه شب چنان که ابن ابی طیّ گفته است . تمامی این صفات و کمالات ، از ایمان درست او به حق ، و شدّت و سختگیری وی در امور الهی ، و استواریش در دین ، و عمل خالصانه اش برای حق ، و فنایش در ولایت محمّد (ص) و آل عصمت علیهم السلام خبر می دهد، و گواهی صادق بر همه اینهاست .

شاگردانی که بدست وی تربیت یافته و در مکتب او پرورده گشته و از شاخسار دانش او خوشه چیده اند کسانیند که خود فخر ب آنان افتخار می ورزد، و روزگار از شرفی که بوجود آنان یافته بخود می بالد، و هر کدام چون قمری در فلك علم و دانش ، و ستاره ای در آسمان فهم و کوشش می درخشند. در هر رشته ای از علوم ادبی ، فقهی ، اصولی ، کلامی ، تاریخی که بنگری شاگردان وی را در ردیف اوّل از صاحبان آن علوم می یابی ، بلکه پاره ای از آنان پایه گذار و یا مجدّد آن علوم بوده اند، و نام گرامشان در طول تاریخ آن علوم پیوسته بر سر زبانهاست . البتّه مرحوم شیخ مفید که استاد همه آنهاست رأس و رئیس و اصل و ریشه تمامی ایشان بحساب می آید. راستی که خدای سبحان - جلّ جلاله - تا چه اندازه نظر لطف و عنایت به وی داشته ! نخستین بار بذر وجودش را در نژادی اصیل و با فضیلت بکاشت ، سپس او را از ذهنی تیز، و حافظه ای نیرومند، و نبوغی سرشار، و عقلی کامل ، و ژرف نگری ویژه ای برخوردار ساخت ، تا اینکه بدرجه ای از علم و دانش و فضیلت رسید که دانشمندان عامّه و خاصّه بر استادی و تفوّق و برتری و پیشتازی وی گواهی داده اند، و کارش بجائی رسیده که تألیف گرانمایه اش تمامی پر بار و متناسب با نیازهای عصر خویش ، و خود در مباحثاتش پیروز، و نظریاتش همه صائب و درست می باشد.

راستی که می توان موقعیت این بزرگ دانشمند را در میان اقران و امثالش همچون قمری در وسط آسمان و خورشیدی در میان منظومه شمسی و شاه فرد ممتاز گردنبد مروارید تمثیل نمود. راستی که وی از همه معاصرینش نیکوتر، و خوش فهم تر، و در خوراك و پوشاك خشن تر، و از لحاظ عقل وافرتر، و از نظر علم و دانش برتر، و از جهت جهاد در راه خدا کوشاتر بود. زمان بوجودش ارج

یافت ، و مشام تاریخ از بوی خوشش تازه گشت ، و زنان از زائیدن چون اویی عقیم گشتند. ما کجا می توانیم به کنه عظمت او پی ببریم ، هرگز؟! اوصاف او در قلّه ای بلند و دور از دسترس است که گامهای وصف ما هر چند بلند باشد به فراز آن نرسد، و هر چند بکوشیم به عسری از فضایل و کمالات او دست نیابیم . پس ناگزیر به عجز و ناتوانی خویش اعتراف می کنیم و سخن را بهمین مقال پایان می بریم ، و سلام و درود خداوندی را بر روان پاک وی نثار می داریم . گوهر پاک وی از مدحت ما مستغنی است - فکر مشاطه چه با حسن خدا داد کند.

اساتید وی: اساتید و دانشمندانی که مرحوم مفید از خرمن دانش آنان بهره برده و آثار و احادیث پیامبر (ص) و آل عصمت (ع) و دیگر مسائل علمی را از آنان روایت نموده بسیارند و تعداد آنان بالغ بر شصت نفر می باشد که در اینجا بنام ده تن از معروفین و مشهورین آنان ذیلاً اشاره ای می رود :

۱- احمد بن محمد بن حسن بن ولید قمی ۲- جعفر بن محمد بن قولویه قمی ۳- علی بن محمد بن زبیر کوفی ۴- محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ۵- محمد بن عمر تیمیمی بغدادی معروف به ابن الجعابی ۶- محمد بن عمران مرزبانی ۷- محمد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی ۸- محمد بن حسین بزوفری ۹- محمد بن علی بن ریاح قرشی ۱۰- حسین بن علی بن ابراهیم معروف به (جعل)

شاگردان وی: چنان که گذشت شاگردانی که در مکتب وی تربیت یافته اند جملگی از بزرگان علم و استوانه های مذهب بوده اند که از جمله می توان : مرحوم سید مرتضی ، و سید رضی (جامع نهج البلاغه) ، و شیخ طوسی ، و نجاشی ، و سلالر ، و مظفر بن علی حمدانی (از سفراء امام زمان) ، و کراجکی را نام برد، و تعداد آنان به شانزده تن می رسد که اسامی شریف آنان در مقدمه بحار الانوار و غیره آمده است .

تألیف وی: همان طور که در ابتدای مقال اشاره شد مرحوم مفید بیش از دویست تصنیف و تألیف از خود بیادگار گذاشته که دست غدار روزگار اکثر آنها را از بین برده است و نام ۱۹۴ کتاب از آنها در کتب تراجم و فهرستها آمده که بجهت رعایت اختصار از برشماری و تکرار آنها خودداری می شود ، و از معروفترین آنها می توان از: الارشاد، و الجمل ، و الفصول العشرة ، و امالی ، و اوائل المقالات ، و شرح عقاید صدوق ، و مقنعه در فقه نام برد.

تاریخ ولادت و وفات و محلّ دفن وی: مرحوم شیخ مفید در ۱۱ ذی قعدة سال ۳۳۳ یا ۳۳۸ در عکبری که از نواحی دجیل عراق است دیده بجهان گشود، و در شب جمعه چهارم ماه مبارک رمضان سال ۴۱۳ در بغداد دیده از جهان بر بست . تشییع جنازه با شکوهی از وی بعمل آمد که هشتاد هزار نفر در آن شرکت داشتند، و مرحوم سید مرتضی در میدان اشنان همان شهر بر وی نماز گزارد. پیکر او را نخستین بار در خانه اش دفن کردند و پس از چند سال به مقابر قریش انتقال داده شد و پایین

پای حضرت جواد علیه السلام کنار آرامگاه استاد بزرگوارش ابن قولویه بخاک سپرده شد. وی مدّت هفتاد و پنج سال یا بیشتر در کمال عزّت و شرافت و سعادت و فضیلت و طهارت در این دنیا زیست ، و پس از عمری تلاش و کوشش در راه تحقّق آرمانهای الهی اش و دفاع از حقّ و حقیقت و شناساندن و چهره پلید باطل دار فانی را بدرود گفت . سلام و درود خداوند بر او در آن روز که متولّد شد و در آن روز که دیده از جهان بر بست و در آن روز که زنده از قبر بر انگيخته خواهد گشت .

آشنائی با استاد مفسر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در آخرین روز ماه ذیحجه سال ۱۳۲۱ ه.ق در شاد آباد تبریز متولد شد، ۸۱ سال عمر پربرکت نمود و در صبح یکشنبه ۱۸ محرم الحرام سال ۱۴۰۲ ه.ق سه ساعت به ظهر مانده رحلت کردند. ۲۴ آبان، سالروز درگذشت فرزانه ای فرهیخته و عارفی کامل است که عمر ۷۹ ساله خود را، برای شکوفایی معارف دینی و گسترش آن در جامعه انسانی هدیه نموده و با گذر از دانه و دام دنیایی، سبکبال با توشه ای گران سنگ چون تفسیر المیزان، به سوی یار پرکشید. بزرگداشت بزرگ مردی چون علامه سید محمدحسین طباطبایی، ارج گذاری به تمامی عالمان و دانشمندان دینی است که با سخت کوشی های خود، دانش، معنویت و روحانیت را به انسان ها تقدیم می دارند. روح پاکش مهمان سفره رحمت الهی باد. ایشان در روز ۱۸ ماه محرم الحرام بعد از تحمل بیماری به سرای ابدی انتقال یافتند . آرامگاه ایشان در حرم حضرت معصومه (س) قرار دارد. سحر آمدم به کویت که بینمت نهانی - «أرني» نگفته گفستی دو هزار «لَن تَرَانِي» امام خمینی (ره) : «آقای طباطبایی مرد بزرگی است و حفظ ایشان با این مقام علمی لازم است.» همچنین ایشان در اوایل انقلاب خطاب به علامه طباطبایی فرموده بودند: «همجواری شما برای ما مغتنم است.»

علامه طباطبایی در آخرین روز ماه ذیحجه سال ۱۳۲۱ ه.ق در شاد آباد تبریز متولد شد، ۸۱ سال عمر پربرکت نمود و در صبح یکشنبه ۱۸ محرم الحرام سال ۱۴۰۲ ه.ق سه ساعت به ظهر مانده رحلت کردند. اجداد علامه طباطبایی از طرف پدر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و از اولاد ابراهیم بن اسماعیل دیباج هستند و از طرف مادر اولاد حضرت امام حسین علیه السلام می باشند. در پنج سالگی مادرشان و در نه سالگی پدرشان بدرود حیات میگویند و از آنها تنها جز ایشان و برادر کوچکترشان سید محمد حسن کسی دیگر باقی نمانده بود. سید محمد حسین پس از آموزش قرآن به فراگیری کتابهای گلستان و بوستان و مثنوی و نیز آموزش خوشنویسی زیر نظر میرزا علینقی خطاط پرداخت . سپس در سال ۱۲۹۷ به مدت ۷ سال به مدرسه طالبیه تبریز وارد شد و به فراگیری ادبیات عرب ، فقه و دانشهای اسلامی پرداخت . در سال ۱۳۰۴ علامه طباطبایی به همراه برادرش به نجف اشرف مشرف شدند و به تحصیل علوم دینی و علوم ریاضی در نزد آقاسید ابوالقاسم

خوانساری مشغول گردیدند . ایشان سالها نزد استادان برجسته ای چون مرحوم آیت الله نائینی و مرحوم آیت الله اصفهانی و مرحوم سید حسن بادکوبه ای و آیت الله سید علی آقا قاضی طباطبایی، فقه و اصول، فلسفه و معارف الهیه و سیر و سلوک و مجاهدات نفسانیه را آموختند . مرحوم علامه در مدتی که در نجف مشغول تحصیل بودند به علت تنگی معیشت و نرسیدن مقرری که از ملک زراعیشان در تبریز بدست می آمد مجبور به مراجعت به ایران می شود و مدت ده سال در قریه شادآباد تبریز به زراعت و کشاورزی مشغول می شوند. علامه طباطبایی، در همه محافل علمی و فرهنگی به عنوان مفسری بزرگ و فیلسوف و حکیمی الهی مطرح است. درخشش او در صحنه تفسیر و عرضه حکمت، گرچه سایر ابعاد علمی آن بزرگ را تحت الشعاع قرار داده است، ولی جایگاه علمی او در سایر رشته های معارف اسلامی، چون: فقه، اصول، رجال، حدیث و علومیه چون جبر و مقابله و هندسه و حساب استدلالی و هیئت قدیم و جدید و فنون ادب فارسی و مباحث تاریخی و اجتماعی و مبانی و نظریات مکاتب مادی، بسیار چشم گیر و والاست. کلمه علامه مفهوم جامعیت در علوم مختلف را دارا است که حقاً در این مرد الهی جمع شده بود. همان جامعیتی که باعث شده در جهان تشیع شخصیتی چون علامه حلی به این نام شهرت پیدا کند. به تعبیر بعضی از علما این عالم برجسته حداقل ده دوره فقه و سه دوره اصول و رجال به رشته تحریر درآورده بود و غیر از اینها در فلسفه و کلام نیز کارهای تحسین برانگیزی را از خود نشان داده بود. در سال ۱۳۲۵ ه.ش به قم هجرت کردند و در یک اتاق اجاره ای در کوچه یخچال قاضی ساکن شدند و تا آخر عمر در قم سکونت داشتند . لازم به ذکر است که علامه طباطبایی در ابتدای ورودشان به قم به قاضی معروف بودند، چون از سلسله سادات طباطبایی هم بودند، خود ایشان ترجیح دادند که به طباطبایی معروف شوند. مهندس عبدالباقی، فرزند علامه نقل می کند: «هفت، هشت روز مانده به رحلت علامه، ایشان هیچ جوابی به هیچ کس نمی داد و سخن نمی گفت، فقط زیر لب زمزمه می کرد: «لا اله الا الله!»

حالات مرحوم علامه در اواخر عمر، دگرگون شده و مراقبه ایشان شدید شده بود و کمتر «تنازل» می کردند، و مانند استاد خود، مرحوم آیت الله قاضی این بیت حافظ را می خواندند و یک ساعت می گریستند: «کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش - کی روی؟ ره زکه پرسى؟ چه کنی؟ چون باشی؟!» ایشان در روز ۱۸ ماه محرم الحرام بعد از تحمل بیماری به سرای ابدی انتقال یافتند . آرامگاه ایشان در حرم حضرت معصومه (س) قرار دارد.

سیره علمی علامه طباطبایی: در مقام بحث فلسفی، هرگز منقولات شرعی و غیر شرعی را در مقدمات قیاس و برهان راه نمی داد، ولی از سوی دیگر عقل را برای دعوت به سوی کمال و سعادت کافی نمی شمرد. با این که معتقد بود: عقل در همه زمینه ها، دارای حجّیت است، باور داشت که هیچ حکم عقل با هیچ حکم شرعی قطعی معارضه نداشت. در تفسیر گرانبهای المیزان، درباره

ضرورت منطق و فلسفه میگوید: «گرچه کتاب و سنت، انسان را به گسترش بکارگیری روشهای عقلی صحیح دعوت کرده اند،... ولی از پیروی آنچه با کتاب و سنت قطعی مخالفت دارد، نهی نموده اند، زیرا کتاب و سنت قطعی از مصادیقی است که عقل به صراحت حقانیت و صداقت آن را امضا کرده است و این محال است که بار دیگر عقل بر بطلان آن اقامه برهان کند.» تعبد مکتبی علامه، در زمینه فکر و نظر محدود نبود، بلکه در مرحله عمل نیز تعبدی نمایان داشت. در برابر قرآن دنیایی از خضوع و تواضع بود و خواندن قرآن را بهترین و عالی ترین کار خود می دانست. نه مقدس مآبان سطحی نگر و دور از تعقل و برهان را دوست می داشت و نه برهان گرایان و فلسفه خواهان غیر متشرع را ارج می نهاد و معتقد بود: «حکمتی که بر جان ننشیند و لزوم پیروی از شریعت را به دنبال خود نیاورد حکمت نیست.» یکی از امتیازات و ویژگی های شخصیتی علامه طباطبایی این بود که دارای استقلال فکری و روح واقع گرایی بود، که همواره حقیقت را بر عوامل دیگر مقدم می داشت و با دیدی انتقادی به گفته بزرگان می نگریست و حقیقت و واقعیت را فدای عظمت استاد یا دانشمندان دیگر نمی کرد. البته انتقاد از دیگران را نه از روی تحقیر و اهانت، بلکه با تعظیم و احترام و تقدیر از افکار آنها انجام می داد. بدین جهت به اندیشه های حکما و عرفای سلف احترام می گذاشت و وقتی در محضرش سخن از اقامه برهان بر اصول معارف قرآنی عنوان می شد، می فرمودند: «اینها را ملاصدرا به ما یاد داده است.» اما در عین حال برخی نظریات آنان را نقد می نمود. مسئله حرکت در حرکت را که صدر المتألهین نمی پذیرفت ایشان اثبات می کردند، مُثُل افلاطونی را به آن معنا که ملاصدرا می پذیرفت ایشان رد می کرد. علامه معتقد بود: قرآن «هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان» است. ایمان داشت: «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» و بر این باور بود که تطبیق قرآن، بر مسائل و موضوعات و تئوریه‌ها و فرضیات علوم مختلف بشری چیزی جز تحمیل شناخته‌های محدود و مقطعی و ناستوار بشر بر قرآن نیست و قرآن نه پذیرای چنین تحمیلی است و نه نیازمند بدان، چرا که بکارگیری فهم و ادراک و تعقل و تفکر، شرط بهره مندی از هدایت و بینش یابی از نور قرآن است، ولی در نگرش تفسیری علامه، فرق است میان اندیشیدن و تعقل کردن در آیات الهی، با بحث کردن در مسائل علمی و فلسفی و ... و بدست آوردن نظریات جدید و تحمیل آنها بر قرآن. استاد مطهری درباره تفسیر میزان چنین می گوید: «کتاب تفسیر میزان، یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن نوشته شده است... من می توانم ادعا کنم بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است...»

از جنبه های تبحر فوق العاده علامه عنایت و اهتمام خاص به تفسیر، توجیه و احیاناً نقد و بررسی پاره ای از احادیث می باشد، ایشان تهذیب کتب و فنون حدیثی را با دیدی عالمانه و محققانه ضرورتی اجتناب ناپذیر می دانسته است، استاد در آثار پرمایه خود براساس سنجش های اصولی در

خصوص روایات به اظهار نظر پرداخته و در تفسیر شریف المیزان حدود صد جلد کتاب حدیث را مورد مذاقه و بررسی قرار داده و از آنها حدیث نقل نموده است.

پژوهشهای علامه در زمینه احادیث در چهار عنوان مطرح شده است: ۱. تعلیقات محققانه بر اثر شریف و گران سنگ بحارالانوار علامه مجلسی، که علامه طباطبایی آن را بهترین دائرة المعارف شیعه در جمع اخبار می دانست، لکن معتقد بود که علامه مجلسی با وجود اجتهاد و بصیرت در فن روایات، در مباحث عمیق فلسفی صاحب نظری برجسته نبوده است. و همین امر موجب شد که علامه طباطبایی بحارالانوار علامه مجلسی را بطور کامل مطالعه نموده و هر جا که نیاز به بیان دارد تعلیقه بنویسد تا این کتاب عظیم و پرارزش با چنین تعلیقاتی محتوای علمی خود را بیش از گذشته حفظ کند. ۲. آوردن بحثهای روایی در تفسیر المیزان. ۳. تعلیقات عالمانه علامه طباطبایی به برخی احادیث اصول کافی مرحوم شیخ کلینی؛ این تعلیقه ها گرچه از چند پاورقی تجاوز نمی کند ولی روشنگر برخی مسائل پیچیده علمی و عقیدتی است. ۴. تصحیح کتاب شریف وسائل الشیعه حرّ عاملی و نسخه برداری از متن اصلی و مقابله آن. گرچه وجود و شخصیت علامه، در کلیت حیات خویش، یک نمونه و هنر و پدیده ای نو بود، ولی او در هر یک از زمینه های علمی و اجتماعی و عرفانی خود نیز، ابداع و خلاقیت داشت. با این که در برابر بزرگان فلسفه و عرفان و پیشینیان از متفکران اسلامی خضوع داشت و به آنان ارج می نهاد، ولی هرگز در وادی علم، مقلد آنان و بازگو کننده بی تحلیل افکار و عقاید آنان نبود. هنگامی که بر کتاب شریف بحارالانوار، تعلیقه می نوشت و در چند مورد آرای مرحوم مجلسی را نقد نوشته بود، به ایشان پیشنهاد شد که از اظهار این گونه مطالب بپرهیزد، تا مورد اعتراض گروهی قرار نگیرد. ولی ایشان اظهار داشت: «در مکتب شیعه، ارزش جعفر بن محمد الصادق از علامه مجلسی بیشتر است. و زمانی که امر دایر شود، به جهت بیانات و شروح علامه مجلسی، ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین علیهم السلام وارد گردد، ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم.» علامه همواره تأکید می کردند که دین و عقل با هم سازگاری دارند، در جایی که فکرمان از عهده فهم بعضی از مسائل برنیاید در آنجا حقیقت دینی را پذیرفته، استدلال عقلی را به یک سو می نهیم. در مورد معاد جسمانی یا معاد روحانی و عقلانی نظرشان این بود که اگر ما در مواردی نتوانستیم حقیقتی را درک کنیم تابع محض قرآن کریم و دین خواهیم بود و در بیان حقیقت، پای عقل را در برابر وحی، مستحکم نمی دانستند تا بتواند در جایی که یک سلسله جزئیاتی که دین درباره آنها نظر دارد مداخله نماید. این نکته در تفسیر المیزان، بسیار مشهور است؛ بنابراین با تمام علاقه و احترام خاصی که نسبت به هر دو رشته (دین و عقل) داشت و با اینکه با تمام وجود از حقانیت عقل دفاع می کرد، نسبت به حقایق دینی بی مهری نمی کرد.

برخی از ابتکارات علامه در المیزان به شرح زیر است : ۱. استقلال در طرح مباحث ایشان در کارشان مطالب تفسیری را مخلوط کرده با مسائل مستقل علمی نکرد و حتی با مباحث روائی هم درنیامیخت، بلکه در مرحله اول ایشان آیه های قرآن را مطرح و بعد در حد لازم درباره آنها توضیح داده است؛ مثلاً می فرماید که بحث ما روائی است و روایات مربوط به آیات را مطرح می کرد و به طور کلی بحث های مختلف را به صورت مستقل از یکدیگر آورده است، هم چون مباحث فلسفی، علمی، فلکی . ۲. طرح غیر مستقیم مباحث فلسفی . با اینکه زیر بنای تفکر علامه تفکر فلسفی است اما در عین حال بحثهای فلسفی و اصطلاحات خاص آنها را هیچ گاه با مباحث دیگر جمع نکرد و اگر انسان به درستی کاوش نکند نمی تواند درک کند که او فیلسوف و عالم فلسفه بوده چون مباحث فلسفه را مستقیماً مطرح نکرده است . ۳. ارائه روشی نو در تفسیر قرآن به قرآن . ایشان روش تفسیر قرآن به قرآن را پیش گرفتند. مرحوم علامه می نویسد: «قرآن خود می گوید نور است، هدایت است، بیان است، چگونه ممکن است که قرآن بیان برای همه چیز باشد و برای خود نباشد.» به همین جهت ایشان مبانی را که از یک آیه به طور کلی استفاده می شود آنها را اصل قرار داده تا بتواند از آن در آیه ای دیگر که درباره موضوعی دیگر است استفاده به عمل آورد . ۴. تعمیم و ربط آیات در موضوعات مختلف. مرحوم علامه آیات قرآنی را تعمیم می دادند و مطلبی را که در چهار چوب خاص بیان شده بود گسترش می داد و این کار لازم بود چرا که کتابی را که ما می خوانیم باید جامعه بشری را در همه زمانها و مکانها تا روز قیامت هدایت کند، ایشان اصول را گرفت و فروع را از آنها بیرون کشید . ۵. تبیین مباحث علمی به دور از هر گونه تعصب . علامه طباطبایی مباحث تفسیری را بدور از هر گونه تعصبی دنبال می کرد. ایشان تلاش می کرد کلامش به گونه ای نباشد که گزنده باشد به خصوص در رابطه با اهل سنت و مذاهب دیگر اسلامی که قطعاً انسان در تفسیر قدم به قدم با این مخالفتها برخورد می کند . باید گفت که در این خصوص در بین مفسرین شیعه مرحوم شیخ طبرسی در مجمع البیان همین روش را در پیش گرفته اند و نتیجه این شد که شیخ محمود شلتوت از جامع الازهر در مقدمه ای که بر این تفسیر دارد می گوید: تفسیر شما به واقع بهترین تفاسیر عالم است و از جمله مزایای آن این است که همه آرا را بی طرف نقل کرده و بیان می کند و علامه نیز در این جهت این گونه بود . ۶. انتخاب روایات زیده. مرحوم علامه وقتی روایات تفسیر را نقل می کند چه از شیعه از طریق تفسیر علی بن ابراهیم و مجمع البیان و چه از سنت از طریق کتاب درالمنثور علامه سیرفی روایات زیده را برمی گزیند و از این لحاظ تفسیرالمیزان بر سایر تفسیرها رجحان دارد. ۷. پای بند بودن به اصول و مبانی تشیع . مرحوم علامه در طرح مباحث تفسیری پای بندی به مبانی شیعه را بسیار توجه دارد و هیچ جا نشد که از این مسئله غافل شوند.

ابتکارات در فلسفه : استاد امجد نقل می کنند که مرحوم علامه برای فهمیدن اسفار، سوره «یس» خوانده و به مرحوم صدرا هدیه می کرد. ابتکارات فلسفی علامه به صورت تیتروار در زیر بیان شده است : ۱. باز کردن مشّت فلسفه مادی . مرحوم علامه برای اولین بار فلسفه اسلامی را به جنگ فلسفه مادی برد و قبل از او این کار صورت نگرفته بود چرا که نبودند افرادی که از هر دو فلسفه به طور کامل اطلاع داشته باشند و بدانند چگونه مشّت فلسفه مادی را می توان باز کرد . لذا بحثهای آنان را دقیقاً مورد مطالعه قرار می داد تا بتواند اشراف به نظرات مادیون داشته باشد . با کسانی که سالها مادی بوده بعد به دامن اسلام برگشته بودند تماس می گرفت و نظرات آنان را مرتب و منظم می نوشت و به دست شاگردانش می داد و بسیاری از مادی گرایان تحت تأثیر همین زحمات ایشان از ایده و روش مادی خود دست بر می داشتند . ۲. خارج کردن فلسفه از حالت رکود و کهنگی مرحوم علامه طباطبایی فلسفه را از حالت رکود و کهنگی درآورد. به تعبیر یکی از شاگردان ایشان، مرحوم علامه در تاریخ فلسفه اسلامی نقطه عطفی است . او مسائل فلسفه را به صورت نو و با اصطلاحاتی که امروز در فلسفه مطرح است بیان کرد. مسئله شناخت ارزش ادراکات، و اینکه اعتبارات چه نقشی را در جامعه اسلامی ایفا می کند از جمله مختصات تفکر علامه بود که در فلسفه ایشان نیز دیده می شود . ۳. بیان مباحث مورد نیاز عصر. یک سلسله مباحث مورد نیاز عصر را که در کتابهای فلسفی سنتی مطرح نشده بود و یا به صورت استطرادی مطرح بود، مورد بحث قرار دادند، مثلاً در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم «اعتبارات» در فلسفه اسلامی بحثی کاملاً ابتکاری و نو است . ۴. طرح شبهه و پاسخ به آن . مطرح کردن شبهاتی که در این عصر از ناحیه مکاتب فلسفی مختلف و بخصوص الحادی مطرح می شود و در کتابهای فلسفی سنتی نیست و پاسخ دادن به آنها . این کار را هم علامه طباطبایی شروع کردند و سایر اساتید توجه به این امر نداشتند، البته نیاز شدید نسبت به این کار وجود داشت و علامه طباطبایی به کمک استاد مطهری این کار را شروع کردند و نتایج خوبی گرفتند . ۵. آسان کردن کتب درسی . کتابهای درسی فلسفه را در حوزه، به کتابهای آسان و واضحی جهت تدریس، تبدیل کردند . ۶. پیوند دادن دین و فلسفه ایشان، میان دین و فلسفه الهی هرگز تنافی و تعارضی را باور نداشت، بلکه میان آن دو پیوندی ناگسستنی و غیر قابل انکار مشاهده می کرد و می فرمود: «به راستی، این ستمی بس گران است که دین الهی از فلسفه الهی، جدا پنداشته شود... مگر نه این است که پیامبران الهی به فرمان خدا، مأموریت یافتند تا جوامع بشری را به سوی سعادت راستین رهبری کنند؟ و مگر سعادت حقیقی بشر، جز دستیابی انسان به حقیقت معارف و شناخت ها در پرتو بکار گیری ابزار شناخت و ادراک است که خداوند در اختیار او قرار داده است؟ آیا این ابزار شناخت و این دستگاه ادراک کننده، با اصل سرشت و طبیعت انسان آمیخته نیست و جزئی از وجود او را تشکیل نمی دهد؟ و آیا برای

انسان چاره ای جز تحصیل این معارف از طریق استدلال و اقامه برهان وجود دارد؟ اگر به راستی راهی جز استدلال و برهان، برای رسیدن به فراسوی معرفت وجود ندارد، پس چگونه ممکن است که پیامبران الهی، مردم را بر خلاف سرشت و طبیعت و فطرتشان به شنیدن و پذیرفتن بدون دلیل دعوت کنند! و از آنان بخواهند که جز به راه استدلال و اقامه برهان سیر نکنند؟» علامه در تکمیل این فراز می فرماید: «حقیقت این است که میان شیوه پیامبران در دعوت انسانها به سوی حق، و میان شیوه استدلال درست و منطقی، جدایی وجود ندارد... ساحت پیامبران علیهم السلام بسی پاک تر از آن است که به مردم پذیرش بدون بصیرت و تبعیت کورکورانه را تحمیل کنند.» مرحوم علامه طباطبایی در موارد متعددی از تفسیر گرانبهایش، به تبیین و توضیح این واقعیت پرداخته است و سخت معتقد است که استدلال منطقی و تفکر عمیق فلسفی به عنوان یک تفکر برهانی و مستقیم، نه تنها هیچ گونه منعی از ناحیه شرعیت ندارد، بلکه مورد دعوت الهی نیز هست. به هر حال علامه طباطبایی (ره)، در اثبات و تفهیم این واقعیت (پیوند دین و فلسفه) اصرار و تلاش به حقی داشت و فصلی را در تفسیر المیزان، تحت عنوان: «روش تفکری که قرآن بدان هدایت می کند و فرا می خواند» گشوده است.

عصاره خدمات علامه طباطبایی: ۱. پی ریزی شیوه نوینی از تفسیر که کاملاً بدیع و ابتکاری است. ۲. اشاعه تفکر فلسفی و عقلی در میان بسیاری از فضلا و دانشمندان ۳. کوشش در تفهیم مسائل فلسفی و ملموس ساختن بسیاری از مسائل پیچیده آن ۴. کوشش در نشر آثار اهل بیت (ع) و دعوت اکید به مطالعه و بررسی آثار و احادیثی که از آنها به یادگار مانده است که نمونه آن چاپ کتاب «بحار الانوار» است که با پیگیری وی انجام گرفت ۵. جمع میان مفاهیم قرآنی با آنچه که در اختیار خاندان رسالت وارد شده است ۶. اشاعه فکر شیعی در خارج از جهان اسلام از طریق مکاتبه ها و مصاحبه ها ۷. حل بسیاری از اخبار مشکل و پیچیده از طریق تحشیه (حاشیه زدن) و تعلیق ۸. اشاعه طریق سیر و سلوک در میان افراد مستعد که صد در صد با اصول اسلامی مطابق می باشد ۹. تربیت و پرورش شخصیت های علمی و فکری که بسیاری از آنان جزو اساتید و صاحبان فکر و قلم می باشند ۱۰. تألیفات گرانبها اعم از مطبوع و غیر مطبوع.

آثار علمی علامه طباطبایی: علامه، بیش از ۳۰ کتاب در زمینه های گوناگون و مقاله های بسیاری تالیف کرده است، که ما برخی از معروفترین آن ها را می آوریم: ۱. تفسیر المیزان ۲. سنن النبی (ص) ۳. خلاصه تعالیم اسلام ۴. مصاحبات با استاد گُربن فرانسوی ۵. قرآن در اسلام ۶. شیعه در اسلام ۷. بدایه الحکمه ۸. نهایه الحکمه (دو کتاب اخیر از متون فلسفی بسیار مهم و درسی حوزه های علمیه هستند) ۹. علی و فلسفه الهی ۱۰. رساله در حکومت اسلامی

۱۱. اصول فلسفه و روش رئالیسم . ۱۲. نظریه سیاست و الحکم فی الاسلام . ۱۳. فراهایی از اسلام و قرآن و قانون تنازع بقا . ۱۴. معنویت تشیع . ۱۵. زن و تعدد زوجات در اسلام . ۱۶. تعلیقات بر حکمت متعالیه ملاصدرا . ۱۷. رساله ای در علم رجال . ۱۸. رساله فی الولاية . ۱۹. رساله فی علم النبی و الامام بالغیب . ۲۰. تعلیقات بر هفت جلد اول بحارالانوار.

شاگردان علامه : وجود کثیرالابعد علامه ، شاگردان گوناگون و بسیاری نیز داشت. هر شاگردی به فراخور استعداد و همت خود، از آن باغ پر گل، دسته دسته گل چید. شهید مطهری ایشان را در فلسفه یافت و دیگری در عرفان عملی و... اما اکنون تنها شاگردی که می توان او را وارث علامه در بیشتر زوایای علمی و عملی ایشان دانست، آیت الله جوادی آملی می باشند که نظرات و دیدگاه های علمی استاد را بیش از دیگران تبیین و تفسیر می کنند. نام گروهی از شاگردان و خوشه چینان از محضر علامه به شرح زیر است : ۱. آیت الله خامنه ای . ۲. شهید استاد مرتضی مطهری(ره) .

۳. شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی(ره) . ۴. شهید سید محمد رضا سعیدی(ره) . ۵. شهید علی قدوسی نهاوندی(ره) . ۶. شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی(ره) . ۷. شهید دکتر مفتاح همدانی(ره) . ۸. شهید دکتر محمد جواد باهنر کرمانی(ره) . ۹. امام موسی صدر . ۱۰. استاد عزیز الله خوشوقت بادکوبه ای . ۱۱. آیت الله محمد تقی مصباح یزدی . ۱۲. آیت الله حسن حسن زاده آملی . ۱۳. آیت الله جوادی آملی . ۱۴. استاد علی سعادت پرور تهرانی(ره) . ۱۵. سید عبدالله اصفیائی فاطمی نیا . ۱۶. استاد محمود امجد کرمانشاهی . ۱۷. محمد محمدی گیلانی . ۱۸. آیت الله ناصر مکارم شیرازی . ۱۹. آیت الله جعفر سبحانی . ۲۰. استاد محمد شجاعی زنجان . ۲۱. آیت الله حسین نوری همدانی . ۲۲. آیت الله سید عزالدین حسینی زنجان . ۲۳. آقای محمد بهجت فومنی (فرزند آیت الله بهجت) . ۲۴. حجت الاسلام سید محمد حسین مرتضوی لنگرودی . ۲۵. علامه محمد حسین حسینی طهرانی(ره) . ۲۶. سید محمد باقر موسوی تبریزی . ۲۷. آیت الله سید هادی خسرو شاهی . ۲۸. آیت الله حسن ممدوحی . ۲۹. استاد اخلاق علی احمدی میانجی(ره) . ۳۰. ابراهیم امینی نجف آبادی . ۳۱. سید آقا مهدی سید روحانی قمی . ۳۲. عبدالحمید شریبانی تبریزی .

اشعار علامه : مهندس عبدالباقی طباطبایی می گویند: «پدر غزلیات و اشعار جالبی داشت که، یک روز تمام آنها را جمع کرد و آتش زد هیچ کس نفهمید چرا؟ (شاید برای پرهیز از شهرت طلبی بوده است) فقط اشعار خودش نبود، بحثهای پرشور تجزیه و تحلیل اشعار حافظ هم بود که همه را یکجا آتش زد، از ایشان فعلاً ده دوازده شعر باقی مانده که، آنها را هم چون نوشته وبه دست دوستان داده بود سالم مانده اند.» در زیر، گزیده ای از آنچه از اشعار علامه باقی مانده است، آمده است: ۱. آنچه خدا خواست، همان می شود : علامه طباطبایی می گویند: «در ایام تحصیل که در نجف بودم، مدتی

ارتباط با ایران به سختی برقرار بود که موجب فقد زمینه مالی و کمبود وسایل اولیه رفاه می شد. علاوه، گرمی هوا در نیمی از سال، برای ما مشکلات بیشتر فراهم می کرد. به همین جهت روزی خدمت استاد، آیت الله قاضی، رسیدم و قصه دل به او گفتم: [ایشان نصایحی فرمودند] آن گاه که از خدمت استاد مراجعت کردم، گویی آن چنان سبک بارم که در زندگی هیچ گونه ملالی ندارم و مضمون پند ایشان را به صورت شعری درآوردم. «دوش که غم پرده ما می درید / خار غم اندر دل ما می خلید - در بر استاد خرد پیشه ام / طرح نمودم غم و اندیشه ام - کاو به کف آیین تددیر داشت / بخت جوان و خرد پیر داشت - گفت که «در زندگی آزاد باش! / هان! گذران است جهان، شاد باش! رو به خودت نسبت هستی مده! / دل به چنین مستی و پستی مده! - زانچه نداری ز چه افسرده ای / وز غم و اندوه، دل آزرده ای؟! - گر ببرد و بدهد دست اوست / و ببرد و بنهد ملک اوست -

و بکشی یا بکشی دیو غم / کج نشود دست قضا را قلم - آنچه خدا خواست همان می شود / و آنچه دلت خواست نه آن می شود . ۲. قافله فنا : علامه در ۱۵۱۴ سالگی، رفت و آمد زیادی به منزل آیت الله حاج سید احمد قاضی (برادر آیت الله سید علی قاضی) داشت و بیشتر روزها آن جا بود و مشغول خدمت. هر هفته پس از نماز عصر روز شنبه، در منزل حاج سید احمد، مجلس مرثیه ای برای خاندان عصمت علیهم السلام برپا بود. علامه این مخمس را، که تضمین غزلی از حافظ است، در سال ۱۳۲۸-۱۳۲۷ شمسی سرودند و همراه نامه ای به برادر خود، آیت الله الهی، ارسال داشتند و در پایان سروده نوشتند: «انتظار می رود این اشعار را در مجالس خودتان [مرثیه حاج سید احمد] خصوصاً مجلس هفته آینده بخوانید . زیاد از این، جسارت است.» گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم / با همین قافله ام راه فنا می پویم - دست همت ز سراب دو جهان می شویم / شور یعقوب کنعان یوسف خود می جویم - که کمان شد ز غمش قامت چون شمشاد - گفت هر چند عطش کنده بن و بنیادم / زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم - هدف تیرم و چون فاخته پر بگشادم / «فاش می گویم و از گفته ی خود دلشادم: بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم» - من به میدان بلا روز ازل بودم طاق / کشته یارم و با هستی او بسته وثاق - من دل رفته کجا و، کجا دشت عراق! / «طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق - که در این دامگه حادثه چون افتادم» - لوحه سینه من گر شکند سُم ستور / و سرم سیر کند شهر به شهر از ره دور - باک نبود که مرا نیست به جز شوق حضور / «سایه طویی و غلمان و قصور و قدحور - به هوای سر کوی تو برفت از یادم» - تا در این بزم بتابید مه طلعت یار / من خورم خون دل و یار کند تیر نثار - پرده بدریده و سرگرم به دیدار نگار / «نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار - چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استاد» - تشنه وصل وی ام آتش دل کارم ساخت / شربت مرگ همی خواهم و جانم بگذاخت - از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت / «کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت - یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟!»

۳. ما هم بودیم! : ما هم اندر باغ گیتی آشیانی داشتیم / در چمن با ماه رویان داستانی داشتیم - از حریف بزم یار و ز رقیب کوی دوست / دشمنانی داشتیم و دوستانی داشتیم - با خیالی بود یا خوابی پریشان آنچه ما / در صف دلدادگان نام و نشانی داشتیم. ۴. دو هزار «لَن تَرَانِی» : سحر آمدم به کویت که بینمت نهانی - «أَرْنِی» نگفته گفתי دو هزار «لَن تَرَانِی». (پی نوشت : زمهر افروخته نویسنده : سید علی تهرانی ناشر : انتشارات سروش چاپ دوم ، ۱۳۸۲ . آن مرد آسمانی نویسنده : مرتضی نظری ناشر : دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ دوم ، ۱۳۸۲ . رمز موفقیت علامه طباطبائی نویسنده : حمید نگارش / علی باقی نصر آبادی ناشر : موسسه انتشاراتی امام عصر (عج) چاپ دوم ، ۱۳۸۱ . طبیب عاشقان نویسنده : یعقوب قاسملو ناشر : نسیم حیات چاپ اول ، ۱۳۷۹)

آشنائی با میرزا محمد علی مدرس چهاردهی

ولادت: مرحوم آیت الله میرزا محمد علی بن محمد نصیر الدین بن حاج شیخ زین العابدین چهاردهی رشتی گیلانی مشهور به «مدرس» در شب جمعه بیست و ششم ماه ربیع الاول سال ۱۳۵۲ هجری قمری در بلد چهارده در خانواده تقوی و فضیلت و علم دیده به جهان گشود. این وجود شریف در قریه چهارده نشو و نما نمود. بعد از سن ۱۲ سالگی برای تحصیل علم به شهر قزوین و بعد به زیارت عتبات مقدس عراق مشرف گردید . آنگاه در نجف اشرف مقیم شد و تا پایان عمر در همانجا می زیست . ایشان فقیه زاهد و اصولی ماهر ، متکلم متبحر ، ادیب اریب ، محدث متعهد ، رجالی ماهر ، ریاضیدان منجم و مرجع تقلید و یکی از مفاخر تشیع بود.

خاندان و انساب: مرحوم مدرس چهاردهی، فرزند آیت الله ملا محمد نصیرالدین مدرس چهاردهی ابن آیت الله حاج زین العابدین چهاردهی که از اعیان و علماء بزرگ گیلان بود. وی (ملا محمد نصیرالدین چهاردهی) که سالها در اصفهان مشغول تحصیل علوم معقول و منقول بود پس از تحصیلات عالی به گیلان مراجعت نمود و از معارف علماء بزرگ و از مدرسین مشهور رشت گردید و عمر خود را صرف تبلیغ تدریس و خدمت به مردم به انجام رسانید. مرحوم ملا محمد نصیرالدین ثروت زیادی از پدر خود به ارث برده بود ولی آن اموال بنا به نقل مردم آن سامان توسط شخصی به نام امین دیوان که در آن زمان حاکم گیلان بود مورد تعدی و تصرف قرار گرفت . البته ناگفته نماند که مرحوم ملا محمد نصیرالدین چهاردهی تلاش کرد که حق خود را باز پس گیرد ولی موفق نشد . ناچار منصرف گردید و در رشت به کارهای علمی اعم از بحث و تدریس مشغول شد و سایر اوقات را به عبادت سپری نمود. معروف است که وی پنجاه و اندی سال عمر نمود و پس از مرگ فرزند ارشدش میرزا محمد علی جنازه پدر را به نجف منتقل و در وادی السلام دفن نمود.

از پدر مرحوم چهاردهی آثار ذیل به یادگار مانده است: حواشی مختصری بر شرح تجرید ملاعبدالرزاق لاهیجی، حواشی بر معالم الاصول، دست نویس کامل کتاب شرح تجرید الاعتقاد ملاعبدالرزاق لاهیجی (در اصفهان).

دوره نشو و نما: مرحوم میرزا محمد علی (مدرس چهاردهی) برای ادامه راه پدر و اجداد بزرگوارش راهی حوزه علمیه رشت گردید. و پس از اندک زمانی به حوزه علمیه صالحیه قزوین وارد شد و پس از گذراندن دوره مقدمات و تحصیل دوره سطح از قزوین راهی عراق گردید. در عراق بخش عمده ای از مراحل علمی را در جوار بارگاه حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در حوزه علمیه (هندیه) گذراند و سپس خود را به حوزه علمیه نجف اشرف رساند و از دریای موج علوم دینی در این حوزه کهن بهره برد.

جایی که در جوار حرم امیر المؤمنین (ع) بزرگترین مرکز علمی شیعه امامیه محسوب می شده و از قدیم الایام علماء و فضلاء بزرگ شیعه برای تتمیم و تکمیل مدارج علمی خود و رسیدن به مقام شامخ اجتهاد از بلاد مختلف بدانجا سفر می کرده و مقیم می شدند. حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق - بدرقه رهنش شود همت شحنه نجف. مرحوم میرزای چهاردهی در بدو ورود به نجف اشرف بدین افتخار نائل می شود که از محضر پر فیض و مجتهد پرور، استاد الفقهاء و المجتهدين جناب شیخ مرتضی انصاری (ره) بهره مند گردد که این افتخار در حدود ۳ سال آخر عمر پر برکت جناب شیخ انصاری (ره) نصیب آیت الله مدرس چهاردهی گردید.

جا دارد در اینجا اسامی اساتید جناب آیت الله مدرس چهاردهی را مطرح کنیم: مرحوم آیت الله العظمی شیخ مرتضی انصاری (ره)، مرحوم آیت الله العظمی سید حسین کوه کمره ای (ره)، مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد حسین کاظمینی (ره)، مرحوم آیت الله العظمی میرزا خلیل تهرانی (ره)، مرحوم آیت الله العظمی ملا لطف الله جلالی (ره)، مرحوم آیت الله العظمی میرزا حبیب الله رشتی (ره)، و... .

شاگردان و اظهاراتشان: بعد از ذکر نام اساتید مرحوم آیت الله مدرس چهاردهی و ذکر موقعیت علمی و کرسی تدریس و سایر فعالیت های معظم له جا دارد نام برخی از شاگردان ایشان را مطرح کنیم و آنچه را که شاگردانش درباره این استاد اظهار داشته اند نقل کنیم. آری شخصیتی که در نجف اشرف ۶۰ سال صاحب کرسی تدریس باشد یقیناً شاگردان فراوانی را تحویل جامعه علم و اسلام داده است شاگردانی که خود در شمار علماء و فضلاء و مدرسین حوزه های علمیه شیعه محسوبند. بسیاری از معظم له اجازه اجتهاد داشتند. جمع کثیری از ایشان اجازه روایت و امور حسبه اخذ کردند و واضح است ذکر نام تمامی آنها در این کتاب نمی گنجد و میسر نمی باشد. آب دریا را اگر نتوان کشید - هم به قدر تشنگی باید چشید.

در اینجا به نام مشاهیر از شاگردان معظم له اشاره می شود و البته ترتیب ذکر نامشان بدون در نظر گرفتن مقام علمی و تقدم و تأخرشان می باشد. ۱. مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی (سلطان آبادی) متوفی به سال (۱۳۶۱ ه. ق). آن مرحوم از بزرگترین استادان علوم عقول و منقول عصر خود در نجف اشرف بود و همچنین يك فقيه اصولی و متبحر در علم حدیث و رجال و مرجع تقلید شیعه به حساب می آمد. در تدریس از بیانی روان برخوردار بود و از بیشتر علمای عصر خود گوی سبقت ربوده بود. ایشان شاگرد آخوند خراسانی (صاحب کفایه) بوده و مرحوم مدرس چهاردهی را نیز از مشایخ اجازه خویش می دانست. مقالات الاصول و شرح تبصره علامه از تالیفات اوست. ۲. آیت الله سید شمس الدین محمود مرعشی نجفی (پدر آیت الله مرعشی نجفی) در علم هیات و ریاضی از محضر آیت الله مدرس چهاردهی بهره مند بود. ۳. آیت الله سید علی مجتهدی نوری. ۴. آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی. ۵. آیت الله سید محمد خلخالی. ۶. آیت الله حاج شیخ ابوالحسن مرندی. ۷. آیت الله سید عبدالله ثقة الاسلام اصفهانی. ۸. آیت الله میرزا محمد تهرانی عسکری. ۹. آیت الله حاج شیخ محمد زاهد گیلانی (داماد مرحوم چهاردهی) که از مشاهیر نجف اشرف بود و کتب خطی از تالیفاتش به جای مانده است و جمعی از اهل گیلان از ایشان تقلید می کردند و اسم زاهد برای ایشان اسمی حقیقتاً با مسمی است. ۱۰. آیت الله شیخ حیدر قلی خان سردار کابلی متولد ۱۲۹۳ متوفی ۱۳۷۲، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، ادیب، مورخ، ریاضیدان و مسلط به زبان سانسکریت و انگلیسی و هندی و لاتین و عبری. ایشان در فقه و اصول شاگرد مرحوم مدرس چهاردهی بود و از ایشان اجازه روایت و اجتهاد اخذ نمود. ۱۱. آیت الله میرزا حسن علیاری (۱۲۶۶ - ۱۳۵۸). ۱۲. آیت الله سید صادق رشتی. ۱۳. آیت الله شیخ محمد انصاری دزفولی. ۱۴. فرزند ارشد معظم له، آیت الله شیخ محمد مدرس چهاردهی معروف به آیت الله زاده. ۱۵. آیت الله شیخ علی مازندرانی. ۱۶. سید ناصر حسین (فرزند مرحوم میر حامد حسین صاحب عبقات الانوار) از علمای فقه و اصول و حدیث و رجال در هندوستان بود که در همانجا مرجعیت داشت. از تالیفاتش می توان تتمیم عبقات الانوار را نام برد. ۱۷. شیخ یوسف بن حمد بن یوسف رشتی (گیلانی). در سال ۱۲۹۱ ه. ق در نجف متولد شد و از صاحبان قلم بود از ایشان کتب ذیل به یادگار مانده است: آیات البینات - اصول العقاید الدینیة - تذکره المتقین - طومار عفت حل العقود عن حساب الجمل و لعقود - مختصر الجمل - الرد علی البابیة - زبر و بینات - لائحہ اسلامیہ فی رد فرقه البهائیه. این بزرگوار در سال ۱۳۶۸ ه. ق در گذشت.

اجازه نامه روایت و اجتهاد: مرحوم مدرس چهاردهی شیخ اجازه بسیاری از بزرگان بودند که برخی از آنها را نام می بریم: ۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی (ره) شیخ آقا بزرگ می نویسند چهارمین نفر از مشایخ

اجازه من شیخ ما علامه فقید مدرس شیخ میرزا محمد علی بن ملا محمد نصیر چهاردهی رشتی نجفی است . ۲ . آیت الله شیخ علی مازندرانی (ره) . او در ذکر مشایخ روایت خود می نویسد :

فقیه ربانی و علامه ثانی و زاهد تارك دنیای فانی مولانا میرزا محمد علی رشتی چهاردهی نجفی از مشایخ اجازه ام بوده است . ۳ . آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره) . ایشان در جوانی از مرحوم آیت العظمی چهاردهی اجازه شفاهی گرفت . مرحوم آیت الله مرعشی نجفی می نویسد : شیخ ما استاد میرزا محمد علی بن محمد نصرالدین چهاردهی تالیفات بسیاری داشت او شیخ ما در روایت و درایت بود که از عده ای روایت می کرد . ۴ . میرزا حیدر قلی خان سردار کابلی (ره) . ۵ . آیت الله سید صادق رشتی (ره) . ۶ . آیت الله میرزا محمد حسن علیاری نوری (ره) . وقتی مشایخ روایت خود را نقل می کند می نویسد : والد ماجد مولی علی علیاری ، فاضل شریانی ، میرزا محمد علی مدرس چهاردهی رشتی و...و... بودند . ۷ . سید العلماء و سید حسین لکنهویی (ره) . از دانشمندان شیعه امامیه در هندوستان که در مجله الرضوان مرحوم چهاردهی را جزو اساتید و مشایخ اجازه خود نام می برد . ۸ . سید ناصر حسین فرزند سید حامد حسین هندی (ره) . از علمای متقی رشت و امام راتب مسجد صفی بازار رشت که اینک فرزند ایشان حضرت آیت الله سید مجتبی رودباری امامت این مسجد و اداره حوزه های علمیه گیلان را بر عهده دارد .

آثار و تالیفات مرحوم مدرسی چهاردهی : همانگونه که می دانید تالیف علمی نیاز به فراغت و فرصت دارد مرحوم آیت الله میرزا محمد علی مدرس چهاردهی با وجود اشتغالات علمی و اجتماعی و مسئولیت سنگین مرجعیت در زمینه تالیفات و تصانیف یکی از موفق ترین علما و فقها به شمار می رود آن هم در زمانی که از رفاه و امکانات مادی و ابزار مدرن تحقیق خبری نبود یعنی در کمال زهد و قناعت با کوشش شبانه روزی تلاش گذشتگان را به آیندگان منتقل می کردند . نگارش کتاب در ضمن فرصت و فراغت یکی آسایش فکری و آرامش خاطر می طلبد . معروف است که مرحوم مدرس چهاردهی در مواقع جنگهای محلی نجف به فاصله دو یا سه روز در منزل می نشست و می نوشت و تمام عمر خویش را یا در حال تدریس بود یا در حال نوشتن . آثار بر جای مانده از مرحوم میرزای چهاردهی خود نشانی از پشتکار و خستگی ناپذیری ایشان می باشد . و این را باید از الطاف و مواهب و توفیقات الهی دانست که نصیب هر کسی نمی شود . لازم به ذکر است که آثار و تالیفات ایشان در رشته ها و زمینه های مختلف علمی است که فهرستی از آن آثار در ذیل ارائه می شود . ۱ . حاشیه فرائد الاصول (اصول عربی) حاشیه استدلالی مختصری است که با عبارت «قوله» آغاز می شود و در مبحث قطع و ظن در ۲۲۲ صفحه وزیری به خط مؤلف . این حاشیه بر کتاب فرائد الاصول (رسائل شیخ مرتضی انصاری) به درخواست جمعی از علما نوشته شده و ظاهرا ناتمام مانده است . آغاز کتاب این عبارت است الحمد لله الذی ارشدنا معرفه الاحکام و عرفنا کیفیه استخراج الحلال و الحرام و

الهمنا فقه فرائد الانام و وقفنا جمع ضوابط القوانین و اشارات الایام . ۲ . شرح قواعد الاحکام (فقه - عربی) شرحی استدلالی بر کتاب قواعد الاحکام علامه حلی در ۷۲۶ صفحه است که باز هم با عبارت (قوله - قوله) آغاز می شود و این حواشی بر بخش طهارت - صلاة - اجاره - وصیت - ارث و متفرقات است و مابقی بخشها ناتمام مانده است . آغاز کتاب این عبارت است : قوله بسم الله فباء بسم الله للاستعانه اوالمصاحبه اوالملايسه فالجار متعلق به فعل الماضی المعنوی فی المقام . ۳ . حاشیه ریاض المسائل (فقه - عربی) حاشیه مختصری است که بر قطعه ای از کتاب طهارت آمده است و اینگونه آغاز می شود: «قوله فی التطهیر به ، هذا علی القول باعتبار الامتزاج بالماء الطاهر فی تطهیر الماء النجس واضح» . ۴ . القوانین المحکمه (اصول - عربی) حاشیه ای استدلالی با عناوین (قوله - قوله) بر کتاب قوانین الاصول مرحوم میرزای قمی (ابوالقاسم گیلانی) متوفی (۱۲۳۱ ه . ق) است که در نجف اشرف در ماه مبارک رمضان (۱۳۱۶ ه . ق) به پایان رسیده و آغاز کتاب چنین است .

«الحمد لله الواحد الصمد الذی تفضل علینا بالانعام و الاکرام و تبین معالم الاسلام و توضیح و ضوابط الحلال و الحرام» . و پایان کتاب نیز چنین است : «فقوله کما یظهر مثال لقوله فلا مانع و ان کان هناك ثالث مثال للمانع الی هنا جف القلم ... ناگفته نماند که کتاب قوانین مرحوم میرزای قمی تا چند دهه پیش هم یکی از مهمترین کتاب اصولی حوزه های علمیه بود . ۵ . شرح قواعد الاحکام (فقه - عربی) این شرح بر بخش اجاره و قسمتی از طلاق می باشد . ۶ . شرح الدرہ النجفیه (فقه - عربی) شرح مزجی بر منظومه « الدرہ النجفیه » سید محمد مهدی بحر العلوم نحفی شامل بیان لغات و توضیح عباراتی است که مشکل می نمود . این کتاب در ۱۷۸۲ صفحه خشتی نوشته شده که ۶۳۴ صفحه آن مربوط به کتاب الظهاره و ۶۳۵ صفحه آن تا آخر کتاب الصلوه است . ضمنا مرحوم جاهایی را که لازم می دید ابیاتی اضافه نموده است . این کتاب با عبارت : «الحمد لله الواحد الاحد الصمد الذی رفع السماء بلا عمد و لا وتر وضع الارض علی سطح ماه جمد و خلق الخلق فیها من دون نصب و تعب» آغاز می شود و با عبارت « انما هو فی مقام الاختیار والتمکن لا مطلقا و بالاجمله فالتکلیف علی قدر ماتیسر و وسع » پایان می یابد . ۷ . فضیلت زیارت امیرالمومنین و سید الشهدا (زیارت - فارسی) از نام کتاب پیداست که در بیان فضیلت زیارت امیرالمومنین (ع) و محل دفن آن حضرت و امام حسین (ع) و بارگاه و مدفن سر آن بزرگوار و تعریف مسجد کوفه و فضل آن نگاشته شده است . آغاز کتاب بعد از حمد : « اما بعد مخفی نماند فضل زیارت حضرت امیرالمؤمنین (ع) و محل دفن آن بزرگوار » است . و پایان آن با عبارت : « فقد اطعتک فی احب الاشیاء الیک الایمان بک منا بک ... الی آخر الدعاء ... » می باشد . ۸ . ایضا حاشیه القوانین المحکمه (اصول - عربی) در ۵۰۰ صفحه تا پایان مبحث اجتهدا نگاشته شده است . ۹ . کتاب الاسبوع (دعا - فارسی) کتابی است مشتمل بر یک مقدمه و هفت فصل و یک خاتمه . مقدمه کتاب درباره تعقیب نمازهای واجب یومیه و هفت فصل

کتاب هم مربوط است به هفت روز هفته و اعمال و دعا‌های هر روز از روزهای هفته و خاتمه آن هم شامل دعا‌های متفرقه است. پایان کتاب روز بیست و پنجم شوال سال (۱۳۰۶) ه. ق بوده است. آغاز کتاب بعد از حمد. جمله «چنین گوید سرگردان وادی ضلالت و گم‌شده از راه هدایت... که هر ذی شعور و صاحب ذکاوت» آمده است و با جمله «ولله الحمد علی ما وفقنی با تمام ما اردت، خارج شد از تالیف ادعیه الاسبوع و احکام الاسبوع مؤلف العاصی...». کتاب پایان یافته است.

۱۰. زیادة العبادات (فقه - فارسی) این کتاب رساله عملیه برای عمل مقلدین دربابهای طهارت، صلاه، زکاة، خمس و صوم و اعتکاف است. متأسفانه چند برگ از اول کتاب ناقص است و چند برگ هم از اواسط کتاب افتاده و آنچه موجود است از این جمله است (دو انگشتان را با هم منظم نماید...) و در پایان کتاب هم این جمله است: و اگر در غیر ماه رمضان باشد يك كفاره بر اوست و یا اگر در اعتکاف واجب در روز سیم باشد و گر نه بر او چیزی نیست. ۱۱. شرح مبحث الوقت و قبله (فقه - عربی) در بحث صلاه کتب فقهی بحثی به نام وقت و قبله مطرح می شود. این کتاب نظرات مرحوم میرزای چهاردهی درباره وقت و قبله کتاب صلاه شرح لعمه است باز هم با عبارت (قوله - قوله) است که آغاز این کتاب عبارتست از: «الحمد لله الواحد الاحد المعبود المطاع الصمد... فانی احببت و رجوت فی سالف الزمان اکتب و جیزة فی توضیح الوقت و القبلة» و پایان کتاب هم این عبارت به چشم می خورد «هذا آخر کتاب کتبت بیدی العاصیة الجانیة». ۱۲. کتاب النکاح (فقه - فارسی) در این کتاب احکام نکاح با توضیحاتی مختصر آمده و اشاره به بعضی از اقوال فقها شده و ادله رد و ایراد آورده شده و تا احکام شیر دادن آمده و گویا که ناتمام مانده است. آغاز کتاب «الحمد لله رب العالمین... نکاح در شریعت مطهره از مستحبات موکده است و در او فواید دنیویه و اخروییه است» آمده است. ۱۳. کتاب دماء ثلاثه (فقه - فارسی) شرح و توضیح مختصری است با عناوین «قوله - قوله» بر احکام دما ثلاثه (سه خونی که زنان می بینند) از رساله عملیه «نجاه العباد» شیخ محمد حسن نجفی صاحب «جواهر الکلام». آغاز کتاب «الحمد لله رب العالمین... عرض می نماید وقتی از اوقات بخاطر گذشت که دماء ثلاثه که مرحوم شیخ محمد حسن از جهت تقلید خود نوشته بود...». انجام کتاب: اگر اجمال در فهم مطلب شده باشد از روی تقصیر بوده است نه قصور.

۱۴. حاشیه خلاصه الحساب (حساب - فارسی) ترجمه و حاشیه بسیار مختصری بر خلاصه الحساب شیخ بها الدین عاملی است که توضیحات لازم را نیز دارد. آغاز کتاب «رساله شرح خلاصه الحساب... مقدمه بکسر دال است ماخوذ از قدم به معنی تقدیم یعنی پیش رونده». ۱۵. ایضا حاشیه ریاض المسائل (فقه - عربی) توضیح مختصری است با عناوین «قوله - قوله» بر کتاب طهارت ریاض المسائل الجنان که هنگام تدریس نگاشته شده و در پاره ای از مطالب به گفتگو می پردازد و همین بخش در پایان ناتمام مانده است. متن کتاب در خط محشی، به ریاض الجنان نامیده شده است.

آغاز: الحمد لله و السلام علی نبیه و وصیه ... لقد كنت في حين بحثي كتاب رياض الجنان علی مولفه المغفره و الرضوان». ۱۶. شرح دعا سمات (دعا - فارسی) ترجمه و شرح مختصری از این دعا است که بدر خواست بعضی از برادران دینی انجام شده است. آغاز کتاب: «الحمد لله رب العالمین ... بعضی از برادران دینی و اخلا روحانی التماس نمودند که ترجمه دعای سمات نمایم» انجام کتاب «و قرین سوء و سلطان سوء انک علی کل شیء قدير. ۱۷. شرح دعا صنمی قریش (دعا - فارسی) ترجمه و شرح کوتاهی است در صد اصل بردعای معروف صنمی قریش که نقل شده حضرت امیرالمومنین علیه السلام درقنوت نماز می خوانده ضمناً به بعضی از فضائل و مناقب آن حضرت اشاره می شود. آغاز کتاب: الحمد لله رب العالمین ... زمانی بود که خیال آن شده که شرح دعای صنمی قریش نمایم بحمد الله که توفیق مساعدت نمود». انجام کتاب: «و جمع بستن از روی مبالغه در استغراق و جمع بر واو و نون از باب تغلیب الاشرف است». ۱۸. مجموعه الادعیه و الاذکار (دعا - فارسی). ۱۹. شرح و ترجمه مصائب النواصب این کتاب در ۲۵۴ صفحه نوشته شده صفحه اول و دوم این کتاب نوشته آقای مرتضی مدرسی چهاردهی است و حدود ۱۳ صفحه شرح احوال و آثار میرزا مخدوم شریفی است و حدود ۹ صفحه زندگینامه و آثار آقای قاضی نورالله شوشتری می باشد. و حدود ۱۰ صفحه آن زندگینامه علامه میرزا محمد علی مدرس چهاردهی (مؤلف) را نگاشته اند. بقیه این کتاب مناظره و سوال جواب با اهل سنت و اشکالات آنها به شیعیان است که مرحوم شهید قاضی نورالله شوشتری جواب داده است و حضرت استاد علامه چهاردهی آن را شرح و ترجمه نموده اند. این کتاب در سال ۱۳۶۹ به طبع رسیده است. ۲۰. تفسیر کبیر قرآن. ۲۱. اصول الفقه (اصول - عربی) تقریرات درس استادش آیه الله سید حسین کوه کمره ای است. در چهار جلد بزرگ که جلد اول آن به آستان قدس اهدا گردیده است. ۲۲. تبیان اللغة (لغت - فارسی) مختصر در لغات قرآن و صحیفه سجادیه در ۵۲ صفحه. ۲۳. التحفه الحسینه (مقتل - فارسی) (چاپ جدید آن به نام حسین و یارانش می باشد). مقتل فارسی بزرگی است که با تلخیص آقای عطا الله تدین چندین بار چاپ شده و اصل نسخه که با خط مؤلف بوده به آستان قدس رضوی اهدا شده است. ۲۴. ترجمه مکارم الاخلاق طبرسی (فارسی در ۱۵۶ صفحه). ۲۵. التذکره الغریبه در ختوم و ادعیه (فارسی در ۳۹ صفحه). ۲۶. ترجمه نجاه العباد. ۲۷. تعلیقات منهج المقال فی علم الرجال. ۲۸. تعلیقات علی شرح اللمعه الدمشقیه (از طهارت تا آخر احیا الموات که در ۵۸۰ صفحه به خط مؤلف است). ۲۹. التجوید و القراء آت (عربی در ۲۴ صفحه به خط مؤلف). ۳۰. حساب جمل فارسی (که با مقدمه مرتضی مدرسی چهاردهی در مجله فرهنگ جهان چاپ تهران منتشر شده است. ۳۱. الحاشیه علی بحث الوقت و القبله من شرح اللمعه که با کتاب دیگری در سال ۱۳۲۴ شمسی چاپ شده است. ۳۲. ذریعة العباد در اصول و فروع دین و بعضی ادعیه و اعمال

مختصر فارسی که در بمبئی چاپ شده است . ۳۳ . رساله اسرافیه مولف در صفحه ۳۷۴ جلد اول شرح صحیفه سجاده اش در دعا مکارم الاخلاق به آن اشاره کرده است . ۳۴ . رساله در اصول دین فارسی در ۶۳ صفحه خشتی که در سال ۱۳۲۴ شمسی در تهران به ضمیمه کتاب وقت و قبله چاپ شده است . این رساله در اثبات رب الارباب و استدلال و مسائل اصول دین بحث جامع می کند .

۳۵ . رساله حدود و متعلق قسم فارسی در ۲۱ صفحه به خط مولف . ۳۶ . شرح دعای سمات فارسی در تهران به سال ۱۳۵۶ به چاپ رسیده است . ۳۷ . شرح دعای صباح که تالیف آن در سال ۱۳۲۵ قمری خاتمه یافته و مولف در صفحه ۴۳۲ جلد دوم شرح صحیفه سجاده اش در دعای یوم الخمیس به آن اشاره کرده است . ۳۸ . شرح زیارت جامعه کبیره فارسی در ۱۹۲ صفحه خشتی به خط مولف . ۳۹ . شرح زیارت عاشورا فارسی مختصر در ۲۳ صفحه خشتی به خط مولف به سال ۱۳۳۲ هجری تالیف نموده است . ۴۰ . شرح قواعد الاحکام (علامه حلی) عربی در ۶ جلد بزرگ که عبارت است از : ۱ - کتاب الطهاره ۲ - کتاب الصلوه ۳ - کتاب المیراث ۴ - کتاب الاجاره ۵ - کتاب الوقف و العطایا ۶ - کتاب الخمس ۷ - کتاب الصوم به خط مولف در قطع وزیری که در آخر کتاب الصوم تاریخ تالیف را یوم القطر سال ۱۳۲۸ هجری یاد کرده است . ۴۱ . شرح دعای کمیل فارسی در ۱۳۱ صفحه که به سال ۱۳۲۵ هجری تالیف شده است . ۴۲ . شرح و ترجمه نهج البلاغه به خط مولف فارسی در ۸۷ صفحه که به سال ۱۳۱۴ هجری در نجف پایان یافته است . ۴۳ . شرح و ترجمه ابیات منسوب به بحر العلوم در قواعد . ۴۴ . شرح تشریح الافلاک مولف در صفحه ۲۷۱ جلد دوم شرح صحیفه سجاده اش به آن اشاره کرده است . ۴۵ . ایام الاسابیع فارسی در ۲۶۰ صفحه خشتی به خط مولف که در شوال سال ۱۳۰۶ هجری تالیف شده و مولف در صفحه ۴۴۲ جلد دوم شرح صحیفه سجاده اش در دعا یوم الجمعة به آن اشاره نموده است . ۴۶ . کتاب هیئت فارسی که حواشی بر هیئت علامه قوشچی است در ۳۶ صفحه نگاشته است . ۴۷ . جزواتی در علم رمل به فارسی و جفر به عربی (به خط مولف) . ۴۸ . بعضی فرائد تاریخی ، لغوی ، ریاضی ، فارسی که در مجله ماهانه ارمغان چاپ تهران منتشر شده است . ۴۹ . رساله عملیه فارسی که بارها در بمبئی چاپ و منتشر شده است . بعد از وفات مرحوم آیت الله چهاردهی ، مرحوم شیخ العلما آقا شیخ شعبان مجتهد رشتی بر آن رساله حاشیه نوشت و برای مقلدین خود از نجف به گیلان فرستاد .

۵۰ . وسیله النجاه در اصول عقاید مذهب شیعه فارسی در ۱۴۳ صفحه خشتی که تاریخ تالیف آن به سال ۱۳۰۶ هجری است که مولف در کتاب شرح صحیفه سجاده در صفحه ۳۲۳ جلد اول صفحه ۴۳ و صفحه ۴۲۷ جلد دوم همین کتاب به آن اشاره کرده است . ۵۱ . شرح صحیفه سجاده . این کتاب عظیم ۲ جلد در یک مجلد که جلد اول آن ۴۵۱ صفحه و جلد دوم آن در ۴۵۶ صفحه است که آقای مرتضی مدرسی چهاردهی آن را به زیور طبع آراسته و با تصحیح دانشمند فاضل پاکتچی از

طریق منشورات المکتبه المرتضویه «الاحیا الآثار الجعفریه» منتشر گردید . ۵۲ . شرح مطالع الانوار . شرح مبسوطی است از کتاب مطالع الانوار سید حامد حسین لکهنوی هندوستانی او در شرح مطالع الانوار ص ۴ خود می گوید از هندوستان به نجف اشرف جهت زیارت علمای اعیان و حضرات آقایان رفتیم از انوار قدسیه ایشان که نواب باب مدین علم هستند اقتباس نمایم تا بالمره در بارگاه درس استاد الكل فی الكل هادی السبل كهف المسلمین غوث المومنین عیث المئسین حافظ الشرع المبین ناصر المله و الدین المجتهد علی الاطلاق الفقیه بالاستحقاق سرکار شریعتمدار آقا میرزا محمد علی رشتی چهاردهی نجفی دام ظلّه رسیدم و چند شعر از منظومه خود موسوم به مطالع الانوار را که در خمسه نجبا و شهدای کربلا سروده بودم برای وی بردم سخن به اینجا رسید که این منظومه به زبان فارسی ترجمه گردد و شرحش نوشته شود سرکار آقای چهاردهی ادامه الله و ابقاء فرمودند که «انشاءالله تعالی من خواهم نوشت». او در بعضی از مقامات معنی شعر را چنان بیان فرموده که به لطافت آن ذهن بنده در وقت انشا نرسیده بود . این کتاب در ۲۰۰ صفحه در هندوستان با نگارش فارسی روان قدیمی چاپ شده است . ۵۳ . حواشی بر رجال کبیر استرآبادی که با تعلیقات آقا باقر وحید بهبهانی چاپ شده است . ۵۴ . رساله اجازة کبیر (روایت در حدیث) روایت در حدیث يك مجلد که به شاگرد خود عالم بزرگ شیعه در هند مرحوم سید ناصر حسین فرزند سید حامد حسین صاحب کتاب عیقات الانوار مرقوم داشته است . ۵۵ . الخلل فی الصلوة . ۵۶ . رساله الغرویه . ۵۷ . شرح النهج . ۵۸ . الادعیه و الاذکار . ۵۹ . القبله الحسینیة . ۶۰ . العقیده الجملیه . ۶۱ ترجمه مکارم الاخلاق . ۶۲ . المناسک .

کتابهایی که به زیور طبع رسیده است : از مرحوم علامه چهاردهی کتبی که سند آنها تا الان به دست ما رسیده اعم از خطی و چاپی بالغ بر ۶۲ جلد است که بعضی از عناوین آن خود مجموعه ای از چند کتاب و رساله را تشکیل می دهد که تعداد آن عناوین اگر جدا به حساب آید این مجموعه بالغ بر ۷۰ تا ۸۰ نسخه می گردد : ۱ . حاشیه به شرح لمعه در مبحث قبله به عربی چاپ تهران . ۲ . زیدةالعبادات دوره قفه به فارسی برای مقلدین خود (دو چاپ) در بمبئی هند . ۳ . اصول دین (فارسی چاپ تهران) . ۴ . ترجمه و شرح صحیفه سجادیه به فارسی دو جلد در يك مجلد چاپ تهران . ۵ . ترجمه و توضیح حساب جمل منسوب به سید بحرالعلوم نجفی در مجله جهان علم به مدیریت دکتر هورفر استاد دانشگاه تهران - چاپ تهران . ۶ . ترجمه و شرح دعادی سمات با پاورقی مرتضی مدرسی چهاردهی چاپ تهران . ۷ . ترجمه و توضیح کتاب مصائب النواصب - چاپ نخست در ۱۳۶۴ ه . ق . ۸ . حسین و یارانش (تدوین از عطا الله تدین) . ۹ . حواشی بر رجال کبیر استرآبادی که با تعلیقات آقا باقر بهبهانی چاپ شده .

کرسی تدریس آیت الله العظمی مدرس چهاردهی در نجف: ایشان با همه مقام علمی و در عین توانایی آنقدر تواضع به خرج داد که از گفتن درس خارج پرهیز کرد و نذر شرعی نمود که مشغول به تدریس دروس سطح باشد. آری این امر نشان می دهد که وجود مرحوم مدرس چهاردهی در پس کسب عنوان و سری در بین سرها داشتن نبود. از اینکه يك مجتهد بزرگ و معروف دروس سطح را تدریس می کند عده زیادی از طلاب به طور مرتب و دوره به دوره درس ایشان حاضر شدند و به علت قدرت علمی ایشان طلاب فهم بهتر و عمیق تری از کتب درسی خود داشتند ایشان تا آخرین ساعات زندگی به نذر شرعی خود وفا کرد و دست از تدریس کتب سطح بر نداشت و به علت کثرت تدریس مشهور به «مدرس» گردید. مرحوم مدرس چهاردهی صبح و عصر مشغول تدریس در یکی از حجرات فوقانی قسمت جنوب شرقی صحن حرم حضرت علی (ع) بود و بقیه وقت را به تالیف و عبادت می پرداخت و در ضمن تدریس بالای سر حرم حضرت امیر المومنین اقامه جماعت داشت و هر صبح و ظهر و شب عده زیادی از زهاد و مومنین و طلاب در نماز جماعت ایشان شرکت می کردند.

بسیاری از علمای مقیم نجف مدرس چهاردهی را متتبع در اخبار و احادیث به شمار می آوردند و در مهارت تتبع در حدیث او را کمتر از علامه مجلسی و مرحوم محدث نوری نمی دانستند. همچنین نقل شده که ایشان بیش از ۶۰ سال به تدریس فقه - اصول - تفسیر و تجوید قرآن و تحقیق در علوم ریاضیات و علوم غریبه همانند رمل و جفر مهارتی بسزا داشت و حتی در این زمینه به خط خودشان یادداشتهایی به یادگار گذاشته است. و همچنین با آثار و اشعار شیخ عطار و ملای رومی و باباطاهر همدانی مانوس بوده است. وی در استخاره و تعبیر خواب هم مهارت داشت و در این زمینه حکایاتی بر سر زبانهاست که به لطف خدا نقل خواهیم کرد. قابل ذکر است که از مرحوم آیت الله العظمی مدرس چهاردهی رساله علمیه و عملیه ای مکرر در بمبئی هندوستان چاپ شده و شاگردان ایشان از نقاط مختلف مثل ایران هندوستان، ترکستان، قفقاز و افغانستان برای ایشان وجوهات می فرستادند و این نشان می دهد که ایشان دارای مقام مرجعیت در نزد مردم نیز بود.

فعالیت های فرهنگی: مرحوم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی می گوید: در مدرسه بخارایی های نجف اشرف چندین هزار مجلد کتاب عربی و فارسی دیدم که پشت آنها نوشته شده است این کتابها از طرف اهالی بخارا توسط میرزا محمد علی رشتی چهاردهی به نجف فرستاده شده تا وقف گردد و مورد استفاده طلاب قرار گیرد که هنوز هم در حوزه علمیه بخارایی های نجف اشرف عده کثیری اهل علم از آن استفاده می کنند.

تبلیغ اسلام برای کودکان: مرحوم آیت میرزا محمد علی چهاردهی همیشه آب نباتهایی در جیب خود همراه داشت و هر وقت در کوچه های نجف اشرف با اطفال مواجه می شد آنها را صدا می زد و به آنها اصول دین یاد می داد و آب نبات به آنها می داد. بطوری که وقتی ایشان به هر کوچه ای می

رسیدند کودکان دور ایشان را می گرفتند و می گفتند: «الله جل جلاله ربی محمد (ص) نبی و علی بن ابیطالب امامی» تا از ایشان آب نبات بگیرند.

زندگی شخصی مرحوم چهاردهی: آقا سید محمد خلخالی نقل می کند: روزی به مرحوم میرزای چهاردهی عرض کردم چرا با گذشت چهل سال از عمر با مبارکتان هنوز همسری اختیار ننموده اید؟ آن مرحوم چند تکه نان خشک شده را برداشت و خورد و آبی هم روی آن آشامید. آنگاه فرمود چه زنی می تواند این حال و روز را تحمل کند؟

ماجرای ازدواج: مرحوم شیخ اسدالله مجتهد زنجانى نقل می کند: در زمانی که میرزای شیرازی در اوج عزت و شوکت بود و ریاست و مرجعیت شیعه را بر عهده داشت. روزی یکی از تجار معروف رشتی به نام حاج حسن «جدید الاسلام» به حضور میرزای شیرازی شرفیاب شد و به عنوان وجوهات شرعی پول زیادی با خود آورده بود. میرزای شیرازی فرمودند: در نجف آیا نزد محمد علی چهاردهی رشتی رفته اید؟ و برایشان وجوهات برده اید؟ حاج حسن عرض کرد: نه! او را نمی شناسم. میرزای شیرازی فرمودند: زیارت شما قبول نیست. حتما نزد ایشان بروید و این وجوهات را به ایشان تقدیم کنید. حاج حسن به امر میرزای شیرازی به ملاقات مدرس بزرگ نجف، میرزای چهاردهی رفت و وجوهات را تقدیم کرد. وقتی حاج حسن از ازدواج نکردن مرحوم مدرس چهاردهی آگاه شد به ایشان پیشنهاد کرد که دخترش را به عنوان همسر اختیار کند. مرحوم چهاردهی با توافق دختر حاج حسن تاجر رشتی را به همسری برگزید و این ازدواج سبب شد خاطر مرحوم چهاردهی از بابت امور مالی هم آسوده باشد.

فرزندان (ثمره ازدواج): از مرحوم مدرس چهاردهی ۶ فرزند به یادگار مانده که سه فرزند ایشان ذکور بودند. ۱. مرحوم حاج شیخ محمد معروف به آبت الله زاده چهاردهی در سال (۱۳۰۰ ه. ق) در نجف متولد شد و در سال (۱۳۴۵ ه. ق) در رشت وفات یافت. او از معارف علمای روحانی گیلان بود. پس از وفاتش فرزند ارشدش مرتضی مدرسی چهاردهی جنازه پدر را به نجف برد و کنار آرامگاه میرزای چهاردهی به خاک سپرد. غیر از جناب آقا مرتضی مدرسی از مرحوم حاج شیخ محمد فرزندان به نامهای نورالدین، زین العابدین، جواد، صدرالدین و سه دختر به یادگار مانده است.

۲. مرحوم شیخ حسین چهاردهی از فضلاء عراق بود و پس از آمدن به ایران و گیلان به مدرسه متوسطه رشت تدریس داشت و در دوم محرم ۱۳۳۹ ه. ق) وفات یافت و به نجف منتقل و درجوار پدر مدفون شد. ۳. میرزا هادی مدرس چهاردهی (معروف به پیشوا) از وکلای پایه يك دادگستری رشت بود و مورد توجه عموم طبقات بود او درسلیمان داراب رشت مدفون است.

داماد مرحوم مدرس چهاردهی : یکی از دختران مرحوم میرزای چهاردهی به همسری حاج شیخ محمد زاهد گیلانی درآمد مرحوم زاهد از فضلا و علمای طراز اول گیلان بود علم و حکمت و زهد و عبادتش زبانزد بوده و هست . فقاقت او در گیلان معروف بوده و از مال دنیا هم چیزی جمع ننموده . سفارش امام زمان (عج) به نماز شب و صحیفه سجادیه : آیت الله چهاردهی در کتاب شرح صحیفه سجادیه خود چنین نقل فرمودند : «حقیر محمد علی بن نصیر گیلانی چهاردهی در سنه یکهزار و سیصد و چهار ه . ق . در ماه رمضان المبارک در حرم شریف مرتضوی وقت غروب آفتاب جناب سید اجل اکرم زاهد عابد ، صفی مخلص ، آقا سید میرزای اصفهانی را ملاقات نمودم . ایشان کتاب مشیخه مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی (ره) را برای مرحوم شیخ بهایی را ذکر نموده و دراثنا ذکر حالات او حکایتی نقل نمود که آن حکایت مذکوره را در آن کتاب بعینها ، به خط شریف ایشان در شرح صحیفه دیدم . ملخص حکایت آن است که : مرحوم مجلسی می فرماید : در اوائل سن خود مایل بودم نماز شب بخوانم لکن قضاء بر ذمه من بود بواسطه آن احتیاط می کردم ، خدمت شیخ بهایی رحمة الله عرض نمودم ، فرمودند : «وقت سحر نماز قضاء بخوان سیزده رکعت » شبی از شب ها بالای سطح خانه خود بین نوم و یقظه بودم حضرت قبله البریه امام المسلمین ، حجة الله علی العالمین ، عجل الله فرجه و سهل مخرجه را در بازار خریزه فروشان اصفهان در جنب مسجد جامع دیدم با کمال شوق و شغف خدمت سراسر شرافت آن بزرگوار عالیقدر علیه الصلوة و السلام رسیدم و از مسائلی سوال نمودم که از آن جمله آن مسائل ، خواندن نماز شب بود که سوال نمودم . فرمودند : بخوان « بعد عرض نمودم : «یا بن رسول الله (صلی الله علیه و آله) همیشه دستم به شما نمی رسد . کتابی به من بدهید که به آن عمل نمایم .» آقا فرمودند : «برو از (آقا محمد تاجا) کتاب بگیر گویا من او را می شناختم . رفتم و کتاب را از او گرفتم و مشغول خواندن آن بودم و می گریستم . یکدفعه از خواب بیدار شدم . دیدم در بالای سطح خانه خود هستم کمال حزن و غصه بر من روی داد ، در ذهنم گذشت که محمد تاجا همان شیخ بهایی است و تاج هم از بابت ریاست شریعت است . چون صبح شد وضو گرفتم . نماز صبح را خواندم خدمت ایشان رفتم دیدم شیخ در مدرسه خود با سید ذوالفقار علی جرجاد قانی (گلپایگانی) مشغول مقابله صحیفه سجادیه است . بعد از فراغت از مقابله کیفیت حال را عرض نمودم . فرمودند : انشا الله به آن مطلبی که قصد دارید خواهید رسید از اینکه مرا متهم به بعضی از چیزها می دانست از این تعبیر خوشم نیامد . آنگاه به محلی که حضرت علیه الصلوة و السلام را در آنجا دیده بودم ، رفتم در آنجا آقا حسن تاجا را که می شناختم ملاقات کردم . او مرا دید ، گفت ملا محمد تقی من از دست (بعضی) طلبه ها ناراحت هستم ، کتاب از من می گیرند و پس نمی دهند بیا برویم در خانه آنها را باز نمود ، گفت : هر کتابی که می خواهی بردار دست زدم و کتابی برداشتم نظر نمودم دیدم کتابی است که حضرت حجة الله روحی فداء ، دیشب

به من مرحمت فرموده بودند (کتاب صحیفه سجادیه) مشغول گریه شدم . برخاستم ، گفتم : باز هم بردار ، گفتم همین کتاب کفایت می کند . پس شروع نمودم در تصحیح و مقابله و تعلیم مردم و چنان شد که از برکت کتاب مذکور ، غالب اهل اصفهان مستجاب الدعوة شدند . مرحوم مغفور مجلسی ثانی می فرماید: «که چهل سال در صدد ترویج صحیفه شد و انتشار این کتاب بواسطه آن مرحوم شد که الان خانه ای نیست که صحیفه در آن نباشد. آیت الله چهاردهی می فرماید: این حکایت داعی شد که شرح فارسی برای صحیفه بنویسم عوام و بلکه خواص از آن متنفع شوند. لکن چه فائده که عوائق زمان و طوارق دوران چنان روزگار را بر من ضیق و مختل نمود که نتوانستم به حسب خواهش اتمام نمایم ، شاید خدا توفیق دهد شرح دیگری بر آن بنویسم . مرحوم آیت الله چهاردهی بالاخره موفق به اتمام شرح صحیفه در دو جلد شد.

توجه به فقرا و مساکین : بعد از واقعه ای که درباره ازدواج مرحوم میرزای چهاردهی نقل شد حاج حسن جدید الاسلام تاجر رشتی پدر عیال مرحوم میرزا هر سال مبلغ زیادی پول به همراه مقادیری کالا برای داماد خود می فرستاد . ولی مرحوم چهاردهی بر اساس روحیه خدمت و توجه به مساکین همه را بین آنها تقسیم می کرد و خود در ساده ترین شرایط و شکل زندگی می کرد . سالی مرحوم حاج حسن به نجف و خانه دختر و داماد خود می آید و می بیند با اینکه هر سال پول و کالا می فرستد خانه میرزای چهاردهی خالی از ثروت و متاع است لذا تصمیم گرفت از آن به بعد غیر از آن پول همیشگی مقداری هم پول و کالا به نام دختر خود بفرستد که وضع داخلی مرحوم میرزا رونقی داشته باشد . آری نقل است گاهی میرزای چهاردهی در مسیر منزل پیراهن و وسایل شخصی خود را هم به فقرا می داد و خود فقط با تن پوشی از عبا به خانه می رسید . می گویند : دختر حاج حسن یعنی همسر میرزای چهاردهی گاهی به ایشان عرض می کرد : آقا بد نیست گاهی زن و فرزند را هم در ردیف فقرا و مستضعفین ببینید . بلی به راستی اولیاء خدا گاهی خود را به کلی از یاد می برند.

«مردان خدا را خبر از حالت خود نیست»

سفر حج : روز که پدر عیال مرحوم میرزا محمد علی مدرس چهاردهی وفات نمود همسر میرزای چهاردهی در اثر ارث مستطیع شد و همراه فرزند ارشد خود حاج شیخ محمد به سفر حج و انجام فریضه الهی نائل شد ولی مرحوم میرزا از آنجا که هیچ برای خود ذخیره نمی کرد تا آخر عمر استطاعت حج پیدا نکرد.

استخاره بود یا کرامت؟ : یکی از اساتید حوزه نجف به نام سیدعلی مجتهد نوری نقل نموده که : در یکی از روزهای به شدت گرم تابستان به قول عربها قلب الاسر ، سر ظهر در خانه ام را می کوبیدند ، رفتم در را باز کردم دیدم یکی از طلاب و همدرسان من با حالتی پریشان وارد شد . پرسیدم این چه حالیت ؟ گفت : فقر و گرسنگی مرا بی طاقت کرده است آمدم بگویم مراقب زن و بچه من باش من

به ایران می روم تا برای نجات از این وضع فکری کنم . هر چه خواستم او را وادار کنم قدری در خانه من بنشینند تا شاید آرام بگیرد قبول نکرد اصرار داشت فوری به ایران برود . پرسیدم : با کسی مشورت نمودی ؟ گفت : نه . گفتم : بی درنگ به حرم برو . میرزای چهاردهی آنجا مشغول عبادت است از ایشان استخاره ای بخواه و براساس استخاره عمل کن . او براساس ارادت به مرحوم میرزا قبول کرد . بعد از ساعتی آمد ولی حالت او به کلی عوض شده بود و می خندید . پرسیدم : چه شد ؟ گفت : بعد از نماز جماعت از میرزا استخاره خواستم . ایشان قرآن را باز کرد و فرمود : آقا شیخ از حضرت امیر خجالت نمی کشید که زن و بچه را بی سرپرست در نجف رها می کنی و برای شکم چرانی به ایران می روی! صبر کن به زودی فرجی برای شما فراهم می شود . در ضمن ایشان کمکی هم به من نمودند.

قدرت تعبیر خواب : یکی از ائمه جماعت نجف به نام آقا سید محمد خلخالی که از زهاد هم به شمار می رفت نقل کرد که یکی از همدرسان ما برای آیت الله مدرس چهاردهی خواب خودش را اینگونه نقل کرد که دیدم حضرت امیر با شمشیر برهنه از ضریح مطهر خود بیرون آمدند و به مردم نجف حمله ور شد. من فرار کردم به کربلا رفته به قبر حضرت سید الشهداء پناهنده شدم و عرض کردم آقا پدر بزرگوار شما به مردم نجف حمله ور شده و من فرار کردم و به اینجا پناهنده شدم . جناب آیت الله چهاردهی فرمودند : خیر است انشاء الله شما عاقبت در کربلا از دنیا می روید و همانجا مدفون خواهید شد . آری هفته ای نگذشت که به همین طلبه خبر رسید اقوامش به کربلا آمدند او هم فوری برای دیدارشان به کربلا رفت . ولی همانجا بیمار شد و فوت نمود و همانجا مدفون گردید.

مطلبی عجیب و موعظه ای در لباس حکایت : مرحوم استاد وحید آستانه اعلی الله مقامه که خود صاحب کرامات بود نقل نمودند زمانی که ما در نجف بودم شخصی از اعیان چهارده فوت کرده بود خانواده اش او را به نجف آوردند و بعد از دفنش به آیت الله چهاردهی مراجعه می کنند و مبلغی پول به ایشان می دهند و از ایشان می خواهند که با این پول شخصی را اجیر کنید که سر قبر آن مرحوم چند شب جمعه قرآن بخواند ایشان قبول کرد و در خواست آنان را انجام داد . ولی شب اول در خواب می بیند که همان میت از ایشان خواهش می کند که آقا این قاری قرآن را از قبر من دور کنید زیرا من معذبم . این خواب سه شب تکرار می شود . شب سوم میرزای چهاردهی از آن میت علت را جویا می شود . او در جواب می گوید : من در دنیا که بودم قرآن می خواندم ، امر و نهی خدا را در قرآن میدیدم ولی عمل نمیکردم حال این قاری آیاتی را میخواند که من عمل نکردم و همین وسیله عذاب من شده است . روز بعد مرحوم میرزای چهاردهی آن قاری را از مزار آن میت مرخص نمود .

توجه وافر مرحوم چهاردهی به اماکن مقدسه : حجة الاسلام و المسلمین آیت الله زاده شیخ محمد علی زاهد دامت توفیقاته برای نگارنده نقل فرمودند : والد مرحوم ما جناب آیت الله زاهد داماد

میرزای چهاردهی نقل کردند: میرزای چهاردهی مقید بودند در زیارت مخصوصه کربلا حتما جناب حر را هم زیارت کند. در یکی از آن زیارتها بعضی از مقلدین ایشان را دیدند که با پای پیاده و نعلین در زیر بغل به طرف قبر جناب حر می روند، چون ایشان در کهولت سن بود لذا مقلدین نگران حال ایشان شدند، رفتند وسیله ای که حضرت آقا را برسانند، آوردند (درشکه) و به ایشان عرض کردند: آقا بفرمایید سوار شوید. آقا فرمودند: من باید پیاده بروم وقتی اصرار کردند، فرمود: من به احترام حضرت حر باید پیاده بروم. بروید از جناب حر بپرسید که تو: در نیم ساعت چه کردی که سزاوار است ما با سن نود سالگی به احترام تو پیاده به سر قبرت بیائیم؟ مسجد حنانه: مرحوم چهاردهی عقیده داشت که عضوی از اعضاء مطهر حضرت سید الشهداء در مسجد حنانه مدفون است. لذا توجه خاصی به این مسجد داشت و دستور داده بود به این مسجد رسیدگی شود و خود ایشان با اشرافی که به این امر داشت سبب شد مسجد از حالت خرابی به وضع مطلوبی برسد.

کتابخانه بزرگ مسجد بخارائی: از جمله اماکن مهم که یادگار آیت الله چهاردهی است کتابخانه بزرگ بخارائی است که ایشان علاوه بر انجام خدمات فرهنگی لازم کتابهای زیادی را در آنجا وقف نمودند و گاهی مقلدین ایشان به دستور ایشان به این کتابخانه کتاب می فرستادند. و اکثر کتابهای این کتابخانه به مهر و امضای شخصی ایشان منقش می باشد

مسجد سهله و حکایتی در آنجا: مرحوم آیت الله میرزا محمد علی چهاردهی شبهای چهارشنبه، حدود دو ساعت قبل از غروب آفتاب به طرف مسجد سهله که در يك فرسخی نجف واقع شده است، عازم می شد تا سیل جمعیت مشتاق مسجد منتسب به امام زمان (عج) از فیض نماز جماعت مغرب و عشا بی بهره نمانند. نقل شده: يك از شبها آن مرحوم بعد از نماز مغرب همانگونه که در روی سجاده نشسته بود سر مبارکشان را بالا گرفته و به آسمان خیره شدند بعد فرمودند: من ماه را دیدم امشب اول ماه است. معمولا ماه شب اول را با چشم غیرمسلح به سختی می توان دیدی. ولی ایشان در سنین بالا هم از تشخیص و دید کامل و کافی برخوردار بود. طلاب و علماء به ایشان عرض کردند: آقا ما ماه را ندیدیم! فرمودند: من می بینم! فردا اول ماه است و از نماز اول ماه غافل نباشید.

این عالم فرزانه حضرت آیت الله العظمی میرزا محمد علی مدرس چهاردهی رشتی (ره) عمری را در راه دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری قلم و قدم زد و نزدیک به ۶۰ سال به تدریس و تالیف و تصنیف و تربیت شاگردان مکتب اهل بیت، عبادت و نیایش گذرانده خیریه فراوانی را به وجود آورد. از جمله صدها شاگرد مبرز و مجتهد و بیش از ۶۰ عنوان کتاب نفیس و کتابخانه عمومی بزرگی در مدرسه بخارایی های نجف و خیرات و مبرات دیگر که خداوند ما را قدر دان زحمات گذشتگان قرار دهد. حلالیت امین دیوان: نقل شده زمان ریاست و مرجعیت آخوند خراسانی امین دیوان لاهیجی در سن پیری جهت کسب حلالیت و جلب رضایت از مرحوم مدرس چهاردهی عازم نجف می شود.

مرحوم مدرس چهاردهی وقتی که از این امر مطلع می شود چند روزی برای اقامه نماز جماعت حاضر نشد که مبادا با امین دیوان (غاصب اراضی و اموال خاندان چهاردهی) مواجه شود. امین دیوان به وسیله نامه ای از میرزای چهاردهی خواستار رضایت و حلالیت شد. مرحوم چهاردهی در جواب فرمودند: آن زمان که ما یتیم بودیم اموال ما را غصب کردید و رضایت نخواستید و حال آنکه در آن زمان می بایست این کار را می کردید و الان دیگر هیچ فایده ای ندارد، خلاصه اینکه او را برای عمل زشت گذشته اش توبیخ کرده و حکمی هم بر علیه امین دیوان مرقوم فرمودند. امین دیوان نامه و حکم را خدمت آخوند خراسانی برد و جریان را به عرض رساند، مرحوم آخوند فرمودند: حکم میرزای چهاردهی لازم الاجراست، هر کس بر خلاف حکم میرزای چهاردهی عمل کند بر خلاف حکم امام زمان (عج) عمل نموده است. آنگاه آن حکم را مهر و امضا نمودند. مرحوم آخوند خراسانی روز چهارشنبه ۲۰ ذی حجه قبل از طلوع آفتاب سال ۱۳۲۹ وفات نمودند.

تاریخ وفات و محل دفن: مرحوم آیت الله مدرس چهاردهی پس از مدت هشتاد و یک سال و ده ماه چهار روز قمری از عمرش در روز چهارشنبه سلخ محرم سنه ۱۳۳۴ کالبد تن را شکست و به سوی فضای بیکران رضوان الهی پر کشید و ندای «ارجعی» را لبیک گفت و شیعیان را در غم و اندوه فراق خود ماتم زده ساخت. و او را بعد از تغسیل و تکفین در محلی که مخصوص خود او بود در حجره اخیر زاویه جنوب صحن از طرف قبله به صحن مقدس علوی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در نجف اشرف دفن نمودند.

وصیت: از وصیت های مرحوم آیت الله میرزا محمد علی مدرس چهاردهی این است که عمل صالح داشته باشید و به نمازها ی واجب و نماز شب و زیارت عاشورا مداومت نمایند تا رستگار شوید. آیت الله چهاردهی به دنیارغبتهی نشان نمیداد بطوری که در هنگام وفات دیناری از خود ذخیره نداشت.

تشیع جنازه مرحوم چهاردهی: رحلت ایشان در زمان ریاست مطلقه عالم شیعه حضرت آقا سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروة الوثقی) (که قبلا نام آن بزرگوار ذکر شد) واقع شد و ایشان مانند سایر علما و طلاب نجف اشرف از آیت الله میرزا محمد علی مدرس چهاردهی تشیع جنازه نمودند.

و اکثر طلاب ایرانی و پاکستانی قفقازی و هندوستانی و افغانستانی و دیگر طلاب مقیم نجف اشرف برای ایشان عزاداری کردند. و گویند مرحوم سید (صاحب عروة) در ایام ریاست خود فقط برای تشیع جنازه یک نفر از بازار بزرگ نجف اشرف تا صحن مطهر حضرت امیر (ع) آمدند، آنهم جنازه آیت الله آقا میرزا محمد علی چهاردهی بود. و بنابر رسوم در غالب بلاد اسلامی و خصوصا در نجف اشرف شاگردان و مقلدین مرحوم آقای چهاردهی تا مدت یکماه مجالس فاتحه تشکیل دادند و از روح پرفتوح او استمداد می جستند و از خداوند منان برای ایشان طلب مغفرت می نمودند.

حکایت نبش قبر: جناب حجة الاسلام زاهد (سابق الذکر) نوه دختری میرزای چهاردهی نقل کردند: زمانی که در نجف بودم شبی بعد از نماز مغرب و عشاء و استماع درس خارج آیت الله خویی بین بعضی از علماء درباره علماء با تقوی و پرهیزگار سخن به میان آمد. در این بین مرحوم آیت الله شیخ محمد لاهیجی که از عالمان بزرگ لاهیجان بود نقل کرد بعد از بیست سال از درگذشت آیت الله مدرس چهاردهی یکی از علمای رشت از دنیا رفت و قرار شد او را در مقبره مرحوم چهاردهی دفن کنند. من حضور داشتم که قبر را شکافتند بدنی نمایان شد. من تا آن جسد را دیدم، شناختم و گفتم این جسد آیت الله چهاردهی است. من او را بارها دیدم و می شناختم. جالب اینکه بدن تر و تازه و صورت شاداب و محاسن خضاب شده بود.

آشنائی با حاج شیخ محمد باقر کمره ای

فقیه و دانشمند معظم حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد باقر کمره ای خمینی از علمای مشهور و نویسندگان بنام به شمار می رفت. وی پس از سال ۱۳۲۰ ق در کمره (اطراف خمین) در بیت علم و تقوا و فضیلت دیده به جهان گشود و پس از پشت سر نهادن دوران کودکی و طئی تحصیلات مکتبخانه، نزد پدر بزرگوارش - مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد که از علمای تحصیل کرده حوزه علمیه اصفهان بود - مقدمات علوم را تا سطوح بیاموخت، سپس برای ادامه تحصیل به اراک رفت و پس از چند ماه در سال ۱۳۴۱ ق به قم مهاجرت کرد و به تکمیل تحصیلات و فراگیری سطوح عالیه اشتغال ورزید. آنگاه به درس مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکرم حائری حاضر شده و از مباحث فقهی و اصولی آن مرد بزرگ بهره ها برد و همزمان با آن از درسهای آیات عظام: حاج سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی (که به خاطر اعتراض به سیاستهای دولت وابسته به انگلیس ملک فیصل در عراق همراه با آیات عظام: شیخ محمد حسین اصفهانی، سید عبد الحسین حجت، سید علی شهرستانی و شیخ مهدی خالصی به ایران - قم - تبعید شده بودند) فراوان بهره برد. نیز در سال ۱۳۴۶ ق که علمای اصفهان به عنوان مخالفت با حکومت رضا خان به قم مهاجرت کرده بودند به درس مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد رضا مسجد شاهی اصفهانی حاضر شده و از درسهای عمومی و خصوصی وی بهره برد و مورد توجه خاص استاد قرار گرفت. وی این درسها را با فرزند استاد، مرحوم آیت الله حاج آقا مجد الدین مباحثه می کرد. در سال ۱۳۴۷ ق به اصفهان رفت و به مدت دو سال مهمان استاد بود و از درسها و معاشرتهای او بهره شایان برد. در سال ۱۳۴۹ ق به نجف رفت و در آنجا از محضر حضرات آیات عظام: سید ابو الحسن اصفهانی، میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی بهره های فراوان برد و مبانی فقه و اصول خویش را استوار ساخت. آیت الله فقید در سال ۱۳۵۸ ق (۱۳۱۸ ش) پس از مراجعت به ایران و از اندکی

اقامت در وطن خویش ، به شهر ری کوچید و تا پایان عمر در آنجا اقامت گزید. فقید سعید تا پایان زندگی به تدریس خارج فقه و اصول ، تالیف ، ترجمه ، راهنمایی مردم ، اقامه جماعت اشتغال داشت و زهد فراوان و قناعت بسیار از زندگی اش مشهود بود. بر روزه گرفتن سه ماه رجب و شعبان و رمضان ، نوافل یومیه ، تهجد و شب زنده داری ، رعایت مستحبات و پرهیز از مکروهات ، بی اعتنائی به زخارف دنیا پای می فشرد و دو بار پیاده به حج خانه خدا مشرف شد. از ذوقی عالی و طبعی سرشار برخوردار بود و شعر عربی و فارسی را روان می سرود. از آثار فراوانش تبخّر و مهارت او در فقه ، اصول ، تفسیر ، کلام و عقاید ، تاریخ ، تراجم ، ادبیات عرب و عجم ، لغت ، حدیث ، ملل و مذاهب اسلامی ، معانی و بیان ، و غیره مشهود است .

از جمله کتابهایش که متجاوز از پنجاه عنوان است ، عبارتند از: ۱- تقریرات فقه و اصول اساتید خود در قم و نجف اشرف (خطی) . ۲- اصول الفوائد الغرویة بر گرفته از درس اصول اساتید خویش (۲ ج) : مباحث الفاظ و اصول عملیه) . ۳- حاشیه بر مکاسب (خطی) . ۴- رساله در مکاسب محرمة (خطی) . ۵- فصل الخصومة فی الورد و الحكومة (خطی) . ۶- فروع دین و نصوص احکام یا فقه فارسی (۴ ج) . ۷- راهنمای حج . ۸- خدشناسی (ج ۱) . ۹- الدین فی طور الاجتماع (۵ ج) ، سه جلد آن به چاپ رسیده) . ۱۰- ستون دین . ۱۱- روحانیت در اسلام (۲ ج) . ۱۲- مرامنامه اتحاد روحانیون و علمای اسلام . ۱۳- السیف المشتہر فی تحقیق اسم المصدر (این کتاب که بسیار مورد تشویق مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی قرار گرفت ، خطی است) . ۱۴- هدیه عید نوروز یا عروس مدینه . ۱۵- خودآموز علم بلاغت . ۱۶- خودآموز صرف زبان عربی . ۱۷- انتخابات اساسی حکومت ملی یا اصلاح مجلس شورای ملی . ۱۸- کانون حکمت قرآن (تفسیر سوره لقمان) . ۱۹- کانون عفت قرآن (تفسیر سوره یوسف) . ۲۰- ترجمه و شرح اصول کافی (۴ ج) . ۲۱- ترجمه و شرح روضه کافی . ۲۲- ترجمه امالی شیخ صدوق . ۲۳- ترجمه خصال صدوق . ۲۴- ترجمه کمال الدین و تمام النعمة . ۲۵- ترجمه کنز الفوائد کراجکی به نام (کنجینه معارف شیعه امامیه) . ۲۶- ترجمه نفس المهموم محدث قمی به نام (رموز الشهادة) . ۲۷- ترجمه جلد دوم الکنی و الالقاب به نام (مشاهیر دانشمندان اسلام) . ۲۸- ترجمه (شیوا و متین) (مفاتیح الجنان) . ۲۹- ترجمه بحار الانوار- کتاب السماء و العالم- به نام (آسمان و جهان) (۱۰ ج) . ۳۰- ترجمه (تحف العقول) . ۳۱- ترجمه (الغارات) ابو ابراهیم ثقفی . ۳۲- حمزه سالار شهیدان در جنگ احد . ۳۳- همّت بلند، پرتوی از زندگانی سید الشهداء ترجمه (سموّ المعنی فی سموّ الذات) . ۳۴- نیز در مقدمه کتابهایی که ترجمه کرده است ، شرح احوال مؤلف و معرفی کتاب را به تفصیل نگاشته که خود کتابی جداگانه را تشکیل می دهد . ۳۵- دیوان اشعار (خطی) . ۳۶- حکومت شاهی مایه تباهی (تأیید جمهوری اسلامی) . ۳۷- پاسداری از حکومت جمهوری اسلامی . ۳۸- مروارید

حکمت (نظم کلمات قصار علی علیه السلام در نهج البلاغه) . این مرد بزرگ از تمام اساتید خویش اجازه اجتهاد و روایت داشته و اجازه اجتهادش از مرحوم آیت الله حائری بسیار قابل توجه است . آن عالم فرزانه پس از عمری سرشار از خدمات دینی ، اجتماعی و علمی در ۹۵ سالگی در تاریخ ۵ محرم الحرام ۱۴۱۶ ق (۱۴ خرداد ۱۳۷۴ ش) بدرود حیات گفت و در صحن حرم مطهر حضرت عبد العظیم حسنی - علیه السلام - به خاک سپرده شد.

آشنائی با عطار نیشابوری

فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری، یکی از شعرا و عارفان نام آور ایران در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری قمری است. بنا بر آنچه که تاریخ نویسان گفته اند بعضی از آنها سال ولادت او را ۵۱۳ و بعضی سال ولادتش را ۵۳۷ هجری ق، می دانند. او در قریه کدکن یا شادیاخ که در آن زمان از توابع شهر نیشابور بوده به دنیا آمد. از دوران کودکی او اطلاعی در دست نیست جز اینکه پدرش در شهر شادیاخ به شغل عطاری که همان دارو فروشی بود مشغول بوده که بسیار هم در این کار ماهر بود و بعد از وفات پدر، فریدالدین کار پدر را ادامه می دهد و به شغل عطاری مشغول می شود. او در این هنگام نیز طبابت می کرده و اطلاعی در دست نمی باشد که نزد چه کسی طبابت را فرا گرفته، او به شغل عطاری و طبابت مشغول بوده تا زمانی که آن انقلاب روحی در وی به وجود آمد و در این مورد داستانهای مختلفی بیان شده که معروفترین آن این است که: "روزی عطار در دکان خود مشغول به معامله بود که درویشی به آنجا رسید و چند بار با گفتن جمله چیزی برای خدا بدهید از عطار کمک خواست ولی او به درویش چیزی نداد. درویش به او گفت: ای خواجه تو چگونه می خواهی از دنیا بروی؟ عطار گفت: همانگونه که تو از دنیا می روی. درویش گفت: تو مانند من می توانی بمیری؟ عطار گفت: بله، درویش کاسه چوبی خود را زیر سر نهاد و با گفتن کلمه الله از دنیا برفت. عطار چون این را دید شدیداً متغیر شد و از دکان خارج شد و راه زندگی خود را برای همیشه تغییر داد." او بعد از مشاهده حال درویش دست از کسب و کار کشید و به خدمت شیخ الشیوخ عارف رکن الدین اکاف رفت که در آن زمان عارف معروفی بود و به دست او توبه کرد و به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول شد و چند سال در خدمت این عارف بود. عطار سپس قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراءالنهر به مسافرت پرداخت و در این سفرها بسیاری از مشایخ و بزرگان زمان خود را زیارت کرد و در همین سفرها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی رسید. گفته شده در هنگامی که شیخ به سن پیری رسیده بود بهاءالدین محمد پدر جلال الدین بلخی با پسر خود به عراق سفر می کرد که در مسیر خود به نیشابور رسید و توانست به زیارت شیخ عطار برود، شیخ نسخه ای از اسرار نامه خود را به

جلال الدین که در آن زمان کودکی خردسال بود داد. عطار مردی پر کار و فعال بوده چه در آن زمان که به شغل عطاری و طبابت اشتغال داشته و چه در دوران پیری خود که به گوشه گیری از خلق زمانه پرداخته و به سرودن و نوشتن آثار منظوم و منثور خود مشغول بوده است. در مورد وفات او نیز گفته های مختلفی بیان شده و برخی از تاریخ نویسان سال وفات او را ۶۲۷ هجری ق، دانسته اند و برخی دیگر سال وفات او را ۶۳۲ و ۶۱۶ دانسته اند ولی بنا بر تحقیقاتی که انجام گرفته بیشتر محققان سال وفات او را ۶۲۷ هجری ق دانسته اند و در مورد چگونگی مرگ او نیز گفته شده که او در هنگام یورش مغولان به شهر نیشابور توسط يك سرباز مغول به شهادت رسیده که شیخ بهاء الدین در کتاب معروف خود کشکول این واقعه را چنین تعریف می کند که وقتی لشکر تاتار به نیشابور رسید اهالی نیشابور را قتل عام کردند و ضربت شمشیری توسط یکی از مغولان بر دوش شیخ خورد که شیخ با همان ضربت از دنیا رفت و نقل کرده اند که چون خون از زخمش جاری شد شیخ بزرگ دانست که مرگش نزدیک است. با خون خود بر دیوار این رباعی را نوشت: در کوی تو رسم سرفرازی این است - مستان تو را کمینه بازی این است - با این همه رتبه هیچ نتوانم گفت - شاید که تو را بنده نوازی این است. مقبره شیخ عطار در نزدیکی شهر نیشابور قرار دارد و چون در عهد تیموریان مقبره او خراب شده بود به فرمان امیر علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا مرمت و تعمیر شد. ویژگی سخن عطار: عطار، یکی از شاعران بزرگ متصوفه و از مردان نام آور تاریخ ادبیات ایران است. سخن او ساده و گیراست. او برای بیان مقاصد عرفانی خود بهترین راه را که همان آوردن کلام ساده و بی پیرایه و خالی از هرگونه آرایش است انتخاب کرده است. او اگر چه در ظاهر کلام و سخن خود آن وسعت اطلاع و استحکام سخن استادانی همچون سنایی را ندارد ولی آن گفتار ساده که از سوختگی دلی هم چون او باعث شده که خواننده را مجذوب نماید و همچنین کمک گرفتن او از تمثیلات و بیان داستانها و حکایات مختلف یکی دیگر از جاذبه های آثار او می باشد و او سرمشق عرفای نامی بعد از خود همچون مولوی و جامی قرار گرفته و آن دو نیز به مدح و ثنای این مرشد بزرگ پرداخته اند چنانکه مولوی گفته است: عطار روح بود و سنایی دو چشم او - ما از پی سنایی و عطار آمديم.

آثار عطار نیشابوری: آثار شیخ به دو دسته منظوم و منثور تقسیم می شود. آثار منظوم عطار عبارت است از: ۱- دیوان اشعار که شامل غزلیات و قصاید و رباعیات است. ۲- مثنویات او عبارت است از: الهی نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه، وصلت نامه، بلبل نامه، بی سر نامه، منطق الطیر، جواهر الذات، حیدر نامه، مختار نامه، خسرو نامه، اشتر نامه و مظهر العجایب. از میان این مثنویهای عرفانی بهترین و شیواترین آنها که به نام تاج مثنویهای او به شمار می آید منطق الطیر است که موضوع آن بحث پرندگان از يك پرنده داستانی به نام سیمرغ است که منظور از پرندگان سالکان راه حق و مراد از

سیمرغ وجود حق است که عطار در این منظومه با نیروی تخیل خود و به کار بردن رمزهای عرفانی به زیباترین وجه سخن می گوید که این منظومه یکی از شاهکارهای زبان فارسی است و منظومه مظهر العجایب و لسان الغیب است که برخی از ادبا آنها را به عطار نسبت داده اند و برخی دیگر معتقدند که این دو کتاب منسوب به عطار نیست. آثار منشور عطار: یکی از معروفترین اثر منشور عطار تذکرة الاولیاست که در این کتاب عطار به معرفی ۹۶ تن از اولیا و مشایخ و عرفای صوفیه پرداخته است.

گزیده ای از اشعار عطار نیشابوری: ای هجر تو وصل جاودانی - اندوه تو عیش و شادمانی - در عشق تو نیم ذره حسرت - خوشتر ز وصال جاودانی - بی یاد حضور تو زمانی - کفرست حدیث زندگانی - صد جان و هزار دل نثارت - آن لحظه که از درم برانی - کار دو جهان من برآید - گر یک نفسم به خویش خوانی - با خواندن و راندم چه کار است؟ - خواه این کن خواه آن، تو دانی - گر قهر کنی سزای آنم - و ر لطف کنی سزای آنی - صد دل باید به هر زمانم - تا تو ببری به دلستانی - گر بر فکنی نقاب از روی - جبریل شود به جان فشانی - کس نتواند جمال تو دید - زیرا که ز دیده بس نهانی - نه نه، که به جز تو کس نبیند - چون جمله تویی بدین عیانی - در عشق تو گر بمرد عطار - شد زنده دایم از معانی . گم شدم در خود چنان کز خویش ناپیدا شدم - شب نمی بودم ز دریا غرقه در دریا شدم - سایه ای بودم ز اول بر زمین افتاده خوار - راست کان خورشید پیدا گشت ناپیدا شدم - ز آمدن بس بی نشان و ز شدن بی خبر - گو بیا یک دم برآمد کامدم من یا شدم - نه، مپرس از من سخن زیرا که چون پروانه ای - در فروغ شمع روی دوست ناپروا شدم - در ره عشقش قدم در نه، اگر با دانشی - لاجرم در عشق هم نادان و هم دانا شدم - چون همه تن می بایست بود و کور گشت - این عجایب بین که چون بینای نابینا شدم - خاک بر فرقم اگر یک ذره دارم آگهی - تا کجاست آنجا که من سرگشته دل آنجا شدم - چون دل عطار بیرون دیدم از هر دو جهان - من ز تأثیر دل او بیدل و شیدا شدم

آشنائی با حافظ شیرازی، شمس الدین محمد

سال و محل تولد: ۷۲۶ ه.ق - شیراز، سال و محل وفات: ۷۹۱ ه.ق - شیراز). شمس الدین محمد حافظ ملقب به خواجه حافظ شیرازی و مشهور به لسان الغیب از مشهورترین شعرای تاریخ ایران زمین است که تا نام ایران زنده و پا برجاست نام وی نیز جاودان خواهد بود. با وجود شهرت والای این شاعران گران مایه در خصوص دوران زندگی حافظ بویژه زمان به دنیا آمدن او اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی در حدود سال ۷۲۶ ه.ق در شهر شیراز به دنیا آمد است. اطلاعات چندانی از خانواده و اجداد خواجه حافظ در دست نیست و ظاهراً پدرش بهاء الدین نام داشته و در دوره

سلطنت اتابکان فارس از اصفهان به شیراز مهاجرت کرده است. شمس الدین از دوران طفولیت به مکتب و مدرسه روی آورد و آموخت سپری نمودن علوم و معلومات معمول زمان خویش به محضر علما و فضایی زادگاهش شتافت و از این بزرگان بویژه قوام الدین عبدا... بهره ها گرفت. خواهی در دوران جوانی بر تمام علوم مذهبی و ادبی روزگار خود تسلط یافت. او هنوز دهه بیست زندگی خود را سپری ننموده بود که به یکی از مشاهیر علم و ادب دیار خود تبدیل شد. وی در این دوره علاوه بر اندوخته عمیق علمی و ادبی خود قرآن را نیز کامل از حفظ داشت و از این روی تخلص حافظ بر خود نهاد. دوران جوانی حافظ مصادف بود با افول سلسله محلی اتابکان فارس و این ایالات مهم به تصرف خاندان اینجو در آمده بود. حافظ که در همان دوره به شهرت والایی دست یافته بود مورد توجه و امرای اینجو قرار گرفت و پس از راه یافتن به دربار آنان به مقامی بزرگ نزد شاه شیخ جمال الدین ابواسحاق حاکم فارس دست یافت. دوره حکومت شاه ابواسحاق اینجو توأم با عدالت و انصاف بود و این امیر دانشمند و ادب دوست در دوره حکمرانی خود که از سال ۷۴۲ تا ۷۵۴ ه.ق بطول انجامید در عمرانی و آبادانی فارس و آسایش و امنیت مردم این ایالت بویژه شیراز کوشید. حافظ از لطف امیر ابواسحاق بهره مند بود و در اشعار خود با ستودن وی در القابی همچون (جمال چهره اسلام) و (سپهر علم وحیاء) حق شناسی خود را نسبت به این امیر نیکوکار بیان داشت. پس از این دوره صلح و صفا امیر مبارزه الدین مؤسس سلسله آل مظفر در سال ۷۵۴ ه.ق بر امیر اسحاق چیره گشت و پس از آنکه او را در میدان شهر شیراز به قتل رساند حکومتی مبتنی بر ظلم و ستم و سخت گیری را در سراسر ایالت فارس حکمفرما ساخت. امیر مبارز الدین شاهی تند خوی و متعصب و ستمگر بود. حافظ در غزلی به این موضوع چنین اشاره می کند: راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی - خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود - دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ - که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود. لازم به ذکر است حافظ در معدود مدایحی که گفته است نه تنها متانت خود را از دست نداده است بلکه همچون سعدی ممدوحان خود را پند داده و کیفر دهر و ناپایداری این دنیا و لزوم رعایت انصاف و عدالت را به آنان گوشزد کرده است. اقدامات امیر مبارز الدین با مخالفت و نارضایتی حافظ مواجه گشت و وی با تاختن بر اینگونه اعمال آن ریاکارانه و ناشی از خشک اندیشی و تعصب مذهبی قشری امیر مبارز الدین دانست. سلطنت امیر مبارز الدین مدت زیادی به طول نیانجامید و در سال ۷۵۹ ه.ق دو تن از پسران او شاه محمود و شاه شجاع که از خشونت بسیار امیر به تنگ آمده بودند توطئه ای فراهم آورده و پدر را از حکومت خلع کردند. این دو امیر نیز به نوبه خود احترام فراوانی به حافظ می گذاشتند و از آنجا که بهره ای نیز از ادبیات و علوم داشتند شاعر بلند آوازه دیار خویش را مورد حمایت خاص خود قرار دادند. اواخر زندگی شاعر بلند آوازه ایران همزمان بود با حمله امیر تیمور و این پادشاه بیرحم و خونریز پس از جنایات و خونریزی های

فراوانی که در اصفهان انجام داد و از هفتاد هزار سر بریده مردم آن دیار چند مناره ساخت روبه سوی شیراز نهاد. مرگ حافظ احتمالاً در سال ۹۷۱ ه.ق روی داده است و حافظ در گلگشت مصلی که منطقه ای زیبا و با صفا بود و حافظ علاقه زیادی به آن داشت به خاک سپرده شد و از آن پس آن محل به حافظیه مشهور گشت. نقل شده است که در هنگام تشییع جنازه خواجه شیراز گروهی از متعصبان که اشعار شاعر و اشارات او به می و مطرب و ساقی را گواهی بر شرک و کفر می دانستند مانع دفن حکیم به آیین مسلمانان شدند. در مشاجره ای که بین دوستداران شاعر و مخالفان او در گرفت سرانجام قرار بر آن شد تا تفألی به دیوان خواجه زده و داوری را به اشعار او واگذارند. پس از باز کردن دیوان اشعار این بیت شاهد آمد: قدیم دریغ مدار از جنازه حافظ - که گرچه غرق گناه است می رود به بهشت. حافظ بیشتر عمر خود را در شیراز گذراند و بر خلاف سعدی به جز یک سفر کوتاه به یزد و یک مسافرت نیمه تمام به بندر هرمز همواره در شیراز بود.

وی در دوران زندگی خود به شهرت عظیمی در سر تا سر ایران دست یافت و اشعار او به مناطقی دور دست همچون هند نیز راه یافت. نقل شده است که وی مورد احترام فراوان سلاطین آل جلایر و پادشاهان بهمنی دکن هندوستان قرار داشت و پادشاهان زیادی او را به پایتخت های خود دعوت کردند. حافظ تنها دعوت محمود شاه بهمنی را پذیرفت و عازم آن سرزمین شد ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد طوفانی در گرفت و خواجه که در خشکی، آشوب و طوفان حوادث گوناگونی را دیده بود نخواست خود را گرفتار آشوب دریا نیز بسازد از این رو از مسافرت شد.

شهرت اصلی حافظ ورمزپویایی جاودانه آوازه اوبه سبب غزلسرایي و سرایش غزل های بسیار زیباست. ویژگی های شعر حافظ: برخی از مهم ترین ابعاد هنری در شعر حافظ عبارتند از: ۱- رمز پردازی و حضور سمبولیسم غنی: رمز پردازی و حضور سمبولیسم شعر حافظ را خانه راز کرده است و بدان وجوه گوناگون بخشیده است. شعر وی بیش از هر چیز به آینه ای می ماند که صورت مخاطبانش را در خود می نمایاند، و این موضوع به دلیل حضور سرشار نمادها و سمبول هایی است که حافظ در اشعارش آفریده است و یا به سمبولهای موجود در سنت شعر فارسی روحی حافظانه دمیده است.

چنان که در بیت زیر "شب تاریک" و "گرداب هایل" و... را می توان به وجوه گوناگون عرفانی، اجتماعی و شخصی تفسیر و تأویل کرد: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل - کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها. ۲- رعایت دقیق و ظریف تناسبات هنری در فضای کلی ادبیات: این تناسبات که در لفظ قدما (البته در معنایی محدودتر) "مراعات النظیر" نامیده می شد، در شعر حافظ از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. به روابط حاکم بر اجزاء این ادبیات دقت کنید: ز شوق نرگس مست بلند بالایی - چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم - شدم فسانه به سرگشتگی که ابروی دوست - کشیده در خم چوگان خویش، چون گویم. ۳- لحن مناسب و شور افکن شاعر در آغاز

شعرها: ادبیات شروع هر غزل قابل تأمل و درنگ است. به اقتضای موضوع و مضمون، شاعر بزرگ لحنی خاص را برای شروع غزلهای خود در نظر می گیرد، این لحنها گاه حماسی و شورآفرین است و گاه رندانه و طنزآمیز و زمانی نیز حسرتبار و اندوهگین. بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم - فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم *** من و انکار شراب این چه حکایت باشد - غالباً این قدردم عقل و کفایت باشد *** ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش - باید برون کشید از این ورطه رخت خویش . ۴- طنز: زبان رندانه شعر حافظ به طنز تکیه کرده است. طنز ظرفیت بیانی شعر او را تا سر حد امکان گسترش داده و بدان شور و حیاتی عمیق بخشیده است. حافظ به مدد طنز، به بیان ناگفته ها در عین ظرافت و گزندگی پرداخته و نوش و نیش را در کنار هم گرد آورده است . پادشاه و محتسب و زاهد ریاکار، و حتی خود شاعر در آماج طعن و طنز شعرهای او هستند:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد - که می حرام، ولی به ز مال او قافست - باده با محتسب شهر ننوشی زنهار - بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد . ۵- ایهام و ابهام: شعر حافظ، شعر ایهام و ابهام است، ایهام شعر حافظ لذت بخش و رازناک است . نقش موثر ایهام در شعر حافظ را می توان از چند نظر تفسیر کرد: اول، آن که حافظ به اقتضای هنرمندی و شاعریش می کوشیده است تا شعر خود را به ناب ترین حالت ممکن صورت بخشد و از آنجا که ایهام جزء لاینفک شعر ناب محسوب می شود، حافظ از بیشترین سود و بهره را از آن برده است . دوم آن که زمان پرفتنه حافظ، از ظاهر معترض زبانی خاص طلب می کرد؛ زبانی که قابل تفسیر به مواضع مختلف باشد و شاعر با رویکردی که به ایهام و سمبول و طنز داشت، توانست چنین زبان شگفت انگیزی را ابداع کند؛ زبانی که هم قابلیت بیان ناگفته ها را داشت و هم سراینده اش را از فتنه های زمان در امان می داشت . سوم آن که در سنن عرفانی آشکار کردن اسرار ناپسند شمرده می شود و شاعر و عارف متفکر، مجبور به آموختن زبان رمز است و راز آموزی عارفانه زبانی خاص دارد. از آن جا که حافظ شاعری با تعلقات عمیق عرفانی است، بی ربط نیست که از ایهام به عالیتین شکلش بهره بگیرد: دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر - گفتا غلطی خواجه، در این عهد وفا نیست . ایهام در کلمه "عهد" به معنای "زمانه" و "پیمان" . دل دادمش به مژده و خجلت همی برم - زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست . ایهام در ترکیب "نقد قلب" به معنای "نقد دل" و "سکه قلابی" . عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم - گر چه جام ما نشد پر می به دوران شما . ایهام در کلمه "دوران" به معنای "عهد و دوره" و "دورگردانی ساغر" . تفکر حافظ عمیق و زنده پویا و ریشه دار و در خروشی حماسی است. شعر حافظ بیت الغزل معرفت است.

جهان بینی حافظ: از مهمترین وجوه تفکر حافظ را می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- نظام هستی در اندیشه حافظ همچون دیگر متفکران عارف، نظام احسن است، در این نظام گل و خار در

کنار هم معنای وجودی می یابند . حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج - فکر معقول بفرما، گل بی خار کجاست؟ - من اگر خارم اگر گل، چمن آرایی هست - که از آن دست که او می کشدم می رویم .

۲- عشق جان و حقیقت هستی است و در دریای پرموج و خونفشان عشق جز جان سپردن چاره ای نیست . در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد - عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد - عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد - دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد . ۳- تسلیم و رضا و توکل ابعاد دیگری از اندیشه و جهان بینی حافظ را تشکیل می دهد . آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم - اگر از خمر بهشت است و اگر باده مست - تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست - راهرو گر صد هنر داد توکل بایدش . ۴- فرزند زمان خود بودن، نوشیدن جان حیات در لحظه، درک و دریافت حالات و آفات حقیقی زندگی . به مأمنی رو و فرصت شمر طریقه عمر - که در کمینگه عمرند قاطعان طریق - فرصت شما و صحبت کز این دو راهه منزل - چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن .

۵- انتظار و طلب موعود ، انتظار رسیدن به فضایی آرمانی از مفاهیم عمیقی است که در سراسر دیوان حافظ به صورت آشکار و پنهان وجود دارد، حافظ گاه به زبان رمز و سمبول و گاه به استعاره و کنایه در طلب موعود آرمانی است . اصلاح و اعتراض، شعر حافظ را سرشار از خواسته ها و نیازهای متعالی بشر کرده است : مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید - که از انفاس خوشش بوی کسی می آید *** ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی - دل بی تو به جان آمد وقت است که بازآیی ***

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور - کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور *** رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند - چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند.

آشنائی با لقمان حکیم

لقمان حکیم، غلام سیاهی بود که در سرزمین سودان چشم به جهان گشود. گرچه او چهره ای سیاه و نازیبا داشت، ولی از دلی روشن، فکری باز و ایمانی استوار برخوردار بود. او که در آغاز جوانی برده ای مملوک بود، به دلیل نبوغ عجیب و حکمت وسیعش آزاد شد و هر روز مقامش اوج گرفت تا شهره ی آفاق شد. او مردی امین بود، چشم از حرام فرو می بست، از ادای حرف ناسزا و بی مورد پرهیز می کرد و هیچگاه دامن خود را به گناه نیالود و همواره در امور زندگی شرط عفت و اخلاص را رعایت می کرد. اوقات فراغت خود را به سکوت و تفکر در امور جهان و معرفت حق تعالی می گذراند و برای گذراندن امور زندگی به حرفه خیاطی و یا درودگری مشغول بود. (بعضی گویند لقمان بنده ای بود حبشی که از راه شبانی معیشت خود را می گذراند.) لقمان از خنده بی مورد و استهزاء دیگران پرهیز می کرد و هیچگاه اراده خود را تسلیم خشم و هوای نفس نمی کرد. از کامیابی در دنیا مغرور و از ناکامی اندوهگین نمی شد و صبر و شکیبایی او به حدی بود که با از دست دادن چند

فرزند، از سر زبونی دیدگان خود را به سرشک غم نیالود. در اصلاح امور مردم و حل نزاع و مرافعه آنها سعی وافر داشت و هرگز به دو کس که با یکدیگر مخاصمه و منازعه یا مقاتله داشتند نگذشت، مگر آن که در میان ایشان اصلاح کرد. بیشتر وقت خود را در همنشینی با فقها و دانشمندان و پادشاهان می گذراند و مسئولیت خطیر آنها را گوشزد می کرد و آنها را از کبر و غرور برحذر می داشت و خود نیز از احوال ایشان عبرت می گرفت. در این شرایط بود که لقمان شایسته پوشیدن جامه حکمت شد و سپس در نیمروزی گرم که مردم در خواب قیلوله بودند جمعی از فرشتگان که لقمان قادر به رؤیت آنها نبود، نظر لقمان را در مورد خلافت و پیغمبری خدا جویا شدند. لقمان در پاسخ فرشتگان گفت: اگر خدای متعال مرا به قبول این امر خطیر امر کند، فرمان او را با دیده منت خواهم پذیرفت و امید و یقین دارم که در آن صورت او مرا در این کار یاری خواهد کرد و علم و حکمتی که لازمه این وظیفه باشد به من عطا خواهد کرد و مرا از خطا و اشتباه حفظ می کند، ولی اگر اختیار رد یا قبول این امر با من باشد، از پذیرش این مسئولیت بزرگ عذر خواهم خواست و عافیت را اختیار می کنم. چون فرشتگان علت امتناع لقمان از پذیرش این مسئولیت را جویا شدند، لقمان گفت: حکومت بر مردم اگر چه منزلتی عظیم دارد، ولی کاری بس دشوار است و در جوانب آن فتنه ها و بلاها و لغزشها و تاریکی های بیکرانی وجود دارد که هر کس را خدا به خود واگذارد گرفتار آن شود و از صراط مستقیم و راه رستگاری منحرف گردد و هر کس از آنها برهد به فلاح و رستگاری نائل خواهد شد. خواری و گمنامی دنیا در برابر عزت و بزرگواری آخرت گوارا است ولی اگر هدف کسی جاه و جلال دنیوی باشد، دنیا و آخرت هر دو را از کف خواهد داد، زیرا عزت و نعمت دنیا موقت و عاریه است و چنین کسی به نعمت و عزت جاودان اخروی نیز دست نخواهد یافت. فرشتگان که به عقل سرشار لقمان پی بردند او را تحسین کردند و خدای تعالی او را مورد لطف و عنایت قرار داد و سرچشمه حکمت خود را بر لقمان روان ساخت تا سیل حکمت و نور معرفت بر زبان و بیان لقمان جاری گردد و تشنگان حقیقت را در خور استعدادشان از زلال معرفت و حکمت خود سیراب سازد و در این میان فرزند برومند لقمان که نظر پدر را به خود معطوف داشته بود، بیشتر مورد خطاب او قرار می گرفت گرچه نصایح لقمان بیشتر جنبه عمومی داشت.

نصایح لقمان حکیم به فرزندش: سعی لقمان بر این بود که در مناسبت های مختلف فرزندش و همچنین سایر مردم را پند و اندرز دهد. لقمان فرزندش ناتان را خطاب قرار داد و گفت: فرزندم همیشه شکر خدا را به جای آور، برای خدا شریک قائل مشو، زیرا مخلوقی ضعیف و محتاج را با خالق عظیم و بی نیاز برابر نهادن، ظلمی بزرگ است. فرزندم: اگر عمل تو از خردی چون ذره ای از خردل در صخره های بلند کوه یا آسمانها و یا در قعر زمین مخفی باشد از نظر خدا پنهان نخواهد بود و در روز رستاخیز در حساب اعمال تو منظور خواهد شد و به پاداش و کیفر آن خواهی رسید.

فرزندم: نماز را به پای دار! تا ارتباط تو با خدا محکم گردد و از ارتکاب فحشا و منکر مصون باشی و چون به حد کمال رسیدی، دیگران را به معروف و تهذیب نفس و تزکیه روح دعوت و رهبری کن و در این راه در مقابل سختی ها، صبور و شکیبا باش. فرزندم: نسبت به مردم تکبر مکن و به دیگران فخر مفروش که خدا مردم خودخواه و متکبر را دوست ندارد. خود را در برابر ایشان زیون مساز که در تحقیرت خواهند کوشید، نه آنقدر شیرین باش که ترا بخورند و نه چندان تلخ باش که به دورت افکنند. فرزندم: در راه رفتن نه به شیوه ستمگران گام بردار و نه مانند مردم خوار و ذلیل، و به هنگام سخن گفتن آهسته و ملایم سخن بگو زیرا صدای بلند، بیرون از حد ادب و تشبه به ستوران - ستوران - است. فرزندم: از دنیا پند بگیر و آن را ترک نکن که جیره خوار مردم شوی و به فقر مبتلا گردی و تا آنجا خود را در بند و گرفتار دنیا نکن و در اندیشه سود و زیان آن فرو مرو که زیانی به آخرت تو برسد و از سعادت جاودان بازمانی! فرزندم: دنیا دریای ژرف و عمیقی است که دانشمندان فراوانی را در خود غرق کرده است پس برای عبور از این دریا، کشتی از ایمان و بادبانی از توکل فراهم کن و برای این سفر توشه ای از تقوی بیندوز، و بدان و آگاه باش که اگر از این راه پر خطر برهی، مشمول رحمت شده ای و اگر در آن دچار هلاک شوی به غرقاب گناهات گرفتار گشته ای. فرزندم: در زندان شب و روز زمانی را برای کسب علم و دانش منظور کن و در این راه با دانشمندان همدم و همراه شو و در معاشرت با آنها شرط ادب را رعایت کن و از مجادله و لجاج پرهیز تا تو را از فروغ دانش خود محروم نسازند. فرزندم: هزار دوست اختیار کن و بدان که هزار رفیق کم است و یک دشمن میندوز و بدان که یک دشمن هم زیاد است. فرزندم: دین مانند درخت است، ایمان به خدا آبی است که آن را می رویاند. نماز ریشه آن، زکات ساقه آن، دوستی در راه خدا شاخه های آن، اخلاق خوب برگ های آن و دوری از محرمات، میوه آن است. همانطور که درخت با میوه ی خوب کامل می گردد، دین هم با دوری از اعمال حرام تکمیل می شود.

لقمان از دیدگاه امام صادق علیه السلام: از امام صادق علیه السلام سؤال کردند خدا چه حکمتی به لقمان داد که از او در قرآن یاد شده است؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند حکمتی که به لقمان داده شده بود نه مال بود و نه مقام و طایفه و نه هیكل و زیبایی، بلکه او مردی بود در کار خدا نیرومند، در راه او پرهیزکار، ساکت، با وقار، دقیق، آینده نگر، تیزبین و پند آموز. او روزها نمی خوابید و همیشه بر اعمال خود کنترل و نظارت دقیق داشت. از ترس گناه هیچگاه نمی خندید، غضب و شوخی نمی نمود، خداوند به او اولاد زیادی بخشید و در حالی که همه آنها قبل از وی جان سپردند با صبر و شکیبایی مصائب را تحمل کرد و به رضای خدا راضی بود و برای هیچ یک اشک بر دیدگان جاری نکرد. هر گاه به دو نفر که اختلاف و یا نزاع داشتند برخورد می کرد میان آنان صلح و صفا برقرار می ساخت و آتش کینه و عداوت را در آنها خاموش می ساخت.

لقمان از دیدگاه مفسرین: دسته ای از مفسرین معتقدند او پیامبر بوده ولی اغلب او را حکیمی فرزانه دانسته اند. در سیاهی چهره او تردیدی نیست ولی حکمت بی نظیرش، سیرت او را بسیار منور کرده بود. کسی از او پرسید مگر تو همدوش ما گوسفند چرانی نمی کردی چه شد که به این مقام و منزلت رسیدی؟ لقمان پاسخ داد: خدا را شناختم، امانت را حفظ کردم، راست گفتم و از حرف بی فایده و بی مورد پرهیز کردم. بعضی گفته اند او پسر خواهر ایوب بوده و بعضی دیگر او را پسر خاله ایوب معرفی کرده اند و عده ای دیگر او را از عمو زادگان ابراهیم علیه السلام دانسته اند.

نمونه هایی از حکمت لقمان: لقمان در آغاز، برده خواجه ای توانگر و خوش قلب بود. ارباب او در عین جاه و جلال و ثروت و مکنّت دچار شخصیتی ضعیف و در برابر ناملایمات زندگی بسیار رنجور بود و با اندک سختی زبان به ناله و گلایه می گشود، این امر لقمان را می آزرده اما راه چاره ای به نظر او نمی رسید، زیرا بیم آن داشت که با اظهار این معنی، غرور خواجه جریحه دار شود و با او راه عناد پیش گیرد. روزگاری دراز وضع بدین منوال گذشت تا روزی یکی از دوستان خواجه خربزه ای به رسم هدیه و نوبر برای او فرستاد. خواجه تحت تأثیر خصائل ویژه لقمان، خربزه را قطعه قطعه نمود به لقمان تعارف کرد و لقمان با روی گشاده و اظهار تشکر آنها را تناول کرد تا به قطعه آخر رسید، در این هنگام خواجه قطعه آخر را خود به دهان برد و متوجه شد که خربزه به شدت تلخ است. سپس با تعجب زیاد رو به لقمان کرد و گفت: چگونه چنین خربزه تلخی را خوردی و لب به اعتراض نگشودی؟ لقمان که دریافت زمان تهذیب و تأدیب خواجه فرا رسیده است، به آرامی و با احتیاط گفت: واضح است که من تلخی و ناگواری این میوه را به خوبی احساس کردم اما سالهای متمادی من از دست پر برکت شما، لقمه های شیرین و گوارا را گرفته ام، سزاوار نبود که با دریافت اولین لقمه ناگوار، شکوه و شکایت آغاز کنم. خواجه از این برخورد، درس عبرت گرفت و به ضعف و زبونی خود در برابر ناملایمات پی برد و در اصلاح نفس و تهذیب و تقویت روح خود همت گماشت و خود را به صبر و شکیبایی بیاراست. روزی دیگر خواجه لقمان در سرایی، سفره ای گسترده بود و میهمانان خود را در سایه جود و کرمش پذیرایی می کرد. لقمان که در خدمت میهمانان و تهیه وسایل رفاه ایشان سعی وافر داشت از شنیدن سخنان بیهوده آنها سخت در عذاب بود و همواره مترصد فرصتی بود تا عادت زشت آنها را گوشزد کند و در اصلاح و تهذیب آنها گامی بردارد. در این هنگام گروهی از میهمانان خواجه، وارد سرا شدند و خواجه به لقمان فرمان داد تا گوسفندی ذبح کند و غذایی از بهترین اعضا گوسفند مهیا سازد. لقمان غذایی لذیذ از دل و زبان گوسفند، فراهم نمود و نزد میهمانان آورد. روزی دیگر خواجه امر کرد، از بدترین اعضا گوسفند، غذایی آماده سازد، لقمان بار دیگر غذا را از دل و زبان گوسفند مهیا کرد. خواجه با تعجب پرسید: چگونه است که این دو عضو گوسفند هم بهترین و هم بدترین هستند؟ لقمان پاسخ داد: این دو عضو مهمترین اعضا در سعادت و

شقاوتند، چنانکه اگر دل سرشار از نیت خیر و زبان گویای حکمت و معرفت و حلال مشکلات و مسایل مردم باشد، این دو عضو بهترین اعضاء هستند و هر گاه دل بداندیش و پست نیت باشد، زبان گویای غیبت و تهمت و محرک فتنه و فساد، هیچیک از اعضا، بدتر و زیان بارتر از این دو عضو نخواهد بود. لقمان نیک و بد هر کاری را مشروط به رضای وجدان و خشنودی خداوند می دانست و تمجید و تحسین خلق را هدف خود قرار نمی داد و از خرده گیری و عیبجویی آنها نیز هراسی نداشت و این موضوع را نیز همواره به فرزند خود گوشزد می نمود، تا روزی به جهت اطمینان خاطر، تصمیم گرفت این حقیقت را نزد پسر خود مصور سازد. لقمان به فرزند خود گفت: مرکب را آماده ساز و مهیای سفر شو. چون مرکب آماده شد، لقمان خود سوار شد و پسرش را پیاده دنبال خود روان کرد. در این حال گروهی که در مزارع خود مشغول کار بودند آنها را نظاره کردند و به زبان اعتراض گفتند: عجب مرد سنگدلی، خود سواره است و کودک معصوم را پیاده به دنبال می کشد. سپس لقمان خود از مرکب پیاده شد و پسر را سوار بر مرکب کرد تا به گروهی دیگر از مردم رسید، این بار مردم با نظاره آنها گفتند: عجب پسر بی ادب و بی تربیتی، پدر پیر و ضعیف خود را پیاده گذاشته و خود با نیروی جوانی و تنومندی بر مرکب سوار است. حقا که در تربیت او غفلت شده است. در این حال لقمان نیز همراه فرزند خود سوار مرکب شد و هر دو سواره راه را ادامه دادند تا به گروه سوم رسیدند، مردم این قوم چون آنها را دیدند گفتند: عجب مردم بی رحمی، هر دو چنین بار سنگینی را بر حیوان ناتوان تحمیل کرده اند و هیچ یک زحمت پیاده روی را به خود نمی دهند. در این هنگام لقمان و پسر هر دو از مرکب پیاده شدند و راه را پیاده ادامه دادند تا به دهکده ی دیگری رسیدند، مردم با مشاهده آنها، زبان به نکوهش گشودند و گفتند: آن دو را بنگرید، پیر سالخورده و جوان خردسال هر دو پیاده در پی مرکب می روند و جان حیوان را از سلامت خود بیشتر دوست دارند. چون این مرحله از سفر نیز تمام شد لقمان با تبسمی معنی دار به فرزند خود گفت: حقیقت را در عمل دیدی، اکنون بدان که هیچگاه خشنودی تمام مردم و بستن زبان آنها امکان پذیر نیست؛ پس خشنودی خداوند و رضای وجدان را مد نظر قرار ده و به تحسین و تمجید یا توبیخ و نکوهش دیگران توجهی نکن. لقمان همواره رعایت اعتدال و میانه روی را از شروط کامیابی و موفقیت در امور زندگی می دانست و رعایت این اصل را در کلیه شئون زندگی لازم و ضروری می شمرد و معتقد بود افراط و تندی می تواند لذت ها را به آلام و عادت ها را به آلودگی تبدیل کند. لقمان برای درک صحیح این موضوع، با بیانی جالب و منطقی، فرزند خود را چنین نصیحت کرد: فرزندم این نصیحت پدر را همواره آویزه گوش خود کن و در زندگی همواره لذیذترین غذاها را میل کن و فاخرترین جامه ها را بپوش و در بهترین بستر بیارام و از زیباترین زنان، انتخاب کن. فرزند لقمان از نصایح پدر سخت متعجب شد، زیرا پدر که همواره او را به اعتدال و اقتصاد در امور زندگی تشویق می کرد، این بار او را

به افراط و تن پروری ترغیب می نمود. لذا علت را از پدر خویش جویا شد. لقمان گفت: منظور من از این سخن آن بود که اگر زمانی برای برآوردن حاجت خود اقدام کنی که ضرورت و شدت آن به اوج خود رسیده باشد، از ساده ترین آنها عالی ترین مراتب لذت را خواهی برد. اگر هنگامی برای خواب و استراحت اقدام کنی که بی خوابی حواس و قوای تو را تحت تأثیر و تسخیر خود قرار داده باشد، در این حال پاره خشتی بهتر از بالش پَر و بستری زبر و خشن خوشآیندتر از ملایمترین آنها خواهد بود. فرزندم اگر زمانی بر سر سفره بنشینی که گرسنگی، صبر و طاقت از تو بریده باشد، ساده ترین غذاها برای تو لذیذتر از طعام پادشاهان خواهد بود. اگر نیاز تو به جامه تازه مبرم باشد و لباس پیشین قابل استفاده نباشد، جامه کرباس از خلعت شاهانه برای تو برازنده تر خواهد بود... مریدی خلاصه معرفت و روح حکمت لقمان را جویا شد وی گفت: خلاصه معرفت و روح حکمت من آن است که از امور زندگی آنچه به عهده خالق است، تکلف و زحمتی بر خود روا نمی دارم و آنچه به عهده من است در آن سستی و کوتاهی نمی کنم.

آشنایی با بیدل دهلوی

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل فرزند میرزا عبدالخالق در سال ۱۰۵۴ ه. ق. در پتنه در کشور هندوستان پای به عرصه هستی نهاد. او شاعر پارسیگوی هندی است که از ترکان جغتائی برلاس بدخشان بود؛ اما در هند متولد شد و تربیت یافت و بیشتر عمر خود را در شاه جهان آباد دهلوی بعزلت و آزادی زندگی کرد و با اندیشه های ژرف آثار منظوم و منثور خود را ایجاد نمود. او در سال ۱۰۷۹ ه. ق. بخدمت محمداعظم بن اورنگ زیب پیوست. سپس، به سیاحت پرداخت، و سرانجام، در سال ۱۰۹۶ ه. ق. در دهلوی سکنی گزید، و نزد آصف جاه اول، (نظام حیدرآباد) دکن منزلت بلند داشت. بیدل به روز پنجشنبه چهارم صفر سال ۱۱۳۳ ه. ق. در دهلوی زندگی را بدرود گفت و در صحن خانه اش، در جاییکه خودش تعیین کرده بود، دفن گردید. پژوهشهای بعدی توسط استاد سید محمد داؤد الحسینی، همه متفق و گواه بر آناند، که عظام بیدل بعد از دفن مؤقت در صحن خانه اش، به وسیله مریدان و ارادتمندان و بازماندگان خاندانش، به وطن اصلی او افغانستان انتقال داده شده، و مزار وی در هند نیست، بلکه، در قریه خواجه رواش کابل میباشد.

سبک شعری: در آثار بیدل، افکار عرفانی با مضامین پیچیده، استعارات، و کنایات به هم آمیخته، و خیال پردازی و ابداع مضامین تازه با دقت و موشکافی زیادی همراه گردیده است. در نظم و نثر سبکی خاص دارد، و از بهترین نمونه های سبک هندی به شمار میآید. شفيعی کدکنی در کتاب شاعر آینه ها در مورد بیدل میگوید: «بیدل را باید نماینده تمام عیار اسلوب هندی به شمار آوریم.»

علامه صلاح الدین سلجوقی در صفحه ۸۷ نقد بیدل خویش اینطور مینویسد: «حینی که به هند بودم، از بیدل خلیها جستجو نمودم، ولی، معلوم شد که مردم هند کنون بیدل را فراموش کرده اند. (مظهر) و (ظهوری) نزد ایشان بارها بلندتر است از بیدل. قبر بیدل هم پیدا نشد، و من به درجه اخیر به حیث یک جنرال قونسل افغانی که نزد اهل هند محترم است خیلی کوشیدم. در پایان کوشش خود به این فکر آمدم که بقایای او را به کابل آورده‌اند، و من درین باره با استاد سید محمد داؤد الحسینی هم‌نوا هستم. اسناد استاد موصوف خوب قوی است، و علاوه بر آن، گم شدن و ناپدید شدن ناگهانی قبر در زمانی که در آن محیط بزرگترین شاعر و صوفی و ادیب محسوب میشد، هیچ معنی ندارد به جز این که جثه او را از خانه اش (که طبعاً قبر در خانه معنی دیگری ندارد بجز این که مؤقت باشد) رسماً بوطنش و باز بجاییکه در قریه (خواجه رواش) بنام محله چغتاییها، یعنی اقوام بیدل، معمور و معروف بوده است و تا کنون مرکز صوفیهای وحدت الوجودی یعنی انصاریهای پای منار است، آورده اند». استاد سلجوقی سپس ادامه میدهد: «اینکه اگر بعضی میگویند و یا بگویند که قبر بیدل از طرف بعضی مهاجمین از بین رفته است معنی ندارد. مهاجمین به بسیاری قبرها حمله کرده‌اند. ولی قبر از میان نرفته است. این کار به قبر جامی هم صورت گرفت ولی قبر باقی ماند و کنون مرجع خاص و عام است. مخصوصاً که مهاجم مانند سیل زود گذر باشد. و طبیعی است که آنطور مقبره مورد تجاوز هنوز محترم تر و محبوب تر و آباد تر می‌گردد.» اسناد زنده یاد حسینی که شادروان سلجوقی از آنها یاد نموده است، از حدود ۸۶ شخصیت میباشد که آوردن نام همه آنان درین فشرده میسر نیست. در اینجا تنها برخی از این دانشوران تذکر مییابند: ملک الشعرا استاد بیتاب، علامه صلاح الدین سلجوقی، میر غلام حضرت شایق جمال، میر غلام محمد غبار، سرور گویا اعتمادی، استاد خلیل الله خلیلی، دکتور میر نجم الدین انصاری، پروفیسر میر امان الدین انصاری، میر محمد آصف انصاری، پروفیسر غلام حسن مجددی، محمد ابراهیم خلیل، علی محمد خان آدینه وزیر دربار، خال محمد خسته، فیض محمد زکریا وزیر معارف و وزیر خارجه، دکتور نجیب الله توروایانا، محمد ابراهیم صفا، پروفیسر داکتر عبدالاحمد جاوید، احمد علی محمد حیدر ژوبل، پروفیسر عبدالحی حبیبی، محمد طاهر بدخشی، سید شمس الدین مجروح، دکتور محمد انس، غلام سرور ناشر، پروفیسر الکساندر بوسانی استاد دانشگاه نیپال ایتالیا، مولوی فیض الله قندهاری، مولانا سید محمد عمر هروی، مولانا عبدالقدیر شهاب، مولانا فضل حق رامپوری و مولانا اشرف علی نهادانی و مولانا امجد علی بهاری رحمهم الله، دکتور عبدالغنی نویسنده کتاب احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل و پروفیسر محمد باقر رئیس دانشگاه پنجاب. این دانشمندان همه متفق و به یک نظر اند که عظام حضرت بیدل به وطن اصلی آن شاعر انتقال داده شد. بقایای جسد میرزا عبدالقادر بیدل را در کنار مقبره میرزا ظریف و شخص دیگری که غازی خان نام داشته است، به خاک سپردند. به اساس

مدارک و شواهد به دست آمده و روایت اهل خبرت، حفریاتی که به وسیله دانشمندان در مزار بیدل در خواجه رواش کابل صورت گرفت، دخمه یی در آنجا ظاهر شد که در سمت غربی آن گوری موجود بود که با گچ و آجر پخته کاری شده بود و لوحه سنگ نیمه شکسته یی داشت. از عبارت لوحه سنگ بر میآمد که قبر از کدام مبارز بوده و در سال ۱۰۲۶ قبل از ولادت حضرت بیدل وفات نموده است. در سمت شرقی دخمه عظام دو شخص به وضع غیر منظم در صحن دخمه گذاشته شده بود که دلیل قاطع بر انتقال عظام میباشد. محله مذکور از قدیم نزد مردم به یکه ظریف یعنی ظریف آباد شهرت دارد، بدون آن که متوجه باشند که میرزا ظریف مامای بیدل بوده است و اولاده اش در خواجه رواش ساکن هستند. بر تربت بیدل لوحه سنگی هم موجود بود، ولی در دوره حکمروایی امیر عبدالرحمن خان در هنگام قیام هزاره که در اثر آن از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ جنگ شدیدی جریان داشت، این لوحه سنگ به وسیله تیمور شاه، احمد شاه و سلطان شاه، صاحبان باغ و زمینی که مزار بیدل و مامایش میرزا ظریف در آن قرار دارد، از بین برده شد. آنان بر این باور بودند که توجه شخص امیر عبدالرحمن خان که به زیارت بیدل آمده بود و تصمیم ساختن آبده یی را داشت، باعث به اصطلاح سرکاری شدن باغ و جایداد ایشان خواهد شد. تمام جزئیات از بین بردن و ناپدید ساختن لوحه سنگ تربت بیدل را صاحب شاه، وارث عاملان این کار اعتراف نموده و به صورت تحریری به استاد سید محمد داؤد الحسینی پژوهشگر مزار بیدل تسلیم نموده است. در اواخر سالهای چهل شمسی قرار بود به پیشنهاد و ابتکار حسینی و تایید و اراده دولت وقت گنبدی بر مدفن بیدل آباد شود. لوحه سنگی هم به خط موصوف که خطاط شهیری بود، تهیه گردید و بر تربت بیدل گذارده شد. اعمار مزار این شاعر متصوف که از سوی ریاست ساختمان وزارت دفاع ملی افغانستان آغاز شده بود، با تأسف که بنا بر تغییرات پیهم سیاسی در افغانستان تا کنون به پایان نرسیده است. شایسته یادمانیست که این پژوهشگر بیش از پنجاه سال بر زندگی، اندیشه و شعر بیدل و پیرامون اصطلاحات کابلی بیدل و مزارش پژوهش و کوشش کرده است. در مورد قبری که بعداً بنام قبر بیدل در دهلی معرفی گردید، مرحوم سرور گویا چنین مینویسد: «در این اواخر یعنی در سال ۱۳۵۹ قمری در نزدیکی قلعه شیر شاه سوری مشهور به پرانه قلعه مقابل آرامگاه ملک نورالدین یار پران کنار جاده؟ مترا، خواجه حسن نظامی دهلوی بنا بر علتی در خرابیهای مرتفع و تپه زاری قبری به نام بیدل شهرت داد و از نظام حیدر آباد در خواست نموده تا به امداد وی مقبره را آباد نماید نظام حیدر آباد دکن دو هزار روییه هندی فرستاد و صفحه و صورت قبر از پارچه رخام و خشت و سمنت آباد گردید و کتیبه یی هم به زبان اردو خواجه حسن نظامی بر آن نوشت و به نام میرزا بیدل اشتها ر یافت. نظامی درین باره به کلی اشتباه نموده است و غرضی داشته است. قبر مذکور به هیچ وجه من الوجوه از بیدل نیست. به طوری که شاگردان و معاصران بیدل مینویسند، خانه و قبر بیدل در جوار دروازه

دهلی محله کهکریان کنار دریای جمنا واقع بوده که از قبر ملک نورالدین یارپران زیاده از دو میل فاصله دارد. به علاوه قبر ملک یارپران و مقابلش قبر ابوبکر طوسی از زمان علاءالدین بلخی موجود و مشهور بوده است و هیچ یک از معاصران و شاگردان حضرت میرزا - قبر بیدل را نزدیک بدین دو قبر و قلعه شیرشاه سوری اشارت نکرده است. همچنین در کتاب مزارات اولیای دهلی و آثار الصنادید و چراغ دهلی و واقعات حکومت دهلی و مسافر دهلی و غرابت نکر و غیره از مقبره بیدل در صد سال هیچ جا ذکری نرفته است. شاعر نامور هند میرزا اسدالله غالب در زمان حیات خود بسیار جستجو و تفحص نموده تا اثری از قبر بیدل در دهلی بیابد. در یک مکتوب خود این مطلب را نوشته و عدم موفقیت خود را اظهار مینماید. خلاصه تا زمان مؤلف عقد ثریا یعنی ۱۱۹۹ هجری قمری که ۲۳ سال بعد از مرگ میرزا بیدل مزار حضرتش معلوم بوده است و بعد از آن به کلی نا معلوم و کسی از آن سراغی نداده است.» این موضوع را میتوان در کتاب احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل که به وسیله دکتر عبد الغنی استاد دانشگاه پنجاب تألیف گردیده و اثر بسیار گرانبهائی در مورد زندگی و آثار بیدل است مطالعه نمود. وی مینویسد: «بالاخره در آثار الصنادید سر سید احمد که در سال ۱۸۴۷ میلادی نوشته شده است و نیز در کتابهایی که بعد از آن تصنیف گردیده غرابت نگار، مزارات اولیای دهلی و واقعات دارالحکومه دهلی ذکری از قبر بیدل نرفته است. قابل توجه است که کتاب آخرالذکر در این موضوع به صورت جامع بحث میکند و حتی از خرابه های دهلی نیز نام میبرد. آثار الصنادید نیز درین زمینه بسیار مهم است. میرزا اسد الله خان غالب (۱۸۶۹-۱۷۹۷ میلادی) که از پیروان ارادتمند بیدل بود تقریظی بر کتاب مذکور نوشته. اگر اثری از قبر بیدل در سال ۱۸۴۷ میلادی وجود میداشت، غالب حتماً از (سر سید احمد خان) در خواست مینمود تا از آن در کتاب خویش یاد کند. بنابرین واضح است که در آن وقت قطعاً اثری از قبر بیدل بجا نمانده بود. نظر به این همه دلایل عقیده من این است که مولینا حسن نظامی به کشف محل اصلی قبر بیدل موفق نشده بود. قبری که با وجود شکل غیر مشخص خود از طرف مولینا حسن نظامی در سال ۱۹۴۱ میلادی (مطابق ۱۳۵۹ هجری) تشخیص شده نتوانست در سال ۱۸۴۷ میلادی یعنی یک قرن پیشتر بصورت بهتری قابل تشخیص بود. اما میدانیم که غالب و سر سید احمد حتی یک کلمه نیز راجع به بیدل در آثار الصنادید اظهار نکرده اند. بنابرین برای تعیین قبر بیدل تحقیق علمی در خود همان جای لازم است. (رجوع شود به کتابهای: سی مقاله در باره بیدل، کابل ۱۳۶۵، صفحه ۲۲۰-۲۱۵ و احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل). مرحوم پروفسر غلام حسن مجددی در صفحه ۸۶ کتاب بیدل شناسی چنین مینویسد: «در اثر غفلت متمادی قبر این شاعر بزرگ ناپدید گردید. قبلاً ذکر گردید که در پایان سده دوازدهم هجری خانه بیدل بحالت ویرانی، چون کسی نبود که از قبر مراقبت کند شاید در طول سه یا چهار عشره اول سده سیزدهم هجری در اثر خرابکاریهای زمان از میان رفته باشد.

داکتر عبدالغنی میگوید: مولینا حسن نظامی مصنف آثار متعددی در باره دهلی، بمن نوشته‌است که چون مرقع دهلی مؤلفه درگاه قلی خان را به زبان اردو ترجمه مینمود، در آن ذکر گردیده بود که قبر بیدل معلوم نیست. و مولینا شاه سلیمان صاحب پهلوانی پس از خواندن ترجمه مذکور بوی نوشت که قبر در مقابل (قلعه قدیم) و در مجاورت قبر حضرت ملک نورالدین یارپران واقع بوده‌است، مولینا به آنجا شتافت، اثری از قبر بجا نمانده بود. «استاد مجددی سپس در صفحه ۸۷ کتابش میافزاید: «در (آثار الصنادید) میر سید احمد که در سال ۱۸۴۷ میلادی نوشته شده‌است و نیز در کتبی که بعد از آن تألیف گردیده، ذکری از قبر بیدل نرفته است.» (مراجعه شود به کتاب: بیدل شناسی؛ مؤلف: پوهاند غلام حسن مجددی؛ چاپ مطبعه پوهنون؛ ۱۳۵۰) این که شادروان مجددی مینویسد که در اثر غفلت متمادی قبر این شاعر بزرگ ناپدید گردید. و یا اینکه نوشته است که شاید در طول سه یا چهار عشره اول سده سیزدهم هجری در اثر خرابکاریهای زمان از میان رفته باشد، ادعاها و نظریه‌های خیلی ضعیف و بی اساسی میباشند. آیا از میان هزاران قبر، این کار صرف در مورد قبر بیدل صورت گرفته است؟ چرا سایر مزارات و مقابر دهلی از گزند روزگار در امان مانده اند؛ و یا هزاران قبر، حتا قبور اشخاص گمنام، در هرات و غور و بلخ و کابل و غزنی با وجود گذشت سده ها هنوز پابرجا هستند؟ ولو هزاران قبر اشخاص گمنام در میان آنها وجود دارد. شادروان محمد حیدر ژوبل که استاد کرسی تاریخ ادبیات در فاکولته ادبیات کابل بودند، در کتاب مؤلفه خویش زیر عنوان (بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما) در صفحه ۱۲۹ نگاشته است که: «بیدل بعمر هفتاد و هفت سالگی در دهلی وفات نمود و در خانه خود در شاه جهان آباد دهلی مدفون شد و.... بعد بکابل انتقال داده شد.» پس به صراحت باید گفت که پژوهشهای عاری از اهداف شخصی و نفسی شادروان سید داؤد حسینی، طوری که در فوق نظر سلجوقی مرحوم را خواندیم، کاملاً درست بوده و اظهار من الشمس است که حضرت بیدل همه دل در محله (یکه ظریف) قریه خواجه رواش کابل آرمیده است. بیدل به ویژه در کشور افغانستان، قسمتی از ترکستان چین و تاجیکستان و ازبکستان محبوبیت بسیار دارد.

آثار بیدل دهلوی: مجموع آثار این سخن پرداز و متفکر بزرگ، به اهتمام و دقتی که شایسته آن بود، تا سال ۱۳۴۱ شمسی طبع نشده بود. تقریباً مجموعی از آثار در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در مطبعه صفدری در بمبئی به اهتمام ملا نور دین بن جیواو به فرمایش مختار شاه کشمیری و ملا عبدالحکیم مرغینانی طبع شده است. چند باری هم در هند و ماوراءالنهر گاهی غزلیات و گاهی هم غزلیات با یکی دو اثر دیگر وی چاپ گردیده بود؛ ولی، هیچیک از این نسخ مشتمل بر کلیه آثارش نبوده است. تنها نسخه مطبعه صفدری نسبت به تمام نسخه‌های چاپ شده جامعتر بود، اما، این نسخه نیز تمام آثار منظوم و منثور بیدل را در بر نداشت و مملو از خطاهای املائی بود. گذشته از آن چون طبع

کتاب در متن و حاشیه صورت گرفته بود، برای خواننده خسته کن بود. با وجود کمبودهای موجود در کتاب، متأسفانه نسخه های آن نایاب شده بود. نسخه جامع دیگری بعدها به اراده مرحوم سردار نصرالله خان نائب السلطنه در ماشینخانه کابل به شکل حروفی با قطع بزرگ زیر چاپ گرفته شد. بدبختانه، چاپ نسخه مذکور، که در ترتیب و تدوین آن جمعی از دانشمندان کشور اهتمام ورزیده بودند، نزدیک به پایان ردیف دال رسیده بود که نائب السلطنه جهان را وداع نمود و دیوان غزل حضرت بیدل ناتمام ماند. درضمن سایر جنبشهای علمی و ادبی که نوأم با نهضت‌های اجتماعی در سالهای چهل شمسی پدید آمد، تصمیم اتخاذ شد تا کلیات بیدل در مطبعه معارف افغانستان طبع گردد. همان بود که در اوایل اسد سال ۱۳۴۱ شمسی غزلیات بیدل که به حیث جلد اول از آثار او قرار داده شده بود، در مدت کمتر از یک سال در همان مطبعه از طبع برآمد و به این وسیله پیامی که این شاعر و متفکر بزرگ به جهان بشریت دارد، به دسترس علاقمندان گذاشته شد. و به همین ترتیب: جلد دوم کلیات که شامل ترکیب بند، ترجیع بند، قصاید، قطعات، رباعیات، و مخمسات است در ماه سرطان ۱۳۴۲؛ رباعیات به صورت جداگانه در ماه جدی ۱۳۴۲ شمسی؛ جلد سوم کلیات که شامل عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، و محیط اعظم میباشد در ماه دلو ۱۳۴۲ شمسی؛ جلد چهارم کلیات که چهار عنصر، رقعات، و نکات را دربرمیگیرد در ماه جوزای ۱۳۴۴ شمسی یکی بعد دیگر از چاپ برآمدند. در این دیوان، هر غزل به ترتیب حروف هجا که در آخر قافیه ها آمده، به سلسله حروف الفبا طبع شده و این ترتیب در حرف اول مصراع اول مطلع نیز رعایت گردیده است. در پایان هر جلد فهرستی نیز ترتیب و طبع گردیده که در پالیدن و یافتن غزلها آسانی پیش میآید. در طبع این دیوان توجه فاضل محترم دکتور میر نجم الدین انصاری، سعی ملک الشعرا استاد عبدالحق بیتاب، همکاری خطاط شهیر سید محمد داؤد حسینی خاصه اهتمام و کوشش شباروزی شاعر و محقق محترم خال محمد خسته قابل یاد آورست. در این دیوان هر غزل به ترتیب حروف هجا که در آخر قافیه ها آمده، به سلسله حروف الفبا طبع شده و این ترتیب در حرف اول مصراع اول مطلع نیز رعایت گردیده است. در پایان هر جلد فهرستی هم ترتیب گردیده است که در پالیدن و یافتن غزلها آسانی دست میدهد. قابل تذکار است که مطابق به ادعای رابندرانداس خوشگو، مؤلف «سفینه خوشگو، طبع پتنه، بهار» کلیات بیدل در هنگام حیات خودش نیز تدوین شده بود و تعداد اشعار او را قید نموده که نظماً و نثراً آثار بیدل را نودونه هزار بیت میداند و از آنجمله شمارهء غزلیات را پنجاه و چند هزار ضبط کرده است.

نمونه اشعار بیدل دهلوی: غزل بیدل: دیده را باز به دیدار که حیران کردیم - که خلل در صف جمعیت مزگان کردیم - غیر وحشت نشد از نشئه تحقیق بلند - می به ساغر مگر از چشم غزالان کردیم - رهنی داشت اگر وادی بی مطلب عشق - عافیت بود که زندانی نسیان کردیم - موج ما

یک شکن از خاک نجوشید بلند - بحر عجزیم که در آبله طوفان کردیم - حاصل از هستی موهوم
 نفس دزدیدن - اینقدر بود که بر آینه احسان کردیم .
 رباعیات بیدل : بی اسم و صفت، دلت به خود محرم نیست - بی رنگ و بو، بهار جز مبهم نیست -
 عالم به وجود من و تو موجود است - گر موج و حباب نیست، دریا هم نیست . تا در کف نیستی
 عنانم دادند - از کشمکش جهان امانم دادند - چون شمع، سراغ عافیت میجستم - زیر قدم خویش
 نشانم دادند .

آشنائی با استاد شهریار

سید محمد حسین بهجت تبریزی در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی در روستای زیبای «خوشکناب»
 آذربایجان متولد شده است. او در خانواده ای متدین ، کریم الطبع و اهل فضل پا بر عرصه وجود نهاد.
 پدرش حاجی میر آقای خوشکنابی از وکلای مبرز و فاضل و عارف روزگار خود بود که به سبب حسن
 کتابتش به عنوان خوشنویسی توانا مشهور حدود خود گشته بود. شهریار که دوران کودکی خود را
 در میان روستائیان صمیمی و خونگرم خوشکناب در کنارکوه افسونگر «حیدر بابا» گذرانده بود
 همچون تصویر برداری توانا خاطرات زندگانی لطیف خود را در میان مردم مهربان و پاک طینت
 روستا و در حریم آن کوه سحرانگیز به ذهن سپرد. او نخستین شعر خویش را در چهار سالگی به
 زبان ترکی آذربایجانی سرود . بی شک سرایش این شعر کودکانه ، گواه نبوغ و قریحه شگفت انگیز او
 بود. شهریار شرح حال دوران کودکی خود را در اشعار آذربایجانش بسیار زیبا،تاثیر گذار و روان به
 تصویر کشیده است. طبع توانای شهریار توانست در ابتدای دهه سی شمسی و در دوران میانسالی اثر
 بدیع و عظیم «حیدر بابایه سلام» را به زبان مادریش بیافریند . او در این منظومه بی همتا در خصوص
 دوران شیرین کودکی و بازیگوشی خود در روستای خشکناب سروده است : قاری ننه گئجه ناغیل
 دییه نده ، (شب هنگام که مادر بزرگ قصه می گفت)، کولک قالخیب قاپ باجانی دویه نده ، (بوران
 بر می خاست و در و پنجره خانه را می کوبید)، قورد کنچی نین شنگیله سین ییه نده ، (هنگامی که
 گرگ شنگول و منگول ننه بز را می خورد)، من قاییدیپ بیر ده اوشاق اولایدیم! (ای کاش من می
 توانستم بر گردم و بار دیگر کودکی شوم !). شهریار دوران کودکی خود را در میان روستائیان پاکدل
 آذربایجانی گذراند. اما هنگامی که به تبریز آمد مفتون این شهر جذاب و تاریخ ساز و ادیب پرور شد.
 دوران تحصیلات اولیه خود را در مدارس متحده ، فیوضات و متوسطه تبریز گذراند و با قرائت و
 کتابت السنه ترکی ، فارسی و عربی آشنا شد . شهریار بعدا به تهران آمد و در دارالفنون تهران خوانده
 و تا کلاس آخر مدرسه ی طب تحصیل کردو در چند مریض خانه هم مدارج اکسترنی و انترنی را
 گذراند ولی د رسال آخر به علل عشقی و ناراحتی خیال و پیش آمدهای دیگر از ادامه تحصیل محروم

شد و با وجود مجاهدتهایی که بعداً توسط دوستانش به منظور تعقیب و تکمیل این یک سال تحصیل شد، شهریار رغبتی نشان نداد و ناچار شد که وارد خدمت دولتی بشود؛ چند سالی در اداره ثبت اسناد نیشابور و مشهد خدمت کرد و در سال ۱۳۱۵ به بانک کشاورزی تهران داخل شد. شهریار در تبریز با یکی از بستگانش ازدواج کرده، که ثمره این وصلت دودختر به نامهای شهرزاد و مریم است. از دوستان شهریار مرحوم شهیار، مرحوم استاد صبا، استاد نیما، فیروزکوهی، تفضلی، سایه وزاهدی رامی توان اسم برد. وی ابتدا در اشعارش بهجت تخلص می کرد. ولی بعداً دوبار برای انتخاب تخلص با دیوان حافظ فال گرفت و یک بار مصرع: «که چرخ این سکه ی دولت به نام شهریاران زد» و بار دیگر «روم به شهر خود و شهریار خود باشم» آمد از این رو تخلص شعر خود را به شهریار تبدیل کرد. اشعار نخستین شهریار عمدتاً بزبان فارسی سروده شده است. شهریار خود می گوید وقتی که اشعارم را برای مادرم می خواندم وی به طعنه می گفت: "پسرم شعرهای خودت را به زبان مادریت هم بنویس تا مادرت نیز اشعارت را متوجه شود!" این قبیل سفارشها از جانب مادر گرامیش و نیز اطرافیان همزبان، باعث شد تا شهریار طبع خود را در زبان مادریش نیز بیازماید و یکی از بدیعترین منظومه های مردمی جهان سروده شود. شهرت شهریار تقریباً بی سابقه است، تمام کشورهای فارسی زبان و ترک زبان، بلکه هر جا که ترجمه یک قطعه او رفته باشد، هنر او را می ستایند. منظومه «حیدر بابا سلام» در سال ۱۳۲۲ منتشر شد و از لحظه نشر مورد استقبال قرار گرفت. "حیدر بابا" نه تنها تا کوره ده های آذربایجان، بلکه به ترکیه و قفقاز هم رفته و در ترکیه و جمهوری آذربایجان چندین بار چاپ شده است، بدون استثنا ممکن نیست ترک زبانی منظومه حیدربابا را بشنود و منقلب نشود. این منظومه از آثار جاویدان شهریار و نخستین شعری است که وی به زبان مادری خود سروده است. شهریار در سرودن این منظومه از ادبیات ملی آذربایجان الهام گرفته است. منظومه حیدربابا تجلی شور و خروش جوشیده از عشق شهریار به مردم آذربایجان است، این منظومه از جمله بهترین آثار ادبی در زبان ترکی آذری است، و در اکثر دانشگاههای جهان از جمله دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده آمریکا مورد بحث رساله دکترا قرار گرفته است و برخی از موسیقیدانان همانند هاژاک آهنگساز معروف ارمنستان آهنگ جالبی بر آن ساخته است.

اشعار ولایی شهریار: «عمق تعلقات دینی و توجهات مذهبی خانواده و نیز شخص استاد شهریار به حدی است که عشق به ائمه اطهار علیهم السلام در بسیاری از اشعارش عینا هویدا است. او در نعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: ستون عرش خدا قائم از قیام محمد - بین که سر بکجا می کشد مقام محمد - یجز فرشته عرش آسمان وحی الهی - پرند پر نتوان زد به بام محمد - به کارنامه منشور آسمانی قرآن - که نقش مهر نبوت بود بنام محمد... شهریار در شعر یا علی علیه السلام در مورد حضرت امیر المومنین علیه السلام می فرماید: مستمندم بسته

زنجیروزندان یاعلی - دستگیر ای دستگیر مستمندان یا علی - بندی زندان روباهانم ای شیر خدا - می جوم زنجیر زندان را به دندان یا علی . اشعار شهریار در ستایش امام اول شیعیان جهان سرآمد سلسله مداحان اهل بیت عصمت و طهارت علیهاالسلام است : علی ای همای رحمت توجه آیتی خدارا - که به ما سوا فکندی همه سایه هما را - دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین - به علی شناختم من به خدا قسم خدا را - برو ای گدای مسکین در خانه علی زن - که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را ... شهریار جانشوزترین اشعار خود را تقدیم حضرت سید الشهداء علیه السلام و حماسه ابدی او کرده است : شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین - روی دل با کاروان کربلا دارد حسین - از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست - مروه پشت سرنهاد اماصفا دارد حسین

ویژگی سخن : شهریار روح بسیار حساسی دارد. او سنگ صبور غمهای نوع انسان است. اشعار شهریار تجلی دردهای بشری است. او همچنین مقوله عشق را در اشعار خویش نابتر از هر شعری عرضه داشته است. در ایام جوانی و تحصیل گرفتار عشق نا فرجام ، پر شرری می گردد. عشق شهریار به حدیست که او در آستانه فارغ التحصیلی از دانشکده پزشکی ، درس و بحث را رها می کند و دل در گرو عشقی نا فرجام می گذارد : دلم شکستی و جانم هنوز چشم براهت - شبی سیاهم و در آرزوی طلعت ماهت - در انتظار تو چشمم سپید گشت و غمی نیست - اگر قبول تو افتد فدای چشم سیاهت ، اما این عشق زمینی بال پرواز او را بسوی عشق نامحدود آسمانی می گشاید : فقسیم ساخته و بال و پرم سوخته اند - مرغ را بین که هنوزش هوس پرواز است! - سالها شمع دل افروخته و سوخته ام - تا ز پروانه کمی عاشقی آموخته ام . عجب که این عشق مسیر زندگی شهریار را تغییر داد و تاثیری تکان دهنده بر روح و جان شهریار نهاد و جهان روان او را از هم پاشید . آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می کند - در شگفتم من چرا از هم نمی پاشد جهان . این عشق نا فرجام بحدی در روح و روان او ماندگار شد که حتی هنگام بازگشت معشوق ، عاشق به وصل تن نداد .

آمدی جانم بقرابت ولی حالا چرا - بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا؟! . شهریار همانگونه که به سرزمین مادری و رسوم پدر خود عشق می ورزد اشعار بسیار نغزی در خصوص مقام مادر و پدر به زبانهای ترکی و فارسی سروده است : گویند من آن جنین که مادر - از خون جگر بدو غذا داد -

تا زنده ام آورد به دنیا - جان کند و به مرگ خود رضا داد - هم با دم گرم خود دم مرگ - صبرم به مصیبت و عزا داد - من هرچه بکوشم به احسان - هرگز نتوانمش سزا داد - جز فضل خدا که خواهد اورا - با جنت جاودان جزا داد . شهریار در شعر بسیار لطیف «خان ننه» آنچنان از غم فراق مادر بزرگ عزیزش می نالد که گویی مادر بزرگش نه بلکه مادرش را از دست داده است! علاقه به آب و خاک وطن را شهریار در غزل عید خون و قصاید مهمان شهریور ، آذربایجان ، شیون شهریور و بالاخره مثنوی تخت جمشید به زبان شعر بیان کرده است . شهریار شاعر سه زبانه است. او به همه زبانها و

ملتها احترامی کامل دارد. در اشعار او بر خلاف برخی از شعرای قومگرا نه تنها هیچ توهینی به ملل غیر نمی شود بلکه او در جای اشعارش می کوشد تا با هر نحو ممکن سبب انس زبانهای مختلف را فراهم کند. اشعار او به سه زبان ترکی آذربایجانی، فارسی و عربی است

سبک شناسی آثار: اصولاً شرح حال و خاطرات زندگی شهریار در خلال اشعارش خوانده میشود و هر نوع تفسیر و تعبیری که در آن اشعار بشود، به افسانه زندگی او نزدیک است. عشقهای عارفانه شهریار را میتوان در خلال غزلهای انتظار؛ جمع و تفریق؛ وحشی شکار؛ یوسف گمگشته؛ مسافر همدان؛ حراج عشق؛ ساز صبا؛ ونای شبان و اشک مریم: دو مرغ بهشتی..... و خیلی آثار دیگر مشاهده کرد. محرومیت و ناکامیهای شهریار در غزلهای گوهر فروش: ناکامیها؛ جرس کاروان: ناله روح؛ مثنوی شعر؛ حکمت؛ زفاف شاعر و سرنوشت عشق بیان شده است. خیلی از خاطرات تلخ و شیرین او در هذیان دل: حیدر بابا: مومیای و افسانه شب به نظر میرسد. در سراسر اشعار وی روحی حساس و شاعرانه موج می زند، که بر بال تخیلی پوییده و آفریننده در پرواز است. و شعر او در هر زمینه که باشد از این خصیصه بهره مندست و به تجدد و نوآوری گرایشی محسوس دارد. شعرهایی که برای نیا و به یاد او سروده و دگرگونیهایی که در برخی از اشعار خود در قالب و طرز تعبیر و زبان شعر به خرج داده، حتی تفاوت صور خیال و برداشت ها در قال سنتی و بسیاری جلوه های دیگر حاکی از طبع آزماییها در این زمینه و تجربه های متعدد اوست. قسمت عمده ای از دیوان شهریار غزل است. سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است.

شهریار با روح تاثیرپذیر و قریحه ی سرشار شاعرانه که دارد عواطف و تخیلات و اندیشه های خود را به زبان مردم به شعر بازگو کرده است. از این رو شعر او برای همگان مفهوم و مأنوس و نیز موثر است. شهریار در زمینه های گوناگون به شیوه های متنوع شعر گفته است شعرهایی که در موضوعات وطنی و اجتماعی و تاریخی و مذهبی و وقایع عصری سروده، نیز کم نیست. تازگی مضمون، خیال، تعبیر، حتی در قالب شعر دیوان او را از بسیاری شاعران عصر متمایز کرده است. اغلب اشعار شهریار به مناسبت حال و مقال سروده شده و از این روست که شاعر همه جا در درآوردن لغات و تعبیرات روز و اصطلاحات معمول عامیانه امساک نمی کند و تنها وصف حال زمان است که شعر او را از اشعار گویندگان قدیم مجزا میکند: ماه من در پرده چون خورشید غماز غروب - گشت پنهان و مرا چون دشت رنگ از رخ پرید - چون شفق دریای چشمم موج خون میزد که شد - آفتاب جا و دانتابم ز چشمم ناپدید. سرانجام خورشید حیات شهریار ملک سخن و افتاب زندگی ملک الشعرای بی بدیل ایران پس از هشتاد و سه سال تابش پر فروغ در کوهستانهای آذربایجان غروب کرد. اما او هرگز نمرده است زیرا اکنون نام او زیبنده روز ملی شعر و ادب ایران و نیز صدها، میدان، خیابان، مرکز

فرهنگی، بوستان و ... در کشورمان ونیز در ممالک حوزه های ترکستان (آسیای مرکزی) و قفقازیه و ترکیه می باشد . ۲۷ شهریور ماه سال ۱۳۶۷ شمسی سالروز وفات آن شاعرعاشق و عارف بزرگ است . در آتروز پیکرش بر دوش دهها هزار تن از دوستدارانش تا مقبره الشعراى تبریز حمل شد و در جوار افاضل ادب و هنر به خاک سپرده شد .

روز ملی شعر و ادب : بیست و هفتم شهریور ماه سالروز خاموشی شهریار شعر ایران با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی " روز ملی شعر و ادب " نامیده شده است.

آشنائی با امیر کبیر (محمد تقی خان فراهانی)

میرزا محمدتقی خان امیرکبیر فرزند کربلایی قربان بیگ فراهانی در سال ۱۳۲۲ ق در هزاوه فراهان از توابع اراک (سلطان آباد پیشین) متولد شد. کربلایی قربان پدر امیرکبیر در دستگاه میرزا عیسی (میرزا بزرگ) پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام سمت آشپزی داشت. مادر امیرکبیر فاطمه سلطان دختر استاد شاه محمدبنا از اهالی فراهان بود. میرزا محمدتقی خان به خاطر هوش و استعداد کم نظیرش از همان دوران نوجوانی مورد توجه میرزا بزرگ و سپس قائم مقام فراهانی قرار گرفت و به ترتیب به سمت منشیگری آن دو دست یافت و به سرعت مورد توجه قائم مقام و عباس میرزا نایب السلطنه قرار گرفت. اولین تجربه سیاسی میرزا محمدتقی خان همراهی خسرو میرزا فرزند نایب السلطنه و هیئت همراه او در سفرش به روسیه تزاری بود. این سفر به دنبال قتل گریبایدوف وزیر مختار روسیه در تهران و در شوال ۱۲۴۴ و به منظور عذرخواهی از واقعه قتل گریبایدوف صورت گرفت. میرزا تقی خان طی سالهای آتی بیش از پیش در انجام امور دیوانی و غیره لیاقت و شایستگی نشان داد و در اواخر دوران سلطنت فتحعلیشاه در دستگاه محمدخان زنگنه امیرنظام و پیشکار آذربایجان وارد خدمت شد. چند سال بعد و در ۱۲۵۳ ق میرزا محمدتقی وزیر نظام آذربایجان گردید. میرزا محمدتقی که اینک به امیرنظام ملقب شده بود در ۱۶ شوال ۱۲۵۳ به همراه ناصرالدین میرزا ولیعهد عازم روسیه شد و در ارمنستان (ایروان) با نیکلای اول تزار روسیه ملاقات کرد. از مهمترین مأموریت های سیاسی امیرنظام در دوران سلطنت محمد شاه ریاست نمایندگی دولت ایران در کمیسیون صلح ارزنة الروم بود که به عنوان «وکیل تام الاختیار» ایران در ماه صفر ۱۲۵۹ آغاز شد و بهرغم تمام مشکلاتی که بروز کرد پس از چهار سال که از اقامت امیرکبیر در عثمانی سپری میشد قرارداد صلح مطلوبی با عثمانی به امضا رسید. پس از عقد قرارداد صلح در ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۳ امیرنظام سخت مورد تشویق و تفقد محمدشاه قرار گرفت. امیرنظام که از سالها قبل با ناصرالدین میرزا الفت و نزدیکی پیدا کرده بود پس از فوت محمدشاه مقتدرانه مقدمات و اسباب بر تخت نشستن ناصرالدین شاه را فراهم آورد و در ۱۴ شوال ۱۲۶۴ سلطنت ناصرالدین شاه را اعلام کرد.

امیرنظام که با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه منصب صدراعظمی یافته بود در ۲۲ ذیقعه ۱۲۶۴ علاوه بر لقب امیرنظامی به القاب امیرکبیر اتابک اعظم نیز مفتخر شد. امیرکبیر مدت کوتاهی پس از صدارت اصلاحات سیاسی، امنیتی، مالی، اقتصادی و فرهنگی اش را آغاز کرد و در این میان ایجاد امنیت و پایان دادن به شورشها و یاغی گریها و نیز اصلاحات مالی و جلوگیری از اجحافات پیدا و پنهان صاحبان قدرت و نفوذ را در اولویت برنامه های خود قرار داد و مدت کوتاهی پس از صدارت نشان داد که قصد دارد از نفوذ و دخالت بیگانگان (روس و انگلیس) در امور مختلف کشور بکاهد.

از جمله اقدامات مهم امیرکبیر پایان دادن و سرکوب شورش محمدحسن خان سالار فرزند اللهیارخان آصف الدوله در خراسان (در نوروز ۱۲۶۶ ق) بود. در همان حال امیرکبیر ضمن نظم بخشیدن بر امور دستگاه سلطنت و حکومت و کنترلی که بر اعمال و رفتار دیوانیان، شاهزادگان، خاندان سلطنت، رجال و صاحبان قدرت و غیره اعمال میکرد اصلاحات گسترده ای در امور اداری کشور به عمل آورد و با ریشه کن کردن بسیاری از مفاسد اداری و مالی در اداره امور کشور نظمی نو پدید آورد؛ بگذریم از این که اقدامات اصلاحی امیرکبیر برخی از مهمترین دیوانیان و صاحبان نفوذ و قدرت را با او دشمن کرد. از دیگر اصلاحات امیرکبیر بازسازی ارتش و قشون و پایه گذاری نظامی نو در نیروی نظامی کشور بود. آگاهان و ناظران امور در همان روزگار از سازمان نظامی جدیدی که امیرکبیر پایه گذاری کرد سخت تمجید و تحسین میکنند. از دیگر اقدامات امیرکبیر ایجاد چاپخانه، تذکره خانه (اداره گذرنامه)، بنای بازار و تیمچه و سرای امیر در تهران، تأسیس سازمان اطلاعاتی - جاسوسی و خبررسانی و خفیه نویسی بود که در دوران صدارت او بسیار کارآمد عمل میکرد. امیر کبیر همچنین تلاشهای بسیاری برای اصلاحات قضایی و به تبع آن از میان برداشتن رسم بست نشینی انجام داد که در موارد بسیار، روندی انحراف آمیز یافته بود. از مهمترین اقدامات امیرکبیر تأسیس دارالفنون بود که پس از تلاشهای بسیار در ۵ ربیع الاول ۱۲۶۸ و فقط ۱۳ روز قبل از قتل امیرکبیر افتتاح شد. امیرکبیر در همان دوران کوتاه صدارت (۱۲۶۴ - ۱۲۶۸ ق) گامهای استواری برای توسعه اقتصادی و صنعتی کشور و نیز رشد اقتصاد تجاری کشور برداشت و برای مثبت شدن تراز بازرگانی خارجی ایران تلاشهای فراوانی انجام داد. انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه، تلاش برای ترجمه و انتشار کتب از دیگر اقدامات امیرکبیر بود. امیرکبیر که خود فردی مذهبی بود در ارتقاء شأن و منزلت علما و روحانیون کوشید. به ویژه نقش برجسته امیرکبیر در سرکوب شورش باب و از میان برداشتن فتنه بابیه که با محاکمه و اعدام سید علی محمد باب به پایان رسید، روابط امیرکبیر و علمای دینی را بیش از پیش تحکیم بخشید. وطندوستی و مخالفت شدید امیرکبیر با نفوذ کشورهای خارجی در ایران، تلاش برای برقراری عدالت و امنیت، جلوگیری از شکنجه و آزار متهمان و مجرمان، جلوگیری از پناهندگی جنایتکاران و مجرمین سیاسی و غیره در سفارتخانه های خارجی و تلاش برای قطع

ارتباط جاسوسی - اطلاعاتی اتباع داخلی برای نمایندگان خارجی از دیگر اقدامات اصلاح گرانه امیرکبیر در طول دوران کوتاه (چهار ساله) صدارت بود. امیرکبیر که از همان آغاز صدارت سخت مورد حمایت و اعتماد ناصرالدین شاه قرار گرفته بود در روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ با ملکزاده خانم عزت الدوله خواهر تنی شاه ازدواج کرد. تلاشهای اصلاحگرانه امیرکبیر مدتی طولانی تداوم نیافت و در حالی که سیاست خارجی مستقل امیرکبیر و تلاشهای جدی او برای قطع نفوذ و دخالت روس و انگلیس میرفت تا طلوعه آغاز عصر نوینی در کشور شود، توطئه های نمایندگان سیاسی این دو کشور و همگامی بدخواهان پیدا و پنهان داخلی امیرکبیر با سیاست بیگانگان به تدریج موجبات رنجش و سپس نومیدی و خشم ناصرالدین شاه را از او فراهم آورده از صدارت اعظمی و دیگر مشاغل اداری و نظامیاش معزول کرده و به شهر کاشان تبعید کرد. بدین ترتیب با دسیسه بیگانگان و همدستی و خیانت گروهی از عوامل اثرگذار داخلی، ناصرالدین شاه، حاجی علی مراغه ای (حاجب الدوله) را مأمور قتل امیرکبیر کرد. امیرکبیر در محرم ۱۲۶۸ از مقام صدارت عظمی عزل شد و در شب شنبه ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ توسط حاجب الدوله در حمام فین کاشان به قتل رسید. (منبع: negahak)

آشنائی با سید اشرف الدین قزوینی

سید اشرف الدین قزوینی (یا حسینی یا گیلانی) (۱۲۸۷ ق. قزوین - ۱۳۵۲ ق. تهران یا ۱۳۱۳ خ.) شاعر، نویسنده و مدیر روزنامه نسیم شمال از روزنامه های دوره مشروطیت ایران بود. اشرف الدین چنانکه خود گفته است در ۱۲۸۷ ه. ق/ ۱۸۷۱ م در قزوین زاده شد. نام پدرش را سیداحمد حسینی قزوینی گفته اند. در ۶ ماهگی پدر را از دست داد و میراث پدریش غصب شد. این رویداد او و خانواده اش را با فقر و تنگدستی روبه رو ساخت. اشرف الدین تحصیلات مقدماتی را در مدرسه صالحیه قزوین نزد ملاعلی طارمی و ملامحمد علی برغانی صالحی به پایان رساند و سپس رهسپار عتبات شد. در کربلا در درس فقه و اصول میرزا عبدالله و میرزاعلینقی برغانی صالحی حاضر شد. و پس از حدود ۵ سال به قزوین بازگشت. اشرف الدین پس از آن در تبریز به ادامه تحصیل پرداخت و نزد استادان آن دیار صرف و نحو، هیأت، جغرافیا، هندسه، فقه، منطق و کلام آموخت و چنانکه خود میگوید: با «پیری روشن ضمیر» دیدار کرد که تأثیر بسزایی در حیات روحی و معنوی وی نهاد. تحول اساسی در زندگی او هنگامی رخداد که در ۱۳۲۴ ه. ق به رشت مهاجرت کرد. اشرف الدین در این سالها با رهبران مشروطیت در گیلان آشنا شد و نخستین شماره نسیم شمال را به صورت هفتگی منتشر ساخت. اما نزدیکی وی به برخی از اعیان با نفوذ گیلان چون سپهدار رشتی، سردار معتمد و سپهسالار محمدولی خان تنکابنی، سبب درگیری و مشاجرات قلمی او با برخی از روزنامه نگاران

گیلانی شد. اشرف الدین پس از بمباران و انحلال مجلس، از بیم مأموران محمدعلی شاه با لباس مبدل از طریق روستاهای گیلان و قزوین به اشتهارد گریخت. پس از فرار اشرف الدین از رشت، نسیم شمال نیز به مدت ۷ ماه توقیف شد. در بازگشت به رشت، اشرف الدین به عضویت «کمیته ستار» که معزالسلطان، تربیت، کسمایی، برادران اسکندانی و تنی چند از دیگر مبارزان گیلان آنرا تشکیل داده بودند، درآمد. این کمیته با رهبران سوسیال دموکرات قفقاز برای تأمین اسلحه و تهیه طرحهای پیشبرد انقلاب همکاری داشت. به نظر میرسد که بسیاری از اندیشه های سیاسی اشرف الدین در همین دوره و با حضور در این محفل پایه ریزی شده باشد، چه پس از آن وی روزنامه اش را به نشر افکار «کمیته ستار» اختصاص داد. چندی بعد در پی اولتیماتوم روسها و انحلال مجلس دوم (۱۳۳۰ ه.ق/ ۱۹۱۲ م)، نسیم شمال مجدداً تعطیل شد و اشرف الدین بار دیگر ناگزیر از ترک رشت شد. ظاهراً فشار مأموران تزاری و کنسول روس در خروج او از رشت بی تأثیر نبوده است. پس از آن، روسها چاپخانه عروة الوثقی را که نسیم شمال در آن چاپ میشد، ویران کردند. از این هنگام تا انتشار مجدد نسیم شمال در تهران، از زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست. اشرف الدین پس از ورود به تهران چندی در سایه حمایت سپهدار رشتی زیست. محل اقامت او در تهران، ابتدا در پارک امین الدوله، سپس حجره ای کوچک در ضلع شرقی مدرسه صدر، و در پایان عمر منزلی محقر در شرق تهران بود. از زندگی خانوادگی اشرف الدین چون دیگر جنبه های زندگی شخصی او آگاهیهای دقیقی در دست نیست. به گفته نفیسی عشق نافرجام او در جوانی سبب تنهایی و تجردش تا پایان عمر شد.

واپسین سالهای زندگی: در باره واپسین سالهای زندگی و بیماری روحی او، گزارشهای مبهم و متناقضی وجود دارد. به روایتی وی در ۱۳۰۹ ش دچار اختلال حواس شد. درباره سبب بروز اختلال مشاعر و رهایی او از تیمارستان نیز نظرها متفاوت است: برخی تلاش ملک الشعرا بهار را در رهایی اشرف الدین از تیمارستان و ملزم کردن خانواده سپهدار به پرداخت نفقه به او، مؤثر شمرده اند. فخرایی از کوشش سید حسن مدرس در رهایی سید از تیمارستان یاد کرده است. اشرف الدین ظاهراً در بحران بیماری نیز از فعالیتهای ادبی هر چند محدود باز نمانده بود. اشرف الدین گیلانی، برپایه آگهی بی که در نسیم شمال (اول فرودین ۱۳۱۳) چاپ و دو روز پس از مرگ وی منتشر شد، در ۲۹ اسفند ۱۳۱۲ کمی پس از رهایی از تیمارستان و در اولین روزهای آغاز پانزدهمین سال انتشار نسیم شمال درگذشت. او را در گورستان ابن بابویه به خاک سپردند. حسین نعیمی ذاکر، ملقب به «حسین مجرد»، فکاهی نویس مشهور، سردبیر روزنامه شهر فرنگ و دوست صمیمی اشرف الدین گیلانی، میگوید: "روزنامه او هر روز ولوله ای در شهر براه می انداخت. سیدی بود یک لا قبا، نه بیم داشت و نه احتیاج... دولت ها از دست او به ستوه آمده بودند. سرانجام او را به عنوان دیوانه به

دارالمجانین فرستادند و به زنجیر بستند. بیچاره هر قدر نامه نوشت و لابه کرد گوش شنوا نیافت و سرانجام معلوم نشد چرا او را سربه نیست کردند. در فروردین ماه ۱۳۱۲ (!) (یحیی آرین پور در "صبا تا نیما" آورده فروردین ۱۳۱۳ (!) از شهربانی، به من (حسین نعیمی ذاکر) در روزنامه شهر فرنگ خبر دادند که نسیم شمال فوت کرده و توصیه شد ماجرا را در روزنامه نیاورم. جنازه را از دارالمجانین تحویل گرفتم و با درشکه به مسکراآباد برده و بدون اینکه کسی بفهمد دفن کردم"

سعید نفیسی در این رابطه میگوید: "او را به تیمارستان شهر نو که در آن زمان «دارالمجانین» می گفتند بردند، در قسمت عقب تیمارستان جایی به او اختصاص دادند. من نفهمیدم چه نشانه جنونی در این مرد بزرگ بود. همان بود که همیشه بود. مقصود از این کار چه بود؟ این یکی از بزرگترین معماهای حوادث این دوران زندگی ماست." بنا بر گفته ها در منابع یاد شده و موثق، به قلم سعید نفیسی و حسین نعیمی ذاکر، اشرف الدین گیلانی مشکل روانی نداشته، محجور نبوده و از تیمارستان نیز رهایی نیافته. او در تیمارستان تحت شرایط مشکوکی درگذشت.

اشعار: اشعار سید اشرف الدین گیلانی بیش از بیست هزار بیت است. کتاب باغ بهشت و نسیم شمال قسمتی از آثار فکاهی اوست. در انتقاد از اوضاع ایران چنین میگوید: نه درس به کار آید و نه علم ریاضی - نه قاعده مشق و نه مستقبل و ماضی - نه هندسه و رسم و مساحات اراضی - خواهی که شوی مجتهد و مفتی و قاضی - رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز - صد سال اگر درس بخوانی همه هیچ است - در مدرسه یک عمر بمانی همه هیچ است - خود را به حقیقت برسانی همه هیچ است - جز مسخرگی هر چه بدانی همه هیچ است - رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز.

او که از جناح های سیاسی غربیه گرا در میهن رنج بسیار میبرد این سروده معروف خود را در نسیم شمال منتشر کرد: خاک ایران شده ویران ز سه فیل - روس فیل، انگل فیل، آلمان فیل - دوش کردم به خرابات گذر - تا به قلیان زخم از بنک (بنگ) شرر - مرشدی دیدم با بوق و تبر - پک به قلیان زد و میخواند زیر - خاک ایران شده ویران ز سه فیل... پیش بینی او در رابطه با بردنش به تیمارستان: مطالب نسیم را تمام تعریف میکنن - منکر غول و جن مشو وگر نه تکفیر می کنن - یقین بدان که شیر را ز ترس زنجیر می کنن - برو به کنج مدرسه بخور تو نان و اشکنه - آسته برو، آسته بیا که گربه شاخت نزنه . دریاب محدودیت ها و خط قرمز ها برای شاعران و نویسندگان :

دست مزن! چشم، بیستم دو دست - راه مرو! چشم، دو پایم شکست - حرف مزن! قطع نمودم سخن - نطق مکن! چشم، بیستم دهن - هیچ نفهم! این سخن عنوان مکن - خواهش نا فهمی انسان مکن - لال شوم، کور شوم، کر شوم - لیک محال است که من خر شوم.

(منابع: کتاب "یادمانده ها"، خاطرات سیاسی و فرهنگی «نصرت الله نوح». کتاب "خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی". دایرةالمعارف فارسی مصاحب . یحیی آرین پور، «از صبا تا

نیمّا». ابراهیم فخرایی، «گیلان در جنبش مشروطیت». حسین نمینی، «جاودانه سید اشرف الدین حسینی قزوینی (گیلانی)». نوشتاری از فیروز خردمند، بندر انزلی، در وبگاه مغان ارس (برداشت آزاد با ذکر منبع). مشاهیر قزوین، مهدی نورمحمدی. قزوین در انقلاب مشروطیت، مهدی نورمحمدی. خاطرات عارف قزوینی، به کوشش مهدی نورمحمدی و با مقدمه ایرج افشار.

آشنایی با دکتر محمود حسابی

پدرش (سید عباس معزالسلطنه) و مادرش (گوهرشاد حسابی) هر دو اهل تفرش بودند. او چهار سال اول دوران کودکی اش را در تهران سپری نمود. سپس به همراه والدین و برادرش عازم شامات شد. در هفت سالگی تحصیلات ابتدایی خود را در بیروت، با تنگدستی و مرارتهای دوری از میهن، در مدرسه کشیشهای فرانسوی آغاز کرد. در همان زمان تعلیمات مذهبی و ادبیات فارسی را نزد مادرش فرا میگرفت. او قرآن کریم و دیوان حافظ را از حفظ میدانست. وی اعتقادی ژرف به قرآن داشت. او همچنین بر کتب بوستان، گلستان سعدی، شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی و منشیات قائم مقام فراهانی اشراف کامل داشت. محمود حسابی در ۱۲ شهریور سال ۱۳۷۱ هجری شمسی در بیمارستان دانشگاه ژنو درگذشت. آرامگاه (خانوادگی) وی در شهر تفرش قرار دارد

تحصیلات: شروع تحصیلات متوسطه او مصادف با آغاز جنگ جهانی اول و تعطیلی مدارس فرانسوی زبان بیروت بود. از این رو، به مدت دو سال در منزل به تحصیل پرداخت. پس از آن در کالج آمریکایی بیروت به تحصیلات خود ادامه داد. در سن هفده سالگی لیسانس ادبیات، و در سن نوزده سالگی لیسانس بیولوژی را اخذ نمود. پس از آن در رشته مهندسی راه و ساختمان از دانشکده فرانسوی مهندسی در بیروت فارغ التحصیل شد. در آن دوران با اشتغال در نقشه کشی و راهسازی، به امرار معاش خانواده کمک میکرد. او همچنین در رشته های پزشکی، ریاضیات و ستاره شناسی به تحصیلات دانشگاهی پرداخت. دکتر حسابی در دانشگاه سوربن فرانسه، در رشته فیزیک به تحصیل و تحقیق پرداخت. در سال ۱۹۲۷ میلادی در سن بیست و پنج سالگی دانشنامه دکترای فیزیک خود را، با ارائه رساله ای تحت عنوان «حساسیت سلولهای فتوالکتریک»، با درجه عالی دریافت نمود.

دکتر حسابی در دانشگاه پرینستون آمریکا تحت نظر پروفسور انیشتین فرضیاتی درباره «بی نهایت بودن ذرات» و «عبور نور از مجاورت ماده» ارائه نمود. نیازمند مدرک. سپس در دانشگاه شیکاگو برای اثبات فرضیه هایش آزمایشاتی انجام داد. شرکت راه سازی فرانسوی که او در آن مشغول به کار بود، به پاس قدردانی از زحماتش، وی را برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام کرد. در سال ۱۹۲۴ میلادی به مدرسه عالی برق پاریس راه یافت و در سال ۱۹۲۵ میلادی فارغ التحصیل شد.

زبانهای خارجی: حسابی علاوه بر زبان فارسی، به زبان عربی، فرانسوی، انگلیسی و آلمانی تسلط داشت. در تحقیقات علمی خود از زبانهای سانسکریت، لاتین، یونانی، پهلوی، اوستایی، ترکی، ایتالیایی و روسی نیز استفاده مینمید

فعالتهای شغلی و اجتماعی: او همزمان با تحصیل در رشته معدن، در راه آهن برقی فرانسه نیز کار میکرد. پس از فارغ التحصیل شدن در رشته معدن، در معادن آهن شمال فرانسه و معادن زغال سنگ ایالت «سار» به کار مشغول شد. وی با وجود امکان ادامه تحقیقات در خارج از کشور، به ایران بازگشت و به پایه گذاری علوم نوین و تاسیس دارالمعلمین و دانشسرای عالی، دانشکده های فنی و علوم دانشگاه تهران، نگارش ده ها کتاب و جزوه و راه اندازی و پایه گذاری فیزیک و مهندسی نوین پرداخت. وی همچنین در کابینه محمد مصدق، وزیر فرهنگ بود.

موسیقی: حسابی با شعر و موسیقی سنتی ایران و موسیقی کلاسیک غرب به خوبی آشنا بود. وی با کمک تنی چند از دانشجویان خود در دانشسرای عالی توانست تغییراتی در کاسه سه تار (ساز ایرانی) ایجاد نماید.

ورزش: وی در چند رشته ورزشی نیز موفقیت هایی کسب کرد، از جمله کسب مدرک نجات غریق در رشته شنا.

افتخارات دکتر حسابی: وی به سبب تلاشهای خستگی ناپذیر لقب پدر علم فیزیک و مهندسی نوین ایران در کشور را کسب نمود. ایشان همچنین به دریافت بالاترین نشان علمی فرانسه یعنی لژیون دونور مفتخر گردید. وی در سال ۱۹۹۰ به عنوان «مرد اول علمی جهان» برگزیده شد.

خدمات: از جمله اقدامات ارزشمند استاد به مواردی اشاره می کنیم: اولین نقشه برداری فنی و تخصصی کشور (راه بندرلنگه به بوشهر)، اولین راهسازی مدرن و علمی ایران (راه تهران به شمشک)، پایه گذاری اولین مدارس عشایری کشور، پایه گذاری دارالمعلمین عالی، پایه گذاری دانشسرای عالی، ساخت اولین رادیو در کشور، راه اندازی اولین آنتن فرستنده در کشور، راه اندازی اولین مرکز زلزله شناسی کشور، راه اندازی اولین رآکتور اتمی سازمان انرژی اتمی کشور.

راه اندازی اولین دستگاه رادیولوژی در ایران، تعیین ساعت ایران، پایه گذاری اولین بیمارستان خصوصی در ایران، به نام بیمارستان "گوهرشاد"، شرکت در پایه گذاری فرهنگستان ایران و ایجاد انجمن زبان فارسی، تدوین اساسنامه طرح تاسیس دانشگاه تهران، پایه گذاری دانشکده فنی دانشگاه تهران، پایه گذاری دانشکده علوم دانشگاه تهران، پایه گذاری شورای عالی معارف، پایه گذاری مرکز عدسی سازی اپتیک کاربردی در دانشکده علوم دانشگاه تهران، پایه گذاری بخش آکوستیک در دانشگاه و اندازه گیری فواصل گام های موسیقی ایرانی به روش علمی، پایه گذاری و برنامه ریزی آموزش نوین ابتدایی و دبیرستانی، پایه گذاری موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران، پایه

گذاری مرکز تحقیقات اتمی دانشگاه تهران ، پایه گذاری اولین رصدخانه نوین در ایران . پایه گذاری مرکز مدرن تعقیب ماهواره ها در شیراز . پایه گذاری مرکز مخابرات اسدآباد همدان . پایه گذاری انجمن موسیقی ایران و مرکز پژوهش های موسیقی . پایه گذاری کمیته پژوهشی فضای ایران ایجاد اولین ایستگاه هواشناسی کشور (در ساختمان دانشسرای عالی در نگارستان دانشگاه تهران) تدوین اساسنامه و تاسیس موسسه ملی استاندارد . تدوین آیین نامه کارخانجات نساجی کشور و رساله چگونگی حمایت دولت در رشد این صنعت . پایه گذاری واحد تحقیقاتی صنعتی سغدایی (پژوهش و صنعت در الکترونیک، فیزیک، فیزیک اپتیک، هوش مصنوعی) . راه اندازی اولین آسیاب آبی تولید برق (ژنراتور) در کشور . ایجاد اولین کارگاه های تجربی در علوم کاربردی در ایران . ایجاد اولین آزمایشگاه علوم پایه در کشور . چنانچه از جستجوی مجلات علمی آن زمان به دست میآید، ایشان صاحب شش مقاله علمی در زمینه فیزیک هستند که هیچکدام از نظر علمی قابل توجه به نظر نرسیده اند . و به همین خاطر نشان *Commandeur de la Légion d'honneur* به ایشان اهدا گردید!

خلاصه ای از تئوری معروف او : دکتر حسابی یکبار تابستان برای مدت کوتاهی به ایران بازگشت و در خانه ای متعلق به آقای جمارانی تابستان را سپری می کرد و در همین ایام در حین مطالعات به این فکر افتادند که علت وجود خاصیت های ذرات اصلی باید در این باشد که این ذرات بی نهایت گسترده اند و هر ذره ای در تمام فضا پخش است و نیز هر ذره ای بر ذرات دیگر تاثیر می گذارد. به این ترتیب به فکر آزمایشی افتاد که این نظریه را اثبات و یا نفی کند . او با خود فکر کرد اگر این تئوری صحیح باشد باید چگالی یک ذره مادی به تدریج با فاصله از آن کم شود و نه اینکه یک مرتبه به صفر برسد و نباید ذره مادی شعاع معینی داشته باشد. پس در اینصورت نور اگر از نزدیکی جسمی عبور کند باید منحرف شود و پس از اینکه محاسبات مربوط به قسمت تئوری این نظریه را به پایان رسانید پس از بازگشت به امریکا به راهنمایی پرفسور انیشتین در دانشگاه پرنیستون به تحقیقات در این زمینه پرداخت. پرفسور انیشتین قسمت نظری تئوری را مطالعه کرد و دکتر حسابی را به ادامه کار تشویق کرد. دکتر حسابی به راهنمایی پرفسور انیشتین به تکمیل نظریه پرداخت سپس یک سال دیگر در دانشگاه شیکاگو به کار پرداخت و آزمایشهایی در این زمینه انجام داد. وی با داشتن یک انتر فرومتر دقیق توانست فاصله نوری را در عبور از مجاورت یک میله اندازه بگیرد و چون نتیجه مثبت بود آکادمی علوم آمریکا نظریه دکتر حسابی را به چاپ رسانید. برخی همکاران از نامأنوس بودن و جدید بودن این فکر متعجب شدند و برخی از این نظریه استقبال کردند.

شرح آزمایشهای انجام شده و نتیجه آن : در اثبات این نظریه اگر در آزمایش، نور باریک لیزر از مجاورت یک میله وزین چگال عبور داده شود، سرعت نور کم می شود. در نتیجه پرتو لیزر منحرف

میگردد. هرگاه پرتو لیزر بطور مناسبی از میان دو جسم سنگین که در فاصله ای از هم قرار دارند عبور داده شود انحراف آن هنگام عبور از مجاورت جسم اول و سپس از مجاورت جسم دوم به خوبی معلوم میشود و این انحراف قابل عکسبرداری است. این آزمایش گسترده بودن ذره را نشان می دهد. بر طبق این آزمایش انحراف زیاد پرتو لیزر فقط در اثر پراش نبوده بلکه مربوط به جسم است. بر حسب این نظریه هر ذره، مثلاً الکترون، کوآرک یا گلوئون نقطه شکل نیست بلکه بی نهایت گسترده است و در مرکز آن چگالی بسیار زیاد بوده و هر چه از مرکز فاصله بیشتر شود آن چگالی بتدریج کم می شود. بنابراین یک پرتو نور از یک فضای چگالی عبور کرده و شکست پیدا میکند و انحراف می یابد.

اختلاف تئوری بی نهایت بودن ذرات با تئوریهای قبلی: در تئوریهای قبلی هر ذره قسمت کوچکی از فضا را در بر دارد یعنی دارای شعاع معینی است و خارج از آن این ذره وجود ندارد ولی در این تئوری ذره تا بی نهایت گسترده است و قسمتی از آن در همه جا وجود دارد. در تئوریهای جاری نیروی بین دو ذره از تبادل ذرات دیگر ناشی می شود و این نیرو مانند تویی در ورزش بین دو بازیکن رد و بدل می شود و این همان ارتباطی است که بین آنها حاکم است و در تئوریهای جاری تبادل ذرات دیگری این ارتباط میان دو ذره را ایجاد میکنند. مثلاً نوترون که بین دو ذره مبادله می شود، اما در تئوری دکتر حسابی ارتباط بین دو ذره همان ارتباط گسترده ایست که در همه جا بعلت موجودیت آنها در تمام فضا بین آنها وجود دارد.

ارتباط این تئوری با تئوری نسبیت انیشتین: تئوری انیشتین می گوید: خواص فضا در حضور ماده با خواص آن در نبود ماده فرق دارد، به عبارت ریاضی یعنی در نبود ماده، فضا تخت است ولی در مجاورت ماده فضا انحنا دارد. اگر بگوییم یک ذره در تمام فضا گسترده است در هر نقطه از فضا چگالی ماده وجود دارد و سرعت نور به آن چگالی بستگی دارد به زبان ریاضی به این چگالی می توان انحنای فضا گفت.

ارتباط فلسفی این تئوری با فلسفه وحدت وجود: در این نگرش همه ذرات جهان بهم مرتبط هستند. زیرا فرض براین است که هر ذره تا بی نهایت گسترده است و همه ذرات جهان در نقاط مختلف جهان با هم وجود دارند. یعنی درواقع قسمت کوچکی از تمام جهان در هر نقطه ای وجود دارد.

موزه دکتر حسابی: اندک زمانی پس از مرگ دکتر حسابی در سال ۱۳۷۲، خانه او تبدیل به موزه های شد که در آن وسایل شخصی، مدارک علمی و تحصیلی، نشانها و تقدیرنامه ها و عکسهای قدیمی و متن نطقها و نوشته ها، از جمله پژوهشهای مربوط به بی نهایت بودن ذرات، در آن به نمایش گذاشته شده است. این موزه در خیابان تجریش - خیابان مقصودییک قرار دارد.

آشنائی با حسن صباح

حسن صباح یکی از رهبران فرقه اسماعیلیه بوده و مقام حجت اعظم را دارا بوده است، زنده گی این مبارزنستوه ورهبر خردمند دارای ابعاد مختلف بوده و هر لحظه زنده گی پر بار او فلسفه بزرگ، تعریف خاص و مختص به خودش را داراست زیرا حسن صباح نه تنها یک رهبر مذهبی و فکری بوده بلکه دانشمند و فیلسوفی بوده که فلسفه تاسیس و بنیاد مکتب آزادی خواهی اش، که باعث سرنگونی بزرگترین امپراطوری وقت گردید، را با ذکاوت و هوشمندی خارق العاده خاص خودش به میان آورده و امروز خون عدالت آزادی خواهی اندیشه های این ابرمرد بزرگ در رگهای سایر پیروانش در جریان بوده و درخت تنومند مذهب اسماعیلیه را بارور و به ثمر جهانی رسانیده است. داستان زنده گی و مبارزات ثمربخش حسن صباح یکی از جالب ترین و آموزنده ترین درس شهامت، فداکاری و سرمشق برای انسان های وراسته، آزادی خوا و عدالت پسند میباشد

دوران کودکی حسن صباح: حسن صباح در سال ۴۲۰ هجری تولد گردیده علی پدری ملبس به لباس زهد تقواه، پیرو کیش شیعه اثناعشری بوده است. و پدرش حسن صباح را که دارای استعداد سرشار بود خدمت امام موفق نیشابوری که یکی از علمای سرآمد روزگار خویش بود به نیشاپور برای کسب علم و دانش فرستاد و حسن دورس خویش را با شوق اشتیاق خاص نزد امام موفق نیشاپوری به سر رسانید، در دوران مدرسه با نظام الملک و عمر خیام همدرس بوده و روابط خیلی دوستانه و نزدیک باهم داشته است، در این ایام این سه یار و رفیق دبستانی باهم عهد میبندد که هرگاه یکی از آنان در آینده به مقام و منصب عالی یی برسند دور رفیق دیگر خود را نیز یاری و همکار نماید.

دوره بعد از تحصیل و جوانی: بعد از ختم تحصیل تصادف روزگار چنین میآید که خواجه نظام الملک به عالی ترین مقام در دربار ملک شاه سلجوقی به عنوان وزیر اعظم برگزیده میشود. حسن صباح نیز دوباره به ری بازگشته و زنده گی خویش را کمافی السابق سپری مینماید عمر خیام به کارهای ادبی و شاعری آغاز مینماید و از طرف خواجه نظام الملک برای عمر خیام از مالیه نیشاپور ماهانه مبلغ ششصد دینار برایش معاش مقرر میگردد، خبر موفقیت خواجه نظام الملک، چگونگی ملاقات خیام و مساعدت خواجه برای خیام همه بگوش حسن میرسد، حسن صباح نیز با شنیدن این خبر عازم اصفهان و بعد از سپری نمودن چند روز به حضور نظام الملک میرسد، خواجه نظام الملک، حسن صباح را به پادشاه سلجوقی ملکشا معرفی و به صفت دستیار و مشاور خودش مقرر مینماید.

حسن در دربار ملک شاه با خواجه نظام الملک: حسن صباح با داشتن استعداد و هوشمندی سرشاری که داشت به صفت دستیار و مشاور خاص وزیر اعظم تقرر حاصل مینماید و مدت از جمله یاران و دوستان نزدیک خواجه نظام الملک به شمار میرفت، اما از آنجائیکه روح بلند پرواز حسن هیچگاهی در یک نقطه محبوس نمیبود بلکه همواره به قله های بلند کامیابی سیر و پرواز داشت، این استعداد

ورابط حسن با بعضی ازسران دربار ، حسادت خواجه نظام الملک را درپی داشته وازاین سبب بین این دو دوست وبار دبستانی خصومت ها مخالفت های درونی کم کم شکل مییگیرد تا آنکه سخن به اینجا میرسد ، زمانیکه ملکشا میخواهد حساب خرج ودخل سالانه مملکت را ازنظام الملک جویا شود خواجه برای آماده ساختن این دفتر به مدت دوسال وقت مطالبه میکند اما حسن صباح برای ترتیب تمام دخل وخرج مملکت مدت چهل رزو از حضورشاه مهلت میخواهد مشروط براینکه کاتبان ونویسنده گان مالیاتی دربار دراجرای این ماموریت مطابق اراده وخواستش باوی همکاری نماید .

حسن صباح برای آماده ساختن دفتر مالیات تمام توابعات مملکت بصورت متداوم شب وروز کار میکند وقرار وعده موعود دیوان شامل تمام دخل وخرج سایر ولایات خراسان را بصورت بسیار درست آماده وتنظیم مینماید ، این خبرپیشرفت وتهیه راپور مالیه ، دخل وخرج مملکت که کامیابی حسن و شکست حریفش خواجه نظام الملک را توأم باخود درپی داشت ، خواجه بخاطر بقا وحفظ قدرتش میبایست به هرنوعی ممکن باحسن صباح مبارزه ومانع اجرای این امر میشد ، تااینکه بالاخره توانست اوراق تهیه شده حسن صباح را که به مدت چهل شبانه روز با زحمات زیادی ترتیب یافته بود توسط یکی از گماشته گان نزدیکش موفق به فریب دادن غلام حسن صباح وبرهم زدن دفترحسابات میگردد، سرانجام روز موعود فرامیرسد وتمام اراکین دربار برای شنیدن راپورنهای مالیات دولت سلجوقی درقصرملکشا حضور به هم میرساند وسلطان ملکشا ازحسن صباح میخواهد که راپور یکی ازولایات را به وی گزارش دهد ، امازمانیکه حسن صباح برای ارائه پاسخ شاه دفتر را میگشاید میبیند که دفتر به هم خورده وهمه زحمات که درمدت چهل شبانه روز متقبل شده بود مساوی به صفرگردیده است ، ازین جهت سراسیمه گردیده و هرچند کوشش میکند تا ازمیان اوراق گزارش یکی ازولایات را پیداکنند موفق نمیشود ، دراین حال ملکشاه به صورت قهر آمیز از حسن میپرسد که تاخیر دریاسخ سوال چیست ؟ وحسن صباح درجواب میگوید که دفتروی بهم خورده است اما دراین موقع خواجه نظام الملک که ازماجرا واقف ومتوجه حرکات حسن صباح میباشد ملکشاه را مخاطب قرارداده و میگوید برای اجرای ماموریتی که من دوسال مهلت خواستم این جاهل آنرا فقط درمدت چهل روز آماده کند نتیجه کاریشتر ازاین نخواهد بود ، بالاخره حسن صباح با چنین یک سرنوشت مجبورا راه فرار را درپیش و به همکاری یکی ازدوستان نزدیکش بطور مخفی ازاصفهان گریخته ومدتی را به وطن آبای اش ری سپری وسپس به مصر میرود .

گرایش حسن به کیش اسماعیلیه وسفر به مصر : حسن صباح بعدازآنکه از دربار ملکشا مجبور به فرار شد از سوی عبدالملک عطاش یکتن از داعیان فرقه اسماعیلیه به کیش اسماعیلیه دعوت وجهت آموزش عالی ودیداربا خلیفه فاطمی مصمم به سفرمصر میشود وبعداز رسیدن به مصر ازطرف خلیفه فاطمی المستنصر بالله موردلطف استقبال قرارمیگیرد، حسن صباح تقریبا مدت یک سال وپنج ماه را

درمصر به سرمیبرد و بعد از فراگیری آموزش دعوت اسماعیلی و دریافت لقب حجت از سوی خلیفه فاطمی المستنصر بالله دوباره عازم وطنش میگردد، زنده گی حسن صباح درمصر خود ضروت به بحث طولانی داشته و از عهده این مقاله بیرون است.

تسخیر الموت و تشکیل سازمان فدائیان: بعد از آنکه حسن صباح دوباره به سرزمین ایران میرسد، برای رسیدن به اهداف و مبارزه برای آزادی میهن و اعاده حقوق هم میهنانش در جستجوی پایگاهی میشود زیرا رسیدن خبر ورود حسن صباح زنگ خطری برای حریف شماره یک وی خواجه نظام الملک به شمار میرفت و خواجه نظام الملک با تمام قدرت اومکانات خویش تلاش میکرد که حسن صباح را دستگیر نماید از اینرو حسن صباح برای مدت ده سال به صورت مخفیانه از یک شهر به شهر دیگری میرفت تا اینکه چون عقاب سرگردان به تسخیر آشیانه دایمی اش قلعه الموت دست میباید.

حسن صباح بعد از تسخیر قلعه الموت (آشیانه عقاب) موفق به تصرف هفتاد دو دژ دیگری نیز میگردد، همزمان با تسخیر قلعه ها دعوت آشکار کیش اسماعیلیه را آغاز میکند که در اثر آن تعداد زیادی مردم خراسان را به طریقه باطنی دعوت و جنبش فدائیان را تاسیس مینماید، تاسیس جنبش فدائیان، گسترش و ترویج مذهب اسماعیلیه در سراسر مملکت فارس خراسان (ایران امروزی) چنان بالا میگردد که خطر جدی برای حکومت سلجوقیان محسوب میشود، حسن صباح با تدبیر خاص و قوه رهبری موثری که داشت موفق به تشکیل سازمان فدائیان اسماعیلیه و گسترش کیش باطنی در قلب حکومت سلجوقیان و شکست دشمنان وطنش و به ویژه بدخواهان کیش اسماعیلیه، گردید این رهبر باتدبیر و هوشمند برای مدت سی و پنج سال در آشیانه عقاب رهبری و دعوت اسماعیلیه را در سرزمین پهناور خراسان به عهده داشت که مورخین در مورد مبارزات و زنده گی پرماجرایی وی کتاب های زیادی را تالیف نموده و هر کدام از رهبری مدبرانه و خردمندانه وی در امر آزادی خواهی و مبارزه با ظلم، تحقق بخشیدن عدالت و رسیدن به قله های شامخ ترقی و کامیابی های دائمی تاریخی به عنوان الگو و سرمشق یاد نموده است، اینجاست که سیمای درخشان و چهره تابناک این ابر مرد بزرگ تاریخ را میتوان به یک سخن خلاصه نموده و گفت که حسن صباح آن مبارزی بدیل و قهرمان همیشه جاوید تاریخ به صفت یک رهبر واقعی فراتر از زمان و مکان در ذهن هر فرد عدالت پسند و حقیقت خواه تبارز مینماید زیرا در تاریخ کمتر کسی را سراغ داریم که در تدبیر، جرئت، جسارت و در اجرای مرام و هدف والای خود چون حسن صباح ظهور نموده باشد. حسن صباح برای قیام خود بر ضد سلجوقیان، مجموعه پیچیده ای از انگیزه های مذهبی سیاسی داشت. وی که شیعه اسماعیلی بود، با سیاستهای ضد شیعی سلجوقیان که به مثابه حامیان جدید اهل سنت، سوگند خورده بودند دولت اسماعیلی فاطمیان را بر اندازند اصولاً مخالف بود و از ظلم عمال ملک شاه سلجوقی و نظام الملک وزیر شکایت داشت (رجوع کنید به رشیدالدین فضل الله، ص ۱۱۲؛ کاشانی، ص ۱۴۸).

حسن صباح بلافاصله پس از استقرار در الموت، به اصلاح و توسعه استحکامات و انبارهای آذوقه آنجا پرداخت، به طوری که از لحاظ دفاعی و مایحتاج، الموت را چنان قلعه تسخیرناپذیری کرد که می توانست در برابر محاصره های طولانی مقاومت کند؛ امتحانی که در سالهای بعد بارها در آن موفق شد. سپس حسن نفوذ خود را در سراسر رودبار و نواحی مجاور آن در دیلم گسترش داد، مردم بیشتری را به مذهب اسماعیلی درآورد و قلعه های دیگری را تسخیر کرد یا ساخت. او در الموت کتابخانه مهمی ایجاد کرد که مجموعه کتابها و ادوات علمی آن تا هنگام حمله مغول و تخریب الموت در ۶۵۴، گسترش یافت. دیری نگذشت که قوای سلجوقی محلی، به سرکردگی امیر یورنتاش، که نواحی الموت در اقطاع او بود، به الموت حمله کردند و از این زمان اسماعیلیان ایران وارد نزاعات نظامی طولانی مدتی با سلجوقیان شدند (رجوع کنید به جویی، ج ۳، ص ۱۹۹۲۰۴، ۲۱۴؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۱۰۷۱۰۹؛ کاشانی، ص ۱۴۳۱۴۵؛ هیلن براند، ص ۲۰۵۲۲۰). در ۴۸۴ حسن، یکی از داعیان به نام حسین قائنی را به قهستان (کوهستان)، در جنوب شرقی خراسان، گسیل داشت تا در آنجا برای جنبش کمک فراهم آورد. مردم قهستان، که تحت حکومت امیر سلجوقی بودند، بلافاصله و به طور گسترده به قیام عمومی برضد سلجوقیان دست زدند و چند شهر عمده (مانند قائن، طبس، تون و زوزن) را گرفتند. بدین ترتیب، اسماعیلیان در قهستان هم، مانند رودبار، موفق به تثبیت استقلال خود از سلجوقیان شدند و آن منطقه، دومین سرزمین عمده اسماعیلیان ایران شد که آن را رهبری اداره می کرد که از الموت منصوب می شد و او را مُحْتَشَم می نامیدند. حسن صباح در آن هنگام در رودبار و قهستان دولت مستقلی برای اسماعیلیان ایران تشکیل داده و با سلطه سلجوقیان به مبارزه برخاسته بود (رجوع کنید به جویی، همانجا؛ منهاج سراج، ج ۲، ص ۱۸۳۱۸۵؛ رشیدالدین فضل الله؛ کاشانی؛ هیلنبراند، همانجاها). در ۴۸۵، ملکشاه به صلاحدید نظام الملك، لشکریانی به جنگ اسماعیلیان در رودبار و قهستان فرستاد اما این عملیات، با مرگ ملکشاه و نظام الملك در همان سال، نافرجام ماند. با این اتفاق و رقابت پسران ملکشاه برای جانشینی، حسن فرصت مناسبی برای تحکیم و بسط موقعیت خود یافت. اسماعیلیان قلعه گردکوه و قلعه های دیگری را در اطراف دامغان و قسمتهای شرقی کوههای البرز (در منطقه قومس)، و چند قلعه را در ناحیه اَرْجان، منطقه مرزی بین ایالات خوزستان و فارس، تصاحب کردند. رهبر اسماعیلیه اَرْجان ابوخمزه نام داشت که، مانند حسن صباح، چند سالی را برای تکمیل معلومات اسماعیلی خود در مصر گذرانده بود. در رودبار نیز اسماعیلیان قلعه های بیشتری را گرفتند که از همه مهمتر لَمَسَر/ لَنَبَسَر در ناحیه علیای شاهرود و در مغرب الموت بود (رجوع کنید به ابناثیر، ج ۱۰، ص ۳۱۹؛ جویی، ج ۳، ص ۲۰۷۲۰۸؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۱۱۶۱۱۹؛ کاشانی، ص ۱۴۵۱۴۶، ۱۵۱۱۵۵، ۱۵۸). کیابزرگ امید*، جانشین بعدی حسن، لَمَسَر را در ۴۸۹ (رجوع کنید به رشیدالدین فضل

الله، ص ۱۱۵۱۱۶؛ کاشانی، ص ۱۵۰۱۵۱)، یا به قول جوینی (ج ۳، ص ۲۰۸۲۰۹) در ۴۹۵، تسخیر کرد و حکمران آن بود تا زمانی که به الموت احضار گردید تا جانشین حسن شود. اسماعیلیان توجه خود را به نواحی نزدیکتر به مقر سلجوقیان در اصفهان نیز معطوف کرده بودند. در این منطقه، رهبری اسماعیلیه با احمد، فرزند عبدالملکبن عطاءش، بود و وی با تصاحب قلعه شاه دز/ دژ در ۴۹۴، پیروزی مهمی در حومه اصفهان کسب کرد، به طوری که حدود سی هزار نفر را در ناحیه اصفهان به کیش اسماعیلی درآورد (رجوع کنید به ظهیری نیشابوری، ص ۴۰؛ راوندی، ص ۱۵۴۱۵۷؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۱۲۰؛ کاشانی، ص ۱۵۶). قیام اسماعیلیان ایران، با توجه به مسائلی از جمله ساختار قدرت حکومت سلجوقی، روشهای مبارزه خاصی پیدا کرد. حسن صباح از ابتدا به ماهیت غیرمتمرکز بودن حکومت سلجوقی واقف بود و به خوبی میدانست که پس از ملکشاه دیگر سلطان قدرتمندی نیست که لازم باشد وی را با سپاهی بزرگ براندازد. قدرت سیاسی و نظامی سلجوقیان عمده‌تاً میان امیران بسیاری تقسیم شده بود که هر یک از آنان ناحیه ای را به اقطاع در اختیار داشتند (رجوع کنید به ابن‌اثیر، ج ۱۰، ص ۲۱۱، ۳۱۷۳۱۹؛ ظهیری نیشابوری، ص ۳۰۳۳). بنابراین، حسن صباح کوشید تا ناحیه به ناحیه، از طریق قلعه های نفوذناپذیر بسیار بر سلجوقیان غلبه کند. فرماندهان این قلعه ها دستورهای کلی خود را از الموت می‌گرفتند ولی در محل خود، آزادی عمل داشتند. اتخاذ سیاست کشتن اشخاص مهم نظامی و سیاسی مذهبی نیز واکنشی به غیرمتمرکز بودن قدرت سلجوقیان بود. حسن صباح در این امر به روشی متوسل شده بود که قبلاً و در همان زمان نیز گروههای مختلف، از جمله غلات و خوارج و خود سلجوقیان، به کار گرفته بودند، اما این سیاست به گونه ای اغراق آمیز به اسماعیلیه ایران و شام انتساب پیدا کرد و به همین دلیل، هر قتل مهمی که در دوره الموت در سرزمینهای مرکزی دنیای اسلام رخ میداد، به فداییان اسماعیلی نسبت داده می شد (رجوع کنید به هاجسن، ص ۱۱۰، ۷۷۸۹، ۱۱۵؛ لوئیس، ص ۱۲۵۱۴۰). در همان حال که قیام اسماعیلیان ایران به رهبری حسن صباح گسترش می یافت، مستنصر بالله (خلیفه فاطمی و امام اسماعیلی) در ۴۸۷ در قاهره درگذشت و نزاع بر سر جانشینی او اسماعیلیه را به دو شاخه نزاری و مستعلوی (رجوع کنید به مستعلویه*) تقسیم کرد. چند سالی بود که حسن صباح سیاست انقلابی مستقلی اتخاذ کرده و رهبری اسماعیلیان سرزمینهای سلجوقی را نیز برعهده گرفته بود. وی در مورد جانشینی مستنصر بالله، از دعوی و حقوق نزار حمایت کرد. نزار ولیعهد مستنصر بود ولی وزیر قدرتمند فاطمی، افضل، او را از حقوق جانشینی محروم کرده بود. نزار در ۴۸۸ به قتل رسید (رجوع کنید به ابن‌اثیر، ج ۱۰، ص ۲۳۷۲۳۸؛ حافظ ابرو، ص ۱۶۳۱۶۴). حسن صباح بلافاصله مناسبات خود را با دولت فاطمی و دستگاه مرکزی دعوت اسماعیلیه در قاهره، که اینک در خدمت دعوت مستعلوی درآمده بود، قطع کرد و بدین ترتیب، مستعلی را که بر تخت فاطمی

نشانه شده بود، به عنوان جانشین مستنصر بالله در امامت شناخت. با این تصمیم، حسن صباح دعوت مستقل نزاریه را بنیان نهاد ولی در حیات خودش هیچگاه نام جانشین نزار را در امامت فاش ساخت. از این به بعد، اسماعیلیان ایران با نام نزاریه نیز شهرت پیدا کردند. در این زمان، اسماعیلیان نزاری، امامی در دسترس نداشتند و مانند دوره پیش از فاطمی، بار دیگر دوره ستر (دوره غیبت امامشان) را تجربه میکردند. در چنین وضعی، حجت نماینده تام الاختیار امام بود. نزاریان در این دوره ستر، حسن صباح را به عنوان حجت امام غایبشان پذیرفتند. حسن نیز، که ظهور قریب الوقوع امام را پیشگویی می کرد، خود را حجت او می دانست (هفت باب بابا سیدنا، ص ۲۱۲۲؛ دفتری، ۱۳۷۵ش، ص ۴۰۴۰۳). تا حدود هفتاد سال بعد از مرگ نزار، روی سکه هایی که در الموت ضرب می شد، نام او حک می گردید و به ذریه وی، بدون آنکه اسمی از آنها ذکر شود، دعا و سلام فرستاده می شد (رجوع کنید به مایلز، ص ۱۵۵۱۵۸). بیرون از جماعت اسماعیلیه ایران، با شروع فعالیتهای انقلابی حسن صباح، این احساس به وجود آمده بود که اسماعیلیه ایران دعوت جدیدی در قیاس با دعوت قدیم اسماعیلیان دوره فاطمی آغاز کرده اند. حال آنکه در دعوت جدید عقاید تازه های تبلیغ نمی شد، بلکه آن اساساً مبین عقیده ای کهن بود که در بین اسماعیلیه نیز سابقه ای طولانی داشت، یعنی تعلیم یا آموزش موقت از طریق معلمی صادق، که در آن زمان به صورت تازه ای عرضه می شد. این عقیده به حسن صباح که متکلمی دانشمند و به سنتهای فلسفی نیز آگاه بود، نسبت داده شده است. او این نظریه را به صورت جدی در رسالهای کلامی، به فارسی، به نام چهار فصل (فصول اربعه) از نو بیان کرد. این رساله باقی نمانده است، اما مورخان ایرانی آن را دیده و شرح کرده اند (رجوع کنید به جوینی، ج ۳، ص ۱۹۵۱۹۹؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۱۰۶۱۰۷؛ کاشانی، ص ۱۴۲۱۴۳؛ خراسانی فدائی، ص ۹۶۹۹). شهرستانی نیز، که از معاصران حسن صباح و با اصول عقاید اسماعیلیه آشنا بود، قسمتهایی از این رساله را نقل کرده است (رجوع کنید به ج ۱، ص ۱۹۵۱۹۸). حسن صباح در این رساله، نظریه شیعی تعلیم را، ضمن چهار قضیه، از نو شرح داده که در آن مبنایی منطقی برای تبیین مرجعیت یک معلم صادق به عنوان راهنمای روحانی افراد بشر، به جای علمای متعدد اهل سنت، بنیان نهاده است که بنابر آن، این معلم صادق شخصی غیر از امام اسماعیلی زمان نمی توانست باشد. اشاعه این عقیده واکنش دستگاه اهل سنت و خلافت عباسی را برانگیخت و در این میان، غزالی از طرف خلیفه عباسی، مستظهر، مأموریت یافت که رساله جامعی در رد باطنیه* (اسماعیلیه) بنویسد (رجوع کنید به غزالی، ص ۳۵). او در رسالهای که اندک زمانی قبل از ۴۸۸ نوشت و بعداً به المستظهری شهرت یافت، عقیده تعلیم را رد کرد. در هر صورت، از این به بعد، اسماعیلیه ایران به تعلیمیه نیز شهرت یافت. این امر نشاندهنده

اهمیت عقیده تعلیم نزد آنان بود. در واقع، عقیده تعلیم با تأکید بر مرجعیت تعلیم مستقلانه هر امام در زمان خودش، عقیده بنیادی نزاریان دوره الموت شد (دفتری، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۵۴، ۴۲۵).

در دوره سلطنت برکیارق*، اسماعیلیه ایران همچنان رو به گسترش بود و تا نزدیکی اصفهان، پایتخت سلجوقیان، نیز اشاعه پیدا کرد. در چنین اوضاعی، برکیارق در مغرب ایران و سلطان سنجر در مشرق کشور از قدرت روزافزون اسماعیلیه هراسان شده بودند. آنان در ۴۹۴ به توافق رسیدند که هر يك در قلمرو خود به نحوی مؤثرتر با اسماعیلیان به مقابله بپردازد ولی تا مرگ برکیارق در سال ۴۹۸، حسن صباح توانسته بود فعالیت‌های خود را با گسیل داشتن داعیان ایرانی، در شام نیز بسط دهد (رجوع کنید به ابن قلانسی، ص ۱۵۱۱۵۶؛ ابن‌اثیر، ج ۱۰، ص ۳۱۴، ۳۲۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۲۲۰۱۲۲؛ کاشانی، ص ۱۵۶ ۱۵۸). سلطان محمدبن ملک‌شاه سلجوقی، جانشین برکیارق، قاطعانه تر برضد اسماعیلیه اقدام کرد. وی لشکرهای عظیمی به مقابله با الموت گسیل داشت و شخصاً نیز با سپاهیان قلع‌ه شاه دز را محاصره کرد و عاقبت آنجا را در سال ۵۰۰ از اسماعیلیه گرفت و به نفوذ آنان در منطقه اصفهان پایان داد (رجوع کنید به ابن قلانسی، ص ۲۴۴۲۵۰؛ جوینی، ص ۲۱۱۲۱۳؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۲۴۱۳۲؛ کاشانی، ص ۱۵۶۱۵۷، ۱۶۰۱۶۷). با مرگ سلطان محمدبن ملک‌شاه در ۵۱۱، سلجوقیان بار دیگر بر سر جانشینی سلطان دچار منازعات داخلی شدند و این به نزاریان ایران فرصت داد تا حدودی شکست‌های قبلی خود را جبران نمایند. تا سال‌های پایان عمر حسن صباح، قیام ضد سلجوقی اسماعیلیان ایران قوت اولیه خود را از دست داده بود. از طرفی، لشکرکشی‌های طولانی سلجوقیان برای راندن اسماعیلیه از قلاعشان بدون نتیجه مانده بود و اسماعیلیان ایران توانسته بودند قلعه‌های زیادی را همچنان در رودبار و قومس و قهستان حفظ کنند. بنابراین، اینک مرحله جدیدی آغاز شده بود که می‌توان آن را دوران وقفه نامید (رجوع کنید به رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۳۱۱۳۲؛ دفتری، ۱۳۷۵ ش، ص ۴۱۸۴۱۹). حسن صباح که متکلم، فیلسوف و منجم بود، در مدیریت و تدابیر سیاسی و جنگی نیز تبحر داشت. وی زندگی زاهدانه‌ای داشت و شیوه زندگی او سرمشق دیگر نزاریان شده بود. وی بیش از سی سال در الموت مانده بود و گفته شده است که هرگز از آن بیرون نیامد و همیشه در حجره كوچك خود ماند و خود را وقف مطالعه کتاب و انشای تعلیم دعوت اسماعیلیه نزاری و اداره امور دولت اسماعیلی کرد. وی در مراعات دستورهای شریعت بسیار دقیق بود و با دوست و دشمن یکسان سختگیری میکرد. حسن صباح دو پسر داشت و هر دو را سیاست کرد، یکی را به جرم نوشیدن شراب و دیگری را به اتهام دخالت در قتل داعی حسین قائنی که بعداً معلوم شد اتهامی باطل بوده است (رجوع کنید به جوینی، ج ۳، ص ۲۰۹۲۱۰). حسن در رهبری، صفاتی استثنائی داشت و به رغم شکست‌های مختلف هیچ وقت ایثارگری و هدف‌های خود را از دست نداد و توانست دولت و دعوت نزاریه را بنیان گذارد و

آنها را در سالهای اولیه پرآشوب رهبری کند. حسن صباح چون پایان عمرش را نزدیک دید، کیابزرگ امید را از لمس فرخواند و او را داعی دیلم و جانشین خود در الموت کرد. حسن صباح در پی بیماری کوتاهی، در ربیع الآخر ۵۱۸ درگذشت. او را در نزدیکی قلعه الموت به خاک سپردند. مقبره او، که بعداً کیابزرگ امید و دیگر رهبران نزاریه ایران نیز در آنجا دفن شدند، تا هنگامی که به دست مغولان ویران گشت، زیارتگاه اسماعیلیان نزاری بود (رجوع کنید به ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۶۲۵؛ جوینی، ج ۳، ص ۲۱۵۲۱۶؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۱۳۳ ۱۳۴؛ کاشانی، ص ۱۶۸).

آشنائی با رودکی

زادگاه او قریه بنج از قراء رودک سمرقند است. بعضی او را کور مادر زاد دانسته اند و عقیده برخی بر آن است که در اواخر عمر نابینا شده است. وفات وی به سال ۳۲۰ هجری در زادگاهش قریه بنج اتفاق افتاده و در همان جا به خاک سپرده شده است. رودکی، ابو عبدالله جعفر فرزند محمد فرزند حکیم فرزند عبدالرحمان فرزند آدم. از کودکی و چگونگی تحصیل او آگاهی چندانی به دست نیست. در ۸ سالگی قرآن آموخت و آن را از بر کرد و از همان هنگام به شاعری پرداخت. برخی می گویند در مدرسه های سمرقند درس خوانده است. آنچه آشکار است، وی شاعری دانش آموخته بود و تسلط او بر واژگان فارسی چندان است که هر فرهنگ نامه ای از شعر او گواه می آورد. از هم عصران رودکی، منجیک ترمذی (نیمه دوم سده چهارم) و پس از او فرخی (۴۲۹ ق) استاد موسیقی زمانه خویش بودند. شاعران، معمولاً قصیده هایشان را با ساز و در یکی از پرده های موسیقی می خواندند. هرکس که صدایی خوش نداشت یا موسیقی نمی دانست، از راوی می خواست تا شعرش را در حضور ممدوح بخواند. رودکی، شعرش را با ساز می خواند. رفته رفته آوازه رودکی به دربار سامانیان رسید و نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ ۳۳۱ ق) او را به دربار فرا خواند. برخی بر این گمانند که او پیش از نصر بن احمد به دربار سامانیان رفته بود، در آنجا بزرگترین شاعر دربار سامانی شد. در آن روزگار در محیط ادبی، علمی، اقتصادی و اجتماعی فرا رود، آن چنان تحولی شگرف روی داده بود که دانش پژوهان، آن دوره را دوران نوزایی (رسانس) ایرانی می نامند. بر بستر چنین زمینه مناسب اقتصادی، اجتماعی و برپایه دانش دوستی برخی از پادشاهان سامانی، همچنین با تلاش و خردمندی وزیرانی دانشمند و کاردان چون ابوالفضل بلعمی (۳۳۰ ق) و ابوعلی محمد جیهانی (۳۳۳ ق)، بخارا به صورت مرکز بزرگ علمی، ادبی و فرهنگی درآمد. دربار سامانیان، محیط گرم بحث و برخورد اندیشه شد و شاعران و فرهنگمداران از راههای دور و نزدیک به آنجا روی می آوردند. بهترین آثار علمی، ادبی و تاریخی مانند شاهنامه منصوری، شاهنامه ابوالمؤید بلخی (سده چهارم هجری)، عجایب البلدان، حدود العالم من المشرق الی المغرب در جغرافیا، ترجمه تفسیر طبری که چند تن از

دانشمندان فراهم کرده اند، ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی بلعمی، آثار ابوریحان بیرونی (۴۴۰ ق) و ابوعلی سینا (۴۲۸ ق) در روزگار سامانیان پدید آمدند. دانشمندان برجسته ای مانند محمد زکریای رازی (۳۱۳ ق) ابونصر فارابی (۳۳۹)، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سین و بسیاری از شاعران بزرگ مانند فردوسی (۴۱۶/۴۱۰ ق) در این روزگار یا متأثر از آن برآمده اند. بزرگترین کتابخانه در آن دوران در بخار بود که ابوعلی سینا آن را دید و گفت که نظیر آن را هرگز ندیده است. تأثیر این تحول، نه تنها در آن دوره که در دوران پس از آن نیز پیدا است. رودکی فرزند چنین روزگاری است. وی در دربار سامانی نفوذی فراوان یافت و به ثروتی افزون دست یافت. نفوذ شعر و موسیقی او در دربار نصر بن احمد چندان بود که داستان بازگشت پادشاه از هرات به بخارا، به خوبی بیانگر آن است. هنگامی که نصر بن احمد سامانی به هرات رفته، دیرگاهی در آن دیار مانده بود، هیچ کس را یارای آن نبود تا از پادشاه بخواهد که بخارا بازگردد؛ درباریان از رودکی خواستند تا او این وظیفه دشوار را بپذیرد. رودکی شعر پر آوازه «بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی» را سروده است. درباریان و شاعران، همه او را گرمی می داشتند و بزرگانی چون ابوالفضل بلعمی و ابوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت، شاعر و فیلسوف، شهید بلخی (۳۲۵ ق) و ابوالحسن مرادی شاعر با او دوستی و نزدیکی داشتند. گویند که وی از آغاز نابینا بود، اما با بررسی پروفیسور گراسیموف (۱۹۷۰ م) بر مجسمه و استخوانهای وی آشکار گردید که در دوران پیری با فلز گداخته ای چشم او را کور کرده اند، برخی استخوانهایش شکسته بود و در بیش از ۸۰ سالگی درگذشت. رودکی گذشته از نصر بن احمد سامانی کسان دیگری مانند امیر جعفر بانویه از امیران سیستان، ابوطیب مصعبی، خاندان بلعمی، عدنانی، مرادی، ابوالحسن کسایی، عماره مروزی و ماکان کاکای را نیز مدح کرده است. از آثار او بر می آید که به مذهب اسماعیلی گرایش داشته است؛ شاید یکی از علت های کور شدن او در روزگار پیری، همین باشد. با توجه به مقاله کریمسکی، هیچ بعید به نظر نمی رسد که پس از خلع امیر قرمطی، رودکی را نیز به سبب هواداری از قرمطیان و بی اعتنایی به مذهب رایج زمان کور کرده باشند. آنچه مسلم است زندگی صاحبقران ملک سخن ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی در هاله ای از رمز و راز پوشیده شده است و با اینکه بیش از هزار و صد سال از مرگ او می گذرد، هنوز معماهای زندگی او حل نشده و پرده ای ابهام بر روی زندگی پدر شعر فارسی سایه گسترده است. رودکی در پیری با بی اعتنایی دربار روبرو شد و به زادگاهش بازگشت؛ شعرهای دوران پیری او، سرشار از شکوه روزگار، حسرت از گذشته و بیان ناداری است. رودکی از شاعران بزرگ سبک خراسانی است. شعرهای اندکی از او به یادگار مانده، که بیشتر به صورت بیت هایی پراکنده از قطعه های گوناگون است.

سیری در آثار : کامل ترین مجموعه عروض فارسی، نخستین بار در شعرهای رودکی پیدا شد و در همین شعرهای باقی مانده، ۳۵ وزن گوناگون دیده می شود. این شعرها دارای گشادگی زبان و توانایی بیان است. زبان او، گاه از سادگی و روانی به زبان گفتار می ماند. جمله های کوتاه، فعلهای ساده، تکرار فعلها و برخی از اجزای جمله مانند زبان محاوره در شعر او پیداست. وجه غالب صور خیال در شعر او، تشبیه است. تخیل او نیرومند است. پیچیدگی در شعر او راه ندارد و شادی گرایی و روح افزایی، خردگرایی، دانش دوستی، بی اعتبار دانستن جهان، لذت جویی و به خوشبختی اندیشیدن در شعرهای او موج می زند. وی نماینده کامل شعر دوره سامانی و اسلوب شاعری سده چهارم است. تصویرهایش زنده و طبیعت در شعر او جاندار است. پیدایش و مطرح کردن رباعی را به او نسبت می دهند. رباعی در بنیاد، همان ترانه هایی بود که خنیاگران می خوانده اند و به پهلویات مشهور بوده است؛ رودکی به اقتضای آوازه خوانی به این نوع شعر بیشتر گرایش داشته، شاید نخستین شاعری باشد که بیش از سایر گویندگان روزگارش در ساختن آهنگها از آن سود برده باشد. از بیتها، قطعه ها، قصیده ها و غزلهای اندکی که از رودکی به یادگار مانده، می توان به نیکی دریافت که او در همه فنون شعر استاد بوده است.

معرفی آثار : تعداد شعرهای رودکی را از صدهزار تا یک میلیون بیت دانسته اند؛ آنچه اکنون مانده، بیش از ۱۰۰۰ بیت نیست که مجموعه ای از قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی را در بر می گیرد. از دیگر آثارش منظومه کلیله و دمنه است که محمد بلعمی آن را از عربی به فارسی برگرداند و رودکی به خواسته امیرنصر و ابوالفضل بلعمی آن را به نظم فارسی در آورده است (به باور فردوسی در شاهنامه، رودکی به هنگام نظم کلیله و دمنه کور بوده است). این منظومه مجموعه ای از افسانه ها و حکایتهای هندی از زبان حیوانات فابل است که تنها ۱۲۹ بیت آن باقی مانده است و در بحر رمل مسدس مقصور سرود شده است؛ مثنویهای دیگری در بحرهای متقارب، خفیف، هزج مسدس و سریع به رودکی نسبت می دهند که بیتهایی پراکنده از آنها به یادگار مانده است. گذشته از آن شعرهایی دیگر از وی در موضوعهای گوناگون مدحی، غنایی، هجو، وعظ، هزل، رثاء و چکامه، در دست است. عوفی درباره او می گوید: "که چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن تمامت حفظ کرد و قرائت بیاموخت و شعر گرفت و معنای دقیق می گفت، چنانکه خلق بر وی اقبال نمودند و رغبت او زیادت شد و او را آفریدگار تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود. از ابوالعبک بختیار بر بط بیاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او به اطراف واکناف عالم برسید و امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان بود، او را به قربت حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او به حد کمال رسید.

رودکی در سرودن انواع شعر مخصوصاً قصیده، مثنوی، غزل و قطعه مهارت داشته است و از نظر خوشی بیان در تاریخ ادبیات ایران پیش از او شاعری وجود ندارد که بتواند با وی برابری کند. به واسطه تقرب به امیر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) رودکی به دریافت جوائز و صله فراوانی از پادشاه سامانی و وزیران و رجال در بارش نائل گردید و ثروت و مکننتی زیاد به دست آورده است، چنانکه به گفته نظامی عروضی هنگامی مه به همراهی نصر بن احمد از هرات به بخارا می رفته، چهار صد شتر بنه او بوده است. علاوه بر دارا بودن مقام ظاهری رفعت پایه سخنوری و شاعری رودکی به اندازه ای است که از معاصران او شعرای معروفی چون شهید بلخی و معروفی بلخی او را ستوده اند و از گویندگان بعد از او کسانی چون دقیقی، نظامی عروضی، عنصری، فرخی و ناصر خسرو از او به بزرگی یاد کرده اند.

ویژگی سخن: سخنان رودکی در قوت تشبیه و نزدیکی معانی به طبیعت و وصف، کم نظیر است و لطافت و متانت و انسجام خاصی در ادبیات وی مشاهده می شود که مایه تأثیر کلام او در خواننده و شنونده است. از غالب اشعار او روح طرب و شادی و عدم توجه به آنچه مایه اندوه و سستی باشد مشهود است و این حالت گذشته از اثر محیط زندگی و عصر حیات شاعر نتیجه فراخی عیش و فراغت بال او نیز می باشد. با وجود آنکه تا یک میلیون و سیصد هزار شعر بنا به گفته رشیدی سمرقندی به رودکی نسبت داده اند تعداد اشعاری که از او امروزه در دست است به هزار بیت نمی رسد. از نظر صنایع ادبی گرانبها ترین قسمت آثار رودکی مدایح او نیست، بلکه مغاللات اوست که کاملاً مطابق احساسات آدمی است، شاعر شادی پسند بسیار جالب توجه و شاعر غزلسرای نشاط انگیز، بسیار ظریف و پر از احساسات است. گذشته از مدایح و مضمون های شادی پسند و نشاط انگیز در آثار رودکی، اندیشه ها و پندهایی آمیخته به بدبینی مانند گفتار شهید بلخی دیده می شود. شاید این اندیشه ها در نزدیکی پیری و هنگامی که توانگری او بدل به تنگدستی شده نمو کرده باشد، می توان فرض کرد که این حوادث در زندگی رودکی، بسته به سرگذشت نصر دوم بوده است. پس از آنکه امیر قرمطی را خلع کردند مقام افتخاری که رودکی در دربار به آن شاد بود به پایان رسید.

با فرا رسیدن روزهای فقر و تلخ پیری، دیگر چیزی برای رودکی نمانده بود، جز آنکه بیاد روزهای خوش گذشته و جوانی سپری شده بنالد و مویه کند.

نمونه اشعار: زمانه پندی آزاد وار داد مرا - زمانه را چو نکو بنگری همه پند است - به روز - نیک - کسان گفت تا تو غم نخوری - بسا کسا که به روز تو آرزو مند است - زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه - کرا زبان نه به بند است پای در بند است *** اندر بلای سخت: ای آنکه غمگنی و سزاواری - وندر نهان سرشک همی باری - رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد - بود آنچه بود، خیره چه

غم داری؟ هموار کرد خواهی گیتی را؟ - گیتیست، کی پذیرد همواری؟ - مستی نکن که او نشنود
مستی - رازی مکن که نشنود او زاری - شو، تا قیامت آید زاری کن! - کی رفته را به زاری باز آری؟
آزار بیش بینی زین گردون - گر تو به هر بهانه بیازاری - گوئی گماشته است بلائی او - بر هر که
تو بر او دل بگماری - ابری پدید نی و کسوفی نی - بگرفت ماه و گشت جهان تاری - فرمان کنی و
یا نکنی ترسم - بر خویشان ظفر ندهی باری - اندر بلای سخت پدید آید - فضل و بزرگمردی و
سالاری .

آثار رودکی : کلیله و دمنه رودکی : مهمترین کار رودکی به نظم در آوردن کلیله و دمنه است،
متأسفانه این اثر گرانبها مانند سایر آثار و مثنویهای رودکی گم شده است و از آن جز ابیاتی پراکنده
در دست نیست. از ادبیات پراکنده ای که از منظومه کلیله و دمنه و سایر مثنویهای رودکی باقی
مانده است می توان فهمید که صاحبقران ملک سخن لقبی برازنده او بوده است. در شعر او قوه
تخیل، قدرت بیان، استحکام و انسجام کلام همه با هم جمع است و بهمین دلیل در دربار سامانیان،
قدر و مرتبه ای داشت که شاعران بعد از او همیشه آرزوی روزگار او را داشتند.

آشنائی با سید حسین طباطبائی بروجردی

سید حسین طباطبائی بروجردی در سال ۱۲۵۴ خورشیدی (۱۲۹۲ هجری قمری) در بروجرد متولد
شد. پدرش سید علی طباطبائی نام داشت و نسبش با سی واسطه به حسن مثنی، فرزند حسن بن
علی علیه السلام میرسد. پدرش سید علی طباطبائی، از علمای شهر و مادرش سیده آغاییگم، دختر
سید محمدعلی طباطبائی بود. سید محمد باقر بحر العلوم، عموی پدربرگش و میرزا سید محمود
طباطبائی بروجردی (استاد سید هاشم موسوی خوانساری) عموی پدرش که غالباً با ناصرالدین شاه
در ستیزه بود از مشهورترین نیاکان او در زمانهای اخیر بودند. بروجردی تحصیلات رسمی خود را در
دوازده سالگی در مدرسه محلی در بروجرد به همراه پدرش سید علی و دیگر علما شروع کرد. در
۱۳۱۰ به اصفهان که هنوز مرکز اصلی آموزش مذهبی در ایران بود رفت و بخش اصلی آموزش خود
را گذراند.

پس از گذراندن مقدمات علوم در سن هجده سالگی وارد دارالعلم اصفهان شد و از ابوالمعالی، سید
مدرس، آیت الله درچه سطوح فقه و اصول و ادبیات عرب را آموخت. همچنین چندین سال از حکیم
قشقائی و حکیم کاشانی حکمت و فلسفه و کلام و منطق آموخت و پس از هشت سال اقامت در
اصفهان به نجف رفت. بروجردی سالها در نجف از آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، آقا
شریعت اصفهانی در رشته خارج فقه و اصول تحصیل کرد، و خود در علوم عقلی و نقلی به مرتبه
اجتهاد و استادی ارتقاء یافت و در سن سی سالگی در ردیف استادان حوزه نجف به تدریس علما

اشتغال داشت. آیت الله بروجردی بعد از ده سال اقامت در عتبات در سال ۱۳۲۸ از عراق وارد بروجرد شد و مدت سی سال در زادگاه خود به ترویج، تدریس و تألیف مشغول گشت و چند سفر به حوزه قم آمدوشد نمود که در برهه زمان در جمله مدرسین حوزه قم قرار گرفت و دیری نگذشت که پس از فوت آیت الله حائری تدریجاً در رأس اساتید بزرگ حوزه قم قرار گرفت.

ورود به قم: بعد از وفات مؤسس حوزه علمیه قم شیخ عبدالکریم حائری یزدی و محمدحسین نائینی (ساکن نجف اشرف) در سال ۱۳۵۵ قمری و وفات آقا ضیاءالدین عراقی در سال ۱۳۶۱ قمری، مرجعیت عامه شیعه تا سال ۱۳۶۵ قمری بر عهده سید ابوالحسن اصفهانی قرار گرفت. سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف ساکن بود و مرجعیت عامه شیعه را بر عهده داشت. همچنین در آن سالها سید حسین طباطبایی قمی در کربلا ساکن بود و مشغول تدریس برای طلاب حوزه کربلا بود. سید حسین طباطبایی بروجردی در این ایام در بروجرد ساکن بود و مشغول تدریس برای طلاب آن منطقه و بیان مسائل شرعی برای مردم آن خطه بود. سید حسین بروجردی در سال ۱۳۶۴ قمری (۱۳۲۴ شمسی) جهت مداوا به شهر تهران آمد و در آن ایام با درخواست زیاد علما و مراجع وقت قم از جمله سید صدر الدین صدر برای آمدن به قم و ماندن در این شهر و به عهده گرفتن مقام مرجعیت مواجه شد، و بعد از اصرار بی حد علمای قم این خواسته را پذیرفت و عازم قم گشت.

در سال ۱۳۶۵ قمری سید ابوالحسن اصفهانی در نجف درگذشت و کمتر از ۴ ماه پس از آن سید حسین طباطبایی قمی نیز از دنیا رفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی و سید حسین طباطبایی قمی، عملاً سید حسین طباطبایی بروجردی عهده دار مرجعیت عامه شیعیان گشت و این موضوع به مدت نزدیک به ۱۵ سال ادامه یافت.

آیت الله بروجردی نمایندگانی را به کشورهای مختلف میفرستاد. قبل از وی اگر چه بعضی از مراجع مانند سید ابوالحسن اصفهانی نمایندگان و مبلغانی را به مناطقی مانند هندوستان، زنگبار و مسقط فرستادند، اما این اعزامها محدود و موقت و در مناسبت‌های خاصی انجام می‌شد، ولی آیت الله بروجردی در این وادی نیز به سرمایه گذاری کلان عنایت داشت. مرکز اسلامی هامبورگ: از مهمترین مراکز اسلامی و شیعی در آلمان و اروپاست. در ۱۳۳۲ تصمیم به تأسیس مرکز گرفته شد و طی نامه‌ای به آیت الله بروجردی، این پیشنهاد مطرح شد. وی ضمن استقبال از این طرح، مبلغ ده هزار تومان به عنوان نخستین رقم مالی برای انجام این کار حواله کردند. در سال ۱۳۳۴ محمد محقق لاهیجانی به عنوان نماینده آیت الله بروجردی و امام مسجد آغاز به کار کرد. پس از وفات آیت الله بروجردی و بازگشت محقق به ایران، سید محمد حسینی بهشتی مدیریت این مرکز را بر عهده گرفت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مدتی سید محمد خاتمی، محمد مجتهد شبستری، علی مقدم و محمد باقر انصاری در آن به فعالیت مشغول بودند و هم اکنون نیز این مرکز دینی و

فرهنگی در هامبورگ فعال است. آمریکا: مهدی حائری یزدی فرزند شیخ عبدالکریم حائری یزدی تا پیروزی انقلاب در واشنگتن از طرف آیت الله بروجردی نماینده بود. وی علاوه بر تبلیغ در دانشگاه‌ها نیز تحصیل و تدریس میکرد. عربستان: سید محمدتقی طالقانی نماینده آیت الله بروجردی بود. او بعد از استقرار در آن کشور و پیگیری‌های بسیار، زمینه تأسیس مرکزی در شهر مدینه ایجاد کرده بود که به دلایلی متوقف شد. عبدالحسین فقیهی رشتی نیز به نمایندگی از آیت الله بروجردی، هر سال چندین ماه در مکه و مدینه به سر می‌برد و علاوه بر بیان مسائل شرعی، به دریافت وجوه شرعی می‌پرداخت. او ۳۰ سال نماینده آیت الله بروجردی در امور حجاج بود. مصر: محمدتقی قمی از ۱۳۱۷ش با هدف تقریب مذاهب به قاهره رفت. ضمن تدریس زبان و ادبیات فارسی، برای معرفی تشیع تلاش میکرد. به همت وی و برخی علمای شیعی و سنی در ۱۳۲۷ش «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» تأسیس شد. آیت الله بروجردی، قمی را به عنوان نماینده خود در مصر و دارالتقریب تأیید کرد و به واسطه وی با شیوخ الازهر مکاتباتی داشت. انگلستان: سید صدرالدین بلاغی نماینده آیت الله بروجردی در نهضت ملی شدن نفت بود. وی پس از نهضت نفت به نمایندگی آیت الله بروجردی، عازم انگلستان شد و در آنجا به تبلیغ پرداخت. در نامه ای آیت الله بروجردی از سفر ایشان اظهار خرسندی میکند: «بسم الله الرحمن الرحيم/ بعرض عالی می‌رساند، مرقوم محترم که حاکی از صحت مزاج عالی بود واصل گردید، مطالبی را که مرقوم داشته بودید مکرراً با دقت مطالعه نمودم بی‌اندازه از این مسافرتی که به منظور تقویت اسلام انجام داده‌اید مسرور شدم و از این که اظهار رضایت به مسافرت لندن هم فرموده بودید نیز کمال مسرت حاصل شد، ولیکن جمع مابین این مسافرت فعلاً با انتظار شرکت در آکادمی یا معهد که مرقوم شده بود چه نحو می‌شود، متحیر شدم. هر قسم بنظر خودتان صلاح است و جمع مابین دو مقصد حاصل می‌شود مرقوم دارید. مکتوبی به یکی از آقایان تجار که در طهران هستند نوشتم تحقیق کنند وضع عائله جناب مستطاب عالی را بهتر اطلاع دهند. پس از اطلاع امیدوارم رفع نگرانی جنابعالی از این حیث بشود و چنانچه خودتان هم احتیاجاتی داشته باشید با تعیین آدرس کامل اطلاع دهید. حقیر بی‌اندازه مسافرت امثال جناب مستطاب عالی را بممالکی که ممکن است موجب توسعه و تقویت دیانت مقدسه اسلام باشد لازم می‌دانم ولیکن تا حال کمتر اشخاصی را واجد اوصاف احراز کرده‌ام. در مواقع توجه و دعاء امیدوارم حقیر را فراموش نفرمایید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، ۱۸ محرم ۱۳۸۰. حسین الطباطبایی/ چنانچه میسر باشد با جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج آقا مهدی حائری تماس داشته باشید ولو بمکاتبه گمان می‌کنم مفید باشد.» پاکستان: شیخ محمد شریعت اصفهانی فرزند شیخ الشریعه اصفهانی و داماد آقا ضیاء عراقی بود. در زمان زعامت آیت الله بروجردی از نجف به ایران آمد. با سید محمدکاظم عصار و حسینعلی راشد مرتبط بود. در ۱۳۳۱ش

به عنوان نماینده آیت الله بروجردی راهی کراچی شد و تا پایان عمر در آنجا ماند. در فروردین ۱۳۵۷ درگذشت.

اندیشه تقریب مذاهب اسلامی: آیت الله بروجردی به تقریب و وحدت میان مذاهب اسلامی توجه داشت. مسائل بین المللی و حملات بیگانگان به خاک مسلمین همانند جنگ جهانی، تجزیه عثمانی، جنگ ایتالیا علیه لیبی، تأسیس اسرائیل، جنگ هند و پاکستان و.. در ایجاد تفکر تقریب نقش داشت. بروجردی نزد سید محمدباقر درچه ای و شریعت اصفهانی تلمذ کرده است. این دو از حامیان اندیشه تقریب بودند. حمایت سید حسین بروجردی از دارالتقریب که در سال ۱۳۲۷ شمسی در قاهره و با دبیر کلی شیخ محمد تقی قمی شکل گرفت، نشانگر اهتمام وی به وحدت و انسجام مسلمانان است. آیت الله بروجردی معتقد بود که شیعه در عصر حاضر باید بر مقام علمی اهل بیت تأکید ورزد و از طرح مسأله خلافت علی بن ابی طالب سکوت کند زیرا که این امری است تاریخی و مربوط به گذشته، مسلماً اگر شیعه به استناد حدیث ثقلین به مرجعیت علمی اهل بیت اکتفا کند قادر خواهد بود که دشمنی های بیهوده را کنار بزند و همه مسلمانان را پیرامون محاسن کلام عترت و فقه با عظمت اهل بیت جمع کند. وی که قرآن را مایه وحدت مسلمانان میدانست، درباره عدم تحریف در قرآن می گفت: «هر کس از کیفیت نزول قرآن و حفظ آن خبر داشته باشد حتی احتمال تحریف در آن را نمیدهد و خواهد دانست که امکان تحریف وجود نداشته است. به مجردی که آیهای یا سوره ای نازل میگردد و رسول اکرم آن را بر مردم تلاوت میفرمود صدها نفر آن را از بر میکردند و مرتباً آن را تکرار نموده و هر روز و شب تلاوت میکردند، بطوری که اگر در محیط اسلامی مدینه و جاهای دیگر، کسی یک کلمه را زیر و رو میکرد، همه او را تخطئه میکردند، نظیر شعر یا قصیده معروفی که اگر کسی آن را به غلط بخواند مردم بخصوص ادیبان، خطای او را میگیرند. روایات تحریفیه، سه چهارم آنها را یک نفر بنام احمد بن محمد سیاری اوائل قرن سوم، جعل کرده است.» سرانجام در عصر او شیخ شلتوت مفتی و رئیس جامع الازهر، با فتوای خود کرسی فقه جعفری را در ردیف فقه مذاهب جهان اسلام قرار داد و مورد تأیید واقع گردیده و تثبیت شد. از اینرو، وی آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای را به همراه آیت الله سید محمود طالقانی و گروهی از روحانیون، به نمایندگی خود به قاهره فرستاد تا از شیخ محمود شلتوت مفتی اعظم و رئیس وقت دانشگاه الازهر مصر بخاطر فتوای تاریخی اش تشکر نمایند.

روش اجتهادی: او همچون علمای سلف خود مثل شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی و علامه بحر العلوم دارای جامعیتی در علوم اسلامی است در فقه شیوه ای استنباطی را به کار برد. شیوه او در فقه بر چند محور استوار است: اهمیت به آراء قدماء. اهمیت به روایات و فتاوی اهل سنت. تکیه بر ادله و روایات اولیه.

ریشه یابی مسائل : از جمله مهمترین نظرات ایشان مخالفت تلویحی با اصل ولایت مطلقه فقیه است. ایشان طی خاطرات و نوشتارهای گوناگون به این نکته اشاره کرده اند که کسی با تحت عنوان نماینده امام زمان نمیتواند به دخل و تصرف در امور مسلمین بپردازد.

تألیفات : سید حسین طباطبائی بروجردی بر کتابهای فقیه شیخ صدوق، تهذیب و استبصار شیخ طوسی، خصال و رجال و امالی و علل الشرایع اسانیدی ضمیمه نمود. وی حاشیه بر کفایه آخوند خراسانی و نهاییه طوسی به رشته تحریر برد، و یک دوره فقهی از تقریرات او به جا ماند. در عصر او رساله عملیه توضیح المسائل برای مقلدین با اسلوب تازه و جالبی در سراسر جهان منتشر شد.

چند مورد از کتابهای او عبارت است از: حاشیه علی کفایه الاصول . المهدی فی کتب اهل السنه. الآثار المنظومه، انیس المقلدین . مجمع الفروع، مناسک الحج . جامع احادیث الشیعه . مستدرک فهرست منتخب الدین . تجرید اسانید الامانی . تجرید اسانید الاستبصار .

درگذشت : او در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ (شوال ۱۳۸۰ قمری) در سن هشتادوشش سالگی بر اثر بیماری قلبی درگذشت. پیکرش را در حرم فاطمه معصومه در قم به خاک سپردند.

آشنائی با جلال آل احمد

جلال الدین سادات آل احمد، معروف به جلال آل احمد، فرزند سید احمد حسینی طالقانی در محله سید نصرالدین از محله های قدیمی شهر تهران به دنیا آمد، او در سال ۱۳۰۲ پس از هفت دختر متولد شد و نهمین فرزند پدر و دومین پسر خانواده بود. پدرش در کسوت روحانیت بود و از این رو جلال دوران کودکی را در محیطی مذهبی گذراند. تمام سعی پدر این بود که از جلال، برای مسجد و منبرش جانشینی بپرورد. جلال پس از اتمام دوره دبستان، تحصیل در دبیرستان را آغاز کرد، اما پدر که تحصیل فرزند را در مدارس دولتی نمی پسندید و پیش بینی می کرد که آن درسها، فرزندش را از راه دین و حقیقت منحرف می کند، با او مخالفت کرد: «دبستان را که تمام کردم، دیگر نگذاشت درس بخوانم که: «برو بازار کار کن» تا بعد ازم جانشینی بسازد. و من رفتم بازار. اما دارالفنون هم کلاسهای شبانه باز کرده بود که پنهان از پدر اسم نوشتم.» پس از ختم تحصیل دبیرستانی، پدر او را به نجف نزد برادر بزرگش سید محمد تقی فرستاد تا در آنجا به تحصیل در علوم دینی بپردازد، البته او خود به قصد تحصیل در بیروت به این سفر رفت، اما در نجف ماندگار شد. این سفر چند ماه بیشتر دوام نیاورد و جلال به ایران بازگشت. در «کارنامه سه ساله» ماجرای رفتن به عراق را این گونه شرح می دهد: «تابستان ۱۳۲۲ بود، در بحبوحه جنگ، با حضور سربازان بیگانه و رفت و آمد وحشت انگیز U.K.C.C و قرقی که در تمام جاده ها کرده بودند تا مهمات جنگی از خرمشهر به استالینگراد برسد. به قصد تحصیل در بیروت می رفتم که آخرین حد نوک دماغ ذهن جوانی ام بود و از راه

خرمشهر به بصره و نجف می رفتم که سپس به بغداد والخر اما در نجف ماندگار شدم. میهمان سفره برادرم. تا سه ماه بعد به چیزی در حدود گریزی، از راه خانقین و کرمانشاه برگردم. کله خورده و کلافه و از برادر و پدر. «پس از بازگشت از سفر، آثار شک و تردید و بی اعتقادی به مذهب در او مشاهده می شود که بازتابهای منفی خانواده را به دنبال داشت. «شخص من که نویسنده این کلمات است، در خانواده روحانی خود همان وقت لامذهب اعلام شده دیگر مهر نماز زیرپیشانی نمی گذاشت. در نظر خود من که چنین می کردم، بر مهر گلی نماز خواندن نوعی بت پرستی بود که اسلام هر نوعش را نهی کرده، ولی در نظر پدرم آغاز لا مذهبی بود. و تصدیق می کنید که وقتی لا مذهبی به این آسانی به چنگ آمد، به خاطر آزمایش هم شده، آدمیزاد به خود حق می دهد که تا به آخر براندش.» آل احمد در سال ۱۳۲۳ به حزب توده ایران پیوست و عملاً از تفکرات مذهبی دست شست. دوران پر حرارت بلوغ که شک و تردید لازمه آن دوره از زندگی بود، اوج گیری حرکت های چپ گرایانه حزب توده ایران و توجه جوانان پرشور آن زمان به شعارهای تند و انقلابی آن حزب و درگیری جنگ جهانی دوم عواملی بودند که باعث تغییر مسیر فکری آن احد شدند. همه این عوامل دست به دست هم داد تا جوانکی با انگشتی عقیق با دست و سر تراشیده، تبدیل شد به جوانی مرتب و منظم با یک کراوات و یکدست لباس نیمدار آمریکایی شود. در سال ۱۳۲۴ با چاپ داستان «زیارت» در مجله سخن به دنیای نویسندگی قدم گذاشت و در همان سال، این داستان در کنار چند داستان کوتاه دیگر در مجموعه "دید و بازدید" به چاپ رسید. آل احمد در نوروز سال ۱۳۲۴ برای افتتاح حزب توده و اتحادیه کارگران وابسته به حزب به آبادان سفر کرد: «در آبادان اطراق کردم. پانزده روزی. سال ۱۳۲۴ بود، ایام نوروز و من به مأموریتی برای افتتاح حزب توده و اتحادیه کارگران وابسته اش به آن ولایت می رفتم و اولین میتینگ در اهواز از بالای بالکونی کنار خیابان". آل احمد که از دانشسرای عالی در رشته ادبیات فارسی فارغ التحصیل شده بود، او تحصیل را در دوره دکترای ادبیات فارسی نیز ادامه داد، اما در اواخر تحصیل از ادامه آن دوری جست و به قول خودش «از آن بیماری (دکتر شدن) شفا یافت». به علت فعالیت مداومش در حزب توده، مسؤولیتهای چندی را پذیرفت. خود در این باره می گوید: «در حزب توده در عرض چهار سال از صورت یک عضو ساده به عضویت کمیته حزبی تهران رسیدم و نمایندگی کنگره و از اوایل ۲۵ مأمور شدم زیر نظر طبری «ماهنامه مردم» را راه بیندازم که تا هنگام انشعاب ۱۸ شماره اش را درآوردم حتی شش ماهی مدیر چاپخانه حزب بودم.» در سال ۱۳۲۶ به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در همان سال، به رهبری خلیل ملکی و ۱۰ تن دیگر از حزب توده جدا شد. آنها از رهبری حزب و مشی آن انتقاد می کردند و نمی توانستند بپذیرند که یک حزب ایرانی، آلت دست کشور بیگانه باشد. در این سال با همراهی گروهی از همفکرانش طرح استعفای دسته جمعی خود را نوشتند. آل احمد با نشر

عصیانگرش اینگونه می گوید: «روزگاری بود و حزب توده ای بود و حرف و سخنی داشت و انقلابی می نمود و ضد استعمار حرف می زد و مدافع کارگران و دهقانان بود و چه دعوپهای دیگر و چه شوری که انگیزته بود و ما جوان بودیم و عضو آن حزب بودیم و نمی دانستیم سر نخ دست کیست و جوانی مان را می فرسودیم و تجربه می آموختیم. برای خود من «اما» روزی شروع شد که مأمور انتظامات یکی از تظاهرات حزبی بودیم (سال ۲۳ یا ۲۴؟) از در حزب خیابان فردوسی تا چهارراه مخبرالدوله با بازوبند انتظامات چه فخرها که به خلق نفروختم، اما اول شاه آباد چشمم افتاد به کامیون های روسی پر از سرباز که ناظر و حامی تظاهرات ما کنار خیابان صف کشیده بودند که یک مرتبه جا خوردم و چنان خجالت کشیدم که تپیدم توی کوچه سید هاشم و» در سال ۱۳۲۶ کتاب «از رنجی که می بریم» چاپ شد که مجموعه ۱۰ قصه کوتاه بود و در سال بعد «سه تار» به چاپ رسید. پس از این سالها آل احمد به ترجمه روی آورد. در این دوره، به ترجمه آثار «ژید» و «کامو»، «سارتر» و «داستایوسکی» پرداخت و در همین دوره با دکتر سیمین دانشور ازدواج کرد.

«زن زیادی» نیز به این سال تعلق دارد. در طی سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ «اورازان»، «تات نشینهای بلوک زهرا»، «هفت مقاله» و ترجمه مائده های زمینی را منتشر کرد و در سال ۱۳۳۷ «مدیر مدرسه» «سرگذشت کندوها» را به چاپ سپرد. دو سال بعد «جزیره خارک - در یتیم خلیج» را چاپ کرد. سپس از سال ۴۰ تا ۴۳ «نون و القلم»، «سه مقاله دیگر»، «کارنامه سه ساله»، «غرب زدگی» «سفر روس»، «سنگی بر گوری» را نوشت و در سال ۴۵ «خسی در میقات» را چاپ کرد و هم «کرگدن» نمایشنامه ای از اوژان یونسکورا. «در خدمت و خیانت روشنفکران» و «نفرین زمین» و ترجمه «عبور از خط» از آخرین آثار اوست. آل احمد در صحنه مطبوعات نیز حضور فعالانه مستمری داشت و در این مجلات و روزنامه ها فعالیت می کرد. نکته ای که در زندگی آل احمد جالب توجه است، زندگی مستمر ادبی او است. اگر حیات ادبی این نویسنده با دیگر نویسندگان همعصرش مقایسه شود این موضوع به خوبی مشخص می شود. جلال در سالهای فرجامین زندگی، با روحی خسته و دلزده از تفکرات مادی به تعمق در خویشتن خویش پرداخت تا آنجا که در نهایت، پلی روحانی و معنوی بین او و خدایش ارتباط برقرار کرد. او در کتاب «خسی در میقات» که سفرنامه ی حج اوست به این تحول روحی اشاره می کند و می گوید: «دیدم که کسی نیستم که به میعاد آمده باشد که خسی به میقات آمده است. . .» این نویسنده پر توان که همواره به حقیقت می اندیشید و از مصلحت اندیشی می گریخت، در اواخر عمر پر بارش، به کلبه ای در میان جنگلهای اسالم کوچ کرد. جلال آل احمد، نویسنده توانا و هنرمند دلیر به ناگاه در غروب روز هفدهم شهریور ماه سال ۱۳۴۸ در چهل و شش سالگی زندگی را بدرود گفت.

ویژگی های آثار : به طور کلی نثر آل احمد نثری است شتابزده، کوتاه، تاثیر گذار و در نهایت کوتاهی و ایجاز . آل احمد در شکستن برخی از سنت های ادبی و قواعد دستور زبان فارسی شجاعتی کم نظیر داشت و این ویژگی در نامه های او به اوج می رسد. اغلب نوشته هایش به گونه ای است که خواننده می تواند بپندارد نویسنده هم اکنون در برابرش نشسته و سخنان خود را بیان می کند و خواننده، اگر با نثر او آشنا نباشد و نتواند به کمک آهنگ عبارات ، آغاز و انجام آنها را دریابد، سر در گم خواهد شد. از این رو ناآشنایان با سبک آل احمد گاهی ناگزیر می شوند عباراتی را بیش از چند بار بخوانند.

آثار : آثار جلال آل احمد را به طور کلی می توان در پنج مقوله یا موضوع طبقه بندی کرد: الف - قصه و داستان. ب- مشاهدات و سفرنامه. ج- مقالات. د- ترجمه. هـ- خاطرات و نامه ها. الف- قصه و داستان : ۱- دید و بازدید ۱۳۲۴: نخست شامل ده داستان کوتاه بود، در چاپ هفتم دوازده داستان کوتاه را در بردارد. جلال جوان در این مجموعه با دیدی سطحی و نثری طنز آلود اما خام که آن هم سطحی است، زبان به انتقاد از مسایل اجتماعی و باورهای قومی می گشاید . ۲- از رنجی که می بریم ۱۳۲۶: مجموعه هفت داستان کوتاه است که در این دو سال زبان و نثر داستانهای جلال به انسجام و پختگی می گراید. در این مجموعه تشبیهات تازه، زبان آل احمد را تصویری کرده است . ۳- سه تار ۱۳۲۷: مجموعه سیزده داستان کوتاه است. فضای داستانهای سه تار لبریز از شکست و ناکامی قشرهای فرو دست جامعه است . ۴- زن زیادی ۱۳۳۱: حاوی یک مقدمه و نه داستان کوتاه است. قبل از جلال، صادق چوبک و بزرگ علوی به تصویر شخصیت زنان در داستانهای خود پرداخته اند. زنان مجموعه زن زیادی را قشرهای مختلف و متضاد مرفه، سنت زده و تباه شده تشکیل می دهند . ۵- سرگذشت کندوها ۱۳۳۷: نخستین داستان نسبتاً بلند جلال است با شروعی به سبک قصه های سنتی ایرانی، "یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود" این داستان به بیان شکست مبارزات سیاسی سالهای ۲۹ تا ۳۱ حزبی پرداخته است . ۶- مدیر مدرسه ۱۳۳۷: این داستان نسبتاً بلند به نوعی میان خاطرات فرهنگی آل احمد است. خود او در این مورد گفته است: "حاصل اندیشه های خصوصی و برداشت های سریع عاطفی از حوزه بسیار کوچک اما بسیار موثر فرهنگ و مدرسه" مدیر مدرسه، گزارش گونه ای است از روابط افراد یک مدرسه با هم و روابط مدرسه با جامعه. " آل احمد در مدیر مدرسه به نثر خود اعتماد کامل دارد. قلم دیگر در دستش نمی لرزد و چنین می نماید که اندیشه هایش نیز، در چارچوبی خاص، شکل نهایی خود را یافته است. به رغم این تکوین اندیشه، جلال شکست را باور کرده است، لذا به دنبال گوشه ای خلوت می گردد . ۷- نون والقلم ۱۳۴۰: یک داستان بلند تاریخی که حوادث آن مربوط به اوایل حکومت صفویان است. زبان نون والقلم به اقتضای زمان آن نسبتاً کهنه است . ۸- نفرین زمین ۱۳۴۶:

رمانی روستایی است که بازتابی از جریانهای مربوط به "اصلاحات ارضی" در آن بیان شده است.

۹- پنج داستان ۱۳۵۰: دو سال پس از مرگ آل احمد چاپ شده است. ۱۰- چهل طوطی اصل (با سیمین دانشور) ۱۳۵۱: مجموعه شش قصه کوتاه قدیمی از "طوطی نامه" که با تحریری نو نگاشته شده است. آل احمد در نامه ای خطاب به حبیب یغمایی، مدیر مجله ادبی یغما می نویسد: "و من که جلال باشم وقتی خیال دکتر شدن و ادبیات را در سر داشتم به اینها دسترسی یافتم. قرار بود درباره "هزار و یک شب" و ریشه های هندی و ایرانی قصه هایش چیزی درست کنم به رسم رساله، که نشد...". ۱۱- سنگی بر گوری ۱۳۶۰: رمانی است کوتاه و آخرین اثر داستانی آل احمد محسوب می شود. موضوع آن فرزند نداشتن اوست.

ب- مشاهدات و سفرنامه ها: اورازان ۱۳۳۳، تات نشینهای بلوک زهرا ۱۳۳۷، جزیره خارک، درّ یتیم خلیج فارس ۱۳۳۹، خسی در میقات ۱۳۴۵، سفر به ولایت عزرائیل چاپ ۱۳۶۳، سفر روس ۱۳۶۹، سفر آمریکا و سفر اروپا که هنوز چاپ نشده اند.

ج- مقالات و کتابهای تحقیقی: گزارشها ۱۳۲۵، حزب توده سر دو راه ۱۳۲۶، هفت مقاله ۱۳۳۳، سه مقاله دیگر ۱۳۴۱، غرب زدگی به صورت کتاب ۱۳۴۱، کارنامه سه ساله ۱۳۴۱، ارزیابی شتاب زده ۱۳۴۲، یک چاه و دو چاله ۱۳۵۶، در خدمت و خیانت روشنفکران ۱۳۵۶، گفتگوها ۱۳۴۶.

د- ترجمه: عزاداریهای نامشروع ۱۳۲۲ از عربی، محمد آخرالزمان نوشته بل کازانوا نویسنده فرانسوی ۱۳۲۶، قمارباز ۱۳۲۷ از داستایوسکی، بیگانه ۱۳۲۸ اثر آلبرکامو (با علی اصغر خبرزاده)، سوء تفاهم ۱۳۲۹ از آلبرکامو، دستهای آلوده ۱۳۳۱ از ژان پل سارتر، بازگشت از شوروی ۱۳۳۳ از آندره ژید، مائده های زمینی ۱۳۳۴ اثر ژید (با پرویز داریوش)، کرگدن ۱۳۴۵ از اوژن یونسکو، عبور از خط ۱۳۴۶ از یونگر (با دکتر محمود هومن)، تشنگی و گشنگی ۱۳۵۱ نمایشنامه ای از اوژن یونسکو؛ در حدود پنجاه صفحه این کتاب را جلال آل احمد ترجمه کرده بود که مرگ زودرس باعث شد نتواند آن را به پایان ببرد؛ پس از آل احمد دکتر منوچهر هزارخانی بقیه کتاب را ترجمه کرد.

ه- خاطرات و نامه ها: نامه های جلال آل احمد (جلد اول ۱۳۶۴) به کوشش علی دهباشی، چاپ شده است که حاوی نامه های او به دوستان دور و نزدیک است.

آشنائی با ابوریحان محمد بن احمد بیرونی

تولد: ۱۲ ذوالحجه ۳۶۲ هجری کاث، خوارزم (شهر کارا کلپاکسکایا کنونی واقع در ازبکستان)

وفات: ۴ رجب ۴۴۰ هجری غزنه (غزنه کنونی در افغانستان) ابوریحان بیرونی در خوارزم، منطقه ای که در مجاورت دریای آرال قرار دارد و امروزه همه آن را به نام کارا کلپاکسکایا می شناسند، به دنیا آمد. کاث و جورجانیه دو شهر بزرگ این منطقه به شمار می رفتند. بیرونی در

نزدیکی کاث به دنیا آمد و نام شهری که در آن متولد شد را به افتخار او ، بیرونی نام نهادند . او در هر دو شهر کاث و جورجانیه زندگی کرد و پرورش یافت و مطالعه و تحصیل علم را درحالی که خیلی جوان بود تحت نظر ریاضی دان و ستاره شناس مشهوری به نام ابو نصر منصور آغاز نمود . بی تردید بیرونی از سن ۱۷ سالگی به انجام فعالیت‌های علمی مهم و ویژه ای پرداخت . وی در سال ۳۷۹ با مشاهده بیشترین ارتفاع خورشید ، عرض جغرافیایی شهر کاث را محاسبه کرد . فعالیت‌های دیگری که بیرونی به عنوان یک مرد جوان و کم تجربه انجام داد ، بیشتر نظری بود . قبل از سال ۳۸۴ (وقتی که ۲۲ساله بود) چندین اثرکوتاه ازخود برجای گذاشت . یکی از آثار موجوداوتحت عنوان " نقشه کشی" (Cartography) اثری است که در آن به بررسی نقشه های جغرافیایی پرداخته است . در این اثر ، او علاوه بر این که نقشه نیم کره را روی صفحه سطح ترسیم کرده است ، نشان داده که تا سن ۲۲ سالگی بسیار مطالعه داشته ، چرا که او مجموعه کاملی از نقشه هایی که دیگران رسم کرده اند را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و موارد مربوط به آنها را دراین رساله مورد بحث قرار داده است .

زندگی نسبتاً آرام بیرونی تا این مرحله ، پایان غیرمنتظره ای به همراه داشت . در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پنجم در عالم اسلام شورش عظیمی بر پا شد و در منطقه ای که بیرونی در آن زندگی می کرد ، جنگ های داخلی در حال وقوع بود . در این زمان خوارزم بخشی از فرمانروایی سامانیان و بخارا مرکز آن به شمار می رفت . حکومت زیار با پایتختش در گرگان در کنار دریای خزر از دیگر حکومت های این منطقه بود . از طرف غرب ، خاندان آل بویه بر سراسر ناحیه بین دریای خزر و خلیج فارس و همچنین بین النهرین حکومت می کرد . سلسله پادشاهی دیگری که به سرعت طلوع کرد ، سلسله غزنویان بود که پایتختشان را شهر غزنه در افغانستان اختیار کردند . این حکومت نقش مهمی را در زندگی بیرونی ایفا کرد . بنو عراق از جمله فرمانروایان منطقه خوارزم بود و ابو نصر منصور استاد بیرونی یکی از امیران آن خاندان به شمار می رفت . در سال ۳۸۴ حکومت بنو عراق با یک قیام سرنگون شد . بیرونی به هنگام شروع جنگ داخلی از آن منطقه گریخت اما اینکه برای ستاد بیرونی ابو نصر منصور چه اتفاقی افتاد ، معلوم نیست . بعدها ، بیرونی در مورد این وقایع نوشت : بعد از اینکه چند سال در آن منطقه به سختی زندگی کردم ، با اجازه حاکم وقت به زادگاه خود بازگشتم اما مرا وادار به انجام امور مادی و دنیوی کردند که موجب حسادت ورزیدن ابلهان گردید اما خردمندان از این امر متاسف شدند . دقیقاً معلوم نیست که ابوریحان بیرونی به هنگام گریختن از خوارزم به کجا رفت . او باید به شهر ری رفته باشد و بدون تردید مدتی را در شهر ری زندگی کرده است . بر اساس نوشته هایش ، او هیچ پشتیبانی نداشت و با فقر و تنگدستی در شهر ری زندگی می کرد . خجندی ستاره شناسی بود که با دستگاه بسیار بزرگی کار می کرد او خودش این دستگاه را ساخته و آن را روی کوهی بالا تر از شهر ری قرار داده بود تا بدینوسیله عبور

نصف النهاری خورشید را نزدیک انقلابین مشاهده کند . او در روزهای ۴ و ۵ جمادی الاول سال ۳۸۴ انقلاب تابستانی را مشاهده کرد و در روزهای ۸ و ۹ ذیقعه سال ۳۸۴ شاهد انقلاب زمستانی بود و بدین ترتیب او توانست مایل بودن دایره البروج و همچنین عرض جغرافیایی شهر ری را محاسبه کند اما هیچ یک از این دو محاسبه دقیق نبود . خجندی در مورد مشاهداتش و همچنین دستگاه ذات السُدس (sexant) دستگاه سنجش ارتفاع خورشید و ستارگان) با ابوریحان بیرونی به بحث و بررسی می پرداخته . پس از آن بیرونی در مورد مشاهدات خجندی در کتاب "تحديد النهایات الاماکن" (Tahdid) خود گزارشی نوشت و ادعا کرد که در طول مشاهدات خجندی ، دیافراگم دستگاه ذات السُدس بدلیل وزن دستگاه ۹ اینچ تنظیم شده است . ابوریحان بیرونی تقریباً علت خطاهای خجندی را دقیق و درست تشخیص می داد . از آنجایی که خجندی در سال ۳۸۹ از دنیا رفت می توان به این نتیجه رسید که ابوریحان بیرونی سالهای بین ۳۸۴ تا ۳۸۶ را در شهر ری سپری کرده است . او همچنین باید مدتی از این زمان را در گیلان که دریای خزر آن را از شمال احاطه کرده است ، زندگی کرده باشد چرا که حدوداً در همین زمان کتابی را به حاکم گیلان ، ابن رستم تقدیم کرده . ابن رستم با حکومت زیار در ارتباط بود . تاریخهای معینی را در زندگی ابوریحان بیرونی با اطمینان می دانیم چرا که او در آثارش وقایع نجومی را شرح داده است و بدین ترتیب این امکان را به ما می دهد تا زمانها و مکانهای دقیق را تعیین کنیم . شرح و توصیف او از ماه گرفتگی روز ۱۳ جمادی الاول سال ۳۸۷ که او در کاث شاهد آن بوده است نشان می دهد که او تا آن زمان به کشور خود باز گشته بوده است . این ماه گرفتگی در بغداد نیز قابل رویت بود و بیرونی ترتیبی داد که به همراه ابووفاء بوزجانی در بغداد شاهد این رویداد گردند . مقایسه زمانها آنها را قادر کرد تا تفاوت طول جغرافیایی بین دو شهر را محاسبه کنند . بر این امر نیز واقفیم که در طول این مدت بیرونی بسیار زیاد نقل مکان می کرده است چرا که تا سال ۳۸۹ او در گرگان بوده و قابوس حاکم حکومت زیار از او حمایت می کرد . او تقریباً در سال ۳۸۹ کتاب "آثارالباقیه" (Chronology) خود را به قابوس تقدیم کرد و در روزهای ۱۳ ربیع الثانی سال ۳۹۳ و همچنین ۱۲ شوال سال ۳۹۳ به هنگام ماه گرفتگی در گرگان بوده . شایان ذکر است که بیرونی در کتاب "آثارالباقیه" خود به هفت اثر قبلی اش اشاره کرده است : یک کتاب در مورد دستگاه اعشاری ، کتابی در مورد اسطرلاب ، یک کتاب در مورد مشاهدات نجومی ، سه کتاب در مورد اخترگویی و نهایتاً دو کتاب در مورد تاریخ . تا ۱۲ شعبان سال ۳۹۴ بیرونی به وطن خود باز گشته ، چرا که در آن روز شاهد ماه گرفتگی دیگری در جورجانیه بوده . علی بن مامون فرمانروای خوارزم به شمار می رفت و تا زمانی بر این مقام بود که برادرش ابوعباس مامون به عنوان حاکم ، جانشین وی شد . این دو برادر با دو خواهر محمود که فرمانروای حکومت قدرتمند غزنه بود ، ازدواج کردند . بدین ترتیب ، عاقبت سلسله پادشاهی ابو عباس مامون

تحت کنترل فرمانروایان حکومت غزنه قرار گرفت . علی بن مامون و ابو عباس مامون هر دو حامی علم بودند و از تعدادی از دانشمندان عالی رتبه و نخبه در دستگاه حکومتی خود حمایت می کردند . ابو عباس مامون تا سال ۳۹۴ فرمانروایی می کرد و از آثار علمی بیرونی بسیار حمایت می نمود . نه تنها بیرونی ، بلکه ابو نصر منصور استاد سابق بیرونی نیز در این دستگاه حکومتی کار می کرد . بدین ترتیب به هر دو این امکان داده شد تا دوباره با یکدیگر همکاری کنند . ابوریحان بیرونی توانست با حمایت ابو عباس مامون در جورجانیه دستگاهی بسازد که بوسیله آن عبور نصف النهاری خورشیدی را مشاهده کند ، او از ۲۸ ذوالحجه سال ۴۰۶ تا ۴ رجب سال ۴۰۷ با این دستگاه ۱۵ مشاهده به انجام رساند . جنگهای آن منطقه در فعالیتهای علمی بیرونی و ابو نصر منصور وقفه ایجاد کرد و باعث شد عاقبت آن دو خوارزم را تقریباً در سال ۴۰۷ ترك کنند . محمود نفوذ خود را در غزنه بیشتر می کرد و در سال ۴۰۴ از ابو عباس مامون خواست تا خطبه نماز جمعه را به نام او بخوانند . این خواسته او نشان می داد که خواستار پایان بخشیدن به حکومت مامون است و تلاش می کرد تا کنترل آن منطقه را بدست آورد . بعد از اینکه مامون تقریباً با درخواست محمود موافقت کرد ، توسط سپاه خود به قتل رسید چرا که آنها این عمل او را خیانت تلقی کردند . پس از آن ، محمود سپاه خود را به آن منطقه برد و در روز ۵ صفر سال ۴۰۸ کنترل کاث را بدست گرفت . به این ترتیب ، بیرونی و ابو نصر منصور به عنوان اسیرهای محمود فاتح وظایف را به وی واگذار کردند .

نوشته های ابوریحان بیرونی : نوشته های بیرونی مدرکی است که نشان می دهد او يك دوره غیر عادی و عجیبی را در زندگی پشت سر گذاشته و درد و رنج زیادی را متحمل شده است . اما ظاهراً محمود نیز بخاطر برخی از فعالیتهای علمی اش از او حمایت کرده است . گزارشات مربوط به ظلم کردن محمود به بیرونی علی رغم حمایتی که بیرونی از طرف وی دریافت می کرد ، مستند می باشد . از شرح و توصیف وقایع نجومی که بیرونی به ثبت رسانده است می توان برخی از زمانها و مکانها را در این دوره تعیین کرد . در روز ۳۰ جمادی الاول سال ۴۰۹ او در کابل بوده و علی رغم نداشتن هیچ ابزاری برای مشاهداتش ، قادر بود باز هم مشاهداتی به انجام برساند به این ترتیب که او با ابزاری که در اختیار داشت ، خلاقیت به خرج داد و دستگاهی ساخت که به وسیله آن بتواند مشاهدات خود را دنبال نماید . در روز ۲۹ ذیقعد سال ۴۰۹ او در لامقان که در شمال کابل واقع شده است ، شاهد يك خورشید گرفتگی بود . وی اینگونه نوشته است : به هنگام طلوع خورشید دیدیم که تقریباً بر يك سوم خورشید سایه انداخته شد تا اینکه خورشید گرفتگی کامل شد . در طول سالهای ۴۰۸ تا ۴۱۰ در حالی که بیرونی تحت حمایت محمود به سر می برد ، در شهر غزنه مشاهداتی به انجام رسانید و بدین ترتیب توانست به طور دقیق عرض جغرافیایی آنجا را تعیین کند . در روز ۱۴ جمادی الاول سال ۴۱۰ بیرونی در شهر غزنه شاهد يك ماه گرفتگی بود . ارتباط مابین

ابوریحان بیرونی و محمود نیز جالب است . احتمالا بیرونی بنا به ضرورت در دست محمود اسیر به شمار می رفت و برای ترك آن منطقه نیز اختیاری از خود نداشت . با این وجود ، رفتن نظامیان محمود به هند نشان می دهد که بیرونی را به آن کشور بردند . شواهد کمی وجود دارد که نشان می دهد بیرونی در هند بهره بیشتری می برده است . بیرونی آرزو می کرد محمود رفتار بهتری با او داشته باشد اما بدون شك فعالیت های علمی بیرونی مفید واقع می شد . حدودا از سال ۴۱۲ سپاه محمود موفق شد کنترل بخش های شمالی کشور هند را بدست آورد و در سال ۴۱۶ سپاه او به اقیانوس هند راه پیدا کرد . بیرونی ظاهرا در بخش های شمالی هند به سر برده است . تعداد بازدید های او معلوم نیست اما مشاهداتش او را قادر ساخت تا عرض جغرافیایی یازده شهر در اطراف پنجاب و شهر های هم مرز با کشمیر را تعیین کند . او معروف ترین اثرش را تحت عنوان "ماللهند (India)" زمانی ارایه داد که در آن کشور به سر می برد . او این کتاب را در نتیجه مطالعات کامل خود نوشت . "ماللهند (India)" کتاب حجیم و برجسته ای است که بسیاری از ابعاد مختلف این کشور را در بر می گیرد . بیرونی در این کتاب به شرح و توصیف دین و فلسفه هند ، نظام طبقاتی (طبقه اجتماعی موروثی در هند) و آداب و رسوم ازدواج در هند پرداخته است . او همچنین قبل از اینکه وضعیت جغرافیایی این کشور را مورد بررسی قرار دهد ، دستگاه های نگارش و اعداد هندی ها را مطالعه کرد . علاوه بر این ، بیرونی در این کتاب به ستاره شناسی ، اخترگویی و سالنامه هندی ها اشاره کرده و مواردی را پیرامون این سه موضوع مورد بررسی و تحقیق قرار داده است . بیرونی ادبیات هند را به زبان اصلی مطالعه نمود و چندین متن را از زبان سنسکریت به زبان عربی ترجمه کرد . او همچنین چندین رساله در مورد ابعاد ویژه ستاره شناسی و ریاضیات هند نوشت که برای خودش اهمیت خاصی داشت . او فوق العاده اهل مطالعه بود و در موضوعات : اختر گویی ، ستاره شناسی ، تاریخ شناسی ، جغرافیا ، دستور زبان ، ریاضیات ، پزشکی ، فلسفه ، دین و مذهب ، اوزان و مقیاسات ، از ادبیات سنسکریت احاطه داشت . محمود در سال ۴۲۰ از دنیا رفت و مسعود پسر بزرگش جانشین او شد . اما این جانشینی زمانی صورت گرفت که قبل از آن وضعیت سیاسی حادی به وجود آمده بود که دو پسر محمود سعی می کردند تا از پدرشان به عنوان فرمانروا تبعیت کنند . ظاهرا بیرونی مطمئن نبود چه کسی جانشین خواهد شد چرا که او تصمیم گرفته بود کتاب خود را تحت عنوان "ماللهند (India)" که در آن زمان به چاپ رسید ، به کسی تقدیم کند . بهتر بود کتاب را به کسی تقدیم نکند تا اینکه شخصی را به اشتباه بر گزیند . مسعود نشان داد که به عنوان فرمانروا بیش از پدرش نسبت به بیرونی لطف دارد و با مهربانی با او رفتار می کند . گر چه بیرونی در زمان فرمانروایی محمود يك اسیر واقعی به شمار می رفت ، ظاهرا برای رفتن به هر جایی که می خواست ، كاملا آزاد بود . تعداد کلی آثار بیرونی در طول زندگی اش تحسین برانگیز است . کندی نوشته است

: بیرونی حدودا ۱۴۶ اثر از خود بر جای گذاشته است که هر کدام مجموعا شامل ۱۳۰۰۰ صفحه می باشد (هر صفحه همانند صفحات چاپی کتابهای جدید است). برخی از آثار بیرونی را قبلا ذکر کردیم اما آثار وی در حقیقت تمام علم زمانه اش را در بر می گیرد. کندی نوشته است: بیرونی به مطالعه پدیده های قابل مشاهده در طبیعت و همچنین در وجود انسان گرایش بسیاری داشت. در بین علوم مختلف، علاقمند به آنالیز ریاضی بود و در این زمینه استعداد زیادی داشت. پیشتر به مشاهدات نجومی بیرونی بسیار اشاره کردیم. بیرونی در مقایسه با بطلمیوس در مورد خطاها نظر مساعدتری داشت. نویسنده می نویسد: بطلمیوس بر این عقیده بود که از میان مشاهداتش، معتبرترین را بر گزیند (یعنی مشاهداتی را انتخاب کند که با نظریاتش هماهنگ است) و به خوانندگان آثارش در مورد کنار گذاشتن و نادیده گرفتن آندسته از مشاهداتش که انتخاب نشدند، چیزی نگوید. از طرف دیگر، بیرونی خطاهای مشاهداتش را از نظر علمی بیشتر مورد بررسی قرار می داد و هنگامیکه برخی از آنها را به عنوان مشاهداتی که دقیق تر بودند، انتخاب می کرد، دیگر مشاهداتی را که دارای خطا بودند و کنار گذاشته می شدند را نیز ارایه می داد. او همچنین نسبت به خطاهای محاسباتش حساسیت نشان می داد و همیشه سعی می کرد تا کمیت‌هایی را مشاهده کند که برای رسیدن به جواب به کمترین دستکاری نیاز دارد. "سایه ها" (Shadows) یکی از مهمترین آثار بیرونی است که حدودا در سال ۴۱۱ نوشته شده است. روزنفلد به طور مفصل در مورد این اثر بیرونی نوشته است. محتوای این اثر بیرونی شامل موارد زیر است: اصطلاحات عربی سایه ها و تصویرها، پدیده های جدید و غیر عادی از جمله تصویرها، gnomonics، تاریخچه تائزانت و تابع های متقاطع. این کتاب به شرح مقاله هایی که بیرونی در زمینه ریاضیات نوشته است، می پردازد. این مقاله ها شامل موارد زیر می باشد: حساب نظری و عملی، برآیند دسته ها، آنالیز ترکیبی، قانون ۳، اعداد گنگ، نظریه خارج قسمت، تعاریف مفاهیم جبری، شیوه های حل معادله های جبری و مسایلی که تنها با خط کش و پرگار حل نمی شدند، منحنی های مخروطی، فضاسنجی، تصویرگنج نگاری، مثلثات، قانون سینوس در صفحه، حل مثلثات کروی. بیرونی همچنین مقاله هایی در مورد زمین پیمایی و جغرافی ارایه داد. او شیوه های اندازه گیری زمین و فاصله های روی آن را از طریق مثلث بندی معرفی نمود. او شعاع زمین را $6339\frac{1}{6}$ ارزیابی کرد که این اندازه تا قرن دهم در کشورهای غربی بدست آورده نشده بود. کتاب "قانون مسعودی" (Masudic canon) وی شامل جدولی است که مختصات ششصد مکان را ارایه می دهد و او در مورد همه این مکانها دانش کافی داشت. البته بیرونی همه آنها را خودش اندازه گیری نکرده است. برخی از آنها را از جدول مشابهی که خوارزمی عرضه کرده بود، گرفته است. نویسنده اظهار می دارد که بیرونی ظاهرا در مورد ارقامی که خوارزمی و بطلمیوس ارایه کرده بودند، به این نتیجه می رسد که ارقام ارایه شده توسط

خوارزمی دقیق تر است . بیرونی همچنین در مورد هماهنگی زمان رساله ای نوشته است . او چندین رساله نیز در مورد اسطرلاب نوشته و به شرح و توصیف تقویم ماشینی پرداخته است . او مشاهدات جالبی در مورد سرعت نور به انجام رساند و اظهار داشت که سرعت نور در مقایسه با سرعت صوت بسیار زیادتر است . او از کهکشان راه شیری به عنوان "مجموعه ای از اجزا بشمار طبیعت ستارگان سبحانی" یاد کرد . هیدرواستاتیک موضوعی در علم فیزیک است که بیرونی مورد مطالعه قرار داد و از وزنهای ویژه ، اندازه های دقیقی ارایه داد و به شرح نسبتهای بین چگالی طلا ، جیوه ، سرب ، نقره ، برنز ، مس ، برنج ، آهن و قلع پرداخت . او نتایج را به عنوان ترکیبی از اعداد به صورت $10/1, \dots, 4, 3, 2, n$ نشان داد . دانشمندان دیگر بسیاری از نظریات بیرونی را در جلسات بحث و گفتگوهایشان مورد بررسی قرار دادند . از مدتها پیش ، بیرونی با استادش ابو نصر منصور همکاری داشت ، هر کدام از آنها از دیگری می خواست تا بخش خاصی از کار را به عهده بگیرد تا بدین ترتیب کار خود را به تایید برساند . او به طرز ستیزه جویانه ای با ابو علی سینا در مورد ماهیت نور و گرما مکاتبه می کرد . ۱۸ نامه از ابو علی سینا که در جواب سوالهایی که بیرونی مطرح کرده ، موجود می باشد . این نامه ها در بر گیرنده موضوعات زیر است : فلسفه ، ستاره شناسی و فیزیک . بیرونی با سجزی نیز از طریق نامه در ارتباط بود . همچنین نامه های نیز که بیرونی به سجزی نوشته است موجود می باشد . این نامه ها مدارکی را مبنی بر وجود نسخه های مسطح و کروی قانون سینوس در بر دارد . اظهارات بیرونی بر اساس نظریات استادش ابو نصر منصور بوده است . نهایتا در مورد شخصیت این دانشمند برجسته باید کم سخن گفته شود . در مقایسه با آثار بسیاری از دانشمندان دیگر ، از نوشته ها و کتابهای بیرونی اطلاعات بسیار زیادی بدست آورده می شود . با وجود اینکه کمتر از یک پنجم آثار او باقی مانده است ، به تصویر واضحی از این دانشمند بزرگ دست می یابیم . او مبتکر بزرگ تئوریهای جدید ، ریاضیات و یا جز آن نبود . تنها مشاهده گر دقیقی بود که پیشرو روش تجربی به شمار می رفت . او زبان شناس بزرگی بود که رساله های موجود را می خواند و به وضوح شاهد پیشرفت علم به عنوان بخشی از حوادث بود . او همیشه مراقب بود این حوادث را در جای مناسب خود قرار دهد . مورخین علم به آثار و نوشته های او علاقه وافری داشتند . علی رغم فعالیتهای زیادی که در زمینه اختر گویی انجام داد ، ظاهرا اختر گویی را به عنوان علم قبول نداشته است اما از آن به عنوان وسیله ای برای تایید آثار علمی اش استفاده می کرده است . او نسبت به فرقه های مذهبی مختلف یا نژادهای متفاوت تعصب خاصی نشان نمی داد اما همیشه در برابر اعمال مختلفی که آنها انجام می دادند ، حرفی برای گفتن داشت . به عنوان مثال ، عربهایی که موفق به فتح خوارزم شدند ، متون قدیمی را از بین بردند چه گناهی می تواند برای دانشمندی همچون بیرونی که زندگی را وقف علم و دانش و تاریخ می کند ، بدتر از آن باشد

بیرونی در دین مسیح مسئله عفو و بخشش را مورد توجه قرار داده است . او در کتاب " ماللهند (India)" نوشته است : قسم می خورم که زندگی ام يك فلسفه مهم است اما همه مردمی که در این دنیا زندگی می کنند ، فیلسوف نیستند . . . و در حقیقت از وقتیکه کنستانتین فاتح امپراطور روم به دین مسیح روی آورد ، شمشیر و شلاق را به کار گرفتند . بیرونی به آنهایی که فکر می کرد احمق هستند ، کنایه ای زد . این کنایه مبنی بر جوابی بود که او به مردی مذهبی داد که به وسیله ای که او ساخته بود ، ایراد گرفته بود . بر روی این وسیله ماههای بیزانسی حکاکی شده بود و زمان عبادت را نشان می داد . پاسخی که بیرونی به آن مرد داد ، در کتاب " سایه ها (Shadows)" اینگونه آورده شده است : بیزانسی ها نیز غذا می خورند . پس شما غذا خوردن آنها را تقلید نکنید .

آشنائی با مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی)

سرزمین ایران از دیرباز مهد تفکرات عرفانی و تأملات اشراقی بوده است. از اینرو در طی قرون و اعصار، نام آورانی بیشمار در عرصه عرفان و تصوف در دامن خود پرورش داده است . یکی از این بزرگان نام آور حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی است که به ملای روم و مولوی رومی آوازه یافته است. او در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ زاده شد. پدر او مولانا محمدبن حسین خطیبی است که به بهاءالدین ولد معروف شده است. و نیز او را با لقب سلطان العلماء یاد کرده اند. بهاء ولد از اکابر صوفیه و اعظم عرفا بود و خرقة او به احمد غزالی می پیوست. وی در علم عرفان و سلوک سابقه ای دیرین داشت و از آن رو که میانه خوشی با قیل و قال و بحث و جدال نداشت و علم و معرفت حقیقی را در سلوک باطنی می دانست و نه در مباحثات و مناقشات کلامی و لفظی، پرچمداران کلام و جدال با او از سر ستیز در آمدند از آن جمله فخرالدین رازی بود که استاد سلطان محمد خوارزمشاه بود و بیش از دیگران شاه را بر ضد او برانگیخت. به درستی معلوم نیست که سلطان العلماء در چه سالی از بلخ کوچید، به هر حال جای درنگ نبود و جلال الدین محمد ۱۳ سال داشت که سلطان العلماء رخت سفر بر بست و بلخ و بلخیان را ترک گفت و سوگند یاد کرد که تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهانبانی نشسته به شهر خویش باز نگردد. پس شهر به شهر و دیار به دیار رفت و در طول سفر خود با فرید الدین عطار نیشابوری نیز ملاقات داشت و بالاخره علاءالدین کیقباد قاصدی فرستاد و او را به قونیه دعوت کرد. او از همان بدو ورود به قونیه مورد توجه عام و خاص قرار گرفت. سرانجام شمع وجود سلطان العلماء در حدود سال ۶۲۸ هجری قمری خاموش شد و در دیار قونیه به خاک سپرده شد. در آن زمان مولانا جلال الدین گام به بیست و پنجمین سال حیات خود می نهاد ، مریدان گرد او ازدحام کردند و از او خواستند که برمسند پدر تکیه زند و بساط وعظ و ارشاد بگسترد. همه کردند رو به فرزندش - که تویی در جمال ماندنش - شاه ما زین سپس

تو خواهی بود - از تو خواهیم جمله مایه و سود . سید برهان الدین محقق ترمذی مرید صدیق و پاکدل پدر مولانا بود و نخستین کسی که مولانا را به وادی طریقت راهنمایی کرد. وی ناگهان بار سفر بر بست تابه دیدار مرشد خود سلطان العلماء درقونیه برسد. شهر به شهر راه پیمود تا اینکه به قونیه رسید و سراغ سلطان العلماء را گرفت غافل از آنکه او یکسال پیش ازاین خرقه تهی کرده و از دنیا رفته بود. وقتی که سید نتوانست به دیدار سلطان العلماء نائل شود رو به مولانا کرد و گفت در باطن من علمی است که ازیدرت به من رسیده این معانی را از من بیاموز تا خلف صدق پدر شود. مولانا نیز به دستور سید به ریاضت پرداخت و مدت نه سال با او همنشین بود و زان پس برهان الدین رحلت کرد. بود در خدمتش به هم نه سال - تا که شد مثل او به قال و به حال .

طلوع شمس : مولانا در آستانه چهل سالگی مردی به تمام معنی و عارف ودانشمند دوران خود بود و مریدان و عامه مردم از وجود او بهره ها می بردند تا اینکه قلندری گمنام و ژنده پوش به نام شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی روز شنبه ۲۶ جمادی الآخر سنه ۶۴۲ هجری قمری به قونیه آمد و با مولانا برخورد کرد و آفتاب دیدارش قلب و روح مولانا را بگداخت و شیداییش کرد. و این سجاده نشین با وقار و مفتی بزرگوار را سرگشته کوی و برزن کرد تا بدانجا که خود، حال خود را چنین وصف می کند: زاهد بودم ترانه گویم کردی - سر حلقه بزم و باده جویم کردی - سجاده نشین با وقاری بودم - بازیچه کودکان گویم کردی .

چگونگی پیوستن شمس به مولانا : روزی مولوی با خرسندی و بی خیالی از راه بازار به خانه باز می گشت ناگهان عابری ناشناس از میان جمعیت پیش آمد گستاخ وار عنان فقیه و مدرس پر مهابت شهر را گرفت و در چشمهای او خیره شد و گستاخانه سؤالی بر وی طرح کرد: صراف عالم معنی، محمد (ص) برتر بود یا بایزید بسطام ؟ مولانای روم که عالی ترین مقام اولیا را از نازلترین مرتبه انبیا هم فروتر می دانست با لحنی آکنده از خشم جواب داد: محمد(ص) سر حلقه انبیاست بایزید بسطام را با او چه نسبت؟ اما درویش تاجر نما که با این سخن نشده بود بانگ برداشت: پس چرا آن یک (سبحانک ما عرفناک) گفت و این یک (سبحانی ما اعظم شأنی) به زبان راند؟ مولانا لحظه ای تأمل کرد و گفت: بایزید تنگ حوصله بود به یک جرعه عریده کرد. محمد دریانوش بود به یک جام عقل و سکون خود را از دست نداد. مولانا این را گفت و به مرد ناشناس نگریست در نگاه سریعی که بین آنها رد و بدل شد بیگانگی آنها تبدیل به آشنایی گشت. نگاه شمس به مولانا گفته بود از راه دور به جستجویت آمده ام اما با این بار گران علم و پندارت چگونه به ملاقات الله می توانی رسید؟ وانگاه مولانا به او پاسخ داده بود: مرا ترک مکن درویش و این بار مزاحم را از شانه هایم بردار. پیوستن شمس به مولانا در حدود سال ۶۴۲ هجری قمری اتفاق افتاد و چنان او را واله و شیدا کرد که درس و وعظ را کنار گذاشت و به شعرو ترانه و دف و سماع پرداخت و از آن زمان طبع ظریف او در شعرو

شاعری شکوفا شد و به سرودن اشعار پر شور و حال عرفانی پرداخت. شمس به مولانا چه گفت و چه آموخت و چه فسانه و فسونی ساخت که سراپا دگرگونش کرد معمایی است که «کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را». اما واضح و مبرهن است که شمس مردی عالم و جهان‌دیده بود. و برخی به خطا گمان کرده اند که او از حیث دانش و فن بی بهره بوده است مقالات او بهترین گواه بر دانش و اطلاع وسیع او بر ادبیات، لغت، تفسیر قرآن و عرفان است.

غروب موقت شمس: رفته رفته آتش حسادت مریدان خام طمع زبانه کشید و خود نشان داد. آنها می دیدند که مولانا مرید زنده پوشی گمنام گشته و هیچ توجهی به آنان نمی کند از این رو فتنه جویی را آغاز کردند و در عیان و نهان به شمس ناسزا می گفتند و همگی به خون شمس تشنه بودند. شمس از گفتار و رفتار گزنده مریدان خودبین و تعصب کور و آتشین قونیان رنجیده شد و چاره ای جز کوچ ندید. از این رو در روز پنجشنبه ۲۱ شوال سال ۶۴۳ قونیه را به مقصد دمشق ترک گفت. شمس در حجاب غیبت فرو شد و مولانا نیز در آتش هجران او بی قرار و ناآرام گشت. مریدان که دیدند رفتن شمس نیز مولانا را متوجه آنان نساخت لابه کنان نزد او آمدند و پوزش ها خواستند.

پیش شیخ آمدند لابه کنان - که ببخشا مکن دگر هجران - توبه ما بکن ز لطف قبول - گرچه کردیم جرمها ز فضول. مولانا فرزند خود سلطان ولد را همراه جمعی به دمشق فرستاد تا شمس را به قونیه باز گردانند. سلطان ولد هم به فرمان پدر همراه جمعی از یاران سفر را آغاز کرد و پس از تحمل سختی های راه سرانجام پیک مولانا به شمس دست یافت و با احترام پیغام جان سوز او را به شمس رساند و آن آفتاب جهانتاب عزم بازگشت به قونیه نمود. سلطان ولد به شکرانه این موهبت یک ماه پیاده در رکاب شمس راه پیمود تا آنکه به قونیه رسیدند و مولانا از گرداب غم و اندوه رها شد.

غروب دائم شمس: مدتی کار بدین منوال سپری شد تا اینکه دوباره آتش حسادت مریدان خام طمع شعله ور شد توبه شکستند و آزارو ایدای شمس را از سر گرفتند. شمس از رفتار و کردار نابخردانه این مریدان رنجیده خاطر شد تا بدانجا که به سلطان ولد شکایت کرد: خواهم این بار آنچنان رفتن - که نداند کسی کجایم من - همه گردند در طلب عاجز - ندهد کس نشان ز من هرگز - چون بمانم دراز، گویند این - که ورا دشمنی بکشت یقین. او چندین بار این سخنان را تکرار کرد و سرانجام بی خبر از قونیه رفت و ناپدید شد. بدینسان، تاریخ رحلت و چگونگی آن بر کسی معلوم نگشت.

شیدایی مولانا: مولانا در فراغ شمس نا آرام شد و یکباره دل از دست بداد و روز و شب به سماع و رقص پرداخت و حال زارو آشفته او در شهر بر سر زبانها افتاد. روز و شب در سماع رقصان شد - بر زمین همچو چرخ گردان شد. این شیدایی او بدانجا رسید که دیگر قونیه را جای درنگ ندید و قونیه را به سوی شام و دمشق ترک کرد. مولانا در دمشق هر چه گشت شمس را نیافت و ناچار به قونیه بازگشت. در این سیر روحانی و سفر معنوی هر چند که شمس را به صورت جسم نیافت ولی حقیقت

شمس را در خود دید و دریافت که آنچه به دنبال اوست در خود حاضر و متحقق است. این سیر روحانی د راو کمال مطلوب پدید آورد. مولانا به قونیه بازگشت و رقص و سماع را از سر گرفت و پیرو جوان و خاص و عام همانند ذره ای در آفتاب پر انوار او می گشتند و چرخ می زدند. مولانا سماع را وسیله ای برای تمرین رهایی و گریز می دید. چیزی که به روح کمک می کرد تا دررهایی از آنچه او را مقید در عالم حس و ماده می دارد پله پله تا بام عالم قدس عروج نماید. چندین سال بر این منوال سپری شد و باز حال و هوای شمس در سرش افتاد و عازم دمشق شد ولی هرچه کوشید شمس را نیافت سر انجام چاره ای جز بازگشت به دیار خود ندید.

آشنائی با سعدی شیرازی

ابومحمد مُشرف الدین مُصلح بن عبدالله بن مشرف شیرازی و متخلص به سعدی، تخلص خود را از نام سعد بن ابی بکر بن سعد زنگی ولیعهد مظفرالدین ابوبکر گرفت. هر وقت سعدی در شیراز بود در خدمت این ولیعهد ادب پرور به سر می برد. سعدی به احتمال زیاد در سال ۶۰۶ هجری قمری (برابر با حدود ۵۸۹ خورشیدی و ۱۲۱۰ میلادی) در شیراز زاده شده است. با این حال، برخی از صاحب نظران، تولد وی را در حدود سال ۵۸۵ هجری قمری می دانند. با توجه به این که هیچ منبع تاریخی مستقلی در مورد زادروز سعدی گزارشی نداشته است، هر دو تاریخ ذکر شده، بر اساس استنباط صاحب نظران از آثار خود سعدی به دست آمده است.

نام کوچک سعدی، مصلح، از نام پدر بزرگ پدری اش اقتباس شد. پدر او ملازم دربار سعد بن زنگی، اتابک فارس، بود و همزمان به علوم دینی نیز اشتغال داشت. سعدی در کودکی پدرش را از دست داد و تحت تکفل پدر بزرگ مادری خود، مسعود بن مصلح الفارسی، قرار گرفت. در دوران کودکی، مقدمات علوم ادبی و شرعی را در شیراز آموخت. دوران کودکی و نوجوانی سعدی همزمان با اتابکی سعد بن زنگی در فارس بود، که با حمله مغول به ایران مصادف شد. اوضاع نابسامان ایران در پایان دوران سلطان محمد خوارزمشاه و به ویژه حمله سلطان غیاث الدین خوارزمشاه، برادر جلال الدین خوارزمشاه به شیراز (که در سال ۶۲۰ هجری قمری واقع شد)، سعدی را بر آن داشت که در روزگار جوانی شیراز را ترک کند و به بغداد برود.

سعدی در نظامیه بغداد تحصیل کرد: دانشجویان دانشگاه نظامیه عبارت بودند از مفسران، محدثان، وعاظ، حکام و مذکران. سعدی حدوداً از سال ۶۲۳ قمری در مدرسه نظامیه بغداد مشغول به تحصیل شد. این مدرسه در سال ۴۵۹ هجری به دستور خواجه نظام الملک طوسی، وزیر مشهور دربار سلجوقیان تاسیس شده بود. در این مدرسه که به صورت شبانه روزی اداره می شد، دانشجویان دروسی از قبیل صرف و نحو عربی، قرآن، فقه، حدیث، اصول، طب، فلسفه و نجوم را فرا می گرفتند.

هدف اصلی تاسیس مدارس نظامیه، تربیت قاضی و فقیه و محدث اهل سنت بود. امام محمد غزالی از سال ۴۸۴ هجری در آن تدریس می‌کرد و تاثیر وی در محتوا و نظام آموزشی، در درازمدت (حتی در زمان تحصیل سعدی) پایدار بود؛ چنان که کتاب احیاء علوم الدین یکی از مهمترین کتاب‌های درسی آن به شمار می‌رفت. این مدرسه و سایر مدارس نظامیه مروج فقه شافعی و کلام اشعری بود و به‌عنوان سعدی در برابر تفکر اسماعیلیه عمل می‌کرد. سعدی در مدت تحصیل در بغداد از حضور استادان بنام دوران خود از جمله سبط بن جوزی (منظور ابن جوزی دوم، نواده ابن جوزی مشهور است) و شهاب‌الدین عمر سهروردی بهره برد. به استناد یکی از سروده‌های سعدی، او در این دوره از مدرسه نظامیه شهریه دریافت می‌کرده‌است. سعدی پس از تحصیل در نظامیه، شغل واعظی پیشه می‌کند که مستلزم سفر به مناطق مختلف و ارائه خطابه و ارشاد مردم است. با توجه به شواهد متعددی که در گلستان و بوستان وجود دارد، سعدی مدتی را در شهرهای مختلف منطقه شام مانند دمشق و بعلبک به سر برده و به کار تدریس و موعظه مشغول بوده است. مسلم است که سعدی به حجاز، شام و آسیای صغیر سفر کرده است. با این حال، نشانه‌هایی از سفر به هندوستان، ترکستان، غزنین، آذربایجان، فلسطین، چین، یمن و آفریقای شمالی هم در سروده‌های وی یافت می‌شود. اما به‌نظر می‌رسد که بعضی از این سفرها داستان‌پردازی باشند و منطقاً پایه نمادین و اخلاقی داشته باشند. این جهانگردی به روایتی سی سال به طول انجامید. داریوش شایگان سعدی را شاعری بی‌همتا توصیف می‌کند که در ضمن مردی دنیادیده است و خود سعدی درباره سفرهایش این‌طور می‌گوید: در اقصای عالم بگشتم بسی - به سر بردم ایام با هر کسی - تمتع به هر گوشه ای یافتم - ز هر خرمنی خوشه ای یافتم . شیخ پس از اتمام تحصیل به سیر و سیاحت پرداخت و در مجالس، وعظ می‌گفت و مردم را به سوی دین و اخلاق هدایت می‌کرد. به طوری که از آثار سعدی بر می‌آید و معاصرینش هم می‌نویسند در لغت، صرف و نحو، کلام، منطق، حکمت الهی، و حکمت عملی، (عالم الاجتماع و سیاست مدن) مهارت داشت. مخصوصاً او در حکمت از تمام آثارش پیداست. کتاب بوستان نه فقط حاوی مطالب اخلاقی و حکمتی است، بلکه استادی شیخ را در علم الاجتماع نشان می‌دهد. تبحر وی در زبان عربی و فارسی و ذوق لطیف و طبع و قادش او را برانگیخت تا شیرین ترین آثار فارسی را در نظم و نثر از خود به جای گذارد. سعدی در ابتدا همان سبک متداول زمان خویش را در نویسندگی در پیش گرفت. بعد به سبک خواجه عبدالله انصاری تمایل پیدا کرد. اما طولی نکشید که سبک خاص و مشخصی برای خود ابداع نمود. شیخ اجل نه تنها به نصایح مردم می‌پرداخت بلکه از اندرز دادن به سلاطین هم مضایقه نداشت کما این که رساله هفتم خود را به اندرز به ملک انکیاتو اختصاص داد. علاوه بر این رساله، قصایدی نیز سروده که در آنها ضمن مدح، نصایح زنده و گاه خشنی به انکیاتو نموده است. شاهکار سعدی در نثر، گلستان اوست که در حقیقت نوعی

مقامه نویسی است. ولی در این رویه گرد تقلید نگشته و راه تازگی و ابتکار را پیموده است. ترتیب و تناسب و تنوع گلستان همراه با موضوعات دلکش اجتماعی و اخلاقی و تربیتی و سبک ساده و شیرین نویسنده‌گی، سعدی را به عنوان خداوند سخن معرفی کرده است. سعدی در بین معاصرین خویش هم با وجود نبودن وسایل نشر جای خود را باز کرد. شهرت وی به اندازه ای بود که پس از پنجاه و پنج سال که از مرگش می گذشت در ساحل اقیانوس کبیر، یعنی در چین، ملاحان اشعارش را به آواز می خواندند. چهل و سه سال پس از فوت شیخ، یکی از فضلا و عرفا به نام علی ابن احمد بن ابی سکر معروف به بیستون اقدام به تنظیم اشعار سعدی و ترتیب آنها با حروف تهجی نمود. وی کلیه آثار شیخ را به ۱۲ بخش تقسیم نمود. اول رساله هایی که در تصوف و عرفان و نصایح ملوک تصنیف کرده است. دوم گلستان، سوم بوستان، چهارم پندنامه، پنجم قصاید فارسی، ششم قصاید عربی، هفتم طبیات، هشتم بدایع، نهم خواتیم، دهم غزلیات قدیم که مربوط به دوران جوانی شیخ است، یازدهم صاحبیه مشتمل بر قطعات، مثنویات، رباعیات و مفردات. دوازدهم مطایبات. از آثار شیخ قدیمی که در زمان شخص او تحریر شده موجود است. سعدی در سیر و سلوک نیز مقامی بس والا داشت. به تمام قلمرو اسلامی و همسایگان کشورهای اسلامی مسافرت کرد و دیده تیزبین او در هر ذره، عالمی پند و حکمت می دید. يك بار هم در جریان جنگ های صلیبی به طوری که خودش در گلستان می نویسد به چنگ عیسویان اسیر می شود.

بازگشت به شیراز: سعدی در حدود سال ۶۵۵ قمری به شیراز بازگشت و در خانقاه ابوعبدالله بن خفیف ساکن شد. سعدی در این زمان به حاکم فارس، اتابک ابوبکر بن سعد زنگی بسیار نزدیک شد و -مانند پدر- به دربار رفت و آمد پیدا کرد. ذبیح الله صفا، معتقد است که اشتغال سعدی در دربار، به عنوان شاعر درباری نبوده است. در این دوران سعدی به تدوین و تصنیف اشعار و رسائل خود می پردازد. با توجه به شواهدی که در کتاب بوستان وجود دارد، سعدی در بازگشت از سفر تصمیم گرفت که سخن های شیرین تر از قند به سوغات آورد و بدین جهت کتاب بوستان را در سال ۶۵۵ قمری نوشت و به ابوبکر بن سعد زنگی، حاکم وقت شیراز، تقدیم کرد. محمدعلی همایون کاتوزیان، منتقد ادبی، با توجه به شواهدی در گلستان، معتقد است که سعدی پس از نگارش بوستان دچار نوعی افسردگی شد و با این فکر که عمر خود را به بطالت گذرانده و به ایام پیری رسیده است، دست از کار کشید؛ اما دوست یا دوستانی او را به نوشتن کتاب جدیدی مصمم کردند. سعدی نگارش کتاب گلستان را کمتر از یک سال بعد از تدوین بوستان، در اول اردیبهشت سال ۶۵۶ هجری شروع کرد و هنوز از گل بوستان بقیّتی موجود بود که نگارش آن را به پایان رساند. بنابراین کتاب گلستان در مدت پنج یا شش ماه نوشته شد که -به نظر همایون کاتوزیان- شبیه به معجزه است و می تواند نشانی از فرح و انبساطی باشد که پس از یک دوره افسردگی -موقتاً- بروز می کند. سعدی این کتاب

را تلویحاً به سعدبن ابوبکر زنگی، ولیعهد جوان فارس تقدیم کرد و ابراز امیدواری نمود که مورد پسند وی واقع شود. سعدی با دو وزیر دربار ایلخانی زمان خود یعنی شمس الدین محمد جوینی و عطاملک جوینی دوستی و مراوده داشت. این دو اهل سخن و شعر بودند و با سعدی مکاتبات و ملاقات‌هایی داشتند. سعدی پس از بازگشت به شیراز، یک بار به سفر حج می‌رود و در بازگشت، از مسیر آذربایجان، به دیدار این دو برادر می‌رود. آنها او را به دیدار اباقاخان، پادشاه وقت ایلخانی می‌برند و او هم از سعدی می‌خواهد که او را نصیحتی کند.

درگذشت و آرامگاه سعدی : تاریخ درگذشت سعدی را در منابع گوناگون، یکی از سال‌های ۶۹۰ تا ۶۹۵ هجری قمری ذکر کرده اند. اما مورد اعتمادترین روایت این است که وی در ذیحجه سال ۶۹۰ هجری درگذشته و در همان خانقاهی که اقامت گزیده بود، به خاک سپرده شده است. مدفن شیخ در شیراز معروف است. مورخین، سعدیه فعلی را خانقاه او دانسته اند و می‌نویسند که شیخ در این خانقاه که در شمال شرقی شیراز واقع شده به عبادت مشغول بوده و از سفره انعام او درویشان بهره می‌برده اند. دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعراء می‌نویسد سلاطین و بزرگان و علما به زیارت شیخ بدان خانقاه می‌رفتند. قنات حوض ماهی فعلی در زمان شیخ نیز جاری و معمور بوده و سعدی حوضی از مرمر در باغ خانقاه خود ساخته، از آن قنات آب در آن جاری می‌کرده است. آرامگاه سعدی در شمال شرقی شیراز، در دامنه کوه پهن‌ژ و در کنار باغ دلگشا واقع شده است.

آشنائی با کورش و پایه گذاری قدرت پارس

درباره کودکی و جوانی کورش و سال‌های اولیه زندگی او روایات متعددی وجود دارد؛ اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح خاصی نقل کرده اند، اما شرحی که آنها درباره ماجرای زایش کورش ارائه داده اند، بیشتر شبیه افسانه است. هرودوت در مورد دستیابی کورش به قدرت، چهار داستان نقل می‌کند. ولی فقط یکی از آنها را معتبر می‌داند. طبق نظر گزنفون از قرن پنجم تا چهارم پیش از میلاد مسیح یک سلسله داستان‌های متفاوت درباره کورش نقل می‌شده است.

کورش دوم بعد از استقرار قدرت در پاسارگاد، به شکست دادن یا متحد ساختن خود با دیگر قبایل پارسی دست زد. دو قبیله «مرافی» و «مسی» در نزدیکی پاسارگاد زندگی می‌کردند که به سرعت خود را با پادشاه تازه نفس انشان متحد کردند. قبایل دیگر پارسی، پنیالیان، دروسیایی‌ها، گرمانها (ساکن دشت کرمان)، و قبایل کوچ نشین دایی، مردی (ساکنان مرو دشت، در نزدیکی تخت جمشید)، درویکی و سگرتی‌ها (ساکنان منطقه یزد)، همه به کورش پیوستند. قدم بعدی کورش، طبیعتاً "فتح ماد و به زیر قدرت در آوردن آن بود. اما مقابله با قدرت بزرگی مانند ماد، حتی تحت حکومت هیشو-واپکه، احتیاج به متحدان پر قدرتی داشت. در این زمان، امپراتوری بابل که بعد از

مرگ نبوکد نصر بزرگ (بخت النصر)، به حالت شورش افتاده بود، دوباره زیر حکومت «نبونید» توانسته بود به قدرت قدیم خود بازگردد. روابط بابل و ماد نیز به علت ترس بابل از قدرت روز افزون ماد، هرروز تیره تر می شد. برای کورش، اتحاد با بابل، طبیعی و غیر قابل چشم پوشی بود. کورش به نبونید، قول شکست هیشو-وایگه و پس دادن شهر «حران» را داد که برای نبونید مذهبی، اهمیتی بسیار داشت. در سال ۵۵۵ ق م، کورش دست به حمله به ماد زد. نبونید پسر خود، بل-شر-اوسور را به حکومت بابل گماشت و خود به حران حمله کرد و آنرا به آسانی تسخیر کرد. هیشو-وایگه که کاملاً غافلگیر شده بود و با سقوط حران، تمام غرب امپراتوری خود را از دست داده بود، به سختی با کورش مقابله کرد و در سال ۵۵۰ ق م، مجبور به تسلیم شد. کورش با ورود به همدان، خود را پادشاه ماد خواند. تسخیر ماد برای کورش به معنی حکومت بر ماد، آشور، کاپادوکیه، و سوریه بود. در این هنگام، کورش به بزرگترین امپراتوری غرب آسیا حکومت می کرد، اما همسایگان کورش، از او در وحشت بودند. یکی از این همسایگان، کروزوس، شاه لیدی، تصمیم به گرفتن انتقام متحد قدیمیش، هیشو-وایگه گرفت و با حملاتی کوچک به کاپادوکیه در مرکز آناتولی امروز، برای مدتی موفق به تسخیر و حکومت بر آن شد. اما کورش در سال ۵۴۸ ق م، شروع به لشکر کشی به غرب کرد. در بهار آن سال، کورش حران را به تسخیر خود در آورد و متحد قدیمیش، نبونید، قادر به اعتراض نشد. در زمستان ۲۴۸، کورش وارد کاپادوکیه شد و آنرا به عنوان استان (خشترپات، شهرپ، ساتراپ) کیتادوکیه، به شاهنشاهی خود اضافه کرد. کروزوس بعد از یک رویارویی اولیه، به طرف پایتختش در سارد عقب نشینی کرد و از متحدانش در مصر و یونان، کمک خواست، با تصور اینکه شروع زمستان، کورش را از پیشروی منصرف می کند. اما کورش در اواخر زمستان ۵۴۷ وارد لیدی شد و ارتباط کروزوس را با دنیای بیرون قطع کرد. در اواخر بهار ۵۴۷ ق م، کورش وارد سارد شد و کروزوس را به اسارت گرفت و صاحب ثروت بی کران او شد. بقیه سال صرف خراج گزار کردن لیبی ها، مردم همسایه لیدی ها و از متحدان آنها، و یونانی های ساکن سواحل آناتولی، شد. بعد از اطمینان از آرامش کافی در لیدی، کورش به همدان بازگشت. پس از بازگشت به همدان، کورش بلافاصله به طرف شرق ایران رفت و شروع به عقد اتحا یا شکست دادن قبایل ایرانی شرقی در هیرکانیه (گرگان)، پرتو (پارت/خراسان)، باختریش (بلخ)، هریانه (هرات)، هوخورتوش (قندهار) کرد. بعد از دستنشانده کردن این قبایل، کورش مملکت های آنها را به استانها یا «شهرپ» تقسیم کرد و یکی از نزدیکان خود را به استانداری و یا شهربانی این تقسیمات گذاشت. می دانیم که ویشتاسپ، پسر پادشاه مخلوع پارسه، آرشام، به عنوان استاندار «پارت» انتخاب شد، موضوعی که بعدها در رقم زدن شاهنشاهی پارس نقش عمده ای را بازی می کند.

فتح بابل: قدم بعدی کورش، برگشتن به طرف غرب و اقدام برای تسخیر آخرین رقیب خود بود. در این هنگام، نبونید، پادشاه پیر و جنگاور بابل، سالها بود که حکومت را به پسر خود، بل - شر - اوسور (بلشضر مذکور در تورات)، سپرده بود و خود در شهری در بیابان عربستان، به گوشه نشینی و پرستش خدای ماه مشغول بود. مردم بابل از مذهبی بودن بی اندازه نبونید، بی بندوباری بل - شر - اوسور، و عدم حمایت آنها از تجارت، عامل اصلی ثروت بابل، به تنگ آمده بودند. چندین سال خشکسالی باعث بروز قحطی و نیاز به واردات اغذیه را پیش آورده بود. اسارت یهودیان در بابل که در زمان نبوکدنصر انجام شده بود همچنین باعث ناآرامی میان یهودیان گشت و پیامبران آنها نظیر دانیال، پیش بینی سقوط غریب الوقوع بابل را می کردند. مردم بابل آماده پذیرش حکومت هرکسی بودند که بتواند آنها را از شر نبونید برهاند و بازگانی بابل را زنده کند. در سال ۵۴۰، کورش به طرف بابل حرکت کرد. در پاییز ۵۴۰، گوبورو، حاکم استان بابلی «گوتیوم» (همان عیلام باستانی) با تمام قوای خود به کورش پیوست. در زمستان ۵۳۹، کورش وارد بین النهرین شد و اکد را سوزاند. سیپار از این موضوع درس گرفت و دروازه هایش را به روی کورش باز کرد. برای آخرین بار در پاییز ۵۳۹، کتیبه ای از نبونید می بینیم و بعد از آن، شاهد ورود صلح آمیز کورش به بابل هستیم. بعد از ورود به بابل، کورش دستور تهیه یک استوانه فرمان داد که در آن، موقعیت خودمختار شهر بابل به عنوان یک مرکز مذهبی/تجاری تضمین شده بود. در این استوانه که به زبان بابلی نوشته شده، کورش خود را شاه اکد و بابل و اوروک و پسر خدای مردوک خطاب می کند و به دستور می دهد که همه مردم را در کار خود آزاد بگذارند. او همچنین به اسارت یهودیان خاتمه می دهد و آنها را با بقایایی گنجهای معبد اورشلیم و پول کافی برای بازسازی معبد، به فلسطین برمی گرداند. هرچند که در دوران جدید، استوانه کورش به عنوان نشانه ای از بلند همتی و بزرگ نظری او تعبیر شده و بسیاری آنرا «اولین اعلامیه حقوق بشر» می دانند، اما احتمالاً" برای خود کورش و اطرافیانش، نوشتن این استوانه مطلبی لازم و بدیهی بوده است، زیرا در صورت سرپیچی از دادن خودمختاری به بابل و تضمین آزادی های آن، امکان پیشرفت اقتصادی آن و از سرگیری تجارت و بانکداری وجود نمی داشت، والبتنه یکی از دلایل اصلی هر فاتحی برای فتح بابل، دستیابی به امکانات اقتصادی آن می بود. بازگشت به شرق و پایان کورش: کورش مدت یک سال بعد از فتح بابل، در بابل باقی ماند و برای ترتیب امور حکومتی اقدام کرد. بابل به عنوان یکی از شهرها به گوبورو سپرده شد. کمبوجیه، پسر بزرگ کورش، عنوان شاه بابل را پیدا کرد. کورش خودش عنوان آشوری «شاه بزرگ» را برگزید. در سال ۵۳۸، کورش به همدان برگشت و برطبق مدارک اقتصادی موجود، تا آخر ۵۳۷ در آنجا باقی ماند. از اوایل ۵۳۶ ق م، کورش به پاسارگاد بازگشت و با به کارگیری مهندسان آشوری و بابلی، دست به احداث چندین قصر عظیم و با شکوه و باغهای بی نظیر زد. این دوره حکومت کورش با صلح و

آرامش تمام همراه بود. بازسازی شهرها، برقراری تجارت میان شهرها، وضع قوانین جدید، تقسیمات کشوری، و مستحکم کردن پایه های حکومت در خانواده خود، مشغولیات اصلی کورش بودند. کتیبه های اقتصادی بابل از ترمیم وضعیت اقتصادی صحبت می کنند و تجارت دوردست و بانکداری دوباره به کار می افتد. کورش با ورود غله به بابل، به قحطی آن پایان می دهد و اطمینان مردم را به خود جلب می کند. سکونت کمبوجیه در بابل، به مردم بابل احساس این را می دهد که شاهی از خودشان دارند و بوسیله حاکمی دوردست اداره نمی شوند. یونانی های مقیم آسیای صغیر با برخورداری از تجارت زمینی شاهنشاهی کورش، ثروتمندتر و پیشرفته تر از برادران خود در آتن و کورنت و اسپارت می شوند. پارت زیر حکومت ویشتاسپ و با برخورداری از اتحاد محلی، به یکی از موفقترین مراکز کشاورزی ایران تبدیل می شود و توجه قبایل صحرانشین «سکا» را به خود جلب می کند. در ۵۳۱، حمله یکی از قبایل سکا به نام «ماساگت»، شاهنشاه کهنسال را وادار به لشکر کشی دوباره به شمال شرق امپراتوری خود می کند. در تابستان ۵۳۰، در هنگام جنگ با ملکه ماساگتها، تیری کورش را از پای در می آورد و به آرزوی او برای بازگشت به پاسارگاد و تمام کردن قصر نیمه تمام خود، پایان می بخشد. جسد کورش با مراسم کامل به پاسارگاد آورده می شود و در باغی درکنار قصرش، در یک مقبره سنگی، به خواب ابدی می رود. (برای مطالعه بیشتر - موله، م. ایران باستان. ترجمه ژاله آموزگار. انتشارات توس، تهران ۱۳۷۷)

آشنائی با ملانصرالدین

ملا نصرالدین شخصیتی داستانی و بذله گو در فرهنگهای عامیانه ایرانی، افغانی، ترکیهای، عربی، کردی، قفقازی، هندی، پاکستانی و بوسنی است که در یونان هم محبوبیت زیادی دارد و در بلغارستان هم شناخته شده است. ملا نصرالدین در ایران و افغانستان بیش از هر جای دیگر بعنوان یک شخصیت بذله گو، اما نمادین محبوبیت دارد. درباره وی داستانهای لطیفه آمیز فراوانی نقل میشود. اینکه وی شخصی واقعی بوده یا افسانه ای مشخص نیست. برخی منابع او را واقعی دانسته و هم روزگار با تیمور لنگ (درگذشته ۸۰۷ ق.) یا حاج بکتاش (درگذشته ۷۳۸ ق.) دانسته اند. در نزدیک آق شهر از توابع قونیه در ترکیه محلی است که با قفلی بزرگ بسته شده و میگویند که قبر ملا نصرالدین است. او را در افغانستان، ایران و جمهوری آذربایجان ملا نصرالدین، در ترکیه هوجا نصرالدین (خواجه نصرالدین)، در عربستان جوحا (خواجه) می نامند و در بین کردها به (ملا مشهور) معروف است. مردم عملیات و حرکات عجیب و مضحکی را به او نسبت میدهند و به داستانهای او میخندند. قصه های او از قدیم در شرق رواج داشته و دانسته نیست ریشه آنها از کدام زبان آغاز شده است.

یک محقق افغان درباره ی ملا گفته است: ملا نصرالدین هم ملا است، یعنی فهم فقه‌ای دینی دارد به صورت متعادل و اندک و هم نشان دهنده واژه نصر، یعنی پیروزی است. ملا نصرالدین بنا به روایتی در سال ۱۲۰۸ در خراسان و در زمان حکومت سلجوقیان متولد شد. برخی منابع او را هم عصر تیمور دانسته اند. ملا نصرالدین را برخی پژوهشگران به عنوان عارف و صوفی شوریده حال نیز معرفی کرده اند ولی این جنبه از شخصیت او کمتر شناخته شده و معروف است. صدها کتاب از فکاهه های ملانصرالدین به زبان های مختلف جهان از جمله انگلیسی، روسی، آلمانی، عربی و چینی تا حالا منتشر شده است. از این شخصیت مهم طنز و بذله گویی، چندین فیلم و نمایشنامه نیز در آمریکا، چین و هند ساخته شده است. در نزدیک آق شهر از توابع قونیه محلی است که با قفلی بزرگ بسته شده و می گویند که قبر ملانصرالدین در آنجاست (منابع: ۶۰۰ داستان ملا نصرالدین، به همت محمد رضانی، بتسدا، مرینند آمریکا: انتشارات ایبکس/کتابفروشی ایران . لغتنامه دهخدا . داستانهای ملانصرالدین)

آشنائی با استاد شهید مرتضی مطهری

ولادت شهید مطهری : استاد شهید آیت الله مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ هجری شمسی در فریمان واقع در ۷۵ کیلومتری شهر مقدس مشهد در یک خانواده اصیل روحانی چشم به جهان می گشاید. پس از طی دوران طفولیت به مکتبخانه رفته و به فراگیری دروس ابتدایی می پردازد. ورود به حوزه علمیه : در سن دوازده سالگی به حوزه علمیه مشهد عزیمت نموده و به تحصیل مقدمات علوم اسلامی اشتغال می ورزد. در سال ۱۳۱۶ علیرغم مبارزه شدید رضاخان با روحانیت و علیرغم مخالفت دوستان و نزدیکان، برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه علمیه قم می شود در حالی که به تازگی موسس گرانقدر آن آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی دیده از جهان فرو بسته و ریاست حوزه را سه تن از مدرسان بزرگ آن آیات عظام سید محمد حجت، سید صدرالدین صدر و سید محمد تقی خوانساری به عهد گرفته اند.

تحصیلات حوزوی استاد مطهری : اول : دروس علمی: دوره اقامت پانزده ساله خود در قم از محضر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (در فقه و اصول) و حضرت امام خمینی (به مدت ۱۲ سال در فلسفه ملاصدرا و عرفان و اخلاق و اصول) و مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبائی (در فلسفه : الهیات شفای بوعلی و دروس دیگر) بهره می گیرد. قبل از هجرت آیت الله العظمی بروجردی به قم نیز استاد شهید گاهی به بروجرد می رفته و از محضر ایشان استفاده می کرده است . دوم : دروس اخلاقی و عرفانی: استاد شهید مدتی نیز از محضر مرحوم آیت الله حاج میرزا علی آقا شیرازی در اخلاق و عرفان بهره های معنوی فراوان برده است. نیز از دروس اخلاقی و عرفانی امام خمینی بهره

برد. از اساتید دیگر استاد مطهری می توان از مرحوم آیت الله سید محمد حجت (در اصول) و مرحوم آیت الله سید محمد محقق داماد (در فقه) نام برد.

فعالیت های دینی (مذهبی و سیاسی استاد): وی در مدت اقامت خود در قم علاوه بر تحصیل علم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز مشارکت داشته و از جمله با فدائیان اسلام در ارتباط بوده است.

اول: فعالیت های مذهبی: در سال ۱۳۳۱ در حالی که از مدرسین معروف و از امیدهای آینده حوزه به شمار می رود به تهران مهاجرت می کند. در تهران به تدریس در مدرسه مروی و تألیف و سخنرانی های تحقیقی می پردازد. در سال ۱۳۳۴ اولین جلسه تفسیر انجمن اسلامی دانشجویان توسط استاد مطهری تشکیل می گردد. در همان سال تدریس خود در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را آغاز می کند. در سال های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ که انجمن اسلامی پزشکان تشکیل می شود. استاد مطهری از سخنرانان اصلی این انجمن است و در طول سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ سخنران منحصر به فرد این انجمن می باشد که بحث های مهمی از ایشان به یادگار مانده است. دوم: فعالیت های سیاسی: الف - در قیام پانزده خرداد: ایشان همواره در کنار امام بود به طوری که می توان سازماندهی قیام پانزده خرداد در تهران و هماهنگی آن با رهبری امام را مرهون تلاش های او و یارانش دانست. در ساعت ۱ بعد از نیمه شب روز چهارشنبه پانزده خرداد ۱۳۴۲ به دنبال یک سخنرانی مهیج علیه شخص شاه به وسیله پلیس دستگیر شده و به زندان موقت شهربانی منتقل می شود و به همراه تعدادی از روحانیون تهران زندانی می گردد. پس از ۴۳ روز به دنبال مهاجرت علمای شهرستانها به تهران و فشار مردم، به همراه سایر روحانیون از زندان آزاد می شود.

ب) هدایت هیئتهای موتلفه: پس از تشکیل هیئتهای موتلفه اسلامی، استاد مطهری از سوی امام خمینی همراه چند تن دیگر از شخصیت های روحانی عهده دار رهبری این هیئتها می گردد. پس از ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت توسط شهید محمد بخارایی کادر رهبری هیئتهای موتلفه شناسایی و دستگیر می شود ولی از آنجا که قاضی یی که پرونده این گروه تحت نظر او بود مدتی در قم نزد استاد تحصیل کرده بود به ایشان پیغام می فرستد که حق استادی را به جا آوردم و بدین ترتیب استاد شهید از مهلکه جان سالم بدر می برد. ج - مبارزه با کج رویها و انحرافات: در این زمان وی به تألیف کتاب در موضوعات مورد نیاز جامعه و ایراد سخنرانی در دانشگاهها، اسلامی کردن محتوای نهضت اسلامی پزشکان، مسجد هدایت، مسجد جامع نارمک و غیره ادامه می دهد. به طور کلی استاد شهید که به یک نهضت اسلامی معتقد بود نه به هر نهضتی، برای اسلامی کردن محتوای نهضت تلاش های ایدئولوژیک بسیاری نمود و با کج رویها و انحرافات مبارزه سرسختانه کرد. در سال ۱۳۴۶ به کمک چند تن از دوستان اقدام به تأسیس حسینیه ارشاد نمود به طوری که می توان او را بنیانگذار آن موسسه دانست. ولی پس از مدتی به علت تکروی و کارهای خودسرانه و بدون مشورت

یکی از اعضای هیئت مدیره و ممانعت او از اجرای طرحهای استاد و از جمله ایجاد یک شورای روحانی که کارهای علمی و تبلیغی حسینییه زیر نظر آن شورا باشد سرانجام در سال ۱۳۴۹ علیرغم زحمات زیادی که برای آن موسسه کشیده بود و علیرغم امید زیادی که به آینده آن بسته بود در حالی که در آن چند سال خون دل زیادی خورده بود از عضویت هیئت مدیره آن موسسه استعفا داد و آن را ترک گفت. د - حمایت از مظلومان فلسطین در برابر اسرائیل: در سال ۱۳۴۸ به خاطر صدور اعلامیه ای با امضای ایشان و حضرت علامه طباطبایی و آیت الله حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانى مبنی بر جمع اعانه برای کمک به آوارگان فلسطینی و اعلام آن طی یک سخنرانی در حسینییه ارشاد دستگیر شد و مدت کوتاهی در زندان تک سلولی به سربرد. ه - سخنرانی های انقلابی و بازداشت استاد: از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱ برنامه های تبلیغی مسجدالجواد را زیر نظر داشت و غالباً خود سخنران اصلی بود تا اینکه آن مسجد و به دنبال آن حسینییه ارشاد تعطیل گردید و بار دیگر استاد مطهری دستگیر و مدتی در بازداشت قرار گرفت. پس از آن استاد شهید سخنرانیهای خود را در مسجد جاوید و مسجد ارک و غیره ایراد می کرد. بعد از مدتی مسجد جاوید نیز تعطیل گردید. در حدود سال ۱۳۵۳ ممنوع المنبر گردید و این ممنوعیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. و - استاد مطهری و خطر منافقین: اما مهمترین خدمات استاد مطهری در طول حیات پر برکتش ارائه ایدئولوژی اصیل اسلامی از طریق درس و سخنرانی و تألیف کتاب است. این امر خصوصاً در سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ به خاطر افزایش تبلیغات گروههای چپ و پدید آمدن گروههای مسلمان چپ زده و ظهور پدیده التقاط به اوج خود می رسد. گذشته از حضرت امام، استاد شهید مرتضی مطهری اولین شخصیتی است که به خطر سران سازمان موسوم به «مجاهدین خلق ایران» پی می برد و دیگران را از همکاری با این سازمان باز می دارد و حتی تغییر ایدئولوژی آنها را پیش بینی می نماید. ز - تدریس در حوزه علمیه و...: در این سالها استاد شهید به توصیه حضرت امام مبنی بر تدریس در حوزه علمی قم هفته ای دو روز به قم عزیمت نموده و درسهای مهمی در آن حوزه القا می نماید و همزمان در تهران نیز درسهایی در منزل و غیره تدریس می کند. در سال ۱۳۵۵ به دنبال یک درگیری با یک استاد کمونیست دانشکده الهیات! زودتر از موعد مقرر بازنشسته می شود. همچنین در این سالها استاد شهید با همکاری تنی چند از شخصیتهای روحانی، «جامعه روحانیت مبارز تهران» را بنیان می گذارد بدان امید که روحانیت شهرستانها نیز به تدریج چنین سازمانی پیدا کند. ح - بطور دائمی در خدمت انقلاب و امام قرار گرفتن: گرچه ارتباط استاد مطهری با امام خمینی پس از تبعید ایشان از ایران به وسیله نامه و غیره استمرار داشته است ولی در سال ۱۳۵۵ موفق گردید مسافرتی به نجف اشرف نموده و ضمن دیدار با امام خمینی درباره مسائل مهم نهضت و حوزه های علمیه با ایشان مشورت نماید. پس از شهادت آیت الله سید مصطفی خمینی

و آغاز دوره جدید نهضت اسلامی، استاد مطهری به طور تمام وقت در خدمت نهضت قرار می گیرد و در تمام مراحل آن نقشی اساسی ایفا می نماید. در دوران اقامت حضرت امام در پاریس، سفری به آن دیار نموده و در مورد مسائل مهم انقلاب با ایشان گفتگو می کند و در همین سفر امام خمینی ایشان را مسؤول تشکیل شورای انقلاب اسلامی می نماید. هنگام بازگشت امام خمینی به ایران مسئولیت کمیته استقبال از امام را شخصاً به عهده می گیرد و تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن همواره در کنار رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی و مشاور و دلسوز و مورد اعتماد برای ایشان بود. شهادت استاد مطهری بدست گروه فرقان؛ تا اینکه در ساعت بیست و دو و بیست دقیقه سه شنبه یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ در تاریکی شب در حالی که از یکی از جلسات فکری سیاسی بیرون آمده بود یا گلوله گروه نادان و جنایتکار فرقان که به مغزش اصابت نمود به شهادت می رسد و امام و امت اسلام در حالی که امیدها به آن بزرگمرد بسته بودند در ماتمی عظیم فرو می روند. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

آشنائی با ابوعلی سینا

ابو علی سینا حکیم، فیلسوف، طبیب و دانشمند بزرگ ایرانی که در جهان غرب به نام (Avicenna) و با لقب "امیر پزشکان" شناخته شده است، در ماه صفر از سال ۳۷۰ هجری قمری در شهر بخارا به دنیا آمد. وی در ۱۰ سالگی همه قرآن و بسیاری از مباحث ادبی را فراگرفت. در ۱۸ سالگی در منطق، طبیعیات (علوم طبیعی) و ریاضیات چیره دست بود. آنگاه به الهیات روی آورد و به خواندن کتاب مابعدالطبیعه ارسطو پرداخت. کتاب قانون ابن سینا طی چندین قرن -چه در سرزمین های اسلامی و چه در اروپای قرن های میانه- بر همه کتاب های پزشکی دیگر برتری داشت و بر آنها تأثیر چشمگیری نهاد. این حکیم بزرگ که بعدها موثرترین چهره در علم و فلسفه جهان اسلامی شد و القابی مانند شیخ الرئیس، حجة الحق و شرف الملک به او دادند، از آغاز کودکی استعداد و شایستگی عجیبی در فرا گرفتن علوم مختلف داشت. و از آنجا که پدرش عبدالله سخت در تعلیم و تربیت او می کوشید و خانه او محل ملاقات دانشمندان دور و نزدیک بود، ابن سینا تا ده سالگی تمام قرآن و صرف و نحو را آموخت و آنگاه به فرا گرفتن منطق و ریاضیات پرداخت. استاد وی در علم ریاضیات "ابو عبدالله ناتلی" بود. پس از آن نزد "ابو سهیل مسیحی" به یادگیری طبیعیات و مابعدالطبیعه و علم طب مشغول شد. در شانزده سالگی در همه علوم زمان خود استاد بود؛ جز در مابعدالطبیعه؛ آن هم به صورتی که در متافیزیک ارسطو آمده بود و با آنکه چهل بار تمام این کتاب را مطالعه کرده بود، نمی توانست آن را بفهمد. تا این که به شرح فارابی بر این کتاب دست یافت و توانست مسائل دشوار آن را درک کند. هنگامی که ابن سینا به هجده سالگی رسید، دیگر احتیاج به خواندن و فراگیری

هیچ علمی نداشت؛ چرا که همه علوم را فرا گرفته بود و تنها لازم بود تا فهم خود را لحاظ عمق افزایش دهد تا آموخته های خود را بهتر درک کند. در اواخر عمر خود یکبار به شاگرد مورد توجه خویش، جوزانی گفت که در تمام مدت عمر، چیزی بیش از آنچه که در هجده سالگی می دانسته، نیاموخته است. مهارت ابن سینا در علم پزشکی و توانایی وی در معالجه حاکم آن زمان، موجب شد تا مورد محبت حاکم واقع شده و در دربار، موقعیت بسیار خوبی داشته باشد. ولی به سبب آشفتگی اوضاع سیاسی در ماوراء النهر، زندگی بر ابن سینا در زادگاهش دشوار شد و او ناچار بخارا را به مقصد جرجانیه و سپس گرگان ترک گفت. در سال ۴۰۳ هجری قمری، پس از پشت سر گذاشتن سختیها و مشکلات بزرگی که در این سفر با آن ها مواجه شد و حتی چند تن از دوستانش را در میان راه از دست داد، از کویر شمال خراسان عبور کرد. بنا به گفته منابع معتبر، ابن سینا در این سفر با عارف و شاعر مشهور "ابو سعید ابوالخیر" ملاقات کرد. وی آرزو داشت که "قابوس بن وشمگیر" را که حامی نامدار علم و ادب بود، در جرجان ببیند؛ ولی هنگامی که به جرجان رسید، قابوس بن وشمگیر از دنیا رفته بود. چون از این حادثه دلشکسته شد، مدت چندین سال در دهکده ای عزلت گزید. سپس در فاصله سال ۴۰۵ و ۴۰۶ هجری قمری به ری رفت. در این هنگام آل بویه بر ایران فرمانروایی داشتند و افرادی از این خاندان در ایالات مختلف حکومت می کردند. ابن سینا مدتی در دربار فخرالدوله در ری درنگ کرد و سپس از آنجا برای دیدار یکی دیگر از فرمانروایان این خاندان، شمس الدوله به جانب همدان به راه افتاد. این سفر برای ابن سینا بخت بلندی داشت؛ چراکه پس از رسیدن وی به همدان، او را برای درمان امیر شمس الدوله که بیمار شده بود و تمامی پزشکان از معالجه وی ناتوان بودند، دعوت کردند. بوعلی توانست شمس الدوله را معالجه کند و به همین دلیل چنان تقریبی نزد وی پیدا کرد که عهده دار منصب وزارت گردید و مدت چند سال؛ تا هنگام مرگ امیر، عهده دار این وظیفه سنگین بود. پس از مرگ شمس الدوله بخت از وی روی گردانید و چون از ادامه خدمت در منصب وزارت خودداری کرد، او را به زندان افکندند. در زندان کتاب مشهورش "شفا" را به رشته تحریر درآورد. پس از مدتی توانست از زندان فرار کند و با لباس درویشی از همدان گریخت. ابن سینا از همدان به اصفهان رفت که مرکز بزرگی از علم به شمار می رفت و سال ها بود که آرزوی دیدار آنجا را داشت. در این شهر مورد توجه علاءالدوله قرار گرفت و مدت پانزده سال با آسایش خاطر در آن شهر زندگی کرد. او در این مدت، چندین کتاب مهم نیز نوشت و حتی به ساختن رصدخانه پرداخت. اما این آسایش برای وی دائمی نبود؛ چرا که یک بار اصفهان در معرض حمله مسعود غزنوی یعنی فرزند سلطان محمود غزنوی قرار گرفت و در این حمله بعضی از آثار مهم ابن حکیم بزرگ از میان رفت. این امر ضربه بزرگی برای وی بود و علاوه بر آن، بیماری قولنج نیز

آزارش می داد. به همین دلیل، دوباره به همدان بازگشت و به سال ۴۲۸ هجری قمری و در سن پنجاه و هفت سالگی در این شهر از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. ابن سینا همچنان در اصفهان روزگار می گذرانید، تا هنگامی که علاءالدوله در ۴۲۷ ق/ ۱۰۳۶ م به نبرد با تاش قزاش سپهسالار سلطان مسعود در ناحیه کرج (یا کرخ) نزدیک همدان شتافت. ابن سینا که در این سفر علاءالدوله را همراهی می کرد، دچار بیماری قولنج شد و به درمان خود پرداخت و به قصد بهبود هر چه زودتر در یک روز هشت بار خود را تنقیه می کرد و در نتیجه دچار زخم روده شد. سپس در همین حال بیماری به اصفهان برده شد و همچنان به مداوای خود ادامه می داد تا اندکی بهبود یافت، چنانکه توانست در مجلس علاءالدوله حضور یابد. تا اینکه علاءالدوله قصد رفتن به همدان کرد. ابن سینا نیز وی را همراهی کرد، اما در راه بیماریش عود کرد. پس از رسیدن به همدان، وی از معالجه خود دست کشید و پس از چند روز در نخستین جمعه رمضان ۴۲۸/ ژوئن ۱۰۳۷، در ۵۸ سالگی درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد.

شخصیت علمی: با وجود این که زندگی ابن سینا پر از فراز و نشیب بود و در عین حال عمری طولانی نیز نداشت، اما زندگی عقلانی و حکیمانه بسیار پرباری داشت. گواه بر این مطلب، تعداد و نوع آثاری است که او تالیف کرده است و نیز خصوصیات شاگردانی که در نزد او درس خوانده اند؛ مانند بهمنیار و جوزانی. نیروی تمرکز فکری او عالی بود؛ تا جایی که گاهی در آن حین که سوار بر اسب در رکاب پادشاه عازم جنگ بود، بعضی از آثار خود را املا می کرد تا نویسنده ای که در خدمت داشت، آن ها را بنویسد. او با مهارت عجیبی که در تمامی شاخه های دانش آن زمان داشت، توانست در زمینه فلسفه، اساس مکتب مشاء در سنت فکری اسلامی و نیز اساس فلسفه قرون وسطی را بریزد. در بستر طب و پزشکی نیز میراث بقراطی و جالینوسی را ترکیب کند و در علم و ادب اسلامی چنان تأثیر نماید که هیچ کس پیش یا پس از وی نتوانسته باشد آنگونه تأثیر کند. تأثیر وی در این زمینه ها تا به امروز، در شرق و غرب جهان باقی است و بسیاری از پیشرفت ها در شاخه های عمده دانش، بر پایه نظرات و آراء وی صورت گرفته است.

ابن سینا نه تنها یکی از بزرگترین فیلسوفان جهان، بلکه همچنین یکی از برجسته ترین چهره ههای تاریخ پزشکی در همه دوران هاست. مهم ترین اثر وی در پزشکی کتاب قانون (القانون فی الطب) است که بخش یکم (یعنی کتاب اول) آن را پیش از ۴۰۶ ق/ ۱۰۱۵ م، یعنی در حدود سن ۳۵ سالگی تألیف کرده است. ابن سینا، افزون بر قانون چند نوشته دیگر نیز در پزشکی دارد که مهم ترین آنها عبارتند از: الارجوزة فی الطب، که در قالب شعر نوشته شده و ۱۳۲۶ بیت را در برمی گیرد. ابن سینا در این اثر خلاصه مطالب قانون را آورده است. افزون بر این ها، ابن سینا نوشته ای دارد با عنوان مقالة فی احکام الادویة القلییة که آن را به نام الشریف السعید ابوالحسن بن حسن بن حسانی نوشته بوده

در کنار این‌ها می‌توان از رساله القُوی الطبیعیة، رساله فی الفصد، رساله معرفة التنفس و النبض، رساله فی البول، رساله شطر الغب (دربارۀ تبهای نوبه ای)، رساله فی القولنج، رساله فی ذکر عدد الامعاء و چند رساله دیگر نام برد. ابن سینا در ریاضیات و نجوم صاحب نظر بوده است و آثاری در این باب تصنیف کرده و بخش بزرگی از کتاب شفا را به آن اختصاص داده و در ساختن آلات رصد دستی قوی داشته است. از آثار گوناگون و نسبتاً زیادی که به ابن سینا نسبت داده اند، ۵ اثر او یا کلاً در موسیقی است یا بخشی از آنها به موسیقی اختصاص دارد، بدین شرح است: کتاب الشفاء. کتاب النجاة. دانشنامه یا حکمت علائی. المدخل الی صناعة الموسیقی. کتاب اللواحق. و کتابهای دیگری هم در رشته های دیگر علوم از ابن سینا نوشته شده است که در دائره المعارف بزرگ اسلامی ج ۴ مدخل ابن سینا توضیح داده شده است.

آشنائی با شیخ بهایی

بهاء الدین محمد بن عزالدین حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین محمد بن حسن بن محمد بن صالح حارثی همدانی عاملی جبعی (جباعی) معروف به شیخ بهائی در سال ۹۵۳ ه. ق ۱۵۴۶ میلادی در بعلبک متولد شد. او در جبل عامل در ناحیه شام و سوریه در روستایی به نام "جبع" یا "جباع" می زیسته و از نژاد "حارث بن عبدالله اعور همدانی" متوفی به سال ۶۵ هجری از معاریف اسلام بوده است. ناحیه "جبل عامل" همواره یکی از مراکز شیعه در مغرب آسیا بوده است و پیشوایان و دانشمندان شیعه که از این ناحیه برخاسته اند، بسیاریند. در هر زمان، حتی امروزه فرق شیعه در جبل عامل به وفور می زیسته اند و در بنیاد نهادن مذهب شیعه در ایران و استوار کردن بنیان آن مخصوصاً از قرن هفتم هجری به بعد یاری بسیار کرده و در این مدت پیشوایان بزرگ از میان ایشان برخاسته اند و خاندان بهائی نیز از همان خانواده های معروف شیعه در جبل عامل بوده است.

بهاء الدین در کودکی به همراه پدرش به ایران آمد و پس از اتمام تحصیلات، شیخ الاسلام اصفهان شد. چون در سال ۹۹۱ هجری قمری به قصد حج راه افتاد، به بسیاری از سرزمینهای اسلامی از جمله عراق، شام و مصر رفت و پس از ۴ سال در حالی که حالت درویشی یافته بود، به ایران بازگشت. وی در علوم فلسفه، منطق، هیئت و ریاضیات تبحر داشت، مجموعه تألیفاتی که از او بر جای مانده در حدود ۸۸ کتاب و رساله است. وی در سال ۱۰۳۱ ه. ق در اصفهان درگذشت و بنابر وصیت خودش جنازه او را به مشهد بردند و در جوار مرقد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام جنب موزه آستان قدس دفن کردند.

شخصیت ادبی شیخ بهایی: بهائی آثار برجسته ای به نثر و نظم پدید آورده است. وی با زبان ترکی نیز آشنایی داشته است. عرفات العاشقین (تألیف ۱۰۲۲-۱۰۲۴)، اولین تذکره ای است که در زمان

حیات بهائی از او نام برده است. بهترین منبع برای گردآوری اشعار بهائی، کشکول است تا جائی که به عقیده برخی محققان، انتساب اشعاری که در کشکول نیامده است به بهائی ثابت نیست. از اشعار و آثار فارسی بهائی دو تألیف معروف تدوین شده است؛ یکی به کوشش سعید نفیسی با مقدمه ای ممتّع در شرح احوال بهائی، دیگری توسط غلامحسین جواهری وجدی که مثنوی منحول «رموز اسم اعظم» (ص ۹۴ ۹۹) را هم نقل کرده است. با این همه هر دو تألیف حاوی تمام اشعار و آثار فارسی شیخ نیست. اشعار فارسی بهائی عمدتاً شامل مثنویات، غزلیات و رباعیات است. وی در غزل به شیوه فخرالدین عراقی و حافظ، در رباعی با نظر به ابو سعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری و در مثنوی به شیوه مولوی شعر سروده است. ویژگی مشترک اشعار بهائی میل شدید به زهد و تصوّف و عرفان است. از مثنویات معروف شیخ می توان از اینها نام برد: «نان و حلوا یا سوانح سفر الحجاز»، این مثنوی ملمّع چنانکه از نام آن پیداست در سفر حج و بر وزن مثنوی مولوی سروده شده است و بهائی در آن ابیاتی از مثنوی را نیز تضمین کرده است. او این مثنوی را به طور پراکنده در کشکول نقل کرده و گردآورندگان دیوان فارسی وی ظاهراً به علت عدم مراجعه دقیق به کشکول متن ناقصی از این مثنوی را ارائه کرده اند. «نان و پنیر»، این اثر نیز بر وزن و سبک مثنوی مولوی است؛ «طوطی نامه» نفیسی این مثنوی را که از نظر محتوا و زبان نزدیکترین مثنوی بهائی به مثنوی مولوی است، بهترین اثر ادبی شیخ دانسته و با آنکه آن را در اختیار داشته جز اندکی در دیوان بهائی نیاورده و نام آن را نیز خود براساس محتوایش انتخاب کرده است. «شیر و شکر»، اولین منظومه فارسی در بحر خَبَب یا مُتدارک است. در زبان عربی این بحر شعری پیش از بهائی نیز مورد استفاده بوده است. «شیر و شکر» سراسر جذبه و اشتیاق است و علی رغم اختصار آن (۱۶۱ بیت در کلیات، چاپ نفیسی، ص ۱۷۹ ۱۸۸؛ ۱۴۱ بیت در کشکول، ج ۱، ص ۲۴۷ ۲۵۴) مشحون از معارف و مواعظ حکمی است، لحن حماسی دارد و منظومه ای بدین سبک و سیاق در ادب فارسی سروده نشده است؛ مثنویهایی مانند «نان و خرما»، «شیخ ابوالپشم» و «رموز اسم اعظم» را نیز منسوب بدو دانسته اند که مثنوی اخیر به گزارش میر جهانی طباطبائی (ص ۱۰۰) از آن سید محمود دهمدار است. شیوه مثنوی سرایی بهائی مورد استقبال دیگر شعرا، که بیشتر از عالمان امامیه اند واقع شده است. تنها نثر فارسی بهائی که در دیوان های چاپی آمده است، «رساله پند اهل دانش و هوش به زبان گریه و موش» است. بهائی در عربی نیز شاعری چیره دست و زبان دانی صاحب نظر است و آثار نحوی و بدیع او در ادبیات عرب جایگاه ویژه ای دارد. مهمترین و دقیقترین اثر او در نحو، «الفوائد الصمدیه» معروف به صمدیه است که به نام برادرش عبدالصمد نگاشته است و جزو کتب درسی در مرحله متوسط علم نحو در حوزه های علمیه است. اشعار عربی بهائی نیز شایان توجه بسیار است. معروفترین و مهمترین قصیده او موسوم به «وسيله الفوز والامان فی مدح صاحب الزّمان علیه السلام»

در ۶۳ بیت است که هر گونه شبهه ای را در اثنا عشری بودن وی مردود می سازد. بهائی در ارجوزه سرایی نیز مهارت داشت و دو ارجوزه شیوا یکی در وصف شهر هرات به نام «هراتیه یا الزهره» (کشکول، ج ۱، ص ۱۸۹ ۱۹۴) و دیگر ارجوزه ای عرفانی موسوم به «ریاض الارواح» (کشکول، ج ۱، ص ۲۲۵ ۲۲۷) از وی باقی مانده است. دوبیتیهای عربی شیخ نیز از شهرت و لطافت بسیاری برخوردار بوده که بیشتر آنها در اظهار شوق نسبت به زیارت روضه مقدسه معصومین علیه السلام است. شیخ محمدرضا فرزند شیخ حرّعاملی (متوفی ۱۱۱۰) مجموعه لطیفی از اشعار عربی و فارسی شیخ بهائی را در دیوانی فراهم آورده است. اشعار عربی وی اخیراً با تدوین دیگری نیز به چاپ رسیده است. بخش مهمی از اشعار عربی بهائی، لغز و معماست. از بررسی شیوه نگارش بهائی در اکثر آثارش، این نکته هویداست که وی مهارت فراوانی در ایجاز و بیان معما آمیز مطالب داشته است. وی حتی در آثار فقهی اش این هنر را به کار برده که نمونه بارز آن «رسائل پنجگانه الاثنا عشریه» است. این سبک نویسندگی در «خلاصه الحساب، فوائد الصمدیه، تهذیب البیان و الوجیزه فی الدرایه» آشکارتر است. بهائی تبخّر بسیاری در صنعت لغز و تعمیه داشته و رسائل کوتاه و لغزهای متعدد و معروفی به عربی از وی بر جا مانده است. مانند: «لغز الزبده» (لغزی است که کلمه زبده از آن به دست می آید)، «لغز النحو»، «لغز الکشاف»، «لغز الصمدیه»، «لغز الکافیه» و «فائده». نامدارترین اثر بهائی الکشکول، معروف به «کشکول شیخ بهائی» است که مجموعه گرانسنگی از علوم و معارف مختلف و آینه معلومات و مشرب بهائی محسوب می شود. بهائی در شمار مؤلفان پر اثر در علوم مختلف است و آثار او که تماماً موجز و بدون حشو و زواید است، مورد توجه دانشمندان پس از او قرار گرفته و بر شماری از آنها شروح و حواشی متعددی نگاشته شده است. خود بهائی نیز بر بعضی تصانیف خود حاشیه ای مفصل تر از اصل نوشته است. از برجسته ترین آثار چاپ شده بهائی می توان از اینها نام برد: «مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین» (تألیف ۱۰۱۵)، که ارائه فقه استدلالی شیعه بر مبنای قرآن (آیات الاحکام) و حدیث است. این اثر دارای مقدمه بسیار مهمی در تقسیم احادیث و معانی برخی اصطلاحات حدیثی نزد قدما و توجیه تعلیل این تقسیم بندی است. از اثر مذکور تنها باب طهارت نگاشته شده و بهائی در آن از حدود چهارصد حدیث صحیح و حسن بهره برده است؛ «جامع عباسی»، از نخستین و معروفترین رساله های علمیه به زبان فارسی؛ «حبل المتین فی احکام احکام الدین» (تألیف ۱۰۰۷)، در فقه که تا پایان صلوّه نوشته است و در آن به شرح و تفسیر بیش از یک هزار حدیث فقهی پرداخته شده است؛ «الاثنا عشریه» در پنج باب طهارت، صلات، زکات، خمس، صوم و حج است. بهائی در این اثر بدیع، مسائل فقهی هر باب را به قسمی ابتکاری بر عدد دوازده تطبیق کرده است، خود وی نیز بر آن شرح نگاشته است. «زبده الاصول» این کتاب تا مدت ها کتاب درسی حوزه های علمی شیعه بود و دارای بیش از چهل شرح و حاشیه و نظم است. «الاربعون

حدیثاً» (تألیف ۹۹۵) معروف به اربعین بهائی؛ «مفتاح الفلاح» (تألیف ۱۰۱۵) در اعمال و اذکار شبانه روز به همراه تفسیر سورة حمد. این اثر کم نظیر که گفته می شود مورد توجه و تأیید امامان معصوم علیه السلام قرار گرفته است. «حدائق الصالحین» (ناتمام)، شرحی است بر صحیفه سجاده که هر یک از ادعیه آن با نام مناسبی شرح شده است. از این اثر تنها الحدیقه الهالیه در شرح دعای رؤیت هلال (دعای چهل و سوم صحیفه سجاده) در دست است. «حدیقه هلالیه» شامل تحقیقات و فوائد نجومی ارزنده است که سایر شارحان صحیفه از جمله سید علیخان مدنی در شرح خود موسوم ریاض السالکین از آن بسیار استفاده کرده اند. همچنین فوائد و نکات ادبی، عرفانی، فقهی و حدیثی بسیار در این اثر موجز به چشم می خورد.

خدمات شیخ بهائی: در عرف مردم ایران، شیخ بهائی به مهارت در ریاضی و معماری و مهندسی معروف بوده و هنوز هم به همین صفت معروف است، چنانکه معماری مسجد امام اصفهان و مهندسی حصار نجف را به او نسبت می دهند. و نیز شاخصی برای تعیین اوقات شبانه روز از روی سایه آفتاب یا به اصطلاح فنی، ساعت آفتاب یا صفحه آفتابی و یا ساعت ظلی در مغرب مسجد امام (مسجد شاه سابق) در اصفهان هست که می گویند وی ساخته است. در احاطه وی در مهندسی مساحی تردید نیست و بهترین نمونه که هنوز در میان است، نخست تقسیم آب زاینده رود به محلات اصفهان و قرای مجاور رودخانه است که معروف است هیئتی در آن زمان از جانب شاه عباس به ریاست شیخ بهائی مأمور شده و ترتیب بسیار دقیق و درستی با منتهای عدالت و دقت علمی در باب حق آب هر ده و آبادی و محله و بردن آب و ساختن مادیها داده اند که هنوز به همان ترتیب معمول است و اصل طومار آن در اصفهان هست. دیگر از کارهای علمی که به بهائی نسبت می دهند طرح ریزی کاریز نجف آباد اصفهان است که به نام قنات زرین کمر، یکی از بزرگترین کاریزهای ایران است و از مظهر قنات تا انتهای آبخور آن ۹ فرسنگ است و به ۱۱ جوی بسیار بزرگ تقسیم می شود و طرح ریزی این کاریز را نیز از مرحوم بهائی می دانند. دیگر از کارهای شیخ بهائی، تعیین سمت قبله مسجد امام به مقیاس چهل درجه انحراف غربی از نقطه جنوب و خاتمه دادن به یک سلسله اختلاف نظر بود که مفتیان ابتدای عهد صفوی راجع به تشخیص قبله عراقین در مدت یک قرن و نیم اختلاف داشته اند. یکی دیگر از کارهای شگفت که به بهائی نسبت می دهند، ساختمان گلخن گرمابه ای که هنوز در اصفهان مانده و به حمام شیخ بهائی یا حمام شیخ معروف است و آن حمام در میان مسجد جامع و هارونیه در بازار کهنه نزدیک بقعه معروف به درب امام واقع است و مردم اصفهان از دیر باز همواره عقیده داشته اند که گلخن آن گرمابه را بهائی چنان ساخته که با شمع می گرم می شد و در زیر پاتیل گلخن فضای تهی تعبیه کرده و شمع افروخته در میان آن گذاشته و آن فضا را بسته بود و شمع تا مدت‌های مدید همچنان می سوخت و آب حمام بدان وسیله گرم می شد و

خود گفته بود که اگر روزی آن فضا را بشکافند، شمع خاموش خواهد شد و گلخن از کار می افتد و چون پس از مدتی به تعمیر گرمابه پرداختند و آن محوطه را شکافتند، فوراً شمع خاموش شد و دیگر از آن پس نتوانستند بسازند. همچنین طراحی منارجنبان اصفهان که هم اکنون نیز پا برجاست به او نسبت داده می شود.

استادان شیخ بهائی: آن طور که مؤلف عالم آرا آورده است، استادان او بجز پدرش از این قرار بوده اند: "تفسیر و حدیث و عربیت و امثال آن را از پدر و حکمت و کلام و بعضی علوم منقول را از مولانا عبدالله مدرس یزدی مؤلف مشهور حاشیه بر تهذیب منطق معروف به حاشیه ملا عبدالله آموخت. ریاضی را از ملا علی مذهب ملا افضل قاضی مدرس سرکار فیض کاشانی فرا گرفت و طب را از حکیم عماد الدین محمود آموخت و در اندک زمانی در منقول و معقول پیش رفت و به تصنیف کتاب پرداخت." "مؤلف روضات الجنات استادان او را پدرش و محمد بن محمد بن محمد ابی الطیف مقدسی می شمارد و گوید که صحیح بخاری را نزد او خوانده است." علاوه بر استادان فوق در ریاضی؛ "بهائی نزد ملا محمد باقر بن زین العابدین یزدی مؤلف کتاب مطالع الانوار در هیئت و عیون الحساب که از ریاضی دانان عصر خود بوده نیز درس خوانده است."

آشنائی با احمد شاملو

احمد شاملو (زاده ۲۱ آذر، ۱۳۰۴ در تهران؛ در خانه شماره ۱۳۴ خیابان صفی علیشاه - درگذشته ۲ مرداد ۱۳۷۹ فردیس کرج) شاعر، نویسنده، فرهنگ نویس، ادیب و مترجم ایرانی است. آرامگاه او در امامزاده طاهر کرج واقع است. تخلص او در شعر الف، بامداد و الف. صبح بود. احمد شاملو در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ در خانه شماره ۱۳۴ خیابان صفی علیشاه تهران متولد شد. پدرش حیدر نام داشت که تبار او به گفته شاملو در شعری از مجموعه ی مدایح بیصله، به اهل کابل برمیگشت؛ مادرش کوکب عراقی است. دوره ی کودکی را به خاطر شغل پدر که افسر ارتش بود و هرچند وقت را در جایی به مأموریت میرفت، در شهرهایی چون رشت و سمیرم و اصفهان و آباده و شیراز گذراند. (به همین دلیل شناسنامه او در شهر رشت گرفته شده است و محل تولد در شناسنامه رشت نوشته شده است.) دوران دبستان را در شهرهای خاش و زاهدان و مشهد گذراند و از همان دوران اقدام به گردآوری مواد فرهنگ عامه کرد. دوره دبیرستان را در بیرجند و مشهد و تهران گذراند و سال سوم دبیرستان را در دبیرستان ایرانشهر تهران خواند و به شوق آموختن دستور زبان آلمانی در سال اول دبیرستان صنعتی ثبت نام کرد. در اوایل دهه ۲۰ خورشیدی پدرش برای سر و سامان دادن به تشکیلات از هم پاشیده ژاندرمری به گرگان و ترکمن صحرا فرستاده شد. او همراه با خانواده به گرگان رفت و به ناچار در کلاس سوم دبیرستان ادامه تحصیل داد. در آن هنگام در فعالیتهای

سیاسی شمال کشور شرکت کرد و بعدها در تهران دستگیر شد و به زندان شوروی در رشت منتقل گردید. پس از آزادی از زندان با خانواده به رضائیه (ارومیه) رفت و تحصیل در کلاس چهارم دبیرستان را آغاز کرد. با به قدرت رسیدن پیشه وری و جبهه دموکرات آذربایجان به همراه پدرش دستگیر میشود و دو ساعت جلوی جوخه آتش قرار میگیرد تا از مقامات بالا کسب تکلیف کنند. سرانجام آزاد میشود و به تهران باز میگردد و برای همیشه ترک تحصیل میکند.

ازدواج اول و چاپ نخستین مجموعه شعر: در بیست و دو سالگی (۱۳۲۶) با اشرف الملوک اسلامی ازدواج کرد. هر چهار کودک او، سیاوش، سامان، سیروس و ساقی حاصل این ازدواج هستند. در همین سال اولین مجموعه اشعار او با نام «آهنگهای فراموش شده» به چاپ میرسد و همزمان کار در نشریاتی مثل «هفته نو» را آغاز میکند. در سال ۱۳۳۰ او شعر بلند «۲۳» و مجموعه اشعار «قطع نامه» را به چاپ می‌رساند. در سال ۱۳۳۱ به مدت حدود دو سال مشاورت فرهنگی سفارت مجارستان را به عهده دارد.

دستگیری و زندان: در سال ۱۳۳۲ پس از کودتای ۲۸ مرداد با بسته شدن فضای سیاسی ایران مجموعه اشعار آنها و احساس توسط پلیس در چاپخانه سوزانده میشود و با یورش ماموران به خانه او ترجمه طلا در لجن اثر ژینگموند موریس و بخش عمده کتاب پسران مردی که قلبش از سنگ بود اثر موریوکایی با تعدادی داستان کوتاه نوشته خودش و تمام یادداشتهای کتاب کوچه از میان میرود و با دستگیری مرتضی کیوان نسخه های یگانه ای از نوشته هایش از جمله مرگ زنجره و سه مرد از بندر بی آفتاب توسط پلیس ضبط میشود که دیگر هرگز به دست نمیآید. او موفق به فرار میشود اما پس از چند روز فرار از دست ماموران در چاپخانه روزنامه اطلاعات دستگیر شده، به عنوان زندانی سیاسی به زندان موقت شهربانی و زندان قصر برده میشود. در زندان علاوه بر شعر به نوشتن دستور زبان فارسی میپردازد و قصه بلندی به سیاق امیر ارسلان و ملک بهمن مینویسد که در انتقال از زندان شهربانی به زندان قصر از بین میرود. در ۱۳۳۴ پس از یک سال و چند ماه از زندان آزاد میشود.

ازدواج دوم و انتشار هوای تازه: در ۱۳۳۶ با طوبی حائری ازدواج میکند (دومین ازدواج او نیز مانند ازدواج اول مدت کوتاهی دوام میآورد و چهار سال بعد در ۱۳۴۰ از همسر دوم خود نیز جدا میشود). در این سال با انتشار مجموعه اشعار هوای تازه خود را به عنوان شاعری برجسته تثبیت میکند. این مجموعه حاوی سبک نویی است و بعضی از معروفترین اشعار شاملو همچون پریا و دخترای ننه دریا در این مجموعه منتشر شده است. در همین سال به کار روی اشعار حافظ، خیام و بابا طاهر نیز روی میآورد. پدرش نیز در همین سال فوت میکند. در سال ۱۳۴۰ هنگام جدایی از همسر دومش همه چیز از جمله برگه های تحقیقاتی کتاب کوچه را رها میکند.

فعالیت‌های سینمایی و تهیه نوار صوتی: در سال ۱۳۳۸ شاملو به اقدام جدیدی یعنی تهیه قصه خروس زری پیرهن پری برای کودکان دست می‌زند. در همین سال به تهیه فیلم مستند سیستان و بلوچستان برای شرکت ایتال کونسولت نیز می‌پردازد. این آغاز فعالیت سینمایی جنجال آفرین احمد شاملو است. او بخصوص در نوشتن فیلمنامه و دیالوگ نویسی فعال است. در سالهای پس از آن و به ویژه با مطرح شدنش به عنوان شاعری معروف، منتقدان مختلف حضور سینمایی او را کمرنگ دانسته اند. خود او میگفت: «شما را به خدا اسمشان را فیلم نگذارید.» و بعضی شعر معروف او دروغا که فقر/چه به آسانی/احتضار فضیلت است را به این تعبیر میدانند که فعالیت‌های سینمایی او صرفاً برای امرار معاش بوده‌است. شاملو در این باره می‌گوید: «کارنامه سینمایی من یک جور نان خوردن ناگزیر از راه قلم بود و در حقیقت به نحوی قلم به مزدی!» در سال ۱۳۳۹ با همکاری هادی شفائیه و سهراب سپهری اداره سمعی و بصری وزارت کشاورزی را تاسیس میکند و به عنوان سرپرست آن مشغول به کار میشود.

آشنایی و ازدواج با آیدا سرکیسیان: شاملو در ۱۴ فروردین ۱۳۴۱ با آیدا سرکیسیان آشنا میشود. این آشنایی تاثیر بسیاری بر زندگی او دارد و نقطه عطفی در زندگی او محسوب میشود. در این سالها شاملو در توفیق کامل آفرینش هنری به سر میبرد و بعد از این آشنایی دوره جدیدی از فعالیت‌های ادبی او آغاز میشود. آیدا و شاملو در فروردین ۱۳۴۳ ازدواج میکنند و در ده شیرگاه (مازندران) اقامت می‌گزینند و تا آخر عمر در کنار او زندگی میکند. شاملو در همین سال دو مجموعه شعر به نامهای آیدا در آینه و لحظه‌ها و همیشه را منتشر میکند و سال بعد نیز مجموعه‌ی بی به نام آیدا، درخت و خنجر و خاطره! بیرون می‌آید و در ضمن برای بار سوم کار تحقیق و گردآوری کتاب کوچه آغاز میشود. در سال ۱۳۴۶ شاملو سردبیری قسمت ادبی و فرهنگی هفته نامه خوشه را به عهده می‌گیرد. همکاری او با نشریه خوشه تا ۱۳۴۸ که نشریه به دستور ساواک تعطیل میشود، ادامه دارد. در این سال او به عضویت کانون نویسندگان ایران نیز در می‌آید. در سال ۱۳۴۷ او کار روی غزلیات حافظ و تاریخ دوره حافظ را آغاز میکند. نتیجه این تحقیقات بعدها به انتشار دیوان جنجالی حافظ به روایت او انجامید. در اسفند ۱۳۵۰ شاملو مادر خود را نیز از دست میدهد. در همین سال به فرهنگستان زبان ایران برای تحقیق و تدوین کتاب کوچه، دعوت شد و به مدت سه سال در فرهنگستان باقی ماند.

سفرهای خارجی: شاملو در دهه ۱۳۵۰ نیز به فعالیت‌های گسترده شعر، نویسندگی، روزنامه نگاری (از جمله همکاری با کیهان فرهنگی و آیندگان)، ترجمه، سینمایی (از جمله تهیه گفتار برای چند فیلم مستند به دعوت وزارت فرهنگ و هنر) و شعرخوانی خود (از جمله در انجمن فرهنگی کوتاه و انجمن ایران و امریکا) ادامه میدهد. در ضمن سه ترم به تدریس مطالعه آزمایشگاهی زبان فارسی در

دانشگاه صنعتی مشغول میشود. در ۱۳۵۱ به علت معالجه آرتروز شدید گردن به پاریس سفر میکند تا زیر عمل جراحی گردن قرار گیرد. سال بعد، ۱۳۵۲، مجموعه اشعار ابراهیم در آتش را به چاپ میرساند. در ۱۳۵۴ دانشگاه رم از او دعوت میکند تا در کنگره نظامی گنجوی شرکت کند و از همین رو عازم ایتالیا میشود. در همین سال دعوت دانشگاه بوعلی برای سرپرستی پژوهشکده آن دانشگاه را میپذیرد و به مدت دو سال به این کار اشتغال دارد. در ۱۳۵۵ انجمن قلم و دانشگاه پرینستون از او برای سخنرانی و شعرخوانی دعوت میکنند و از همین رو عازم ایالات متحده میشود. در این سفر او به سخنرانی و شعرخوانی در بوستون و برکلی میپردازد و پیشنهاد دانشگاه کلمبیای نیویورک برای تدوین کتاب کوچه را نمیپذیرد. در ضمن با شاعران و نویسندگان مشهور جهان همچون یاشار کمال، آدونیس، البیاتی و وزنیسنسکی از نزدیک دیدار میکند. این سفر سه ماه به طول میکشد و شاملو سپس به ایران باز میگردد. هنوز چند ماه نگذشته که او دوباره به عنوان اعتراض به سیاستهای دولت ایران، کشور را ترک میکند و به امریکا سفر میکند و یک سالی در آنجا زندگی میکند و در این مدت در دانشگاههای مختلفی سخنرانی میکند. در ۱۳۵۷ او از امریکا به انگلستان میرود و در آنجا مدتی سردبیری هفته نامه «ایران شهر» در لندن را به عهده میگیرد.

انقلاب و بازگشت به ایران: با وقوع انقلاب ایران و سقوط رژیم شاهنشاهی، شاملو تنها چند هفته پس از پیروزی انقلاب به ایران باز میگردد. در همین سال انتشارات مازیار اولین جلد کتاب کوچه را در قطع وزیری منتشر میکند. شاملو در ضمن به عضویت هیات دبیران کانون نویسندگان ایران در میآید و به کار در مجلات و روزنامه های مختلف میپردازد. او در ۱۳۵۸ سردبیری هفته نامه کتاب جمعه را به عهده میگیرد. این هفته نامه پس از انتشار کمتر از چهل شماره توقیف میشود. شاملو در این سالها مجموعه اشعار سیاسی خود را با صدای خود میخواند و به صورت مجموعه کتاب و نوار صوتی کاشفان فروتن شوکران منتشر میکند. از جمله اشعار این مجموعه مرگ وارطان است که شاملو اشاره میکند تنها برای فرار از اداره سانسور مرگ نازلی نام گرفته بوده است و در واقع برای بزرگداشت وارطان سالخانیان، مبارز کمونیست ایرانی، بوده است. از ۱۳۶۲ با بسته تر شدن فضای سیاسی ایران چاپ آثار شاملو نیز متوقف میشود. هر چند خود شاملو متوقف نمیشود و کار ترجمه و تالیف و سرودن شعر را ادامه میدهد در این سالها به ویژه روی کتاب کوچه با همکاری همسرش آیدا مستمر کار میکند و ترجمه رمان دن آرام را نیز پی میگیرد. تا آن که ده سال بعد ۱۳۷۲ با کمی بازتر شدن فضای سیاسی ایران آثار شاملو به صورت محدود اجازه انتشار میگیرد. ۱۳۶۷ به آلمان سفر میکند تا به عنوان میهمان مدعو دومین کنگره بین المللی ادبیات: اینترلیت ۲ تحت عنوان جهان سوم: جهان ما در ارلانگن آلمان و شهرهای مجاور در این کنگره شرکت کند. در این کنگره نویسندگانی از کشورهای مختلف حضور داشتند از جمله عزیز نسین، درک والکوت، پدرو شیموزه، لورنا گودیسون و

ژوکوندا پُلی. عنوان سخنرانی شاملو در این کنگره «من دردِ مشترکم، مرا فریاد کن!» بود. در ادامه این سفر دعوت انجمن قلم (Pen) و دانشگاه یوتیهوری به سوئد و ضمن اجرای شب شعر با هیئت رئیسه انجمن قلم سوئد نیز ملاقات میکند. ۱۳۶۹ برای شرکت در سیرا ۹۰ توسط دانشگاه UC برکلی به عنوان میهمان مدعو به آمریکا سفر کرد. سخنرانی وی به نام «نگرانیهای من» و «مفاهیم رند و رندی در غزل حافظ». واکنش گسترده ی در مطبوعات فارسی زبان داخل و خارج کشور داشت و مقالات زیادی در نقد سخنران شاملو نوشته شد. در این سفر دو عمل جراحی مهم روی گردن شاملو صورت گرفت با این حال چندین شب شعر توسط وی برگزار شد و ضمناً به عنوان استاد میهمان یک ترم در دانشگاه UC برکلی دانشجویان ایرانی به (زبان، شعر و ادبیات معاصر فارسی) را نیز تدریس کرد و در همین موقع ملاقاتی با لطفی علی عسکرزاده ریاضیدان شهیر ایرانی داشت. سال ۱۳۷۰ بعد از سه سال دوری از کشور به ایران بازگشت و تا آخر عمر دیگر از کشور خارج نشد. سرانجام: سالهای آخر عمر شاملو کم و بیش در انزوایی گذشت که به او تحمیل شده بود. از سویی تمایل به خروج از کشور نداشت و خود در این باره میگوید: «راستش بار غربت سنگینتر از توان و تحمل من است... چراغ در این خانه میسوزد، آبم در این کوزه ایاز میخورد و نانم در این سفره است.» از سوی دیگر اجازه هیچگونه فعالیت ادبی و هنری به شاملو داده نمیشد و اکثر آثار او از جمله کتاب کوچه سالها در توقیف مانده بودند. بیماری او نیز به شدت آزارش میداد و با شدت گرفتن بیماری مرض قندش، و پس از آن که در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۶، در بیمارستان ایرانمهر پای راست او را از زانو قطع کردند روزها و شبهای دردناکی را پشت سر گذاشت. البته در تمام این سالها کار ترجمه و به خصوص تدوین کتاب کوچه را ادامه داد و گهگاه از او شعر یا مقاله ای در یکی از مجلات ادبی منتشر میشد. او در دهه هفتاد با شرکت در شورای بازنگری در شیوه نگارش و خط فارسی در جهت اصلاح شیوه نگارش خط فارسی فعالیت کرد و تمام آثار جدید یا تجدید چاپ شده اش را با این شیوه منتشر کرد. سرانجام در ساعت ۹ شب دوم مرداد ۱۳۷۹ (چند ساعت بعد از آن که دکتر معالجش او و آیدا را در خانه شان در شهرک دهکده فردیس کرج تنها گذاشت، درگذشت. (منبع: asheghoone.com)

آشنائی با مهدی اخوان ثالث (م - امید)

مهدی اخوان ثالث (م - امید) در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در مشهد قدم به عرصه هستی نهاد. نام پدرش، علی و نام مادرش مریم بود. پدر - مهدی از مردم یزد بود که در جوانی به مشهد مهاجرت کرده و در این شهر سکونت اختیار نموده و ازدواج کرده بود. وی به شغل داروهای گیاهی و سنتی مشغول بود. اخوان به هنگام تولد با یک چشم وارد این جهان شد اما پس از مدتی چشم دیگر او

بهروی عالم و آدم باز شد، خود در این باره می گوید: « پدر من عطار - طبیب بود و مادر هم کارش خانه داری و بعدها هم دعاگویی و نماز و طاعت و زیارت امام رضا و از این قبیل. بعد از مدتی با درمانهای پدر و دعاهاى مادر و نذر و نیازهایش آن چشم دیگر را هم به دنیا گشودم. خدا به من رحم کرد و الا حالا دنیا را با يك چشم میدیدم. اما حالا با دو چشم می بینم.» مهدی اخوان ثالث تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان رسانید و فارغ التحصیل هنرستان صنعتی شد. گرایش به هنر موسیقی، قسمتی از فعالیتهای دوران کودکی مهدی اخوان ثالث را تشکیل میداد او میگوید: «مشکلی که من داشتم در ابتدای کار پیش از کار شعر، پدرم مردی بود یادش برایم گرامی که به قول معروف قدما روی خوش به بچه نمیخواست نشان بدهد، به پسرش به فرزندش یعنی اخمها در هم کشیده و از این قبیل و من مانده بودم چه کنم، پیش از شعر، من با موسیقی سرو کار پیدا کرده بودم، پیش استاد سلیمان روح افزا میرفتم و همچنین پسرش ساز میزد، تار ... من نمیگذاشتم پدر بفهمد که من با ساز سر و کار دارم، چون میدانستم تعصبش را. برادرش را وادار کرد که تار را دور بیندازد و کار نکند و اینها، تار برادرش را که عموی من باشد، من گرفتم و خلاصه اینها» بدین ترتیب کودکی وی با هنر شعر و موسیقی درهم آمیخت هرچند پدرش معتقد بود که «صدای تار همان صدای شیطان است» و او را از نزدیک شدن به موسیقی باز میداشت، او در اینباره میگوید: «[پدرم] گفت: باباجان این کار را دیگه نکن. گفتم چه کاری؟ گفت همونی که گفتم. خوب البته فهمیدم چی میگه. بعد گفتم چرا آخه باباجان، مثلاً به چه دلیل؟ گفت که دلش رو میخوای؟ گفتم: بله. گفت: این نکبت داره، صدای شیطان ... و از این حرف هایی که می شد نصیحت کرد ...

از استادان دوران کودکی مهدی اخوان ثالث در زمینه موسیقی، سلیمان روح افزا یکی از نوازندگان تار بود. در شعر و شاعری نیز این حرکت در منزل مهیا گردید؛ پدرش از آنجاییکه به شعر علاقه داشت انگیزه لازم را در مهدی بوجود آورد، و در این مسیر معلمش پرویز کاویان جهرمی نیز از او حمایت نمود. چیزی نگذشت سر از «انجمن ادبی خراسان» درآورد و با بزرگان شعر آن روزگار از نزدیک آشنا شد. از استادانی که او در این انجمن با آنها آشنا شد استاد نصرت (منشی باشی) شاعر خراسانی بود که اخوان ثالث درباره او چنین تعریف می کند: «در خراسان وقتی که تازه به شاعری رو کرده بودم (سال های ۲۳ - ۲۴) به يك انجمن ادبی دعوت شدم که استاد کهنسالی به نام نصرت منشی باشی در صدر آن بود. هر وقت شعر مرا میشنید میپرسید تخلصتان چیست؟ او واجب میدانست که هر شاعری تخلصی داشته باشد و من نام دیگری نداشتم، سرانجام خودش نام امید را به عنوان تخلص بر من نهاد ...». مهدی اخوان ثالث در سرودن شعر به سبک کلاسیک در قصیده سرایی (به شیوه اساتید کهن خراسان و خاصه منوچهری) و غزلسرایی (ارغنون از جمله فعالیتهای این دوره اوست) و نیز به سبک نو (به شیوه نیما، مانند مجموعه زمستان) طبع آزمایی کرد. اخوان

در سال ۱۳۲۹ با ایران (خدیجه) اخوان ثالث، دختر عمویش ازدواج نمود. حاصل این ازدواج سه دختر به نام های لاله، لولی، تنسگل و سه پسر به نام های توس، زردشت و مزدك علی میباشد. از حوادث دلخراش دوره زندگی اخوان میتوان مرگ دو فرزندش را نام برد. در سال ۱۳۴۲ تنسگل دختر سوم وی هنوز چهار روز از تولدش نگذشته بود که فوت کرد و در سال ۱۳۵۳ دختر اولش لاله در رودخانهء کرج غرق گردید، این دو واقعه ضربهء سختی بر او وارد کرد. از دیگر رویدادهای زندگی مهدی اخوان ثالث، حوادث پیش از انقلاب و قرارگرفتن وی در صف مخالفین رژیم بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، ایران چهرهء دیگری به خود گرفت و نظام سیاسی-فرهنگی جامعهء آنزمان به کلی دگرگون شد. اخوان نیز مانند بسیاری از اهل قلم، دستگیر و روانهء زندان شد. او در این زمان از امضای تعهدنامه جهت آزادی از زندان امتناع کرد و ناگزیر چند ماه در زندان ماند؛ اخوان در شعر «نادر یا اسکندر» لحظه ای تصور میکند که مادرش به دیدار او میرود و از او میخواهد که با امضای تعهدنامه از زندان آزاد شود اما اخوان نمیپذیرد: «... باز میبینم که پشت میله ها مادرم استاده با چشمان تر ناله اش گم گشته در فریادها گویی از خود پرسد «آیا نیست کر؟» آخر انگشتی کند چون خامهای دست دیگر را بسان نامهای گوید: «بنویس و راحت شو ...» به رمز «تو عجب دیوانه و خودکامه ای» من سری بالا زنم چون ماکیان - از پس نوشیدن هر جرعه آب - مادرم جنباند از افسوس سر - هرچه آن گوید این بیند جواب» پس از آزاد شدن از زندان، اخوان ثالث تا آخر عمر دیگر هیچگاه برای حزب و دستهای خاص فعالیت نکرد و در واقع از کارهای روزمرهء سیاسی کناره گیری کرد و برای امرار معاش به روزنامهء «ایران ما» پیوست. اما طولی نکشید که در سال ۱۳۴۴ برای دومین بار راهی زندان شد؛ اما این بار اتهام او سیاسی نبود، اگرچه اشعارش در این زمان حکایت از مردمی است که زیر فشار قدرت حاکمه قرار داشتند و او راوی قصه های آنان بود، اما قصه ای به نام «قصهء قصاب کش» یا «قصاب جماعت حاکم و م. امید جماعت محکوم» باعث شد مردی از او شکایت نماید؛ ابراهیم گلستان از دوستان مهدی اخوان چنین تعریف میکند: «... مردی به دادگستری از دست او شکایت برد دست؟ و چرخ دادگستری آهسته به راه افتاد تا اینکه با تمامی کوششها که این شکایت را بمالانند کارمحاکمه آخرو شروع شد. در دادگاه شاعر به جای يك انکار - کاری که آسان میسر بود چون ابراز جرم در این جور مورد ها کمتر در دادگاهها نشاناندنی هستند - بعد از صرف مقدمات مبسوطی، اهورایش بیامرزاد و زردشتش ببخشاید، برخاست حمله برد بر محدودیتهای ضد نفس و آزادی، و همچنین بر انواع مالکیتها - چیزهایی که حرفه و درآمد قاضی ها، موجودیت قضاوت و قانون و دادگاه یکسر، مطلقا به آنها بستگی دارد -، قاضی اول کوشیده بود که جدی نگیرد و از خر - شیطان او را بیاورد پایین، اما همان مقدمات صبحگاهی مبسوط کار خود را کرد، شاعر را وادار کرد، دور بردارد، و دور هم برداشت تا حدی که قاضی عاجز شد. او را محکوم کرد

به زندان به حداقل ممکن زندان. هرچند مفهوم زندان حداقل برنمی دارد، قاضی در دست قانون بود. «از آنجایی که دوست نداشت تا برای هیچ و پوچ زندگی خود را در پشت میله ها سپری نماید، خود را از نظرها پنهان کرد. با این اتفاق ماندن او در رادیو نیز میسر نبود، زیرا از نظر قانونی این امر با کار دولتی مغایرت داشت، از این رو تا مدتها با نام همسرش برای رادیو نویسندگی میکرد. اما در تابستان ۱۳۴۴ تحملش تمام شد و خود را به زندان قصر معرفی کرد. زندانی شدن اخوان در دسرهای زیادی برای او ایجاد نمود و خانواده اش را در تنگنای مادی قرار داد.

مهدی اخوان ثالث در روز یکشنبه ۴ شهریور ۱۳۶۹ در بیمارستان مهر تهران بدرود حیات گفت و پیکرش را به مشهد انتقال دادند و در جوار آرامگاه فردوسی در باغ توس به خاک سپردند.

مشاغل و سمتهای اداری اخوان ثالث در سال ۱۳۲۷ ساکن تهران شد و به خدمت آموزش و پرورش درآمد و به دبیری پرداخت و پس از چندی به سمت مامور در وزارت اطلاعات مشغول همکاری شد و وظیفه اش نظارت بر برنامه های ادبی بود. وی همچنین به کار صدا برگردانی (دوبله) فیلمهای مستند در استودیو «گلستان» نیز پرداخت. بنا به قول گلستان در مدت سه - چهار سال روی صداگذاری نزدیک به سیصد فیلم مستند نظارت کرد. به جز آن هم به متن ترجمه ها و روانی گفتارها رسیدگی میکرد، هم بر نوار اصلی و برگردان به نسخه های فیلم. پس از آنکه کارگاه فیلم گلستان تعطیل شد، ایرج گرگین رییس برنامه دوم رادیو از اخوان دعوت کرد تا مسئولیت مستقیم برنامه های ادبی را برعهده گیرد. با توجه به آنکه تجربه لازم را برای اینکار نداشت، اما با موفقیت برنامه ها را اداره کرد. او میگوید: «من آن وقت هفته ای چهار برنامه داشتم، یک برنامه ادبی داشتم، یک برنامه کتاب داشتم، در میزگردهایی هم که راجع به این جور مسایل بود شرکت میکردم.»

در سال ۱۳۴۸ از اخوان برای کار تلویزیون آبادان دعوت به عمل آمد. او تا سال ۱۳۵۳ برای تلویزیون آبادان برنامه سازی نمود، اما حادثه مرگ دخترش لاله، او را مجبور کرد به تهران بازگردد و از همکاری با تلویزیون آبادان صرفنظر نماید. تا قبل از انقلاب، اخوان ثالث کمابیش با برنامه های ادبی در تلویزیون ظاهر میشد، پس از پیروزی انقلاب برای مدتی در سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (فرانکلین سابق) مشغول به کار شد، اما پس از مدتی استعفا داد و خانه نشین شد.

فعالتهای آموزشی: مهدی اخوان ثالث پس از آنکه به تهران آمد به اتفاق احمد خویی و اکبر آذری با سفارش مدیر روزنامه «زندگی»، در اداره فرهنگ روستایی برای آموزگاری استخدام شد. اداره نیز هر سه نفر آنها را برای تدریس به ورامین فرستاد. تدریس در مدرسه روستایی کریم آباد بهنام سوخته ورامین اولین گام برای ورود به حرفه معلمی بود. انتخاب شغل معلمی در آن سالیان با روحیه اخوان سازگار بود. یکی دو سال بعد، او را به مدرسه کشاورز منتقل کردند و او در آنجا علاوه بر آنکه معلم ادبیات بود، فقه و آهنگری را نیز به بچه ها یاد میداد. اخوان بعدها به دلایلی از

کار تدریس در آموزش و پرورش کناره گیری کرد. او خود علت این امر را برخی تمردها یا رفتن، نرفتنها بیان میکند. ادامه فعالیت آموزشی مهدی اخوان ثالث در سال ۱۳۵۶ میباشد. او با دعوت دانشگاه، شعر سامانیان و مشروطیت به بعد را تدریس میکرد و در اواخر عمر نیز در دانشگاه های تهران، تربیت معلم و شهید بهشتی به این کار مشغول بود.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : اخوان ثالث تا سال ۱۳۲۳ میکوشد خود را از جمیع جهات فرهنگی، ادبی، اجتماعی و سیاسی کامل کند. زندگی او در دوره دوم بیشتر بر مبنای تفکر سیاسی و اجتماعی میگردد، اگرچه در این دوره نیز شعر میسراید و میکوشد شعرهایی ماندگار بیافریند اما او که هنوز جوانی پرشور است، جذب جنبشهای سیاسی میشود تا بدین طریق حقانیت و عدالت را در جهان یا حداقل ایران برقرار کند. به هر حال از لحاظ فکری اخوان از بدو ورود به تهران تا سال ۱۳۲۳ دوره پرتلاطمی را میگذراند. او با بسیاری از مسایل فکری و جنبشهای سیاسی از طریق کتابها و روزنامه ها آشنا میشود، در واقع ذهنیت اخوان در آن سالها با خواندن کتابها پرورش مییابد. خودش در ضمن خاطراتش میگفت، همراه که حقوقش را میگرفت از ورامین به تهران میآمد و چند کتاب میخرید. کتابهایی با گرایش چپ، کتابهای کسروی. اخوان در مدت فعالیت آموزشی در آموزش و پرورش در مجله این اداره همکاری داشته است. مجلهای که به اعتراف خودش در مدت ۱۷-۱۸ سال آموزگاری، دبیری و مدیر مدرسه بودن خوشایند نبود چون اغلب چیزهایی که در این مجله به چاپ میرسید، بخشنامه های اداری بود و یا خبرهای تغییر فلان وزیر. او بعد از سال ۱۳۳۰ علاوه بر تدریس در وزارت آموزش و پرورش با مطبوعات تهران همکاری تنگاتنگی داشت، بسیاری از نوشته ها و شعرهای او در روزنامه ها و مجلات ماهانه آن روز وجود دارد. در واقع نوشتن در مطبوعات یگانه راه امرار معاش او بود. نوشته های اخوان که برای گذراندن زندگی با اسم مستعار چاپ میشد، غیر از نوشته هایی بود که در واقع کار دل او بود. در سال ۱۳۳۰ اخوان سرپرستی صفحه ادبی روزنامه جوانان دمکرات را به عهده گرفت و از این طریق با تکتک شاعران جوان آنروز آشنا شد، شاعرانی چون سیاوش کسرای، سایه، احمد شاملو، محمد عاصمی و نصرت رحمانی و ... او تا قبل از ازدواج با دوست صمیمی اش رضا مرزبان چهره ورامین و چهره تهران در یکخانه زندگی میکرد. از آنجا که اخوان سری پرشور برای مسایل سیاسی و از جمله حزب دموکرات چپگرای توده داشته پس از کودتای ۱۳۳۲ مانند بسیاری از اهل قلم دستگیر و روانه زندان شد. پس از آزاد شدن از زندان، اخوان تا آخر عمر دیگر هیچگاه برای حزب و دسته خاصی فعالیت نکرد و در واقع از کارهای روزمره سیاسی کناره گیری کرد و برای امرار معاش به روزنامه ایران ما پیوست. مدیر روزنامه ایرانما عامل اصلی آزادی اخوان از زندان بود از این رو اخوان در کنار او کوشید تا دیگر با دست از پا خطا نکند و فقط به غنای بینش ادبی و فرهنگی خود بیفزاید! در این سالها سرپرستی چند صفحه هنر و ادبیات

روزنامه ایرانما به عهده او و دوست جوانش حسین رازی بود. بعدها اخوان به اتفاق همین دوستش نخستین جنگ هنر و ادب امروز را منتشر کرد. پس از شماره دوم جنگ هنر و ادب مجموعه شعر زمستان را در سال ۱۳۳۵ چاپ و منتشر کرد، چاپ این مجموعه خود آغاز حرکت جدیدی در عرصه فرهنگ و هنر آن روزگار بود. زندگی اخوان در سالهای پس از انقلاب بیشتر در خلوت و انزوا گذشت. نه حادثه مهمی در زندگی او اتفاق افتاد نه شعر خارق العاده ای سروده شد. بلکه مهمترین رویداد فرهنگی، سفر او به خارج از ایران بود. اخوان که در تمام طول زندگیش حتی برای یکبار نیز به خارج سفر نکرده بود، در سال پایانی عمر خود از طرف خانه فرهنگ معاصر آلمان دعوت شد. در این سفر وی به فرانسه، انگلیس، آلمان، دانمارک، سوئد و نروژ رفت. شعر خواند و از سوی فرهنگ دوستان ایرانی مورد استقبال قرار گرفت. سفر اخوان در سال ۱۳۶۹ به اروپا زمینه را برای تجدید دیدار با دوستان قدیمی فراهم کرد، در این دیدار، ابراهیم گلستان، رضا مرزبان، اسماعیل خویی و چندتن دیگر از دوستان صمیمی دوران جوانی اش رادیده ومدتی رابا آنها سپری نمود. (منبع : ironon)

آشنائی با علامه قزوینی / به قلم خود او

اسم بنده، محمد و اسم پدرم عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی است. پدرم یکی از مولفین اربعه ی «نامه دانشوران» است و تراجم احوال نحاة و لغویین و ادبا و فقها غالباً به او محول بود و اسم او در مقدمه آن کتاب و ترجمه حال مختصری از او در کتاب «المأثر و الآثار» مرحوم اعتمادالسلطنه محمد حسن خان، مسطور است. پدرم در سنه ی ۱۳۰۶ در طهران مرحوم شد. تولد بنده در طهران در محله دروازه قزوین، در پانزدهم ماه ربیع الاول سنه ی هزار و دویست و نود و چهار قمری است. تحصیلات علوم متداوله ی اسلامی را در همان طهران کرده‌ام. صرف و نحو را در خدمت پدرم و خدمت مرحوم آقای حاجی سید مصطفی مشهور به قنات آبادی در مدرسه معیرالممالک و فقه را در خدمت همان بزرگوار و مرحوم حاجی شیخ محمد صادق طهرانی مدرس مدرسه ی مزبور و قلیلی در محضر مرحوم حاجی شیخ فضل الله نوری. کلام و حکمت قدیم را در خدمت آقای حاجی شیخ علی نوری در مدرسه خان مروی و اصول فقه را در خدمت مرحوم ملا محمد آملی در مدرسه خازن الملک و سپس اصول فقه خارج را در محضر درس مرحوم افضل المتأخرین آقامیرزا حسن آشتیانی در سه چهار سال اخیر عمر آن مرحوم، تبحر و احاطه آن بزرگوار به جمیع جزئیات و شعب علم اصول، فی الواقع حیرت آور بود و تا کسی مثل او را ندیده باشد به حدس و قیاس تصویری از درجه ی احاطه فوق العاده یك نفر به جمیع فروع و مسائل یك علمی نمیتواند بکند. از میان این همه علوم متداوله نمیدانم به چه سبب از همان ابتدای امر، شوقی شدید به ادبیات عرب، گریبانگیر من شد، تا اکثر ایام صبی و شباب در شعب مختلفه ی این فن بخصوص نحو، صرف گردید و عمر گرانمایه در اشتغال به

اسم و فعل و حرف گذشت و اکنون که تأمل ایام گذشته میکنم و بر عمر تلف کرده تأسف میخورم باز یکی از بهترین تفریحات من، مطالعه شرح رضی و مغنی اللیب است که برای من احلی من وصل الحبيب است. العاده کالطبیعه الثانيه. از جمله ی بزرگوارانی که از انفاس قدسیه ایشان بدون تدریس و تدرس کتب رسمی به قدر استعداد خود کسب فیوضات نمودم، مرحوم حاجی شیخ هادی نجم آبادی قدس سره است. قریب دو سه سال هر روز مقارن غروب آفتاب، تا یکی دو از شب رفته، با یکی از رفقا به مجلس محاضره مخصوص ایشان که در بیرونی منزلشان در حسن آباد در روی ریگ و زمین بی فرش منعقد میشد حاضر میشدم و از مفارسات کثیرالبرکات آن وجود مقدس و اجله اصحاب و تلامذه ایشان مستفیض میگردیدم. سادگی اطوار و حرکات و سکنت آن بزرگوار و آزادی خیالشان به تمام معنی کلمه و خدمتی که در بیداری اذهان و خرق حجب موهومات و باز کردن چشمها و گوشهای طبقات منورالفکر و عناصر مستعدّه ی ایران در آن دوره کرده اند، و غرابت اوضاع مجالس ایشان، و حضور اغلب ارباب مذاهب مختلفه و ملل متنوعه از مسلمان و یهود و بابی و غیره هم در آن مجالس و مباحثات آنها در انواع مسائل مذهبی و غیره در حضور ایشان در کمال آزادی، طنز و استهزا نسبت به موهومات که بر وجنات بیان و فلتات لسان ایشان و عموم اصحاب و تلامذه ایشان لایح بود؛ و اطاعت و احترام فوق العاده که اصحاب آن بزرگوار نسبت به ایشان اظهار مینمودند. چنانکه تقریباً حرکتی و تبسمی در حضور ایشان از آنها صادر نمیشد، همه ی این امور از غرایب وقایع عصر اخیر و مشهور بین الجمهور است. برای شرح حالات آن مرحوم، يك کتاب میتوان نوشت. از این جمله معترضه بگذریم. دیگر از استائیدی که از افادات ایشان بینهای مستفید شده ام بقیه الفضلا خاتمه الادباء آقای آقاسید احمد ادیب پیشاوری -مدالله فی عمره - است. چندین سال همه ساله در تابستان در موقع ییلاق که ایشان عادت داشتند همه روزه به صحن امامزاده صالح تجریش تشریف میآوردند و يك دو سه ساعتی آنجا در گوشه ای مینشستند، من بواسطه ترسی که از تنگی حوصله ایشان داشتم، حيله ها انگيخته و بهانه ها اختراع کرده به محضر شریفشان حاضر میشدم و جسته جسته با ترس و لرز، گاهگاه سوالی از ایشان میکردم، و جوابی شافی و کافی میشنیدم، و فوراً آن را در خزانه ی دماغ و دفتر بغل ثبت میکردم تبحر ایشان در ادبیات عربی و فارسی و حافظه ی عجیب فوق العاده که از ایشان در حفظ اشعار عرب مخصوصاً مشاهده میکردم فی الواقع باصطلاح محیرالعقول بود. هر وقت و در هر مجلسی که از يك شعر عربی مثلاً صحبت میشد و هیچکس از اهل مجلس نمیدانست آن شعر از کیست و در چه عصر گفته شده ایشان را میدیدم جمیع اشعار سابق و لاحق آن را با تمام قصیده و اسم شاعر و شرح حال او و تاریخ او و معنی شعر و غیره و غیره همه را بلا تأمل بیان میکردند. هر وقت من ایشان را میدیدم یاد حکایت معروفی که در کتب ادبیه عرب به حماد راویه نسبت میدهند (که وی فقط از شعراء قبل از اسلام به عدد هر يك از حروف مُعجم صد

قصیده بزرگ سوای مقطعات از حفظ داشت تا چه رسد به شعرای بعد از اسلام و ولید از خلفای بنیامیه که این ادعا را باور نمیکرد شخصی را بر او موکل گماشت تا دو هزار و نهصد قصیده به تفصیل فوق از وی تحویل گرفت) میافتادم. باری در کثرت حفظ و وسعت اطلاع از ادبیات و اشعار و لغات و همچنین در مشرب فلسفه و زهد در دنیا و گوشه نشینی و سایر حالات و اطوار من همیشه ایشان را در پیش خود به ابوالعلاء معری تشبیه میکنم با این فرق که ابوالعلاء فقط در ادبیات عرب نادره ی دهر بود و ایشان ذواللسانین و در عربی و فارسی هر دو نابغه ی عصرند دیوان اشعار اشان را دو سه سال قبل در پاریس پیش شاهزاده نصره الدوله فیروز میرزا دیدم، صد افسوس که چاپ نشده است. دیگر از بزرگان که حق تربیت به گردن من دارند مرحوم شمس العلما شیخ محمد مهدی قزوینی عبدالربّ آبادی از اجله ی ادبای عصر و از رفقای پدرم و از مولفین اربعه «نامه دانشوران» که پس از فوت مرحوم پدرم ما اولاد صغیر را در زیر جناح حمایت خود گرفت و مقداری قلیل از مقرری پدرمان را توانست در حق ما برقرار نماید و به مرد آن قوت لایموت ما در صالحه ی ما که روانش پر نور باد - ما را بزرگ کرده به حد مردان رسانید. دیگر از بزرگوارانی که حق تربیت و تعلیم عظیم به گردن این ضعیف دارد، مرحوم میرزا محمد حسین خان اصفهانی متخلص به «فروغی» ملقب به ذکاء الملك پدر دانشمند معظم آقای میرزا محمد علی خان ذکاء الملك حالیه - مدظله العالی - است که قریب ده دوازده سال از اوایل عهد شباب را غالب ایام و لیالی در محضر انوار ایشان که محط رجال ادباء و شعرا و اهل ذوق آن عصر بود بسر بردم. تربیت اخلاقی برحسب استعداد خود و ترویض نفس سرکش و قهر طبع توسن و اعتراف به جهل خود همه را کلاً مدیون توجهات مشفقانه و تربیت پدرانه آن مرحوم میباشم. در تمام این مدت ده دوازده ساله علی سبیل الاستمرار از مصاحبت دو فرزند دانشمند آن بزرگوار آقای میرزا محمد علی خان ذکاء الملك و آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی برخوردار بودم. ابتدا من در خدمت آقای ذکاء الملك حالیه درس فرانسه میخواندم و ایشان پیش من درس عربی ولی بزودی بواسطه توافق مشرب طرفین و تجانس اخلاق و خیالات جانبین، کار از تعلیم و تعلم گذشته دوستی موکد باطنی که بنای آن مانند رفاقت اغلب ابناء زمانه نه بر جلب منافع و دفع مضار، بلکه اساس آن مانند دوستی اخوان الصفا و خلانالوفا محض یگانگی مشرب و اتحاد مسلک بود، بین ما برقرار و متدرجاً مستحکم گشت و امیدوارم که مادام الحیاة، رشته این عروت الوثقای مودت که نتیجه عمر من است به حال حالیه محکم و میرم باقی بماند. دیگر از اعظام علما که لطف مخصوصی درباره این ضعیف داشتند مرحوم حاجی شیخ فضل الله نوری بود که وظیفه ی تدریس نحو را برای دو پسر خودشان یکی آقای آقاضیاءالدین و دیگری آقای حاجی میرزا هادی به عهده من محول نمودند و من برای هر يك از آن آقازادگان علی التعاقب مدت دو سه سالی تدریس کرده ایشان را برحسب معلومات ناقصه ی خود به علم مزبور آشنا ساختم.

در دوره ی اقامت اولی من در پاریس احیاناً مکاتیب آن مرحوم به خط خودشان برای من میرسید که برای یادگار آنها را نگاه داشته ام سوءعاقبت ظاهری و حرکات اواخر عمر آن مرحوم که منتهی به خاتمه ی فجیع حیات او گردید هیچکدام از اینها نباید باعث انکار مقامات علمیه آن مرحوم بشود، او مکافات اعمال خود را در این دنیا چشید و واقع امر به دست خداست و حالا او اسیر خاک و دستش از این دنیا کوتاه است و دیرگاهی است که گفته اند: «اذکروا موتاکم بالخير». راقم سطور را مقصود مدح یا قدح حرکات اواخر آن مرحوم نیست، غرض من از ذکر او در اینجا، فقط ادای وظیفه ی حق شناسی و تذکار حقوق مودت آن مرحوم و خوبیهای او در حق من است و بس و تذکر عهود ماضیه را خواستم تا به قول بیهقی: لختی قلم را بر او بگریانم. در اوایل سنه ی ۱۳۲۲ برادرم میرزا احمدخان (حالیه مفتش در اداره ی مالیات غیرمستقیم) که آن وقت در لندن بود، چون شوق مفرط مرا به دیدن نسخ قدیمه نادره میدانست، به من نوشت که بد نیست تا من اینجا هستم، سفری به لندن بکنی و کتابخانه بزرگ اینجا را تماشایی بنمایی و سپس بعد از چند ماه دیگر با هم مراجعت خواهیم کرد. من نیز به قول معروف که «کور از خدا چه میخواهد؟ دو چشم بینا» بلاتامل پس از وداع ابدی با مادر که در بیرون دروازه ی قزوین با چشمهای پر از اشک وقتی که گاری پستی حرکت کرد به من گفت: من یقین دارم دیگر روی تو را نخواهم دید. در پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۲ از طهران حرکت کرده از راه روسیه و آلمان و هلاند به لندن سفر کردم، پس از مشاهده عظمت کتابخانه ی آن شهر و تامل آن همه کتب نفسیه نادره از عربی و فارسی و غیره شوق مطالعه ی آنها چنان بر من غلبه کرد که بیاختیار، اهل و وطن و خانواده را نمیگویم فراموش کردم ولی موقتاً (که این موقه تاکنون به بیست سال کشیده است) خیال آنها را به کناری گذاردم. قریب دو سال در شهر لندن بسر بردم و در آنجا با جمعی از مستشرقین انگلیسی آشنایی پیدا کردم از جمله پروفیسور بوان که متخصص در ادبیات عرب بخصوص اشعار جاهلیین و مخضرمین است و درین شعبه، کمتر کسی به پایه ی او میرسد و در این فن، در نهایت تبحر و در کار خود در منتهی درجه دقت و احتیاط، بلکه وسواس است. کتاب نقائض حریر و الفرزدق را در سه جلد بزرگ، پس از بیست سال تصحیح در سنوات ۱۹۰۵-۱۹۱۲ مسیحی در لیدن (هلاند) به طبع رسانیده است. طبع این کتاب، با این درجه از صحت و دقت، یکی از شاهکارهای ادبی اروپاست درین قرن اخیر. و دیگر مسترالس کتابدار سابق «بریتیش میوزیوم» و عضو امنای اوقاف گیب که در فن معرفة الکتاب و احاطه به اسماء کتب عربی و فارسی و ترکی و اطلاع بر شرح حال مصنفین آنها و نسبت هر کتابی به مصنف آن، ید طولائی دارد، فهرست کتب مطبوعه عربی «بریتیش میوزیوم» در دو جلد بزرگ از تألیف ذی قیمت اوست. و دیگر ماسوف علیه مستر آمد روز عضو امنای اوقاف گیب که طبع تاریخ الوزراء هلال صابی و ذیل تاریخ دمشق لابن القلانسی نتیجه زحمات اوست. و دیگر مستشرق شهیر، پروفیسور ادوارد برون که شهرت ایشان

مستغنی از هرگونه وصف و شرحی است. ایشان سمت ریاست امنای اوقاف گیب را دارند و به توسط ایشان بود که طبع و تصحیح بعضی از کتب که بعدها مذکور خواهد شد از طرف امنای مزبور به عهده این ضعیف محول گردید (در ۲۰ جمادالآخر ۱۳۴۴ «ژانویه ۱۹۲۶» در کمبریج وفات یافت) در اوایل سنه ۱۳۲۴ امنای مزبور، تصحیح و طبع تاریخ جهان گشای جوینی را به من پیشنهاد کردند من نیز با وجود قلت سرمایه علمی و صعوبت فوق العاده این کار، متوکلاً علی الله، دل به دریا زده، پیشنهاد مذکور را قبول کردم و برای انجام این مقصد در ماه ربیع الثانی سنه ی هزار و سیصد و بیست و چهار از لندن به پاریس - که در آنجا نسخ متعدده از کتاب مزبور موجود است - آمدم و تا اواخر سنه هزار و سیصد و سی و دو در پاریس متوقف بودم. در پاریس نیز با جمعی از مستشرقین فرانسه، آشنا شدم و از ثمرات زحمات ایشان مستفید گشتم. از جمله ماسوف علیه هرتویک در نبورك عریبدان معروف د طابع کتاب سیبویه و صاحب تألیفات مشهور. چندی به پای دروس او درخصوص خط حمیری (خط مسند) در یمن و کتیبه ها و احجاری که به آن خط در موزه ی لوور موجود است، حاضر شدم و آن درسها را اغلب در خود موزهی لوور میداد. دیگر ماسوف علیه باریه دومنار طابع و مترجم مروج الذهب مسعودی در نه جلد و بسیاری از کتب دیگر. دیگر مسیومیه نحوی و لغوی معروف و صاحب تصانیف مشهوره در مقایسه نحو و صرف السنه ی هند و اروپایی با یکدیگر. چندی در سوربون به درسهای او حاضر شدم. دیگر مسیو هوارت که در اغلب علوم و فنون فارسی و عربی و ترکی تألیفی یا ترجمهای نموده یا کتابی از السنه مذکوره را تصحیح و طبع کرده است ولی تخصص در یکی از آنها بخصوصه از او مشهود نیست. درین مدت توقف خود در پاریس با آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا نویسنده ی مشهور که در آن اوقات در اوایل «استبداد صغیر» در جزو مهاجرین ملی به پاریس آمده بودند تجدید عهد مطول مفصلی نمودم. در تمام مدت اقامت معظمله در پاریس، من اغلب اوقات را در خدمت ایشان بسر میبرد، و از موانست با آن طبع الطف از ماء زلال و ارق از نسیم صباء و شمال به نهایت درجه محظوظ میشدم و فی الواقع تمتعی که من از عمر در جهان بردم یکی همان ایام بود و آرزو میکنم که باز قبل از مرگ، يك بار دیگر این سعادت نصیب من گردد. و دیگر با جناب قدوه الفضلا آقای حاجی سیدنصرالله اخوی - دامت برکاته - از فحول علماء و شعرا و ادبای عصر حاضر، مرا افتتاح روابط کتبی و آشنایی غائبانه دست داد در ایامی که من مشغول طبع و تصحیح مرزبان نامه بودم، ایشان با يك وسعت قلب و انشراح صدری که فقط از مثل ایشان فاضلی، متوقع میتوان بود، نسخه ی مصححه ی خودشان را بدون هیچ سابقه ی آشنایی و وثیقه اعتمادی برای تکمیل تصحیح آن کتاب برای من فرستادند و به آن مناسبت از آن وقت تاکنون، ابواب مکاتبه بین الجانبین باز است که این ضعیف از افاضات آن استاد محترم همواره سرفراز. در اواخر سنه ی هزار و سیصد و سی و سه، چون بواسطه جنگ عمومی، همه ی کارهای دنیا معوق و تعطیل شده بود

و به عللی که اینجا موقع ذکر آن نیست، دیگر برای من در پاریس به هیچوجه ادامه کارهایی که به دست داشتم ممکن نبود. آقای حسینقلی خان نواب از دوستان قدیم بنده که آنوقت در پاریس بودند و در همان اوقات به سمت وزارت مختار در دربار برلن معین شده بودن به من پیشنهاد کردند که تو که حالا در پاریس کاری نداری، بیا با هم برویم به برلن و دو سه ماهی آنجا بمان و آنجا را هم ببین و پس از دو سه ماه دیگر که جنگ تمام شد و کارها به حالت اولیه عود نمود، دوباره به پاریس برگرد. من نیز پیشنهاد ایشان را با کمال شوق پذیرفته در ۱۴ ذی الحجه ۱۳۳۳ (۲۳ اکتبر ۱۹۱۵) از پاریس حرکت کرده و از راه سویس در مصاحبت ایشان، چهار روز بعد وارد برلن شدم و با وجود اشکالات فوق العاده ی عبور و مرور در آن ایام جنگ، بخصوص عبور از خاک یکی از دول متحاربه به خاک دیگری، به مناسبت اینکه ایشان وزیر مختار و دارای تذکره ی «دیپلوماتیک» بودند و ما هم جزو جلال ایشان بودیم، چندان گرفت و گیری در سرحدات به عمل نیامد. اندکی پس از ورود ما به برلن، دخول و خروج از خاک آلمان به کلی مسدود گردید و دو سه ماه، دو سه سال شد و باز جنگ تمام نشد. الغرض، من مدت چهار سال و نیم تا ختام جنگ در برلن ماندم. شرح صدمات و مشققاتی که من از قحط و غلای عمومی در این مدت، مانند همه اهالی آن مملکت فلك زده کشیدم از گنجایش امثال این مختصر مقاله بیرون است. يك كتاب به اندازه روضة الصفا برای آن لازم است. ادای این وظیفه را به عهده مورخین این جنگ وامیگذارم. اینکه میگویم قحط و غلای «عمومی»، مقصودم این است که در قحط و غلاهای معمولی غالباً تنگی ارزاق منحصر به یکی دو فقره است، مثلاً نان یا گوشت یا غیر آن دو، ولی در این مدت جنگ در آلمان بواسطه ی محاصره بری و بحری دول متفق که يك زنجیری آهنین غیرقابل خرق و التیام، از کشتیهای جنگی و پانزده ملیون سرنیزه گرداگرد آن مملکت کشیده بودند، همه چیز مطلقاً و بطور کلی از نان و آرد و گوشت گرفته الی سیب زمینی و برنج و جمیع حبوبات و شیر و پنیر و روغن و اقسام دهنیات و لبنیات و قند و شکر و مربا و عسل و صابون و حتی ارسی و حوله و ملحفه و پشمینه جات بکلی نایاب و بوجه من الوجوه پیدا نمیشد و ارزاق ضروریه را دولت به دست گرفته به عدد رووس به هر نفری سهمی معین در مدتی معنی توزیع میکرد ولی چه مقدار؟ مثلاً هفته ای ۲۶ سیر نان سیاه و سه سیر گوشت و ۵ مثقال (۲۵ گرم) روغن و ماهی چهار سیر و نیم قند و يك عدد تخم مرغ، و سایر اشیاء به همین قیاس و تناسب. و این را هم عرض کنم که ما ایرانیان نسبتاً به سایر اهالی مملکت خوشبختتر بودیم زیرا به مساعی و اقدامات آقای تقی زاده به عنوان اینکه ماها خارجه ی بیطرف و مهمان دولت آلمان هستیم به هر يك از ماها از اوراق مذکوره سهم مضاعف میدادند، یعنی بجای هفته ای پنج مثقال روغن به ما ده مثقال (۵۰ گرم) و بجای ماهی يك تخم مرغ، به ما دو عدد صحیح بی کسر تخم مرغ مرحمت میشد. باری، این مدت چهار پنج ساله را در مصاحبت دائمی دوست قدیمی خود دانشمند معظم محترم آقای سید

حسن تقی‌زاده مدّظله بسر میبرد و از مفاوضات علمی و ادبی آن یگانه ی فاضل علامه، همواره مستفیض بودم. ایشان در آن ایام به مساعدت دولت آلمان يك انجمنی به اسم «کمیته ایرانی» تشکیل داده و جمعی از اعزّه ی ایرانیان را که در آن ایام و انفساه بواسطه ی انقطاع روابط بین المللی و انسداد طریق، همه در حکم ابناء السبیل و اغلب در باب امر معیشت ولو اینکه در بلاد خود شاید متمول بودند سرگردان بودند، آقای تقی زاده به توسط آ، کمیته از همه نگاهداری مینمود و به این طریق جمعی کثیر از هموطنان ما از صدمه ی آن طوفان عالمگیر محفوظ ماندند و از آن سموم آتشین که تر و خشک را بسوخت جانی به سلامت به در بردند. این مدت چهار پنج ساله فی الواقع برلین به وجود جمعی از نخبه‌ی نخب و فضلی ایران آراسته بود و عده ی کثیری از ایشان با تفاوت مسلک و شغل و سلیقه که بنات النعشوار در اطراف بلاد متفرق بودند، بواسطه مساعی آقای تقی زاده همه پروین آسا در يك نقط جمع آمده و مانند رمه ی گوسفند در هنگام طوفان، همه سرها را به یکدیگر نزدیک آورده در کمال اتحاد با هم بسر میبردند، و از کشتار هولناک بیست میلیون نفوس که در همان اثناء در خارج از حدود آلمان در میدان دوردست جنگ به عمل می‌آمد، بجز صور متحرکی که در سینما تماشا میکردند، یا بعضی سربازان مجروح ناقص الاعضاء که در معابر بر سبیل تصادف به آنها برمیخوردند یا صفوف مطول زنها و پیرمردها در مقابل دکاکین نانوائی و قصابی و بقالی که در زیر برف و باران، همه بیسر و صدا انتظار چند ساعته ی رسیدن نوبت خود را میکشیدند آثار خارجی دیگری از جنگ نمیدیدند و روزگاری در کمال آرامی و سکونت ظاهری، که شبه اشیاء به خواب یا خیال بود میگذرانیدند. آقای تقی زاده حضور این آقایان را در برلین مغتنم شمرده، يك انجمن ادبی و علمی تشکیل دادند که هر شب چهارشنبه، ده پانزده نفر از فضلی آنها در اداره «کاوه» جمع شده در انواع مسائل علمی و ادبی و فنی گفتگو میکردند، و مقرر بود که هر يك از اعضاء بنوبه ی خود در موضوعی بخصوص که خود او قبل از وقت برحسب دل خواه، معین میکرد، مقاله با اسنادی نوشته در حضور اعضاء قرائت مینمود. از فضلی مبرز این انجمن، یکی مرحوم میرزا فضل علی آقا مجتهد تبریزی وکیل سابق آذربایجان بود که فی الحقیقه در ادبیات عرب او را صاحب یدی طولاً بلکه یدی بیضا یافتم وی در همان برلین در سلخ جمادی الآخره ۱۳۳۹ به رحمت ایزدی پیوست. و دیگر آقای سید محمدعلی خان جمال زاده، یکی از مهمترین امیدهای آینده ایران که کتاب «روابط روس و ایران» او نمونه ای از وسعت اطلاعات و قوّه ی انتقادی و تدفیق اوست به سبک اروپاییان و کتاب «یکی بود و یکی نبود» او نموداری از شیوه ی انشای شیرین سهل ساده ی خالی از عناصر خارجی اوست، و اگرچه این سبک انشاء کار آسانی نیست و به اصطلاح سهل ممتنع است ولی معذک، فقط این طرز و شیوه است که باید سرمشق چیزنویسی هر ایرانی جدیدی باشد که میل دارد به زبان پدر مادری خودش چیز بنویسد و نمیخواهد که بواسطه عجز از ادای مقصود خود به زبان فارسی، محتاج

به دريوزه نمودن کلمات و جمل و اسالیب تعبیر کلام از اروپاییها بشود، چنانکه شیوه ی ناخوش بعضی از نویسندگان دوره ی جدید است. و دیگر آقای میرزا محمود خان غنیزاده از شعرای فصیح اللسان شیرین زبان آذربایجان که نمونه ای از اشعار نمکینش در شماره های «کاه» و «ایران شهر» منتشر شده است. و دیگر آقای میرزا حسین خان کاظم زاده مدیر مجله ی «ایران شهر» منطبعه برلین که خود آن مجله بهترین معرف ایشان است. و دیگر آقای میرزا محمدعلی خان تربیت، از فضلالی مشهور آذربایجان و آقای آقاسید محمدرضای مساوات فاضل و حکمی مشهور. و دیگر از فضلالی مقیم برلین در آن ایام، دوست قدیمی من آقای میرزا ابراهیمپور داوود بود، از شعرای مستعد عصر حاضر، با طرزی بدیع و اسلوبی غریب، متمایل به فارسی خالص که تعصب مخصوصی بر ضد نژاد عرب و زبان عرب و هر چه راجع به عرب است دارند و مثلاً این بیت خواجه را: اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است - زبان خموشی ولیکن دهان پر از عربی است. سخت انتقاد میکنند که چرا عربی را جزو هنر شمرده است، و این ضعیف با وجود اینکه در این تعصب بر ضد زبان عربی، با ایشان توافق عقیده ندارم، معذک خلوص نیت و حرارت و شور ایشان را در این خصوص، از جان و دل تحسین میکنم. در این مدت اقامت در برلین، با بعضی از مستشرقین آلمان نیز آشنا شدم، و از ثمرات علوم ایشان ذخیره اندوختم، از جمله پروفسور مارکوارت از مشاهیر مستشرقین آلمان صاحب تالیفات جلیله از قبیل کتاب «ایران شهر» در جغرافیای قدیم ایران و غیره و غیره. و فیالواقع درجهی احاطه و تبحر و دامنه بسیار وسیع اطلاعات او از عجایب روزگار است. دریایی است متلاطم از معلومات و محفوظات. السنه ی پهلوی و فارسی و عربی و ارمنی و سریانی را بخوبی میداند و باترکها و ادعاهای مضحک آنها که اغلب مشاهیر دنیا را از اقدام الازمنه الی حال از نژاد ترک میگیرند و حتی گویا حضرت رسول و حضرت زردشت را ترکی الاصل میدانند و غیر ذلک از خیالات عجیب و غریب آنها میانه ای ندارد. ارامنه پیرامون او را گرفته اند و برای استفاده سیاسی از معلومات او فوق العاده نسبت به او احترام میکنند، ولی ایرانیان چون او را نمیشناسند و تقدیر نمینمایند از وجود او استفاده نمیکند. دیگر پروفسور زاخائو مستشرق مشهور در اقطار عالم، وی عربی و سریانی و سانسکریت را به اعلی درجه خوب میداند و فارسی را نیز تا درجه ای، و تالیفات نفیسه ابوریحان بیرونی از قبیل «الاثار الباقیه» و «تاریخ الهند» زنده کرده ی اوست که هم متن آنها در کمال صحت طبع نموده و هم آنها را به انگلیسی ترجمه کرده است. قریب بیست سال است که مشغول طبع کتاب مشهور طبقات کبیر ابن سعد کاتب واقدی است در شرح حال صحابه و تابعین که تاکنون ۱۴ مجلد از آن از طبع خارج شده است. دیگر دکتر موریتز مدیر کتابخانه مدرسه السنه شرقیه در برلین که متخصص در قرائت خطوط متنوعه اسلامی است، و کتابی عظیم الحجم مشتمل بر عکسهای خطوط مختلفه ی اسلامی از اوایل هجرت الی یومناها، از روی نسخ و اسناد مختلفه ی موجوده در کتابخانه های

معروف دنیا، جمع کرده است. مقاله ی بسیار مفید راجع به خطوط عربی که در دایره المعارف اسلامی مندرج است به قلم اوست. دیگر مأسوف علیه پروفیسور هارتمن مستشرق معروف و متخصص در زبان عربی و ترکی و صاحب تالیفات کثیره، مدتی با کبرسن و ریش سفید و قد خمیده در سن هفتاد سالگی پیش من در برلین، ادبیات فارسی تحصیل مینمود و تا نه روز قبل از وفات خود، این عمل را با پشتکار يك جوان محصل ادامه داد. دیگر ماسوف علیه پرفیسور مان که فارسی و کردی را بسیار خوب میدانست و چندین سفر به ایران کرده بودو چندین تالیف درخصوص زبن کردی دارد. دیگر پرفیسور میتووخ عربیدان معروف، قسمتی از طبقات ابن سعد مذکور را تصحیح و طبع نموده است. دیگر پروفیسور فرانک متخصص در سریانی. دیگر سباستیان بك مولف صرف و نحو مفصلی به آلمانی درخصوص زبان فارسی که با وجود کثرت اغلاط آن جامعترین نحو و صرفی است که تاکنون برای زبان فارسی نوشته شده است چه به فارسی چه به یکی از السنه اروپایی. ولی بدبختانه در طول مدت اقامت خود در آلمان، به ملاقات بزرگترین مستشرقین آلمان و اعلم و اسن آنها (امروز ۸۸ سال دارد) استاد نولدکه موفق نشدم با وجود کمال شوقی که به این فقره داشتم، چه در آن اوقات ایشان در استرازبورک اقامت داشتند و من در برلین بودم و در ایام جنگ نقل و انتقال از شهری به شهری در نهایت اشکال بود بخصوص به آلزاس و لورن معلوم الحال. استاد «نولدکه» که مولف تاریخ معروف ساسانیان و عده کثیری تالیفات گرانبهای دیگر است، در انواع علوم و فنون راجع به السنه عربی و عبری و سریانی و پهلوی و فارسی که همه ی این زبانها را بخوبی میداند و در سنهی ۱۹۰۶ (مسیحی) (۱۳۲۴ هجری) مستشرقین اروپا جشن هفتاد ساله او را گرفتند و کتابی بزرگ در دو جلد، راجع به شرح حال او منتشر ساختند در مقدمه آن کتاب ۵۶۴ کتاب و رساله و مقاله از تالیفات او ذکر کرده اند، و از آن تاریخ تاکنون که هیجده سال میشود، لابد مبلغی بر این عدد افزوده شده است. به مناسبت صحبت از مستشرقین، این نکته را نیز که از تجربیات خود به دست آورده ام در ختام این مقاله بيمناسبت نمیدانم اشاره به آن بنمایم و آن این است که بر همنوطنان عزیز من پوشیده نباشد که در اروپا در حوزه مستشرقین، مدعی و عالم نما و «شارلاتان» عده شان به مراتب بیشتر از مستشرقین حقیقی و علمای واقعی است و اگرچه این مسئله از خصایص نوع بشر است، در جمیع نقاط دنیا و در هر فنی و علمی، و تخصیص به مستشرقین اروپا ندارد ولی بخصوصه در ماده مستشرقین اروپا، دامنه ی این مسئله، وسعت غریبی دارد. و علت این فقره شاید این باشد که به مضمون مثل معروف فرانسوی: «در مملکت کوران، آدم يك چشم پادشاه است» بواسطه ی بی اطلاعی عموم مردم در اروپا از اوضاع مشرق و از السنه و علوم مشرق، بالطبع وظیفه ی مستشرقی يك میدان وسیع مستعدی میشود برای متقلبین و «شارلاتان» ها که به محض اینکه یکی دو از السنه شرقیه را تا درجهای آموختند و امتحانی از آن (که غالباً امتحان کنندگان از امتحان دهندگان

بااطلاعتر نیستند) دادند و به توسل به یکی از وسایل به سمت معلم السنه شرقیه نایل آمدند، دیگر تدریس آن زبان و غالباً چندین زبان دیگر در آن واحد، مثلاً فارسی و عربی و ترکی، با جمیع علوم و فنونی که به آن زبانها مدون شده اند و جمیع لهجات متکثره متنوعه آنها، همه محول به ایشان میشود و ایشان بدون خجالت و ترس از افتضاح (چون تمیزی در بین نیست) در عموم این السنه و علوم و فنون، ادعای اطلاع میکنند و درس میدهند و تالیفات مینمایند و صاحب آراء مخصوصه تازه میشوند؛ و گاه نیز بعضی از کتابهای بیچاره فارسی یا عربی یا ترکی را گرفته، آنها را مسخ کرده، مملو از اغلاط فاحشه، به طبع میرسانند، در صورتی که معلمین زبان یونانی و لاتینی مثلاً که عموم طبقات ناس کمابیش از آن دو زبان مستحضرند، چون گوی و میدان حاضر است هرگز چنین ادعاها بلکه عسری از اعشار آنها را ممکن نیست بکنند و فقط به تخصص در يك شعبه كوچك محدودی از آن دو زبان قناعت کرده، پا را از گلیم باریک خود جرات ندارند درازتر کنند. مقصود این است که هموطنان عزیز من به الفاظ باطمینان «معلم السنه شرقیه» و عضو انجمن علمی فلان، یا آکادمی بهمان، غره نشوند و هر ترهاتی را که از طرف اروپا به امضای هر مجهولی میآید چشم بسته بدون آنکه آن را به محک اعتبار بزنند، وحی منزل ندانند و در هر چیزی عقل خداداد را که معیار تمیز حق از باطل، فقط اوست، توأم با علم اکتسابی میزان قرار داده، همه چیز را با آن ترازو بسنجند تا راه را از چاه و خضر را از غول گمراه باز شناسند. الغرض، من از اوایل جنگ تا یکی دو سال بعد از ختام جنگ را در برلین ماندم و با وجود اینکه بی نهایت میل داشتم برای اتمام طبع جهانگشای جوینی که ناتمام ماند بود دوباره به پاریس مراجعت نمایم، چون هنوز روابط بین المللی درست افتتاح نشده بود، و مسافرت از مملکتی به مملکتی موانع و اشکالات فوق العاده داشت، اسباب کار آن فراهم نمیشد تا از حسن اتفاق مقارن آن اوقات، آقای میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاءالملک) به سمت عضو هیئت مأمورین ایرانی برای مجلس صلح به پاریس تشریف آوردند. من برای تسهیل وسایل مسافرت خود به ایشان متوسل شدم ایشان نیز فوراً و بدون درنگ، اقدامات لازمه را نموده و به مساعدت شاهزاده نصره الدوله فیروز میرزا وزیر خارجه وقت که ایشان هم در آن اوقات در پاریس تشریف داشتند و از قدیم لطف مخصوص نسبت به این بنده دارند، اشکالات مسافرت و تحصیل تذکره و غیره را رفع کرده من در ۱۲ جمادی الاخره ۱۳۳۸ (۴ ژانویه ۱۹۲۰) از برلین حرکت کرده از را سویس چهار روز بعد در ۱۶ جمادیاواخره وارد پاریس شدم و بعد از پانزده شانزده سال مفارقت، دوباره تجدید عهدی با آقای ذکاءالملک نمودم، ولی افسوس که این سعادت دولت مستعجل بود و دوام چندانی نکرد چه آقای ذکاءالملک پس از هفت هشت ماه دیگر که غالب آن اوقات را هم در سفرهای مختلف و از پاریس غایب بودند در روز ۱۹ صفر ۱۳۳۹ (۲ نوامبر ۱۹۲۰) به طرف ایران حرکت کردند. پس از ورود من به پاریس، آقای ذکاءالملک به همان تجدید عهد و بشاشت وجه و

خرمی دل و بوسیدن روی اکتفا نکرده، چون اختلال اوضاع مادی مرا حدس زدند، خواستند گویا معنی دوستی را به ابناء زمانه بیاموزند. بدون درنگ، دامن همت بر کمر زده از هیچگونه جدی و تلاشی کوتاهی نکردند تا آنکه، بالاخره به همراهی جوانمردانه شاهزاده نصره الدوله فیروز میراز و امضای سریع آقای میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرای وقت، يك مقرری سالیانه از دولت که تا اندازهای اوضاع معیشت مرا مرتب نمود در حق اینجانب برقرار نمودند، و پس از مراجعت به طهران برای اینکه دیگر درجه خجالت و انفعال مرا حدی برایش باقی نگذارند، زحمت وصول و ایصال آن وجه را نیز به عهده جوانمردی و آزادگی خود گرفتند و عجلتاً از آن تاریخ تاکنون از پرتو مساعی آن رادمرد خیر یگانه - که خدایش از من جزای خیر دهداد و عمر طولانی و سعادت جاودانی و کامرانی این جهان و آن جهان عنایت کند - روزگاری نسبتاً آسوده میگذرانم تا بعد خداوند چه پیش بیاورد و چیزی که بیشتر بر خجالت و انفعال من میافزاید این است که برای تلافی آن همه احسان و مهربانی، هیچ وسیله ای جز اظهار شکر خشک خالی زبانی در خود سراغ ندارم. در این مدت اقامت ثانوی خود در پاریس، مجدداً با یکی دو نفر از مستشرقین فراسنه آشنایی پیدا کردم یکی مسیو کازانوا که متخصص در عربی است در تاریخ و جغرافیای بلاد اسلام (بخصوص مصر) و مذاهب و فرق مختلفه اسلام و مسکوکات دول اسلامی تتبع کامل نموده و تالیفات نفیسی در این مواضع دارد، و مخصوصاً بعضی از مسائل مجهوله بسیار دلکش را تعقیب کرده و با دقت زیاد و موشکافی که از خصائص اوست، حل آنها را تا اندازهای به دست آورده است. مثلاً رسالهای تالیف نموده درخصوص «الف لیلة و لیلة» و روایات مختلف آن، و اماکن جغرافیایی که در «سفرنامه سندباد بحری» اسم برده شده است، که اگر چه اصل حکایت واضح است افسانه است ولی روابط تجارتي و بحر پیمایی تجار عرب و ایرانی بصره و نواحی خلیج فارس را با هندوستان و جزایر بحر هند در قرن دوم و سوم هجری میرساند و آن اماکن که در آن سفرنامه اسم برده شده است هیچکدام جعلی و افسانه نیست، بلکه همه درست و اسماء حقیقی بلاد جزایر بحر هند است، که فقط اسماء آنها اغلب حالا عوض شده است. و دیگر رساله ای راجع به کتاب معروف «اخوان الصفا» که تالیف آن در چه عهد بوده است و مولف یا مولفین آن کیانند و ثابت کرده که این کتاب قبل از قرن چهارم هجری تالیف شده است و مولفین آن از اسماعیلیه باطنیه بوده اند. و دیگر رساله ای درخصوص يك نسخه ی خطی بزرگی در علم نجوم و تاریخ که در کتابخانه پاریس محفوظ است. ظاهراً این نسخه از جمله نسخ کتابخانه قلاع الموت است و در عهد حسن صباح نوشته شده است. و دیگر رساله ای درخصوص «اصفهبیان پریم» یکی از سلسله های معروف ملوک طبرستان خانواده صاحب مرزبان نامه و مسکوکاتی که از آنها باقی مانده است. و دیگر رساله بسیار دلکشی درخصوص مسکوکی از صاحب الزنج معروف که در سنه ۲۵۵ در بصره خروج کرد و غلامان سیاه را بر صاحبان آنها بشورانید مانده است. و دیگر رساله ای

درخصوص خطوط طلسمات و منترها که چه خطی و چه زبانی بوده است و غیرذلك از تألیفات دیگر که همه آنها بینهایت مفید است. دیرگ مسیو گابریل فران مدیر ژورنال آزیاتیک «روزنامه آسیایی» که پیرمرد محترمی است متخصص در جغرافیای جزیرهالعرب و بحر هند و روابط تجار و ملاحین ایرانی و عرب با بنادر خلیج فارس و جزایر بحر هند و سوماترا و جاوه و آن نواحی است و تألیفات و مقالات زیاد در این مسائل نموده است. در این مدت اقامت ثانوی خود در پاریس با آقای میرزا عباس خان اقبال آشتیانی، مقیم طهران از فضلا و ادبای جوان ایران، آشنایی غایبانه و روابط کتبی پیدا کردم، آقای اقبال با تبحر شرقی، طریقه انتقادی و تدقیق غربی را جمع دارد و با یک پشتکار ملال ناپذیری، توأم با حرارت و شور جوانی، در احیای آثار ادبی صنادید عجم میکوشد. دیگر از فضایی که درین سفر به خدمتشان رسیدم، ولی بدبختانه بواسطه کوتاهی مدت اقامتشان در پاریس کمابینگی، استفاده از حضورشان دست نداد، آقای میرمحمد حسین خان عمیدالملک حسابی از نویسندگان شیوای دوره جدید است ولی رابطه کتبی با ایشان برقرار است. در مدت اقامت در اروپا، سه چهار کتاب به اهتمام این ضعیف تصحیح یا تالیف یا ترجمه شده و به طبع رسیده است از این قرار: قسمتی از جلد اول از تذکره الشعرا عوفی موسوم به «لبابالالباب» مرزبان نامه، المعجم فی معاییر اشعار العجم تالیف شمس قیس رازی، چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، جلد اول و دوم از تاریخ جهانگشای جویی (که بالفعل مشغول تصحیح و طبع جلد سوم و اخیر آن میباشم) و دیگر ترجمه لویج جامی به فرانسه (پس به انگلیسی به توسط وینفیلد انگلیسی). دیگر رساله‌های در شرح حال مسعود سعد سلمان که فقط ترجمه انگلیسی آن به قلم مرحوم استاد براون به طبع رسیده است، دیگر دیباچه تذکرهاولیاء شیخ عطار در ترجمه حال آن بزرگوار، دیگر بعضی مقالات متفرقه در پاره‌های مجلات فارسی. (محمدبن عبدالوهاب قزوینی؛ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۴۳؛ مطابق ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴ - نقل از بیست مقاله ی قزوینی به تصحیح عباس اقبال و استاد پورداوود، ص ۷-۳۰)

سبک شناسی: علامه قزوینی یکی از بزرگترین محققان و پژوهندگان در ادب فارسی است و از راهگشایا تحقیق و پژوهش در آثار نظم و نثر هزار ساله فارسی. قزوینی که با تسلط به ادب فارسی و عربی به اروپا رفته بود هم زبانهای اروپایی را آموخت و هم به شیوه هایی که غربیان در تحقیق بدان رسیده بودند، آگاهی و تبحر یافت و با مهارت در دانش دو سویه ی خویش به احیاء کتب و آثار ارزشمند کهن نظیر: لباب الالباب عوفی و تاریخ جهانگشای جویی و چهار مقاله و مرزبان نامه و المعجم و دیگر آثار و متون نظم و نثر پرداخت. نثر قزوینی نثری محققانه است که به سبب تسلط او بر ادب قدیم و غور او در متون فارسی و عربی آمیزه ای از شیوه قدیم و جدید است. قالب و کالبد نوشته های قزوینی استحکام خاصی دارد که حکایت از نثر ریشه دار فارسی میکند. به شیوه ی قدما از لغات و الفاظ و ترکیبات و حتی جملات (غالباً دعائیه) عربی در نوشته خود به کار میبرد. علاقه او

به تحقیق موجب شد که نوشته های او منبع بزرگی برای محققان باشد بطوری که یادداشتهای او که توسط استاد ایرج افشار جمع آوری شده است در ده جلد به چاپ رسید که حل بسیاری مشکلات ادبی و تاریخی را در این یادداشتهای میتوان جست. همچنین مجموعه مقالات او نیز حاوی افادات بسیار است که در پنج جلد مدون گشته است. در همین مقاله که در شرح حال خود نوشته است و در اینجا آوردهایم علاوه بر مطالبی در شرح احوال خویش، بسیاری اطلاعات علمی و تاریخی و کتابشناسی و دانشمندیهای مندرج است که در کمتر شرح احوالی از چنین فیضی میتوان مستفیض گشت.

آشنائی با باباطاهر عریان همدانی

باباطاهر همدانی، معروف به «باباطاهر عریان»؛ عارف، شاعر و دوبیتی سرای اواخر سده چهارم و اواسط سده پنجم هجری. درباره خاندان، سال تولد و وفات، نحوه معاشو طریق کسب دانش و معرفت و مسلک عارفانه او، از منابع قدیم، اطلاعات دقیق و روشنی وجود ندارد. آنچه از گذشتگان به ما رسیده است یادکردی از زیست عارفانه و خوی درویشی اوست و این از نام او هویداست. بابا لقبی بوده که در گذشته به پیران وارسته میداده اند و عریان به دلیل بریدن وی از تعلقات دنیوی بوده است. باباطاهر در شهر قدیمی همدان زندگی خود را به گمنامی سپری میکرد. به تدریج در اثر پاکی درون، خودسازی و بیعلاقگی به دنیا دارای کراماتی شد که نام او را بر زبانها انداخت. گویند که در هنگام ورود طغرل شاه سلجوقی به همدان، باباطاهر در قید حیات بوده و ملاقاتی میان وی و امیر سلجوقی روی داده است. این دیدار تأثیر شگرفی بر طغرل برجای میگذارد که شرح آن چنین آمده است: «شنیدم که چون سلطان طغرل بیگ به همدان آمد، از اولیا سه پیر بودند: باباطاهر، باباجعفر و شیخ همشا که در کوهکی بر همدان که آن را خضر خوانند، ایستاده بودند. نظر سلطان بر ایشان آمد. کوبه لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابونصر الکندری پیش ایشان آمد. باباطاهر پاره های شیفته گونه بود. او را گفت: با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه تو فرمایی، بابا گفت: آن کن که خدا می فرماید: ان الله یأمر بالعدل والاحسان. سلطان بگریست و گفت: چنین کنم. بابا دستش بگرفت و گفت: پذیرفتی؟ سلطان گفت آری.» در روزگار ما باباطاهر عریان بیشتر با دوبیتیهای شیرین و دلربایش شناخته میشود. دوبیتیهای باباطاهر بیشتر به لهجه لری سروده شده و از نوع فهلویات (پهلویات) و ترانه های معمول در نقاط مختلف ایران است. بیشتر این دوبیتیها به زبان محلی و شبیه به لغتهای لری میباشد. باباطاهر عاشق خداوند، طبیعت و انسان بودن است. در کلامش بارها از کوهستانها، دشتها و رودخانه های زیبای ایرانزمین، رفتار و اخلاق خوب و ستایش خداوند سخن می گوید. باباطاهر انسانها به ارزش نهادن به زندگی سفارش میکند؛ زندگی ای که در

آن کمال و طی کردن درجات انسان بودن، حرف نخست را بزنند. در دویتیه‌های باباطاهر مکرراً سخنانی دیده میشود که شامل پندها و اندرزه‌های وی به آیندگان است. مکن کاری که بر پا سنگت آید - جهان با این فراخی تنگت آید - چو فردا نامه خوانان نامه خوانند - تو را از نامه خواندن ننگت آید *** بگورستان گذر کردم کم و بیش - بدیدم حال دولتمند و درویش - نه درویشی به خاکی بیگفن ماند - نه دولتمندی برد از یک کفن بیش *** فلک برهم زدی آخر اساسم - زدی بر خمره نیلی لباسم - اگر داری برات از قصد جانم - بکن آخر از این دنیا لباسم *** اگر دستم رسد بر چرخ گردون - ز حق پرسم که این چونست و آن چون - یکی را داده ای صد ناز و نعمت - یکی را قرص جو آلوده در خون . از باباطاهر علاوه بر دویتیه‌های دلکش، دو قطعه و چند غزل با گویش لری و مجموعه کلمات قصار به زبان عربی و کتابی به نام «سرانجام» به یادگار مانده است. کتاب سرانجام شامل دو بخش «عقاید عرفا» و «صوفی و الفتوحات الربانی فی اشارات الهمدانی» است. باباطاهر عریان پس از ۸۵ سال زندگی وفات یافته است. آرامگاه وی در شمال شهر همدان در میدان بزرگی به نام وی قرار دارد. بنای مقبره باباطاهر در گذشته چندین بار بازسازی شده است. در قرن ششم هجری برجی آجری و هشت ضلعی بود. در دوران حکومت رضاخان پهلوی نیز بنای آجری دیگری به جای آن ساخته شده بود. در جریان این بازسازی لوح کاشی فیروزه ای رنگی مربوط به سده هفتم هجری بدست آمد که دارای کتیبه ای به خط کوفی برجسته و آیاتی از قرآن است و هم‌اکنون در موزه ایران باستان نگهداری میشود. احداث بنای جدید در سال ۱۳۴۴ خورشیدی با همت انجمن آثار ملی و شهرداری وقت همدان انجام شده است. این بنای تاریخی طی شماره ۱۷۸۰ مورخه ۱۳۷۶/۲/۲۱ به ثبت آثار تاریخی و ملی ایران رسیده است. هم‌اکنون در اطراف بنای جدید فضای سبز وسیعی احداث شده است. در اطراف مقبره باباطاهر تعدادی از بزرگان و ادیبان آرمیده‌اند که عبارتند از: «محمد ابن عبدالعزیز» از ادبای قرن سوم هجری، «ابولفتح اسعد» از فقهای قرن ششم، «میرزا علی نقی کوثر» از دانشمندان سده سیزدهم و «مفتون همدانی» از شعرای قرن چهاردهم. در شهر خرم آباد نیز بنایی به نام بقعه باباطاهر وجود دارد که به اعتقاد برخی زادگاه باباطاهر است. (منبع: tebyan-zn.ir)

آشنائی با مهدی الهی قمشه ای

مهدی محیی الدین الهی قمشه ای (زاده ۱۳۸۰ خورشیدی / ۱۳۱۹ قمری) در شهرضا (قمشه) - درگذشته ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۲ / ۲ ربیع الثانی ۱۳۹۳ (قمری))، عارف، حکیم، شاعر، مترجم قرآن و پدر حسین الهی قمشه ای است. وی مقدمات علوم فقه و اصول و حکمت را از شیخ هادی قمشه ای و دیگران آموخت. در اصفهان از اساتیدی چون محمد حکیم خراسانی و سپس در خراسان از حکیم

مشهدی و اسدالله یزدی استفاده کرد. وی مدتی هم در حوزه درس حسین قمی و مهدی اصفهانی حاضر شد. پس از آن به تهران برگشت و در مدرسه عالی سپهسالار به تدریس حکمت و فلسفه پرداخت. وی استاد زبان عربی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و استاد فلسفه در دانشکده الهیات (معقول و منقول) بود. همسر وی طیبه تربتی در زمینه ادبی فعال بوده و مولف کتاب خوشه هاست. وی دارای سه پسر و چهار دختر می باشد: ۱. حسین الهی قمشه ای عارف و ادیب. ۲. نظام الدین الهی قمشه ای، استاد فلسفه و رئیس کتابخانه دانشگاه تهران بود. (سال ۱۳۷۶ فوت شدند) ۳. مرتضی الهی قمشه ای ریاست انجمن جئوترمال کانادا. ۴. مهدیه الهی قمشه ای شاعر و محقق. سه دختر دیگر وی یکی در کشور کانادا مشاور است؛ دیگری استاد درس روانشناسی در دانشگاه رودهن و دیگری دبیر ادبیات در ناحیه دو کرج است.

شاگردان: از میان شاگردان وی اکنون میتوان به عبدالله جوادی آملی، حسن حسنزاده آملی و سید محمد باقر حجتی و شهرام وهاب زاده اشاره کرد.

آثار: منشور: رساله ای در فلسفه کلی. شرح رساله حکیم فارابی. رساله ای در سیر و سلوک. حاشیه ای بر مبداء و معاد ملاصدرا. رساله ای در مراتب ادراک. رساله ای در مراتب عشق. تصحیح و تحشیه تفسیر ابوالفتوح رازی. منظوم: نغمه حسینی (عشاق). دیوان شعر. نغمه الهی. ترجمه: ترجمه قرآن مجید. از جمله معروفترین آثار به جا مانده از اوست که در حال حاضر فراگیرترین ترجمه در ایران است. این ترجمه را می توان یک تفسیر مختصر قرآن هم تلقی نمود. ترجمه صحیفه سجاده. ترجمه مفاتیح الجنان. (منابع: وبگاه باشگاه اندیشه. پایگاه حوزه، هرچه کردم، همه از دولت قرآن کردم (گفتگو با سرکار خانم الهی قمشه ای). شیخ محیی الدین مهدی الهی قمشه. زندگینامه مترجم نامآور قرآن مهدی الهی قمشه ای. نگاهی به زندگی علامه میرزا مهدی الهی قمشه ای)

آشنائی با بهاءالدین خرمشاهی

بهاءالدین خرمشاهی (زاده ۱۳۲۴ در قزوین) نویسنده، مترجم، روزنامه نگار، طنزپرداز، فرهنگ نویس، شاعر و استاد دانشگاه ایرانی است. وی تألیفاتی در حافظ شناسی و تفسیر اشعار او دارد. او همچنین از ویراستاران دانشنامه تشیع (به مدیریت فهیمه محبی) است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در قزوین گذراند. سپس در رشته پزشکی پذیرفته شد اما تحصیل در این رشته را در سال سوم نیمه کاره رها کرد (۱۳۴۳) و به همراه کامران فانی به تحصیل در رشته ادبیات فارسی پرداخت. سپس از دانشگاه تهران فوق لیسانس کتابداری گرفت (۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲) و در مرکز خدمات کتابداری مشغول به کار شد. از اساتید وی در رشته ادبیات فارسی میتوان به ذبیح الله صفا، مهدی

محقق، سید جعفر شهیدی، پرویز ناتل خانلری، سید صادق گوهرین، آیت الله ابوالحسن شعرانی و عبدالحمید بدیع الزمانی کردستانی اشاره کرد. وی در ۱۳۵۲ ازدواج نمود که حاصل آن سه فرزند به نامهای هاتف (متولد ۱۳۵۴)، عارف (متولد ۱۳۵۸) و حافظ (متولد ۱۳۶۳) است. وی از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ خدمت سربازی را سپری نمود.

آثار: ترجمه: «هنری میلر» اثر جورج ویکس. «شیطان در بهشت» اثر هنری میلر. «علم در تاریخ» اثر جان برنال. «هابیل و چند داستان دیگر» اثر میگل د اونامونو. «عرفان و فلسفه» اثر و. ت. استیس. «درد جاودانگی» اثر میگل د اونامونو. «علم و دین» اثر ایان باربور. «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» اثر حمید عنایت. «تاریخ فلسفه» اثر فردریک کاپلستون - جلد هشتم (از بنتمام تا راسل). «خدا در فلسفه». «قرآن کریم»: «دین پژوهی» اثر میرچا الیاده. «درآمدی بر تاریخ قرآن» اثر ریچارد بل. تألیف: فرهنگ موضوعی قرآن مجید. ذهن و زبان حافظ. حافظ نامه. سیر بی سلوک. چهارده روایت. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی.

آشنائی با حسین الهی قمشه ای

حسین محی الدین الهی قمشه ای، فیلسوف، ادیب، سخنران، مترجم و نویسنده معاصر ایرانی است که در زمینه ادبیات، هنر و عرفان فعالیت میکند. دکتر حسین محی الدین الهی قمشه ای فرزند استاد فقید مهدی الهی قمشه ای و خانم طیبیه تربتی در ۱۴ دی ماه ۱۳۱۹ (۴ ژانویه ۱۹۴۱) در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی را به ترتیب در دبستان دانش، دبیرستان مروی و دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران تا درجه دکتری به پایان برد و نیز تحصیلات حوزوی و سنتی را نزد پدر و استادان دیگر دنبال کرد. پدر ایشان فیلسوف، مجتهد، استاد دانشگاه، شاعر و مترجم برجسته قرآن بودند و روانترین و معتبرترین ترجمه فارسی قرآن از کارهای ایشان میباشد. دکتر قمشه ای پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به کار تدریس در دانشگاه تهران و سایر مراکز آموزش عالی در داخل و بعدها خارج کشور پرداخت و در کنار آن به تالیف و ترجمه در زمینه عرفان و ادبیات و زیبایی شناسی مشغول شد. وی قریب یکسال نیز ریاست کتابخانه ملی ایران را عهده دار بود. ایشان دارای همسر و دو فرزند، یک پسر به نام شاهد و یک دختر به نام شادی میباشند. همسرش، پروین زندی، دارای درجه دکتری (Ph.D.) در رشته علوم و صنایع غذایی بوده و استاد دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و مولف و مترجم کتابها و مقالات متعدد در زمینه علوم غذایی میباشد. آرمان مهم زندگی دکتر حسین الهی قمشه ای، آشنا کردن انسانها، بخصوص جوانان و نوجوانان است با لذتهای متعالی که از زیبایی، دانایی و نیکویی سرچشمه میگیرند. وی این لذات را مائده های آسمانی و غذای روح میداند و معتقد است که همه جنگها و فسادها در عالم در اثر بی

اعتنایی به این مائده های آسمانی است. لذات مادی، از آنجا که دارای انواع محدودیت است، همیشه مورد نزاع و کشمکش و دستمایه جنگها و استثمراها و استعمارها بوده است. لذاتی که نهایتاً به خور و خواب و خشم و شهوت باز میگردد. در تاریخ اروپا هزاران دوئل صورت گرفته و انسانها یکدیگر را به خاک افکنده اند تا بتوانند از ماهرویی که چندی بعد از کاه رویان خواهد بود، برخوردار شوند. و نیز سرزمین و مرتع و رودخانه و طلا و جواهرات و دیگر متاع های دنیوی، همه مایه جنگ و خونریزی و بروز صدها صفت اهریمنی چون حرص و آز و نخوت و غرور و دروغ و تظاهر و تملق و عوام فریبی و امثال آن شده است. نظریه لذات متعالی میکوشد که سطح لذات مردمان را از فرود به فراز آورد و آن قلمرو زرین ادبیات، هنر و اخلاق است. آنجا بهشت است از آنکه کسی را با کسی پیکار نیست. اگر همه مردمان چون کیرکه گارد عاشق مونسارت شوند باکی نیست و دوئلی نخواهد بود. اینجا فلک بی پایان و نامحدود است و همه میتوانند هرآنچه نزدشان محبوب است با دیگران تقسیم کنند. هموار کردن راه رسیدن به این لذات از طریق ادبیات ارزنده کلاسیک، هدفی است که دکتر الهی قمشه ای دنبال میکند و در آثار وی منعکس گردیده است.

آثار: دکتر حسین محی الدین الهی قمشه ای دارای تالیفات و ترجمه های متعددی است. مجموعه ای از سخنرانیهای ایشان که به زبانهای فارسی و انگلیسی در سازمانها و دانشگاه های داخل و خارج ایران ایراد شده، به صورت نوارهای صوتی و تصویری در زمینه های متنوع عرفان، ادبیات و هنر عرضه شده است. جاذبه کلام ایشان بسیار زیاد بوده و بر روی طیف وسیعی از مخاطبان داخل و خارج کشور، دارای اثر گذاری عمیقی بوده است.

فهرست آثار مکتوب: گزیده فیه مافیه (مقالات مولانا) تلخیص و شرح: انتشارات علمی و فرهنگی .
 گزیده منطق الطیر (عطار): انتشارات علمی و فرهنگی . شرح گلشن راز (شیخ محمود شبستری): انتشارات علمی و فرهنگی . ترجمه گزیده سخنان شکسپیر: انتشارات علمی و فرهنگی . مقدمه و تصحیح دیوان حافظ: انجمن خوشنویسان ایران و انتشارات سروش . بررسی آثار ترجمه شده اسلامی به زبان انگلیسی: انتشارات سمت . مقالات: انتشارات روزنه . پیامبر، ترجمه اثر جبران خلیل جبران: انتشارات روزنه . کیمیا (مجموعه مقالات، ترجمه ها و مقدمه ها) جلد های ۱ تا ۵، ۸ تا ۱۰: انتشارات روزنه . ۳۶۵ روز با سعدی: انتشارات سخن . یاد یار مهربان (ستایش و نیایش در ادب پارسی): انتشارات یساولی . مقدمه، تصحیح و شرح دیوان حافظ: انتشارات پیک علوم . رباعیات حکیم عمر خیام (ویرایش و پیش گفتار): انتشارات پیک علوم . مناجات منظوم حضرت علی (ع) (پیش گفتار): انتشارات کلینی . قرآن دوجلدی (عربی و فارسی): نشر هفت گنبد (ترجمه استاد فقید مهدی الهی قمشه ای و ویرایش حسین الهی قمشه ای) . دعای کمیل، ترجمه: انتشارات یساولی . گنج رحمت (مقدمه ای بر تابلوهای بسم الله): انتشارات یساولی . مائده های فرهنگی: انتشارات پیک علوم .

۳۶۵ روز با ادبیات انگلیسی (قلمرو زرین): انتشارات سخن . ۳۶۵ روز با مولانا (در صحبت مولانا): انتشارات سخن . آن خردمند دیگر، ترجمه اثر هنری ون دایک: انتشارات روزنه . طلب، ترجمه اثر دکتر مرتضی الهی قمشه ای: انتشارات پیک علوم . ۳۶۵ روز با قرآن: انتشارات سخن . زیرکیهای ملانصرالدین، تالیف شاهد قمشه ای، مقدمه و توضیحات حسین الهی قمشه ای: انتشارات روزنه

فهرست آثار صوتی و تصویری: تعداد بیشماری از سخنرانیهای دکتر حسین الهی قمشهای به صورت صوتی و تصویری عرضه شده است. عناوین برخی سخنرانیهای ایشان به زبان فارسی به شرح زیر میباشد: حافظ شناسی، شرح گلشن راز، شرح مثنوی، مکاتب ادبی و هنری، نیکویی زیبایی دانایی، ادبیات انگلیسی، اخلاق اسلامی، موسیقی در آینه ادبیات، شادی در زندگی، گوهر حوا، عرفان در دنیای تکنولوژی، خلاقیت، چهار اصل طلایی، زیبایی شناسی، انعکاس قرآن در ادبیات، برنامه ریزی فرهنگی، مسیح و خردمند چهارم، صلح و عدالت در اسلام، در قافله خوبان، وصف پادشاه جهان، شب قدر، عمل و عکس العمل، نقد عمر، غلبه بر دیو، اسلام و فطرت انسانی، حق و باطل، جاودانگی روح، امر قدسی، سمفونی مولانا، اسلام چیست، سمفونی سعدی، انسان کامل، نگاهی به مکاتب هنری و ادبی جهان، دین عشق، سیری در آثار سنایی، شراب نیشابور (خیام)، قوانین هارمونی در جهان. استاد حسین الهی قمشه ای تعداد زیادی سخنرانی به زبان انگلیسی در دانشگاهها و مراکز علمی گوناگون دنیا از جمله دانشگاههای کمبریج، آکسفورد، اکستر، لندن، گلاسکو، کالیفرنیا، جرج تاون، هاروارد، پرینستون، استانفورد، ملبورن، مک کوایر، موناش، کوئینزلند، بریتیش کلمبیا، سیمون فریزر، آکادمی تمنوس، انستیتو گوته، دانشگاه وین و نیز قصر ورسای ایراد کرده اند. در زیر فهرست منتخب عناوین این سخنرانیها ملاحظه میشود: هفت داستان زیر هفت گنبد اثر نظامی، هفت شهر عشق عطار، سعدی و شکسپیر، گل و بلبل، موسیقی در ادبیات فارسی، هنر و حکمت داستانسرایی در مثنوی، حافظ و آثار او، سرمایه گذاری فرهنگی برای جوانان، دنیای شادی، شاعری و زیبایی شناسی در ادبیات فارسی، سیری در عرفان ایرانی، دیوان ناصر خسرو از دیدگاه زیبایی شناسی، محی الدین عربی و ابن فارض مصری، شبی باحافظ، اخلاق در علم و تکنولوژی، قرآن در ادبیات فارسی، شراب الست، یک و زیاد: دایره وجود، رومی: پیام آور عشق، اسلام و فطرت انسانی، مکاتب فلسفی و تعلیمات معنوی رومی، دین عشق، حجابهای خداوند، تمامیت انسان، پیکار مستمر انسان و دیو در شاهنامه فردوسی، سمفونی مولانا، قوانین هارمونی از دیدگاه فلسفی و زیبایی شناسی، جوهر واقعی اسلام، ابن عربی و ادبیات فارسی عرفانی، اخلاق فلسفی در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، صلح و عدالت در اسلام، شاعری و پیامبری، اسطوره شناسی نوروز در ادبیات فارسی، عشق از دیدگاه رومی و تاگور. دکتر قمشه ای ارادتی خاص به شیخ محمود شبستری دارد و کتاب گلشن راز او را مقدمه و شرح نوشته و شاید بیش از یکصد سخنرانی درباره این کتاب به عمل آورده است. در یکی از

سخنرانیها که مدتی پیش در شبستر ایراد شد، تشویق او عده ای را برانگیخت که مقبره شیخ را که بسیار کوچک و مورد بی اعتنائی بود گسترش دهند و به مکانی مجلل و در خور شان شیخ محمود تبدیل کنند.

تاسیس موسسه فرهنگی هنری الهی قمشه ای : به منظور عرضه معارف ادبی و عرفانی ایران و جهان به صورتهای مختلف، دکتر الهی قمشه ای و همسرش دکتر پروین زندی در اسفندماه ۱۳۸۱ اقدام به تاسیس موسسه فرهنگی هنری الهی قمشه ای کردند. این موسسه تنها مرکز رسمی ارتباط با دکتر الهی و هماهنگی برنامه های اوست که در نشر آثار صوتی و تصویری، بروز کردن سایت رسمی، آماده سازی آثار مکتوب، پاسخگویی به سوالات و پیشنهادهای رسیده و موارد دیگر فعالیت دارد.

فعالتهای هنری و ارتباط با هنرمندان و مراکز هنری : دکتر الهی قمشه ای اگرچه با مبانی بسیاری از هنرها چون موسیقی و نقاشی و معماری و تئاتر آشناست، اما هیچ هنری را به طور خاص دنبال نکرده است. گاهی خوشنویسی میکند به شیوه استادان قدیم و گاهی نقاشی هایی به شیوه کاملاً مدرن میکشد که بیشتر ترکیب رنگ و ایجاد حال و هوای بعضی مناظر طبیعی یا ماورائی است. مکرر گفته است که نقاش نیستم اما این نقاشی ها را برای آن میکشم که شاید آنان که هستند نکته های مورد نظر او را درباره نقاشی به تحقق برسانند. در مردادماه ۱۳۷۳ بنا به دعوت گالری بامداد، نمایشگاهی از آثار هنری دکتر الهی قمشه ای تشکیل شد که مورد بازدید و استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت. در شناخت ماهیت موسیقی و بخصوص از دیدگاه عرفانی و انعکاس آن دیدگاهها در ادبیات فارسی و ادبیات جهان مطالعات خوبی داشته است. گاهی هم به مصداق سخن یکی از اساتید سه تار که گفته بود فقط برای کسی بزند که لااقل زخمهای به سیمی زده باشد با بعضی سازها مانند تار و سه تار و غیره ملامساتی دارد نه برای نواختن بلکه برای فهمیدن نکته ها. نقد هنر از رشتههای مورد علاقه وی بوده و در آن مطالعات گستردهای، بخصوص در آثار مغرب زمین دارد و معتقد است نقد هنر غیر از هنر است و ضرورتی ندارد کسی که به نقد نقاشی یا معماری میپردازد خود هنرور یا معمار یا نقاش باشد. نقد هنر بخشی از فلسفه است که به زیبایی شناسی اختصاص دارد . او ارتباط نزدیکی با هنرمندان تئاتر و سینما، خوشنویسان، نقاشان و موسیقی دانان داشته و در نوشتهها و سخنرانیهای خود به ترویج زیبایی و حتی تشکیل وزارت زیبایی اشاره کرده است. یکی از استادان موسیقی گفته است من هیچ سخنرانی از الهی قمشه ای نشنیدم که مطلبی درباره موسیقی در آن نباشد. گاه اصحاب سینما و تئاتر با او بیشتر در آنچه به ادبیات و فلسفه هنرشان مربوط میشود مشورت میکنند.

همکاری فرهنگی با موسسات خیریه : دکتر الهی قمشه ای با بسیاری از سازمانهای خیریه از جمله موسسه خیریه حمایت از کودکان سرطانی (محک)، جامعه یآوری، آسایشگاه خیریه کهریزک، مجتمع

نیکوکاری رعد، موسسه خیریه حمایت از کودکان بیمار و بی سرپرست (جوانه)، همکاری فرهنگی دارد و گاه و بیگاه در جمع نیکوکاران به سخنرانی و ترغیب مردمان به کار نیک و بحث در مباحث زیربنایی خوبی و نیکوکاری میپردازد و افتخار دارد که گاه زدن نخستین کلنگ برخی سازمانهای خیریه از جمله محک را به وی داده اند.

سایر فعالیتها: عضو هیئت موسس و رئیس هیئت مدیره موسسه فرهنگی هنری الهی قمشه ای عضو هیئت موسس و عضو هیئت مدیره موسسه فرهنگی، هنری پژوهشی مولانا جلال الدین محمد مولوی (خانه مولانا). مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه چلیپا - نشریه خط و خوشنویسی و هنرهای سنتی. عضو آکادمی تمنوس (Temenos) (انگلستان). عضو شورای مشورتی نشریه Mawlana Rumi Review (انگلستان)

آشنائی با حکیم ابوالقاسم فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی در حدود سال ۳۲۹ هجری در "طبران" توس به دنیا آمد. پدرش از دهقانان توس بود که ثروت و موقعیت قابل توجهی داشت. فردوسی در جوانی با درآمدی که از املاک پدرش به دست می آورد، به کسی محتاج نبود؛ اما به تدریج، آن اموال را از دست داد و به تهیدستی گرفتار شد. وی از همان دوران جوانی به خواندن داستانها و حکایات کهن علاقه مند شد و به جمع آوری تاریخ و اطلاعات مربوط به گذشته ایران همت گماشت. همین علاقه به داستانهای کهن بود که او را به فکر انداخت شاهنامه را به نظم درآورد. چنان که از گفته خود او بر میآید، مدتها در جستجوی این کتاب بوده و پس از یافتن نسخه اصلی داستانهای شاهنامه، نزدیک به سی سال از بهترین ایام زندگی خود را وقف این کار کرده است. نخستین کتاب نثر فارسی که به عنوان یک اثر مستقل عرضه شد، شاهنامه ای منثور بود. این کتاب، چون به دستور ابومنصور توسی و با سرمایه او فراهم آمد، به شاهنامه ابومنصوری مشهور است و جزو تاریخ گذشته ایران به شمار میرود. اصل این کتاب از میان رفته و تنها مقدمه آن که حدود پانزده صفحه میشود، در برخی از نسخه های خطی شاهنامه موجود است. علاوه بر این، شاهنامه منثور دیگری به نام شاهنامه ابوالموید بلخی نیز قبل از شاهنامه ابومنصوری تألیف شده است، اما چون به کلی از میان رفته، نمیتوان درباره آن اظهار نظر کرد. پس از این دوره، در قرن چهارم، شاعری به نام "دقیقی" به نظم درآوردن داستانهای ملی ایران را آغاز کرد. دقیقی در جوانی به دستور نوح بن منصور سامانی مأموریت یافت شاهنامه ابومنصوری را - که به نثر بود - به نظم درآورد. دقیقی بیش از هزار بیت از این شاهنامه را نسوده بود که کشته شد (حدود ۳۶۷ یا ۳۶۹ ه.ق) و فردوسی، استاد و همشهری دقیقی، کار ناتمام او را دنبال کرد. از این رو، میتوان شاهنامه دقیقی را سرچشمه اصلی فردوسی در سرودن شاهنامه دانست. فردوسی در

سال ۳۷۰ یا ۳۷۱، به نظم درآوردن شاهنامه را آغاز کرد و در اوایل این کار، هم خود او ثروت و دارایی چشمگیری داشت و هم برخی از بزرگان خراسان که به تاریخ باستان ایران علاقه داشتند، او را یاری میکردند. ولی به مرور زمان و پس از گذشت سالها، در حالی که فردوسی بیشتر شاهنامه را سروده بود، دچار فقر و تنگدستی شد. بر خلاف آنچه مشهور است، فردوسی سرودن شاهنامه را تنها به سبب علاقه شخصی و حتی سالها قبل از آن که سلطان محمود به سلطنت برسد، آغاز کرد؛ اما چون در طی این کار، بهتدریج ثروت و جوانی را از دست داد، به فکر افتاد که آن را به نام پادشاه بزرگی درآورد و با این تصور که سلطان محمود، قدر او را خواهد شناخت، شاهنامه را به نام او کرد و راه غزنین را در پیش گرفت. اما سلطان محمود که بیش از تاریخ و داستانهای پهلوانی، به اشعار ستایش آمیز شاعران علاقه داشت، قدر سخن فردوسی را ندانست و او را چنانکه شایسته اش بود، تشویق نکرد. علت اینکه شاهنامه مورد پسند سلطان محمود واقع نشد، درست معلوم نیست. برخی گفته اند که به سبب بدگویی حسودان، فردوسی نزد سلطان محمود به بی دینی متهم شد. در حقیقت، ایمان فردوسی به مذهب شیعه هم به این موضوع اضافه شد و از این رو، سلطان به او بیاعتنایی کرد. برخی از شاعران دربار سلطان محمود به فردوسی حسادت ورزیده و داستانهای شاهنامه و پهلوانان قدیم ایران را در نظر سلطان محمود، پست و ناچیز جلوه داده بودند. به هر حال، سلطان محمود، شاهنامه را بی ارزش دانست. فردوسی از این بی اعتنایی سلطان محمود برآشفت و چندین بیت در هجو سلطان محمود گفت و سپس از ترس مجازات، غزنین را ترک کرد و مدتی در شهرهای هرات، ری و طبرستان متواری بود و از شهری به شهر دیگر میرفت، تا آنکه سرانجام در زادگاه خود "توس" درگذشت. فردوسی را در همان شهر و در باغی که متعلق به خودش بود، به خاک سپردند. فردوسی شاعری معتقد و مومن به ولایت معصومین علیهم السلام بود و خود را بنده اهل بیت نبی و ستاینده خاک پای وصی میدانست و تاکید میکرد که: گرت زین بد آید، گناه من است - چنین است و آیین و راه من است - بر این زادم و هم بر این بگذرم - چنان دان که خاک پی حیدرم. فردوسی با خلق حماسه عظیم خود، دو فرهنگ ایران و اسلام را به بهترین شکل ممکن در هم آمیخت. شاهنامه نه تنها بزرگترین و پرمایه ترین مجموعه شعر به جا مانده از عهد سامانی و غزنوی است، بلکه مهمترین سند عظمت زبان فارسی و بارزترین مظهر شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران باستان و خزانه لغت و گنجینه ادبیات فارسی به شمار میرود. شاهنامه نگاهبان راستین سنتهای ملی و شناسنامه قوم ایرانی است. شاهنامه از حدود شصت هزار بیت تشکیل شده و دارای سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی است. شاهنامه روایت نبرد خوبی و بدی است و پهلوانان، جنگجویان این نبرد دائمی در هستی اند. دیدگاه فردوسی و اندیشه حاکم بر شاهنامه همیشه پشتیبان خوبیها در برابر ستم و تباهی است. قهرمانان شاهنامه ستیزی همیشگی با مرگ دارند و این

ستیز، نه رویگردانی از مرگ است و نه پناهربردن به کنج پارسایی؛ بلکه پهلوان در رویارویی و درگیری با خطرهای بزرگ، به جنگ مرگ می‌رود و در حقیقت، زندگی را از آغوش مرگ دور می‌سازد. بیشتر داستانهای شاهنامه، فانیبودن دنیا را به یاد خواننده می‌آورد و او را به بیداری و درسگرفتن از روزگار رهنمون می‌سازد، با وجود این، آنجا که زمان بیان سخن عاشقانه می‌رسد، فردوسی به سادگی و با شکوه و زیبایی خاص خود، موضوع را می‌پروراند، تصویرسازی در شعر فردوسی جایگاه ویژه‌ای دارد. شاعر با تجسم رخدادها و ماجراهای داستان در پیش چشم خواننده، او را همراه با خود به متن حوادث میبرد؛ گویی خواننده، داستان را بر پرده سینما به تماشا نشسته است. (ایرانصدا . سردبیر: محسن حکیم معانی . تهیه کننده اینترنتی: هدی مرادی . گروه فرهنگ و ادب و هنر)

آشنائی با شهید دکتر بهشتی از زبان خودش

من محمد حسینی بهشتی، در دوم آبان ۱۳۰۷ در شهر اصفهان در محله لومبان متولد شدم. منطقه زندگی ما از مناطق بسیار قدیمی شهر است. خانواده ام یک خانواده روحانی است و پدرم هم روحانی بود. ایشان هم در هفته چند روز در شهر به کار و فعالیت می‌پرداخت و هفته ای یک شب به یکی از روستاهای نزدیک شهر برای امامت جماعت و کارهای مردم می‌رفت و سالی چند روز به یکی از روستاهای دور که نزدیک حسین آباد بود و به روستای دورتر از آن که حسن آباد نام داشت، می‌رفت. آمد و شد افرادی که از آن روستای دور به خانه ما می‌آمدند برایم بسیار خاطره انگیز است. پدرم وقتی به آن روستا می‌رفت، در منزل یک پنبه زن بسیار فقیر سکونت می‌کرد. آن پیرمرد اتاقی داشت که پدرم در آن زندگی می‌کرد. نام پیرمرد جمشید بود و دارای محاسن سفید، بلند و باریک، چهره روستایی و نورانی بود. پدرم می‌گفت: ما با جمشید نان و دوغی می‌خوریم و صفا می‌کنیم و من سفره ساده نان و دوغ این جمشید را به هر جلسه دیگری ترجیح می‌دهم. جمشید هر سال دوبار از روستا به شهر و به خانه ما می‌آمد و من بسیار به او انس داشتم. تحصیلاتم را در یک مکتب خانه در سن چهارسالگی آغاز کردم. خیلی سریع خواندن و نوشتن و خواندن قرآن را یاد گرفتم و در جمع خانواده به عنوان یک نوجوان تیزهوش شناخته شدم، و شاید سرعت پیشرفت در یادگیری این برداشت را در خانواده به وجود آورده بود. تا این که قرار شد به دبستان بروم. دبستان دولتی ثروت در آن موقع که بعدها به نام ۱۵ بهمن نامیده شد. وقتی آن جا رفتم از من امتحان ورودی گرفتند و گفتند که باید به کلاس ششم بروم، ولی از نظر سنی نمیتواند. بنابراین در کلاس چهارم پذیرفته شدم و تحصیلات دبستانی را در همان جا به پایان رساندم. در آن سال در امتحان ششم ابتدایی شهر، نفر دوم شدم. آن موقع همه کلاسهای ششم را یکجا امتحان میکردند. از آن جا به دبیرستان سعدی رفتم. سال اول و دوم را در دبیرستان گذراندم و اوایل سال دوم بود که حوادث ۲۰ شهریور

پیش آمد. با حوادث ۲۰ شهریور علاقه و شوری در نوجوانها برای یادگیری معارف اسلامی به وجود آمده بود. دبیرستان سعدی در نزدیکی میدان شاه آن موقع و میدان امام کنونی قرار دارد و نزدیک بازار است؛ جایی که مدارس بزرگ طلاب هم همان جاست؛ مدرسه صدر، مدرسه جده و مدارس دیگر. البته به طور طبیعی بین آنجا و منزل ما حدود چهار یا پنج کیلومتر فاصله بود که معمولاً پیاده میآمدیم و برمیگشتیم. این سبب شد که با بعضی از نوجوانها که درسهای اسلامی هم میخواندند، آشنا شوم. علاوه بر این در خانواده خود ما هم طلاب فاضل جوانی بودند. همکلاسی ای داشتم، که او نیز فرزند یک روحانی بود. نوجوان بسیار تیزهوشی بود و پهلوی من مینشست. او در کلاس دوم به جای این که به درس معلم گوش کند، کتاب عربی میخواند. یادم هست و اگر حافظه ام اشتباه نکند او در آن موقع کتاب معالم الاصول میخواند که در اصول فقه است. خوب اینها بیشتر در من شوق به وجود میآورد که تحصیلات را نیمه کاره رها کنم و بروم طلبه بشوم. به این ترتیب در سال ۱۳۲۱ تحصیلات دبیرستانی را رها کردم و برای ادامه تحصیل به مدرسه صدر اصفهان رفتم. از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ در اصفهان ادبیات عرب، منطق کلام و سطوح فقه و اصول را با سرعت خواندم که این سرعت و پیشرفت موجب شده بود که حوزه آنجا با لطف فراوانی با من برخورد کند؛ بخصوص که پدر مادرم، مرحوم حاج میر محمد صادق مدرس خاتون آبادی از علمای برجسته بود و من یک ساله بودم که او فوت شد. به نظر اساتیدم، که شاگردهای او بودند، من یادگاری بودم از آن استادشان. در طی این مدت تدریس هم میکردم. در سال ۱۳۲۴ از پدر و مادرم خواستم که اجازه بدهند، شبها هم در حجره ای که در مدرسه داشتم بمانم و به تمام معنا طلبه شبانه روزی باشم. چون از یک نظر هم فاصله منزل تا مدرسه ۵ - ۴ کیلومتری میشد و به این ترتیب هر روز مقداری از وقتم از بین میرفت و هم در خانه ای که بودیم پر جمعیت بود و من اتاقی برای خودم نداشتم و نمیتوانستم به کارهایم بپردازم. البته در آن موقع فقط یک خواهر داشتم ولی با عموها و مادربزرگم همه در یک خانه زندگی میکردیم. به این ترتیب خانه ما شلوغ بود و اتاق کم. سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ را در مدرسه گذراندم و اواخر دوره سطح بود که تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل به قم بروم. این را بگویم که در دبیرستان در سال اول و دوم زبان خارجی ما فرانسه بود و در آن دو سال، فرانسه خوانده بودم ولی در محیط اجتماعی آن روز آموزش زبان انگلیسی بیشتر بود و در سال آخر که در اصفهان بودم تصمیم گرفتم یک دوره زبان انگلیسی یاد بگیرم. یک دوره کامل «ریدر» خواندم، و نزدیکی از منسوبین و آشنایانمان که زبان انگلیسی میدانست، با انگلیسی آشنا شدم. در سال ۱۳۲۵ به قم آمدم. حدود شش ماه در قم بقیه سطح، مکاسب و کفایه را تکمیل کردم و از اول سال ۱۳۲۶ درس خارج را شروع کردم. برای درس خارج فقه و اصول نزد استاد عزیزمان مرحوم آیت الله محقق داماد، همچنین استاد و مربی بزرگوارم و رهبرمان امام خمینی(ره) و بعد مرحوم آیت الله

بروجردی، و مدت کمی هم نزد مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری و مرحوم آیت الله حجت کوه کمری میرفتم. در آن شش ماهی که بقیه سطح را میخواندم، کفایه و مکاسب را هم مقداری نزد آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی خواندم و مقداری از کفایه را نزد آیت الله داماد خواندم که بعد همان را به خارج تبدیل کردیم. در اصفهان منظومه منطق و کلام را خوانده بودم که در قم ادامه ندادم، چون استاد فلسفه در آن موقع کم بود و من یکسره بیشتر به فقه و اصول و مطالعات گوناگون و تدریس میپرداختم، معمولاً در حوزه ها طلبه هایی که بتوانند تدریس کنند هم تحصیل میکنند و هم تدریس میکنند. و من، هم در اصفهان و هم در قم تدریس میکردم. به قم که آمدم به مدرسه حجتیه رفتم. مدرسه ای بود که مرحوم آیت الله حجت تازه بنیانگذاری کرده بودند. از سال ۱۳۲۵ در قم بودم و درس میخواندم. در آن سالهایی بود که استادمان آیت الله طباطبایی از تبریز به قم آمده بودند. در سال ۱۳۲۷ به فکر افتادم که تحصیلات جدید را هم ادامه بدهم. بنابراین با گرفتن دیپلم ادبی به صورت متفرقه و آمدن به دانشکده معقول و منقول آن موقع که حالا الهیات و معارف اسلامی نام دارد، دوره لیسانس را در فاصله سالهای ۲۷ تا ۳۰ گذراندم. و سال سوم به تهران آمدم، برای این که بیشتر از درسهای جدید استفاده کنم و هم زبان انگلیسی را این جا کاملتر کنم و با یک استاد خارجی که مسلط تر باشد یک مقداری پیش ببرم. در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ در تهران بودم و برای تأمین مخارجم تدریس میکردم و خودکفا بودم. هم کار میکردم و هم تحصیل. سال ۱۳۳۰ لیسانس گرفتم و برای ادامه تحصیل و تدریس در دبیرستانها به قم بازگشتم. به عنوان دبیر زبان انگلیسی در دبیرستان حکیم نظامی قم مشغول شدم و آن موقعها به طور متوسط روزی سه ساعت کافی بود که صرف تدریس کنیم و بقیه وقت را صرف تحصیل میکردم. از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ بیشتر به کار فلسفی پرداختم و نزد استاد علامه طباطبایی برای درس اسفار و شفاء ایشان میرفتم. اسفار ملاصدرا و شفاء ابن سینا را میخواندم و همچنین شبهای پنجشنبه و جمعه با عده ای از برادران، مرحوم استاد مطهری و آیت الله منتظری و عده دیگری جلسات بحث گرم و پرشور و سازنده ای داشتیم. ۵ سال طول کشید که ماحصل آن به صورت کتاب روش رئالیسم تنظیم و منتشر شد. در طول این سالها فعالیتهای تبلیغی و اجتماعی داشتیم. در سال ۱۳۲۶ یعنی یک سال بعد از ورود به قم با مرحوم آقای مطهری و آقای منتظری و عده ای از برادران، حدود هجده نفر، برنامه ای تنظیم کردیم که به دورترین روستاها برای تبلیغ برویم و دو سال این برنامه را اجرا کردیم. در ماه رمضان که گرم بود، با هزینه خودمان برای تبلیغ میرفتیم. البته خودمان پول نداشتیم، مرحوم آیت الله بروجردی توسط امام خمینی (ره) که آن موقع با ایشان بودند نفری صد تومان در سال ۲۶ و نفری صد و پنجاه تومان در سال ۲۷ به عنوان هزینه سفر به ما دادند چون قرار بر این بود که به هر روستایی میرویم، مهمان کسی نباشیم. و خرج خوراکمان را در آن یک ماه

خودمان بدهیم . بنابراین برای کرایه آمد و رفت و هزینه زندگی، یک ماه خرج سفر را با خودمان میبردیم. فعالیتهای دیگری هم در داخل حوزه داشتیم که اینجا مفصل است و نمیخواهم در یک مقاله فعلاً گفته شود . در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ که تهران بودم، مقارن بود با اوج مبارزات سیاسی - اجتماعی نهضت ملی نفت به رهبری مرحوم آیت الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق. من به عنوان یک جوان معمم مشتاق در تظاهرات و اجتماعات و متینگها شرکت میکردم. در سال ۱۳۳۱ در جریان ۳۰ تیر به اصفهان رفته بودم و در اعتصابات ۲۶ تا ۳۰ تیر شرکت داشتم و شاید اولین یا دومین سخنرانی اعتصاب که در ساختمان تلگرافخانه بود را به عهده من گذاشتند . یادم هست که کار ملت ایران را در رابطه با نفت و استعمار انگلیس با کار ملت مصر و جمال عبدالناصر و مسئله کانال سوئز و انگلیس و فرانسه و اینها، مقایسه میکردم. در آن موقع موضوع سخنرانی خطاری بود به قوامالسلطنه و شاه و این که ملت ایران نمیتواند ببیند نهضت ملیشان مطامع استعمارگران باشد. به هر حال بعد از کودتای ۲۸ مرداد در یک جمع بندی به این نتیجه رسیدیم که در آن نهضت، ما کادرهای ساخته شده کم داشتیم، باز این مسئله مفصل است . بنابراین تصمیم گرفتیم که یک حرکت فرهنگی ایجاد کنیم و در زیر پوشش آن کادر بسازیم ؛و تصمیم گرفتیم که این حرکت اصیل اسلامی و پیشرفته باشد و زمینههای برای ساخت جوانها گردد . در سال ۱۳۳۳، دبیرستانی به نام دین و دانش با همکاری دوستان در قم تأسیس کردیم، که مسئولیت ادارهای مستقیماً به عهده من بود. تا سال ۱۳۴۲ که در قم بودم، و همچنان مسئولیت اداره آن را به عهده داشتم. در ضمن در حوزه هم تدریس میکردم و یک حرکت فرهنگی نو هم در آنجا به وجود آوردیم و رابطهای هم با جوانهای دانشگاهی برقرار کردیم. پیوند میان دانشجو و طلبه و روحانی را پیوندی مبارک یافتیم و معتقد بودیم که این دو قشر آگاه و متعهد باید همیشه دوشادوش یکدیگر بر پایه اسلام اصیل و خالص حرکت کنند. و در ضمن آن زمانها فعالیتهای نوشتنی هم در حوزه شروع شده بود. مکتب اسلام، مکتب تشیع، اینها آغاز حرکتی بود که برای تهیه نوشته هایی با زبان نو و برای نسل نو، اما با اندیشه عمیق و اصیل اسلامی و در پاسخ به سئوالات این نسل انجام میگرفت که من مختصری در مکتب اسلام و بعد بیشتر در مکتب تشیع همکاری میکردم. بعد در سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ دوره دکترای فلسفه و معقول را در دانشکده الهیات گذراندم، در حالی که در قم بودم و برای درس و کار به تهران میآمدم. در همان سال ۱۳۳۸ جلسات گفتار ماه در تهران شروع شد. این جلسات برای رساندن پیام اسلام به نسل جستوجوگر با شیوه جدید بود که در هر ماه در کوچه قایم در منزل بزرگی برگزار میشد. و در هر جلسه یک نفر سخنرانی میکرد و موضوع سخنرانی قبلاً تعیین میشد تا در مورد آن مطالعه بشود. این سخنرانیها روی نوار ضبط میشد و بعد آنها را به صورت جزوه و کتاب منتشر میکردند. از عمده آنها سه جلد کتاب گفتار ماه و یک جلد به نام گفتار عاشورا منتشر شد.

در این جلسات هم باز مرحوم آیت الله مطهری و آیت الله طالقانی و آقایان دیگر شرکت داشتند، و جلسات پایه ای خوبی بود. در حقیقت گامی بود در راه کاری از قبیل آنچه بعدها در حسینیه ارشاد انجام گرفت و رشد پیدا کرد. در سال ۱۳۳۹ ما سخت به فکر سامان دادن به حوزه علمیه قم افتادیم و مدرسین حوزه، جلسات متعددی برای برنامه ریزی نظم حوزه و سازماندهی به آن داشتند. در دو تا از این جلسات بنده هم شرکت داشتم، کار ما در یکی از این جلسات به ثمر رسید. در آن جلسه آقای ربانی شیرازی و مرحوم آقای شهید سعیدی و آقای مشکینی و خیلی دیگر از برادران شرکت داشتند. و ما در طول مدتی توانستیم یک طرح و برنامه برای تحصیلات علوم اسلامی در مدت هفده سال در حوزه تهیه کنیم و این پایه ای شد برای تشکیل مدارس نمونه ای که نمونه معروفترش مدرسه حقانیه یا مدرسه منتظریه به نام مهدی منتظر سلام الله علیه است. حقانی که سازنده آن ساختمان است، مردی است که واقعاً باعشق و علاقه سرمایه و همه چیزش را روی ساختن این ساختمان گذاشت. خداوند او را به پاداش خیر مأجور بدارد. به این ترتیب مدرسه حقانی تأسیس شد و این برنامه در آنجا اجرا شد. در این مدارس باز مقداری از وقت ما میگذشت و صرف میشد. در سال ۱۳۴۱ انقلاب اسلامی با رهبری امام و روحانیت نهاده شده. شرکت فعال روحانیت نقطه عطفی در تلاشهای انقلابی مردم مسلمان ایران به وجود آورده بود. من نیز در این جریانها حضور داشتم تا این که در همان سالها ما در قم به مناسبت تقویت پیوند دانشآموز و فرهنگی و دانشجو و طلبه به ایجاد کانون دانشآموزان قم دست زدیم و مسئولیت مستقیم این کار را برادر و همکار و دوست عزیزم مرحوم شهید دکتر مفتاح به دست گرفتند. بسیار جلسات جالبی بود. در هر هفته یکی از ما سخنرانی میکردیم و دوستانی از تهران میآمدند و گاهی مرحوم مطهری و گاهی دیگران از مدرسین قم میآمدند. در یک مسجد طلبه و دانش آموز و دانشجو و فرهنگی همه دور هم میشستند و این در حقیقت نمونه دیگری از تلاش برای پیوند دانشجو و روحانی بود و این بار در رابطه با مبارزات و رشد دادن و گسترش دادن به فرهنگ مبارزه و اسلام. این تلاشها و کوششها بر رژیم گران آمد و در زمستان سال ۴۲ من را ناچار کردند که از قم خارج بشوم و به تهران بیایم. سال ۴۲ به تهران آمدم و در ادامه کارها با گروههای مبارز از نزدیک رابطه برقرار کردیم. با جمعیت هیئتهای مؤتلفه رابطه فعال و سازمان یافته ای داشتیم و در همین جمعیتها بود که به پیشنهاد شورای مرکزی اینها، امام یک گروه چهار نفری به عنوان شورای فقهی و سیاسی تعیین کردند: مرحوم آقای مطهری، بنده، آقای انواری و آقای مولائی. این فعالیتها ادامه داشت. در همان سالها به این فکر افتادیم که با دوستان کتاب تعلیمات دینی مدارس را که امکانی برای تغییرش فراهم آمده بود، تغییر بدهیم. دور از دخالت دستگاههای جهنمی رژیم، در جلساتی توانستیم این کار را پایه گذاری کنیم. پایه برنامه جدید و کتابهای جدید تعلیمات دینی با همکاری آقای دکتر باهنر و

آقای دکتر غفوری و آقای برقی و بعضی از دوستان، آقای رضی شیرازی که مدت کمی با ما همکاری داشتند و برخی دیگر مانند مرحوم آقای روزبه که نقش مؤثری داشتند، فراهم شد .

سال ۱۳۴۱ اگر اشتباه نکرده باشم، ۴۱ یا اوایل ۴۲ بود. در جشن مبعثی که دانشجویان دانشگاه تهران در امیرآباد در سالن غذاخوری برگزار کرده بودند، از من دعوت کردند تا سخنرانی کنم. در این سخنرانی موضوعی را به عنوان مبارزه با تحریف که یکی از هدفهای بعثت است، مطرح کردم. در این سخنرانی طرح یک کار تحقیقاتی اسلامی را ارائه کردم که آن سخنرانی بعدها در مکتب تشیع چاپ شد. مرحوم حنیف نژاد و چند تائی دیگر از دانشجویان که از قم آمده بودند، و عدهای دیگر از طلاب جوان که آنجا بودند، اصرار کردند که این کار تحقیقاتی آغاز بشود. در پاییز همان سال ما کار تحقیقاتی را با شرکت عده ای از فضلا در زمینه حکومت در اسلام آغاز کردیم. ما همواره به مسئله سامان دادن به اندیشه حکومت اسلامی و مشخص کردن نظام اسلامی علاقه مند بودیم و این را به صورت یک کار تحقیقاتی آغاز کردیم . این کارهای مختلف بود که به حکومت گران آمد و من را ناچار کردند به تهران بیایم. که در تهران نیز آن همکاری را با قم ادامه میدادیم . بعد از چند ماه، فشار دستگاه کم شد. باز گاهی آمد و شد میکردیم، هم برای مدرسه حقانی و هم برای همین جلسات حکومت در اسلام که البته بعدها ساواک اینها را گرفت و دوستان ما را تارومار کرد . در سال ۱۳۴۳ که تهران بوم و سخت مشغول این برنامه های گوناگون، مسلمانهای هامبورگ به مناسبت تأسیس مسجد هامبورگ که به دست مرحوم آیت الله بروجردی صورت گرفته بود، به مراجع فشار آورده بودند که چون مرحوم محققى به ایران آمده بودند، باید یک روحانی دیگر به آنجا برود. این فشارها متوجه آیت الله میلانی و آیت الله خوانساری شده بود و آیت الله حائری و آیت الله میلانی به بنده اصرار کردند که باید به آنجا بروید. آقایان دیگر هم اصرار میکردند، از طرفی دیگر چون شاخه نظامی هیئتهای مؤتلفه تصویب کرده بودند که منصور را اعدام کنند و بعد از اعدام انقلابی منصور، پرونده دنبال شد؛ اسم بنده هم در آن پرونده بود. دوستان فکر میکردند که به یک صورتی من را از ایران خارج کنند تا خارج از کشور مشغول فعالیتهایی باشم. وقتی این دعوت پیش آمد، به نظر دوستان رسید که این زمینه خوبی است که بنده بروم و آنجا مشغول فعالیت بشوم . البته خودم ترجیح میدادم که در ایران بمانم. میگفتم که هر مشکلی که پیش بیاید، اشکالی ندارد. ولی دوستان عقیده داشتند که بروم خارج بهتر است. مشکل من گذرنامه بود که به من نمیدادند، ولی دوستان گفتند از طریق آیت الله خوانساری میشود گذرنامه را گرفت و در آن موقع این گونه کارها از طریق ایشان حل میشد و آیت الله خوانساری اقدام کردند و گذرنامه را گرفتند. به این طریق مشکل گذرنامه حل شد و در رابطه با این آقایان مراجع، بخصوص، آیت الله میلانی، به هامبورگ رفتم. دشواری کار من این بود که از فعالیتهایی که اینجا داشتیم، دور میشدم و این برای من سنگین بود و تصمیم این بود که

مدت کوتاهی آنجا بمانم و کارها که سامان گرفت، برگردم. ولی در آنجا احساس کردم که دانشجویان واقعاً به یک نوع تشکیلات مثل تشکیلات اسلامی محتاج هستند. چون جوانهای عزیز ما از ایران با علاقه به اسلام می‌گرویدند ولی کنفدراسیون و سازمانهای الحادی چپ و راست این جوانها را منحرف و اغوا میکردند. تا این که با همت چند تن از جوانهای مسلمانی که در اتحادیه دانشجویان مسلمان در اروپا بودند و با برادران عرب و پاکستانی و هندی و افریقایی و غیره کار میکردند، و بعضی از آنها هم در این سازمانهای دانشجویی ایرانی هم بودند، هسته اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان آنجا را به وجود آوردیم و مرکز اسلامی گروه هامبورگ سامان گرفت. فعالیتهایی برای شناساندن اسلام به اروپاییها و فعالیتهایی برای شناساندن اسلام انقلابی به نسل جوانان داشتیم. بیش از ۵ سال آنجا بودم که در طی این ۵ سال یک بار به حج مشرف شدم. سفری هم به سوریه و لبنان داشتم و بعد به ترکیه رفتم برای بازدید از فعالیتهای اسلامی آنجا و تجدید عهد با دوستان و مخصوصاً برادر عزیزمان آقای صدر (امام موسی صدر) که امیدوارم هر جا هست مورد رحمت خداوند باشد و انشاءالله به آغوش جامعه مان باز گردد. در سال ۱۳۴۸ سفری هم به عراق کردم و به خدمت امام رفتم، و به هر حال کارهای آنجا سروسامان گرفت و در سال ۱۳۴۹ به ایران آمدم. اما مطمئن بودم که با این آمدن امکان بازگشتم کم است. یک ضرورت شخصی ایجاب میکرد که حتماً به ایران بیایم. به ایران آمدم و همانطور که پیشبینی میکردم مانع بازگشتم شدند. در اینجا مدتی کارهای آزاد داشتم که باز مجدداً قرار شد کار برنامه‌ریزی و تهیه کتابها را دنبال کنیم، و همچنین فعالیتهای علمی را در قم ادامه دادیم و در رابطه با مدرسه حقانی فعالیتهای تحقیقاتی گسترده ای را با همکاری آقای مهدوی کنی و آقای موسوی اردبیلی و مرحوم مفتاح و عدهای دیگر از دوستان، انجام دادیم. بعد مسئله تشکیل روحانیت مبارز و همکاری با مبارزات، بخشی از وقت ما را گرفت. تا اینکه در سال ۱۳۵۵ هسته هایی برای کارهای تشکیلاتی به وجود آوردیم و در سال ۱۳۵۶-۱۳۵۷ روحانیت مبارز شکل گرفت و در همان سالها درصدد ایجاد تشکیلات گسترده مخفی یا نیمه مخفی و نیمه علنی به عنوان یک حزب و یک تشکیلات سیاسی بودیم. در این فعالیتهای دوستان همیشه همکاری میکردند. در سال ۵۶ که مسائل مبارزاتی اوج گرفت، همه نیروها را متمرکز کردیم در این بخش، و بحمدالله با شرکت فعال همه برادران روحانی در راهپیماییها، مبارزات به پیروزی رسید. البته این را باز فراموش کردم بگویم، از سال ۵۰ یک جلسه تفسیر قرآنی را آغاز کردم که در روزهای شنبه به عنوان مکتب قرآن برگزار میشد و مرکزی بود برای تجمع عدهای از جوانان فعال از برادرها و خواهرها که در این اواخر حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر شرکت میکردند؛ جلسات سازنده ای بود. در سال ۵۴ به دلیل تشکیل این جلسات و فعالیتهای دیگر که در رابطه با خارج داشتیم، ساواک مرا دستگیر کرد. چند روزی در کمیته مرکزی بودم، که با اقداماتی که قبلاً کرده

بودیم توانستیم از دست آنها خلاص شویم. البته قبلاً مکرر ساواک من را خواسته بود، قبل از مسافرت من و بعد از آن. ولی در آن موقع بازداشتها موقت و چند ساعته بود. این بار چند روز در کمیته بودم و آزاد شدم، دیگر آن جلسه تفسیر را نتوانستیم ادامه بدهیم. تا در سال ۵۷ بار دیگر به دلیل فعالیت و نقشی که در این برنامه های مبارزاتی و راهپیماییها داشتیم در روز عاشورا مرا دستگیر کردند و به اوین و بعد به کمیته بردند و باز آزاد شدم، و به فعالیتهایم ادامه دادم تا سفر امام به پاریس. بعد از رفتن امام به پاریس چند روزی خدمت ایشان رفتیم و هسته شورای انقلاب با نظره های ارشادی که امام داشتند و دستوری که ایشان دادند تشکیل شد. شورای انقلاب ابتدا هسته اصلی اش مرکب بود از آقای مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای موسوی اردبیلی و آقای باهنر و بنده. بعدها آقای مهدوی کنی، آقای خامنه ای و مرحوم آیت الله طالقانی و آقای مهندس بازرگان و دکتر سبحانی و عده دیگر هم اضافه شدند. تا بازگشت امام به ایران؛ که فکر میکنم از بازگشت امام به ایران به این طرف فراوان در نوشته ها گفته شده که دیگر حاجتی نباشد درباره اش صحبت کنیم.

در خاتمه باید بگویم که خانواده ما سه فرزند داشت، من و دو خواهرم که هم اکنون هر دو خواهرم در قید حیاتند. ولی پدرم در سال ۱۳۴۱ به رحمت ایزدی پیوست و مادرم هنوز در قید حیات است. مرگ پدر در زندگی ما جز تأثیر عاطفی و بار مسئولیت برای مادر و خواهرانم تأثیر دیگری نداشت. در واقع تأثیر شکنندهای نداشت، البته از نظر عاطفی چرا، من بسیار ناراحت شدم ولی چنان نبود که در شیوه زندگی من تأثیر بگذارد. آن موقع من ازدواج کرده بودم و فرزند هم داشتم.

من اردیبهشت سال ۱۳۳۱ با یکی از بستگانم ازدواج کردم که او هم از یک خانواده روحانی است و ثمره ازدواجمان تا امروز، ۲۹ سال زندگی مشترک با سختیها و آسایش ها و تلخیها و شادیها بوده است. چون همسر من همه جا همراه من بود، در خارج همینطور، در اینجا همینطور، و چهار فرزند؛ دو پسر و دو دختر. من در هامبورگ اقامت داشتیم، ولی حوزه فعالیتیم کل آلمان به خصوص اطیش بود و یک مقدار کمی هم سوئیس و انگلستان بود؛ و با سوئد، هلند، بلژیک، امریکا، ایتالیا، فرانسه، به صورت کتبی ارتباط داشتیم. من بنیانگذار این انجمنها بودم و با آنها همکاری میکردم و مشاور بودم و در سخنرانیها، مشورتهای تشکیلاتی و سازماندهی شرکت میکردم و مختصر کمکه های مالی که از مسجد میشد، برای آنها میبردم. یک سمینار اسلامی بسیار خوبی برای آنها در مسجد هامبورگ به طور شبانه روزی تشکیل دادیم. سمینار جالبی بود و نتایج آن هم در چند جزوه در حوزه ها پخش شد. جزوه های «ایمان در زندگی انسان»، «کدام مسلک» در آن موقع پخش میشد که جزوه های مؤثری هم بود. اولین دوستان در حوزه که خیلی با هم مانوس بودیم و هم بحث بودیم: آقای حاج سید موسی شبستری زنجانی از مدرسین برجسته قم هستند، آقایان سید مهدی روحانی، آذری

قمی، مکارم شیرازی، امام موسی صدر، اینها دوستانی بودند که پیش از همه با هم بحث داشتیم و با آقای مطهری و آقای منتظری هم پیرامون اسلام رئالیسم و موضوعات دیگر بحث داشتیم . کتابهایی که بنده تاکنون نوشته ام عبارتند از : ۱. خدا از دیدگاه قرآن . ۲. نماز چیست؟ ۳. بانکداری و قوانین مالی اسلام . ۴. یک قشر جدید در جامعه ما . ۵. روحانیت در اسلام و در میان مسلمین . ۶. مبارز پیروز . ۷. شناخت دین . ۸. نقش ایمان در زندگی انسان . ۹. کدام مسلک . ۱۰. شناخت . ۱۱. مالکیت .

آشنائی با شاهزاده ایرج میرزا

شاهزاده ایرج میرزا - جلال الممالک - در سال ۱۲۵۳ در تبریز به دنیا آمد پدر و پدربزرگش هر دو شاعر بودند و ایرج طبع شعری خویش را از آنها به ارث برد . ایرج میرزا فارسی ، عربی و فرانسوی را در تبریز آموخت و در محضر استادانی چون آقا محمد تقی عارف اصفهانی و میرزا نصر الله بهار شیروانی کسب فیض نمود. ایرج میرزا در سن شانزده سالگی ازدواج کرد و سه سال از ازدواجش نگذشته بود که پدر و همسرش را از دست داد . به دربار رفت و در سال ۱۳۰۳ سمت بازرس کل امور مالیه خراسان را رها کرد و به تهران آمد. اقامت ایرج میرزا در خراسان که پنج سال به طول انجامید بارزترین دوران کوشش ادبی وی بود . ایرج میرزا نمیتوانست نسبت به جنبشهای آزادیخواهی که در همه جای کشور پدید آمده بود بی اعتنا باشد و در اشعاری که در این زمان سرود سادگی و صمیمیت ، عمق اندیشه و لحن افشا و اعتراض به طور کاملاً آشکار به چشم میخورد و در این سالهاست که او را به عنوان یک شاعر بزرگ ملی میشناسند و در هنگام ورود به تهران با استقبال گرم و پرشور ادبا و شعرا و مردم عادی که اندیشه های خود را در شعر او دیده بودند روبرو میشود. ایرج میرزا نزدیک دوسال در تهران ماند و تمام وقت خود را صرف فعالیت های ادبی نمود . تا آنکه در سال ۱۳۰۵ در اثر سکت قلبی در گذشت و در مقبره ظهیر الدوله به خاک سپرده شد. ایرج میرزا شاعری را شغل و حرفه خود قرار نداده و جز به حکم تفنن و فرمان طبع شعر نمیسرود ، حتی در ابتدا از لقب فخر الشعرائی که امیر نظام به او داده بود استفاده نکرد. ایرج میرزا تا اواسط عمر کمتر شعر گفته و اشعار او منحصر به همان قصاید و اعیاد و اشعاری بود که جنبه تفنن و شوخی دوستانه داشته است. آثار ایرج میرزا : آثار ایرج میرزا را میتوان به دو بخش پیش و پس از مشروطه تقسیم کرد. اشعار دوره پیش از مشروطه ایرج میرزا که محصول دوران جوانی اوست، بیشتر قصایدی در ستایش رجال زمان و بزرگان قاجار است. بخش بزرگی از این دسته اشعار ایرج میرزا امروزه در دست نیست. اشعار دوره پس از مشروطه ایرج میرزا که بیشتر به انتقادهای اجتماعی در قالب مضامین بکر اختصاص دارد، دارای اعتبار ادبی بیشتری هستند. بخشی از آثار منظوم ایرج میرزا، در پاسخ به

مسابقات ادبی (مطروحه) انجمنهای شعرا و یا نشریات معتبر ادبی بوده‌است. استفاده تقریباً بی نظیر ایرج میرزا از زبان ساده و خروج او از چارچوبها و قالبهای رایج در شعر فارسی، باعث شده تا شعر او، جایگاه ویژه‌ای نسبت به شاعران هم دوره خود در ادبیات فارسی بیابد. ایرج میرزا علاوه بر اینکه پا را از هنجارهای پذیرفته شده و رایج شعر دوره خود فراتر گذاشته، معانی و مضامین جدید و فلسفه واقع گرایانه‌ای را به شعر فارسی داخل میکند که باعث ایجاد فضای جدید ادبی پس از خود میشود. پرهیز از اغراقهای غیر ضروری رایج در شعر معاصرین و نزدیکی هرچه بیشتر به واقعیات روزمره، از خصوصیات شعر او است. آثار و اشعار ایرج میرزا مشتمل بر غزلیات، قصاید، قطعات و چندین مثنوی از جمله مثنوی زهره و منوچهر و مثنوی عارفنامه‌است. (منبع: تلخیص از ویکی پدیا، persian-man)

آشنائی با پروین اعتصامی

پروین اعتصامی، شاعره نامدار معاصر ایران از گویندگان قدر اول زبان فارسی است که با تواناترین گویندگان مرد، برابری کرده و به گواهی اساتید و سخن شناسان معاصر گوی سبقت را از آنان ربوده است. در جامعه ما با همه اهتمام و نظام فکری اسلام به تعلیم و تربیت عموم و لازم شمردن پرورش فکری و تقویت استعدادهای زن و مرد، باز برای جنس زن به علت نظام مرد سالاری امکان تحصیل و پرورش تواناییهای ذوق کم بوده و روی همین اصل تعداد گویندگان و علماء زن ایران در برابر خیل عظیم مردان که در این راه گام نهاده اند؛ ناچیز می نماید و پروین در این حد خود منحصر به فرد است. رمز توفیق این ارزشمند زن فرهنگ و ادب فارسی، علاوه بر استعداد ذاتی؛ معجزه تربیت و توجه پدر نامور اوست که علیرغم محرومیت زن ایرانی از امکانات تحصیل و فقدان مدارس دخترانه، خود به تربیت او همت گماشت و دختر با استعداد و با سرمایه معنوی خود را به مقامی که در خورد او بود رسانید. پدر پروین میرزا یوسف اعتصامی (اعتصام الملک) پسر میرزا ایراهیم خان مستوفی ملقب به اعتصام الملک از اهالی آشتیان بود که در جوانی به سمت استیفای آذربایجان به تبریز رفت و تا پایان عمر در همان شهر زیست. یوسف اعتصام الملک در ۱۲۹۱ ه.ق در تبریز به دنیا آمد. ادب عرب و فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت قدیم و زبانهای ترکی و فرانسه را در تبریز آموخت و در لغت عرب احاطه کامل یافت. هنوز بیست سال از عمرش نرفته بود که کتاب (قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب) را که رساله ای بود در شرح یکصد مقام از مقامات محمود بن عمر الزمخشری در نصایح و حکم و مواعظ و مکارم اخلاق به زبان عربی نوشت که بزودی جزء کتابهای درسی مصریان قرار گرفت. چندی بعد کتاب (ثورة الهند یا المرأة الصابرة) او نیز مورد تحسین ادبای ساحل نیل قرار گرفت. کتاب (تربیت نسوان) او که ترجمه (تحریر المرأة) قاسم امین مصری بود به سال ۱۳۱۸ ه.ق انتشار یافت که در آن روزگار تعصب عام و بیخبری عموم از اهمیت پرورش بانوان در جامعه ایرانی

رخ می نمود. اعتصام الملک از پیشقدمان راستین تجدد ادبی در ایران و به حق از پیشوایان تحول نثر فارسی است. چه او با ترجمه شاهکارهای نویسندگان بزرگ جهان، در پرورش استعدادهای جوانان، نقش بسزا داشت. او علاوه بر ترجمه بیش از ۱۷ جلد کتاب در بهار ۱۳۲۸ ه. ق مجموعه ادبی نفیس و پرارزشی بنام (بهار) منتشر کرد که طی انتشار ۲۴ شماره در دو نوبت توانست مطالب سودمند علمی - ادبی - اخلاقی - تاریخی - اقتصادی و فنون متنوع را به روشی نیکو و روشی مطلوب عرضه کند. رخشنده اعتصامی مشهور به پروین اعتصامی از شاعران بسیار نامی معاصر در روز ۲۵ اسفند سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز تولد یافت و از ابتدا زیر نظر پدر دانشمند و سخندان خود که با انتشار کتاب (تربیت نسوان) اعتقاد و آگاهی خود را به لزوم تربیت دختران نشان داده بود، به رشد پرداخت. در کودکی با پدر به تهران آمد. ادبیات فارسی و ادبیات عرب را نزد وی قرار گرفت و از محضر ارباب فضل و دانش که در خانه پدرش گرد می آمدند بهره ها یافت و همواره آنان را از قریحه سرشار و استعداد خارق العاده خویش دچار حیرت می ساخت. در هشت سالگی به شعر گفتن پرداخت و مخصوصاً با به نظم کشیدن قطعات زیبا و لطیف که پدرش از کتب خارجی (فرنگی - ترکی و عربی) ترجمه می کرد طبع آزمائی می نمود و به پرورش ذوق می پرداخت. در تیر ماه سال ۱۳۰۳ شمسی برابر با ماه ۱۹۲۴ میلادی دوره مدرسه دخترانه آمریکایی را که به سرپرستی خانم میس شولر در ایران اداره می شد با موفقیت به پایان برد و در جشن فراغت از تحصیل خطابه ای با عنوان "زن و تاریخ" ایراد کرد. او در این خطابه از ظلم مرد به شریک زندگی خویش که سهیم غم و شادی اوست سخن می گفت. خانم میس شولر، رئیس مدرسه آمریکایی دختران خاطرات خود را از تحصیل و تدریس پروین در آن مدرسه چنین بیان می کند. "پروین، اگر چه در همان اوان تحصیل در مدرسه آمریکایی نیز معلومات فراوان داشت، اما تواضع ذاتیش به حدی بود که به فرا گرفتن مطلب و موضوع تازه ای که در دسترس خود می یافت شوق وافر اظهار می نمود." خانم سرور مهکامه محصل از دوستان نزدیک پروین که گویا بیش از دوازده سال با هم مراوده و مکاتبه داشتند او را پاک طینت، پاک عقیده، پاک دامن، خوشخو، خوشرفتار، در مقام دوستی متواضع و در طریق حقیقت و محبت پایدار توصیف می کند. پروین در تمام سفرهایی که با پدرش در داخل و خارج ایران می نمود شرکت می کرد و با سیر و سیاحت به گسترش دید و اطلاعات و کسب تجارب تازه می پرداخت. این شاعر آزاده، پیشنهاد ورود به دربار را با بلند نظری نپذیرفت و مدال وزارت معارف ایران را رد کرد.

پروین در نوزده تیر ماه ۱۳۱۳ با پسر عموی خود ازدواج کرد و چهار ماه پس از عقد ازدواج به کرمانشاه به خانه شوهر رفت. شوهر پروین از افسران شهربانی و هنگام وصلت با او رئیس شهربانی در کرمانشاه بود. اخلاق نظامی او با روح لطیف و آزاده پروین مغایرت داشت. او که در خانه ای سرشار از مظاهر معنوی و ادبی و به دور از هر گونه آلودگی پرورش یافته بود پس از ازدواج ناگهان به

خانه ای وارد شد که یک دم از بساط عیش و نوش خالی نبود و طبیعی است همگامی این دو طبع مخالف نمی توانست دیری بپاید و سرانجام این ازدواج ناهمگون به جدایی کشید و پروین پس از دو ماه و نیم اقامت در خانه شوهر با گذشتن از کابین طلاق گرفت. با این همه او تلخی شکست را با خونسردی و متانت شگفت آوری تحمل کرد و تا پایان عمر از آن سخنی بر زبان نیاورد و شکایتی ننمود. بعد از آن واقعه تأثیرانگیز پروین مدتی در کتابخانه دانشسرای عالی تهران سمت کتابداری داشت و به کار سرودن اشعار ناب خود نیز ادامه می داد. تا اینکه دست اجل او را در ۳۴ سالگی از جامعه ادبی گرفت در حالی که بعد از آن سالها می توانست عالی ترین پدیده های ذوقی و فکری انسانی را به ادبیات پارسی ارمغان نماید. بهر حال در شب ۱۶ فروردین سال ۱۳۲۰ خورشیدی به بیماری حصبه در تهران زندگی را بدرود گفت و پیکر او را به قم بردند و در جوار قبر پدر دانشمندش در مقبره خانوادگی بخاک سپردند. در تهران و ولایات، ادبا و شعرا از زن و مرد اشعار و مقالاتی در جراید نشر و مجالس یادبودی برای او برپا کردند. در سال ۱۳۱۴ چاپ اول دیوان پروین اعتصامی، شاعره توانای ایران، به همت پدر ادیب و گرانمایه اش انتشار یافت و دنیای فارسی زبان از ظهور بلبل داستانسرای دیگری در گلزار پر طراوت و صفای ادب فارسی آگاهی یافت و از غنچه معطر ذوق و طبع او محفوظ شد. پروین برای سنگ مزار خود نیز قطعه اندوهباری سروده که هم اکنون بر لوح نماینده مرقدش حک شده است.

ویژگی سخن : او در قصایدش پیرو سبک متقدمین بویژه ناصر خسرو است و اشعارش بیشتر شامل مضامین اخلاقی و عرفانی می باشد. پروین موضوعات حکمتی و اخلاقی را با چنان زبان ساده و شیوایی بیان می دارد که خواننده را از هر طبقه تحت تأثیر قرار می دهد. او در قدرت کلام و چیره دستی بر صنایع و آداب سخنوری همپایه ی گویندگان نامدار قرار داشته و در این میان به مناظره توجه خاص دارد و این شیوه ی را که شیوه ی شاعران شمال و غرب ایران بود احیاء می نماید. پروین تحت تأثیر سعدی و حافظ بوده و اشعارش ترکیبی است از دو سبک خراسانی و سبک عراقی . چاپ اول دیوان که آراسته به دیباچه پر مغز شاعر و استاد سخن شناس ملک الشعرای بهار و حاوی نتیجه بررسی و تحقیق او در تعیین ارزش ادبی و ویژگیهای سخن پروین بود شامل بیش از یکصد و پنجاه قصیده و مثنوی در زمان شاعر و با قطعه ای در مقدمه از خود او تنظیم شده بود. پروین با اعتقاد راسخ به تأثیر پدر بزرگوارش در پرورش طبعش، دیوان خود را به او تقدیم می کند .

نمونه اثر : این قطعه را برای سنگ مزار خود سروده است : اینکه خاک سیهش بالین است - اختر چرخ ادب چروین است - گر چه جز تلخی ز ایام ندید - هر چه خواهی سخنش شیرین است - صاحب آنهمه گفتار امروز - سائل فاتحه و یاسین است - دوستان به که ز وی یاد کنند - دل بی دوست دلی غمگین است - خاک در دیده بسی جان فرساست - سنگ بر سینه بسی سنگین است -

ببند این بستر و عبرت گیرد - هر که را چشم حقیقت بین است - هر که باشی و ز هر جا برسی - آخرین منزل هستی این است - آدمی هر چه توانگر باشد - چون بدین نقطه رسید مسکین است - اندر آنجا که قضا حمله کند - چاره تسلیم و ادب تمکین است - زادن و کشتن و پنهان کردن - دهر را رسم و ره دیرین است - خرم آنکس که در این محنت گاه - خاطری را سبب تسکین است . آثار پروین اعتصامی : قریحه سرشار و استعداد خارق العاده پروین در شعر همواره موجب حیرت فضلا و دانشمندانی بود که با پدرش معاشرت داشتند، به همین جهت برخی بر این گمان بودند که آن اشعار از او نیست. پروین اعتصامی بی تردید بزرگترین شاعر زن ایرانی است که در طول تاریخ ادبیات پارسی ظهور نموده است. اشعار وی پیش از آنکه بصورت دیوان منتشر شود در مجلد دوم مجله بهار که به قلم پدرش مرحوم یوسف اعتصام الملک انتشار می یافت چاپ می شد (۱۳۰۲ خورشیدی) دیوان اشعار پروین اعتصامی که شامل ۶۵۰۰ بیت از قصیده و مثنوی و قطعه است تاکنون چندین بار به چاپ رسیده است. مقدمه دیوان به قلم شادروان استاد محمد تقی ملک الشعرا بهار است که پیرامون سبک اشعار پروین و ویژگیهای اشعار او نوشته است. سخن آخر : عمر پروین بسیار کوتاه بود، کمتر زنی از میان سخنگویان اقبالی همچون پروین داشت که در دورانی این چنین کوتاه شهرتی فراگیر داشته باشد. پنجاه سال و اندی است که از درگذشت این شاعره بنام می گذرد و همگان اشعار پروین را می خوانند و وی را ستایش می کنند و بسیاری از ابیات آن بصورت ضرب المثل به زبان خاص و عام جاری گشته است. شعر پروین شیوا، ساده و دلنشین است. مضمونهای متنوع پروین مانند باغ پرگیاهی است که به راستی روح را نوازش می دهد. اخلاق و همه تعابیر و مفاهیم زیبا و عادلانه آن چون ستاره ای تابناک بر دیوان پروین می درخشد چنانکه استاد بهار در مورد اشعار وی می فرمایند در پروین در قصاید خود پس از بیانات حکیمانه و عارفانه روح انسان را به سوی سعی و عمل امید، حیات، اغتنام وقت، کسب کمال، همت، اقدام نیکبختی و فضیلت سوق می دهد. سرانجام آنکه او دیوان خوبی و پاکی است .

آشنائی با سید محمدهادی میلانی

سید محمدهادی میلانی در هفتم محرم سال ۱۲۷۳ در نجف به دنیا آمد. اجداد او همه از سادات حسنی شهر مدینه منوره و از فرزندان علی بن الحسین بودند که به جهت شرافت علمی و معنوی از بزرگان مدینه به شمار میرفتند. جد اعلایش شریف سید علی اکبر با ۲۶ سال نسب به «علی اصغر» فرزند علی بن حسین میرسد. هجرت آنان در اواخر قرن یازدهم هجری قمری از مدینه به آذربایجان ایران در پی دعوتی بود که از جانب شیعیان این دیار انجام گرفت. به دنبال این دعوت سید حسین (جد محمدهادی) و برادرش علی اکبر که هر دو از جوانان مدینه بودند، به همراه زایرین خانه خدا

وارد آذربایجان شدند و در منطقه «اسکوچای» اقامت گزیدند و سید حسین همچنان در «میلان» باقی ماند. اولین مکتب تربیتی سید محمدهادی دامان مادری از خاندان علوم و فضیلت و پدر فرزانه و عالم وی بود. اساتید علوم مقدماتی وی، آقا میرزا ابراهیم همدانی و آخوند ملامحسن تبریزی و در دروس سطح نیز غلامعلی قمی و ابوالقاسم مامقانی (دائی) استادان او بودند. او همچنین از محضر اساتیدی چون سید ابوالحسن اصفهانی، آیتالله نائینی و آقا ضیاءالدین عراقی استفاده برده و پایه های علمی خود را در فقه و اصول استحکام بخشیده و در طول ۲۳ سال حضور در دروس و محافل علمی توانسته بود بر آراء و نظرات قویترین اساتید مسلط گردد. وی در علوم عقلی نیز مهارت فراوان داشت و چندین سال از عمر خود را محضر اساتید فلسفه گذرانده و در این خصوص از شاگردان محمدحسین اصفهانی به شمار میرفت. از جمله علمی دیگری که در آن تبحر یافت و به استادی رسید، دانش تفسیر و علوم قرآنی بود که از ایام تحصیل خود در نجف این دانش را نزد محمدجواد بلاغی فراگرفته بود و بعدها نیز همواره با اساتید تفسیر بویژه با علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان مباحثه و مناظره داشت. هشت سال نیز در علوم حدیث با علی قمی مباحثه و مذاکره داشت و نسخه کتاب وسائل الشیعة خود را با نسخهای که به خط شیخ حر عاملی بود، مقابله کرده است.

شاگردان: جلسات درسش در حوزه نجف بسیار با شکوه و به امتیازاتی چون داشتن دقت عقلی و عرفی ایشان در تبیین مسائل و تسلط به مبانی فقهی و اصولی شهرت داشت. هیجده سال در کربلا اقامت داشت و در این مدت شاگردان فراوانی را تربیت کرده است. بزرگانی چون: حسین وحید خراسانی، سید ابراهیم علم الهدی سبزواری، سید عباس صدر، سید حسین شمس، محمدرضا مهدوی دامغانی، محمدتقی جعفری، مهدی نوقانی، محمود کلباسی، کاظم مدیر شانه چی، سید نورالدین میلانی، مجتبی بروجرودی، محمدتقی عندلیب سبزواری، سید محمدباقر حجت طباطبائی، محمدعلی علمی، سید ابراهیم مهاجرین طبسی، سید فاضل حسینی میلانی.

آثار علمی: آنچه امروزه از آنها به عنوان آثارش نام برده میشود، یادداشته ای پراکنده و تقریرات درسهایش است که به همت شاگردان و فرزندان جمع آوری شده و پس از تنظیم در عناوین و موضوعات مختلف به چاپ رسیده است و عبارتند از: محاضرات فی الفقه الامامیه، قادتنا کیف نعرفهم؟، تفسیر سوره جمعه و تغابن، مختصر الاحکام، مناسک حج، حاشیه بر قسمتی از عروة الوثقی، نخبه المسائل، ده پرسش، حاشیه المکاسب، قواعد فقهیه و اصولیه، رساله ای در بیعه و مسائل بانکی، کتابی استدلالی در مزارعه و مساقات، کتابی استدلالی در اجاره، شرح استدلالی مباحثی از کتاب الصلوة «شرايع»، رساله ای در منجزات مریض.

احیای حوزه علمیه مشهد: نهم ذیحجه سال ۱۳۷۳ ۱۳۳۴ جهت زیارت علی بن موسی الرضا (ع) وارد شهر مشهد شد و در خانه علی اکبر نوغانی اقامت گزید. در آن زمان حوزه های علمیه مشهد

آنگونه که باید رونق نداشتند. از سال ۱۳۱۴ به دنبال مبارزات روحانیون مشهد با حکومت رضاشاه، این حوزه نیز مانند دیگر حوزه های علمیه سراسر کشور مورد تهاجم قرار گرفته بود و پس از حادثه قیام مسجد گوهرشاد روحانیانی چون حسین قمی تبعید و میرزا محمد آقازاده پس از زندانی شدن به اسارت رسیده بود و بسیاری از علمای معروف دیگر این شهر دستگیر و یا تبعید شده بودند. میگویند هنگامی که آن بزرگوار به مشهد مقدس آمدند، نزدیکان و آشنایان برای ایشان منزل جستجو می کردند و ایشان برای بازدید منازل می آمدند و هنگامی که وارد برخی از منازل می شدند، می فرمودند این خانه مناسب حال من نیست! زیرا اهل این خانه در آن گناهای را مرتکب شده اند! اصلاح وضع حوزه علمیه مشهد و شکوفایی بخشیدن به دروس مدارس دینی و علمی در این شهر چیزی است که با اقامت او انجام گرفت. سید علی خامنه ای در این باره میگوید: ما دیدیم که مرحوم آیت الله میلانی از کربلا که نزدیکی نجف بود آمدند تا مشهد و یک حوزه علمیه بزرگی را بوجود آوردند... این یک واقعیت است... از برکت الهی برای حوزه علمیه مشهد وجود آیت الله میلانی بود، «نخستین گام اصلاحی میلانی در حوزه علمیه، سامان بخشیدن به دروس بود که بعدها اثرات آن در مراکز دینی و فرهنگی دیگر نیز نمایان گردید. وی چون دریافته بود که منشاء پراکندگی علمای این شهر در طول سالهای گذشته در فقدان اساتید پرمایه در این سامان نهفته است. بدان جهت نیز ابتدا اساتید پرکار و شایسته را جلب این حوزه نمود و خود نیز بر کرسی تدریس نشست. درس خارج اصول و فقه او که در مسجد گوهرشاد دایر میشد، در شکوفایی دروس حوزه نقش بسزایی داشت و به مرور زمان علماء را در این شهر تمرکز میبخشید. وی تحول شگرفی نیز در خصوص روش آموزشی دروس پدید آورد که اساسی ترین آن طرحی بود که به نابسامانی و بینظمی حاکم بر مدارس دینی پایان داد و به حوزه علمیه مشهد جان تازه ای بخشید. وی طلاب متعهد را یاری مینمود و در همه این مراحل، امتحانات ماهانه و سالانه و ارتقاء رتبه و حضور و غیاب و کنترل کیفیت دروس نیز با جدید پیگیری میشد.

خدمات ماندگار: وی با همه اشتغالات خود در مسند مرجعیت و زعامت حوزه، هیچگاه از مشکلات مردم غافل نشده است. بعضی از تلاشهایش عبارتند از: پس از زلزله سال ۱۳۴۷ در جنوب استان خراسان (منطقه کاخک) مردم را برای بازسازی و کمک به آوارگان بسیج کرد و بارها طلاب را جهت کمک به مردم به این شهر اعزام داشت. میگویند برای مردم بیخانمان خانه ها ساخت و حتی سند به آنها نوشت. در بازسازی مسجد هامبورگ آلمان نقش بسیار مؤثری را ایفاء کرد و در اعزام شهید بهشتی به آنجا تلاش زیادی کرد. بازسازی مدارس علمیه مشهد و مدرسه حقانی قم و کمک به ایجاد چندین مدرسه دینی در شهرستانها.

وفات : میلانی به علت ابتلا به سرطان در روز جمعه ۱۷ مرداد سال ۱۳۵۴ در سن ۸۳ سالگی، درگذشت و در جوار مرقد علی بن موسی الرضا به خاک سپرده شد.

آشنائی با وحشی بافقی

تولد وحشی گویا در اواسط نیمه اول قرن دهم در بافق که بر سر راه یزد و کرمان واقع است، اتفاق افتاد و چون بافق را گاهی از توابع کرمان و گاه از توابع یزد به حساب می آورند، وحشی را گاهی یزدی و گاهی کرمانی گفته اند. دوره اول زندگی وحشی در زادگاهش سپری شد. وحشی در این مدت به جز برادرش در خدمت شرف الدین علی بافقی نیز به کسب دانش و ادب مشغول بود.

وحشی بعد از فراگیری مقدمات علوم ادبی، از بافق به یزد و از آنجه به کاشان رفت و مدتی را در آن شهر به مکتب داری مشغول بود. بعد از مدتی، به یزد برگشت و در همانجا ساکن شد و به شعر و مدح پادشاهان آن شهر مشغول بود تا اینکه در سال ۹۹۱ هجری در گذشت. خانواده وحشی از نظر ثروت، جزو خانواده های متوسط بافق بود. برادر بزرگترش، مرادی بافقی هم یکی از شاعران آن عهد بود که تاثیر زیادی در تربیت و آشنایی وحشی با محفل های ادبی داشت، اما پیش از آنکه وحشی در شعر به شهرت برسد در گذشت. وحشی در اشعار خود چند بار نام برادرش را آورده است. وحشی شاعری بلند همت، حساس، وارسته و گوشه گیر بود با وجود اینکه شاعران هم عصر او برای برخورداری از نعمتهای دربار گورکانی هند، امیران و بزرگان این دولت، به هند مهاجرت می کردند؛ وحشی نه تنها از ایران بیرون نرفت بلکه حتی از بافق تنها مدتی به کاشان رفت و پس از آن تمام عمرش را در یزد اقامت کرد. او شاعری را تنها برای بیان اندیشه ها و احساسات خود به کار می گرفت و نه برای کسب مال و زراندوزی. دوره کمالش در شاعری را در یزد گذراند و برای به دست آوردن روزی خود، تنها رجال و بزرگان یزد و کرمان را مدح کرد. در دیوانش یک قصیده در مدح شاه تهماسب و ماده تاریخی درباره وفاتش دیده می شود اما حامی واقعی او میرمران، حاکم یزد بود.

سیری در اشعار : کلیات وحشی بافقی بیشتر از نه هزار بیت است که شامل قصیده، ترکیب بند، ترجیع بند، غزل، قطعه، رباعی و مثنوی می شود. ترکیب بند ها و ترجیع بندهایش به خصوص مربع و مسدس آنها، همگی از جمله نظمهای دل انگیز دوره صفوی است. ساقی نامه ی طولانی او که به شکل ترجیع بند سروده، در نوع خود کم نظیر است که بعد از وحشی توسط شاعران دیگر با همان وزن و همان مضمون بارها مورد تقلید و جوابگویی قرار گرفت. به همین اندازه مسدس ترکیبها و مربع ترکیبهای او در شعر غنایی ارزشمند است و در نهایت زیبایی چنان ساخته شده که کمتر کسی است که تمام یا قسمتی از آن را به خاطر نسپرده باشند. اگر چه وحشی مبتکر این نوع ترکیب بند نیست، اما در این شیوه بر تمام شعرای شعرهای غنایی برتری دارد، به طوری که کسی در مقام

استقبال و جوابگویی به آنها برنیامده است . غزلهای او سرآمد اشعارش است و از نظر ارزش و مقام، جزو رتبه های اول شعر غنایی فارسی است. در اکثر آنها، احساسات و عواطف شدید و درد و تألم درونی شاعر با زبانی ساده و روان و دلپذیر با نیرومندی هر چه تمامتر بیان شده است . مثنویهای وحشی بیشتر به استقبال و در مقام جوابگویی به نظامی سروده شده است. دو مثنوی او به نامهای ناظر و منظور و فرهاد و شیرین به استقبال خسرو و شیرین نظامی است. مثنوی اول او در ۱۵۶۹ بیت و در سال ۹۹۶ هجری به پایان رسید . مثنوی دوم او بی شک یکی از شاهکارهای ادبیات دراماتیک فارسی است که در همان زمان حیات شاعر شهرت بسیار یافت؛ اما وحشی نتوانست بیش از ۱۰۷۰ بیت از آن را بسراید و کار ناتمام او را شاعر معروف قرن سیزدهم هجری، وصال شیرازی با افزودن ۱۲۵۱ بیت به پایان رساند و بعد از وصال، شاعر دیگری به نام صابر، ۳۰۴ بیت دیگر بر این منظومه افزوده دیگر است . وحشی همچنین مثنوی معروف دیگری به نام خلد برین دارد که باز هم به پیروی از نظامی و بر وزن مخزن الاسرار است. همچنین از وحشی، مثنویهای کوتاه دیگری در مدح و هجو و مانند آنها باقی مانده که ارزش مثنویهای دیگر او را ندارد.

ویژگی سخن : وحشی بافقی بی شک یکی از شاعران بارز و نام آور عهد صفوی است که اهمیت او در سبک خاص بیان اوست . مضمونها و ظرایف شاعرانه و بیان احساسات و عواطف و نازک خیالهای او آنچنان با زبانی ساده و روان بیان شده که گاه آنها را با زبان محاوره بیان می کند و گاهی چنان است که گویی حرفهای روزمره اش را می زند و همین به شاعری او ارزش و اعتبار فراوان می دهد. او سعی می کند از استفاده بیش از حد اختیارات شاعری دوری کند و در عوض کوشش خود را برای بیان اندیشه ها و تفکرات عالی خود که بیشتر به همراه احساسات و عواطف گرم است به کار می گیرد . او زبانی ساده و پر از صداقت را بر می گزیند و همین دلیلی است که در عهد خود به عنوان تواناترین شاعر مکتب وقوع محسوب می شود . در اشعار وحشی، واژه های مشکل و ترکیب های عربی بسیار کم دیده می شود؛ اما به جای آن از واژه ها و ترکیب های رایج زمان خود بسیار استفاده کرده است . وحشی همچنین به صنایع و آرایه های لفظی نیز توجه نمی کرد؛ جز آنکه برای استواری کلامش ضروری بوده باشد. گر چه وحشی در مثنویهایش بیشتر از نظامی و در غزل از غزلرایان نام آور گذشته استقبال می گرد اما خود نیز طبعی مبتکر داشت چنانکه اکثر غزلهای او بعدها توسط شاعران دیگر مورد استقبال واقع شد.

نمونه اشعار : سپهر قصد من زار ناتوان دارد - که بر میان کمر کین ز کهکشان دارد - جفای چرخ نه امروز می رود بر من - به ما عداوت دیرینه در میان دارد - به کنج بی کسی و غریتم من آن مرغی - که سنگ تفرقه دورش ز آشیان دارد - منم خرابه نشینی که گلخن تابان - به پیش کلبه ی من حکم بوستان دارد - منم که سنگ حوادث مدام در دل سخت - به قصد سوختنم آتشی نهان

دارد - کسی که کرد نظر بر رخ خزانی من - سرشک دمبدم از دیده ها روان دارد - چه سازم آه که از بخت واژگونه من - بعکس گشت خواصی که زعفران دارد - دلا اگر طلبی سایه ی همای شرف - مشو ملول گرت چرخ ناتوان دارد - ز ضعف خویش بر آخوش از آن جهت که همای - ز هر چه هست توجه به استخوان دارد - گرت دهد به مثل زال چرخ گرده ی مهر - چو سگ بر آن ندوی کان ترا زبان دارد - بدوز دیده ز مکرش که ریزه ی سوزن - پی هلاک تو اندر میان نان دارد - کسی ز معرکه ها سرخ رو برون آید - که سینه صاف چو تیغ است و یک زبان دارد - چو کلک تیره نهادی که می شود دو زبان - همیشه روسیهی پیش مردمان دارد - ز دستبرد اراذل مدام دربند است - چو زر کسی که دل خلق شادمان دارد - کسی که مار صفت در طریق آزار است - مدام بر سر گنج طرب مکان دارد - خود آن که پشت بر اهل زمانه کرد چو ما - رخ طلب به ره صاحب الزمان دارد - شه سریر ولایت محمد بن حسن - که حکم بر سر ابنای انس و جان دارد - کفش که طعنه به لطف و سخای بحر زند - دلش که خنده به جود و عطای کان دارد - به یک گدای فرومایه صرف می سازد - به یک فقیر تهی کیسه در میان دارد.

آشنائی با شیخ طبرسی

ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی به سال ۴۶۸ (یا ۴۶۹ ق) دیده به جهان گشود و پدرش او را «فضل» نامید. اصل و منشأ «فضل بن حسن» طبرسی «تفرش» بوده و به همین سبب به «طبرسی» معروف و مشهور گشته است؛ هر چند دلیلی بر ولادت یا اقامت او در آن دیار علم خیز در دست نیست. در مقابل، گروهی از شرح حال نویسان طبرسی را اهل طبرستان (مازندران امروز) دانسته‌اند، لیکن وجود دلایلی روشن بر یکی بودن طبرس و تفرش آن ادعاها را مخدوش می‌سازد؛ که می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد: بیهقی (معروف به ابن فندق) که از معاصران طبرسی است، در بیان شرح حال او می‌گوید: «طبرس منزلی است میان قاشان (کاشان) و اصفهان. اصل ایشان از آن بقعت بوده است». همچنین یعقوبی و علامه مجلسی، طبرسی را معرب تفرشی و منسوب به تفرش از توابع قم می‌دانسته‌اند. خاندان طبرسی از خاندان‌های معروف بین شیعیان است، مثلاً پدر او حسن بن فضل، خود از علمای عصر خویش بوده است، فرزند او رضی الدین، حسن بن فضل طبرسی نیز چون خورشیدی در آسمان علم و زهد و تقوا می‌درخشد. او از شاگردان پدر بوده و مؤلف کتب فراوانی از جمله مکارم الأخلاق می‌باشد. نوه امین الاسلام طبرسی نیز دنباله راه پدر و جد خویش را گرفته و کتابی ارزشمند چون مشکاة الأنوار از او به یادگار مانده است. این ناحیه نخست از توابع قم بوده و امروزه از شهرهای استان مرکزی به شمار می‌رود. این شهر به دلیل نزدیکی‌اش به قم در آغاز ورود اسلام، مذهب تشیع را پذیرفت. فضل بن حسن دوران کودکی و تحصیل خود را در

جوار بارگاه ملکوتی امام هشتم علیه السلام گذراند و پس از چند سال حضور در مکتب و فراگیری خواندن و نوشتن و یادگیری قرائت قرآن، خود را به منظور تحصیل علوم اسلامی و شرکت در جلسه درس بزرگان دین آماده ساخت. او در فراگیری علوم چون ادبیات عرب، قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، اصول و کلام فوق العاده تلاش کرد، بدان حد که در هر یک از آن رشته‌ها صاحب نظر گردید. با وجودی که در مدارس آن عصر، علمی چون حساب، جبر و مقابله رایج نبود و کسی برای فراگیری آن رغبت نمی‌ورزید، او به سوی آن علوم شتافت و از صاحب نظران آن فن به شمار می‌آمد. اساتید امین الدین طبرسی که نقش مهمی در بارور کردن شخصیت علمی و معنوی او داشتند از این قرارند: ابوعلی طوسی (فرزند شیخ طوسی)، جعفر بن محمد دوریستی، عبدالجبار مقری نیشابوری، امام موفق الدین حسین واعظ بکرآبادی جرجانی، سید محمد قصبی جرجانی، عبدالله قشیری، ابوالحسن عبيدالله محمد بیهقی، سید مهدی حسینی قاینی، شمس الاسلام حسن بن بابویه قمی رازی، موفق عارف نوقانی و تاج القراء کرمانی. علمای بزرگ و شرح حال نگاران، از طبرسی به عنوان مجتهد و فقیهی بزرگوار یاد کرده اند. طبرسی با عنایت به وجود بیش از پانصد آیه قرآن که بر احکام عبادات و معاملات اشارت دارد به طرح موضوعات فقهی در دو تفسیر کبیر و وسیط خود پرداخته است. او نخست اقوال فِرَق مختلف اسلامی را بیان کرده، پس از شرح دیدگاه شیعه، نظر خود را به گونه فتوا اظهار می‌کند. بسیاری از فقههای بزرگ شیعه نظرات او را مورد اشاره قرار داده‌اند که می‌توان به برخی از عناوین دیدگاه‌های فقهی او اشاره کرد: کبیره بودن تمام گناهان، معنای شرعی تیمم، مستحب بودن استعاذه در نماز و غیر آن، ارکان و واجبات حج و عمره، حکم صورتی که بین دو بینه در موردی تعارض واقع می‌شود، خمس، قبض در رهن، دین مفلس، حکم دیون در صورت فوت بدهکار، شفعه، حکم ربا، جزیه نگرفتن از صابئین، حکم وقف بر کافر، جواز وصیت بر شخص ذمی، صید و ذباحه، رضاع، خلع و مبارات، مراد از خوف شقاق.

هجرت به سبزوار: امین الاسلام طبرسی حدود ۵۴ سال در مشهد مقدس سکونت داشت و سپس بنا بر دعوت بزرگان سبزوار و با توجه به امکانات بسیاری که در آن شهر موجود بود و زمینه تدریس، تألیف و ترویج دین را برای او فراهم می‌ساخت، در سال ۵۲۳ ق. راهی آن دیار گردید. سادات آل زیاره - که طبرسی با آنان نسبت فامیلی داشت - میزبان او بودند و از کمک و همکاری با آن عالم وارسته دریغ ننمودند. نخستین اقدام شیخ، پذیرش مسئولیت «مدرسه دروازه عراق» بود که با سرپرستی و راهنمایی او، مدرسه به حوزه علمیه وسیع و بااهمیتی مبدل گشت غنای فرهنگی و علمی این مکان، سبب جذب محصلان بسیاری از دورافتاده‌ترین نقاط ایران گردید و طلبه‌های جوان به عشق رسیدن به کمال و خدمت به مکتب در آن مدرسه مشغول تحصیل شدند و علوم مختلفی چون فقه و تفسیر را از محضر طبرسی فراگرفتند.

شاگردان دانشمند و بلندآوازه ذیل ثمره تلاش علمی شیخ است: رضی الدین حسن طبرسی (فرزند طبرسی)، قطب الدین راوندی، محمد بن علی بن شهر آشوب، ضیاءالدین فضل الله حسنی راوندی، شیخ منتجب الدین قمی، شاذان بن جبرئیل قمی، عبدالله بن جعفر دوریستی، سید شرف شاه حسینی افضسی نیشابوری و برهان الدین قزوینی همدانی.

شاگردان: بیست و پنج سال از بهترین ایام خود را در شهر سبزوار به تدریس دانشجویان دینی و تألیف و تحقیق گذرانید، شاگردانی که توسط ایشان تربیت شدند از ستارگان درخشان آسمان علم و دانش گردیدند که از جمله چهره‌های سرشناس آنها می‌توان به فرزند بزرگوار او رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، صاحب کتاب شریف مکارم الأخلاق - ابن شهر آشوب مازندرانی، مؤلف کتاب معالم العلماء - شیخ منتجب الدین صاحب فهرست - قطب الدین راوندی - عبدالله بن جعفر دوریستی و شاذان بن جبرئیل قمی اشاره نمود.

آثار: مصنفات و آثار متعددی از امین الاسلام طبرسی به یادگار مانده است که جملگی از فضل و دانش آن عالم کوشا و اندیشمند توانا حکایت می‌کند. گنجینه آثار او بدین شرح است: الآداب الدینیة للخرانه المعینیة . اسرار الامامة . اعلام الوری باعلام الهدی . تاج الموالید . جوامع الجامع . الجواهر (جواهر الجمل) . حقائق الامور . عده السفر و عمده الحضر . العمده فی اصول الدین والفرائض النوافل . غنیه العابد و منیه الزاهد . الفائق . الکافی الشافی . کنوز النجاح . مجمع البیان . مشکوه الانوار فی الاخبار . معارج السؤال . المؤتلف من المختلف بین ائمه السلف . نثر الالکی . النور المبین و روایت صحیفه الرضا علیه السلام.

تفاسیر: شیخ طبرسی سه کتاب تفسیر قرآن را به سبک‌های مختلف به رشته تحریر درآورده است: الف. مجمع البیان: معروفترین کتاب شیخ طبرسی تفسیر مجمع البیان است. شیخ طبرسی خود در مقدمه این کتاب در مورد نگارش این تفسیر چنین می‌گوید: «آستین همت بالا زدم و نهایت جد و جهد را بکار بستم و دیدار بیدار داشتم و اندیشه به زحمت افکندم و بسیار تفکر کردم و تفاسیر گوناگون را در پیش رو نهادم و از خداوند سبحان توفیق و تیسیر طلبیدم و نگارش کتابی را آغاز کردم که در نهایت فشردگی و پیراستگی و حسن نظم و ترتیب است و حاوی انواع و اقسام دانش تفسیر است و دژ و گوهرهایی اعم از علم قرائت، اعراب و لغت، پیچیدگی و مشکلات، معانی و جوانب، نزول و اخبار، قصص و آثار، حدود و احکام و حلال و حرام دربردارد و از خدشه‌هایی که مبطلان آن مطرح کرده‌اند سخن گفته و سخنی را آورده‌ام که تنها اصحاب ما رضی الله عنهم متعرض آن شده اند و استدلالات بسیاری را در صحت اعتقادات خود اعم از اصول و فروع و معقول و منقول به گونه‌ای معتدل و مختصر و بالاتر از ایجاز و پایین‌تر از تفصیل دربردارد؛ زیرا اندیشه‌های عصر حاضر تاب تحمل سنگینی فراوان ندارد و از تلاش در میادین مسابقات بزرگ ناتوان است زیرا از علما تنها

نامی مانده و از علوم تنها رمقی». گرایش روحی بر نوشتن تفسیر با ابتکار و سبکی منحصر به فرد که از روزگار جوانی در او جولان داشت و همچنین تشویق یار و دوست نزدیکش، محمد بن یحیی (از سادات آل زبارة و از شخصیت‌های برجسته سبزوار) دو عامل و انگیزه ای است که مؤلف محترم خود در مقدمه بدان اشاره کرده است. شیخ طبرسی تفسیر خود را در مدت هفت سال و با اقتباس از تفسیر «التبیان» اثر شیخ طوسی، تدوین کرد و هر يك از فنون مختلف قرآنی را به صورت جدا از هم و در قالبی منظم و مرتب بیان نمود. این نظم خاص سبب گردید که دانشمندان شیعه و سنی، آن تفسیر را بر بسیاری از تفاسیر دیگر برتری داده، آن را مورد ستایش قرار دهند. مجمع البیان در ده جلد تدوین و در پنج مجلد چاپ شده است. این کتاب با مقدمه‌ای مفید آغاز شده و موضوعاتی در هفت فن به قرار ذیل در آن مطرح شده است: تعداد آیات قرآن و ثمره آشنایی با آن، ذکر اسامی قراء مشهور قرآن و نظرات آنان، تعریف تفسیر، تأویل و معنی، نام‌های قرآن و معانی آن، یادی از علوم قرآن و مسائل مربوط به آن و کتاب‌هایی که در مورد آن تألیف شده است، احادیث مشهور پیرامون فضیلت قرآن و اهل آن و بیان آنچه که برای قاری قرآن نیکوست (چون زیبا خواندن الفاظ قرآن). او در پایه ای از موارد به دنبال معنی آیات و به منظور توضیح بیشتر، به مطلبی اشاره و آن موضوع را با عنوان «فصل» مشخص می‌کند. عناوینی چون تقوا، خصوصیت هدایت و هدی، توبه و شرایط آن، اخلاص، نام محمد صلی الله علیه و آله و بالاخره چکیده‌ای از پندها و حکمت‌های لقمان حکیم نمونه‌هایی از این فصل‌ها می‌باشد. همچنین احادیث و روایات بسیاری در این تفسیر وجود دارد که تعداد آن بیش از هزار و سیصد حدیث است.

ب. الکافی الشافی: علامه طبرسی پس از تألیف مجمع البیان - که به تفسیر کبیر شهرت یافت - ج. جوامع الجامع: این کتاب پس از مجمع البیان از معروف‌ترین آثار علامه طبرسی است که در مدت يك سال (از ماه صفر ۵۴۲ تا محرم ۵۴۳ ق) و پس از اتمام دو تفسیر گذشته تألیف شده است. در این تفسیر گزیده‌گویی شیوه مفسر است و او کوشیده تا مطالب مهم و برجسته و لطایف آن دو کتاب را گردآوری کرده، از برخی مطالب آن دو تفسیر کبیر و الوجیز صرف‌نظر نماید. همچنین حسن ابتکار و لطف تعبیری که در بیان دقایق آیات و کیفیت توجیه آن بکار رفته و استفاده‌ای که از کشف زمخشری شده، باعث شد که این تفسیر از مجمع البیان ممتاز گردد. علامه، جوامع الجامع را به دلیل کمی حجم و فزونی فوایدش، وسیط نیز نامیده است.

امام مفسران، امین الاسلام طبرسی پس از هفتاد و نه (یا هشتاد) سال زندگی بابرکت شبانگاه روز نهم ذی الحجه سال ۵۴۸ ق. در شب عید قربان در شهر سبزوار به دیار حق شتافت. برخی از نویسندگان اسلامی شیخ طبرسی را به عنوان «شهید» یاد کرده اند.

از این بین برخی گفته اند او به وسیله سم به شهادت رسیده است. در مقابل، گروهی نیز با توجه به همزمان بودن رحلت شیخ با فتنه طائفه و غز، به شهادت ایشان به دست این گروه شورش اشاره کرده اند. پیکر پاک علامه از سبزوار به مشهد مقدس انتقال یافت و در نزدیکی حرم مطهر امام رضا علیه السلام در محلی به نام قبرستان قتلگاه به خاک سپرده شد. آرامگاه او که در ابتدای خیابان طبرسی واقع شده، از آغاز محل زیارت مؤمنان بوده است و در سال ۱۳۷۰ به موجب طرح توسعه اطراف حرم، به داخل باغ رضوان انتقال داده شد.

آشنائی با بانو امین اصفهانی / زنی که مقابل رضاشاه ایستاد

حاج سید محمدعلی امین التجار اصفهانی سه پسر داشت و همیشه آرزو میکرد خدا دختری به او بدهد تا اینکه سال ۱۲۶۵ شمسی، خدا آرزوی او و همسرش زهرا را برآورده کرد و به آنها دختری داد که او را سیده نصرت نامگذاری کردند. آنطور که در کتاب «شجره طیبه» تألیف سید مصلح الدین مهدوی موسوی اصفهانی نوشته شده است، نسب پاکش با سی واسطه به امام علی بن ابیطالب (ع) میرسد. بانو امین از دوران کودکی علاقه بسیاری به آموختن داشت. خودش در اینباره میگفت: «از کودکی عشق خواندن و نوشتن در من پیدا شده بود. همبازیهایم به من ایراد میگرفتند که چرا تو نمیآیی بازی کنی، ولی من عشقم فقط درس بود».

آغاز تحصیل ۱۲۶۹ شمسی: سیده نصرت خانم زمانی که به سن چهار سالگی رسید، مادرش او را به مکتب برد، در حالی که فضای حاکم بر آن ایام، به گونهای بود که کمتر خانوادهای به خود اجازه میداد دختر را برای کسب دانش به مکتب یا مدرسه بفرستد، حتی خیلی از پدر و مادرها آموزش و آشنایی با خط و نوشتن را برای دختران خود جایز نمیدانستند، اما او با تشویق مادر در فضایی آمیخته به رعب مکتبخانه، با خانم معلم پیری که همیشه چوب بلند تنبیه در دست داشت و نصرت خانم را «گوشت ناپز» صدا می زد، تحصیل را آغاز کرد. با همه سختگیریهای معلم پیر، دختر امین التجار اصفهانی در سن ۱۱ سالگی به تحصیل علوم عربی پرداخت و تا پانزده سالگی تا حدودی دروس مقدماتی حوزوی را آموخت.

ازدواج و تحصیل ۱۲۸۰ شمسی: دختر یکی یکدانه امین التجار اصفهانی از تجار سرشناس اصفهان، پانزده سال بیشتر نداشت که پسرعمویش به خواستگاری او آمد و پس از مدتی سیده نصرت با پسرعمویش «حاج میرزا»، ملقب به «معین التجار» که او هم از بازرگانان سرشناس اصفهانی بود، ازدواج کرد و بار مسئولیت سنگین خانه داری و تربیت فرزندان را بر دوش گرفت؛ اما ازدواج، مانع تحصیلش نشد. او آنچنان در کسب علم و دانش از خود علاقه نشان میداد که توانست موافقت همسرش را برای ادامه تحصیل علوم دینی جلب کند و همزمان به یادگیری حکمت و فلسفه

بپردازد. خدا هشت فرزند به سیده نصرت امین عطا کرد که هفت نفرشان، در همان کودکی در اثر بیماریهای مختلف فوت کردند و فقط یکی از آنها باقی ماند؛ اما او همه این مصیبت را ابتلا و آزمایش حق تعالی تعبیر کرد و همچنان استوار به تحصیل ادامه داد. آنطور که در سرگذشت این بانوی مفسره عالم اسلام دیده میشود، او حتی زمان فوت فرزندانش کلاس درس را بیشتر از یک هفته تعطیل نکرد. خانم امین به مراتب بالایی از عرفان دست یافته بود برای همین تمام پیشامدها و گرفتاریها را امتحان و تهذیب نفس انسان میدانست. فرزندشان بعد از فوت مادر میگفت: «مرحوم والده متأسفانه در طول زندگی درد و رنج جسمی فراوان کشیدند. به یاد دارم که پادرد خیلی شدیدی داشتند که بر اثر آن گاهی مواقع فریادشان به آسمان بلند میشد، ولی یک کلمه حرفی که بوی ناشکری بدهد، هرگز از ایشان شنیده نشد. روزی به ایشان گفتم: شما که یک زن عالمه فاضله موحده به تمام معنا هستید، چرا باید اینقدر زجر و درد بکشید؟ ایشان در پاسخ فرمودند: صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی. من باید خالص بشوم. اینها امتحان است من باید امتحان بدهم».

اخذ درجه اجتهاد ۱۳۰۵ شمسی: بانو نصرت امین با تلاشی بینظیر به تحصیل صرف، نحو، بلاغت، تفسیر، علم حدیث، فقه، اصول، فلسفه و عرفان در نزد اساتیدی چون شیخ ابوالقاسم زفره ای، حسین نظام الدین کچویی، سید ابوالقاسم دهکردی، میرزا علی آقا شیرازی، میرسید علی نجف آبادی پرداخت و با وجود مشکلات متعددی که در فضای حاکم آن زمان بود، در سن چهل سالگی مقام و تسلط علمی ایشان مورد تأیید علما و مراجع تقلید وقت از جمله شیخ محمدکاظم شیرازی و شیخ عبدالکریم حایری، مؤسس حوزه علمیه قم رسید و اجازه اجتهاد گرفت. در بخشی از اجازه نامه مرحوم آیت الله شیرازی در توصیف بانو امین چنین آمده است: «دختر مرحوم حاج سیدمحمدعلی امین التجار اصفهانی که بانویی بزرگوار، شریف، اصیل، عالم و فرزانه، برگزیده زنان زمان و مایه شگفتی دورانش است، از کسانی است که مدت مدیدی از عمرش و زمان درازی از زندگی اش را صرف تحصیل علم کرده است». بانو امین از هر فرصتی برای یاد گرفتن استفاده میکرد. خودش در این باره نوشته است: «من در زمان کودکی و اوایل جوانی، بسیار مایل و حریص به مطالعه کتاب های علمی و گوش دادن به مواعظ دینی بودم و هرگاه نزدیکان من مشغول تفریح میشدند، من به مطالعه علمی و گوش دادن به مواعظ دینی مشغول میشدم و آنها بیشتر اوقات به من اعتراض میکردند و میگفتند: چگونه تو مشغول مطالعه میشوی و تفریح را رها میکنی؟ این کار عاقلانه نیست، بلکه از بطالت و کسالت است و من به دلیل اشتیاق شدیدی که به مطالعه داشت، م سخنان ناروا و استهزاهای آنان را تحمل میکردم و چنان خود را مییافتم که گویا از امور لهو و مزخرف دنیا اعتراض دارد و به اینها انس نمیگیرد، بلکه قلبم به چیز دیگری بستگی دارد. هر گاه از یک عالم یا واعظی چیزی از اوصاف حق تعالی میشنیدم، قلبم به سخن او میل مفرطی مینمود؛ گویا سرتاپا گوش میشدم.

تأسیس دبیرستان دخترانه ۱۳۶۴ شمسی : مجتهد امین از آنجا که به خوبی دریافته بود به دلیل فضای حاکم بر کشور، زمینه تعلیم و تعلم دختران فراهم نیست، تصمیم گرفت با سرمایه خود یک واحد دبیرستان دخترانه اسلامی در اصفهان تأسیس کند تا زمینه تحصیل دختران، در محیطی سالم و به دور از آلودگیهای رایج در تعدادی از محیطهای آموزشی دخترانه، فراهم شود. خبر تأسیس مدرسه دخترانه اسلامی که در اصفهان پیچید، خیلی زود دختران بسیاری در این مدرسه ثبت نام کردند، به طوری که در کمتر از یک سال نزدیک هزار شاگرد جذب این مدرسه شدند. در این مدرسه علاوه بر آموزش و تدریس دروس دبیرستانی، آموزش علوم اسلامی در رشته های فقه، اصول، حکمت، عرفان، فلسفه توسط خود ایشان انجام میشد که به تدریج، یک حرکت و نهضت علمی و فرهنگی در میان زنان اصفهان به وجود آمد و این حرکت علمی و فرهنگی نیز ادامه یافت. در این مکتب نه تنها از شاگردان شهریه دریافت نمیکردند، بلکه کلیه هزینه های آن به وسیله بنیانگذار آموزشگاه یعنی حاجیه خانم امین پرداخت میشد. بدون شک همه این اقدامات بانو امین حکایت از روشننگری فکر، بلندی هدف و عمق دلسوزیشان در امور زنان داشت که با تربیت شاگردان بسیاری در این عرصه نمود پیدا کرد.

رحلت ۲۳ خرداد ۱۳۶۳ شمسی : بانوی مجتهد سیده نصرت امین نمونه ای از فضیلتها بود و برای همین، ارادتمندان بسیاری داشت که هر روز از دور و نزدیک به دیدنش میآمدند اما این بانوی بزرگوار مدتی بود که به علت کهولت سن دچار مشکل جسمانی شده بود. شاگردانش هیچ وقت روزهای غمبار خرداد سال ۱۳۶۳ را فراموش نمیکنند، همان روزهایی که لحظه لحظه های آن برایشان هزار سال گذشت و سرانجام این بانوی مکرمه در سن ۹۷ سالگی در آخر شعبان ۱۴۰۳ هجری قمری، مطابق با ۲۳ خرداد ۱۳۶۳ شمسی پس از یک عمر پربرت، جان به جان آفرین تسلیم کرد و به لقاء الله پیوست. پیکر مطهره این بانوی مفسره جهان اسلام، فردای آن روز بر فراز دستهای انبوه امت عزادار شهر اصفهان تشییع و در مقبره خانوادگیشان در تخت فولاد به خاک سپرده شد.

آشنائی با سهراب سپهری

سهراب سپهری در ۱۵ مهر ماه ۱۳۰۷ در شهر کاشان به دنیا آمد. پدرش اسدالله سپهری کارمند اداره پست و تلگراف بود و هنگامی که سهراب نوجوان بود پدرش از دو پا فلج شد. با این حال به هنر و ادب علاقه ای وافر داشت. نقاشی می کرد، تار می ساخت و خط خوبی هم داشت. سپهری در سال های نوجوانی پدرش را از دست داد و در یکی از شعرهای دوره جوانی از پدرش یاد کرده است (خیال پدر) یکسال بعد از مرگ او سروده است: در عالم خیال به چشم آدمم پدر - کز رنج چون کمان قد فروش خمیده بود - دستی کشیده بر سر رویم به لطف و مهر - یک سال می گذشت، پسر را ندیده

بود. مادر سپهری فروغ ایران سپهری بود. او بعد از فوت شوهرش، سرپرستی سهراب را به عهده گرفت و سپهری او را بسیار دوست می داشت. دوره کودکی سپهری در کاشان گذشت. سهراب دوره شش ساله ابتدایی را در دبستان خیام این شهر گذراند. سپهری دانش آموزی منظم و درس خوان بود و درس ادبیات را دوست داشت و به خوش نویسی علاقه مند بود. سپهری در سال های کودکی شعر هم می گفت، یک روز که به علت بیماری در خانه مانده و به مدرسه نرفته بود با ذهن کودکانه اش نوشت: ز جمعه تا سه شنبه خفته نالان - نکردم هیچ یادی از دبستان - ز درد دل شب و روزم گرفتار - ندارم من دمی از درد آرام. در مهرماه ۱۳۱۹ سپهری به دوره دبیرستان قدم گذارد و در خرداد ماه ۱۳۲۶ آن را به پایان رساند. سهراب از سال چهارم دبیرستان به دانش سرا رفت و در آذر ماه ۱۳۲۵ یعنی اندکی بیش از یک سال بعد از به پایان رساندن دوره دو ساله دانش سرای مقدماتی به استخدام اداره فرهنگ کاشان (اداره آموزش و پرورش) در آمد و تا شهریور ۱۳۲۷ در این اداره ماند. در این هنگام در امتحانات ادبیات شرکت کرد و دیپلم کامل دوره دبیرستان را نیز گرفت. سال بعد او به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران رفت. وقتی که در این دانشکده بود، نخستین دفتر شعرهایش را چاپ کرد و مشفق کاشانی با دیدن شعرهای سپهری پیش بینی کرد که او در آینده آثار ارزشمندی به ادبیات ایران هدیه خواهد داد. اولین کتاب سپهری با نام "مرگ رنگ" در تهران منتشر شد که به سبک نیما یوشیج بود. سپهری دومین مجموعه شعر خود را با نام "زندگی خواب ها" در سال ۱۳۳۲ سرود و در همین سال بود که دوره لیسانس نقاشی را در دانشکده هنرهای زیبا با رتبه اول و دریافت نشان اول علمی به پایان رساند. از سال ۱۳۳۲ به بعد، زندگی سپهری در گشت و گذار و مطالعه نقاشی و حکاکی در پاریس، رم و هند و شرکت در نمایشگاه ها و آموختن و تدریس نقاشی گذشت، تا جایی که بعضی او را "شاعری نقاش" خوانده اند و بعضی دیگر "نقاشی شاعر". سهراب در سال ۱۳۳۷ دو کتاب "آوار آفتاب" و "شرق انده" را آماده چاپ کرد ولی موفق به چاپ آنها نشد و سرانجام در سال ۱۳۴۰ این دو کتاب به انضمام "زندگی خواب ها" زیر عنوان "آوار کتاب" منتشر شد. در این کتاب می توان به جلوه های زبان خاص سپهری برخورد کرد و همچنین شور و شوق آمیختگی با طبیعت را - که در شعرهای بعدی کاملاً واضح می شود - بیشتر دید. در "شرق اندوه" سپهری از هر نظر تحت تاثیر غزلیات مولوی است و شعرهای این مجموعه همه شادمانه و شورانگیزند. دو شعر بلند "صدای پای آب" و "مسافر" پنجمین و ششمین کتاب های او هستند. شهرت سپهری از سال ۱۳۴۴ و با انتشار شعر بلند "صدای پای آب" آغاز شد. در "صدای پای آب" است که محتوای ویژه ی شعر سپهری فرمش را می یابد. فرم و محتوای شعر سپهری، از "صدای پای آب" به بعد به هماهنگی می رسند. "صدای پای آب"، کنایه از صدای پای مسافری در سفر زندگی است. این شعر که روز به روز بر شهرت و محبوبیت او افزود، اولین بار در فصلنامه ی

آرش در آبان همان سال منتشر شد . سپهری که تمام عمرش را به دور از جنجال روزنامه ها و مجلات و فقط با دوستان اندک و تنهایی خود می زیست و بدین سبب از طرف نشریات جدی گرفته نشده بود، در سال ۱۳۴۵ با انتشار شعر بلند "مسافر" که یکی از درخشان ترین شعرهای فارسی است، بزرگی و شاعری اش را بر نشریات تحمیل کرد . "مسافر" تأمل و سیر و سفر شاعر است در فلسفه ی زندگی . "حجم سبز" هفتمین مجموعه شعری سپهری و کامل ترین آنها است . "حجم سبز" پایان آخرین جستجوی های سپهری در شعر "مسافر" اوست . گویی پاسخ همه پرسش ها را یافته و به همه حقایق رسیده است . شاعر دیگر منتظر مژده دهندگان نمی ماند بلکه خود قصد می کند که بیاید و پیام آورد: روزی خواهم آمد و پیامی خواهم آورد ... هشتمین و آخرین مجموعه شعری سهراب سپهری "ما هیچ، ما نگاه" است . در این کتاب بر خلاف مجموعه "حجم سبز" و دو شعر بلند "صدای پای آب" و "مسافر" شاعر روی به یأس دارد. اما یأسی که جز از حوزه ذهن رنگین سپهری بیرون نمی تراود . سپهری در سال ۱۳۵۵ تمام هشت دفتر و منظومه خود را در "هشت کتاب" گرد آورد . "هشت کتاب" نموداری تمام از سیر معنوی شاعر جویای حقیقت است، از اعتراضات سیاسی تا شور جست و جو و ره سپردن در عرفانی زمینی . "هشت کتاب" یکی از اثر گذارترین و محبوب ترین مجموعه ها، در تاریخ شعر نو ایران است . سپهری در سال ۱۳۵۷ به بیماری سرطان خون مبتلا شد و در سال ۱۳۵۸ برای درمان به انگلستان رفت، اما بیماری بسیار پیشرفت کرده بود و سرانجام در اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ ، سهراب سپهری به ابدیت پیوست .

نخست قرار بود که طبق خواست خودش او را در روستای "گلستانه" به خاک بسپارند، اما به پیشنهاد یکی از دوستانش برای اینکه طغیان رود، مزارش را از بین نبرد او را در صحن "امامزاده سلطان علی" دهستان مشهد اردهال به خاک سپردند.

آثار سهراب سپهری : نمونه ای از شعر سهراب سپهری از مجموعه "حجم سبز" . به باغ همسفران . صدا کن مرا . صدای تو خوب است . صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است . که در انتهای صمیمیت حزن میروید . کسی نیست ، بیا زندگی را بدزدیم، آن وقت . میان دو دیدار قسمت کنیم . بیا با هم از حالت سنگ چیزی بفهمیم . بیا زودتر چیزها را ببینیم . ببین، عقربکهای فواره در صفحه ساعت حوض . زمان را به گردی بدل میکنند . بیا آب شو مثل یک واژه در سطر خاموشیام . بیا ذوب کن در کف دست من جرم نورانی عشق را . مرا گرم کن . (و یکبار هم در بیابان کاشان هوا ابر شد . و باران تندی گرفت . و سردم شد، آن وقت در پشت یک سنگ ، اجاق شقایق مرا گرم کرد.) در این کوچه هایی که تاریک هستند . من از حاصل ضرب تردید و کبریت میترسم . من از سطح سیمانی قرن میترسم . بیا تا تترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جراثیل است . مرا باز کن مثل یک در به روی هبوط گلایی در این عصر معراج پولاد . مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از

شب اصطکاک فلزات . اگر کاشف معدن صبح آمد، صدا کن مرا . و من، در طلوع گل یاسی از پشت انگشتهای تو، بیدار خواهم شد . و آن وقت . حکایت کن از بمبهایی که من خواب بودم، و افتاد . حکایت کن از گونه هایی که من خواب بودم، و تر شد . بگو چند مرغابی از روی دریا پریدند . در آن گیرورداری که چرخ زرهپوش از روی رویای کودک گذر داشت . قناری نخ زرد آواز خود را به پای چه احساس آسایشی بست . بگو در بنادر چه اجناس معصومی از راه وارد شد . چه علمی به موسیقی مثبت بوی باروت پی برد . چه ادراکی از طعم مجهول نان در مذاق رسالت تراوید . و آن وقت من، مثل ایمانی از تابش "استوا" گرم ، تو را در سرآغاز یک باغ خواهم نشانید.

آشنائی با حکیم عمر خیام

غیاث الدین ابوالفتح، عمر بن ابراهیم خیام (خیامی) در سال ۴۳۹ هجری (۱۰۴۸ میلادی) در شهر نیشابور و در زمانی به دنیا آمد که ترکان سلجوقی بر خراسان، ناحیه ای وسیع در شرق ایران، تسلط داشتند. وی در زادگاه خویش به آموختن علم پرداخت و نزد عالمان و استادان برجسته آن شهر از جمله امام موفق نیشابوری علوم زمانه خویش را فراگرفت و چنانکه گفته اند بسیار جوان بود که در فلسفه و ریاضیات تبحر یافت. خیام در سال ۴۶۱ هجری به قصد سمرقند، نیشابور را ترک کرد و در آنجا تحت حمایت ابوطاهر عبدالرحمن بن احمد، قاضی القضاات سمرقند اثر برجسته خود را در جبر تألیف کرد. خیام سپس به اصفهان رفت و مدت ۱۸ سال در آنجا اقامت گزید و با حمایت ملک شاه سلجوقی و وزیرش نظام الملک، به همراه جمعی از دانشمندان و ریاضیدانان معروف زمانه خود، در رصد خانه ای که به دستور ملکشاه تأسیس شده بود، به انجام تحقیقات نجومی پرداخت. حاصل این تحقیقات اصلاح تقویم رایج در آن زمان و تنظیم تقویم جلالی (لقب سلطان ملکشاه سلجوقی) بود. در تقویم جلالی، سال شمسی تقریباً برابر با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵ ثانیه است. سال دوازده ماه دارد ۶ ماه نخست هر ماه ۳۱ روز و ۵ ماه بعد هر ماه ۳۰ روز و ماه آخر ۲۹ روز است هر چهار سال، یکسال را کبیسه می خوانند که ماه آخر آن ۳۰ روز است و آن سال ۳۶۶ روز است هر چهار سال، یکسال را کبیسه می خوانند که ماه آخر آن ۳۰ روز است و آن سال ۳۶۶ روز می شود در تقویم جلالی هر پنج هزار سال یک روز اختلاف زمان وجود دارد در صورتیکه در تقویم گریگوری هر ده هزار سال سه روز اشتباه دارد. بعد از کشته شدن نظام الملک و سپس ملکشاه، در میان فرزندان ملکشاه بر سر تصاحب سلطنت اختلاف افتاد. به دلیل آشوب ها و درگیری های ناشی از این امر، مسائل علمی و فرهنگی که قبلاً از اهمیت خاصی برخوردار بود به فراموشی سپرده شد. عدم توجه به امور علمی و دانشمندان و رصدخانه، خیام را بر آن داشت که اصفهان را به قصد خراسان ترک کند. وی باقی عمر خویش را در شهرهای مهم خراسان به ویژه نیشابور و مرو که پایتخت فرمانروائی

سنجر (پسر سوم ملکشاه) بود، گذراند. در آن زمان مرو یکی از مراکز مهم علمی و فرهنگی دنیا به شمار می رفت و دانشمندان زیادی در آن حضور داشتند. بیشتر کارهای علمی خیام پس از مراجعت از اصفهان در این شهر جامه عمل به خود گرفت. دستاوردهای علمی خیام برای جامعه بشری متعدد و بسیار درخور توجه بوده است. وی برای نخستین بار در تاریخ ریاضی به نحو تحسین برانگیزی معادله های درجه اول تا سوم را دسته بندی کرد، و سپس با استفاده از ترسیمات هندسی مبتنی بر مقاطع مخروطی توانست برای تمامی آنها راه حلی کلی ارائه کند. وی برای معادله های درجه دوم هم از راه حلی هندسی و هم از راه حل عددی استفاده کرد، اما برای معادلات درجه سوم تنها ترسیمات هندسی را به کار برد؛ و بدین ترتیب توانست برای اغلب آنها راه حلی بیابد و در مواردی امکان وجود دو جواب را بررسی کند. اشکال کار در این بود که به دلیل تعریف نشدن اعداد منفی در آن زمان، خیام به جوابهای منفی معادله توجه نمی کرد و به سادگی از کنار امکان وجود سه جواب برای معادله درجه سوم رد می شد. با این همه تقریباً چهار قرن قبل از دکارت توانست به یکی از مهمترین دستاوردهای بشری در تاریخ جبر بلکه علوم دست یابد و راه حلی را که دکارت بعدها (به صورت کاملتر) بیان کرد، پیش نهد. خیام همچنین توانست با موفقیت تعریف عدد را به عنوان کمیتی پیوسته به دست دهد و در واقع برای نخستین بار عدد مثبت حقیقی را تعریف کند و سرانجام به این حکم برسد که هیچ کمیتی، مرکب از جزء های تقسیم ناپذیر نیست و از نظر ریاضی، می توان هر مقداری را به بی نهایت بخش تقسیم کرد. همچنین خیام ضمن جستجوی راهی برای اثبات "اصل توازی" (اصل پنجم مقاله اول اصول اقلیدس) در کتاب شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس (شرح اصول مشکل آفرین کتاب اقلیدس)، مبتکر مفهوم عمیقی در هندسه شد. در تلاش برای اثبات این اصل، خیام گزاره هایی را بیان کرد که کاملاً مطابق گزاره هایی بود که چند قرن بعد توسط والیس و ساکری ریاضیدانان اروپایی بیان شد و راه را برای ظهور هندسه های نااقلیدسی در قرن نوزدهم هموار کرد. بسیاری را عقیده بر این است که مثلث حسابی پاسکال را باید مثلث حسابی خیام نامید و برخی پا را از این هم فراتر گذاشتند و معتقدند، دو جمله ای نیوتن را باید دو جمله ای خیام نامید. البته گفته می شود بیشتر از این دستور نیوتن و قانون تشکیل ضریب بسط دو جمله ای را چه جمشید کاشانی و چه نصیرالدین توسی ضمن بررسی قانون های مربوط به ریشه گرفتن از عددها آورده اند. استعداد شگرف خیام سبب شد که وی در زمینه های دیگری از دانش بشری نیز دستاوردهایی داشته باشد. از وی رساله های کوتاهی در زمینه هایی چون مکانیک، هیدرواستاتیک، هواشناسی، نظریه موسیقی و غیره نیز بر جای مانده است. اخیراً نیز تحقیقاتی در مورد فعالیت خیام در زمینه هندسه تزئینی انجام شده است که ارتباط او را با ساخت گنبد شمالی مسجد جامع اصفهان تأیید می کند. تاریخ نگاران و دانشمندان هم عصر خیام و کسانی که پس از او

آمدند جملگی بر استادی وی در فلسفه اذعان داشته اند، تا آنجا که گاه وی را حکیم دوران و ابن سینای زمان شمرده اند. آثار فلسفی موجود خیام به چند رساله کوتاه اما عمیق و پربار محدود می شود. آخرین رساله فلسفی خیام مبین گرایش های عرفانی اوست. اما گذشته از همه اینها، بیشترین شهرت خیام در طی دو قرن اخیر در جهان به دلیل رباعیات اوست که نخستین بار توسط فیتزجرالد به انگلیسی ترجمه و در دسترس جهانیان قرار گرفت و نام او را در ردیف چهار شاعر بزرگ جهان یعنی هومر، شکسپیر، دانته و گوته قرار داد. رباعیات خیام به دلیل ترجمه بسیار آزاد (و گاه اشتباه) از شعر او موجب سوء تعبیرهای بعضاً غیر قابل قبولی از شخصیت وی شده است. این رباعیات بحث و اختلاف نظر میان تحلیلگران اندیشه خیام را شدت بخشیده است. برخی برای بیان اندیشه او تنها به ظاهر رباعیات او بسنده می کنند، در حالی که برخی دیگر بر این اعتقادند که اندیشه های واقعی خیام عمیق تر از آن است که صرفاً با تفسیر ظاهری شعر او قابل بیان باشد. خیام پس از عمری پربار سرانجام در سال ۵۱۷ هجری (طبق گفته اغلب منابع) در موطن خویش نیشابور درگذشت و با مرگ او یکی از درخشان ترین صفحات تاریخ اندیشه در ایران بسته شد.

آثار خیام: خیام آثار علمی و ادبی بسیار تالیف نمود که معروفترین آنها هفده رساله و کتاب است شرح زیر: ۱- رساله فی براهین الجبر و المقابله به زبان عربی، در جبر و مقابله که فوق العاده معروف است و بوسیله دکتر غلامحسین مصاحب در تهران به چاپ رسیده است. ۲- رساله کون و تکلیف به عربی درباره حکمت خالق در خلق عالم و حکمت تکلیف که خیام آن را در پاسخ پرسش امام ابونصر محمدبن ابراهیم نسوی در سال ۴۷۳ نوشته است و او یکی از شاگردان پورسینا بوده و در مجموعه جامع البدایع باهتمام سید محی الدین صبری بسال ۱۲۳۰ و کتاب خیام در هند به اهتمام سلیمان ندوی سال ۱۹۳۳ میلادی چاپ شده است. ۳- رساله ای در شرح مشکلات کتاب مصادرات اقلیدس و این رساله در سال ۱۳۱۴ به اهتمام دکتر تقی ارانی به چاپ رسید که از لحاظ ریاضی بسیار مهم است. ۴- رساله روضه القلوب در کلیات وجود. ۵- رساله ضیاء العلی. ۶- رساله میزانالحکمه. ۷- رساله های در صورت و تضاد. ۸- ترجمه خطبه ابن سینا. ۹- رساله های در صحت طرق هندسی برای استخراج جذر و کعب. ۱۰- رساله مشکلات ایجاب. ۱۱- رساله های در طبیعیات. ۱۲- رساله های در بیان زیگ ملکشاهی. ۱۳- رساله نظام الملک در بیان حکومت. ۱۴- رساله لوازمالاکمنه. ۱۵- اشعار عربی خیام که در حدود ۱۹ رباعی آن بدست آمده است. ۱۶- نوروژنامه. ۱۷- رباعیات فارسی خیام که در حدود ۲۰۰ چارینه (رباعی) یا بیشتر از حکیم عمر خیام است و زائد بر آن مربوط به خیام نبوده بلکه به خیام نسبت داده شده. ۱۸- عیون الحکمه. ۱۹- رساله معراجیه. ۲۰- رساله در علم کلیات. ۲۱- رساله در تحقیق معنی وجود.

مثلث خیام ، پاسکال . بسیاری عقیده دارند که مثلث حسابی پاسکال را باید مثلث حسابی خیام نامید و برخی پا را از این هم فراتر گذاشته اند و معتقد اند که دو جمله ای نیوتون را باید دو جمله ای خیام نامید . اندکی در این باره دقت کنیم. همه کسانی که با جبر مقدماتی آشنایی دارند ، "دستور نیوتن" را درباره بسط دو جمله ای می شناسند. این دستور برای چند حالت خاص (وقتی n عددی درست و مثبت باشد) چنین است: (1) $(a+b)^0 = 1$. (1,1) $(a+b)^1 = a+b$. (2) $(a+b)^2 = a^2 + 2ab + b^2$ (1,2,1) $(a+b)^3 = a^3 + 3a^2b + 3ab^2 + b^3$ (1,3,3,1) $(a+b)^4 = a^4 + 4a^3b + 6a^2b^2 + 4a^2b^3 + b^4$ (1,4,6,4,1) . . . اعداد داخل پرانتزها، معرف ضریبهای عددی جمله ها در بسط دو جمله ای است. بلیز پاسکال (Blaise Pascal) فیلسوف و ریاضی دان فرانسوی که کم و بیش با نیوتون همزمان بود، برای تنظیم ضریبهای بسط دو جمله ای، مثلثی درست کرد که امروز به "مثلث حسابی پاسکال" مشهور است. طرح این مثلث برای نخستین بار در سال ۱۶۶۵ میلادی در "رساله مربوط به مثلث حسابی" چاپ شد. مثلث ابی چنین است:

$$\begin{array}{ccccccc}
 & & & & & & 1 \\
 & & & & & 1 & 1 \\
 & & & & 1 & 2 & 1 \\
 & & 1 & 3 & 3 & 1 \\
 & 1 & 4 & 6 & 4 & 1 \\
 1 & 5 & 10 & 10 & 5 & 1 \\
 & 1 & 6 & 15 & 20 & 15 & 6 & 1
 \end{array}$$

دراین مثلث از سطر سوم به بعد هر عدد برابر با مجموع اعداد بالا و سمت چپ آن در سطر قبل است و بنابراین میتوان آنرا تا هر جا که لازم باشد ادامه داد. هر سطر این مثلث ضریبهای بسط دو جمله ای را در یکی از حالتها بدست میدهد بطوری که n همان شماره سطر باشد. ضریبهای بسط دو جمله ای (برای توانهای درست و مثبت) حتا در سده دوم پیش از میلاد البته به صورت کم و بیش مبهم برای دانشمندان هندی روشن بوده است . باوجود این حق این است که دستور بسط دو جمله ای با نام نیوتن همراه باشد زیرا نیوتن آن را برای حالت کلی و وقتی n عددی کسری یا منفی باشد در سال ۱۶۷۶ میلادی بکاربرد. که البته در این صورت به یک رشته بی پایان تبدیل میشود. اما در باره مثلث حسابی و ضریبهای بسط دو جمله ای در حالت طبیعی بودن n . از جمله، دستور بسط دو جمله ای را میتوان در "کتاب حساب مخفی" میخائیل شتیفل جبردان آلمانی (که در سال ۱۵۲۴ چاپ شد) پیدا کرد. در سال ۱۹۴۸ میلادی، پاول لیوکی آلمانی، مورخ ریاضیات، وجود دستور نیوتن را برای توانهای طبیعی، در کتاب "مفتاح الحساب" (۱۴۲۷ میلادی) غیاث الدین جمشید کاشانی کشف کرد.

بعدها س.آ.احمدوف، مورخ ریاضیات و اهل تاشکند، دستور نیوتون وقانون تشکیل ضریبهای بسط دوجمله ای را، در یکی از رساله های نصرالدین توسی، ریاضیدان بزرگ سده سیزدهم میلادی، کشف کرد (این رساله توسی درباره محاسبه بحث میکند). چه جمشید کاشانی و چه نصرالدین توسی، این قاعده را ضمن بررسی قانون های مربوط به ریشه گرفتن از عددها آورده اند. همچنین براساس آگاهی هایی که داریم حکیم عمر خیام رساله ای داشته که خود رساله تاکنون پیدا نشده ولی از نام آن "درستی شیوه های هندی در جذر وکعب" اطلاع داریم، کهدر آن به تعمیم قانونهای هندی درباره ریشه دوم و سوم، برای هر ریشه دلخواه پرداخته. لذا خیام از "دستور نیوتن" اطلاع داشته. اما بنا به اسناد تاریخی معتبر قانونهای مربوط به ضریبهای بسط دوجمله ای و طرح مثلث حسابی تا سده دهم میلادی (برابر چهارم هجری) جلو میرود و به کرجی (ابوبکر محمد بن حسن حساب کرجی ریاضیدان سده ده و یازده میلادی) پایان میپذیرد. بنابراین حتی "مثلث حسابی پاسکال" را هم از نظر تاریخی نمیتوان "مثلث حسابی خیام" نامید.

آشنائی با آرش کمانگیر

آرش کمانگیر نام یکی از اسطوره های کهن ایرانی و همچنین نام شخصیت اصلی این اسطوره است. اسطوره آرش کمانگیر از داستانهای است که در اوستا آمده و در شاهنامه از آرش در سه جا با افتخار نام برده شده ولی داستان آرش در شاهنامه نیامده است. [تحقیق دست اول؟] در کتابهای پهلوی و نیز در کتابهای تاریخ دوران اسلامی به آن اشاراتی شده است. ابوریحان بیرونی، در کتاب خود به نام «آثارالباقیه» به هنگام توصیف «جشن تیرگان»، داستان آرش را بازگو میکند و ریشه این جشن را از روز حماسه آفرینی آرش میداند. در اوستا آرش را اِرِخشه خوانده اند و معنایش را نیز کسانی معنایی کرده اند: از آن دسته «تابان و درخشنده»، «دارنده ساعد نیرومند» و «خداوند تیر شتابان». در اوستا بهترین تیرانداز ارخش نامیده شده است که گمان بر این است که همان آرش باشد. بعضی معنی آرش را درخشان دانسته اند. و برخی معتقدند که منظور از آرش، حاکم پارتی گرگان بوده که به زور تیر و کمان دشمن را (به احتمال زیاد سکاها را) از مرز ایران دور کرده است. آرش در فرهنگ دهخدا: نام پهلوانی کماندار از لشکر منوچهر. منوچهر در آخر دوره حکمرانی خویش از جنگ با فرمانروای توران، افراسیاب، ناگزیر گردید. نخست غلبه افراسیاب را بود و منوچهر به مازندران پناهیید لکن سپس بر آن نهادند که دلاوری ایرانی تیری گشاد دهد و بدانجای که تیر فرود آید مرز ایران و توران باشد، آرش نام پهلوان ایرانی از قله دماوند تیری بیفکند که از بامداد تا نیمروز برفت و بکنار جیحون فرود آمد و جیحون حدّ شناخته شد. در اوستا بهترین تیرانداز را «اِرِخ ش» نامیده و گمان میرود که مراد همان آرش است. طبری این کماندار را «آرش شاتین»

مینامد و نولدکه حدس میزند این کلمه تصحیف جمله اوستائی «خَشووی ایشو» باشد چه معنی آن «خداوند تیر شتابنده» است که صفت یا لقب آرش بوده است. و بروایت دیگر رب النوع زمین (اسفندارمذ) تیر و کمانی به آرش داد و گفت این تیر دورپرتاب است لکن هرکه آن را بیفکند بجای بمیرد. و آرش با این آگاهی تن بمرگ درداد و تیر اسفندارمذ را برای سعه و بسط مرز ایران بدان صورت که گفتیم بیفکند و درحال بمرد. (از تاریخ ایران باستان حسن پیرنیا): چون کار بقفل و بند تقدیر افتد - از جیب خرد کلید تدبیر افتد - آرش گهرم ولی چو برگردد بخت - در معرکه پیکان و پر از تیر افتد (خسروی) . از آن خوانند آرش را کمانگیر . که از آمل بمرو انداخت یک تیر . ترا زبید نه آرش را سواری . که صدفرسنگ بگذشتی ز ساری (ویس و رامین) . و افراسیاب تاختنها آورد و منوچهر چند بار زال را پذیره فرستاد تا ایشان را از جیحون زانسوتر کرده، پس یک راه افراسیاب با سپاهی بی اندازه بیامد و چند سال منوچهر را حصار داد اندر طبرستان و سام و زال غائب بودند و در آخر صلح افتاد به تیر انداختن آرش و از قلعه آمل با عقبه مزدوران برسید و آن مرز [را] توران خواندهاند. (مجمّل التواریخ) .

داستان آرش :

در زمان پادشاهی منوچهر پیشدادی، در جنگی با توران، افراسیاب سپاهیان ایران را در مازندران محاصره میکند. سرانجام منوچهر پیشنهاد صلح میدهد و تورانیان پیشنهاد آشتی را میپذیرند و قرار بر این میگذارند که کمانداری ایرانی بر فراز البرزکوه تیری بیاندازد که تیر به هر کجا نشست آنجا مرز ایران و توران باشد. آرش از پهلوانان ایران داوطلب این کار میشود. به فراز دماوند میرود و تیر را پرتاب میکند. تیر از صبح تا غروب حرکت کرده و در کنار رود جیحون یا آمودریا بر درخت گردویی فرود میآید. و آنجا مرز ایران و توران میشود. پس از این تیراندازی آرش از خستگی میمیرد. آرش هستی اش را بر پای تیر میریزد؛ پیکرش پاره پاره شده و در خاک ایران پخش میشود و جانش در تیر دمیده میشود. مطابق با برخی روایتها اسفندارمذ تیر و کمانی را به آرش داده بود و گفته بود که این تیر خیلی دور میرود ولی هر کسی که از آن استفاده کند، خواهد مرد. با این وجود آرش برای فداکاری حاضر شد که از آن تیر و کمان استفاده کند. بسیاری آرش را از نمونه های بی همتا در اسطوره های جهان دانسته اند؛ وی نماد جانفشانی در راه میهن است. (منبع: fa.wikipedia.org)

آشنائی با علامه محمدتقی جعفری

محمدتقی جعفری (مرداد ۱۳۰۴ - ۲۵ آبان ۱۳۷۷ ه.خ) (۱۳۴۳ - ۱۴۱۹ ه.ق)، از جمله فیلسوفان مسلمان و مولوی شناسان معاصر ایرانی میباشد. محمدتقی جعفری در مرداد ماه سال ۱۳۰۴ در محله جمشید آباد شهر تبریز که بعدها نام این محله به نام وی تغییر نام یافت، متولد

گردید. نام پدر وی کریم بود. وی درس نخوانده بود، ولی حافظه ای بسیار قوی داشت و غالب سخنان پندآموز را به طرزی شیوا بیان میکرد. شغل پدر وی نانوائی بود و به کار و تلاش علاقه ای وافر داشت. مادرش درسهای دبستان را در خانه به وی آموخت. محسن خانی از محافظین وی بود که علامه جعفری را دانشمندی فرهیخته میخواند. محمد تقی نزد مادر مقداری مقدمات دروس و قرآن را آموخت. آنگاه در مدرسه اعتماد تبریز پایه چهارم و پنجم را با رتبه بالا گذراند. سپس به همراه برادرش مقارن سالهای پایانی جنگ جهانی دوم به مدرسه طالبیه تبریز رفته و تحصیلات علوم دینی را نزد استادان آنجا پی گرفت. تأمین هزینه زندگی، او را ناگزیر ساخته بود تا صبحها به تحصیل پرداخته، و بعد از ظهرها را کار کند. در سال ۱۳۱۹ ه.ش در ۱۵ سالگی، زادگاه خویش را به قصد اقامت در تهران ترک نمود، و در مدرسه مروی نزد اساتید تحصیل متن رسائل و مکاسب را پی گرفت. پس از سه سال، در سال ۱۳۲۲ ه.ش به شهر قم مهاجرت نمود، و ضمن تحصیل در مدرسه دارالشفای قم ملبس به لباس روحانیت گردید و دروس خارج را در آنجا آغاز کرد. وی سپس برای ادامه تحصیلات، راهی نجف شد. وی بیست و سه ساله بود که به درجه اجتهاد نایل گردید. وی در سال ۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ ه.ش پس از یازده سال اقامت در نجف، به ایران بازگشت.

استادان: از استادان محمدتقی جعفری میتوان از میرزا حسن موسوی بجنوردی، شیخ کاظم شیرازی، سید عبدالهادی شیرازی، آیتالله سید ابوالقاسم خویی، شیخ مرتضی طالقانی، میرزا حسن یزدی، سید محمود شاهرودی، سید جمال الدین گلپایگانی، سید محمد هادی میلانی، آیتالله شهیدی (صاحب حاشیه بر مکاسب) و سید محسن حکیم نام برد.

فهرست آثار علامه محمدتقی جعفری (قدس سره):

در فقه: ۱ رسائل فقهی که شامل مطالب زیر است: طهارت اهل کتاب. ذبیح اهل کتاب. عدم انحصار زکات در موارد نه گانه. قاعده لاضرر و لاضرار. حلیت و حرمت گوشت انواع حیوانات. حقوق حیوانات در فقه اسلامی. کیفر سرقت در اسلام. مقایسه حقوق بشر در اسلام و غرب. بحثی درباره امر به معروف و نهی از منکر. حرمت سقط جنین. مسئولیت مدنی ناشی از جرم کودکان بزهکار

در فقه و حقوق اسلامی: ۲ حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب (فارسی و انگلیسی). ۳ الرضاع. در فلسفه: ۱ جبر و اختیار

۲ مجموعه مقالات که شامل موضوعات زیر است: برهان کمالی دکارت بر وجود خداوند. برهان کمالی (وجوبی) در اثبات خدا. هدف زندگی. مقدمه ای بر مفهوم فلسفه مالکیت. حرکت و تحول. حرکت و تحول از دیدگاه قرآن. طبیعت و ماورای طبیعت. علم در خدمت انسان. رابطه علم و حقیقت. علم و عرفان از دیدگاه ابن سینا. علم از دیدگاه اسلام. امید و انتظار. ۳ ارتباط انسان و

جهان ۴۰ ایده آل زندگی و زندگی ایده آل ۵۰ نقد نظریات دیوید هیوم در چهار موضوع فلسفی مفاهیم و اندیشه های مجرد، خویشتن، علیت، استی و بایستی ۷۰ بررسی و نقد برگزیده افکار راسل ۸۰ زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام ۹۰ حکمت اصول سیاسی اسلام (فلسفه سیاسی اسلام) این کتاب ترجمه و تفسیر فرمان مبارک حضرت امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر است ۱۰۰ بررسی و نقد کتاب (سرگذشت اندیشه ها) که مهمترین کتاب آلفرد نورث وایتهد در فلسفه مغرب زمین است.

۱۱ پیام خرد، این کتاب حاوی تعدادی از سخنرانی های بین المللی می باشد که به عنوان نمونه می توان به سخنان ایشان تحت عنوان (تقسیم بندی فلسفه ها) در یونان در دانشگاه آتن اشاره نمود.

پس از این سخنرانی و بیان این تقسیم بندی جدید در فلسفه، آقای پروفیسور «موجوبولوس» استاد بزرگ فلسفه در دانشگاه آتن درباره استاد علامه جعفری این مطالب را بیان کرد: همان گونه که در معرفی استاد گفتم: ایشان بسیار عمیق به مسائل می نگرند، امروز شما آقایان و خانم ها با سخنرانی علامه جعفری می توانید این موضوع را تأیید کنید که استاد علامه جعفری تقسیم بندی جدیدی را که برای علم و فلسفه و انواع آن مطرح کرده اند بسیار جالب است و با توجه به افکار ایشان می توان خطوط اصلی فلسفه و وظایف آینده فیلسوف را تعیین کرد ۱۲۰ فلسفه دین ۱۳۰ تحقیقی در فلسفه علم ۱۴۰ فلسفه و هدف زندگی ۱۵۰ فلسفه و نقد سکولاریزم ۱۶۰ مقدمه ای بر فلسفه ۱۷۰ مولوی و جهان بینی ها ۱۸۰ تعاون الدین و العلم ۱۹۰ الامر بین الامرین ۲۰۰ نهایت الادراک الواقعی بین الفلسفه القدیمه و الحدیثه ۲۱۰ آفرینش و انسان ۲۲۰ موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی ۲۰۰ عرفان: ۱ عرفان اسلامی ۲۰ آیا شریعت طریقت و حقیقت با یکدیگر متفاوتند؟ ۳۰ نیایش امام حسین (ع) در صحرای عرفان (به زبان فارسی و عربی) ۴۰ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی (۱۵ جلد) ۵۰ حضرت علی (ع) و عرفان ۶۰ علل و عوامل جذابیت سخنان مولوی ۷۰ در علم النفس ۱۰ آیا جنگ در طبیعت انسان است؟ ۲۰ وجدان ۳۰ در معارف اسلامی ۱۰ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (۲۷ جلد) ۲۰ ترجمه کامل نهج البلاغه (۱ جلد) ۳۰ انسان در دیدگاه قرآن ۴۰ مبدا اعلا ۵۰ امام حسین (ع) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت ۶۰ شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی ۷۰ علم از دیدگاه علی ۸۰ علم و دین در حیات معقول ۹۰ اخلاق و مذهب ۱۰۰ شناخت از دیدگاه علمی و قرآن ۱۰۰ در ادبیات و تحقیقات در مبانی آنها: ۱ سه شاعر (حافظ، سعدی، نظامی) ۲ حکمیت و اخلاق و عرفان در شعر نظامی گنجوی (به زبان فارس و روسی) ۳۰ تحلیل شخصیت خیام (بررسی آرا فلسفی، ادبی، علمی و دینی) ۴۰ از دریا به دریا (کشف الابیات مثنوی مولوی در ۴ جلد) ۵۰ در مباحث علمی: ۱ عمل تجوید ذهن ۲۰ بحثی در قانون تعادل در روش تجزیه ای و ترکیبی ۳۰ دانش ها و ارزش ها در مجرای قوانین علمی ۴۰ در مدیریت: ۱ - انگیزش مدیریت در اسلام و نقد انگیزش های معاصر در فرهنگ: ۱ فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو ۲۰ طرحی برای انقلاب فرهنگی ۳۰

آشنائی باعلامه محمد اقبال لاهوری

علامه محمد اقبال لاهوری در سوم ذی‌عقده - ۱۲۹۴ هجری قمری (مطابق با ۹ نوامبر ۱۸۷۷ میلادی) در یک خانواده متدین در شهر سیالکوت دیده به جهان گشود، پدرش بازرگانی پیشه میکرد. اجدادش همه از برهمنان کشمیر بودند که در قرن هفدهم به دین اسلام مشرف گشتند. علامه تحصیلات خود را با قرآن در یکی از مساجد زادگاهش شروع نموده و بعد از اتمام دوره مکتب برای گذران دوره های ابتدائی و متوسطه به کالج رفت. در کالج مورد توجه یکی از معلمانش به نام مولانا میر حسین قرار گرفت. ذوق و استعداد شاعری علامه تا جائی معلمش را تحت تاثیر قرار داد که ایشان هر چند مخالف با شعر گفتن جوانان بود، خودش علامه را تشویق به سرودن نمود. علامه سروده های خود را در ابتداء جهت اصلاح به داغ دهلوی تسلیم مینمود داغ دهلوی نیز پس از مدتی اعتراف کرد که اشعار اقبال نیاز به تصحیح نداشته و از داشتن چنین شاگردی فخر و مباهات میکرد. تخصصات علمی وی : علامه پس از اتمام دوره کالج، در رشته فلسفه دانشگاه لاهور ادامه تحصیل داده و با اتمام دوره فوق لیسانس از دانشگاه پنجاب با رتبه اول، عهده دار تدریس در رشته های تاریخ، فلسفه و علوم در همان دانشگاه گردید. اما فعالیت علامه و ذوق و قریحه وی فقط در عالم شعر و شاعری و فلسفه محدود نبوده بلکه ایشان در عالم اقتصاد نیز حرفی برای گفتن داشته اند تا جائیکه در سال ۱۹۰۱ م کتابی در همین زمینه به زبان اردو نوشتند.

آثار علامه : علاوه بر کتاب فوق از علامه آثاری دیگری نیز بر جای مانده که به شرح زیر میباشد:
علم الاقتصاد (که یادآوری شد) ، توسعه حکمت در ایران (سیر فلسفه در ایران) (ترجمه شده به زبان فارسی) ، تاریخ هند ، احیای فکر دینی در اسلام (ترجمه شده به زبان فارسی) ، یادداشتهای پراکنده (مجموعه خاطرات چند ماهه اقبال) ، دیوان فارسی اقبال که شامل رموز بی خودی، اسرار خودی، زبور عجم، پیام مشرق، جاویدنامه و ارمغان حجاز میباشد ، دیوان اقبال (به زبان اردو) بانگ درا، بال جبرئیل، ضرب کلیم .

حضور در دانشگاه : ایشان پس از مدتی جهت تکمیل تحصیلاتش راهی اروپا گردیده که این سفر علمی تاثیر زیادی بر افکارش به جای گزارد. در دانشگاه کمبریج نیز فلسفه را ادامه دارد و در آنجا با یکی از پیروان هگل به نام مک تیگارت ملاقاتی انجام داد، همچنین فرصت آشنایی با پروفسور براون و نیکلسون را پیدا کرد. اقبال پس از کسب درجه فلسفه اخلاق در دانشگاه کمبریج راهی دانشگاه مونیخ آلمان گردیده و با ارائه پایان نامه خود تحت عنوان سیر در فلسفه در ایران موفق به دریافت درجه دکتری گردید. ایشان مدتی نیز به جای پروفسور آرنلد در دانشگاه لندن، به تدریس زبان و ادبیان فارسی پرداخت. ظاهراً در اواخر اقامتش در لندن، قصد ترک شعر و شاعری داشت که دوستانش مانند سرعبدالقادر و همچنین آرنلد مانع از این کار او شدند.

شاعر ملی اسلامی: علاوه بر تخصصات ذکر شده، ایشان در اروپا در زمینه زبان ادبیات فارسی نیز به مطالعاتی دست زد که بعداً این زبان را به عنوان زبان شعری خود برگزید. همچنین از جمله تحولاتی مهمی که در زندگی اقبال در اروپا تبدیل وی از یک شاعر وطنی به یک شاعر ملی اسلامی بود که کتاب بانگ درآشاهد خوبی بر این مدعاست. ایشان پس از بازگشت به وطن در سال ۱۹۰۸ میلادی به سمت رئیس بخش فلسفه دانشکده دولتی لاهور انتخاب گردیده و علاوه بر تدریس، اجازه وکالت نیز کسب نموده اما پس از چندی، فقط شغل وکالت را ادامه داده و از تدریس دست کشید.

حرکتهای سیاسی وی: اقبال در سال ۱۹۲۶ م، به عضویت مجلس قانونگذاری انتخاب شد. وضعیت زندگی ناگوار مردم و اختلافات در آن زمان و عشق به آزادی، اقبال را به سوی حرکتهای سیاسی سوق داد تا جائیکه اقبال پیشنهاد تشکیل دولت پاکستان را در جلسه سالیانه حزب مسلم لیگ در الله آباد را داد. همچنین ایشان نمایندگی مردم مسلمان شبه قاره را در اولین موتمر اسلامی فلسطین در بیت المقدس را داشته. ایشان در بازگشتی از کنفرانسی در لندن از اسپانیا و مسجد قرطبه دیدن کرده بودند که دیدار از این مسجد تاثیر زیادی در روحیه ایشان به جای گذارده بود، در منظومه ای آن را بیان داشته همچنین از افغانستان نیز دیداری کرده و به زیارت مزار حکیم ثنائی موفق گردید. در اواخر عمر نیز یعنی به سال ۱۹۳۳ از دانشگاه پنجاب موفق به دریافت دکترای افتخاری گردید. بالاخره ایشان به دنبال تنگی نفس و ضعف قلبی که مبتلا گشته بود در روز پنجشنبه ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ مطابق بیستم صفر ۱۳۵۷ قمری دار فانی را وداع گفت. (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: انسانهای همیشه بیدار. دیوان فارسی اقبال. نقش شاعران در بیداری مردم. (منابع: دکتر ابوالقاسم رادفر، گردیده اشعار فارسی اقبال لاهوری، انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۶۵. خردنامه - ماهنامه فرهنگی همشهری اردیبهشت ۸۵)

آشنائی با بوذرجمهر حکیم

بُزْرْگُمُهر بُخْتِگان فرزند بُخْتِگ وزیر خردمند خسرو انوشیروان شاهنشاه ساسانی بود. در برخی نوشتار بزرگمهر بابرزو یا برزویه پزشک دربار انوشیروان یکسان انگاشته شده است که شاید به دلیل همزمانی این دو بوده باشد. نخست بزرگمهر برای آموزش و پرورش فرزند انوشیروان، هرمز گماشته شده بود. هرمز نسبت به بزرگمهر خوش رفتاری ننمود و استاد را از خود آزد، اما سپس از کرده خود پشیمان شد و جایگاه بزرگمهر بالا گرفت، تا آنکه به وزارت رسید و در امور کشوری با شایستگی بسیار به انوشیروان خدمت نمود. داستانهای بسیار از خردمندی او گفته اند. از داستانهای مشهور بزرگمهر پاسخی است به این پرسش در پیشگاه انوشیروان داده است: که بزرگترین بدبختی چیست؟ فیلسوف یونانی گفت پیری و گودنی که با تنگدستی و نداری با هم باشد، دانشمند هندی گفت

بیماری های جسمی که با دردهای روحی فزون گردد، بزرگمهر گفت که آدمی ببیند که عمرش در حال به پایان رسیدن است و کار نیکی نکرده باشد، این بدترین بدبختی هاست. این پاسخ در پیش خسرو بسیار پسندیده آمد و مقام و ارج بزرگمهر در برابر دانشمندان و فیلسوفهای خارجی نمایان شد. همچنین گویند وقتی پادشاه هند دستگاه شطرنج نزد پادشاه ایران فرستاد، بزرگمهر اسرار آنرا کشف کرد و در مقابل بازی تخته نرد را اختراع نمود. این رویداد در متنی پهلوی بنام چترنج نامک آمده است. نوشتاری بزبان پهلوی بنام پندنامگ و بزرگمهر بختگان یعنی پندنامه بزرگمهر پسر بختگان بدو منسوب است. همچنین در جوامع الحکایات آمده است روزی از سرزمین روم نامهای به انوشیروان رسید. در نامه مطلبی معما گونه نوشته شده بود. همه دانشمندان بزرگ شهر جمع شدند تا نامه را بخوانند، اما نتوانستند ولی بزرگمهر مطالب آنرا فهمید و مفهوم نامه را ترجمه کرد. سخنان حکیمانه بوذرجمهر حکیم بزرگمهر (بوذرجمهر حکیم) وزیر دربار انوشیروان عادل پادشاه بلند مرتبه سلسله ساسانیان ایران بود: ستوده و نیک فرجام کسی است که دادگر و نیکنام و در کردار و گفتار به هنجار باشد. آنچه دلخواه همه است جز تن درستی نیست، که اگر کسی روزی از آن محروم شد آرزویی جز بدست آوردنش ندارد. فر و شکوه زمانی فزونی می یابد که دانا نزدلمان ارجمند باشد، و کام بدخواه را به زهر بی اعتنایی بیالایم. برترین دانش ها یزدان پرستی است. دانایان روشندل می دانند که دوران زندگی دراز نیست، تن آدمی از این جهان است و روان از سرای دیگر. دل در آرزوی آنچه دسترسی بدان متصور نیست نباید بست، از آنکه مایه رنج تن و بلای جان است. کسی در شمار دانایان است که بر آنچه از دستش رفته افسوس نخورد، از نایافته به رنج نباشد، چون در طلب مرادی با سختی رویا رو شود سست نگردد و دل به ناامیدی نسپارد. خود را با هوس نزدیک مکن که خرد از تو روی بر می تابد. اگر خرسند و رضا باشی زندگی به دلخواه می سپاری. در آیین خرد در هر کاری اندیشه باید. برای آدمی دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. دیو کین و دیو سخن چینی گزنده است. سخن چین هرگز جز به دروغ لب نمی گشاید. گفتارش همیشه بی فروغ است. دو روی و سخن چین از مهر یزدان بی بهره اند و از او در هراسند. هرکس گوش نصیحت نیوش داشته باشد، و دل به آموختن بسپارد، بسا سخنان سودمند که از دانایان بشنود. کسی که زبانش را از بد گفتن باز دارد، و دل هیچ کس را به گفتن سخنان زشت نیازارد. به نزدیک خردمندان چهار چیز بر پادشاهان عیب است: ترسیدن در میدان جنگ، گریز از بخشنده، خوار داشتن رای خردمندان، شتابزدگی و نا آرامی و بیقراری در کارها. سخنی که سودی در آن نیست نگفتن بهتر، چه سخن بی سود در مثل مانند، آتشی است که دودش بسیار و گرمی و فروغش سخت اندک باشد. برای نادان پیرایه ای سزاورتر و زیباتر از خاموشی نیست. فرخنده روزگار کسی است که اهرمن او را از راه راست بیرون نبرد و همواره بی گناه زندگی کند.

کسی که به حکمت پروردگار معتقد و خستو باشد به بد و نیک روزگار نمی پردازد چنین بنده ای در پرستیدن یزدان بیشتر می کوشد و از بد سکالی و پیروی دیوان می پرهیزد ، ناکردنی نمی کند و از رنجه کردن بی گناهان بیزاری می جوید . نام جستن بی دلیری میسر نمی گردد ، و زمانه از بددلان بیزار است . صفحه نخست یادگار بزرگمهر یادگار بزرگمهر نام یکی از پندنامه های پهلوی (زبان پارسی میانه) است که منسوبست به بزرگمهر بختگان وزیر خسرو انوشیروان . یادگار بزرگمهر جزو متون پهلوی چاپ جاماسپجی دستور مینوچهر جی جاماسپ - اسانا است . درونمایه این کتاب پند و اندرز است . با مقایسه متن یادگار بزرگمهر با گفتاری از شاهنامه فردوسی به نام «پند دادن بوزرجمهر نوشینروان را» میتوان بدین نکته پی برد که بی هیچ شکی این متن پهلوی یکی از منابع شاهنامه بوده و آن را فردوسی خود و یا مهربان سرای او از پهلوی ترجمه کرده است . اگرچه در همه جا و در همه واژه ها این دو متن تطبیق کامل ندارند ولی باز تقریباً همه اندرزها و مضمونها (با اندک اختلافی) با همان نظم و ترتیب متن پهلوی در شاهنامه نیز آمده است . در ترجمه و نظم این متن پارسی میانه، بایستی فردوسی رنج فراوانی برده باشد زیرا در پایان این گفتار میگوید: سپاس از خداوند خورشید و ماه که رستم ز بوزرجمهر و ز شاه چون این کار دلگیری آمد بهیئن ز شطرنج باید که رانم سَخُن . (منبع - سایت نامداران و مشاهیر ایران)

آشنائی باخواجه عبدالله انصاری

ابو اسماعیل عبدالله بن ابو منصور مست انصاری معروف به خواجه عبدالله انصاری و پیر هرات از مشایخ و علمای بزرگ بود . به شیخ ابو الحسن خرقانی اخلاص و ارادت ویژه داشت . خواجه عبدالله محمد بن انصاری هروی سال ۳۸۴ - ۳۹۶ هجری - در زمان سلطنت آلب ارسلان سلجوقی و وزارت خواجه نظام الملک وزیر دانشمند و دانش پرور و هنر شناس وی در یکی از دهات طوس متولد شد و در سال ۴۸۱ هجری قمری درگذشت خواجه عبدالله انصاری نابغه ایست که به شامخ ترین قلل انسانیت دست یافته و اگر نظم و نثر وی تا بدین حد دلنشین است از جادوی عشق و ایمان اوست ایمان مردی که از سر منزل طلب گذشته و هفت خوان هولناک را بدون بیم و تردید پشت سر نهاده تا به چشمه آب حیات و به کیمیای سعادت و زندگی جاویدان رسیده است . وی یکی از بزرگترین کیمیاگران مشرق زمین است که قلمرو دست نیافتی او را شکوهی است که گذشت زمان در آن تاثیر نمی کند و هر سخنی از وی دنیای عظیم و پر جلالی را در پیش روی ما می گشاید و ما در این مقال نه امکان و نه فرصت و نه سودای و پایه آن را داریم که در حکمت اشراق و عرفان سخن گوئیم .

خواجه عبدالله انصاری از گویندگان و شعرای بسیار بلند پایه است که کلام او از دل برآمده و بر دل می نشیند و نثر وی نیز به روانی خود نوعی شعر به شمار می آید . ادبیات برای وی یک مقوله تجملی

یا راهی برای ارتزاق و رسیدن به دولت و مکنت نیست . بلکه رازگوی اسراری است که سینه هایی سوخته و شرحه شرحه می توانند آنها را در خود بگیرند. او از این وسیله علیه غاصبین حقوق مردم نیز استفاده می کند . خواجه عبدالله انصاری عارف وارسته ای دشمن دغلکاری و نیرنگ و خود فروشی است و از بزرگترین محدثین عالم اسلام نیز شمرده می شود. به لقب شیخ الاسلام معروف بود و از نوادگان ابویوب انصاری می باشد قدرت وی در علم و ادبیات عرب نیز بگواهی کتبی که به زبان عربی نوشته از جمله کتب : ذوالکلام و منازل السائرین برای مردی که بطور کلی هیچ مکتبی از صرف و نحو بطور کامل ندیده شگفت آور است . از آثار جاویدان این نابغه بزرگ آنچه به فارسی تصنیف شده و باقی مانده کتاب اسرار و زادالعارفین است که دنیای پر شوری از راه رسیدن به سعادت ازلی خودشناسی و خدانشناسی است که عمیقاً باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد تا اندکی به حال جذبه و شور این عارف جلیل القدر ربانی بتوان پی برد. خواجه در راه طریقت پیرو شیخ ابوالحسن خرقانی بود . خواجه چون حسین بن منصور حلاج شوریده بود و این شوریدگی بیش از هر چیز در مناجات های خواجه عبدالله انصاری مشهود است و آثارش مشحون از مواعظ و نصایح است و مسلک او بعدها مورد استفاده سعدی واقع گشت . گلستان و سعدی بهارستان جامی محصول همین نوع سبک است . عقاید و افکار خواجه را می توان در منازل السائرین مطالعه نمود. او حافظه ای قوی داشت و گویند سی هزار حدیث حفظ بوده است. «تصوف و عرفان و شیوه تربیت اخلاقی عرفا و متصوفه و مربیان بزرگ عرفان و بیان»

صوفی و صوفیان - منشاء کلمه صوفی : هر چند بحث درباره کلمه صوفی و اشتقاق آن ممکن است ما را از هدف اصلی این گفتار باز دارد ولی برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی بی مناسبت نخواهد بود با جمال نظریه های مختلف را گوشزد کنیم : گذشته از اینکه کلمه صوفی را به صف وصفه نسبت داده اند چهار فرض دیگر نیز در این باره آمده است : ۱- نسبت کلمه صوفی به صوفی که نام غوث بن مرن ابن تمیم بن مرباغوث بن مربن ادبن طانحه که یکی از پارسایان عهد جاهلیت عربستان بوده است . ۲- نسبت کلمه صوفی به صوف که برخی از محققان آن را بر دیگر فرضها ترجیح داده اند . ۳- نسبت کلمه مزبور به صفا که قشری آنرا بعید می دانند . ۴- نسبت آن به کلمه سوفیای یونانی که از گفته های ابوریحان بیرونی است و فن هامر خاور شناس و دیگران آنرا تایید کرده اند .

تصوف چیست؟ : آکنده بودن نوشته های پیشوایان عرفان و تصوف از تعبیرهای مبهم و غامض ، بیان مطلب ها به شیوه ی اشاره و کنایه و راز از یک سو و تلفیق این طریقه از اندیشه های فلسفی ، مذاهب ، مکتبها و شریعتهای گوناگون کهن از سوی دیگر سبب شده است که آوردن تعریف جامع و مانعی برای تصوف امری دشوار و بلکه امکان ناپذیر باشد بویژه که بسیاری از اندیشمندان کنونی

نسبت به هر موضوعی بنام «تعریف» درباره مسائلی هم بسته به زندگی چون تربیت و اجتماع و هر آنچه به طبیعت آدمی وابسته باشد و از مفهومی های زنده ی تغییر پذیر بشمار رود بدگمان اند و هر تعریفی را برای اینگونه موضوعها کم فایده می پندارند . از اینرو گذشتگان هم به علت اختلافهای فاحشی که در میان طریقت تصوف یافته اند بر آن شده اند که به حقیقت آن نمی توان پی برد .

غزالی می گوید : تصوف امری باطنی است که نمی توان بدان آگاه شد و صاحب اللمعات می نویسد : در قدیم مردم در تعریف تصوف سرگردان بودند و در این باره با صد عقیده و رای منشعب شدند . و گفته های مردم درباره تصوف از هزار عقیده و رای هم فزونی یافت و این امر دستاویز کسانی شد که نمی خواستند چنین تعاریفی را بپذیرند : بهر حال : تصوف عبارت از هرگونه عاطفه و جدان است و استواری است که هیچ سستی بدان راه نیابد و دودلی یا تردید بدان نسازد . تصوف بار انداختن بر درگاه یار است هر چند از آن رانده شود (ابوعلی رودباری) . تصوف آن است که حق ترا نسبت بخود بمیراند و به حق زنده کند (شیخ جنید بغدادی) . باری تعریف تصوف هر چه باشد ما را از این حقیقت باز نمی دارد که بدانیم مکتب این گروه بجز طریقه کسانیکه برپا و با شیوه ظاهربینی و سالوسی خود را به صوفیان منتسب کرده و مانند برخی از طریقه های دیگر مذهبی آن را بصورت دکانداری و وسیله کسب مال و منال و جاه و مقام درآورده اند مبتنی بر پارسایی و راستی و اخلاص و دلاوری و عشق به حقیقت و جان سپاری در راه آن و بسی از خواستهای بلند بوده است و به ویژه صفتهای ایثار و بشردوستی این گروه آدمی را به عالی ترین خصلتهای انسانی رهبری می کند و می توان شیوه ی نظری و عملی تربیتهای اخلاقی آن گروه را از مهمترین شیوه های اخلاقی بشمار آورد . و برای دریافتن این حقیقت بهترین تالیفی که با روشی ساده و علمی تدوین شده و مقامات و مقامها و منازل سالکان این طریقت را نشان داده است کتاب منازل السائرین تالیف پیشوای بزرگ متصوفه یعنی خواجه عبدالله انصاری متوفی توجه صاحبجلان بوده است چنانکه چندی پیش دو شرح گرانمایه خطی بر این کتاب بدست آمد و انستیتوی علمی فرانسه در قاهره هر دو را به چاپ رسانید ، یکی از شرحهای مزبور تالیف ابو محمد عبدالمیعتی بن ابی الثنایمحمود بن عبدالمیعتی لخمی اسکندری است که در اوائل قرن هفتم هجری نوشته شده و در سال ۱۹۵۴ به طبع رسیده است .

و دیگری تالیف حسن بن محمد فرکاوی قادری است که در اواخر قرن هشتم هجری تالیف یافته و در سال ۱۹۵۳ به چاپ رسیده است . خواجه عبدالله انصاری نیز در مقدمه این تالیف گرانقدر (منازل السائرین) اختلاف نظرها را تأیید می کند و می نویسد : سیر کنندگان در این مقام ها بر اختلافات عظیمی هستند که ترتیب قاطعی آنها را گرد نمی آورد و نهایتگاه جامعی را بی جویی نمی کنند ، به همین سبب عارف سخندان که در زبان تازی همچون پارسی استاد مبرز و شیوائی بود ، بر آن می شود که با بیانی موجز و به شیوه ای عالمانه مقامهای صوفیان را تدوین کند تا برای سالکان و سائران

راهنمای روشنی باشد ، وی در مقدمه از ابوبکر کتای نقل می کند که : «میان بنده و حق هزار مقام از نور و ظلمت است» و عبدالمیعطی شارح می نویسد : «پیشوای ما بر این میزان یعنی هزار مقام هم افزوده و هر یک از بابهای دهگانه را به سه درجه تقسیم نموده و برای هر یک از درجات مراتبی قائل شده است»

فرازهایی از «مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری» : در کودکی پستی در جوانی مستی در پیری سستی پس کی خدا پرستی؟ اگر بر هوا پری مگسی باشی و اگر بردریا روی خسی باشی ، دلی بدست آور تا کسی باشی . الهی هر که را عقل دادی چه ندادی؟ و هر که را عقل ندادی چه دادی؟ الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است الهی اگر گوئی بنده من ، از آسمان می گذرد خنده من . و این رباعی خواجه خیلی عبرت انگیز است : عیب است بزرگ بر کشیدن خود را - از جمله خلق برگزیدن خود را - از مردمک دیده نباید آموخت - دیدن همه کس را و ندیدن خود را . الهی یکتای بی همتائی و قیوم توانائی، بر همه چیز دانائی و بینائی و بی عیب مصفائی و از شریک مبرائی ، مسند نشین استغنائی ، چشمه الوهیت بتو زبید ملک خدائی الهی در جلال رحمانی و در کمال رحیمی ، نه محتاج مکانی و نه آرومند زمانی ، نه کس بتو ماند و نه بکس مانی ، پیداست که در میان جانی ، بلکه جان زنده بجیزی است که تو آنی! الهی به وجود خود قائمی و بشکر خود مشکور ، بعلم عارف نزدیکی و به جهل جاهل در افترازی الهی ترا به عظمت ستودن وسیله سرور است و بشکر نعمت تو زبان گشودن مرتبه غرور است الهی بر هر که داغ محنت خود نهادی خرمن وجودش را بباد نیستی بردادی . الیه هر که ترا شناخت هر چه غیر از تو بود بینداخت. الهی چون در تو نگرم از جمله تاج دارانم و چون در خود نگرم از جمله خاکسارانم خاک بر باد کردم و بر تن خود بیداد کردم و شیطان را شاد الهی در سر خمار تو دارم و در دل اسرار تو دارم و بر زبان اشعار تو الهی اگر گویم ستایش و ثنای تو گویم و اگر جویم رضای تو جویم الهی اگر طاعت بسی ندارم اندر دو جهان جز تو کسی ندارم . الهی ظاهری داریم بس شوریده و باطنی داریم بخواب غفلت آلوده و دیده ای پر آب گاهی در آتش می سوزیم و گاهی در آب دیده غرق . الهی از کشته تو خون نیاید و از سوخته تو دود ، کشته تو بکشته شدن شاد و سوخته تو بسوختن خوشنود. الهی من کیستم که ترا خواهم چون از قسمت خود آگاهم ، از هر چه می پندارم کمترم . الهی عاجز و سرگردانم و درمانده و حیرانم . نه آنچه را دارم دانم. الهی اگر ترا باید عبدالله آن کند که شاید و اگر خود را باید عبدالله آن کند که شاید ، الهی عزت و کبریائی از آن تو و در قیامت مطیعان راحله احسان تو . ای کریمی که بخشنده عطایی و ای حکیمی که پوشنده خطایی و ای صمدی که از ادراک ما جدایی و ای ذات یکتایی که در ذات و صفات بی همتایی و ای قادری که خدائی و ای ذات یکتایی که در ذات و صفات بی همتایی و ای قادری که خدایی را سزایی و ای خالق که گمراهان را

راهنمایی، جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده و چشم ما را ضیای خود ده و ما را از فضل و کرم خود آن ده که آن به . الهی عذر ما بپذیر و بر عیبهای ما مگیر ، الهی همه عمر خود بر باد دادیم و بر تن خود بیداد ، بود و نبود ما یکسان از غم ، ما را شادی رسان الهی از پیش خطر و از پس راهم نیست . دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست . الهی بنیاد توحید ما خراب ، باغ امیدما بی آب مکن . الهی بر سر ما خاک خجالت نثار مکن و ما را ببلای خود گرفتار مکن . الهی فرمودی که در دنیا بدان چشم که در توانگران می نگرید ، بدرویشان و مسکینان نگرید . الهی تو کریمی را والاتری که در آخرت بدان چشم که در مطیعان نگری در عاصیان نگری . الهی بهشت بیتو جای شادی نیست و جز از دوستی تو روی آزادی نیست . الهی دلی ده که در حرص و آز بر ما باز نشود و قناعتی ده که چشم امید ما جز بروی تو باز نشود . الهی دستم گیر که دست آویز ندارم و عذرم بپذیر که پای گریز ندارم . الهی تحقیقی ده که از دنیا بیزار شویم و توفیقی ده که در دین استوار شویم . الهی تو بساز کار من و منگر بکردار من ! الهی تو بساز که دیگران ندانند و تو بنواز که دیگران نتوانند . الهی دلی ده که طاعت افزون کند و توفیق طاعتی که به بهشت رهنمون کند . الهی دلی ده که در آن آتش هوی نبود و سینه ای ده که در آن رزق و ریا نبود . الهی دیده ای ده که جز ربوبیت تو نه بیند و دلی ده که داغ عبودیت تو گزیند و نفسی که حلقه عبودیت تو در گوش کند و جانی ده که زهر حکمت تو نوش کند . الهی یافت تو آرزوی ما است و دریافت تو نه بقوت بازوی ما است . آنرا که خواندی واسطه ای در میان نبود و آنرا که راندی هیچ گناهی نکرده بود . الهی آنچه تو کشتی آب ده و آنچه عبدالله را کشت بر آب ده ! . الهی ما را در دنیا معصیت می کردیم حبیب تو محمد (ص) غمگین میشد و دشمن ابلیس شاد، الهی اگر فردا عقوبت کنی باز حبیب الله العالمین دوست تو محمد (ص) اندوهگین شود و دشمن تو و ما شاد گردد . الهی دو شادی به دشمن مده و دو اندوه بر دل دوست خود محمد (ص) منه . الهی اگر بررسی حجت نداریم و اگر بسنجی بضاعت نداریم و اگر بسوزی طاقت نداریم . مائیم همه مسلمان بیمایه و همه از طاعت بی پیرایه و همه محتاج و بی سرمایه الهی چون نیکان را استغفار باید کرد ، نانیکان را چه باید کرد؟ الهی مبینی و میدانی و برآوردن می توانی . الهی چون همه آن کنی که می خواهی پس از این بنده مفلس چه می خواهی . الهی آمرزیدن مطیعان چه کار است . کرمی که همه را نرسد چه مقداب است؟ الهی آفریدی رایگان و روی دادی رایگان . پس بیامرز رایگان که تو خدایی نه بازرگان . الهی محبت تو بجان است . محبت دوستان تو هم بجان است و با غیر ایشان تاب جان است . الهی به حور قصور ننازیم اگر نفسی با تو پردازیم ، اگر بدوزخ بری دوی دار نیستیم و اگر به بهشت بری خریدار نیستیم . الهی دعا بدرگاه تو لجاج است ، چون دانی که بنده به چه محتاج است . الهی عبدالله کاش خاک بودی تا نامش از دفتر جهان پاک بودی . الهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود زیرا که از تو نیکی آید و از عبدالله بدی .

الهی اگر چه نور در عبادت است ، اما کار به عنایت است . الهی اگر چه شب فراق تاریکست دل خوشدارم که صبح وصال نزدیک است . الهی آنرا که خواهی آب در خوی او روانتر است و آنرا که نخواهی چه درمان است . الهی در اصطفاء در دامن آدم تو ریختی و گرد عصیان بر فرق ابلیس تو بیختی ! از روی ادب ما بد کردیم ، اما در حقیقت تو فتنه انگیزتی !!! استغفرالله و اتوب الیه .

الهی چون آتش فراق داشتی با آتش دوزخ چه کار داشتی . الهی روزگاری ترا می جستم خود را می یافتم . اکنون خود را می جویم ترا یافتم . الهی بر عجز و بیچارگی خود گواهم و از لطف و عنایت تو آگاهم ! خواست خواست تو است من چه خواهم ؟ (من چه دانم ؟) الهی چون سگ را بار است و سنگینی را دیدار است . پس عبدالله را با ناامیدی چه کار است !

آشنائی با محمود فتوحی رودمعجی

محمود فتوحی رودمَعَجَنی (زاده ۲ شهریور ۱۳۴۳ در رودمَعجن) تربت حیدریه، از استادان زبان و ادبیات فارسی در ایران است. محمود فتوحی رودمَعجَنی، روز دوم شهریور ۱۳۴۳ در رودمَعجَن از روستاهای تربت حیدریه در خراسان به دنیا آمد. دبیرستان را در شهر خود گذراند و در سال ۱۳۶۸ از دانشگاه تربیت معلم تهران درجه کارشناسی ادبیات فارسی گرفت. کارشناسی ارشد را در دانشگاه تهران گذراند و دوره دکتری ادبیات فارسی را در سال ۱۳۷۴ در دانشگاه تهران با نگارش پایاننامه با عنوان «دیدگاههای نقد ادبی در عصر صفوی» زیر نظر دکتر عبدالحسین زرین کوب و دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی به پایان برد . در سال ۱۳۷۵ در سمت استادیاری دانشگاه تربیت معلم تهران آغاز به کار کرد. مدت دو سال (۱۳۸۱-۱۳۷۹) مدیریت کتابخانه مرکزی این دانشگاه را بر عهده داشت. در همین سالها دوره آموزشی روشهای تأمین مدارک الکترونیک کتابخانه ای را در کتابخانه بریتانیا در لندن گذراند. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ در دانشکده فیلولوژی دانشگاه بلگراد زبان و ادبیات فارسی تدریس کرد . او از سال ۱۳۸۶ به دانشگاه فردوسی مشهد رفت. فتوحی به مدت حدود یکسال با رتبه استادی در دانشگاه ملی استرالیا تدریس کرد. دکتر فتوحی از دانشگاه ملّی استرالیا بازگشته و هم اکنون در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد با رتبه استادی مشغول به تدریس میباشد . فعالیتهای فتوحی در مطبوعات دانشگاهی نیز قابل ذکر است. از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۱ در هیئت تحریریه کتاب ماه ادبیات و فلسفه به سردبیری علی اصغر محمدخانی همکاری فعال داشت. در فاصله سالهای ۱۳۸۷-۱۳۷۶ سردبیر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم بود و از سال ۱۳۸۷ سردبیری فصلنامه نقد ادبی را به عهده دارد. فتوحی در سالهای ۱۳۸۹-۱۳۹۱ پس از درگذشت استاد علی محمد حقشناس به ریاست انجمن علمی نقد ادبی ایران برگزیده شد. در همین زمان نخستین همایش ملی نظریه و نقد ادبی در ایران (اسفند ۱۳۹۰) با

دبیری وی در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد. پژوهشهای محمود فتوحی بیشتر در قلمروهای نظریه های بلاغت، سبک شناسی، تاریخ ادبیات و سبک هندی است. فتوحی در شعر نیز دستی دارد و دفتر شعری با نام «سیب پرتابی» ۱۳۸۱ منتشر کرده است.

آشنائی با محمد تقی شریعتی

استاد محمد تقی شریعتی، مفسر قرآن، در سال ۱۲۸۶ (ه.ش) در روستای «مزینان» از توابع سبزوار به دنیا آمد. پدرش، شیخ محمود و پدر بزرگش، آخوند ملاقربانعلی، از شاگردان برجسته ملاهادی سبزواری، حکیم و فیلسوف شهیر و ممتاز عصر خویش است. خواندن و نوشتن را در مکاتب محلی آموخت و مقدمات صرف و نحو را در مدرسه مزینان و نزد پدر فراگرفت. وی در زندگی نامه خود درباره شدت علاقه اش به تحصیل می نویسد: «پدرم با حسن ظن که به هوش و استعداد من داشت و آینده درخشانی را برایم پیش بینی می کرد آن توانایی مالی را در خود نمی دید که مرا به مشهد بفرستد ولی اصرار و الحاح متوالی و شدید من که گاهی به گریه و زاری می کشید آن مرحوم را راضی کرد و در سن چهارده یا پانزده سالگی با هشتاد ریال خرج سفر حرکت کردم و بعد از ۹ روز با گاری مسافری وارد این شهر شدم و به تحصیل پرداختم. خوب به خاطر دارم که نخستین بار که می توانستم برای آینده خود فکر کنم و اولین امید و آرزویی که در مغز کوچکم وارد شد، این بود که مبلغ دینی شوم با ورود به مشهد این آرزو قوت یافت تا به حد عشق رسید.» وی در ادامه می نویسد: «کتب ادبی را با دقت زیاد می آموختم به طوری که هر کتابی را بعد از خواندن، درس می دادم. نوع آقایان طلاب اغلب کتاب های درسی را تا آخر به درس نمی روند و بعضی کتب را به کلی نمی خوانند ولی من جمیع آنها را از ابتدا تا انتها می خواندم و هیچ کتابی را هم ترک نمی کردم حتی وسواس در من پیدا شده بود که برای حصول اطمینان دوبار درس می گرفتم و از جمله حاشیه ملاعبدا... و قسمتی از مغنی و مطول را دوبار و هرکدام را نزد دو استاد خوانده ام و این امر عادی شد که به کتب غیرادبی نیز سرایت کرد چنانچه مکاسب را خدمت مرحوم آقای حاج میرزا حسن ارتضاء رحمة الله علیه و بعد از اول تا آخر تمام مکاسب را در محضر حضرت آیت ا... فقیه سبزواری آموختم.» استاد محمد تقی شریعتی در مشهد از درس ملاهاشم قزوینی، ادیب بزرگ، ادیب ثانی، کاظم دامغانی و میرزا احمد مدرس بهره برد. وی از سال ۱۳۰۹ علاوه بر شرکت در درس خارج حوزه در مدارس ملی شرافت، ابن یمین، فردوسی و دانشسرای مقدماتی به تدریس ادبیات عربی و دروس دینی پرداخت. او درباره این مرحله از زندگی اش می نویسد: «باری از آغاز به امر تبلیغ و تعلیم عشق زیادی داشتم و چون در این کشور ستمدیده اوضاع ناگوار پیش آمد که دستگاه روحانیت برچیده و تبلیغ و تدریس معارف دین تعطیل و مجامع مذهبی ممنوع شد و از طرفی از حیث معاش

بعد از فوت پدرم در مضيقه عجيب افتاده بودم و ضمنا بايد اعتراف كنم كه ارتزاق از طريق مشاغل ديني را هم از همان ابتدا نمي پسنديدم و نوكری دولت را حتی الامكان نمي خواستم بپذيرم، روی همه اين جهات با حقوق بسيار بسيار ناچيزی ساعات درسی در مدارس ملی قبول كردم تا هم قوت لایموتی به دست آورم و هم به مقدار اندکی وسیله ترویج و تبلیغ داشته باشم.» وی از سال ۱۳۲۰ جلسات تفسیر قرآن را در خانه خود یا دوستانش برگزار می کرد و در سال ۱۳۲۳ كانون نشر حقایق اسلامی را تاسیس کرد. انگیزه تاسیس كانون نشر حقایق اسلامی بازمی گردد به شرایط ویژه ای که جنگ جهانی دوم برای ایران به وجود آورده بود در شهریور ۱۳۲۰ ورود ارتش سرخ به بسط و نفوذ تفکر ماتریالیستی منجر شد و فعالیت های فرهنگی شوروی چه در انجمن «وکس» که بسیاری از دانش آموزان و دانشجویان را به خود جذب کرده بود و چه در حزب توده که مدعی پیرو تفکر مارکسیسم - لنینیسم است، موج جدیدی از تفکر ماتریالیستی را در ایران خاصه شمال شرق ایران و خراسان به راه انداخت. این تفکر با ایدئولوژی جدید بسیار مورد توجه جوانان، تحصیل کردگان، مردم محروم و ستمدیده قرار گرفت، در این زمان، استاد شریعتی با آشنایی به شرایط فکری حاکم بر مشهد موج جدیدی از تفکر اسلامی به راه انداخت تا به کمک آن به مقابله جدی با دو اندیشه رایج یعنی از یک سو تحجر و از سوی دیگر طرفداران تفکر ماتریالیستی برآید. به این شکل بود که جناح نوگرای دینی در خراسان به رهبری وی تشکیل و روز به روز بر منزلتش افزوده شد. تشکیل مجالس مذهبی توسط وی، تفسیر قرآن و نهج البلاغه برای اولین بار در مشهد، تشکیل جلسات مناظره پس از هر سخنرانی، تغییر فرم در برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورا و ... از نمونه مواردی بود که به آن پرداخته می شد. استاد شریعتی در سال ۱۳۳۱ همراه با دکتر صدیق، حاجی عابدزاده از نامزدهای جمعیت های موقت اسلامی مشهد برای شرکت در مجلس هفدهم بود. این انتخابات دو مرحله ای بود و در دور اول استاد شریعتی از افرادی بود که رای آورد اما انتخابات مشهد در پی اعمال نفوذ دربار در دور دوم باطل اعلام شد. در همین سال به همت آیت ا... حاج سید رضا زنجانی، عباس رادینا، رحیم عطایی، «نهیض مقاومت ملی» تاسیس شد. جلسات كانون، یکی از پایگاه های عمده و مهم نهیض مقاومت ملی در مشهد محسوب می شد. استاد محمد تقی شریعتی در سال ۱۳۳۶ به دلیل همکاری با نهیض مقاومت ملی نزدیک به ۲ ماه بازداشت شد و كانون نشر حقایق اسلامی هم تا سال ۱۳۳۹ تعطیل شد. طی سال های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ که كانون تعطیل بود، جلسات تفسیر قرآن استاد در منزل آیت ا... العظمی میلانی برگزار می شد. همچنین در همین سال ها به تدریس تفسیر قرآن و نهج البلاغه در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی پرداخت. سال ۱۳۳۹ كانون فعالیت خود را از سر گرفت. استاد محمد تقی شریعتی در سال ۴۱ از خدمت در آموزش و پرورش خراسان بازنشسته شد و پس از آن در ماه های رمضان سال های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ در مسجد

هدایت تفسیر قرآن می گفت. وی بین سال های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱ در حسینیه ارشاد سخنرانی می کرد. وی در سال ۵۱ دستگیر شد و یک سال ونیم در زندان قزل قلعه حبس بود تا در ۲۸ مرداد ۱۳۵۲ از زندان رهایی یافت و از این به بعد به دلیل کهولت سن کمتر در امور سیاسی شرکت می کرد تا این که عاقبت پس از یک عمر مجاهدت در ۳۱ فروردین سال ۱۳۶۶ دار فانی را وداع گفت و در حرم مطهر امام رضا(ع) دفن شد. تلاش های مجاهدانه و دلسوزی های استاد محمد تقی شریعتی برای ارشاد و آگاه کردن نسل جوان به حدی گسترده و موثر بود که به «سقراط خراسان» شهرت یافته بود.

سال شمار زندگی استاد محمد تقی شریعتی مزینانی: ۱۲۸۶ شمسی: تولد در مزینان، از دهستانهای بزرگ بخش داورزن شهرستان سبزوار . ۱۲۸۶-۱۳۰۶: تحصیل علوم مقدماتی نزد پدرشان مرحوم شیخ محمود شریعتی مزینانی . ۱۳۰۶-۱۳۰۷: ورود به مشهد برای ادامه تحصیلات دینی در حوزه علمیه مشهد . ۱۳۰۹-۱۳۱۳: تدریس در دبستان ملی شرافت: تکمیل تحصیلات رسمی حوزه تا سطح (مطول، شرح لمعه و قوانین) در محضر اساتیدی چون: مرحوم آقا شیخ هاشم قزوینی، ادیب بزرگ، ادیب ثانی، کاظم دامغانی، حاج میرزا محمد مدرس . ۱۳۱۲: تولد فرزندش دکتر علی شریعتی مزینانی و خروج از لباس روحانیت . ۱۳۱۴-۱۳۲۰: تدریس در دبستان ابن یمین، نظامت و کفالت آن دبیرستان (روزانه و شبانه) آشنایی با دانش های جدید، ترجمه کتب از عربی به فارسی . ۱۳۲۰ (پس از شهریور): تدریس ادبیات فارسی، عربی، شرعیات، در دبیرستانهای شاهرضا و فردوسی و دانشسرای مقدماتی . ۱۳۲۰ (نیمه دوم): آغاز جلسات تفسیر قرآن به صورت سیار در منازل، مبارزه علمی و مناظره با توده ای ها، انتشار کتاب درسی «اصول عقاید و اخلاق شریعتی» . ۱۳۲۳: تاسیس کانون «نشر حقایق اسلامی» واقع در چهار باغ مشهد و تمرکز جلسات سیار در آن محل . ۱۳۲۶ (اسفند ماه): انتشار «کارنامه کانون نشر حقایق اسلامی» نشریه یکم . ۱۳۲۷: سخنرانی های هفتگی درباره «فایده و لزوم دین» در رادیو مشهد، که بعدا با همین نام منتشر شد . ۱۳۳۰: همکاری با «جمعیت های موئلفه اسلامی» در جهت کوشش برای انتخاب وکلای حقیقی و شایسته برای دوره هفدهم مجلس شورای ملی . ۱۳۳۱: استاد شریعتی به همراه دکتر صدیق ، شیخ محمود حلبی ، حاجی عابدزاده ، از کاندیداهای جمعیت های موئلفه اسلامی مشهد مقدس برای شرکت در مجلس هفدهم هستند. در دور اول استاد رای می آورد، اما انتخابات مشهد به دلیل اعمال نفوذ دربار در دور دوم باطل اعلام میشود . تشکیل سازمان مقاومت ملی (جمعیت های موئلفه اسلامی ، حزب ایران ، کلوب مصدق ، طرفداران جبهه ملی و حزب زحمتکشان) در اعتراض به دولت قوام و برکناری دکتر مصدق و اعلان تعطیلی عمومی به حمایت از دکتر مصدق . ۱۳۳۲: سازماندهی میتینگ در حمایت از دکتر مصدق در ایوان مقصر در مسجد گوهر شاد. در این سخنرانی استاد شریعتی با اشاره به واقعه

جنگ خندق و ابتکار سلمان فارسی، آنرا به نهضت ملی نفت و دکتر مصدق تشبیه مینماید. در پایان این میتینگ، قطعنامه ای صادر میشود که طی آن خیابان فوزیه به سی تیر تغییر نام میدهد .

به دنبال پیشنهاد مصدق مبنی بر انحلال مجلس هفدهم، کانون نشر حقایق اسلامی و دیگر جمعیت‌های مذهبی رفراندومی در مشهد برگزار میکنند و طی آن از تصمیم مصدق حمایت میکنند . در پی درگیری ها و بالاگرفتن اختلافات میان آیت ا... کاشانی و دکتر مصدق، کانون نشر حقایق اسلامی حمایت خود را از دکتر مصدق اعلام می نماید . تاسیس «نهضت مقاومت ملی» به همت آیت ا... حاج سیدرضا زنجانی، عباس رادنیاء، رحیم عطایی و... که کانون نشر حقایق اسلامی یکی از کمیته های ایالتی این نهضت بود. جلسات کانون، یکی از پایگاههای عمده و مهم نهضت مقاومت ملی در مشهد محسوب می شد . ۱۳۳۳: برگزاری مراسم سالگرد ۳۰ تیر با هدایت کمیته ایالتی خراسان - نهضت مقاومت ملی. اعلام تعطیلی و اعتصاب عمومی و پخش اعلامیه در شهر و آتش زدن در کنسولگری انگلیس در مشهد . ۱۳۳۶: دستگیری و بازداشت به دلیل همکاری با «نهضت مقاومت ملی» و در نهایت تعطیل شدن کانون نشر حقایق اسلامی . ۱۳۳۷-۱۳۳۹: تشکیل جلسات تفسیر و سخنرانی در منزل آیت ا... سید محمد هادی میلانی (ره). تدریس تفسیر قرآن و نهج البلاغه در دانشکده ادبیات و معارف اسلامی مشهد و موسسه وعظ و تبلیغ تا سال ۱۳۴۰ . ۱۳۳۹: بازگشایی کانون و تجدید فعالیتهای تبلیغاتی و فرهنگی آن . ۱۳۳۹-۱۳۴۱: سفر فرزندش «علی» به پاریس برای ادامه تحصیلات عالیه و اخذ دانشنامه دکتری . ۱۳۴۰ (۳ تیر، عاشورای ۱۳۸۱ هجری): حرکت دسته ای شکوهمند با ترتیب خاص از کانون به سوی حرم مطهر رضوی (ع) و سخنرانی استاد در روز عاشورا . ۱۳۴۱ (۲۳ خرداد، عاشورای سال ۱۳۸۲ هجری): حرکت دسته جمعی عده کثیری از مردم به عنوان عزاداری سیدالشهداء (ع) مانند سال قبل و ممانعت از سخنرانی استاد . ۱۳۴۱ (آبان ماه): بازنشسته شدن از خدمت در آموزش و پرورش خراسان . ۱۳۴۲ (خرداد، محرم سال ۱۳۸۳ هجری): جلوگیری از برگزاری مراسم سوگواری هر ساله در روز عاشورا و تعطیل شدن کانون از طرف عوامل رژیم . ۱۳۴۳ (بعد از تعطیل شدن کانون): قبول دعوت حسینیه ارشاد برای سخنرانی در آن موسسه . ۱۳۴۳-۱۳۴۴: ایراد سخنرانی و تفسیر قرآن در مسجد هدایت تهران در ماه رمضان به جای آیت ا... طالقانی که در بازداشت بودند . ۱۳۴۴-۱۳۴۵: سخنرانی هفتگی به مدت ۲۳ جلسه پیاپی در شبهای جمعه درباره «خلافت و امامت» به استناد قرآن مجید در حسینیه ارشاد . ۱۳۴۵ (۲۳ آذر، ۲۳ دی): تفسیر قرآن در ماه رمضان ۱۳۸۶ قمری به اصرار آیت ا... طالقانی در مسجد هدایت با حضور ایشان . ۱۳۴۶ (شهریور): انتشار نخستین چاپ «تفسیر نوین» به مناسبت هزار و چهارصدمین سال بعثت پیامبر گرامی اسلام از سوی «شرکت سهامی انتشار» . ۱۳۴۶-۱۳۴۷: مراجعت به مشهد، دایر شدن جلسات تفسیر قرآن به صورت سیار در منزل، تحقیق در مورد

«وحی و نبوت». ۱۳۴۹ (تیر ماه): انتشار کتاب «وحی و نبوت در پرتو قرآن» در مشهد. ۱۳۵۱ (۱۷ آبان، برابر با عید فطر ۱۳۹۲ هجری): آخرین سخنرانی در حسینیه ارشاد و تعطیل شدن حسینیه توسط ساواک. ۱۳۵۲-۱۳۵۳: دستگیر شدن و یک سال و اندی زندانی به سبب پنهان زیستی دکتر علی شریعتی. ۱۳۵۶: درگذشت مشکوک دکتر علی شریعتی در تاریخ ۲۹ خرداد در لندن و آغاز اندوه جانکاه پدر و شکیبایی خدایسندانه. ۱۳۵۸ (۱۶ فروردین): سخنرانی در حسینیه ارشاد پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۶ فروردین. ۱۳۵۸-۱۳۶۰: ایراد سخنرانی در رادیو به مناسبت‌های مختلف. ۱۳۶۶: درگذشت استاد محمد تقی شریعتی مزینانی در تاریخ ۳۱ فروردین.

آشنائی با علی شریعتی

دکتر علی شریعتی در سال ۱۳۱۲ در روستای مزینان از حوالی شهرستان سبزوار متولد شد. اجداد دکتر علی شریعتی همه از عالمان دین بوده اند. پدر پدر بزرگ علی شریعتی، ملا قربانعلی، معروف به آخوند حکیم، مردی فیلسوف و فقیه بود که در مدارس قدیم بخارا و مشهد و سبزوار تحصیل کرده و از شاگردان برگزیده حکیم اسرار (حاج ملاهادی سبزواری) محسوب می شد. پدر علی شریعتی، استاد محمد تقی شریعتی (مؤسس کانون حقایق اسلامی که هدف آن «تجدید حیات اسلام و مسلمین» بود) و مادرش زهرا امینی زنی روستایی متواضع و حساس بود. علی شریعتی حساسیتهای لطیف انسانی و اقتدار روحی و صلاحیت عقیده اش را از مادرش به ودیعه گرفته بود. علی شریعتی به سال ۱۳۱۹ در سن هفت سالگی در دبستان ابن یمین، ثبت نام می کند، اما به دلیل بحرانی شدن اوضاع کشور تبعید رضا شاه و اشغال کشور توسط متفقین خانواده اش را به ده می فرستد و پس از برقراری آرامش نسبی در مشهد علی و خانواده اش به مشهد باز می گردند. علی شریعتی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در ۱۶ سالگی سیکل اول دبیرستان (کلاس نهم نظام قدیم) را به پایان رساند و وارد دانشسرای مقدماتی شد. در سال ۳۱، اولین بازداشت علی که در واقع نخستین رویارویی مستقیم وی با حکومت و طرفداری همه جانبه او از حکومت ملی بود، واقع شد. در همین زمان یعنی ۱۳۳۱ علی شریعتی که در سال آخر دانشسرا بود به پیشنهاد پدرش شروع به ترجمه کتاب ابودر (نوشته عبدالحمید جوده السحار) می کند. در اواسط سال ۱۳۳۱ تحصیلات علی شریعتی در دانشسرا تمام شد و پس از مدتی شروع به تدریس در مدرسه کاتب پور احمدآباد کرد. و همزمان به فعالیتهای سیاسیش ادامه داد. کتاب «مکتب واسطه» نیز در همین دوره نوشته شده است. در سال ۱۳۳۴ پس از تاسیس دانشکده علوم و ادبیات انسانی مشهد وارد آن دانشکده شد. در دانشکده مسئول انجمن ادبی دانشجویان بود در همین سالهاست که آثاری از اخوان ثالث مانند کتاب ارغنون (۱۳۳۰) و کتاب زمستان (۱۳۳۵) و آخر شاهنامه (۱۳۲۸) به چاپ رسید و او را

سخت تحت تاثیر قرار داد . در این زمان فعالیتهای سیاسی اجتماعی علی شریعتی در نهضت (جمعیتی که پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط جمعی از ملیون خراسان ایجاد شده که علی شریعتی یکی از اعضا آن جمعیت بود) . آشنایی او با خانم پوران شریعت رضوی در دانشکده ادبیات منجر به ازدواج آن دو در سال ۱۳۳۷ می گردد. و پس از چند ماه زندگی مشترک به علت موافقت با بورسیه تحصیلی او در اوایل خرداد ماه ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیل راهی فرانسه می شود. در طول دوران تحصیل در اروپا علاوه بر نهضت آزادیبخش الجزایر با دیگر نهضت‌های ملی افریقا و آسیا، آشنایی پیدا کرد و به دنبال افشای شهادت پاتریس لومومبا در ۱۹۶۱ تظاهرات وسیعی از سوی سیاهپوستان در مقابل سفارت بلژیک در پاریس سازمان یافته بود که منجر به حمله پلیس و دستگیری عده زیادی از جمله دکتر علی شریعتی شد . دولت فرانسه که با بررسی وضع سیاسی علی شریعتی، تصمیم به اخراج وی گرفت اما با حمایت قاضی سوسیالیست دادگاه، مجبور می شود اجرای حکم را معوق گذارد. علی شریعتی در سال ۱۹۶۳ با درجه دکتری یونیورسیتة فارغ التحصیل شد و پس از مدتی او به همراه خانواده و سه فرزندش به ایران بازگشت و در مرز بازرگان توسط مأموران ساواک دستگیر شد. پس از بازگشت از اروپا : پس از پنج سال تحصیل و آموختن و فعالیت سیاسی، در اروپا، بازگشت به فضای راکد و بسته جامعه ایران و آن هم تدریس در دبیرستان بسیار رنج آور بود، سال بعد (وی) پس از قبولی در امتحان به عنوان کارشناس کتب درسی به تهران منتقل می شود و با آقایان برقی و باهنر و دکتر بهشتی که از مسئولین بررسی کتب دینی بودند، همکاری می کند. ترجمه کتاب «سلمان پاک» اثر پروفیسور لوئی ماسینیون حاصل تلاش دکتر علی شریعتی در این دوره است. از سال ۱۳۴۵ دکتر علی شریعتی به استادیار رشته تاریخ در دانشکده مشهد استخدام می شود. موضوعات اساسی تدریس دکتر علی شریعتی را می توان به چند بخش تقسیم کرد: تاریخ ایران، تاریخ و تمدن اسلامی و تاریخ تمدنهای غیر اسلامی. از همان آغاز روش تدریس، برخوردش با مقررات متداول در دانشکده و رفتارش با دانشجویان، او را از دیگر استادان متمایز می کرد. چاپ کتاب اسلام شناسی و موفقیت درسهای دکتر علی شریعتی در دانشکده مشهد و ایراد سخنرانیهای او در حسینیه ارشاد در تهران موجب شد که دانشکده های دیگر ایران از او تقاضای سخنرانی کنند این سخنرانیها از نیمه دوم سال ۱۳۴۷ آغاز شد. مجموعه این فعالیتها مسئولین دانشگاه را بر آن داشت که ارتباط دکتر علی شریعتی با دانشجویان را قطع کنند و به کلاسهای وی که در واقع به جلسات سیاسی فرهنگی بیشتر شباهت داشت، خاتمه دهند. در پی این کشمکشها و دستور شفاهی ساواک به دانشگاه مشهد کلاسهای درس او، از مهرماه ۱۳۵۰، رسماً تعطیل شد. از اواخر آبان ماه ۵۱ بخاطر سخنرانی های ضد رژیم، زندگی مخفی وی آغاز شد و پس از چند ماه زندگی مخفی در مهرماه سال ۱۳۵۲ خود را به ساواک معرفی کرد که تا ۱۸ ماه او را در سلول انفرادی زندانی کردند؛ که نهایتاً در اواخر اسفند

ماه سال ۵۳ او از زندان آزاد می شود و بدین ترتیب مهمترین فصل زندگی اجتماعی و سیاسی وی خاتمه می یابد . دکتر علی شریعتی در این دوران که مجبور به خانه نشینی بود؛ فرصت یافت تا به فرزندانش توجه بیشتری کند. در سال ۵۵، با فرستادن پسرش (احسان) به خارج از کشور فرصت یافت تا مقدمات برنامه هجرت خود را فراهم کند. دکتر علی شریعتی نهایتاً در روز ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۶ از ایران، به مقصد بلژیک هجرت کرد و پس از اقامتی سه روزه در بروکسل عازم انگلستان شد و در منزل یکی از بستگان نزدیک همسر خود اقامت گزید و پس از گذشت یک ماه در ۲۹ خرداد همان سال به نحو مشکوک درگذشت و با مشورت استاد محمد تقی شریعتی و کمک دوستان و یاران او از جمله شهید دکتر چمران و امام موسی صدر در جوار حرم مطهر حضرت زینب (س) در سوریه به خاک سپرده شد.

مکتب سازندگی حسینییه ارشاد : سال ۱۳۴۸ را باید سالی مهم در تاریخ زندگی دکتر علی شریعتی و در تاریخ حوادث و رویدادهای سالهای اخیر وطنمان به شمار آورد . در این سال است که درهای حسینییه ارشاد بعنوان یک مرکز فرهنگی اسلامی، به روی همه مردم و بخصوص جوانان گشوده می شود و بعد از سالهای دراز سکوت و سکون موج دوستداران علم و جویندگان حقیقت به سوی این محفل سرازیر می گردد. در این محل است که دکتر علی شریعتی با قدرت و نیروی کم نظیری هر هفته ساعتها به گفتار می نشیند و درمباحث مختلف سخن می گوید . علی شریعتی با کنجکاوی و دیدی وسیع از یکسو به تجزیه و تحلیل تاریخ و وطنش، تاریخ جهان اسلام، چهره های مقدس و شخصیتهای بزرگ اسلام پرداخت و از سوی دیگر با ظرافت و بینشی خاص به توجیه چگونگی حیات جامعه کنونی و وطنش، ضعف های آن ، نابسامانیها، پزیشانیها و بالاخره جنبه های انحطاطی آن اقدام نمود و با شجاعتی کم نظیر کوشید تا مردم و بخصوص نسل جوان را از واقعیت های دردناک سرزمین خویش آگاه کند و جامعه هویت از کف داده و وطنش را با اصالت های فرهنگ خویش آشنا سازد.

دوران سکوت و زندان : دکتر علی شریعتی با تلاش خستگی ناپذیر شب ها تا صبح سرگرم خواندن و نوشتن بود و روزها بعد از مدت کمی استراحت به سخن گفتن می پرداخت. هر چه بیشتر می نوشت و بیشتر می گفت اقبال مردم و جامعه به او بیشتر می شد و در عوض دشمنان دین و ملت را به هراس می انداخت . به همین دلیل کار استادی و آموزشی اش در دانشگاه مشهد پایان دادند و بعنوان عنصر نامطلوب از تدریس او جلوگیری به عمل آوردند. زمانی بعد از ادامه سخنرانیهای دکتر علی شریعتی در حسینییه ارشاد ممانعت به عمل آوردند و کمی بعد حسینییه ارشاد را تعطیل ساختند تا دیگر مردم امیدی به شنیدن سخنان دکتر شریعتی نداشته باشند. دکتر علی شریعتی که دور از مردم بودن و در خاموشی بسر بردن برایش زجر بزرگ بود، با تمام این ناراحتی ها ساخت و خود را

با نوشتن هر چه بیشتر مشغول داشت، ولی بداندیشان و دشمنان مردم را این همه بس نبود و سرانجام در مهر ماه سال ۱۳۵۳ زندانش افکندند و مدت ۱۸ ماه او را در سلولی کم نور و تنها قرار دادند. دکتر علی شریعتی در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ تهران را به سوی اروپا ترک گفت به این امید که به زودی با پیوستن همسر و فرزندانش، به او دوران جدیدی از زندگیش را آغاز کند و بتواند به خلق آثاری بیشتر، قوی تر و روشنگرتر بپردازد. سرانجام روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ فرا رسید. در آن روز دوستان دکتر علی شریعتی ضمن آنکه شاهد سیمای آرام و لبخند صمیمی و همیشگی او بودند، به خوبی احساس می کردند که نوعی شادی توأم با انتظار و تشویش وجود آن مرد بزرگ را در بر گرفته است. علی آن روز در انتظار آن بود تا از همسر و سه فرزندش استقبال کند. از چند روز پیش به او خبر داده بودند که خانواده اش در آنروز به لندن وارد خواهند شد. زمان انتظار به سر رسید. هواپیما در فرودگاه لندن به زمین نشست و شریعتی کمی بعد خود را تنها در برابر دو دختر سیزده و چهارده ساله اش یافت که تنها بدون مادر و فرزند کوچک خانواده آمده بودند. همسر و فرزند کوچک دکتر شریعتی اجازه خروج از فرودگاه را نیافتند و به عنوان گروگان در ایران نگاه داشته شدند. علی رطوبت بازمانده از اشکهای فشانده بر گونه های فرزندان دلبندش را در هنگام بوسیدن آنها احساس کرد. و سرانجام در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ دکتر شریعتی به طرز مرموزی دیده از جهان فرو بست و چراغ پر فروغ زندگی پربارش در زمانی که می رفت تا از آن پس در اوج پختگی و توانائی فکری و عملی سالیان دراز به خلق آثار شگرف بپردازد و به ملت و سرزمین و فرهنگ خویش صادقانه خدمت کند، خاموش گشت و یاران وفادارش را در غم از دست دادن عزیزی چون او سوگوار ساخت.

مجموعه آثار: زن - چه باید کرد - برای خود، برای ما، برای دیگران - انسان - جهان بینی ایدئولوژی - مذهب علیه مذهب - بازشناسی هویت ایرانی اسلامی - علی (ع) - انسان بی خود - اسلام شناسی مشهد - میعاد با ابراهیم - روش شناخت اسلام - گفتگوهای تنهای - هنر - ویژگیهای قرون جدید - فرهنگ لغات - آثار گوناگون - نامه ها - با مخاطبهای آشنا - یک جلوش تا بی نهایت صفر - پدر، مادر، ما متهمیم! - بازگشت - ابوذر - خودسازی انقلابی - شیعه - حج - ما و اقبال - جهت گیری طبقاتی اسلام - تشیع علوی، تشیع صفوی - نیایش - هبوط در کویر - تاریخ تمدن جلد دوم - تاریخ تمدن جلد اول - اسلام شناسی دوره سه جلدی - تاریخ ادیان جلد دوم - تاریخ ادیان جلد اول - حسین وارث آدم. (منابع: iec- md.org. شریعت رضوی، پوران، طرحی از یک زندگی، تهران: چاپخش، چاپ سوم، ۱۳۷۵. رهنما، علی، یک اتوبیوگرافی مسلمان، بیوگرافی سیاسی علی شریعتی، لندن: آی.بی. تاريس، ۱۹۹۶. پژوم جعفر، یادنامه استاد محمدتقی شریعتی، قم: نشر خرم، ۱۳۷۰)

آشنائی با سید بن طاووس

سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، از نوادگان امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام در روز ۱۵ محرم سال ۵۸۹ هجری در شهر حله به دنیا آمد. جد هفتم ایشان، محمد بن اسحاق، که به خاطر زیبایی و ملاحظتش به طاووس مشهور شده بود از سادات بزرگوار مدینه محسوب می‌شد. پدر او، موسی بن جعفر نیز، از روات بزرگ حدیث است که روایات خود را در اوراقی نوشته بود و بعد از او فرزندش آنها را جمع آوری نموده و با نام «فرقة الناظر و بهجة الخاطر مما رواه والدی موسی بن جعفر» آن را منتشر نمود. مادر او نیز دختر ورام بن ابی فراس، از بزرگان علمای امامیه بود. مادر پدرش نیز نوه شیخ طوسی می‌باشد و به همین خاطر سید گاهی می‌گوید: «جدی ورام بن ابی فراس» و گاهی می‌گوید: «جدی الشیخ الطوسی». برادرها و برادرزاده‌ها و فرزندان او نیز از علمای بزرگوار شیعه بوده اند. ابتدای تحصیلات سید ابن طاووس در شهر حله بود که از محضر پدر و جد خود، ورام بن ابی فراس علوم مقدماتی را آموخت. سید با درکی قوی و هوشی سرشار قدم در راه علم نهاد و در اندک زمانی از تمام هم شاگردیهای خود سبقت گرفت. وی در کشف المحجة می‌گوید: «وقتی من وارد کلاس شدم آنچه را دیگران در طول چند سال آموخته بودند، در یک سال آموختم و از آنان پیشی گرفتم.» او مدت دو سال و نیم به تحصیل فقه پرداخت و پس از آن خود را از استاد بی‌نیاز دید و بقیه کتب فقهی عصر خویش را به تنهایی مطالعه نمود. سید ابن طاووس در بین علما و مردم زمان خویش از احترام خاصی برخوردار بود. او علاوه بر اینکه فقیهی نام آور بود ادیبی گرانقدر و شاعری توانا شمرده می‌شد، گرچه شهرت اصلی او در زهد و تقوی و عرفان اوست و اکثر تألیفات او در موضوع ادعیه و زیارات می‌باشد. سید کتابخانه بزرگ و بی‌نظیری داشت که از جلدش به ارث برده بود و او به گفته خودش تمام آن کتابها را مطالعه کرده یا درس گرفته بود. ابن طاووس که از محضر اساتید حله استفاده کافی و لازم را برده بود برای استفاده از علمای دیگر شهرها عزم سفر نمود. او ابتدا به کاظمین رفت. پس از مدتی ازدواج نمود و ساکن بغداد شد. مدت ۱۵ سال در شهر بغداد به تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف پرداخت. ورود سید به بغداد سال ۶۲۵ هجری بوده است. سید که تحت فشار دولت عباسی برای پذیرش پستهای حکومتی قرار گرفته بود از بغداد به حله، زادگاه خویش، مراجعت کرد. رضی الدین مدت سه سال نیز در جوار امام هشتم علیه السلام به سر برد. سپس به نجف و کربلا هجرت کرده و در هر کدام حدود ۳ سال مقیم شد. در این زمان علاوه بر تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف، همّت اصلی خویش را بر سیر و سلوک و کسب معنویات قرار داد. در زمان اقامت در کربلا کتاب شریف «کشف المحجة» را به عنوان وصیتی برای فرزندانش که در آن زمان کودک بودند نوشت. آخرین سفر ابن طاووس در سال ۶۵۲ هجری به بغداد بود. وی در بغداد منصب نقابت را پذیرفت و تا پایان عمر خویش در همانجا سکنی گزید.

زمانیکه مغولها به بغداد حمله کرده و آن را اشغال نمودند، سید نیز در بغداد بود. در دوران اقامت ابن طاووس در بغداد از سوی خلیفه عباسی، المستنصر، پیشنهادهایی مانند وزارت، سفارت و... به او شد؛ اما سید هیچیک را نپذیرفت و استدلالش برای خلیفه چنین بود که: «اگر من طبق مصلحت شما عمل کنم رابطه خویش را با خداوند قطع می‌نمایم و اگر طبق اوامر الهی و عدل و انصاف حرکت کنم خاندان تو و بقیه وزرا و سفرا و فرماندهان تو آن را تحمل نخواهند کرد و چنین خواهند گفت که علی بن طاووس با این رویه می‌خواهد بگوید اگر حکومت به ما برسد اینچنین عمل می‌کنیم و این روشی است بر خلاف سیره حکمرانان قبل از تو و مردود دانستن حکومت‌های آنهاست.» سید در سال ۶۶۱ هجری نقابت علویان را پذیرفت. نقیب بزرگترین شخصیت علمی و دینی سادات بود که کلیه امور مربوط به سادات را عهده دار می‌شد. این وظایف شامل قضاوت مشاجرات، رسیدگی به مساکین و مستمندان، سرپرستی یتام و... می‌شد. البته ایشان تأکید دارد که تنها بخاطر حفظ جان دوستان و شیعیانی که در معرض قتل و غارت مغول قرار داشتند این منصب را پذیرفته است. سید در محضر بزرگان عصر خویش به کسب علم و ادب و معنویت پرداخت.

اساتید: ۱- پدر بزرگوارش موسی بن جعفر ۲- جدش ورام بن ابی فراس ۳- ابن نما حلی .

۴- فخار بن معد موسوی

شاگردان: ۱- سدید الدین حلی، پدر علامه حلی ۲- علامه حلی ۳- حسن بن داود حلی صاحب رجال ۴- عبد الکریم بن احمد بن طاووس، برادر زاده او ۵- علی بن عیسیٰ اربلی و... اشاره نمود.

تالیفات و کتب: ابن طاووس حدود ۵۰ تألیف دارد که بسیاری از آنها در موضوعات ادعیه و زیارات است. سید کتابخانه‌ای غنی داشته که حدود ۱۵۰۰ کتاب در آن وجود داشته و در تألیف کتابهای خویش از آنها استفاده می‌برده است. بسیاری از کتب مرجع سید در طول زمان از بین رفته و تنها منبع اطلاع ما از آنها، نوشته‌های امثال سید ابن طاووس است و این نکته ارزش تألیفات سید را دوچندان می‌کند. از جمله تألیفات سید است: ۱- ده جلد کتاب «المهمات و التتمات» که هر یک با عنوان مستقل چاپ شده است از جمله: فلاح السائل، زهرة الربیع، جمال الأسبوع، إقبال الأعمال و... سید این کتب را به عنوان تتمه مصباح المتعجد شیخ طوسی نوشته است ۲- کشف المحجة لثمره المهجة، کتابی اخلاقی است و شامل وصیتهای سید به فرزندان و می‌باشد و مراحل مختلف زندگی خویش را هم در آن ذکر کرده است ۳- مصباح الزائر و جناح المسافر ۴- الملهوف علی قتلی الطفوف ۵- مهج الدعوات و منهج العنايات و...

وفات: سید علی بن طاووس در سال ۶۶۴ هجری در سن ۷۵ سالگی و در شهر بغداد وفات نمود. بدن شریفش را به نجف اشرف منتقل نموده و در حرم امیر المؤمنین علیه السلام به خاک سپردند.

آشنائی سید محمدرضا موسوی گلپایگانی

مراسم گرامیداشت شانزدهمین سالگرد مرجع عالیقدر جهان تشیع مرحوم حضرت آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی(ره) همزمان با ۲۴ جمادی الثانی، سالروز درگذشت این عالم جلیل القدر با حضور جمعی از علما روحانیون و قشرهای مختلف مردم در مسجد اعظم قم برگزار شد. گوگرد، روستائی در یک فرسخی شهرستان گلپایگان، مهد پرورش عالمان بزرگی است. سالها پیش در این روستا بزرگمردی پاکدل و پرهیزگار، عالمی عامل و سیدی بزرگوار به اسم سید محمد باقر می زیست. آقا سیدمحمد باقر در بین مردم آن سامان معروف به زهد و تقوی و فضیلت بود. آقا سید محمد باقر امام دارای چهار فرزند دختر بود، ولی از داشتن فرزند پسر محروم بود و از دست تقدیر هشت پسر ایشان قبل از تولد مرجع بزرگ از دنیا رفته بودند و داغ حسرت بر دل وی مانده بود. عاقبت بارقه ای از نور ولایت از وادی مقدس ناحیه امام هشتم علیه السلام بر قلب وی تابید. و همه احساسات او را تحت تاثیر خود قرار داد و در آقا سید محمد باقر امام عزم سفر به آن آستان مقدس را بوجود آورد. بی درنگ بار سفر مولی الموالی امام هشتم علیه السلام را با زاد صفای اخلاص بر راحله توکل بربست و با پای پیاده خود را بدان آستان مقدس رسانید و از حضرت خواست که به اذن الله پسری به او مرحمت نمایند که موجب روشنی چشم او و برکت و عزت اسلام و مسلمین باشد. در پی این توسل در همین سفر یکی از صبیبه های ایشان در عالم رویا مشرف به حضور حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام می شوند. بعد مشاهده می کنند که حضرت جواد علیه السلام رفت و امام رضا علیه السلام ماند. سید محمد باقر، خواب را چنین تعبیر کردند که خداوند دو پسر به ایشان می دهد که اولین آنها رضا، می ماند ولی دومی از دنیا می رود، و همین طور هم شد! و در هنگام تولد فرزند دوم، مادر و پسر هر دو از دنیا می روند. در هشتم ذی القعدة سال ۱۳۱۶ق در خانه سید محمدباقر امام ستاره ای پر فروغ درخشید و خانه پر از صفا و معنویت او به نور جمال کودکی منور گردید که موجب شادی تشنگان علم و فضیلت شد. پدر چون این فرزند را کرامتی از سوی امام هشتم علیه السلام می دانست و از طرفی ایشان در ایام ولادت علی بن موسی الرضا علیه السلام متولد گردیده بود (ولادت امام رضا یازدهم ذی القعدة سنه ۵۱۴۸.ق) این مولود مبارک را «محمد رضا» نامیدند و لقب او را «هبة الله» قرار دادند، (چرا که او یک موهبتی بود از طرف خدا و این موهبت مختص پدر نبود بلکه رحمتی بود بر تمام مسلمین عصر) و کنیه وی را «ابوالحسن» انتخاب کردند. سید محمد باقر حتی در نامگذاری فرزندش هم از آداب و رسوم خاندان رسالت و ائمه طاهرین(ع) تبعیت کرد و برای فرزندش علاوه بر اسم، کنیه و لقب را هم برگزید. پس از مراسم نامگذاری، پدر دست به آسمان بلند کرد و در حق فرزند دعائی نمود و آن را در پشت صحیفه سجادیه در ذیل تولد ایشان این چنین نوشت: «اللهم طول عمره، ووسع رزقه، واجعله من العلما» عاملین بفضلک و کرمک یا ارحم

الراحمین» (خدایا عمر فرزندم را طولانی کن و بر وی وسعت روزی مرحمت فرما و او را از علما» عاملین و با تقوی قرار ده خدایا این خواسته های ما را با فضل و بزرگواریت عطا فرما ای رحم کننده ترین رحم کنندگان) که این سه دعا در حق فرزندش به استجاب رسید. مادر ایشان مرحومه خانم «هاجر» بود، ایشان سه ساله بود که تنهائی را لمس کرد و مادرش در سال ۱۳۱۹ به هنگام وضع حمل از دنیا رفت. و زندگی را بدون عنصری با محبت و با عطوفت به نام مادر گذراند. مرجع بزرگ شیعه در خانه ای پرورش یافت که زهد و تقوی و علم در آن موج می زد. در سن ۹ سالگی شاهد رحلت مدافع و تکیه گاه بزرگ خود شد. و پدر را دست تقدیر از وی گرفت و لباس یتیمی را بر وی پوشاند. پدر رفت و فرزند را به امید خدا سپرد.

شروع به تحصیل: اولین شالوده فکری او در زمان حیات پدر در همان گوگرد منعقد شد. ایشان در حیات پدر خویش تحصیلات اولیه را شروع کرده و به فراگیری و خواندن و نوشتن و قرائت قرآن پرداخت. و به سفارش پدر کتاب «حیاه القلوب» مجلسی را در مکتب پیش استاد فرا گرفت.

پس از فراغت از مکتب فصل تازه ای در حیات ایشان پیش آمد و ایشان مشغول به فراگیری مقدمات علوم اسلامی شد و کتاب «نصاب الصبیان» را در محضر مرحوم آیت الله محمد تقی گوگردی شروع کرد اما چون این استاد دو شاگرد بیشتر نداشت که یکی محمد رضا گلپایگانی و دیگری فرزند استاد بود به خاطر از دنیا رفتن فرزند استاد کتاب نصاب به پایان نرسید و این درس تعطیل شد. به خاطر استعداد قوی و ذوق سرشار تحصیلات ابتدائی نتوانست پاسخگوی طبع بلند ایشان باشد. روی این جهت ایشان بار سفر به گلپایگان را بست و چند سالی در آنجا مشغول به تحصیل شد. در اثنای این سالها سفری هم به خوانسار می کنند و چند ماهی و شاید نزدیک به یک سال در مدرسه علمیه خوانسار به تحصیل می پردازند. ایشان در این مدت در مدرسه گوهر خانم (دختر شاه سلیمان صفوی) ساکن بوده اند خودشان در مورد این سفر می فرمودند: «بلوغ من در خوانسار واقع شد و یاد دارم که آن ایام سخن از رساله علمیه مرحوم سید محمد کاظم یزدی بود که تازه منتشر شده بود».

خود ایشان فرموده بود: «این دوران، زمان سختی برای من بود از یک سو پدرم را از دست داده بودم و از سوی دیگر گرانی شدید من و بستگان را تحت فشار قرار داده بود عصر جمعه مقداری نان محلی برداشته و پیاده روانه گلپایگان می شدم و در منزل خویشان می ماندم در طول هفته درس می خواندم عصر چهارشنبه دوباره به سوی «گوگرد» مراجعت می کردم». پس از خواندن دروس سطح در شهر گلپایگان شهرت و آوازه حوزه علمیه اراک که با مهاجرت آیت الله العظمی حائری رونی خاصی پیدا کرده بود به گوش آقا سید محمد رضا می رسد. ذوق سرشار و حرص به تحصیل علم در ایشان عزم هجرت به آن دیار را ایجاد می کند. روی این جهت تصمیم می گیرند به اراک بروند. در پی این تصمیم در اوایل سال ۱۳۳۶ قمری به آن شهر مهاجرت می کنند و در مدرسه آقا سید

ضیا»الدین اراک مشغول تحصیل می شوند. اواخر زمستان ۱۳۰۰ ه. ش آیت الله العظمی حائری و فرزندش آیت الله شیخ مرتضی حائری به همراه آیت الله محمدتقی خوانساری به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام از اراک به سمت قم حرکت کردند. به خاطر درخواست مردم و علمای قم از آیت الله حائری ایشان رحل اقامت در قم می افکنند. و به دنبال اقامت استاد در قم آیت الله گلپایگانی و جمعی دیگر به دعوت رسمی استادشان آیت الله حائری به سوی قم حرکت می کنند و پس از آمدن به قم در مدرسه فیضیه ساکن می شوند و به تحصیل خود در محضر آیت الله حائری ادامه می دهند. تا سال ۱۳۵۵ ه. ق از محضر آن مرد بزرگ استفاده می کنند. تا اینکه توان استنباط و ذوق سرشار فقهی ایشان شکوفا می شود و به درجه فقاہت دست می یابند. ایشان با اینکه آن موقع بیش از ۲۴ سال نداشته در درس مرحوم حاج شیخ یکی از شاگردان مبرز وی بود که همواره اشکالات وی مورد توجه استاد قرار می گرفت.

اساتید: اساتید ایشان به دو دسته تقسیم می شوند. دسته اول: اساتید اصلی. دسته دوم: اساتید مقطعی. اساتید اصلی ایشان عبارتند از مرحوم سیدمحمد حسن خوانساری، آیت الله ملا محمد تقی گوگدی گلپایگانی، مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم. از خصوصیات بارز درس آیت الله حائری این بود که درس خویش را با ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام شروع می کرد و با این وسیله محبت و عشق اهل بیت علیهم السلام را در دل شاگردان بارور می ساخت. روی همین جهت است که به هر کدام از شاگردان مکتب ایشان نگاه کنیم همچون استادشان شیفته و شیدای خاندان عصمت و طهارت و از دلباختگان واقعی امام حسین علیه السلام هستند. ایشان حدود ۱۹ سال در درس آیت الله حائری شرکت کردند. آیت الله حاج شیخ مرتضی اردکانی - صاحب کتاب غنیة الطالب فی شرح المکاسب نقل کرده اند که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم با پدرم آشنائی کامل داشتند. بدین مناسبت به من هم لطف خاصی داشت لذا گاهی به محضرشان مشرف می شدم روزی در حضورشان بودم که دو سید جوان وارد شدند و آقا نسبت به آنها بسیار احترام نمود پس از رفتن آنها از حاج شیخ پرسیدم که اینها چه کسانی بودند که اینقدر احترام می نمودید؟ فرمودند: اینها دو نفر مجتهد عادل می باشند، یکی سید احمد خوانساری و دیگری سید محمد رضا گلپایگانی می باشند. آیت الله حائری در جواب افرادی که از ایشان می خواستند که آقای گلپایگانی را به اراک بفرستند تا عهده دار امور شرعی آنجا باشد فرموده بودند:

«من می خواهم او را آقای دنیا بکنم شما می خواهید او را آقای اراک کنید؟»

اما اساتید مقطعی ایشان عبارتند از: - آیت الله محمد باقر گلپایگانی (ره) - آیت الله محمد رضا اصفهانی نجفی (ره) - علامه نائینی (ره) - علامه محمد حسین اصفهانی (ره) - آیت الله العظمی

بروجردی (ره) - محقق عراقی (ره) - مرجع بزرگ شیعه آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره) . تمام اساتید مقطعی ایشان از فقهای بزرگ شیعه هستند.

اجازات: ۱- اجازه مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) . این اجازه در دوران اختناق و فشار رضا شاه صادر شده و در آن اجازه تصریح به اجتهاد ایشان شده است و این اجازه برای مسئولین دولتی آن روز فرستاده شد . ۲- اجازه مرحوم حاج آقا رضا مسجد شاهی . ایشان که از اساتید مقطعی آیت الله گلپایگانی به شمار می روند اجازه روایتی به ایشان داده بودند و به فرموده خود آقا: این اجازه به درخواست ایشان نبوده بلکه خود مرحوم حاج آقا رضا مسجد شاهی چون اعتقادی به ایشان پیدا کرده بودند خودشان اجازه روایتی مفصلی را مرقوم فرموده بودند . ۳- اجازه روایتی از محدث قمی . وی عالم جلیل القدر و حدیث شناس معروف در قرن حاضر بود. و از مشایخ (اساتید) روایتی آیت الله گلپایگانی می باشند.

اهتمام به تحصیل: عاقبت بر اثر تلاش های استادش با اینکه هنوز ۲۴ سال از بهار عمرش سپری نشده بود به درجه اجتهاد نائل شد. به فرمایش خود ایشان: «هنگامی که ۲۴ سال داشتم مطلبی را از شیخ عبدالکریم سوال کردم. مرحوم حائری در پاسخ فرمود: به خدا قسم تو مجتهد هستی و باید به نظر خودت عمل کنی.» ایشان تنها به نبوغ فکریش تکیه نمی کرد بلکه دائما در تتبع و تحقیق بود و لحظه ای از افزودن بر اندوخته های علمیش غافل نبود؛ به فرمایش آیت الله واصل: وقتی نبود که ایشان مشغول عبادت یا تدریس و یا خدمت نباشد، تمام وقت ایشان مشغول به درس و بحث و جواب دادن به سوالات و مسائل شرعی و کارهای حوزه علمیه و مسجد و مدرسه بودند...»

خودشان می فرمودند: «در دوران جوانی و ایام تحصیل، سخت مشغول درس و بحث بودم بطوری که تمام اوقاتم مستغرق در تحصیل بود و بر اثر این مداومت و جدیت چنان شده بودم که حتی در خواب هم اشتغال داشتم. به این صورت که تا خواب می رفتم جلسه درس مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم و یا جلسه مباحثه با رفقا بخوابم می آمد و می دیدم که مشغول مباحثه می باشم و گاهی مطالبی که در عالم رؤیا رد و بدل می شد یادم می ماند. مورد استفاده ام قرار می گرفت و خلاصه از مباحثات حالت خوابم نیز استفاده می کردم کم کم به قدری این حالت شدت یافت که حتی روز هم اگر می خوابیدم این حالت پیش میآمد لذا تصمیم گرفتم که دیگر، روزها نخوابم شاید شب درست خواب بروم. مدتی بر این منوال گذشت روزی در اثنا مباحثه، ناگهان دردی را در ناحیه سرم احساس کردم گویا میله ای در مغزم فرو کرده باشند. لذا زود برخاستم به طرف صحن مطهر حضرت معصومه (س) رفتم اتفاقا به دکتری که در آن ایام برای تولیت آورده بودند برخورد کردم. حال خود را به او گفتم او گفت: حالا فعالیت علمی و درس خود را کم کن و انصرافی پیدا کن. خدا می خواست ایام تعطیلی که در پیش است من آن ایام را به استراحت بپردازم». اهتمام ایشان به تحصیل

به حدی بود که مشکلات هم سد راه ایشان نمی شد و فقر و تنگدستی و کسالت و بیماری هیچکدام نتوانستند بر اراده بلندش فائق آیند، و او را از تحصیل منصرف نمایند دوران تحصیلش در گلپایگان مصادف با ایام قحطی و فقر در ایران بوده، به طوری که ایشان مجبور می شوند بسیاری از اثاث البیت را برای تهیه نان بفروشند. می فرمودند: «مواردی پیش می آمد که روزها را تنها با یک عدد بادام سپری می کردم.» آیت الله کریمی جهرمی نقل می کنند: در روز شانزدهم ذی القعدة سال ۱۴۰۲ در مجلس درس که به مناسبت بیماری و کسالتشان در منزل منعقد بود، فرمودند: «در دورانی که در مدرسه فیضیه طلبه بودم دچار کسالت و بیماری شدم استاد مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله علیه شبها برای تدریس، در مدرسه فیضیه حضور می یافتند من که آن شب از شدت کسالت و تب نمی توانستم حرکت کنم به رفقا گفتم: مرا ببرید به کلاس درس و با لحاف پشت منبر درس بخوابانید تا از فیض درس ایشان محروم نمانم.» آیت الله اشتیاردی روزی در درس اخلاقش می فرمودند: روزی آیت الله گلپایگانی که در مدرسه فیضیه درس می گفت بعد از درس با عجله رفتند و عذر خواهی کرده و فرمودند: «می خواهم به اول درس آیت الله بروجردی برسم و اول درس از دستم نرود». در آن روزی که به خاطر بیماری ایشان درسش در منزل منعقد شده بود. فرموده بودند: «با اینکه الان چنین مبتلا شده ام درس را شروع کردم تا نصیحتی باشد برای دیگران که به مجرد عذر بیماری یا غیر آن درس را تعطیل نکنند زیرا امروز جهان بشریت شدیداً نیازمند عالم و مجتهد داناست.»

نبوغ و خوش فهمی: با وجود چنان پشتکار و سرسختی در تحصیل علم، ایشان استعداد قوی و خوش فهمی و نبوغ سرشاری داشت. چنانکه با اینکه هنوز ۲۱ سال از بهار عمرش نگذشته بود در درس فقه و اصول مرحوم آیت الله حائری شرکت می نمود. از شاگردان مبرز درس ایشان به شمار می رفت و پیوسته مورد توجه استاد بود. به گونه ای که خودشان می فرمودند: «آقای میرزا محمود آشتیانی که تقریرات درس مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم را می نوشت گاهی که در درس مطلبی برایشان درست روشن نمی شد. و یا اشکالی داشتند از مرحوم خوانساری یا از من سوال می کردند. و با ما در میان می گذاشتند.» ایشان در درس اساتیدش خصوصاً شیخ عبدالکریم ایراد و اشکال می کردند و استاد نیز به ایرادات ایشان توجه داشتند. وقتی از خود آیت الله گلپایگانی سوال شده بود آیا در درس آیت حائری اشکال می کردید؟ فرموده بودند: «آری من و آقا حاج سید محمد تقی خوانساری و آقای حاج میرسید علی یثربی و آقای اراکی در درس ایشان اشکال می کردیم.» قابل توجه است که اشکالات مرحوم آیت الله گلپایگانی و امثالش یک اشکالات عمیق و اساسی بود که حتی گاهی موجب تغییر مبنای استاد می شد و روی همین جهت بود که اشکالاتشان مورد توجه استاد بود و وقتی ایشان می خواست اشکال کند استاد ساکت می شدند تا همگان اشکال ایشان را

بشنوند که چه بسا اشکال ایشان موجب می شد که عده ای مطلب را بهتر بفهمند. خود آیت الله گلپایگانی روزی به مناسبتی در مورد نحوه اشکال کردن فرموده بودند: «من خودم در حوزه درسی استادمان آقای حاج شیخ عبدالکریم حرف می زدم و اشکال می کردم ولی مطلب را اول با خودم بازگو می کردم اگر خودم می توانستم جوابی برای مطلب پیدا کنم و رفع اشکال نمایم، نمی گفتم. بلی اگر جوابی برای آن نمی یافتم آنگاه مطرح می کردم.»

تدریس: آیت الله گلپایگانی بیش از هفتاد و پنج سال سابقه تدریس داشت که بیش از ۶۰ سال آن مربوط به تدریس دروس خارج فقه و اصول بوده است. مرحوم آقا بزرگ تهرانی می نویسد: هو الیوم من العلماء الفضلاء فی قم و من المدرسین المشاهیر بها. (ایشان امروز از علما با فضیلت قم و از مدرسین مشهور در آن شهر می باشد.) ایشان از نظر علمی در زمان آیت الله بروجردی یکی از استوانه های بزرگ علمی حوزه علمیه قم به شمار می رفتند و در همان زمان سه تا درس خارج تدریس می کردند. در بالا بردن جنبه علمی و معنوی طلاب از هیچ فعالیتی فروگذار نبودند، به طوری که فرموده بودند: «خدا را شاهد و گواه می گیرم که با مشاهده بعضی از طلاب که به درس و بحث اهمیت نمی دهند از شدت غصه تب می کنم». اهتمام ایشان به تدریس به حدی بود که حتی بیماری و کسالت موجب نمی شد که ایشان درس را تعطیل کنند. در سالی که پای ایشان شکسته بود با این حال درس را تعطیل نکردند و فرمودند: «از درس رفتن محرومیم ولی الحمدالله از درس گفتن محروم نیستیم». در منزل درس می گفتند، در اول درس تذکر دادند که من با اینحال درس را تعطیل نکردم تا درسی باشد برای دیگران که به خاطر امر جزئی درس را تعطیل نکنند. آنچنان جدیت و پشتکار کم نظیری در این راه داشتند که حتی فوت فرزندشان موجب تعطیلی درس ایشان نشد. یکی از شاگردان ایشان نقل نموده: «در زمان حاج شیخ عبدالکریم حائری روزی آیت الله گلپایگانی از وقت مقرر مقداری دیرتر تشریف آوردند. در مورد تاخیر معذرت خواهی کرده و فرمودند: کودک پنج ساله ای داشتم که در حوض دچار خفگی شده بود و من مشغول تجهیز و کفن و دفن او بودم. روی این جهت کمی دیر شد!»

زراره زمان: مرحوم آقای میرزا رضی تبریزی (ره) که از اعظم علما و خود در معرض مرجعیت بوده اند نقل می کنند در مورد ایشان فرموده بود: «عنده فقه زراره» یعنی نزد آیت الله گلپایگانی فقه و فقاہت زراره بن اعین می باشد. این گواهی در نزد آنهایی که اهل علم و فقاہت می باشند واضح است که در چه درجه بالای از شهادت است. در میان اصحاب امام صادق و باقر علیهم السلام «زراره ابن اعین» یکی از اوتاد چهارگانه است و راس همه آنها محمد بن مسلم و ابی بصیر است. و زراره در رتبه سوم اصحاب امام صادق (علیه السلام) است که حضرت از ایشان به عنوان شجره طیبه یاد کرده اند. به قدری در فقه مسلط بودند که هرگاه مساله مشکلی از ایشان سوال می کردند نه فقط

حاضر جواب بودند بلکه منابع و مصادر آن نیز در نظرشان بود. مرحوم آیت الله میرسیدعلی یشری کاشانی بعد از اینکه از نجف مراجعت کرده بودند با بسیاری از علمای آن زمان بحث کرده بودند و فرموده بودند اگر با سوادى و فقیهى در قم هست سیدمحمدرضا گلپایگانی می باشد.

شاگردان : چنانچه ذکر شد بعد از مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری درس خارج ایشان از پررونق ترین درسها بود تعداد زیادی از فضلا و طلاب که اینک از نخبگان و بزرگان مکتب تشیع محسوب می شوند در درس ایشان شرکت می کردند. ۱) مرحوم آیت الله مرتضی حائری یزدی (فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری) ۲) مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد فکور یزدی ۳) شهید مرتضی مطهری ۴) شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی ۵) شهید دکتر بهشتی ۶) شهید مدنی ۷) شهید دکتر محمد مفتاح ۸) شهید حاج شیخ علی قدوسی ۹) شهید حاج شیخ مهدی شاه آبادی ۱۰) شهید حاج شیخ عبدالرحیم شیرازی ۱۱) مرحوم شیخ عزیزالله نهاوندی ۱۲) مرحوم فاضل همدانی ۱۳) مرحوم شهید سید نور الله طباطبائی نژاد ۱۴) آیت الله مشکینی ۱۵) علی اکبر هاشمی رفسنجانی ۱۶) آیت الله جنتی ۱۷) آیت الله مقتدائی ۱۸) آیت الله علی احمدی میانجی ۱۹) آیت الله کریمی جهرمی ۲۰) آیت الله علی پناه اشتهداری ۲۱) آیت الله محسن حرم پناهی ۲۲) حاج شیخ محمد واعظ زاده خراسانی ۲۳) آیت الله علی افتخاری گلپایگانی ۲۴) شیخ اسماعیل معزی ملایری ۲۵) آیت الله محمد تقی ستوده ۲۶) آیت الله غلامرضا صلواتی ۲۷) عبدالحمید شریانی ۲۸) آیت الله سید محمد علی علوی گرگانی ۲۹) آیت الله آقای سید محمد باقر ابطحی ۳۰) محمد ال طه قمی ۳۱) آیت الله حاج شیخ رضا استادی تهرانی ۳۲) محسن قرائتی ۳۳) آیت الله احمد آذری قمی ۳۴) آیت الله سید محسن خراسانی ۳۵) آیت الله حسین شیخ الاسلام توسیرکانی ۳۶) آیت الله عبدالله نظری ساری ۳۷) آیت الله مکارم شیرازی ۳۸) آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی.

درس تفسیر : مقید بودند هر روز بعد از نماز صبح و بعد از نماز عشا قرآن بخوانند. یکی از شاگردانش نقل کرده بود که ایشان حدود ۶۰ سال پیش که ما به درسشان می رفتیم فرموده بود: «من هر روز صبح که قرآن می خوانم یکی از آیات را در نظر می گیرم و درباره آن تا شب فکر می کنم تا ببینم از نظر تفسیری، آیه دارای چه پیامها و مطالبی می باشد.» روی همین اهمیتی که به قرآن داشتند علاوه بر درسهای متعدد فقه و اصول که همواره افاضه می فرمودند، اشتغال به درس تفسیر هم داشته اند. محور بحث ایشان تفسیر صافی بود و در این درس طبقات مختلف مردم از روحانی و بازاری و غیر آنها، شرکت می کردند. خود ایشان فرموده بودند: «تفسیر قرآن را از پایان (یعنی سوره های کوچک) شروع کردیم و تا حدود نصف قرآن شریف را تفسیر نمودیم.»

منبر موعظه: امام باقر علیه السلام عالم را به شمع تشبیه می کند که می سوزد و زیر پای انسان ها را روشن می نماید و آنها را از حیرت و سردرگمی نجات می دهد. ایشان با آن مقام علمی و مرجعیت عامه از موعظه و منبر خویش را کنار نمی کشید. منبر می رفت و مردم را با بیانات و ارشادات خود راهنمایی می نمود و از همان زمانی که به عنوان یک مدرس و یک استوانه علمی در حوزه بود تا مدتی از عصر مرجعیتشان این برنامه را داشتند. در منزل و یا مسجد حسین آباد (محل اقامه نماز جماعتشان) منبر می رفتند. وقتی موعظه می کردند سخن را از صمیم قلب می گفت، و روی همین جهت دلهای درد گرفته توسط گناه را نرم می نمود و هواهای نفسانی را معتدل می ساخت و مردم را با بیان نافذشان متوجه دیانت و خدا می نمود. کلام ایشان با حکمت همراه بود. و با اخلاص سخن می گفت. شیوه ایشان در منبر رفتن چنین بود که، قبلا چندین کتاب را می دید و مطالب مفیدی را انتخاب می کرد آنگاه کتاب را نیز با خود به منبر می برد و مطالب را از روی کتاب می خواند و توضیح می داد و معتقد بود که در این صورت مردم اطمینان بیشتری خواهند داشت. روی این جهت به طلاب و فضلا» توصیه می نمود که کتاب با خود به منبر ببرند.

اقامه نماز جماعت: نماز جماعتی که صبحها داشتند یک مرکز تجمعی برای اوتاد و مقدسین و بزرگان بود و بسیار با روح و معنویت بود. ایشان علاوه بر نماز صبح، ظهر و مغرب نیز در مسجد حسین آباد اقامه نماز می کردند. اینجا هم مومنین و فضلا» از فیض حضور و شرکت در نماز جماعت ایشان بهره مند می شدند؛ یکی از علما» تویسرکان نقل می کرد: «ما در دوران تحصیل در قم هرگاه می خواستیم یک نماز با توجه و خالصی بخوانیم به نماز ایشان می رفتیم.» برنامه مذکور ادامه داشت تا روزیکه عوامل رژیم پهلوی به خانه ایشان یورش برده و فجایی به بار آوردند. از آن جریان به بعد ایشان دچار کسالت شدند و روی همین جهت نماز جماعتهایشان تعطیل شد. تا وقتی که مسجد مدرسه و دارالقرآن و مرکز معجم فقهی افتتاح شد. بعد از آن ماه مبارک رمضان نماز ظهر و عصر را در آنجا اقامه می فرمودند که مشتاقان از راههای دور برای شرکت در این نماز پرفیض میآمدند.

ازدواج: ایشان بعد از گذراندن دوران تحصیل و رسیدن به مقامات علمی و معنوی با دخترحجت الاسلام مهدی بروجردی ازدواج کردند. ایشان از افرادی بود که نسبت به حوزه علمیه قم سهم وافری داشت، و مشاور مؤسس محترم حوزه علمیه قم، آیت الله حائری(ره) به شمار می رفت. ثمره این ازدواج مبارک سه پسر و پنج دختر بود

مسافرتها: سفر به مکه. ایشان دو مرتبه مشرف به زیارت بیت الله الحرام شدند. سفر اول ایشان زمینی و از راه کویت بوده و عده ای از بزرگان و اخیار قم و علما» محترم در معیت ایشان بوده اند و گویا این سفر در سال ۱۳۱۸ شمسی بوده است. مطلبی از این سفر در دست ما نمی باشد مگر دو

مطلب که جناب آقای کریمی جهرمی از آیت الله العظمی گلپایگانی نقل کرده اند: ۱. ما در آن سفر در مسجد رسول الله (صلی الله علیه آله و سلم) نماز جماعت می خواندیم و حتی برای نماز اذان گفته می شد و شهادت بر ولایت اشهد ان علیا ولی الله نیز گفته می شد. روزی مامور دولتی که این جریان را دیده و شهادت بر ولایت حضرت امیرالمومنین علیه السلام را از مؤذن شنیده بود، ناراحت و خشمناک به سوی قاضی رفته و گزارش داده بود که مؤذن جماعت شیعه در اذان «اشهد ان علیا ولی الله» می گفت. قاضی گفته بود: من نیز می گویم: «اشهد ان علیا ولی الله» مگر تو می گوئی «علی عدو الله» مامور گفته بود: من هم می گویم: «علی ولی الله» و خلاصه قاضی گفته بود که ما هم می گوئیم «علی ولی الله» منتهی در اذان نمی گوئیم و با این جواب قضیه را فیصله داده بود.

۲. در همین سفر مناظره ای لطیف بین ایشان و قاضی القضاة مدینه واقع شده بود. ایشان در مورد این مناظره فرموده بودند: ما او را دعوت کرده بودیم که از او برای اقامه عزا و سوگواری امام حسین علیه السلام در ایام عاشورا و ذکر مصیبت آن حضرت اذن بگیریم او هم دعوت ما را پذیرفت و در مسجد رسول الله صلی الله علیه آله و سلم حضور یافت و در آنجا بحث و مناظره میان ما و او در گرفت تا سخن بدینجا رسید که گفت: شما غالی (یعنی اهل غلو در مورد اهل بیت پیامبر اکرم) هستید. چه آنکه از پیامبر و امام طلب شفاعت می کنید و می گوئید که آنان زنده هستند و امور دیگر. من در جواب او گفتم: اولاً که شما هم بر این عقیده می باشد: آیا شما سلام بر پیغمبر نمی کنید؟ آیا شما نمی گوئید، السلام علیک یا نبی الله؟ حال اگر رسول خدا مرده و چیزی را درک نمی کند. و سلام سلام کننده را نمی شنود چه معنی دارد که در برابر قبر او مؤدبانه بایستید و سلام کنید اینگونه که بر زندگان سلام می کنید. ثانیاً: فرضاً آنچه را ذکر کردی غلو باشد. حال آیا هرگونه غلوی موجب کفر است؟ و آیا اگر کسی گفت که پیامبر زنده است و با اذن الله و اراده الهی سلام سلام کننده را می شنود این غلو و مضر به توحید است؟ و او برای این مطالب جوابی نداشت.

سفر دوم به مکه: سفر دوم ایشان به مکه در سال ۱۳۸۵ هجری قمری با هواپیما از ایران به جده صورت گرفت و چون این مسافرت در زمان مرجعیت و زعامت ایشان بود، از جهات مختلف قابل توجه می باشد، مخارج این سفر را شخص محترم و متدینی از اهالی قزوین به نام مرحوم حاج محمود کیال بانی شدند. ایشان در این سفر زیارتی با علم و کیاست خویش موجب ترویج آئین مقدس جعفری شد و توانست اتهامات زیادی را که به شیعه جعفری نسبت می دادند برطرف سازد. در این سفر با مذاکراتی که ایشان با امیر مدینه داشت توانست برخی از آن نسیتهای ناروایی که بر شیعه روا داشته بودند بزدايد و اثبات کند که شیعیان در تمام اصول و فروع تابع پیامبر عظیم الشان اسلام می باشند و روی همین مذاکرات عمال سعودی در این سفر و سفرهای بعدی با ملایمت با شیعیان برخورد می کردند و همچون سابق نبود که شیعیان را به جرم بوسیدن ضریح مطهر پیامبر زیر شتم و

شلاق گیرند و کسی را که در توحید خطبه های توحیدی نهج البلاغه و تعالیم امام صادق و باقرعلیهما السلام را دارند تکفیر کند. یکی از نویسندگان معاصر که یک سال بعد به حج مشرف شده بود در سفرنامه خود راجع به این موضوع می نویسد: «به طوری که به تواتر شنیده شده تا سال گذشته کسی قدرت نزدیک شدن به شبکه های ضریح را نداشت و اگر کسی نزدیک می شد شرطه ها او را با شلاق و چوب می زدند. در این سال که آیت الله گلپایگانی به حج مشرف شدند با مذاکراتی که با امیر مدینه که از برداران ملک است کردند رفع سو» تفاهم در مورد بوسیدن شبکه ها از ایشان نمودند و با احترامی که امیر برای ایشان قائل بود دستور داد از سختگیرهای سابق خودداری شود.» سفر به عتبات عالیات: سفر اول ایشان چند ماه طول کشید. و سفری پرخاطره برایشان بود. در این سفر با بزرگان و زعمای گرانقدر نجف خصوصیت پیدا کرده بودند و به مجلس درس اکابر آن عصر می رفتند. در این سفر مباحثاتی هم بین ایشان و مرجع تقلید آن زمان آقا سید ابوالحسن اصفهانی شده بود. مرحوم گلپایگانی فرموده بودند: «در این سفر میهمان آیت الله العظمی سید جمال گلپایگانی بودیم. روزی خادم آقا سید ابوالحسن اصفهانی آمد و صحبت ملاقات کرد ما گمان کردیم که می گوید، ما به حضور ایشان برویم و لذا با مرحوم آقا سید جمال رهسپار منزل ایشان شدیم درب منزل ایشان که رسیدیم خادم آمد و گفت: آقا میآیند منزل شما، ما گفتیم، ما حالا آمده ایم. گفت نه، آقا بعد اعتراض می کنند که بنا بود من به دیدن بروم و تو درست اداء رسالت نکردی، لذا از همانجا برگشتیم و آقای سید ابوالحسن هم به دیدن ما آمدند... در این ملاقات بحثی بین آیت الله سید ابوالحسن و آیت الله گلپایگانی واقع می شود که یک ساعت به طول می انجامد. پس از این مباحثه طولانی آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی به حاج میرزا مهدی بروجردی فرموده بودند: داماد شما نابغه است. در همان سفر سید ابوالحسن وسیله النجاه را به آقا داده و فرموده بودند: اگر شما نظری داشتید بفرمائید استفاده می کنیم.»

سفر به مشهد مقدس: ایشان علاقه عجیبی به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام داشتند و مکرر به زیارت آن امام همام مشرف شده بودند. چنان علاقه ای به حضرت داشتند که هرگاه کسی می خواست به زیارت حضرت مشرف شود. وقتی ایشان متوجه می شد اشک شوق در چشمانش حلقه می زد و کمکی به ایشان می کرد.

افول خورشید مرجعیت: عاقبت آن مجاهد نستوه پس از عمری تلاش و کوشش رو به افول گرائید. روز تولد حضرت زهرا(س) مردم با اشتیاق برای دیدن ایشان مشرف شده بودند که با همان حالت کسالتشان جلوس نموده بودند. و تا وقت نماز مغرب و عشا» در خدمت مراجعین بودند. بعد از اذان، نماز مغرب و عشا» را خواندند و مشغول مناجات با خداوند شدند. به فرزندش فرمودند: «الحمدالله که نماز مغرب و نافله اش را خواندم، الحمدالله نماز عشا» و نافله اش را خواندم و مشغول تعقیب

هستم.» عرض شد: آقا بهتر است که شما روی تخت بنشینید و تعقیبات را انجام دهید، که عده ای منتظر هستند با شما ملاقات کنند. خواستند ایشان را بر روی تخت بنشانند که لرز شدیدی بر ایشان عارض شد. چنان انسی با قرآن داشت که در این حال هم به جای جزع و ناله قرآن می خواند. لرز شدیدتر گردید با آمدن دکترهای قم مثمر نشد و دکترهایی از تهران آمدند و قرار شد که به تهران منتقل شود. که به دنبال این قضیه ایشان به تهران منتقل و در بیمارستان شهید رجائی بستری شدند. در شامگاه روز پنج شنبه ۱۸ آذر ۱۳۷۲ آن صاحب نفس مطمئنه سوار بر کشتی حسینی شد و به اوج ملکوت پر کشید .

آشنائی با هشام بن حکم از اصحاب امام صادق و امام کاظم(ع)

هشام در اوایل قرن دوم هجری در کوفه دیده به جهان گشود و در شهر واسط رشد کرد و به عرصه اجتماع گام نهاد. او بعدها برای تجارت به بغداد آمد و در محله کرخ به بزاز می مشغول شد. دانشمندان علم رجال می نویسند: هشام دو فرزند دختر و پسر داشت. فرزند پسرش، حکم، متکلم بود و در بصره می زیست. دخترش، فاطمه، یکی از زنان با ایمان روزگار بود. هشام همچنین برادری به نام محمد بن حکم داشت که از راویان حدیث بود و محمد بن ابی عمیر، راوی معروف شیعه، از او روایت نقل می کند. هشام از همان آغاز جوانی سری پرشور داشت و شیفته علم و معرفت بود. او، برای رسیدن به این هدف، علوم عصر خویش را آموخت، کتب فلسفی دانشمندان یونان را فرا گرفت و کتابی در رد یکی از فلاسفه یونان نگاشت. هشام، در مسیر تکامل اندیشه اش، به مکتبهای گوناگون علمی عصر خویش پیوست؛ ولی هیچ مکتبی عطش حقیقت جویی اش را فرو نماند. او سرانجام به وسیله عمویش، عمیر بن یزید کوفی، با امام صادق(ع) آشنا شد و در شمار پیروان آن حضرت قرار گرفت. سیر تکاملی اندیشه هشام نشان می دهد که آگاهانه و بر اساس برهان عقلی تشیع را پذیرفته است. او به منظور کسب علم، تامین معاش، مناظره، تبلیغ معارف اهل بیت(ع) و انجام مناسک حج، به شهرهای بغداد، بصره، مدائن، حجاز و کوفه سفر کرد و با برهانهای دقیق و منطقی اش در گسترش فرهنگ اهل بیت(ع) کوشید.

سفر برای تحصیل دانش: هشام، به عنوان یک پژوهشگر شیعی، سعی می کرد پرسشهای خود را با امام صادق(ع) در میان نهد و از آن حضرت پاسخ دریافت کند. داستان زیر بر درستی این سخن گواهی می دهد: روزی، ابن ابی العوجاء یکی از دانشمندان مخالف اسلام، پرسشی در باره تعدد زوجات مطرح کرد و گفت: قرآن از سویی در آیه سوم سوره نساء می گوید: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة؛ با زنان پاک مسلمان ازدواج کنید، با دو یا سه یا چهار زن؛ و اگر می ترسید میان آنها به عدالت رفتار نکنید، پس به یک همسر بسنده کنید.»

از سوی دیگر در آیه ۱۲۹ همین سوره می فرماید: «وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ؛ هرگز نمی توانید میان زنان به عدالت رفتار کنید، هر چند کوشش کنید.» با ضمیمه کردن آیه دوم به آیه اول درمی یابیم که تعدد زوجات در اسلام ممنوع است؛ زیرا تعدد زوجات مشروط به عدالت است و عدالت هم ممکن نیست. پس تعدد زوجات در اسلام حرام است. هشام از پاسخ باز ماند. پس از ابن ابی العوجاء فرصت خواست و برای گرفتن پاسخ به مدینه شتافت. هشام سخن ابن ابی العوجاء را برای حضرت باز گفت. امام فرمود: منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء، عدالت در نفقه و اعیت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار است؛ و مراد از عدالت در آیه ۱۲۹ این سوره عدالت در تمایلات قلبی است. بنابراین تعدد زوجات در اسلام حرام نیست و با شرایطی جایز است.

هشام از سفر برگشت و پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء قرار داد. او سوگند یاد کرد که این پاسخ از (هشام) تو نیست. هشام این گونه برای کسب علم و معارف اسلام تلاش می کرد. امام صادق (ع) نیز متقابلاً هشام را از کوثر زلال لایت سیراب می ساخت. امام در برابر پرسشهای هشام، با بردباری پاسخ می داد و قانعش می ساخت. نمونه هایی از این پرسش و پاسخها در کتابهای توحید صدوق و علل الشرایع دیده می شود.

جایگاه هشام در محضر امام صادق (ع) : نمونه هایی از رفتار امام صادق (ع) با شاگرد ممتازش می تواند از جایگاه هشام نزد آن بزرگوار پرده بردارد؛ این جوان کیست؟ آن روز یکی از شلوغ ترین ایام حج بود. امام صادق (ع) با گروهی از یارانش گفتگو می کرد. در این هنگام، هشام بن حکم که تازه به جوانی گام نهاده بود، خدمت امام رسید. پیشوای شیعیان از دیدن جوان شادمان شد، او را در صدر مجلس و کنار خویش نشاند و گرمی داشت. این رفتار امام حاضران را، که از شخصیتهای علمی شمرده می شدند، شگفت زده ساخت. وقتی امام (ع) آثار شگفتی را در چهره حاضران مشاهده کرد، فرمود: «هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده؛ این جوان با دل و زبان و دستش یاور ماست.» سپس برای اثبات مقام علمی هشام در باره نامهای خداوند متعال و فروع آنها از وی پرسید و هشام همه را نیک پاسخ گفت. آنگاه حضرت فرمود: هشام، آیا چنان فهم داری که با درک و تفکرت دشمنان ما را دفع کنی؟ هشام گفت: آری. امام فرمود: نفعک الله به و یتک؛ خداوند تو را در این راه ثابت قدم دارد و از آن بهره مند سازد. هشام می گوید: بعد از این دعا، هرگز در بحثهای خداشناسی و توحید شکست نخوردم. روح القدس تو را یاری کند. هشام چنان مورد توجه امام صادق (ع) بود که در یکی از روزها وی را به حضور طلبید و فرمود: در باره تو سخنی را می گویم که رسول خدا (ص) به «حسان بن ثابت انصاری» (شاعر معروف عصر پیامبر که با شعرش از حریم اسلام حمایت می کرد) فرمود: تا وقتی که ما را با زبانت یاری می کنی، پیوسته تو را به وسیله روح القدس تایید کند.

مناظره های علمی : هشام بن حکم، علاوه بر هوش سرشار و دانش وسیع، از قدرت بیان و صراحت لہجہ و شہامت در مناظرہ برخوردار بود و با استفادہ از این نعمتہای ارزشمند الہی، با دانشمندان و متفکران در مناظرہ شرکت می کرد. استادش امام صادق (ع) از شیوہ مناظرہ و بیان وی خشنود بود و ہموارہ او را تحسین می کرد. ششمین پیشوای معصوم روزی فرمود: ای ہشام، با مردم سخن بگو، من دوست دارم همانند تو در میان شیعیان ما باشد. آن بزرگوار گاہ شیوہ بحث ہشام را می ستود و می فرمود: این گونه استدلال در صحف ابراہیم و موسی (ع) آمدہ است. نگاہی گذرا بہ چند نمونہ از مناظرہ های ہشام برای آشنایی با مقام علمی و شیوہ بحث وی سودمند است.

ہشام و مناظرہ با عمرو بن عبید معتزلی : یونس بن یعقوب، یکی از شاگردان برجستہ امام صادق (ع) می گوید: در یکی از سالہایی کہ ہشام بن حکم بہ سفر حج مشرف شدہ بود، در «منا» حضور امام صادق (ع) شرفیاب شد. حران بن اعین، محمد بن نعمان، ہشام بن سالم و دیگر بزرگان شیعہ نیز در مجلس حاضر بودند. حضرت (ع) بہ ہشام فرمود: آیا نمی خواہی داستان مناظرہ و گفتگوی خود با عمرو بن عبید را برای ما بیان کنی؟ ہشام، کہ از ہمہ اہل مجلس جوانتر بہ نظر می رسید، گفت: ای فرزند رسول خدا (ص)، جلالت شما مانع می شود؛ از شما شرم دارم و در حضورتان توان سخن گفتن در خویش نمی یابم. امام صادق (ع) فرمود: وقتی بہ شما امر می کنیم، اطاعت کنید. آنگاہ ہشام داستان مناظرہ خودش با عمرو بن عبید را چنین بیان کرد: بہ من خبر دادند کہ عمرو بن عبید روزہا در مسجد جامع بصرہ با شاگردانش می نشینند، در بارہ امامت بحث می کند و عقیدہ شیعہ در بارہ امام را بی اساس و باطل می شمارد. این خبر برایم خیلی ناگوار بود، بہ ہمین سبب بہ بصرہ رفتم. وقتی وارد مسجد جامع بصرہ شدم، بسیاری اطراف عمرو نشستہ بودند. از حاضران تقاضا کردم اجازہ دهند تا بتوانم نزدیک عمرو بنشینم. وقتی نشستم، بہ عمرو بن عبید گفتم: ای مرد دانشمند، من غریبم، اجازہ می دہید چیزی بپرسم؟ گفت: آری. گفتم: آیا شما چشم دارید؟ گفت: پسر جان این چہ پرسشی است، چرا در بارہ چیزی کہ می بینی می پرسی؟ گفتم: استاد عزیز پوزش می خواہم. پرسشہایم این گونه است، خواہش می کنم، پاسخ دہید. گفت: گرچہ پرسشہایت احمقانہ است، ولی آنچه می خواہی بپرس. گفتم: آیا چشم دارید؟ گفت: آری. پرسیدم: با آن چہ می کنی؟ گفت: بہ وسیلہ آن رنگہا و اشخاص را می بینم. گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: از آن چہ بہرہ ای میبری؟ گفت: بہ وسیلہ آن بوہا را استشمام می کنم. گفتم: آیا زبان داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چہ می کنی؟ گفت: طعم اشیا را می چشم. گفتم: آیا شما گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: از آن چہ سود میبری؟ گفت: بہ آن صداہا را می شنوم. گفتم: بسیار خوب، حالا بفرمایید دل ہم دارید؟ گفت: آری. گفتم: دل برای چیست؟ گفت: بہ وسیلہ دل (مرکز ادراکات) آنچه بر حواس پنجگانہ و اعضای بدنم می گذرد، تشخیص می دہم، اشتباہہایم را برطرف می کنم و درست را از

نادرست تشخیص می دهم. گفتم: مگر با وجود این اعضا از دل بی نیاز نیستی؟ گفت: نه، هرگز. گفتم: در حالی که حواس و اعضای بدن سالم است چگونه نیاز به دل داری؟ گفت: پسر جان، وقتی اعضای بدن در چیزی که با حواس درک می شود تردید کند، آن را به دل ارجاع می دهد تا تردیدش برطرف شود. گفتم: پس خداوند، دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است. گفت: آری. گفتم: پس وجود دل برای رفع حیرت و تردید ضروری است؟ گفت: آری، چنین است. گفتم: شما می گوئید خدای تبارک و تعالی اعضای بدن را بدون پیشوایی که هنگام حیرت و شک به او مراجعه کنند نگذاشته است، پس چگونه ممکن ست بندگان را در وادی حیرت و گمراهی رها کرده، برای رفع تردید و تحیرشان پیشوایی تعیین نفرماید؟ عمرو بن عبید پس از لحظه ای تامل و سکوت، سر بلند کرد، به من نگریست و گفت: تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: نه. گفت: از همنشینان اویی؟ گفتم: نه. پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: کوفه. گفت: تو همان هشامی؛ سپس مرا در آغوش گرفت؛ به جای خود نشانید و تا من آنجا بودم، سخن نگفت. حضرت صادق (ع) از شنیدن داستان خشنود و شادمان شد و فرمود: هشام، این گونه استدلال را از که آموختی؟ هشام گفت: آنچه از شما شنیده بودم، تنظیم و چنین بیان کردم. حضرت فرمود: به خدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

اکثریت دلیل حقانیت نیست: یکی از خصوصیات بارز این دانشمند برجسته صراحت لهجه و حاضر جوابی بود. او سخنان مخالف و موافق را می شنید و پس از بررسی، نظر خود را آشکارا بیان می کرد. روزی ابو عبیده معتزلی به هشام گفت: دلیل درستی اعتقاد ما و بطلان اعتقاد شما این است که طرفداران ما بسیار و پیروان شما اندکند. هشام بی درنگ گفت: با این سخن ما را نکوهش نمی کنی؛ بلکه بر حضرت نوح خرده می گیری. او ۹۵۰ سال پیامبری کرد و شب و روز قومش را به سوی خدا فراخواند؛ ولی جز گروهی اندک به وی ایمان نیاوردند. بنابراین، اکثریت دلیل حقانیت نیست.

هشام ترازوی امامت و الگوی شیعیان: امام صادق (ع) می فرمود: هشام بن حکم مراقب و نگهبان حق ما و مؤید صدق ما و نابودکننده نظرهای باطل دشمنان ماست. کسی که از او پیروی کند، از ما پیروی کرده است و کسی که با او مخالفت کند، با ما مخالفت ورزیده است. هشام در محضر امام کاظم (ع): پایه های اعتقادی و شخصیت والای علمی هشام در مکتب امام صادق (ع) استوار شد. چون پیشوای ششم، در سال ۱۴۸ به شهادت رسید، هشام به امام کاظم (ع) روی آورد؛ از محضر آن معصوم والامقام کامیاب شد و در شمار شاگردان و یاران آن حضرت جای گرفت. او نزد هفتمین امام (ع) چنان جایگاهی یافت که تاریخ نگاران وی را از کارگزاران مطمئن و مورد عنایت خاص آن حضرت شمرده اند.

هشام بن حکم کارگزار خصوصی امام هفتم (ع) : امام هفتم (ع) به هشام بن حکم توجه خاص داشت و او را متصدی کارهای شخصی اش قرار داده بود. حسن فرزند علی بن یقطین می گوید: هر گاه حضرت موسی بن جعفر (ع) برای رفع نیازهای شخصی یا عمومی چیزی لازم داشت، به پدرم (علی بن یقطین) می نوشت: فلان چیز را خریداری یا تهیه کن و باید متصدی این کار هشام بن حکم باشد. عنایت حضرت به هشام چنان بود که پانزده هزار درهم به او وام داد و فرمود: با این پول تجارت کن، سودش را بردار و سرمایه را به ما برگردان. هشام پذیرفت و طبق دستور امام (ع) رفتار کرد. امام کاظم (ع) به هشام دستور تقیه می دهد: هشام می گوید: امام هفتم برای من پیام فرستاد: در این ایام که مهدی (سومین خلیفه عباسی) بر سر کار است مواظب باش و از سخن گفتن پرهیز؛ زیرا خطر جدی تهدیدت می کند. هشام به فرمان امام (ع) عمل کرد و از خطر نجات یافت تا آنکه مهدی عباسی درگذشت و بار دیگر اوضاع به حال عادی برگشت.

مقام علمی هشام بن حکم : شاگرد ممتاز مکتب اهل بیت (ع) نه تنها در علوم نقلی و عقلی سرآمد عصر خویش بود؛ بلکه هر گاه احساس می کرد حمایت از اسلام به تحصیل علوم دیگر نیاز دارد، با جان و دل در پی آن می شتافت و دانشی تازه می آموخت. او در مقام فتوا، یک فقیه پرهیزکار، در مقام مناظره و دفاع از اعتقادات شیعه یک متکلم ورزیده و در علم حدیث یک محدث ممتاز و مورد اعتماد راویان معروف شیعه بود. کتابهای حدیثی مختلف به رشته نگارش کشید و شاگردان بسیار تربیت کرد. متکلم مجاهد و خستگی ناپذیر قرن دوم هجری، علاوه بر فقه و اصول و کلام و فلسفه و علم حدیث، در علوم روان شناسی و سایر دانشهای رایج عصر خویش اطلاعات گسترده ای داشت. عبدالله نعمه می نویسد: یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون الرشید، با حضور دانشمندان مختلف، نشستهای علمی و تخصصی برگزار می کرد. در یکی از نشستها، که هشام بن حکم نیز حضور داشت، پس از گفتگو و بحث در موضوعات مختلف علمی، یحیی گفت: در باره «عشق» هم سخن بگویید. حاضران هر یک در حد معلومات خویش مطالبی بیان کردند و سخنانشان به وسیله منشیان وزیر ثبت شد. وقتی نوبت به هشام بن حکم رسید، با بیانی شیرین مطالبی بیان کرد که حاضران بی اختیار لب به تحسین گشودند.

شاگردان هشام : چنانکه اشاره شد، هشام در پرتو انوار تابناک اهل بیت (ع) شاگردان بسیار تربیت کرد که بعضی از آنان گوی سبقت از همگان ربودند. محمد بن ابی عمیر یکی از آنان شمرده می شود که مورد اعتماد و احترام علمای بزرگ امامیه قرار گرفته، از چهره های درخشان شیعه است. صفوان بن یحیی کوفی، حماد بن عثمان، یونس بن یعقوب، علی بن منصور و یونس بن عبدالرحمن از دیگر شاگردان هشام به شمار می آیند. یونس بن عبدالرحمن فقیهی نامور و یاور مخصوص امام کاظم (ع)

بود. علی بن منصور در علم کلام دانشوری برجسته بود و درسهای توحید و امامت را در مجموعه ای با عنوان «تدبیر» گرد آورد.

تالیفات هشام: چهره درخشان مکتب ولایت، علاوه بر فعالیتهای گسترده در دانش اندوزی و تبلیغ، حدود سی جلد کتاب در موضوعات مختلف علمی به رشته نگارش کشید. «الامامه» و جبر و اختیار در علم کلام و «الفاظ» در اصول فقه بخشی از یادگارهای آن دانشمند برجسته است.

شخصیت ممتاز شیعه در معرض اتهام: موقعیت و لیاقت هشام در محضر امام صادق و امام کاظم (ع) چنان بود که گروهی بدان حسد ورزیدند و شایعات گوناگون علیه او رواج دادند. متأسفانه این شایعات سودمند واقع شد و حتی بعضی از شیعیان نیز در باره اعتقادات هشام در تردید فرو رفتند. وقتی این نسبتهای ناروا به اوج خود رسید، موسی مشرقی خدمت امام رضا (ع) حضور یافت و گفت: آیا هشام را دوست نداریم یا از او بیزاری بجویم؟ امام رضا (ع) فرمود: هشام را دوست بدارید. وقتی که به شما چنین گفتم، عمل کنید. اکنون برو و به شیعیان بگو امام مرا به ولایت و دوستی هشام فرمان داد.

آخرین روزهای زندگی هشام بن حکم:

یحیی برمکی در آغاز به هشام بن حکم اظهار علاقه می کرد و مدتی نیز وی را دبیر مجالس مناظره خود ساخت. او سرانجام از هشام رنجید و اسباب کشتن وی را فراهم کرد. انتقادهای هشام آرای فلسفی یحیی بن خالد، مغلوب ساختن پیوسته وی در بحثها و نیز هراس وزیر از نزدیکی هشام به هارون علل اصلی دشمنی یحیی با هشام بود. روزی هارون گفت: دوست دارم در مجالس مناظره شما شرکت کنم؛ اما نه در حضور دیگران، بلکه در پشت پرده تا حاضران نظرهای خویش را بی پروا بیان کنند. یحیی مجلس مناظره ترتیب داد و هشام را نیز دعوت کرد. هارون طبق برنامه قبلی پشت پرده نشست. وزیر که اندیشه انتقام در سر می پروراند با نقشه قبلی هشام را وارد بحث امامت کرد. هشام بعد از گفتگوی بسیار، گفت: «اگر امام مرا به جنگ فرمان دهد، اطاعت می کنم.» منطق هشام طاغوت زمان را می لرزاند. هارون با شنیدن این جمله، چهره درهم کشید و گفت: هشام مطلب را آشکار کرد. آیا با زنده بودن وی سلطنت من یک ساعت باقی می ماند؟ به خدا سوگند، اثر زبان این مرد در دلهای مردم از صد هزار شمشیر برنده تر و مؤثرتر است. بی درنگ فرمان داد هشام را دستگیر کنند. هشام از گرداب خشم هارون به مدائن گریخت. از آنجا به کوفه رفت، در منزل ابن شرف پنهان شد و حدود دو ماه بعد جهان مادی را وداع گفت.

حضرت رضا (ع) در باره او فرمود: خدا او را رحمت کند. بنده ای خیرخواه و دلسوز و یک انسان حقیقی بود. اصحابش بر او حسد بردند و آزارش کردند. (پدیدآورنده: عبدالکریم پاک نیا)

آشنائی با محمدتقی برغانی

محمدتقی برغانی (زاده: ۱۱۷۲ برغان - قتل: ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳)، روحانی شیعه ایرانی معروف به ملا محمدتقی برغانی. از مراجع تقلید شیعه و سرشناس ترین دانشمند خاندان برغانی است. او توسط چند بابی و در هنگام عبادت در مسجد شهید شد، برخی او را شهید ثالث لقب داده اند و بعضی دیگر، وی را شهید رابع نامیده اند. برادر زاده اش طاهره "قره العین" از سوی برخی به دست داشتن در ترور وی متهم گردید. در روستای «برغان» به دنیا آمد. در سال تولد وی چند قول وجود دارد. پدرش ملا محمد ملائکه و پدربزرگش ملا محمدتقی طالقانی در شمار عالمان دین بودند. وی به تشویق پدرش به تحصیل علوم دینی پرداخت. تحصیلات مقدماتی و مقداری از فقه و اصول را در نزد دانشمندان قزوین به پایان برده و آنگاه رهسپار قم میشود. در آنجا در حوزه درسی علامه محقق میرزای قمی حضور یافته و سپس به اصفهان میرود و از بزرگان این شهر، حکمت و کلام را فرا میگیرد. پس از چندی به کربلا (شهر) میآید و چند سالی در درس «صاحب ریاض» شرکت جسته و بعد به ایران (تهران یا قزوین) باز میگردد. در سال ۱۲۲۰ قمری به ایران بازگشت و در تهران ساکن شد و به تصدی امور مذهبی پرداخت. حوزه درس او به دلیل دقت علمی رونق یافت اما پس از چندی مجدداً به عتبات بازگشت. علت بازگشت وی را دریافت اجازه صدور فتوی از میرزای قمی و یا تبعید توسط فتحعلی شاه پس از مشاجره با ملا محمدعلی مازندرانی در یک مباحثه که در حضور شاه برگزار گردیده بود دانسته اند. او در بازگشت به عتبات بار دیگر به درس استاد خود طباطبایی بازگشت و به توصیه او تدریس را نیز آغاز کرد. همچنین مسجدی بنام مسجد برغانی (که پس از قتل او به مسجد شهید ثالث معروف شد) بنا کرد و امامت جماعت آنرا عهده دار شد. وی پس از دریافت گواهی اجتهاد از سیدعلی طباطبایی و فرزند او سید محمد مجاهد و شیخ جعفر نجفی صاحب کتاب کشف الغطاء، مجدداً به ایران بازگشت و در قزوین ساکن شد و با برادرش مدرسه علمیه صالحیه را بنیاد نهادند. ظاهراً شاه با حضور او و برادرش در تهران مخالف بوده است.

فعالتهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی: اجرای حدود شرعی و کمک به فقرا و درماندگان. شرکت در جبهه جنگ ایران و روس در هنگام تجاوز روسها به ایران و مبارزه فرهنگی با مذاهب استعماری برپایی نماز جمعه (فرزندان و نوادگان او بعد از شهادتش، نماز جمعه قزوین را در همان مسجد و محل شهادتش اقامه میکردند). تاسیس مسجدی به نام «جامع صغیر» که پس از شهادتش به «مسجد شهیدی» شهرت یافت. تاسیس مسجدی در قزوین، واقع در محله «دیمج». تاسیس مدرسه علوم دینی در سه طبقه در شمال مسجد فوق. تاسیس مسجدی در کربلا واقع در محله «باب السلامه». تمامی آثار فوق تا عصر حاضر به نام او معروف است.

مقابله با بایی گری: در زمان او، فرقه های متعددی در حال شکل گیری و گسترش بود. عمده ترین آنها وهابیت، شیخیه و بابیه بودند که وی نقش زیادی در مبارزه با آنها داشت. وی همچنین از صوفیان نیز به شدت انتقاد میکرد که موجب شد تا حاج میرزا آقاسی، صدراعظم محمدشاه نظر مثبتی نسبت به وی نداشته باشد.

تکفیر شیخ احمد احسائی: احمد احسائی رهبر شیخیه در ایران مورد استقبال گروه های مختلف قرار گرفت و حتی شخص شاه نیز از او تجلیل کرد اما در مناظراتی که میان احسائی و برغانی در قزوین انجام شد، برغانی به تکفیر شیخ احمد احسائی پرداخت. تکفیر او بازتاب گستردهای در میان علما داشت و به کم شدن نفوذ آنان در ایران انجامید.

مرگ: قتل وی در منابعی به بایبان نسبت داده شده است. در مورد نحوه مرگش گفته شده: شبی به حسب عادت معمول برای خواندن نماز شب به مسجد میرود. در حال عبادت، چند نفر از پیروان شیخیه و بابیه که تصمیم گرفته بودند او را ترور کنند، با نیزه به وی هجوم می آوردند و هشت نقطه از گردنش را با آن مجروح میسازند که پس از انتقال به منزلش بعد از دو روز به علت شدت جراحات وارده به شهادت میرسد. پیکرش در ۱۵ ذی القعدة ۱۲۶۳ یا ۱۲۶۴ در جوار شاهزاده حسین قزوین به خاک سپرده شد.

فرزندان و نوادگان وی از روحانیون و علما عصر خود بودند: آقامحمد برغانی: در نجف و در درس سید علی طباطبائی تحصیل کرد و در قزوین به امامت جماعت منصوب گردید. وی با زرین تاج برغانی قزوینی ازدواج کرد که پس از گرایش زرین تاج به شیخیه به جدایی آندو انجامید. آنان سه فرزند داشتند که هر سه در علوم دینی تحصیل کردند. ابراهیم برغانی شیخ ابراهیم برغانی در عتبات به تحصیل پرداخت و در بازگشت به قزوین تصدی امور دینی را بر عهده گرفت از او دیوان شعر و کتاب مفتاح الفقاهاة به جا مانده است همچنین فرزندش شیخ داوود برغانی نیز از علما مذهبی بود. شیخ اسحاق برغانی نیز در عتبات تحصیل کرد و در قزوین به امور دینی مشغول گردید، وی به فارسی و عربی شعر میسرود. شیخ اسماعیل برغانی نیز در قزوین و عتبات تحصیل علوم دینی نمود و به قزوین بازگشت و به امور دینی اشتغال یافت. کتابهای نوادرالحکمة و اصول الفقه و دیوان اشعار از وی باقیمانده است. میرزا ابوالقاسم برغانی، وی دیگر فرزند ملا محمد تقی برغانی بود که در عتبات به تحصیل علوم دینی پرداخت و در قزوین ساکن گردید. فرزند او شیخ ابوتراب برغانی نیز به جرگه علما پیوست و سپس در تهران ساکن شد در عصر مشروطه فعالیت سیاسی داشت و آثار مذهبی و دینی و همچنین کتابی در رد بابیه از وی باقیمانده است: التبیین فی شرح الآلات؛ المواعظ والبراهین؛ تفسیر قرآن فارسی؛ رساله در توحید؛ مکاسب؛ رساله در رد بابیه؛ رساله در استصحاب و مباحث الفاظ؛ تفسیر آیه نور. ام کلثوم برغانی: وی ادبیات عرب را نزد ماه شرف طالقانی عمه پدرش

که منشی دربار فتحعلیشاه قاجار نیز بود، فرا گرفت و نزد پدر و عمویش و همچنین ملا آقا حکمی تحصیل را ادامه دارد و به همسری ملا عبدالوهاب برغانی درآمد. در قزوین و کربلا برای زنان تدریس میکرد و کتابخانه شخصی اش را در ۱۲۶۸ برای طلاب وقف کرد. از او تفسیری بر سوره الفاتحه بصورت ناقص در دست است.

استادان: ملا محمد ملائکه. ملا آقا بیدآبادی. ملا علی نوری. محمدباقر وحید بهبهانی. سید علی طباطبایی، معروف به «صاحب ریاض». میرزای قمی، معروف به «صاحب قوانین». جعفر کاشف الغطا. سید محمد مجاهد.

مشایخ اجازه: جعفر کاشف الغطا. سید علی طباطبایی. سید محمد مجاهد. شهید ثالث در متن اجازه نامه ای که به شاگردش «تنکابنی» داده، اسامی مشایخ اجازات خود را همین سه نفر معرفی کرده است. برخی میرزای قمی را به مشایخ اجازه شهید ثالث افزوده اند.

شاگردان: با این که ملا محمدتقی در شهرهای اصفهان، کربلا، نجف، تهران و قزوین، به تدریس اشتغال داشت، شرح حال نگاران به معرفی شاگردان او چندان نپرداخته و در بین آنها، بیشتر از فرزندان وی و میرزا محمد تنکابنی و سید محمدحسین قزوینی یاد کرده اند.

آثار: عیون الاصول. منهج الاجتهاد. ملخص العقائد. مجالس المتقین. القضاء عن الأموات. رساله ای در نماز جمعه. رساله ای در طهارت. رساله ای در نماز و روزه. رساله ای در قضاء نمازها.

رساله ای در دیات (به زبان فارسی). شرح الشرایع. یک دوره فقه فارسی از طهارت تادیات. عیون الاصول. شرح الروضة (به زبان عربی). شرح بر معالم (به زبان عربی). ملخص العقاید. رساله فی صلاة الجمعة. رساله فی عدم وجوب هبة الولی مدة منقطعة المولی علیه. او آشنا به فنون نگارش بود و آثار بسیار ارزشمندی خلق کرد و به یادگار گذاشت. تنکابنی در خصوص آثار او مینویسد:

«آن زمانی که در قزوین تحصیل میکردم، شهید مشغول به اتمام تألیف این کتاب (منهج الاجتهاد) بودند؛ به طوری که دید و بازدید، عروسی و عزا، همه را ترک کرده بود و به تألیف کتاب «منهج» مشغول بود. مگر روزها به جهت وقت عصر، مقدار دو ساعت به غروب مانده مینشستند و به مراعات اشتغال داشتند و سایر اوقات را به تألیف مشغول بودند.»

آشنائی با علی اکبر دهخدا

علی اکبر دهخدا فرزند خان بابا قزوینی از خاندان مالکان متوسط آن دیار بوده، در سال ۱۲۵۷ هجری شمسی در طهران بدنیا آمد و علوم قدیمه را در پایتخت فرا گرفت و از محضر آقا شیخ هادی نجم آبادی کسب فیض کرد و مدتی در مدرسه علوم سیاسی بتحصول کمال پرداخت و زبان فرانسه آموخت و چندی در اروپا سمتی رسمی ودولتی داشت و پس از بازگشت که مصادف بود با نهضت

مشروطیت نویسندگی روزنامه معروف «صوراسرافیل» را بعهده گرفت و با شادروان میرزا جهانگیرخان شهید همکاری میکرد و مقالات گیرا و پرمعنائی زیر عنوان «چرند و پرند» بامضاء «دخو» مینوشت که خوانندگان فراوان داشت و اثری ژرف در افکار باقی گذاشت. دهخدا پس از بمباران مجلس در ۱۳۲۶ ه. ق. به فرنگ گریخت و ۴ شماره از «صوراسرافیل» را در سوئیس منتشر کرد و زان پس با روزنامه «سروش» استانبول همکاری داشت و بعد از سقوط حکومت محمدعلیشاه به ایران بازگشت و به نمایندگی مجلس شورای ملی منتخب گشت و در ایام جنگ جهانی اول مدتی متواری میزیست. گرچه دهخدا شعر نیک میگفته ولی بیشتر نشر وی مشهور است و آثار منشور او عبارت است از: مجموعه «چرند و پرند» و «امثال حکم فارسی» (در چهار جلد) و «لغتنامه» معروفی که بخشی از آن تاکنون منتشر شده و نتیجه زحمات مستمر و متمادی اوست. وی ریاست دانشکده حقوق را نیز داشته. دهخدا مردی راستکار و برغم داشتن عقیده سیاسی مشخص و هواخواهی از امیال ترقی خواهانه مردم و آرمانهای ملی از سیاست بافی بیزار بود. نشر دهخدا از زبان شیرین و جذاب عامه خلق مایه میگیرد. وی بدون تکلف و ساختگی گفته های خویش را با گوهرهای «امثال و حکم» نمکین فارسی که از گنجینه بیپایان زبان مردم اخذ شده بود مرصع میساخت. آشنایی عمیق او با زندگی مردم ساده و عادی از خلال همه آثارش میتراود. دهخدا نادانی زمامداران زمان را در «چرند و پرند» فاش میکند. او در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی درگذشت. سایر آثار او عبارت است از: فرهنگ فرانسه به فارسی، شرح حال ابوریحان بیرونی، تعلیقات بر دیوان ناصر خسرو، تصحیح دیوان حافظ، تصحیح دیوان منوچهری، تصحیح لغت فرس، دیوان اشعار، تصحیح صحاح الفرس، ترجمه عظمت و انحطاط رومیان، ترجمه روح القوانين و تصحیح دیوان سوزنی. چرند و پرند (از شماره ۱ دوره اول روزنامه صوراسرافیل). «بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال و اوتاد و مهارت در کیمیا و لیمیا و سیمیا الحمدلله به تجربه بزرگی نایل شدم و آن دوی ترک تریاک است. اگر این دوا را در هر يك از ممالك خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد، انعامات میگرفت، در همه روزنامه ها نامش به بزرگی درج میشد. اما چکنم که در ایران قدردان نیست!!! عادت طبیعت ثانویست. همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین آسانیه نمیتواند ترك کند. علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی به مرور زمان کم کند تا وقتی که بکلی از سرش بیفتد. حالا من بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان میکنم، که ترك تریاک ممکن است باینکه اولاً در امر ترك جازم و مصمم باشند. ثانیاً مثلاً یکنفر که روزی دو مثقال تریاک میخورد روزی يك گندم از تریاک کم کرده دو گندم مرفین بجای آن زیاد کند. و کسی که ده مثقال تریاک میکشد روزی يك نخود کم کرده دو نخود حشیش اضافه نماید و همینطور مداومت کند تا وقتی که دو مثقال تریاک خوردنی بچهار مثقال مرفین و ده مثقال تریاک کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد. بعد از آن

تبدیل خوردن مرفین به آب دزدک مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ وحدت بسیار آسان است. برادران غیور تریاکی من در صورتی که خدا کارها را اینطور آسان کرده چرا خودتان را از زحمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این همه مال و وقت نمیرهانید. ترك عادت در صورتی که باین قسم بشود موجب مرض نیست و کار خیلی آسانی است و همیشه بزرگان و متشخصین هم که میخواهند عادت زشتی را از سر مردم بیندازند همینطور میکنند. مثلا ببینید واقعا شاعر خوب گفته است که عقل و دولت قرین یکدیگرست. مثلا وقتی که بزرگان فکر میکنند که مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه عمرش را باید به زراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گرسنه باشد ببینید چه میکنند. روز اول سال نان را با گندم خالص میپزند. روز دوم در هر خروار یک من تلخه، جو، سیاهدانه، خاک اره، یونجه، شن مثلا مختصر عرض کنم، کلوخ، چارکه، گلوله هشت مثقالی میزنند. معلوم است در یک خروار گندم که صد من است یکمن ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود. روز دوم دومن میزنند. روز سوم سه من و بعد از صد روز که سه ماه و ده روز بشود صد من گندم، صد من تلخه، جو، سیاهدانه، خاک اره، کاه، یونجه، شن شده است در صورتی که هیچکس ملتفت نشده و عادت نان گندم خوردن از سر مردم افتاده است...» مکتوب شهری. (از شماره ۶) ... مکتوب یکی از مخدرات (از شماره ۱۱)

آشنائی با طاهره قره العین

فاطمه زرین تاج برغانی قزوینی ملقب به زکیه یا امسلمه و مشهور به طاهره و قره العین (زاده ۱۲۳۰، ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳ قمری - درگذشته ۱۲۶۸ قمری) شاعر ایرانی، از اولین مریدان سید علیمحمد باب و از رهبران جنبش باب بوده است. پدر و مادرش هر دو مسلمان و مجتهد بودند. وی همانند یکی از عموهایش ابتدا به شیخیه گرایش پیدا کرد و برای مدتی رهبری بخشی از شیخیه در کربلا و عراق را به دست گرفت. با علنی شدن دعوت سید علیمحمد باب، طاهره به وی گروید و بدون آنکه موفق شود تا پایان عمر او را از نزدیک ببیند، در زمره نزدیکترین یاران او درآمد. او نخستین زن بابی بود که روبنده از صورت برگرفت و اعلام نمود که با آمدن آیین بیانی، احکام اسلام ملغی شده است. او به اتهام دست داشتن در قتل عموی بزرگش محمدتقی برغانی معروف به «شهید ثالث» بازداشت شد و سه سال بعد، مدتی پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه و همزمان با بسیاری از بابیان دیگر، در تهران به جرم فساد فیالارض اعدام شد. او اولین زنی بود که به این اتهام اعدام شد. از طاهره اشعاری باقی مانده است که بر سر انتساب پاره‌های از این اشعار به وی اختلاف نظر وجود دارد. از سویی طاهره تفسیری انقلابی از بایبگری ارائه کرد که موجب جدایی در جامعه بابیه‌ها در ایران و عراق گردید ولی از سوی دیگر همین تفسیر باعث پیوند موعودگرایی با مفهوم باب شد. طاهره برترین

شخصیت زن در آیین بیانی و سومین و شناخته شده ترین شخصیت زن در آئین بهایی است. یکی از مشهورترین کارهای او برداشتن روبنده در واقعه بدشت بود. برخی نویسندگان معاصر این عمل را در جهت آزادی زنان و عملی فمینیستی توصیف کرده اند. اما دیدگاه مقابلی، طاهره را فعال فمینیست ندانسته و کارهایی مانند برداشتن روبنده در واقعه بدشت را بیشتر نمادی از الغای شریعت اسلام و اعلام شریعتی نو به رهبری سید علیمحمد باب میدانند. نام کامل او فاطمه زرین تاج برگانی قزوینی است. به گفته افسانه نجم آبادی و ریچارد فولتز نام او فاطمه بیگم برگانی بوده است. عباس افندی گفته است که طاهره، در کودکی ام سلمه نامیده شد. نام «فاطمه»، برای بسیاری از بایبها، مفهومی از بازگشت و رجعت دختر پیغمبر اسلام را القا مینمود. وی پس از آنکه با سیدکاظم رشتی مکاتبه و ارتباط برقرار کرد توسط او قره العین نامیده شد. درباره منشاء لقب «طاهره» اتفاق نظر وجود ندارد. شوقی افندی، عباس افندی، ملامحمد زرندی و مارتا روت به عنوان منابع بهایی گفته اند که نام طاهره توسط حسینعلی نوری به او اطلاق شده است. بلومفیلد و سوزان استایلزمنک یک نامه سید علیمحمد باب به وی را سرآغاز استفاده این لقب دانسته اند. ریچارد فولتز سال تولد طاهره را ۱۸۱۴ م (۱۲۳۰ یا ۱۲۳۱ ق) میدانند. به نوشته دنیس مکایون بیشتر منابع سال تولد طاهره را ۱۲۳۲ ق (۱۸۱۷ م) نوشته اند اما او براساس مدارک ثبت شده در نزد خانواده و بازماندگان طاهره، تولد او را ۱۸۱۴ م (۱۲۳۰ یا ۱۲۳۱ ق) میدانند. سوزان استایلزمنک نیز تولد او را ۱۲۳۳ ق (۱۸۱۷ م) ذکر کرده است. موژان مومن نیز گزارش میکند که اغلب منابع بهایی تاریخ تولد طاهره را ۱۲۳۳ ق (۱۸۱۷ م) ثبت کرده و یک مورخ عراقی به نام علی الوردی تاریخ تولد وی را بر اساس مدارک موجود نزد بازماندگان وی، ۱۸۱۴ م (۱۲۳۰ یا ۱۲۳۱ ق) میلادی استخراج نموده است.

خانواده : طاهره در یک خانواده روحانی شیعه در قزوین به دنیا آمد. مادرش آمنه خانم قزوینی، و پدرش ملا محمدصالح برگانی هر دو مجتهد بودند. علاوه بر این پدرش به واسطه تفسیر قرآن و تالیف بیش از سیصد کتاب دینی، شهرت و مرجعیتی در میان اهالی قزوین داشته است. خانواده مادری او پیرو شیخیه بودند. اما خانواده پدری او از اصولیان معتقد و ثروتمند به شمار میآمده اند. وی دستکم سه برادر به نامهای عبدالوهاب، محمدحسن و محمد و یک خواهر به نام مرضیه داشته است. موژان مومن او را بزرگترین دختر از میان هفت دختر و هشت پسر خانواده برگانی میدانند. او همچنین عروس عمویش محمدتقی برگانی ملقب به شهید ثالث بود. حاصل ازدواج او در چهارده سالگی یا سیزده سالگی با پسرعمویش ملا محمد برگانی، چهار یا سه فرزند به نامهای شیخ ابراهیم، شیخ اسماعیل و شیخ اسحاق بود که هیچ کدام پیروی مادر را نکردند. نام دختر وی زینب بوده است. در وجود فرزندی به نام شیخ اسحاق، میان منابع اختلاف وجود دارد. تکفیر شیخیه توسط پدرشوهر طاهره و دشمنی شوهرش با آنان، باعث شد تا طاهره و همسرش از یکدیگر جدا شوند و طاهره به

خانه پدری بازگردد. فرزندان وی نزد پدر خود باقی ماندند. اگرچه به گفته عباس امانت، به نظر نمیرسد که زندگی آنان از آغاز، خالی از نزاعهای خانگی بوده باشد.

تحصیلات و گرایش به شیخیه: طاهره در کودکی حافظ قرآن بود و به حل مسائل فقهی علاقه نشان میداد. او توانست تحصیلاتی عالی نزد پدر و مادرش و همچنین سایر اعضا خانواده داشته باشد و ادبیات و شعر فارسی را نزد مادر خود و فقه، اصول، حدیث و تفسیر را نزد پدر، برادر (عبدالوهاب) و عموی (شهید ثالث) فراگرفت. وی همچنین فلسفه، حکمت و عرفان را نزد دو تن از پسرعموهای پدرش آموخت. منابع اسلامی، بلاغت و فصاحت کلام وی را تأیید کرده اند. در مقطعی از زمان او تصمیم گرفت تا با مراجع شیعه مکاتبه کند و از آنان اجازه اجتهاد بگیرد. از نوشته های خود او چنین برمیآید که مجتهدان شیعه در پاسخ و در عین حال که طاهره را دارای شرایط اجازه اجتهاد میدانستند. اعطای اجازه به یک زن را خلاف عرف میدانستند. چه بطور مستقل و یا آنطور که گفته شده است تحت تأثیر پسر دایی اش ملاجواد ولیانی و یا عمویش ملامحمدعلی، طاهره به شیخیه گرایش پیدا کرد. پس از ازدواج، او مشتاقانه دروس شیخ احمد احسائی (موسس مکتب شیخیه که عموی کوچکترش ملامحمدعلی برغانی نیز به او گرایش داشت) را دنبال میکرد. او کسی بود که شوهر و پدرشوهر طاهره بر سر مسایل اعتقادی با وی دشمنی داشتند. مبنای اعتقادی شیخیه چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن چهارم بود. آنان معاد و عدل را در زمره اصول دین نمیشمردند و در عوض به رکن چهارم یا باب امام زمان اعتقاد داشتند.

اقامت در عراق: طاهره اندکی پس از ازدواج و به همراه همسرش برای سیزده سال به کربلا و نجف رفت و تحصیلات در زمینه فقه، کلام و سایر علوم دینی را دنبال نمود. او موفق شد در کربلا در محضر سیدکاظم رشتی تدریس نموده و در سال ۱۸۴۱ به همراه همسر و خانواده اش به قزوین بازگردد. در طول این مدت، همسرش به تحصیل نزد ملامحمدباقر قزوینی از روحانیون اصولی میپرداخت و طاهره به شیخیه گرایش داشت. در بازگشت به قزوین این دو از یکدیگر جدا شده و پس از وقفه ای سه ساله، در سال ۱۸۴۴ طاهره به همراه خواهر و شوهرخواهرش به کربلا بازگشته اند.

در طول این سه سال، طاهره افکار جدید شیخی را به صورت علنی تبلیغ میکرد. همین باعث شده بود تا همسر، عمو و پدرش او را خاطر گرایشش به شیخیه سرزنش کرده و او را از مطالعه بیشتر افکار شیخی برحذر بدارند. به نظر میرسد او نیز ابتدا از حمایت عموی کوچکترش ملاعلی و بعدتر از حمایت شوهرخواهرش ملامحمدعلی قزوینی (که بعدها یکی از حروف حی شد) برخوردار بوده است. طاهره بعد از شیخ احمد احسائی، با جانشین او سید کاظم رشتی، رهبر شیخیه مکاتبه داشت. در همین مکاتبات بود که به وسیله او به «قرة العین» ملقب شد. سیدکاظم رشتی سخت تحت تأثیر استعداد این زن جوان قرار گرفت. از طرفی او خوشحال بود که در میان خانواده برغانی (که شیخیه

را تکفیر کرده بودند) به جز ملاعلی هواداری دیگر نیز یافته است. در این میان طاهره تصمیم گرفت با خواهر و شوهرخواهرش دوباره به کربلا بازگردد. ملاصالح نتوانست او را از تصمیم خود بازگرداند. از سوی دیگر ملا صالح هرگز فتوای تکفیر شیخیه توسط برادرش را تأیید نکرده بود. بنابراین سفر دوم طاهره به کربلا در حدود سال ۱۸۴۳ انجام شد. ولی سیدکاظم رشتی پیش از رسیدن طاهره به کربلا درگذشته بود و طاهره با حمایت بیوه سید کاظم رشتی، اجازه یافت که به تدریس شاگردان سیدکاظم از پس پرده بپردازد.

گرویدن به باب: منابع اولیه موجود، در مورد سالهای بعدی زندگی طاهره متناقض هستند. بیشتر منابع چنین مینویسند که طاهره زمانی که احتمالاً از طریق ملا علی بسطامی اخبار دعوت سیدعلی محمد باب را شنید، دوباره در در کربلا حاضر بود. اما طاهره در نامه اش به پسر دایی اش ملا جواد ولیانی تأکید کرده است که او زمانی که در قزوین بوده، در مورد ظهور باب شنیده است. به گفته دنیس مکایون طاهره احتمالاً آندهی پس از این و همزمان با آمدن ملا علی بسطامی به کربلا برگشته است. به گفته ادوارد براون، طاهره در زمانی که در کربلا مشغول تدریس بود، عریضه ای به شیعه کامل یا همان رکن چهارم ناشناس نوشت و آن را به ملاحسین بشرویه که از شاگردان برجسته سیدکاظم رشتی بود، سپرد. وی همچنین از ملاحسین خواست تا هرگاه به «رکن چهارم» دست یافت، بدون تأمل این عریضه را تقدیم او کند. شش ماه بعد از درگذشت سیدکاظم رشتی، ملاحسین بشرویه به شیراز رسید و سیدعلیمحمد شیرازی را شایسته احراز مقام «شیعه کامل» دید و نه تنها خود به جرگه مریدان او درآمد، بلکه با ارائه نامه از پیش نوشته شده قره العین، او را نیز در زمره حروف حی یا هجده نفر اولی که سیدعلی محمد را «باب» ارتباط با امام غایب میشناختند، محسوب کرد. او همچنین نخستین زنی بود که به آئین جدید گروید. بهائیان ادعا میکنند که او از طریق رؤیای صادقه به سید علیمحمد باب ایمان آورده و بابتی شده است. به هر حال، طاهره هیچگاه تا پایان عمر، علیمحمد باب را از نزدیک ندید. در مقابل دیدگاه اکثریت در مورد گرویدن طاهره به آئین باب، دیدگاه اقلیتی وجود دارد که ضمن تأیید گرایش قره العین به شیخیه، بابتی بودن او را مردود میدانند. جمعی از اعضای خانواده و بازماندگان وی و همچنین چندتن از شخصیت‌های دینی بر این نظرند که مورخان مستقل آن دوره به واسطه جو مذهبی و سیاسی حاکم بر محیط، سکوت اختیار کردند و مورخان نزدیک به حکومت قاجاریه، دیدگاه‌های رسمی حکومت را به عنوان واقعیت منعکس کردند. زینب، تنها دختر طاهره که در تمام سفرها وی را همراهی کرد و در دوران حبس او در تهران تا زمان اعدام با وی در ارتباط بود، بر درگذشت مادرش به مذهب شیعه تأکید کرده است. همچنین شیخ ابراهیم، پسر بزرگ وی نیز او را مسلمان دانسته و به عبادات اسلامی او در زندان خانگی پیش از اعدام استناد نموده است.

حضور در بغداد : به گفته افسانه نجم آبادی او به تدریج رهبر شیخیه اقلیت شد که سرانجام به جنبش سید علیمحمد باب پیوستند. لاوسون نیز بر رهبری او بر شیخیه در عتبات تاکید کرده‌است. اکثریت شیخیه پیرو محمدکریمخان کرمانی شدند و از پیروی سید علیمحمد باب خودداری کردند. در کربلا طاهره به عنوان نماینده رسمی بایان درآمد و خود باب در بیش از یک نامه این نقش طاهره را تایید کرد. به گفته دنیس مکایون عملکرد طاهره در این نقش باعث برانگیختن سوء ظنها و دشمنی هایی علیه بایان شد. همچنین در دوران فعالیت طاهره در کربلا انشقاق و جدایی بین پیروان باب در کربلا پیش آمد. از مهمترین آنها انشقاقی بود که بین طاهره و طرفدارانش از یک طرف و ملااحمد معلم حساری و پیروانش از سوی دیگر به وجود آمد. ملااحمد دلیل مخالفتش را با طاهره، بدعتهای نادرستی عنوان میکرد که به گفته او توسط طاهره در تعالیم باب بوجود آمده است. طاهره در منزل رشتی برای سه گروه، جلسات درس جداگانه تشکیل میداد. جلساتی که بر روی هر علاقمندی باز بود. کلاسهای که مخصوص مردان بابی بود و همچنین کلاسی که مخصوص زنان بابی بود. علاوه بر اینها، طاهره جلساتی داشت که به خواص او تعلق داشت و در آنها تعالیم خاص شیخیه و بابیه را مطرح میکرد. او در کربلا محبوبیت زیادی در میان شاگردان خود به دست آورد. در سال ۱۸۴۶ طاهره برای مدت ۶ ماه به کاظمین رفت و در آنجا به تدریس پرداخت. موزان مومن گزارش میکند که او در این شهر به فتوای خود که بر اثر اجازه علی محمد باب بود، گاهی در گرما روبنده از صورت بر میگرفته است. در سایر مواقع تدریس او به مردان از پس پرده انجام میشد. با بازگشت طاهره به کربلا، شایعه بابی شدن وی نیز به گوش روحانیون شیعه رسید. علمای کربلا خواهان اخراج طاهره از شهر بودند. او در ماه محرم خشم علما را با پوشیدن تعمدهای لباسهای شاد و ظاهر شدن بی نقاب به بهانه جشن تولد باب بر انگیخت. بنابراین گروهی به تحریک روحانیون کربلا به محل سکونت وی حمله کردند. حکومت عثمانی ناچار به مداخله شد و ابتدا وی را در کربلا در حبس خانگی نگه داشت. سپس وی را به بغداد اعزام نمود طاهره سرانجام در اوایل سال ۱۸۴۷ میلادی در خانه شهاب الدین آلوسی، مفتی اهل سنت بغداد در حبس خانگی قرار گرفت. اخراج از عثمانی و بازگشت به ایران : در همین زمان فعالیتهای طاهره باعث آزرده‌گی خانواده او در قزوین شده بود. همچنین کارهایی مانند کشف حجاب طاهره باعث رواج شایعاتی در مورد بی اخلاقیهای طاهره شده بود. در چنین موقعیتی پدر طاهره از طریق خویشاوندی در عراق، والی عراق را ترغیب نمود که طاهره را به ایران برگرداند. مدتی بعد و در سال ۱۸۴۷ میلادی، طاهره به دستور حاکم عثمانی عراق از عراق اخراج شد. او قصد داشت مستقیم به تهران و نزد شاه برود و بخت خود را برای دعوت او به آئین خود آزمایش کند. ولی پدرش متوجه شد و کسانی را به استقبال او فرستاد تا از میانه راه او را به قزوین باز گردانند. سفر طاهره از عراق تا قزوین حواشی زیادی داشت. او به هر

آبادی ای میرسید شروع به تبلیغ آئین باب میکرد. در کرد غرب حدود ۱۲۰۰ نفر به او پیوستند. در کرمانشاه، همسر حاکم این شهر پیرو او شد. او برای مدت ۴۰ روز، با روحانیون این شهر مناظره کرد. در شهر صحنه اهل حق استقبال زیادی از او کردند. در همدان طاهره موفق شد ملاقاتهایی را با برخی روحانیون و زنان شاخص شهر ترتیب دهد. بسیاری از گروندگان به آئین جدید در طول این سفر، از خاندان سلطنتی بودند. در همدان مدتی در خانه پزشکی یهودی بنام عازار ساکن شد اما از ترس برنیگیختن شورشهای ضد یهودی به خاطر پناه دادن یک خانواده یهودی به یک زن شورشی مسلمان، طاهره مجبور به ترک آن خانه شد.

بازگشت به قزوین: سرانجام طاهره پس از سه سال به قزوین بازگشت. در قزوین پدر طاهره تلاش کرد تا وی را از آئین باب منصرف کرده و به خانه شوهر سابقش بازگرداند. این تلاش ناموفق بود ولی دامنه اختلافات خانوادگی در میان خانواده برغانی به طاهره و شوهرش خاتمه نیافت. اختلاف میان ملاعلی (عموی کوچکتر طاهره که بابی شده بود) با برادران بزرگترش شدت یافته بود. شوهرخواهر طاهره و برادرش (که به تازگی او هم بابی شده بود) در سوی دیگر اختلافات بودند. از طرفی با ورود طاهره به قزوین، درگیریهای عمومی نیز در این شهر فزونی یافت. اصولیها و در راس آنان خانواده پدری طاهره از تریبون منابر به تبلیغ وسیع علیه بابیهها پرداختند و مردم را از معامله با آنان منع کردند. این احکام به تدریج منجر به درگیریهایی در بازار قزوین شد. به تعبیر امانت جنگ حیدری و نعمتی در شهر قزوین حاکم شد.

ترور محمدتقی برغانی: پرده مجلس ترور محمدتقی برغانی در هنگام عبادت. این نگاره هفت سال پس از ترور و در کتاب مجالس المتقین که به قلم شهید ثالث نوشته شده بود، انتشار یافت. به گفته مؤژان مومن، «بدون شک زنی که در سمت راست و بر بالای سر قاتل بی حجاب بوده و باده به دست دارد، نمادی از طاهره است» اندکی بعد محمدتقی برغانی پدرشوهر سابق طاهره که رهبر مذهبی شهر شمرده میشد، در مسجد و هنگام عبادت مورد حمله قرار گرفت و کشته شد. با آنکه قاتل که یک فرد بابی بود و از شیراز به قزوین آمده بود، دستگیر و زندانی شد و پیش از قصاص به جرم خود اعتراف کرد، ولی در قزوین شایع شد که طاهره در ترور عمویش دست داشته است. همسر سابق طاهره، ملا محمد تقی وی را متهم به صدور فرمان قتل کرد. در نتیجه حاکم قزوین او را زندانی کرد، ولی طاهره موفق شد با کمک زنان بابی دیگر، از زندان بگریزد و به تهران برود. اگرچه طاهره اندکی بعد در بدشت فعالیت مسلحانه را نیز مجاز اعلام کرد، ولی صبیر آفاقی دست داشتن او در هر گونه عمل خشونت آمیز علیه اعضای خانواده خود را نامحتمل دانسته است. عباس امانت نیز با قاطعیت هرگونه نقش یا اطلاع طاهره را در این ترور رد میکند، ولی حمید دباشی نتیجه گیری امانت را «شتابزده» ارزیابی میکند. وی در ادامه میافزاید: «قره العین میتوانسته، به دلایلی کاملاً

قابل توجه برای هدف انقلابیش، دستور ترور ملاتقی را، که مزاحمت‌ترین دشمن شیخیه و بابیه در قزوین بود، داده بوده باشد. ولی همانند هر ارتباط پنهانی دیگری در یک ترور سیاسی، هیچ راهی برای اطمینان له یا علیه آن وجود ندارد.»

گردهمایی بدشت: به گفته ریچارد فولتز، این طاهره بود که در تهران به فکر تشکیل جلسه ای با حضور همه بابیه‌های سرشناس افتاد. برجستگان بابی دعوت او را پذیرفتند و در ربیع الثانی سال ۱۲۶۴ هجری قمری و همزمان با محاکمه سیدعلیمحمد باب در آذربایجان، این اجتماع در روستای بدشت از توابع شاهرود که روستایی در تقاطع راه تهران-مشهد و راه مازندران-هزارجریب-شاهرود بود تشکیل شد. درباره وقایعی که در بدشت رخ داد، منابع مختلف نظرات گوناگونی ابراز کرده اند. بر روی بسیاری از جزئیات رویدادها اختلاف نظر وجود دارد. نگار متحده مدت کنفرانس را سه هفته ذکر کرده است. ولی هدی محمودی مدت کنفرانس را ده روز میداند. در باره اهداف تجمع بایان در بدشت، افسانه نجم آبادی مینویسد به دنبال شدت گرفتن سرکوب بایان، رهبران بابی در بدشت جمع شدند تا در مورد سمت و سوی آینده آئین جدید تصمیم بگیرند. از دیدگاه جوان کول، هدف از گردهمایی بدشت آزادسازی سیدعلیمحمد باب بود که در آن زمان در قلعه ماکو در زندان بود. ماریون وودمن هدف کنفرانس را اعلام جدایی و استقلال کامل آئین باب از اسلام دانسته است. به گفته منگول بیات اینکه سران بابی در بدشت به دنبال یک قیام مسلحانه بودند مطلقاً غیر قابل تردید است.. در بدشت اختلاف از یک سو بین طاهره که خواستار جدایی کامل آئین باب از اسلام و اقدام نظامی برای دفاع از جامعه بابی بود و محمدعلی بارفروشی از سوی دیگر که محافظه کارتر بود و در ابتدا خواستار آن بود که این آئین در قالب جنبشی با هدف نوزایی اسلام باقی بماند شدت گرفت.

طاهره در اجتماع بدشت سخنرانی نمود و با حاضر شدن بدون نقاب روبنده حاضران را شوکه کرد. او همچنین جدائی دین بابی از دین اسلام و نسخ احکام و سنن قدیم را اعلام نمود. این اتفاق باعث افزایش نگرانیهای دولتیان و علما در آن زمان شد. به گفته امانت، بیشتر منابع تاکید دارند که طاهره پیش از واقعه بدشت هیچگاه بدون روبنده در میان عموم حاضر نشده است. حضور طاهره بدون روبنده در جمع مردان، موجب اختلاف میان بایان شد. ادوارد براون گزارش میکند که گروهی از بایان به آنچه میدیدند باور نداشتند و گمان میکردند که حجاب قره العین فقط کمی «لغزیده» است. گروهی از بایان به تردید افتاده و به رهبری محمدعلی بارفروشی با وی مخالفت کردند. سرانجام طاهره موفق شد در یک مباحثه محمدعلی بارفروشی را متقاعد کند که احکام شریعت اسلام ملغی شده است. بهائیان مباحثات بین محمدعلی بارفروشی و طاهره را هماهنگ شده و قهر آنان را ظاهری میدانند. طاهره به همین مناسبت شعری نیز سرود و ملغی شدن احکام اسلامی را چنین تشریح کرد: ای عاشقان ای عاشقان شد آشکارا وجه حق - رفع حجب گردید هان از قدرت

رب الخلق - آمد زمان راستی کژی شد اندر کاستی - آن شد که آن میخواستی از عدل و قانون و نسق .

نتایج گردهمایی بدشت : به دنبال این موضعگیری و توافق میان رهبران، برخی شرکت کنندگان دست به اقدامات افراطی زدند و گروهی نیز از آئین بابی دست کشیدند. به گفته احمد کسروی، خواهر عبدالبهاء بعدها در این باره در نامه خود به بهائیان تهران چنین نوشت: «قره العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمیتوانیم به در آوریم» اما بهائیان از واقعه بدشت به کشف حجاب، رفع حجاب و «قیام طاهره» تعبیر میکنند و اگرچه آن را «غیر متعارف» میدانند، ولی آن را دارای پیام «مبارزه علیه تحقیر و تبعیض جنسی و همچنین سنن و قیود موجود آزمان علیه زنان، و تاکید بر بهبود وضع زنان و تحقق برابری حقوق زنان و مردان» میدانند. این در حالی است که بایان گفته اند طاهره هرگز کشف حجاب کامل نکرده است. نصرت الله محمدحسینی به نقل از ادوارد براون و یحیی ازل گفته است که «طاهره هرگز کشف حجاب کامل نکرده و گاه که هنگام ادای سخن حجابش را به کنار میزده پس از لحظاتی مجدداً صورت خود را میپوشیده است». نگار متحده بی حجابی طاهره را با زینب خواهر حسین بن علی در واقعه کربلا مقایسه کرده است. بیت العدل بهائیان در پیام ۲۰ ژوئن ۲۰۰۸ مینویسد: «طاهره، آن شیرزن بی مثل تاریخ ایران، در سال ۱۲۲۷ شمسی، زمانی که فعالیتهای مربوط به بهبود اوضاع اجتماعی زنان در بعضی از نقاط عالم تازه در حال نضج گرفتن بود، شجاعانه به دفاع از آزادی زنان قیام نمود.» عزیه خانم، عمه عباس افندی، در کتاب تنبیه النائمین گفته است: «(حسینعلی نوری) در قضیه بدشت با جمعی اصحاب در خدمت جناب طاهره بوده و لقب «بهاء» از آن مطهره معظمه شنوده و باین لقب ممتاز و بین اقران مفتخر و سرافراز گردیدند» پس از پایان گردهمایی بدشت و به دنبال اظهارات جسورانه طاهره و محمدعلی بارفروشی (قدوس) در مورد کنار گذاشتن اسلام، کاروان بایان شرکت کننده در بدشت مورد حمله اهالی روستای نیالا از توابع هزار جریب قرار گرفت. پس از حمله هرکدام از بایان به سمتی پراکنده شدند. طاهره به همراه برادران نوری (صبح ازل و بهاءالله) از طریق آمل به سمت نور، زادگاه این دو برادر رهسپار شدند. ضدیت با عقاید بابی نزد برخی از روستاییان میانه راه را دلیل حمله به حمله روستاییان به کاروان میدانند. هر چند در متونی مانند ناسخ التواریخ (نوشته لسان الملک) آمده است خشم اوباش علیه گروه بابی زمانی به اوج رسید که مشاهده کردند طاهره و محمدعلی بارفروشی هر دو با هم به یک مهمانسرا و یک حمام عمومی رفتند. منگول بیات مینویسد گرچه برخی نویسندگان منابع اولیه به وجود شیطنتهایی از جانب بعضی پیروان بی مسئولیت این آئین اشاره کرده اند، گزارشهای اشتراک زنان و اتهامات غیر اخلاقی نسبت به بایان به شکل بیش از اندازه ای مبالغه آمیز هستند.

دستگیری و کشته شدن: ماجرای بدشت همچنین باعث شد که بایبها با ماموران حکومتی درگیر شوند. طاهره برای مدت نزدیک به یک سال روستا به روستا زندگی مخفیانه ای داشت. وی زمانی که از نور قصد رفتن به جنگ قلعه طبرسی و پیوستن به سایر بایبها را داشت، با اتهام قدیمی صدور دستور کشتن عمویش دستگیر و به تهران اعزام شد. برای مدت حدود سه سال، طاهره در بالاخانه محمد خان کلانتر، رئیس پلیس تهران در حبس خانگی بود. بر شهرت او افزوده میشد و زنان برجسته تهران نیز به دیدن او میرفتند. فرزانه میلانی استاد ادبیات فارسی و مطالعات زنان در دانشگاه ویرجینیا گفته است: «طاهره در آخرین سالهای عمر، دیگر نظریات مغایر با عقیده خویش را برنمی تافت. آرزوی او برای برقراری دیالوگ، برای درافتادن با اعتقادات مستقر زمان از راه گفتگو و تبادل نظر غیر قابل تحقق می نمود.» در طول این سالها، باب اعدام شده بود و عده ای از هواداران او به قصد انتقام، به ناصرالدین شاه در نیاوران و در روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هجری قمری تیراندازی کردند. این ترور نافرجام ماند. شاه نیز در عوض دستور کشتار بایبها را صادر کرد. گفته میشود که سالها بعد از جدایی طاهره از همسرش و پیش از اعدام وی در تهران، ناصرالدین شاه خواستگاری نافرجامی از او کرده است. طاهره در پاسخ به این خواستگاری بیت زیر را برای شاه فرستاده است.

تو و ملک و جاه سکندری، من و رسم و راه قلندری - اگر آن نکوست تو در خوری، اگر این بد است مرا سزا . نورالدین مدرسی چهاردهی، از منابع ازلی اصل دیدار شاه با طاهره را رد کرده و گزارش کرده است که: «طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان، از ملاقات طاهره بیمناک شده و هم داشتند که شاه تحت سیطره طاهره قرار گیرد و زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند.» همچنین شیخ حسین لنکرانی به عنوان یک منبع مسلمان گفته است که: «خدمت بزرگ دیگری که امیرکبیر به اسلام و ایران کرد، تسریع در اعدام قره العین، و از بین بردن زمینه دیدار آن زن فتّانه با ناصرالدین شاه جوان بود که زمام نفس خویش را در دست نداشت و ممکن بود دلباخته ناز و غمزه او شده و این امر (همراه با وسوسه دوانیهای دول اجنبی ذی نفع در ماجرا) کار پایان دادن به غائله ایرانسوز بایبان را دچار مشکل سازد.» سرانجام در سال ۱۸۵۲ میلادی با حکم دو مجتهد ارشد، طاهره که حدوداً ۳۵ سال داشت نیز محکوم به اعدام شد. هر چند رهبران مرد بایی در ملا عام کشته شدند، طاهره را در خفا به باغ ایلخانی بردند، خفه کردند و جسدش را در چاه انداختند. به نوشته افسانه نجم آبادی، در سیستم قضایی ناصرالدین شاه، طاهره ابتدا به حبس ابد و سپس در دادگاه تجدید نظر به اعدام محکوم شد. طاهره همچنین اولین زنی در ایران بوده است که به اتهام مفسد فی الارض اعدام شد.

آشنائی با شهید اول

شیخ شمس الدین محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی معروف به شهید اول یکی از فقهای بزرگ شیعه در قرن هشتم قمری است. شهید اول در سال ۷۳۴ هجری قمری، برابر ۷۱۲ خورشیدی، متولد و در سال ۷۸۶ هجری قمری، برابر ۷۶۳ خورشیدی، در دمشق به جرم شیعه بودن به کشته شد. او از استادان بسیاری، مانند فخر المحققین پسر علامه حلی و سید ضیاءالدین عبد الله حلی و سید عمید الدین بن عبد المطلب حلی، بهره گرفت. در میان صدها شهید از علمای شیعه جناب "شیخ شمس الدین محمد بن مکی" به شهید اول معروف و مشهور شد. مرحوم علامه امینی در کتاب "شهداء الفضیله" زندگانی ۱۳۰ نفر از علمای شیعه، از قرن چهارم هجری تا عصر خویش را گرد آورده است که چهل نفر آنها قبل از شهید اول به شهادت رسیده اند در عین حال این دو شخصیت به شهید اول و ثانی ملقب شده اند. علت این نامگذاری و شهرت به شهید اول این است که جزینی از شخصیت‌های طراز اول علما بوده و تا آن زمان سابقه نداشته که چنین شخصیت‌های بزرگ علمی را با آن وضع دلخراش به قتل برسانند. شهید اول را با وضع دلخراشی در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی سال ۷۸۶ هجری (۱۷ تیر ۷۶۳ شمسی) - در عهد سلطنت برقوق - به فتوای قاضی برهان الدین مالکی و تأیید عباد بن جماعه شافعی در میدان قلعه دمشق با شمشیر به شهادت رساندند. و جسدش را به دار آویختند و تا عصر آن روز سنگباران کردند. سپس جسد را از دار پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند. شهید اول در نشستهای اهل سنت و مراکز علمی آنان هم حضور مییافت و شیعه بودن او موجب محصور شدن افکارش نبود. این به جهت بالندگی و افتتاح مذهب تشیع است. او کتابهای زیادی را در علوم اسلامی نوشته است و از جمله کتابهای معروف او در فقه، کتاب (به عربی: اللّٰمعة الدمشقیه) است. این کتاب از گذشته تا به حال جزو کتابهای درسی در حوزه های علمی شیعی بوده است. او به تألیف کتابهای مهمی مانند ذکری الشیعه، الدروس الشرعیه، غایه المراد، و اللّٰمعه الدمشقیه پرداخته که کتاب اخیر را به درخواست شمس الدین محمد آوی از یاران سلسان علی بن مؤید آخرین حاکم سربداران خراسان برای شیعیان آن خطّه به نگارش در آورد. وی در موقعیت خفقان آور آن روز، به سختی به تبلیغ دین پرداخته که در نهایت با توطئه برخی عالمان دینی به وی اتهام ارتداد زده شد و برخی از شیعیان طوماری را علیه وی امضا کرده و در دادگاهی فرمایشی علیرغم انکار و تکذیب از جانب وی، وی را به قتل رساندند..

دیدگاه های سیاسی: با توجه به این که اندیشه سیاسی مبتنی بر امور بنیادینی است که متکی بر آنها و با تجربه اوضاع اجتماعی معاصر اندیشه به تدوین میرسد شهید اول مبتنی بر این وضعیت به پاسخ گوئی معضلات فرهنگی و دینی زمانه خود پرداخت. بنابراین ابتدا به رابطه عقل و شرع و نوع

مواجهه احکام آنها با یکدیگر توجه شده و سپس دانش فقهی از نظر ولایت و اقتدار واجد آن بر امور حکومتی در عصر غیبت مورد بررسی قرار گرفت اصل ضرورت حکومت در هر دوره ای و بویژه دوران غیبت و خاستگاه این حکومت و حق حاکمیت مردم مطالعه شد. در طرح انواع حکومت، آنها را به مطلوب و نامطلوب تقسیم کرده و با بیان وجه تمایز آنها براساس حاکمیت الهی، به حکومت‌های مطلوب پیامبر و اما اشاره میکند و سپس به حکومت شایسته عصر غیبت یعنی ولایت فقیه جامع شرایط توجه نموده که به نیابت از امام شیعه، دارای اختیارات گسترده ای میشود و حکم و فرمانش بسان نایب خاص امام شیعه نافذ است. اما دلیل عقلی بر این ولایت، برخاسته از دلیل روایت حکومت رهبری سیاسی اجتماعی پیامبر و امامان شیعه مطرح شده و بر اساس سنت فقها در محور دلیل نقلی، به گونه ای تلویحی به روایات عمر بن حنظله و ابو خدیجه اشاره کرده است. بدیهی است که چنین حاکمی بایستی واجد ویژگی هائی باشد تا بتواند به وظیفه نیابت از امام در عصر غیبت عمل کند در این راستا به شرایطی مثل ایمان، علم و عدالت توجه شده و در پرتو شرط دانش فقهی سیاسی، اعلیت فقیه جامع شرایط فتوا داشته شده و یا اینکه شهید اول این شرایط را امری مسلم و بدیهی تصور کرده و از آن سخنی به میان نیاورده است. ملزومات حکومت که شامل کار ویژه حکومت و شرایط عزل حاکم در بخش بعدی مورد توجه قرار گرفته و در کار ویژه به مناصب عمده ولی فقیه نظیر افتاء، قضاوت و اجرای احکام انتظامی اسلام و سایر اختیارات او بمانند تصرف در امور مالی و اقامه نماز جمعه میپردازد. نکته شایسته توجه، این که شهید اول سیاست را در قضاوت و متعلقات آن دیده که این خود نشان دهنده آن است که وی قضاوت را منصبی فراتر از حلّ و فصل دعاوی دیده و حاکم، امکان تصدی بسیاری از مسؤولیتهای سیاسی اجتماعی را دارد. نکته دیگری که شاید بسیاری از فقها بدان توجه نکرده و شهید اول آن را مبسوط و عمیق مورد مطالعه قرار داده شرایط عزل حاکم است که هرگاه امام یا رهبر سیاسی - اجتماعی نظام اسلامی در مورد صلاحیت حاکم و فرمانروای مأذون و منصوب خود تردید کرد و یا فردی را کامل تر از حاکم فعلی یافت و یا کمبودی در مقبولیت عمومی حاکم فعلی مشاهده کرد میتواند وی را عزل کند. در غیر این صورت اگر زعیم سیاسی - اجتماعی بخواهد حاکم منصوب را طبق میل خویش و بدون در نظر گرفتن مصالح عمومی و جانشین مناسب، عزل نماید رفتاری غیر مجاز تلقی میشود. فرد و دولت و روابط متقابل آنها بخش دیگری است که در آن به جایگاه فرد در نظام سیاسی توجه شده است و علاوه بر نقش حمایتی فرد که سایر فقها بدان اشاره کرده اند سهم فرد در نصب و عزل کارگزاران نظام سیاسی و فرمانروایان در صورت نارضایتی مردم از آنان که توسط امام انجام میپذیرد مورد توجه جدی قرار گرفته است. شهید اول نقش مشارکتی فرد را در اداره امور عمومی و حکومتی در صورت فقدان حاکم مهم تلقی کرده و به دلیل محوری بودن مقوله مصالح عمومی در نظام سیاسی

مسلمانان، تعطیلی و توقف آن را مجاز نمی‌بیند البته شرط عدالت در این افراد، مشکل احتمال در مخاطره قرار گرفتن مصالح عمومی را منتفی می‌سازد. حکومت نامطلوب بخش دوم انواع حکومتها تلقی شده که در آن، فرد بایستی از تبعیت و حمایت آن اجتناب نموده و آن را بر امام و نایبان وی ترجیح ندهد زندگی در قلمروی چنین حکومتی، هرگاه به قصد جلب منافع مادی و یا دوستی با حاکم جائز به برقراری ارتباط با آن بپردازد ناپسند و مذموم تلقی می‌شود و شیوه زیست مناسب و مطلوب در این قلمرو به شکل تقیه برای حفظ امنیت جانی و مالی می‌باشد. همچنین در راهکارهای حکومتی و همکاری سیاسی اجتماعی با حکومت جور، پذیرش ولایت از جانب حاکم جائز در جهت امر به معروف و نهی از منکر، بر اعتبار فقاقت و اجتهاد فرد تأکید شده و سایرین مجاز به این همکاری نمی‌باشند

تألیفات: اختصار الجعفر . الاربعون حدیثا . الاربعون مسالة . الاعتقادیه . الالفیه فی فقه الصلوة . الباقیات الصالحات . البیان در فقه (مطبوع) . التکلیف یا تکلیفیه . جامع البین یا الجامع بین شرحی الاخوان . حاشیه شرح ارشاد علامه حلی که نامش (غایة المراد فی شرح نکت الارشاد) می‌باشد . حاشیه قواعد علامه . خلاصة الاعتبار فی الحج و الاعتماد . الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه (مطبوع) . الذکری در فقه امامیه (مطبوع) . القواعد الکلیه فی الاصول و الفروع، که به (قواعد شهید) معروف است . اللمعة الدمشقیه که جزء کتابهای درسی حوزه علمیه است . مجامیع ثلثه در سه مجلد . النفلیه که با الفوائد المکیه که شرح شهید ثانی بر همان کتاب می‌باشد . المزار . المسائل، که به (مسائل ابن مکی) معروف است.

آشنائی با شهید ثانی

شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، از بزرگان فقهاء شیعه. خاندان: زین الدین بن نورالدین علی بن احمد بن محمد بن علی بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح بن شرف النحاریری الجباعی الشامی؛ پدر وی «نورالدین علی» از عالمان جبل عامل بود. و جد ششم او (صالح) شاگرد علامه حلی بوده است ظاهرا اصلا اهل طوس بوده است، از این روشهید ثانی، گاهی الطوسی الشامی امضا می کرده است. بسیاری از نیاکان و خاندان شهید ثانی در زمره دانشمندان و عالمان شیعی بوده، به همین سبب است که خاندان شهید ثانی به «سلسله الذهب» یعنی زنجیره های طلایی معروف گردیده اند. صاحب معالم، شیخ حسن فرزند شهید از دانشمندان بزرگ شیعه و مؤلف کتاب معروف «معالم الاصول» در اصول فقه است که در این زمان نیز از کتب درسی حوزه های علمیه به شمار می رود. صاحب مدارک فقیه معروف «سید محمدعلی عاملی» نوه دختری شهید ثانی است. کتاب «مدارک» وی از کتب معتبر فقهی است. فرزند و نوه شهید ثانی به

موجب اهمیت این دو کتاب، در حوزه های علمیه با عنوان «صاحب معالم» و «صاحب مدارک» نام برده می شوند. ابوجعفر محمد، پدر شیخ علی و شیخ زین الدین نوه های شهید از فرزندان صاحب معالم هر دو از علمای معروف این سلسله اند.

زندگی: زین الدین شهید ثانی در روز ۱۳ شوال سال ۹۱۱ هجری قمری، برابر ۲۷ اسفند ۸۸۴، در دهکده جبع (یا جباع) جبل عامل، در یک خاندان علمی به دنیا آمد و در ۹۶۶ قمری، برابر ۹۳۸ خورشیدی، کشته شده است. وی به مصر، دمشق، حجاز، اورشلیم، عراق و استانبول مسافرت کرده است. تنها اساتید سنی او را دوازده تن نوشته اند.

سفرهای علمی: او به منظور ادامه تحصیلات علمی، مسافرت های متعددی به نقاط مختلف جهان اسلام آغاز نمود، یعنی آنگاه که چندی در میس اقامت گزید، به کرک نوح رفت و نحو و اصول فقه را نزد سید جعفر کرکی، نویسنده کتاب المحجه البیضا فراگرفت، و در سال ۹۳۴ ه ق مجدداً به جبع بازگشت و تا سال ۹۳۷ ه ق در آنجا سرگرم مطالعه و تحقیق و مذاکرات علمی شد در همین سال به دمشق مسافرت کرد و قریب یک سال و اندی در آنجا به تحصیلات خود ادامه داد و نزد شیخ محمد بن مکی حکیم و فیلسوف بزرگوار، پاره ای از کتب طب و حکمت و هیات را قرائت نمود و در محضر درس شیخ احمد جابر شرکت جست و کتاب شاطبیه را که در علم قرائت و تجوید است، بر او خواند.

او به سال ۹۳۸ ه ق دوباره به جبع بازگشت، ولی نتوانست توقف خود را که موجب توقف علمی او می شد، چندان ادامه دهد، لذا مجدداً آهنگ دمشق نمود تا از آنجا به مصر برود البته مدتی کوتاه در دمشق درنگ کرد و کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری را در مدرسه سلیمیه نزد شمس الدین طولون قرائت کرد و سپس در نیمه ربیع الاول ۹۴۲ ه ق به صوب مصر حرکت نمود مدت مسافرت او از دمشق به مصر، حدود یک ماه به طول انجامید و در میان راه کرامات و خوارق عاداتی از وی مشاهده شد که شاگردش ابن العودی آنها را بازگو کرده است در مصر نزدشانزده استاد برجسته و دانشمند به اندوختن ذخایر علمی در علوم عربی، اصول فقه، هندسه، معانی، بیان، عروض، منطق، تفسیر و سایر علوم دیگر سرگرم شد. شاگردش ابن العودی تمام اساتید او را در بغیة المرید نام می برد که از آن جمله است شیخ ابوالحسن بکری، نویسنده کتاب الانوار فی مولد النبی و مجلسی از این کتاب در بحار الانوار مطالبی نقل کرده است شهید ثانی در شوال ۹۴۴ ه ق به زیارت خانه خدا و نیز زیارت قبر شریف پیامبر اکرم (ص) و ائمه بقیع موفق شد در صفر ۹۴۴ ه ق بار دیگر به موطن خود جبع مراجعت کرد در ربیع الاول ۹۴۶ ه ق به زیارت ائمه هدی (ع) در عراق مشرف شد و در پنجم شعبان همان سال به جبع بازگشت و چند سالی در آنجا ماند در ذیحجه ۹۴۸ ه ق مسافرت به بیت المقدس رادر پیش گرفت و وارد این شهر شد و در محضر شیخ شمس الدین بن ابی اللطیف مقدسی، قسمتی از صحیح مسلم و بخاری را قرائت نمود و از این استاد اجازه روایت را اخذ کرد پس از آن به

موطن خود مراجعت نمود و در آنجا مشغول تحقیق و مطالعه و تدریس گشت. پس از آن به صوب روم شرقی عزم سفر کرد و در هفدهم ربیع الاول ۹۴۹ هـ ق از طریق دمشق و حلب وارد قسطنطنیه گردید این دانشمند بلند همت و سخت کوش به گوشه ای پناهنده گشت و در طی مدت هیجده روز دست اندر کار نگارش رساله ای شد که راجع به ده علم بود ده مبحث جالب آن را در آن رساله تحریر کرد و آن را نزد قاضی عسکر محمد بن محمد بن قاضی زاده رومی که خود از دانشمندان برجسته آن دیار به شمار می رفت، فرستاد پس از ملاقات او با شهید ثانی، میان آن دو در مسائل مختلف مباحثات و مذاکرات علمی صورت گرفت و نوشته های شهید ثانی و نیز مذاکرات علمی او، قاضی رومی را بر آن داشت که صورت برنامه ای که حاوی وظائف مدرسی بود در اختیار او قرار داده و به او پیشنهاد کرد که در انتخاب مدرسه دلخواه خود مختار است و می تواند افاضات علمی و تدریسی خود را در هر مدرسه ای که مطابق سلیقه اوست اجرا نماید، و در ضمن با اصرار از او درخواست می کرد که در شام یا حلب به انجام وظیفه تدریس بپردازد شهید ثانی پس از استخاره، اقامت در مدرسه نوریه واقع در بعلبک را انتخاب کرد و از سوی قاضی مزبور، اداره امور این مدرسه به وی، واگذار شد. مدت توقف شهید ثانی در قسطنطنیه چهار ماه به طول انجامید و طبق معمول که لحظه ای را به هدر نمی داد، در طول این مدت کوتاه با سید عبدالرحیم عباسی، نویسنده کتاب معاهد التنصیص آشنایی پیدا کرد و با او مجالست و آمد و شد آغاز نمود و از محضرش از لحاظ علمی استفاضه می کرد. در یازدهم رجب از طریق عراق به جبع بازگشت و در مسیر بازگشت خود به زیارت مراقد ائمه اطهار (ع) تشریف حاصل نمود و این مراجعت با نیمه صفر ۹۵۳ هـ ق همزمان بود او سرانجام در بعلبک اقامت گزید.

شهرت علمی: او پس از اقامت در بعلبک، در سایه شهرت علمی، مرجعیت یافت و دانشمندان فرزانه و فضیله آن دیار، از دوردست ترین بلاد برای استفاضه علمی به محضر او روی می آوردند و از برکات علمی و اخلاقی او بهره کافی می گرفتند وی در این شهر، تدریس جامعی را آغاز کرد، به این معنی که چون نسبت به مذاهب پنج گانه جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی از لحاظ آگاهی علمی کاملاً محیط و مسلط بود، بر اساس تمام این مذاهب پنجگانه تدریس می نمود و در حقیقت فقه مقارن و عقائد تطبیقی را تدریس می کرد و چنانکه سلف صالح او، یعنی شیخ طوسی (قدس سره) برای نخستین بار کتابی در زمینه فقه تطبیقی و حقوق تطبیقی اسلام تالیف کرده بود، شهید ثانی برای نخستین بار تدریس فقه تطبیقی را در شهر بعلبک بنیاد نهاد توده مردم نیز بر حسب مذهب خود، پاسخ استفتائات خویش را از محضر او دریافت می کردند.

کار و تلاش: شهید ثانی با داشتن چنین مقام و شخصیت برجسته علمی و فقهی، در تامین پاره ای از ضروریات معاش شخصا تلاش می کرد نوشته اند: وقتی هوا تاریک می شد شب فرا می رسید،

الاغی را که مرکب سواری او بود از خانه بیرون می آورد و به خارج شهر می راند و هیزم فراهم می آورد و بار بر آن می نمود و بدین وسیله سوخت منزل را برای خانواده اش فراهم می ساخت. از برکات وجودی این شخصیت بزرگوار، با این فضائل روحی و معنوی، فرزند برومندی همچون علامه بزرگوار و دانشمند پارسا و ژرف نگر، ابومنصور جمال الدین حسن (صاحب معالم) به ثمر رسید که آثار گرانبهایی در اصول فقه و سایر علوم اسلامی به دنیای شیعه ارمغان آورد. کتاب معالم الدین فی الاصول ابومنصور حسن، جایگزین کتاب اصول فقه فشرده مختصر ابن حاجب گشت و چند قرن است که به عنوان کتاب درسی طلاب علوم دینی در حوزه علمی شیعه مورد استفاده قرار می گیرد و مانند کتاب پدر، یعنی الروضه البهیة همچنان جاویدان و پایدار است و در پایگاههای حضرت ولی عصر (عج) عطش علمی شاگردان مکتب امیرالمؤمنین علی (ع) را فرو می نشاند و قلب آنان را با آبشخورهای پرفیض خود سیراب می سازد اثر گرانبهائی دیگر فرزندچنان پدری، کتاب منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان است که کمتر دانشمندی می تواند از آن احساس بی نیازی کند. از نوادگان فاضل او، شیخ محمد بن حسن می باشد. مرحوم خوانساری صاحب روضات الجنات، درباره شهید ثانی چنین می گوید: تا کنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجسته شیعه کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت، سعه صدر، خوش فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامه تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی و بی نقص بودن آثار علمی به پای او برسد، بلکه این استاد بزرگوار در تخلق به اخلاق الهی و قرب منزلت، چنان می نمایاند که تالی تلو معصوم (ع) است و بلافاصله در رده پس از معصومان (ع) قرار دارد. شهید ثانی به هنگام میزبانی از واردین بی اختیار می گشت و در پذیرایی از میهمانان و تامین حوائج متقاضیان در حد ایشار و فداکاری می کوشید.

اساتید: از مجموع بحث ها و مدارك تاریخی دیگری که در زندگی این شهید عالیقدر در دست داریم، به این نتیجه می رسیم که شهید ثانی با مسافرتها متعدد خود، در صد دیافتن اساتیدی بود که بتواند بیشترین بهره های علمی را از محضر آنان به دست آورد اگر چه نمی توانیم نام تمام اساتید او را برشماریم، ولی به خاطر مزید اطلاع از آن اساتیدی نام می بریم که اسامی آنان در مدارك تاریخی ضبط شده است و شهید ثانی از محضر آنان مستفیض گشته است و می نمایاند که شهید از درس اکثر اساتید برجسته در تمام مذاهب پنجگانه اسلامی استفاده شایان کرده است اینک تعدادی از آنان: ۱ پدر او، احمد عاملی جبعی (م ۹۲۵ ه ق) در میس ۲۰ شیخ علی بن عبدالعالی میسی (م ۹۳۸ ه ق) در میس ۳۰ شیخ محمد بن مکی حکیم و فیلسوف، در دمشق ۴۰ سید حسن بن جعفر کرکی، در کرک نوح ۵۰ شیخ احمد بن جابر، در دمشق ۶۰ شمس الدین طولون دمشقی حنفی، در دمشق.

۷ شیخ ابوالحسن بکری . ۸ شیخ شمس الدین ابواللطیف مقدسی، در بیت المقدس . ۹ سید عبدالرحیم عباسی، در قسطنطنیه . ۱۰ ملا حسن جرجانی . ۱۱ ملا محمد استرآبادی . ۱۲ ملا محمد علی گیلانی . ۱۳ شهاب الدین بن نجار حنبلی . ۱۴ زین الدین حرّی مالکی . ۱۵ شیخ ناصر الدین طلاوی کفعمی . و استادان دیگری که در طی سفرهای علمی خود با آنان آشنا شده بود و به وسیله آنها اندوخته های علمی خود را لحظه به لحظه فزاینده تر نموده است.

تالیفات و آثار : آثار علمی این دانشمند پاك نهاد به ده ها كتاب و رساله علمی می رسد و علی رغم اشتغالات دیگر تدریسی، حدود هفتاد اثر علمی از خود به جای گذاشت که ما به برخی از آنها دست یافته و یا با نام پاره ای از آنها ضمن ترجمه احوال او در مراجع مختلف آگاهی یافته ایم. تالیفات شهید ثانی که از روض الجنان آغاز می شود و به الروضه البهیة از لحاظ تاریخ تالیف پایان می گیرد، واقعا همچون روضه و بوستانی است که هر پژوهشگر دانشهای دینی را با مناظر دل انگیز خود بر سر نشاط آورده تا گم شده خود را در میان آنها بیابد و قلب او با مشاهده هر زاویه ای از این بوستان و آبشخورهای آن سیراب گردد و نسیم ایمان و عقیده را در سطور این تالیفات استنشاق نماید.

آثار شناخته شده این عالم بزرگوار و فقیه عالیقدر را بر حسب ترتیب موضوعی در زیر یاد می کنیم:

الف کتب و رسالات فقهی : ۱ روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، که ظاهرا نخستین اثر علمی این بزرگوار است که به تاریخ جمعه ۲۵ ذی القعدة ۹۴۹ تالیف کرده است . ۲ مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام که تاریخ پایان کتاب دیات آن ۲ ربیع الاول ۹۶۴ است . ۳ الفوائد العملیه فی شرح النفلیه . ۴ المقاصد العلیه فی شرح الالفیه، در ۱۹ ربیع الاول ۹۵۰ . ۵ نتائج الافکار فی حکم المقیمین فی الاسفار، در دوشنبه ۲۷ رمضان ۹۵۰ . ۶ رساله فی ارث الزوجه من العقار، در ۹۵۶.

۷ رساله فی احکام الحیوه، در سه شنبه ۲۵ ذی الحجه ۹۵۶ . ۸ رساله فی وجوب صلوه الجمعة . ۹ رساله فی الحث علی صلوه الجمعة، این رساله، به جز رساله قبلی می باشد . ۱۰ رساله فی تحریم طلاق الحائض الحامل المدخول بها، الحاضر زوجها . ۱۱ رساله فی حکم طلاق الحائض الغائب عنها زوجها . ۱۲ رساله فی تحقیق النیه . ۱۳ مناسك الحج الكبير . ۱۴ مناسك الحج الصغير . ۱۵ رساله فی عدم جواز تقلید المیت . ۱۶ الفتاوی المختصره، غالبا در مسائل مربوط به عبادات است . ۱۷ رساله فی انفعال ما البئر . ۱۸ رساله فیما اذا احدث المجنب حدثا صغيرا فی اثنا الغسل . ۱۹ رساله فیما اذا تیقن الحدث و الطهاره و شك فی السابق منهما . ۲۰ المسائل النجفیه (که هنگام بازگشت از استانبول (قسطنطنیه) به نجف، به آنها پاسخ نوشته است) . ۲۱ مسائل جبل عامل، که پس از مراجعت از مکه در جبل عامل پاسخ آنها را نگاشته است . ۲۲ رساله فی عدم قبول الصلوه الا بالولایه . ۲۳ الرساله الاسطنبولیه فی الواجبات العینیه که هم در فقه و واجبات علمی وهم در مسائل اعتقادی است، در ۱۲ صفر ۹۵۲ ه ق . ۲۴ الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، که آن را در

مدت ۶ ماه و ۶ روز، یا ۱۵ ماه تالیف کرده است . ۲۵ حاشیه المختصر النافع . ۲۶ حاشیه ارشاد الاذهان . ۲۷ حاشیه قواعد الاحکام . ۲۸ حاشیه شرایع الاسلام .

ب کتب درایه : ۲۹ البدایه فی علم الدرایه شهید ثانی در این علم شاید نخستین دانشمند شیعی باشد که دست اندر کار تالیف مهم در این رشته باشد . ۳۰ شرح البدایه فی علم الدرایه .

ج کتب اصول فقه : تمهید القواعد الاصولیه لتفریع الاحکام الشرعیه این کتاب دارای ۱۰۰ قاعده اصولی و ۱۰۰ قاعده ادبی است که در اول محرم ۹۵۸ ه ق تالیف کرده است .

د کتب مربوط به حدیث : ۳۲ غنیه القاصدین فی اصطلاحات المحدثین . ۳۳ شرح حدیث الدنیا مزرعه الاخره . ۳۴ کتاب فی الاحادیث مرحوم شیخ حر عاملی گوید: حدود هزار حدیث به خط شهید ثانی دیدم که از مشیخه حسن بن محبوب انتخاب کرده بود .

ه کتب ادعیه : ۳۵ رساله فی الادعیه . ۳۶ رساله فی آداب الجمعة .

و کلام : ۳۷ حقائق الایمان یا تحقیق الاسلام والایمان در شب دوشنبه، هشتم ذی القعدة ۹۵۴ ه ق .

ز تفسیر : ۳۷ رساله فی شرح بسمله .

ح نحو : ۳۹ منظومه فی النحو . ۴۰ شرح المنظومه فی النحو .

ط اخلاق و عرفان دینی : ۴۱ منار القاصدین فی اسرار معالم الدین، در تعلیم و تربیت و اخلاق و عرفان . ۴۲ منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، در آداب تعلیم و تعلم که کتابی فوق العاده مفید در امر آموزش و تربیت می باشد که صحیح ترین و کامل ترین ترجمه آن توسط دانشمند محترم، جناب آقای دکتر سید محمد باقر حجتی انجام پذیرفته است . ۴۳ مسکن الفؤاد عند فقد الاحبه و الاولاد (آرام بخش دل به هنگام از دست دادن دوستان و فرزندان) که این کتاب را پس از حادثه از دست دادن چند فرزند، پیش از شیخ حسن صاحب کتاب معالم الاصول در تسلی خاطر خویش و دیگران، در روز جمعه اول رجب ۹۵۴ ه ق نگاشته است . ۴۴ تلخیص مسکن الفؤاد .

۴۵ کشف الریبه عن احکام الغیبه . ۴۶ التنبیهاث العلیه علی وظائف الصلوه الغیبه، یا اسرار الصلوه که در اسرار عرفانی و نکات و آداب درونی و باطنی نماز می باشد و با استمداد از احادیث در ۹ ذی الحجه ۹۵۱ تحریر شده است .

شهادت : دو نفر از مردم جبع برای مرافعه و محاکمه به شهید ثانی مراجعه کردند او نیز طبق موازین دینی و ضوابط شرعی، دعوی را فیصله داد طبیعی است در مرافعات، هر دو طرف منتفع نیستند، نتیجه به نفع یکی از طرفین و به ضرر دیگری فیصله یافت شخص محکوم از این داوری به خشم آمد و نزد قاضی صیدا رفت و از او سعایت کرد که شهید ثانی رافضی و شیعه است قاضی جریان را به سلطان سلیم اطلاع داد از طرف او برای دستگیر کردن شهید، شخصی مامور شد در پی گیری این ماموریت او وارد جبع شد، از مردم شهر سراغ شهید را می گرفت، به او گفتند که در شهر نیست .

شهید ثانی اصولاً به علت محیط ناسالم و جو آلوده مردم زمان، غالباً عزلت اختیار می کرد و فقط برای اقامه نماز صبح به مسجد می رفت و اکثر اوقات با حالتی آمیخته به بیم و هراس به سر می برد و خویشان را از منافقان پنهان می کرد و غالباً به تنهایی سرگرم تحقیق و مطالعه و تالیف بود همزمان با ورود مامور کذایی، استاد درانگورستان خود سرگرم تالیف کتاب بوده است این مامور موفق به دستگیری او نشد، چون به خاطر شهید گذشت که به سفر حج برود مقدمات سفر مکه را آماده ساخت و در محملی که با روپوش بود نشست تا کسی او را نبیند و شناسد. قاضی صیدا به سلطان روم (عثمانی) نامه ای نوشت که در بلاد شام (سوریه) مردی عالم زندگی می کند که بدعت گزار و بیرون از مذاهب چهارگانه اهل سنت و دست اندر کار نشر و تبلیغ عقائد خود می باشد سلطان سلیم شخصی به نام رستم پاشا را که وزیر او بود، برای دستگیری شهید مامور ساخت و گفت باید او را زنده دستگیر کنی تا با دانشمندان استانبول (قسطنطنیه) مباحثه کند و از عقائد او تفتیش شود تا سرانجام از مذهب و آئین او مطلع گردند رستم پاشا به جعب آمد و از شهید پرس و جو کرد به او گفتند که به سفر حج رفته است این مامور در اثنا راه مکه به شهید ثانی رسید و او را دستگیر کرد شهید ثانی به او گفت: به من مهلت ده تا سفر حج را به انجام رسانم و من فرار نمی کنم و مناسک حج را زیر نظر و مراقبت تو انجام می دهم پس از انجام مناسک به هر صورتی که دلخواه توست با من عمل کن. رستم پاشا راضی شد که شهید ثانی مراسم حج را برگزار کند و پس از پایان مراسم حج، شهید را به روم (عثمانی) برد آنگاه که او را وارد کشور عثمانی نمود، در راه به شخصی برخوردند آن شخص از مامور سؤال کرد که این مرد کیست؟ گفت از دانشمندان شیعه امامیه است که بر حسب ماموریت او را نزد سلطان می برم آن شخص گفت: تو درباره این مرد در اثنای راه کوتاهی کرده و او را آزار رسانده ای، ممکن است در حضور سلطان از تو شکایت کند و دوستان و یاران او نیز به حمایت و دفاع از وی برخیزند و برای تو موجبات ناراحتی و احیاناً قتل فراهم کنند صلاح در این است که در همین جا سرش را از بدن جدا کنی و سر بریده او را نزد سلطان ببری این مرد فرومایه و پست فطرت در کنار دریا استاد بزرگوار را شهید کرد آنگاه سر بریده او را حضور سلطان آورد سلطان بر او برآشفست و سخت او را مورد توبیخ قرار داد و به وی گفت: من تو را مامور ساخته بودم که او را زنده بیاوری، بنابراین به چه مجوزی او را کشتی؟ سید عبدالرحیم عباسی که با شهید ثانی سابقه دوستی و آشنایی داشت، با دیدن سر بریده شهید ثانی سخت متاثر گردید و سعی کرد تا سلطان را وادارد که این مردپلید را به قصاص خود برساند بالاخره مساعی او مؤثر واقع شد و رستم پاشا به جرم این جرم بزرگ، محکوم به مرگ گردید. مدت سه روز جسد او بر روی زمین ماند و کسی او را دفن نکرد سرانجام جسد شریف او را به دریا افکندند خدای متعال غریق رحمتش فرماید و با امامان معصوم (ع) محشور فرماید که در تحقق آرمانشان، خویشان را قربانی ساخت و طعمه ماهیان دریا گردید. گفته

شده در آن شب گروهی از ترکمنها که در آن نواحی بودند، می‌بینند انواری از آسمان پایین می‌آید و بالا می‌رود! پس از جستجو به پیکر بی‌سر و غرقه به خون شهید ثانی بر می‌خورند و بدون اینکه آن را بشناسند و هویت او را تشخیص دهند، آن بدن پاک را همانجا به خاک سپرده، گنبد کوچکی نیز بر مزار او می‌سازند. آن مأمور و قاتل جنایتکار نیز وقتی به دربار عثمانی می‌رسد به جای پاداش به سبب تخلف از دستور سلطان سلیم که به وی سفارش کرده بود شهید را زنده نزد وی بیاورد، بی‌درنگ به سزای جنایت بزرگ خود رسیده، اعدام می‌گردد. (این مقاله ارزنده از پیشگفتار ترجمه شرح منیه المرید شهید ثانی که به قلم استاد متتبع و توانا، برادرگرامی جناب آقای دکتر سید محمد باقر حجتی تنظیم یافته بود با کسب اجازه از معظم له، نقل گردید خداوند متعال به او جزای خیر عنایت فرماید قابل ذکر است که ترجمه استاد، کامل ترین و صحیح ترین ترجمه منیه المرید می باشد که به نام آداب تعلیم و تعلم در اسلام از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ و انتشار یافته است).

آشنائی با عبد الرحمن جامی

نورالدین عبد الرحمن بن احمد بن محمد معروف به ، ملقب به خاتم الشعرا، شاعر، موسیقیدان، ادیب و صوفی نامدار ایرانی ۳۴ آبان ۷۹۳ - ۲۳ شعبان ۸۱۷ هجری - بزرگترین استاد سخن بعد از عهد حافظ و به نظر بسیاری از پژوهشگران خاتم شعرای بزرگ پارسی گوی است تخلص او در شعر جامی است وی این تخلص را از دوجت برگزید ، نخست به خاطر اینکه زادگاهش جام بود و دیگر آنکه رشحات قلمش از جرعه شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل سرچشمه می گرفت . پدر بزرگ جامی ، شمس الدین محمد دشتی از محله دشت اصفهان بود و به موجب بیدادگری ترکان و آشوب زمان در سده ۸ قمری به خراسان کوچ کرد و در شهر جام با شهرت دشتی منصب قضاوت یافت و ماندگار شد. و با دختریک نفر از اقارب امام محمد شببانی ازدواج کرد و ثمره آن کودکی بود به نام احمد و او نیز در همان شهر ازدواج کرد که حاصل ازدواج او پسری به نام عبدالرحمان بود که بعد ها با نام جامی شهرت آفاق گشت . روزگار کودکی و تحصیلات مقدماتی جامی در خرگرد جام، که در آن زمان یکی از تبعات هرات بود در کنار پدرش سپری شد. در حدود سیزده سالگی همراه پدرش به هرات رفت و در آنجا اقامت گزید و از آن زمان به جامی شهرت یافت وی در شعر ابتدا دشتی تخلص میکرد، سپس آن را به جامی تغییر داد که خود علت آن را تولدش در شهر جام و ارادتش به شیخ الاسلام احمد جام ذکر کرده است. جامی مقدمات ادبیات فارسی و عربی را نزد پدرش آموخت و چون خانواده اش شهر هرات را برای اقامت خود برگزیدند، او نیز فرصت یافت تا در مدرسه نظامیه هرات که از مراکز علمی معتبر آن زمان بود، مشغول به تحصیل شود و علوم متداول زمان خود را همچون صرف و نحو، منطق، حکمت مشایی، حکمت اشراق، طبیعیات، ریاضیات، فقه، اصول، حدیث،

قرائت، و تفسیر به خوبی بیاموزد و از محضر استادانی چون خواجه علی سمرقندی و محمد جاجرمی استفاده کند. در این دوره بود که جامی با تصوّف آشنا و مجذوب آن شد به طوریکه در حلقه مریدان سعدالدین محمد کاشغری نقشبندی درآمد و به تدریج چنان به مقام معنوی خود افزود که بعد از مرگ مرشدش خلیفه طریقت نقشبندیّه گردید. پس از گذشت چند سالی جامی راه سمرقند را در پیش گرفت که در سایه حمایت پادشاه علم دوست تیموری الغ بیگ به کانون تجمّع دانشمندان و دانشجویان تبدیل شده بود. در سمرقند نیز نورالدین توانست استادانش را شیفته ذکاوت و دانش خود کند، او که سرودن شعر را در جوانی آغاز کرده و در آن شهرتی یافته بود، با تکیه زدن بر مقام ارشاد و به نظم کشیدن تعالیم عرفانی و صوفیانه به محبوبیتی عظیم در میان اهل دانش و معرفت دست یافت. بعد از چند سفر که جامی در بلاد خراسان و یا به ماوراءالنهر کرده بود بازپسین سفر او که از لحاظ مطالعه در زندگانی و سیر حالات او بسی شایسته ارزش است سفر حجاز میباشد. در این سفر که به سال ۸۵۱ - ۸۷۷ هجری - اتفاق افتاده؛ از مدان، کردستان، بغداد، کربلا، نجف، مدینه، مکه، دمشق، حلب و تبریز دیدن نمود و به خراسان باز گشت. در دیوان جامی موارد بسیاری یافت میشود که تمامی اشاره به این سفر، حوادث و زیارت ها و شهر های مختلف و دل آزردهای و ملالت ها و نیایش او در این گشت و گذر میباشد. بی شک جامی را میتوان از بزرگترین شاعران قرن نهم دانست. بسیاری از تذکره نویسان او را خاتم شعرای پارسی زبان میدانند و برخی او را یکی از بنیانگزاران سبک هندی و روش پیچیده گویی می شمارند و این تا اندازه های درست می تواند باشد. لیکن جنبه قاطعیت ندارد زیرا در سروده های مولانا بسیاری موارد از سبک و روش قدیم و اصیل خراسانی و هم مضامین رایج سبک عراقی را میتوان یافت. البته این امر یعنی اغتشاش و درهم ریختگی سبک و فقدان روش و شیوه یی نمایان در شعر جامی تنها ویژه این سراینده نمیشد بلکه یکی از ویژگی های تاریخ ادبی قرن نهم میباشد. جامی به افتادگی و گشاده رویی معروف بود و با اینکه زندگی ای بسیار ساده داشت و هیچ گاه مدح زورمندان را نمیگفت، شاهان و امیران همواره به او ارادت میورزیدند و خود را مرید او میدانستند. جانشینان الغ بیگ خصوصا سلطان حسین بایقرا و امیر او علیشیر نوایی تا آخر عمر او را محترم میداشتند و اوزون حسن آق قویونلو، سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی و ملک الاشراف پادشاه مصر از ارادتمندان او بودند. جامی سرانجام در ۲۷ آبان ۸۷۱ - ۱۷ محرم ۸۹۸ هجری - در سن ۸۱ سالگی در شهر هرات درگذشت. آرامگاه او در حال حاضر در شمال غربی شهر هرات واقع و زیارتگاه عام و خاص است.

اعتقادات مذهبی: بر اساس نسب و طریقت نقشبندیّه و نوشته های جامی واضح است که وی حنفی و اهل سنت بوده اما چون همه اهل سنت در حب اهل بیت محمد ص سخنانی دارند و جامی نیز در این رابطه اشعاری دارد برخی او را شیعی دانسته اند؛ عده ای نیز او را متمایل به عقاید اشاعره و

فقه‌های شافعی دانسته اند. در کتاب شواهدالنبوه جامی از خلفای چهارگانه با ادب و احترام بسیار یاد برده و ایشان را بر اهل بیت مقدم داشته، و احادیثی که در فضائل آنان به پیغمبر منسوب است همه را نقل کرده و به فارسی برگردانده است. با این حال جامی در مدح ائمه شیعه از جمله علی، حسن و حسین و نیز سجاد اشعاری سروده است و ایشان را به صدق و عدل و شجاعت ستوده است. اما آنچه جامی در ذم و سرزنش ابوطالب و پسرش عقیل سروده بود، مورد مخالفت بسیاری از علمای شیعه و از جمله قاضی میرحسین شافعی و قاضی عبید شوشتری واقع شد تا حدی که میرحسین یزدی او را با عبدالرحمن بن ملجم قیاس کرد. آن امام به حق ولی خدا - کاسدالله غالبش نامی - دو کس او را به جان بیازردند - یکی از ابله‌های یک از خامی - هر دو را نام عبدرحمانست - آن یکی ملجم این یکی جامی. هر چند از نظر خود او، رفض اگر حبّ آل محمّد باشد، درست و کیش همه مسلمانان است و اگر منظور از آن بغض اصحاب رسول باشد، مذموم است و سپس گفته است مذهب «رفض» چون خواه و ناخواه به چنین بغضی میکشد، ناپسندیده است. دامنه عداوت منتسبین به اهل تشیع با جامی به زمان حیات او محدود نمانده و در زمان خروج صفویه و سرکوبی اهل سنت و شیعه سازی بالاجبار مردم دامنه این تجاوز بعد از وفات جامی به هرات رسید که لشکر صفوی دستور یافتند در هر کتاب و اسنادی که نام جامی را بیابند آن را تراشیده و به عوض آن خامی بنویسند که مولانا هاتفی خواهر زاده جامی در این وصف الحال شعری هم دارد.

آثار جامی: از جامی ده ها کتاب و رساله از نظم و نثر به زبانهای فارسی و عربی به یادگار مانده است آثار منظوم: جامی اشعار خود را در دو مجموعه بزرگ گردآوری کرده است: دیوانهای سه گانه شامل قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات. جامی دیوان خود را در اواخر عمر به تقلید از امیر خسرو دهلوی در سه قسمت زیر مدون نمود: ۱-۱ فاتحة الشباب (دوران جوانی). ۱-۲ واسطة العقد (اواسط زندگی). ۳-۱ خاتمة الحیاة (اواخر حیات). دیوان قصاید و غزلیات این دیوان را جامی در سال ۸۵۸ - ۸۸۴ هجری - تدوین و تنظیم کرده است. قصاید جامی در توحید و نعت پیامبر اسلام و صحابه و اهل بیت و نیز مطالب عرفانی و اخلاقی است. جامی همچنین قصایدی در مدح یا مرثیه سلاطین و حکمای زمانش سروده است. غزلیات جامی غالباً از هفت بیت تجاوز نمیکند و اکثراً عاشقانه یا عارفانه است. از جامی مقطعات و رباعیاتی نیز باقی است که یا محتوی مسائل عرفانیست و اشاره به حقایق صوفیانه دارد یا نکته لطیف عاشقانه ای در آن نهفته است. دیوانی نیز به نام دیوان بی نقاط از جامی به جای مانده که در تمامی واژه های آن هیچ حرف نقطه داری استفاده نشده است. هفت اورنگ که خود مشتمل بر هفت کتاب در قالب مثنوی است. ۱-۲ سلسله الذهب به سبک حدیقة الحقیقه سنایی و در سال ۸۸۷ سروده شده است، در این مثنوی از شریعت، طریقت، عشق و نبوت از دیدگاه عرفانی سخن رفته است. ۲-۲ سلامان و ابدال که به نام سلطان یعقوب

ترکمان آق قویونلوس و در سال ۸۸۵ تألیف شده است. حکایت سلامان و ابرسان نخستین بار در شرح اشارات خواجه نصیرالدین توسی و اسرار حکمه ابن طفیل آمده بود که جامی آن را به نظم فارسی درآورد. ۳-۲ تحفة الاحرار نخستین مثنوی تعلیمی جامی است که به سبک و سیاق مخزن الاسرار نظامی سروده شده است. در این کتاب اشارتهایی به آفرینش، اسلام، نماز، زکات، حج، عزلت، تصوف، عشق و شاعری آمده است. در انتهای این مثنوی جامی به فرزند خود ضیاءالدین یوسف پندنامه ای نگاشته است که در آن از جوانی خود یاد کرده است. ۴-۲ سبحة الابرار و آن نیز مثنوی تعلیمی است که در سال ۸۸۷ سروده شده است و در آن تعالیم اخلاقی و عرفانی در باب توبه، زهد، فقر، صبر، شکر، خوف، رجا، توکل، رضا و حب آمده است. ۵-۲ یوسف و زلیخا مثنوی عشقی به سبک خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخر گرگانی است که به نام و یاد پیامبر و بیان معراج و مدح سلطان حسین بایقرا آغاز میشود. در این کتاب جامی از سوره یوسف در قرآن و نیز از روایات تورات در سفر پیدایش بهره برده است. تاریخ تألیف این کتاب را سال ۸۸۸ هجری دانسته اند. ۶-۲ لیلی و مجنون مثنوی عشقی است که به وزن لیلی و مجنون نظامی و امیرخسرو دهلوی ساخته شده است. ۷-۲ خردنامه اسکندری که مثنوی تعلیمی در حکمت و اخلاق است و در آن از حکیمان یونان از سقراط، افلاطون، ارسطو، بقراط، فیثاغورث و اسکندر سخن رفته است.

آثار منثور: آثار منثور که برخی از آنان عبارتند از: بهارستان، رساله وحدت وجود، شرح مثنوی، نفحات الانس و منشآت. بهارستان جامی: این کتاب را جامی برای فرزندش ضیاءالدین یوسف تألیف کرده است، جامی در تألیف این کتاب از سعدی تقلید کرده است. نثر این کتاب مسجع و متکلف و آمیخته به نظم است. این کتاب در هشت روضه نگاشته شده است و در هر بخش حکایاتی از اولیاءالله و بزرگان صوفیه، شعرا، حکما و پادشاهان آمده است. این کتاب در سال ۸۹۲ هجری تألیف شده است. شواهدالنبوه: جامی این کتاب را در سال ۸۸۵ و به درخواست امیرعلیشیر نوایی نگاشت. در این کتاب سیره پیامبر اسلام از ولادت یا وفات بیان شده است و پس از آن زندگی سلف صالح از صحابه، تابعین و تبع تابعین آمده است. این کتاب به نثر ساده فارسی نوشته شده است و جامی در آن از اشعار فارسی و عربی و نیز احادیث و روایات نبوی استفاده کرده است. اشعة اللمعات: این کتاب جامی به دستور امیرعلی شیر نوایی و در سال ۸۸۶ نوشته شده است، این کتاب در حقیقت شرح جامی بر لمعات فخرالدین عراقی است؛ جامی در شرح لمعات از سخنان محیی الدین بن عربی و صدرالدین محمد قونوی بهره برده است. شرح لمعات که در آن نکات و اصطلاحات عرفا ذکر گشته است در بیست و هشت باب تدوین شده است. نقدالنصوص: کتاب نقدالنصوص که به نثر عربی و فارسی است و در شرح فصوص الحکم ابن عربی نوشته شده است. لوائح: این کتاب جامی به نثر فارسی مسجع است و در هفتاد و دو باب نگاشته شده که هر باب با یک رباعی عربی یا فارسی پایان

یافته است. جامی در سال ۸۷۰ این کتاب را به جهانشاه قره قویونلو ترکمان هدیه کرد. لوامع: شرح جامی بر قصیده خمیه ابن فارض است که در سال ۸۷۵ نگاشته شد. این کتاب در چهارده باب نگاشته شده و موضوع آن عرفان است. نفحات الانس: این کتاب مشتمل بر شرح احوال پانصد و هشتاد و دو تن از بزرگان تصوف و نیز شرح زندگی سی و چهارتن از زنان عارف است؛ جامی در تألیف این کتاب به طبقات الصوفیه محمد بن حسین سلمی و نیز به تذکرة الاولیای عطار نظر داشته است. یکی از شاگردان جامی به نام رضی الدین عبدالغفور لاری بر این کتاب شرحی نگاشته که به مرآة النفحات مشهور است. رسالات: رسالات جامی در فن معما و قافیه سازی از نخستین رسالات او هستند. از دیگر رسالات او رساله در ارکان حج است که به زبان فارسی و عربی نگاشته شده و در آن فرائض و مناسک حج و عمره همراه با تأویل عرفانی و فقهی آن آمده است. رسالات دیگر جامی برخی رسالات تفسیری و برخی شرح احادیث هستند که به طور پراکنده به زبان فارسی و عربی نگاشته شده اند. از مهمترین رسالات جامی، صحیفه محمد پارسا بخاریاست که در آن احوال یکی از بزرگان صوفیه در خرگرد جام به نام محمد پارسا آمده است. نینامه: نینامه یا نائیه رساله ایست در معنی حقیقت نی که در شرح نخستین بیت مثنوی معنوی نوشته شده است. این مجموعه آمیخته به نظم و نثر فارسیاست و در آن به سخنان بزرگان صوفیه و برخی احادیث نبوی استشهد شده است. رسایل: رسایل جامی رقعه هایی است که به سلاطین و بزرگان یا به ارکان دولت نوشته است؛ این نامه ها در کمال ایجاز و به نثر مسجع فارسی نوشته شده است. نفحات و صلك او قدت، جمرات شوقك فی الحشا - ز غمت به سینه کم آتشی که نزد زبانه کما تشا. بتوداشت خو دل گشته خون، ز تو بود جان مرا سکون - فهجرتنی فجعلتنی متحیرا متوحشا. دل من به عشق تو مینهد، قدم وفا بره طلب - فلئن سعی فبه سعی، ولئن مشی فبه مشی. ز کمند زلف تو هر شکن، گرهی فتاده به کار من - بگره گشائی زلف خود تو ز کار من گرهیگشا. توجه مظهري که ز جلوهی تو صدای سبحة ی صوفیان - گذرد ز ذروهی لامکان، که خوشا جمال ازل خوشا. همه اهل مسجدو صومعه، پی ورد صبح و دعای شب - من و ذکر طره و طلعت تو، من الغداه الی العشا. چه جفا که «جامی» خسته دل ز جدایی تو نمیکشد - قدم از طریق وفا بکش سوی عاشقان بلاکشا. به کعبه رفتم وز آنجا هوای کوی تو کردم - جمال کعبه تماشا بیاد روی تو کردم - شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا - دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم - چو حلقه ی در کعبه به صد نیاز گرفتم - دعای حلقه ی گیسوی مشکبوی تو کردم - نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت - من از میان همه روی دل به سوی تو کردم - مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو کامی - طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم - به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان - من از دعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم - فتاده اهل فتی در پی منی و مقاصد - چو (جامی) از همه فارق من آرزوی تو کردم.

آشنائی با حسن بن زین الدین صاحب معالم فرزند شهید ثانی

ابو منصور حسن بن زین الدین، فرزند شهید ثانی، معروف به صاحب معالم، در سال (۹۵۹ ه. ق) در روستای جباع از توابع جبل عامل لبنان به دنیا آمد. پدرش می پنداشت این فرزند زنده نمی ماند؛ زیرا پیش از این چند فرزند خود را از دست داده بود. ابو منصور در مورد تولد خود می نویسد:

«مولد بنده نیازمند به عفو خدای بی نیاز و بخشنده، حسن بن زین الدین بن علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی الدین در دهه آخر از ماه مبارک رمضان سال (۵۹۵ ه. ق) اتفاق افتاده است. میرزا عبدالله افندی اصفهانی در مورد تولد ایشان می نویسد: «... صاحب معالم به خط خود می نویسد: پدرم پس از تواریخ منوط به برادرانم چنین نوشته: برادر او ابو منصور حسن ملقب به جمال الدین در آغاز شب جمعه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۹۵۹ هجری در حالی متولد شد که خورشید در سوم درجه میزان و برج طالع آن عقرب بوده است.» شهید ثانی به شاگرد، سید علی صائغ علاقه زیادی داشته و پیوسته آرزومند بوده است که خداوند به او فرزندی کرامت فرماید تا تحت نظر او تربیت شود. آرزوی شهید برآورده شد و شیخ حسن تحت تربیت ایشان قرار گرفت. نسب پدر صاحب معالم (شیخ زین الدین) معروف به شهید ثانی و اجداد بزرگوارش که همگی از دانشوران بوده اند تا «شرف النحاری» بدین شرح است: «علی بن احمد بن محمد بن علی بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح بن شرف النحاری الجباعتی الشامی»

استادان: شیخ حسن به مدت چهار سال و به قولی هفت سال تحت تربیت عالمانه پدر بزرگوارش قرار گرفت. پس از شهادت پدر چند سالی نیز در زادگاه خود به سر برد و از محضر عالمان فرهیخته آن دیار استفاده کرد. استادان او در لبنان عبارتند از: ۱. سید علی صائغ ۲. سید نور الدین علی موسوی ۳. شیخ احمد بن سلیمان نباطی عاملی ۴. شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی. ۵. ملا عبدالله یزدی،

استادان او در نجف عبارتند از: ۱. ملا عبدالله یزدی؛ ۲. مقدس اردبیلی .

شاگردان: شیخ بعد از رسیدن به کمالات علمی وقتی به زادگاه خویش برگشت شاگردان زیادی تربیت نمود که بسیاری از آن ها عالمان بزرگی بودند. به نام بعضی از آن ها اشاره می شود: ۱. نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی جبیلی ۲. سید نورالدین علی موسوی، معروف به نورالدین صغیر ۳. شیخ محمد، پسرش ۴. شیخ علی، پسر دیگرش ۵. سید نجم الدین بن محمد حسینی عاملی سکیکی ۶. سید علی حسینی عاملی ۷. شیخ عبدالسلام حر عاملی مشغری ۸. شیخ محمد حر عالمی مشغری ۹. سید محمد حسینی عاملی ۱۰. علی بن محمد حر عاملی مشغری. ویژگی های اخلاقی: ۱. بی اعتنایی به دنیا. نقل شده است که صاحب معالم آذوقه بیش از یک هفته خود را جمع نمی کرد، تا بدین وسیله با بینوایان همدردی کرده و خود را شبیه ثروت اندوزان

نکرده باشد . ۲. عشق به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی و فرجه الشریف . سالی که صاحب معالم به مکه مکرمه مشرف شد به همراهان خود گفت : امیدوارم امسال به زیارت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی و فرجه الشریف نائل شوم، زیرا آن حضرت هر سال به مکه مشرف می شود . در عرفات از یارانش خواست که او را در خیمه تنها بگذارند تا به دعا و امور مربوط به آن روز بپردازد. او در حالی که به راز و نیاز با خدای خود مشغول بود مرد ناشناسی وارد خیمه شد و سلام کرد و نشست. صاحب معالم از دیدار آن بزرگوار چنان مبهوت شد که نتوانست سخنی بگوید. حضرت سخنانی بر او فرموده بود که او فراموش کرده بود. وقتی حضرت از خیمه خارج شد او با تنی لرزان و شگفت زده بیرون آمد و برای دوستانش تعریف کرد : «... وی به گمانم همان آیت حق و همان نهایت آروزی من بود. از خیمه به دنبال او خارج شدم ولی متأسفانه کسی را ندیدم.

ویژگی های هنری : شیخ حسن علاوه بر مراتب علمی و اخلاقی صاحب برخی ویژگی های هنری نیز بود. میرزا عبدالله افندی اصفهانی می نویسد : خط او در کمال خوبی و ارزندگی بوده است. وی شعر را در کمال زیبایی و سلاست می گفت. اشعار زیر نمونه ای از سروده های اوست : عجب لیست العلم یترک ضایعا - و یجهل ما بین البریه قدره - و قد وجبت احکامه مثل میتهم - وجوبا کفائیا محقق امره - فذا میت حتم علی الناس ستره - و ذا میت فرض علی الناس نشره . تعجب من از این است که چرا دانش مانند مرده ای در میان مردم نابود گردیده و کسی پی به ارزش آن نمی برد. با آن که توجه به چنین میتی مانند مرده های دیگران واجب کفایی است و همچنان که بر مردم لازم است مرده ای را که می بینند به زودی دفنش کنند؛ علم هم که حکم مرده را پیدا کرده بر مردم لازم است نشرش دهند. آری دلم همراه کاروان است و بدنم در سرزمین عراق اقامت نموده و شگفت این جاست که شخصی در حال، زنده بماند که برخی از آن کوچ کرده و بعضی از آن باقی مانده باشد. بدن من در دریای رنجوری فرو رفته و تیرگی همه جا را فرا گرفته بود. دیری نخواهد پایید که صبر و شکیبایی از کف من بیرون خواهد رفت. زیرا به شدت از جدایی ناراحتم و آتش اشتیاقم زبانه می کشد. از نگاه دانشوران : صاحب أمل الآمل : معظم له عالمی فاضل و عاملی کامل و متبحری محقق و ثقه ای فقیه و موجهی نبیه و محدثی جامع فنون و ادیبی شاعر و پارسایی عابد و جلیل القدر و کثیر المحاسن و یکتای دهر و از دیگران به فقه و حدیث و رجال داناتر بوده است. از دیدگاه سید علی خان کبیر : صاحب معالم یکی از اجلای مشایخ است که ریاست ملت و مذهب شیعه را به عهده داشته و او را روشن کننده راه و بیان کننده واجبات و سنن و دریای دانشی بوده که به دیگران به فیض می رسانده و جامع فضایل بی پایان بوده که کم و کاست نداشته است. او محقق است که قلم، تاب نوشتن مراتب او را ندارد و مدقی است که آوازه دقت او همه جا را فرا گرفته است. او به همه فنون متفنن بوده و پدران و فرزندان به وجود او می بالیده اند. در استوار ساختن قواعد شریعت

جایگزین پدرش به شمار می آمده و با آثار خویش سینه ها را از علوم گشادگی داده، حله هایی از نور دانش برای نشر آن به دست با برکت خود بافته و نقاب از چهره آن برداشته و گوش های تیز شنو را به گوهر های غلطان کمالات خود، شنوایی و زینت بخشیده و طالبان علم را از جوایز گرانبهای دانش خود بهره ور فرموده است. در فن ادب بوستانی سبز و خرم بوده و زمام سجع و قافیه را با کمال شهامت در اختیار گرفته و گوهر های غلطان کلمات را به رشته نظم در آورده و نیک را از بد و زیبا را از نازیبا جدا ساخته است.

آثار : صاحب معالم دارای آثار زیادی بوده که به برخی از آن ها اشاره می شود : ۱. منتقی الجمان فی احادیث الصحاح و الحسان در حدیث؛ وی در این اثر از میان انواع حدیث، به حدیث صحیح و حسن اکتفا نموده و این کتاب را به سبک «الدرر المرجان» علامه حلی تألیف کرده است. ایشان در این کتاب، مخصوصاً درباره اخبار، روش دشواری را انتخاب کرده که با توجه بدان، حداکثر اخبار امامیه از اعتبار می افتند. از بین ابواب فقهیه این کتاب که دو جلد، به غیر از عباداتش تدوین نشده است .

۲. التحریر الطاووسی در رجال؛ صاحب معالم این کتاب را از کتاب «حل الاشکال فی معرفه الرجال» نوشته سید جمال الدین احمد بن موسی بن طاووسی الحسینی استخراج کرده است. سید بن طاووس کتابی در رجال تألیف کرد و اسم آن را «حل الاشکال فی معرفه الرجال» گذاشت و آن چه در کتابهای پنج گانه رجالی (رجال نجاشی، فهرست الطوسی و رجال او، الضعفا ابن غضائری، اختیار از کتاب کشی شیخ طوسی) بود در این کتاب جمع کرد. صاحب معالم وقتی به این کتاب دست یافت و آن را مشرف به تلف شدن دید تصمیم به ترمیم و باز نویسی آن گرفت و مطالب و حواشی که حاوی فوائد زیادی بود بر آن اضافه کرد. نسخه ای از این کتاب به خط شاگردش، شیخ موسی بن علی الجبعی در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است . ۳. جواب المسائل المدنیات؛ این کتاب پاسخ سه سوال سید محمد بن جوبیر از صاحب معالم است. در سوال اول آمده: آیا خمس در زمان غیبت حلال است؟ آیا پرداخت آن واجب نیست و مطالبی که مربوط به این مسئله است در سوال دوم آمده: آیه غیبت کردن از مخالفان جایز است و مطالب مربوط به مسئله غیبت. سوال سوم در اصل کتاب نیامده است . ۴. مناسک حج؛ ظاهراً صاحب معالم این کتاب را در راه مکه نوشته است و آن را با آداب سفر شروع کرده و سپس آداب مدینه منوره را آورده است. این کار وی خلاف عادت متعارف بوده؛ چون عالمان دیگر، اعمال مدینه را در آخر ذکر می کرده اند و او در این باره معذور بوده چون مدینه را قبل از مکه مکرمه زیارت کرده بود. روش او این طور بوده که اول حکم را متذکر شده، سپس دلیل آن را از اخبار صحیحیه یا حسنه می آوردند. همان طوری که سید محسن امین گفته نسخه ای از این کتاب پیش من است به این کتاب در جیل عامل می توان دست یافت. ظاهراً این کتاب دچار آتش سوزی شده و صفحاتی از اول و آخر آن سوخته است . ۵. حاشیه بر مختلف؛ حاشیه

مبسوطی است بر کتاب مختلف علامه حلی که در یک جلد قرار گرفته است. نسخه ای از آن به خط مؤلف در نزد صاحب «تکمله أمل الآمل» سید حسن صدر موجود است . ۶. مشکات القول السدید در اجتهاد و تقلید؛ این کتاب در معنی اجتهاد و تقلید است . ۷. دیوان اشعار؛ این دیوان را شاگردش شیخ نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی جمع آوری کرده است . ۸. کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین . کتاب معالم از مشهورترین تصانیف شیخ حسن است که بدین وسیله صاحب معالم شناخته شد و در تاریخ ماندگار گشت. معالم از یک مقدمه و دو قسمت مهم اصول و فقه تشکیل شده بود که به مرور زمان قسمت فقه آن جا شده و قسمت اصولش مورد توجه دانشوران در تدریس قرار گرفته است. مقدمه این کتاب دارای یک خطبه بسیار ارزشمند است و شامل دو مقصد و یک خاتمه نیز هست. مقصد اول در فضل علم و عالمان و آن چه که بر آن ها واجب است نوشته شده به ضمیمه سی و نه حدیث و نصوص قرآنی. مقصد دوم درباره نه مطلب اصولی است که نویسنده آرای خاص خودش را ضمیمه آن ها کرده به اضافه مجموعه ای از آرای با ارزش دانشوران دیگر. و اما خاتمه کتاب در مورد تعادل و تراجیح است. صاحب معالم تاریخ فراغت از این اثر مهم را چنین ضبط کرده است: «شب یکشنبه، ربیع الثانی، سال ۹۹۴ هجری». حاشیه ها و شروح زیادی بر معالم نوشته شده است که برخی از آن ها عربی و برخی فارسی، برخی مبسوط و برخی مختصر، برخی مستقل و برخی هامش، برخی لفظی و برخی استدلالی، برخی خطی است و تعدادی هم چاپ شده است. از مهمترین این حاشیه ها می توان به حاشیه پسرش شیخ محمد، سلطان العلماء، شیخ صالح مازندرانی، شیخ مدقق شیروانی، شیخ محمد تقی اصفهانی، شیخ محمد طه نجف، سید بحر العلوم، شیخ مصطفی اعتمادی و ... اشاره کرد.

فرزندانش: صاحب معالم دو فرزند داشت که هر دو از معظم له اجازه اجتهاد داشتند. آن دو بزرگوار یکی ابوجعفر محمد، پدر شیخ علی و دیگری شیخ زین الدین اند که هر دو از دانشمندان معروف این سلسله اند. یکی دیگر از پسرانش شیخ ابوالحسن علی است که تا به حال اثری از او به دست نیامده، و در تراجم و فهرست ها فقط از او نام برده شده است.

وفات: صاحب معالم پس از سال ها تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در راه اسلام سرانجام در اول محرم سال (۱۰۱۱ ه . ق) در ۵۲ سالگی در زادگاه خود به رحمت ایزدی پیوست. افندی صاحب «ریاض» می نویسد: به خط شیخ علی سال ارتحال او را به جوار رحمت خدا چنین یافتیم. صاحب معالم سال (۱۰۱۱) هجری به جوار رحمت یافت.

(منابع: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ج ۱ ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی . مقدمه معالم، ص ۵ . ترجمه روضات الجنات، ج ۱ و ۳ . تلخیص از کتاب گلشن ابرار، ج ۵، ص ۱۱۲)

آشنائی با سید محمد باقر صدر

علامه شهید، آیت الله سید محمد باقر صدر، یکی از بزرگترین اندیشمندان مسلمان _ و به تعبیر امام خمینی: «مغز متفکر اسلامی» _ در تاریخ اسلامی به ویژه در قرن چهاردهم هجری است. سید محمد باقر صدر در تاریخ ۲۵ ذیقعدة ۱۳۵۳ در شهر مقدس کاظمین دیده به جهان گشود. و دومین فرزند خانواده بود. پدران او همه از عالمان دین بودند. پدرش سید حیدر در جوانی فوت کرد، پدر بزرگش آیت الله العظمی سید اسماعیل صدر که یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعه در نیمه اول قرن چهارده اسلامی بود در سال ۱۳۳۸ ق. وفات کرد. و دیگر اجدادش که شاخه هایی سرسبز و پر بار از شجره پربرکت «خاندان صدر» و از تبار غیرتمند و پاک امام کاظم (ع) بوده اند و در سرزمین ایران، لبنان و عراق از پاسداران فرهنگ و اندیشه و دانش و دین بشمار می رفته اند. خواهرش «آمنه بنت الهدی صدر» یکی از زنان دانشمند، شاعر، نویسنده و معلم فقه و اخلاق بود که در مسیر جهاد و مبارزه، با بردارش سید محمد باقر همگام شد و سرانجام سرنوشت هر دو به شهادت و سعادت ابدی ختم گشت. سید محمد باقر، از پنج سالگی به مدرسه رفت و تا یازده سالگی دوره ابتدایی را به اتمام رساند. در این دوران، نبوغ شگفت انگیز و استعداد سرشار خدادادی او درخشید و تعجب آموزگاران خود را برانگیخت، بطوری که اولیای مدرسه تصمیم گرفتند او را به مدرسه کودکان تیزهوش و نابغه بگذارند تا به هزینه دولت درس بخواند و پس از طی مراحل لازم و قانونی، به دانشگاه های اروپا یا آمریکا اعزام کنند و در رشته های علوم جدید تحصیل کند و به کشور خود بازگردد. او به تحصیل علوم دینی و پرداختن به رشته کار پدران او گرایش داشت و از طرفی مادر و برادر بزرگش رضایت ندادند که او به پول دولت وابسته به غرب و دست اندرکاران خود باخته آموزش و پرورش آن روز عراق، درس بخواند... بالاخره با راهنمایی دو دایی فقیه و دانشمندش آیت الله «شیخ محمد رضا آل یاسین» و آیت الله «شیخ مرتضی آل یاسین» به فراگیری دروس حوزوی و علوم دینی پرداخت.

تحصیلات علوم دینی را با کتاب «معالم الاصول» نزد برادرش سید اسماعیل آغاز کرد و دیگر کتابهای دوره سطح حوزه را با شور و شوق و تلاش بسیار در مدتی کوتاه خواند و تمام کرد. او علاوه بر تحصیل، دروس ابتدایی را نیز به خواهرش بنت الهدی می آموخت و بنت الهدی بی آنکه به مدارس نامناسب دخترانه آن روز عراق پای بگذارد، نزد برادرش سید محمد باقر قرآن، ادبیات، تاریخ، حدیث فقه، اصول و را آموخت.

در نجف اشرف، شهر امامت و فقاها: در سال ۱۳۶۵ ق. که دوازده ساله بود همراه برادرش سید اسماعیل به نجف اشرف رفت تا در محضر اساتید بزرگ حوزه علمیه شهر امامت، به تحصیلات عالی بپردازد. او دوره عالی فقه و اصول را در نزد مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی و مرحوم آیت الله شیخ محمد رضا آل یاسین گذراند. فلسفه اسلامی (اسفار ملاصدرا) را از مرحوم «شیخ صدرا

بادکوبه ای» آموخت. و در کنار آن، طی سالها، فلسفه غرب و نظرات فلاسفه غیر مسلمان را به دقت مورد تحقیق و نقد قرار داد. کتاب «فَلَسْفَتْنَا» (فلسفه ما) گویای ابعاد گسترده اندیشه های فلسفی سید محمد باقر صدر است. در دیگر رشته های علوم مثل حدیث، رجال، درایه، کلام و تفسیر نیز سالها به تحصیل و تحقیق و مطالعه گذراند و به کمال رسید. سید محمد باقر در طول هفده _ هیجده سال تحصیل (از آغاز تا پایان) علاوه بر استفاده از هوش و استعداد و نبوغ فوق العاده اش، روزانه حدود شانزده ساعت به تحصیل و مطالعه و مباحثه و تحقیق می پرداخت و خودش نیز همیشه می گفته است که من به اندازه چند طلبه درسخوان، تلاش می کنم. در سایه این پشتکار بود که بر همه مشکلات فایق آمد و در کسب دانش و فضیلت به مقامی عالی دست یافت.

تعلیم و تربیت : سید محمد باقر از بیست سالگی با تدریس کتاب «کفایه الاصول»، تعلیم و تربیت طلاب جوان را آغاز کرد. از بیست و پنج سالگی به تدریس خارج اصول و از بیست و هشت سالگی به تدریس دوره خارج فقه براساس کتاب «العروه الوثقی» پرداخت. بعدها فلسفه و تفسیر قرآن نیز تدریس می کرد. او در طول نزدیک به سی سال تدریس و تعلیم، شاگردانی جوان، محقق، پرشور، متقی، متفکر، آگاه، مجاهد و سیاستمدار تربیت کرد که هر یک از آنها بعدها پرچمدار نشر علم و فرهنگ و آیین جهاد در راه خدا شدند و بعد از استادشان، راه علمی، فکری و سیاسی _ اجتماعی او را ادامه دادند.

حمایت از امام خمینی ره : سید محمد باقر صدر، نهضت امام خمینی در ایران را روزنه امیدی برای نجات امت اسلامی می دانست. بنابراین از آغاز نهضت اسلامی امام در سال ۱۳۴۲ ش آن را تحت نظر داشت و از امام و حرکتش حمایت می کرد. در تاریخ ۹ جمادی الثانی ۱۳۸۵، حضرت امام خمینی از تبعیدگاه ترکیه به نجف اشرف منتقل شد. ورود امام به حوزه علمیه نجف، جنب و جوشی در آن ایجاد کرد. علما و روحانیون نجف درباره استقبال از امام، نظرات مختلفی داشتند. آیت الله صدر با اشتیاق تمام به همراه عده ای از علمای دیگر، در مراسم استقبال و پیشواز از امام شرکت، و شاگردان و همفکرانش را نیز به آن دعوت کرد... در تمام چهارده سال اقامت امام در نجف، سید محمد باقر با ایشان ارتباط نزدیکی داشت و به امام عشق می ورزید،

عشقی که تا آخر عمر در بین او و امام بود.

دوران مرجعیت : دوران مرجعیت آیت الله سید محمد باقر صدر، پس از وفات آیت الله حکیم (۱۳۹۰ ق) آغاز شد و بسیاری از مردم عراق از او تقلید کردند. در سال ۱۳۹۲ ق. رژیم بعث عراق، بیش از پیش از تحریکهای ضد استبدادی حزب دعوت اسلامی و دیگر گروههای مبارز و مسلمان به وحشت افتاد. بنابراین با یورش به خانه های مبارزان و مجاهدان، عده زیادی را دستگیر و زندانی کردند. آیت

الله صدر نیز با اینکه بیمار بود و در بیمارستان نجف بستری شده بود، تحت نظر مأموران سازمان امنیت رژیم بعث قرار گرفت. تا اینکه با اعتراض مردم و علما، سازمان امنیت دست از او برداشت. از حوادث مهم دیگر در دوران مرجعیت آیت الله صدر، حرکت اربعین سال ۱۳۹۷ بود. مردم نجف از قدیم هر سال در روز اربعین حسینی، موپه کنان و عزادار، با پای پیاده از نجف تا کربلا راهپیمایی می کنند. در آن سال، آیت الله صدر هر چه در توان داشت به هیئتهای عزادار مساعدت کرد تا مراسم شورانگیز اربعین را هر چه با شکوهتر برگزار نمایند. آن روز ده ها هزار نفر در قالب عزاداران حسینی، اعتراض خود را علیه سلطه ضد انسانی رژیم بعث عراق، اعلام کردند. به دنبال آن قیام تاریخی، آیت الله صدر، را دستگیر و به سازمان امنیت بغداد منتقل کردند، در آنجا پس از بازجویی، هشت ساعت تحت شکنجه جسمی و روحی قرار دادند. آثار آن شکنجه ها، تا آخر عمر در بدنش هویدا بود و بسختی می توانست از پله ها بالا برود.

تحریم پیوستن به حزب بعث : یکی از برنامه های خطرناک رژیم بعثی عراق، «بعثی کردن نظام آموزش و پرورش» بود. به همه دست اندرکاران امور تعلیم و تربیت از مدارس گرفته تا دانشگاه ها تکلیف کردند که به حزب بعث عراق پیوندند و برنامه های ضد اسلامی آن را در تمام سطوح آموزش کشور اجرا کنند..... در این هنگام، آیت الله صدر در مقام مرجعیت و یگانه پرچمدار مبارزه با حزب کافر بعث، با صدور فتوایی، پیوستن به حزب و هر گونه همکاری با آن را تحریم کرد. این فتوا، تکلیف مردم را روشن ساخت و مردم از پیوستن به حزب و عضویت در آن پرهیز کردند.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی : آیت الله صدر، از حامیان صادق امام خمینی و انقلاب اسلامی بود، امام در پاریس بود که سید محمد باقر صدر، طی نامه ای پشتیبانی خود را از ایشان و ملت انقلابی ایران اعلام، و از مقام شهدای انقلاب، تجلیل کرد. همین فعالیتهای او بود که ملت مسلمان عراق را به سوی حمایت از مردم ایران سوق می داد. در شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که شب پیروزی شکوهمند مردم مسلمان و انقلابی ایران به رهبری امام خمینی (ره) بر طاغوت آمریکایی بود. آیت الله صدر در مسجد جواهری نجف اشرف به منبر رفت و برای مردم مسلمان عراق از انقلاب اسلامی ایران و نقش امام خمینی در احیای اندیشه های دینی و اصلاح امت اسلام، سخن گفت و تکلیف مردم عراق را در برابر حکومت ضد دینی بعثی، معین کرد: قیام!... فردای آن شب، مردم عراق به دعوت رهبر خود، برای حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری امام خمینی، در بسیاری از شهرهای عراق راهپیمایی کردند. از دیگر کارهای آیت الله صدر، در جهت حمایت از انقلاب اسلامی ایران، تألیف سلسله کتابهای «الاسلام یقود الحیاة» در شش جلد بود که شامل بحثهایی نظیر: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منابع قدرت دولت اسلامی، اقتصاد جامعه اسلامی و می شود.

با قرآن در صحنه : از کارهای شگفت انگیز آیت الله صدر برای بیداری مردم عراق و آماده کردن آنها برای قیام و برگزاری تفسیر موضوعی قرآن بود. آن هم بعد از تعطیل کردن درس خارج فقه! در حوزه علمیه نجف کمتر دیده شده بود که یک مرجع تقلید تفسیر قرآن بگوید آن هم به جای درس خارج فقه، که این بیشتر مایه تعجب دیگران می شد. به طوری که برخی از شاگردان او، در این باره از وی سوال کردند او جواب داد: «برای من تدریس و تألیف و تحقیق، صورت حرفه و هدف در زندگی ندارد، بلکه ادای وظیفه شرعی به هر نحو ممکن برای من از همه چیز مهم تر است. امروز در این برهه از تاریخ اسلام و مسلمین، که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی پیروز شده و پوزه قدرتهای شیطانی شرق و غرب را به خاک مالیده و امت اسلام را در سرتاسر دنیا بیدار کرده است، من وظیفه خود می دانم که با تفسیر قرآن، افکار مردم مسلمان عراق را آگاه و آرمانهای انقلابی اسلام را مطرح نمایم و با بیان مفاهیم شورآفرین، حماسی و اجتماعی قرآن کریم، دلها را برای پیوستن به انقلاب اسلامی ایران آماده کنم... از طرفی، درس خارج فقه و اصول، بیش از حد لازم در حوزه گفته می شود، اما جای تفسیر قرآن سخت خالی است!» درس تفسیر قرآن جنب و جوشی در میان توده مردم به وجود آورده بود. حکومت صدام از این پدیده خجسته اسلامی، به وحشت افتاد و برای جلوگیری از هر گونه تحرک، در یک حمله همه جانبه همه نمایندگان آیت الله صدر را در تمام شهرهای کشور دستگیر و زندانی کرد. شهید صدر روز ۱۶ رجب ۱۳۹۹ را روز اعتراض و اظهار انزجار از اعمال ظالمانه رژیم اعلام کرد. مردم به اطاعت رهبر و مرجع تقلید خود برخاستند، دست از کارهای خود کشیدند، بازارها را تعطیل کردند و برای بیعت با رهبرشان به خانه او شتافتند... همان شب آیت الله صدر دستگیر و روانه بغداد شد. در سازمان امنیت بغداد، از او خواستند که دست از پشتیبانی انقلاب اسلامی بردارد و مردم عراق را تحریک نکند. اما شجاعانه جواب داد. «من یک مسلمانم و در برابر سرنوشت همه مسلمانان جهان _ و نه تنها عراق و ایران _ مسئولم باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم و وظیفه شرعی منحصر به ایران و عراق نیست. حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن هم، یک وظیفه شرعی است!» همان روز بنت الهدی، به ایراد یک سخنرانی در حرم امام علی (ع) پرداخت و از مردم خواست که به خیابانها بریزند و در مقابل دستگیری آیت الله صدر، به رژیم بعثی اعتراض کنند. همینگونه نیز شد و رژیم برای ایجاد آرامش و جلوگیری از گسترش اعتراض مردم، مجبور شد که آیت الله صدر را آزاد کند.

شهادت : روز ۱۸ رجب ۱۳۹۹، خانه آیت الله صدر و کوچه های اطراف آن از اول صبح تا پاسی از شب، مملو از جمعیتی بود که دیروز برای آزادی رهبرشان دست به تظاهرات اعتراض آمیز زده بودند و امروز آمده بودند تا بار دیگر با او بیعت کنند. رژیم صدام از تجدید پیمان امت مسلمان عراق با مرجع و رهبرشان، سخت به وحشت افتاد و برای قطع رابطه مردم با آیت الله صدر، نیروی امنیتی را

در سر کوچه آیت الله صدر و کوچه های اطراف، مستقر کردند. بدین گونه محاصره خانه آیت الله صدر آغاز شد. در مدت نه ماه محاصره، رژیم با فرستادن مأموران و مزدوران خود به نزد آیت الله صدر، سعی کرد او را از راهی که در پیش گرفته، منصرف کند، ولی آیت الله صدر ثابت و استوار ایستاد و همچنان از انقلاب اسلامی ایران و امام و مردم انقلابی ایران حمایت کرد و هرگز به خواسته های رژیم صدام، گردن ننهاد. تا اینکه در بعد از ظهر گرم و سوزان روز شنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۴۰۰ (۱۶ فروردین ۱۳۵۹)، «ابو سعید» رئیس سازمان امنیت نجف، با عده ای از مزدوران امنیتی، آیت الله صدر را دستگیر و به سرعت از نجف به بغداد منتقل کرد. آیت الله صدر این بار می دانست که دیگر بر نخواهد گشت، چون وقتی ابوسعید جنایتکار گفت: «آماده باشید به بغداد برویم!» به آرامی گفت: «من خیلی وقت است که آماده شهادتم!» فردای آن روز، حکومت بغداد، اقدام به دستگیری بنت الهدی کرد چون بیم داشت مبدا بنت الهدی بار دیگر مردم را به اعتراض و تظاهرات دعوت کند و رژیم را رسوا نماید! برزان ابراهیم، برادر ناتنی صدام و رئیس سازمان امنیت کشور، در زندان از آیت الله صدر خواست که فقط چند کلمه بر ضد امام خمینی و انقلاب اسلامی بنویسد، تا آزاد شود، و گرنه کشته خواهد شد! آیت الله صدر این خواسته را رد کرد و گفت: «من آماده شهادتم، هرگز خواسته های غیر انسانی و ضد دینی شما را قبول نخواهم کرد و راه من همان است که انتخاب کردم!...» وقتی که مزدوران بعثی، از منصرف کردن آیت الله صدر و خواهرش مأیوس شدند، آن دو علوی پاک نژاد مظلوم را در روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۴۰۰ (۱۹ فروردین ۱۳۵۹) زیر شکنجه به شهادت رساندند. جنازه آن دو شهید در جوار مرقد امام علی (ع)، در آرامگاه خانوادگی «شرف الدین» به خاک سپرده شد. امام خمینی، در پیامی که به مناسبت شهادت مظلومانه آن دو شهید داد، سوگمندانه نوشت:

«... مرحوم آیت الله شهید سید محمد باقر صدر و همشیره مکرمه مظلومه او که معلمین دانش و اخلاق و مفاخر علم و ادب بود، به دست رژیم منحط بعث عراق با وضع دلخراشی به درجه رفیع شهادت رسیده اند. شهادت ارثی است که امثال این شخصیت های عزیز از موالیان خود برده اند....»

آثار: آثار قلمی متفکر بزرگ، شهید سید محمد باقر صدر، همه علمی، تحقیقی، ابتکاری، کم نظیر و مورد استفاده و مراجعه اندیشمندان و اهل علم و مصداق روشن «باقیات صالحات» است. در اینجا به معرفی فهرست گونه این آثار درخشان می پردازیم: ۱- غایة الفکر فی علم الاصول ۲- فلسفتنا - فلسفه ی ما (به فارسی ترجمه شده است). ۳- اقتصادنا - اقتصاد ما (به فارسی ترجمه شده است). ۴- ماذا تعرف عن الاقتصاد الاسلامی ۵- الانسان المعاصر و المشکله الاجتماعیه (به فارسی ترجمه شده است). ۶- البنک الأربوی فی الاسلام ۷- الاسس المنطقیه الاستقراء (به فارسی و انگلیسی

ترجمه شده است) . ۸ - بحوث فی شرح العروة الوثقی (در چهار بخش) . ۹ - الفتاوی الواضحه (رساله عملیه ی آیت الله) . ۱۰ - منهاج الصالحین - و التعليقه عليه . ۱۱ - دروس فی علم الاصولو ۱۲ - مباحث الدلیل اللفظی . ۱۳ - تعارض الادلة الشرعیه . ۱۴ - بحث حول الولایه (به فارسی و انگلیسی ترجمه شده است) . ۱۵ - بحث حول المهدی (با عنوان حماسه ای از نور به فارسی ترجمه شده است) . ۱۶ - المرسل و الرسول و الرسالة . ۱۷ - احکام الحج . ۱۸ - نظرة عامه فی العبادات (به فارسی ترجمه شده است) . ۱۹ - لمحّة فقیه عن دستور الاسلامیه (به فارسی ترجمه شده است) . ۲۰ - الصورة الكاملة للاقتصاد فی المجتمع الاسلامی . ۲۱ - الخطوط التفصیلیه عن الاقتصاد المجتمع الاسلامی . ۲۲ - خلافة الانسان و شهادة الانبیاء . ۲۳ - منابع القدرة فی الدولة الاسلامیه ۲۴ - البنك فی المجتمع الاسلامی .

مظلومه شهیده «آمنه صدر» (بنت الهدی): شهیده بنت الهدی صدر در سال ۱۳۵۷ هجری قمری دیده به جهان گشود و پس از ۶ ماه، پدر بزرگوارش را از دست داد. وی در یازده سالگی به همراه دو برادرش بزرگوارش آقا سید اسمعیل و آقا سید محمدباقر جهت کسب علم به نجف اشرف هجرت کرد و تحصیلات خود را در زمینه ی فقه، علم حدیث، اخلاق، تفسیر و سیره نزد برادرش دنبال کرد و جهت احیاء فرهنگ غنی اسلامی به تربیت دختران و زنان مسلمان پرداخت و مدارسی به نام الزهرا را در شهرهای بغداد و کاظمین تحت نظر گرفت و با تأسیس یک مرکز فرهنگی در شهر کاظمین و برگزاری جلسات فکری و مذهبی تهیه مقالات و ایراد سخنرانی های مختلف در زمینه های گوناگون اسلامی به ارشاد پرداخت. از این شهیده، آثاری از جمله کتب زیر به یادگار باقی مانده است:

- ۱ - المباحث عن الحقیقة ۲ - صراع ۳ - لقاء فی المستشفى ۴ - امرأتان و رجل ۵ - مذاکرات الحج ۶ - لیتنی کنت اعلم ۷ - نساء العقیده ۸ - کلمه و دعوه. (منبع: irib.ir)

آشنائی با میرزا احمد آشتیانی

پدر میرزا احمد، آیه الله میرزا محمدحسن آشتیانی (۱۲۴۸-۱۳۱۹ ه.ق.) از مشاهیر عالمان تهران است و به دلیل حضور مؤثر در مبارزه با استبداد در جریان قیام تنباکو که به لغو قرارداد «رژی» منتهی گردید. در پهنه کشور اسلامی ایران نیز از شهرت بسزایی برخوردار است. این نامور عرصه فقاہت و سیاست صاحب پنج فرزند شد که عبارتند از: حاج شیخ مرتضی، حاج میرزا مصطفی، حاج میرزا هاشم، حاج میرزا احمد و فاطمه خانم. میرزا احمد چهارمین فرزند و کوچکترین پسر میرزا آشتیانی است. او در سال (۱۳۰۰ ه.ق.) در تهران و در خانواده ای که وارث معرفت و اندیشه بودند، دیده به جهان گشود. پدرش این نوزاد را به نام برگزیده پیامبران «احمد» نامید.

ابره‌ای تیره و تار: احمد در فضایی معطر به فروغ ایمان و راستی و درستی، رویش شکوه‌مندی را آغاز کرد. اما به موازات چنین پرورش‌های امیدوار کننده و نوید بخش، ابره‌ای تیره و تاری آسمان تهران را پوشانید و شرایط آشفته و ناگواری را به این شهر که مرکز حکومت قاجار بود، تحمیل کرد. روز یکشنبه دوم جمادی الثانی سال (۱۳۰۹ ه.ق.) که احمد نهمین بهار زندگی را پشت سر می‌نهاد، توسط عبدالله خان والی، دستوری از سوی ناصرالدین شاه قاجار به آیه الله میرزا محمدحسن آشتیانی ابلاغ گردید که باید در مجامع عمومی به منبر برود و غلیان بکشد و حکم تحریم تنباکو را که توسط میرزای شیرازی صادر شده با این کار لغو کند. یا اینکه تهران را ترک گوید. او به خود اجازه نداد حکم میرزا را نقض کند. بنابراین تصمیم گرفت از مرکز حکومت خارج شود. با انتشار این خبر مردم تهران با وجود سرمای شدید و ریزش برف فراوان در مساجد و محافل اجتماع کردند. در منزل میرزا، عده‌ای از بستگان و اقوامش و برخی شاگردانش برای وداع جمع شده و همراه اهل خانه به گریه و زاری پرداختند. احمد که در سنین کودکی بود نظاره گر چنین حوادث تلخ و اسفباری بود و این حادثه دل و روحش را مگدور می‌ساخت. بامداد روز سوم جمادی الثانی (۱۳۰۹ ه.ق.) ۱۴ دی ماه (۱۲۷۰ ه.ش.) یک روز پس از اعلام آن دستور ظالمانه به مناسبت ایام شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) در منزل آشتیانی روضه‌ای منعقد شد. احمد مشاهده نمود که بازاریان کفن پوشان در حالی که با آهنگ محزون چیزی زیر لب زمزمه می‌کرد به سوی خانه آشتیانی در حرکت اند. نزدیک‌تر که آمدند او متوجه شد مردم چنین زمزمه می‌کنند: «یا غریب الغربا می‌رود سرورما» نگریستن به چنین وقایعی گرچه با موجی از نگرانی توأم بود، اما احمد در پس این رویدادهای نگران کننده با ذهن کنج‌اکاو خویش آینده‌ای امیدوار کننده را می‌دید. زنان محجبه با ناله‌های دلخراش فریاد یا علی و یا حسین سر می‌دادند و در پیشاپیش آنان بچه‌ها نیز شعارهای بزرگ‌ترها را زمزمه می‌کردند. مردان فریاد می‌کشیدند و حضرت مهدی(عج) را به استمداد می‌طلبیدند و تمامی جمعیت یک صدا و خشمگین، شاه و اطرافیان را به باد ناسزا گرفته بودند. در چنین فضایی حکومت وقت و عوامل استبداد از موضع قبلی خود عقب نشینی نمودند و ناگزیر شدند به تقاضای مردم و عالمان دین گردن نهند.

تحصیل: احمد در سنین کودکی و نوجوانی مقدمات علوم حوزوی و ادبیات فارسی را بخوبی فراگرفت و در خدمت والد بزرگوارش فقه، اصول و علوم دیگر را کسب کرد. چنانچه نوشته‌اند: «علامه محقق، فقیه، محدث، حکیم مدقق میرزا احمد آشتیانی پس از پایان مقدمات و ادبیات، لطیفه بسیاری در فنون نحو، صرف، شعر منطق، هیأت، حساب و معانی خدمت والد ماجدش اشتغال یافته و به درس خصوصی در مباحث اصول تحت عنوان «معالم» یا: تک گزارده و قواعد اصولی را از بیانات آن بزرگوار آموخت.» میرزا احمد با اشتیاقی فراوان مشغول تحصیل نزد پدر فاضل و فرزانه خود بود

که رویداد دیگری قلب او را اندوهگین ساخت؛ چرا که در سال (۱۳۱۹ ه.ق.) پدرش پس از مدتی بیماری به سرای جاوید شتافت. این رویداد اگرچه موجی از غم و ناراحتی را متوجه بازماندگان آن عالم فرزانه ساخت اما این طلبه جوان با پشت سر گذاشتن این دوران سخت به تحصیل ادامه داد و مصمم گردید نصایح و مواظ پدر را مبنی بر پیمودن درجات کمال و تقوا و دست یافتن به قلّه‌های معارف عقلی و نقی آویزه گوش جان سازد و مصمم‌تر از گذشته در این راه سخت اما پر ثمر گام نهد. او پس از وفات پدر فلسفه، حکمت و مباحث فقه و اصول را نزد استادانی که نامشان ذکر می‌شود، در سطح عالی فرا گرفت.

میرزا هاشم اشکوری (متوفای ۱۳۳۲ ه.ق.) وی به خواهش آقا میرزا ابوالفضل تهرانی به تدریس در مدرسه سپهسالار تهران دعوت گردید و برخی از آثار عرفانی را در این مکان تدریس می‌نمود. او بعد از رحلت آقا محمدرضا صهبای قمشه ای عهده دار تدریس در این حوزه گردید. میرزا احمد، کتاب «تمهید القواعد»، «شرح فصوص قیصری»، «مصباح الانس» حمزه فناری و بخش «الهیات» از اسفار ملاصدرا را نزد این حکیم متأله آموخت. و در این جلسات عرفانی و معنوی با دیگر شاگردان مخصوص میرزا هاشم اشکوری از جمله میرزا محمدعلی شاه آبادی و آقا سیدکاظم عصار تهرانی انس و الفت داشت.

میرزا حسن کرمانشاهی (متوفای ۱۳۳۶ ه.ق.)، این حکیم از ارکان انتقال فلسفه به طبقات متأخرتر به شمار می‌رود. وی در مکتب میرزا ابوالحسن جلوه زواره‌ای تحصیل نمود و محضر آقا علی مدرّس زنوزی را مغتنم شمرد تا آنکه خود در علوم عقلی صاحب نظر گردید و از مدرسین فاضل به حساب آمد. او به دلیل تسلط عالی، بیان رسا و حسن تقریر به هنگام تدریس، کثیری از طلاب را به سوی خویش جذب کرد که با رغبت زیاد و شوق فراوان در محضرش کسب فیض می‌کردند. میرزا احمد بخشهای از کتاب شفای بوعلی سینا، شرح اشارات و نیز سفر نفس، امور عامه، جواهر و اعراض کتاب اسفار را نزد میرزا حسن کرمانشاهی آموخت.

میرزا شهاب الدین نیریزی شیرازی (متوفای ۱۳۲۰ ه.ق.)، این حکیم از شاگردان برجسته حکیم جلوه است که در فقه و اصول هم تبخّر داشت. وی در مدرسه صدر تهران آثار محی الدین عربی را تدریس می‌نمود. میرزا احمد آشتیانی بخشهای قابل توجهی از کتاب اسفار ملا صدرا را نزد آقا میرزا شهاب الدین قرائت نمود. میرزا احمد پس از فراگیری متون مهم فلسفی و عرفانی به ریاضی علاقه‌مند گردید و در این رشته در زمره شاگردان نامدار میرزا جهان بخش و میرزا عبدالغفار نجم الدوله به شمار آمد. وی سپس به طب روی آورد و کتابهای تحقیقی این دانش همچون «شرح نفیسی» و «کلیات قانون» را نزد استادان مشهوری چون میرزا محمدحسین و میرزا ابوالقاسم نائینی فرا گرفت و در درس استادان طبّ جدید آن عصر یعنی میرزا علی اکبر ناظم الاطبّاء و رئیس الاطبّاء

میرزا ابوالحسن حاضر گردید. به موازات تحصیل علوم عقلی، معارف نقلی مخصوصاً فقه و اصول را نزد مرحوم آقا شیخ محمدرضا نوری و مرحوم آقا سید محمد یزدی فراگرفت. زمانی که میرزا علی اکبر، مدرس مدرسه شیخ عبدالحسین در تهران بود میرزا احمد به همراه آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی و تنی چند از عالمان برجسته در درس ایشان شرکت می نمود.

آخوند ملا محمد هیدجی زنجانی (۱۳۴۹ - ۱۲۷۰ ه.ق). پس از آن که آشتیانی نزد حکیمانی چون مرحوم جلوه و دیگر بزرگان حکمت در این رشته به مهارتهایی دست یافت در مدرسه منیریه تهران اقامت گزید و مدت سه دهه در این مدرسه علوم معقول را تدریس نمود. میرزا احمد آشتیانی در حوزه درسی او به تکمیل تواناییهای خود در علوم معقول پرداخت و از فضایل اخلاقی این حکیم زاهد نیز متأثر شد. آیه الله رضا استادی متذکر گردیده اند: مرحوم آقای آشتیانی در ابتدای آمدن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم و تأسیس حوزه علمیه قم توسط ایشان، مدت کوتاهی هم در قم رحل اقامت افکند و در درس آیه الله حائری شرکت می کرد ولی ظاهراً اقامت او در قم کوتاه بوده است.

به سوی نجف: با وجود اینکه میرزا احمد جرعه های پرفیضی از چشمه های عالمان تهران و قم نوشید و در چندین رشته از علوم توانایی های فوق العاده ای به دست آورد؛ اما به آن اکتفا نکرد و به منظور تکمیل علوم نقلی و درک فیض استادان حوزه نجف اشرف در سال (۱۳۴۰ ه.ق.) رهسپار عراق گردید و در حدود ده سال در جوار بارگاه مطهر حضرت علی (ع) اقامت گزید. وی علاوه بر تحصیل به تدریس هم می پرداخت. میرزا احمد از محضر آیات عظام آقا ضیاء الدین عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا محمدحسین نائینی بهره های فراوان برد و در نقل احادیث و روایت و وصول به درجه اجتهاد از این بزرگان به کسب اجازه و گواهی نایل گردید. البته او قبلاً این اجازات را از آیه الله بروجرودی و آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی نیز اخذ کرده بود.

آشتیانی در میان استادان نجف با محقق نائینی انس و الفت افزون تری داشت و این ارتباط که فراتر از روابط استاد و شاگردی بود علت هایی داشت که می توان به آنها چنین اشاره کرد: ۱. میرزا احمد در زمره شاگردان خاص میرزای نائینی به شمار می رفت و از استعدادی فوق العاده برخوردار بود. در بحث های علمی استاد حضور فعال داشت و صاحب نظر بود و میرزای نائینی او را مورد حمایت عاطفی قرار می داد. ۲. مرحوم نائینی ضمن اینکه در اکثر علوم تبحر داشت و او را به جامعیت در معارف عقلی و نقلی شناخته اند؛ در علم اصول نوآوری ها و ابتکارات ویژه ای داشت. این ویژگی همراه با فصاحت بیان، تحقیق و تفحص فراوان دانشورانی چون میرزا احمد را شیفته او نموده بود.

۳. آیه الله نائینی علاوه بر کمالات علمی، در فضیلت های اخلاقی و زهد و تقوا نیز به موفقیت های درخشانی دست یافت و سیمای نورانی او مؤید چنین حالاتی بود. میرزا احمد آشتیانی ضمن اینکه از

چنین فضائلی متأثر بود می‌کوشید روح و روان خویش را در چنین جویباری صفا دهد و بیش از پیش در زهد و تقوا و تهجد و شب زنده داری اهتمام ورزد و این امور برایش از موفقیت‌های علمی ارزش بیشتری داشت. میرزا احمد آشتیانی پس از رسیدن به فراز قله حکمت و فقاقت و بهره‌مند شدن از محضر مشاهیری که بدانها اشاره گشت در سال (۱۳۵۰ ه.ق.) نجف اشرف را به قصد ایران ترک نمود و در تهران ساکن گردید.

پرتو افشانی: آشتیانی پس از اینکه علوم عقلی و نقلی را در تهران فراگرفت، در مدرسه سپهسالار قدیم و سپس در مدرسه سپهسالار جدید مشغول تدریس علوم معقول و منقول گردید. و در زمان فراغت از تدریس مجمعی به عنوان کلاس اصول عقاید برای عموم طبقات علاقه‌مند تشکیل می‌داد و با بیانی شیوا و قابل فهم برای همه افراد، به ارشاد و هدایت مردم در این محافل و مجالس می‌پرداخت. در واقع میرزا احمد وقتی سی‌بهار را پشت سر نهاد به تدریس در بسیاری از علوم و فنون مشغول گردید و جمع زیادی از دانشوران ساکن تهران در درس او حاضر می‌شدند. در مجلسی که بحث‌های کلامی و اعتقادی را مطرح می‌نمود، گروه کثیری از مردمان ساکن تهران مشتاق شرکت در جلسات پربارش گردیدند و از این رهگذر توانستند با بصیرت افزون‌تری ملتزم امور شرعی و موازین مذهبی باشند. میرزا احمد در مباحث عرفانی مسلط و مدتهای شرح فصوص، اسفار و شفا را تدریس کرده و در طرح مباحث نظری عرفان بسیار دقت نظر داشت. همچنین این عارف زاهد با منابع طب قدیم کاملاً آشنایی داشت و مدتها کتابهای تحقیقی طب را تدریس می‌نمود، علوم ریاضی را نیز چندین دوره درس داد. همچنین ایشان در نجف دارای حوزه تدریس بود و کثیری از دانشوران نامدار در درس او حاضر می‌گردیدند. حوزه درس آشتیانی پس از بازگشت از نجف مرجع خاص و عام گردید و افراد زیادی از چشمه زلال دانش و ژرفای اندیشه‌اش بهره‌مند گردیدند. افرادی در مکتب وی به فراگیری علوم مبادرت ورزیدند که در زمان ما از استوانه‌های مهم علمی به شمار می‌روند و محافل حوزوی و دانشگاهی از مشعل فروزان آنان استفاده می‌کنند.

شاگردان: سیدجلال الدین آشتیانی: ایشان از استوانه‌های فرهنگ و اندیشه اسلامی و از حکیمان و شارحان برجسته عرفان نظری در زمان حاضر است. او که از دوران شباب به فلسفه، حکمت نظری و عرفان علاقه‌مند بوده، سالیان متمادی از محضر میرزا احمد آشتیانی استفاده کرده است. و به برکت شاگردی نزد این حکیم عارف و مشاهیری چون میرزا محمود آشتیانی، سید محمدکاظم عصار، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی و علامه طباطبایی در ایام جوانی بر متون فلسفی و عرفانی تسلط یافته است. سیدجلال الدین آشتیانی می‌نویسد: نگارنده مدتی در تهران از محضر تدریس آقای آشتیانی استفاده نموده‌ام و قسمتی از مباحث اسفار، حدوث و قدم و اوائل عقل و معقولات و مقداری از مباحث الفاظ - تقریرات مرحوم آیه الله نائینی - را نزد آن مرحوم قرائت کرده‌ام. در دوران تحصیل

همیشه مورد عنایت آن عالم ربانی بودم و حقوق زیادی از آن مرحوم بر ذمه حقیر است. ایشان در جای دیگر خاطرنشان می‌نماید: بعد از تشرف به مشهد مقدمه قیصری را شرح کردم و نسخه ای خدمتشان فرستادم. ایشان به من گفت: با ذوق فلسفه آن را شرح کرده ای و خیلی بر مشکلات تسلط نداری! این بود که در يك سالی که در تهران بودم اوائل شب می‌رفتم خدمتشان، عبارت را می‌خواندم و ایشان شرح می‌داد. فی الواقع خیلی تسلط داشت. علامه حسن حسن زاده آملی: ایشان بخش مهمی از کتاب شفای بوعلی را در تهران نزد میرزا احمد آشتیانی فرا گرفت. آیه الله حسن زاده خود متذکر گردیده اند: من شفا را خدمت سه نفر خوانده ام اکثر آن را خدمت استاد شعرانی خواندم (از کتاب نفس تا آخر آن) و از ابتدا تا بحث نفس خدمت دو بزرگوار مرحوم فاضل تونی و مرحوم آقا میرزا احمد آشتیانی. ایشان هم جامع علوم عقلی و نقلی و بزرگ مرد علم و عمل بود. در تهران قانون و طب تدریس می‌فرمودند: اگرچه آقای قمشه ای (الهی قمشه ای) و استاد شعرانی هم قانون درس می‌دادند اما معروف بود که آقای میرزا احمد در قانون گفتن متفرد [بی نظیر] بود. آیه الله حاج میرزا محمدباقر آشتیانی: وی سال (۱۳۲۳ ه.ق.) در تهران دیده به جهان گشود و پس از فراغت از سطوح اولیه و استفاده از محضر پدر فاضلش، در سال (۱۳۴۰ ه.ق.) همراه پدر بزرگوارش به نجف اشرف مهاجرت نمود و ضمن بهره‌گیری از حوزه درس آیه الله حاج میرزا احمد آشتیانی در عراق، از محضر درس آیات عظام ضیاءالدین عراقی، میرزای نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی هم بهره برد. وی سپس به تهران مراجعت نمود و در مدرسه مروی به تدریس معقول و منقول پرداخت. او با تأثیر پذیری از بُعد تحقیقاتی و جامعیت علمی پدرش، بیش از سی جلد کتاب، رساله و حاشیه تألیف نموده است که از میان آنها رساله «ارث» به زبان فارسی و رساله «احیاء موات» توسط کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران انتشار یافته است. آن فقیه فرزانه دارای خلق و خوی پسندیده، کریم النفس و انسانی دارای مناعت طبع و اهل سخاوت بود. وی از سوی آیه الله خویی نمایندگی و وکالت تام داشت و شهریه حوزه علمیه قم را از طرف معظم له می‌پرداخت. میرزا محمد باقر آشتیانی دارای فرزندی به نام محمدحسین بود که در زمان حیات پدر در تاریخ ۲۱ خرداد (۱۳۵۰ ه.ش.) دارفانی را وداع گفت. سرانجام آیه الله میرزا محمدباقر آشتیانی پس از عمری تلاش علمی و کوشش در جهت کسب فضایل و آراستن روح و روان به معرفت و معنویت در تاریخ ۱۱ ذیحجه سال (۱۴۰۴ ه.ق.) مطابق (۱۶/۶/۱۳۶۳ ش.) به سرای باقی شتافت. پیکر پاکش از مدرسه مروی تشییع و به شهر ری انتقال یافت و در مقبره معروف به آشتیانی در جوار بارگاه حضرت عبدالعظیم حسنی دفن گردید. در خصوص ارتحال وی حضرت امام خمینی (قدس سره) پیامی صادر فرمودند که در فرازی از آن آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم، انا لله و انا اليه راجعون. خبر تأسف آور رحلت عالم متقی مهذب و فقیه ارزشمند و متعهد حضرت حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای

حاج میرزا محمدباقر آشتیانی رحمه الله علیه موجب نگرانی و تألم شد. این جانب ایشان را از جوانی می‌شناختم و آنچه از ایشان دریافتم تقوا و صفای باطن و اخلاق کریمانه و اشتغال به علم و عمل بود. خاندان محترم ایشان از اساطین فقه و چهره‌های بارز بین عالمان و فقیهان بودند و به علم و حوزه‌های علمیه خدمت نمودند. فجزاهم الله عن الاسلام خيراً. آیه الله حاج سید عباس طباطبایی: سیدالعلماء و المتقین آیه الله سید عباس طباطبایی فرزند آیه الله سید محمد طباطبایی فشارکی زواره‌ای از عالمان و دانشمندان معاصر و داماد آیه الله حاج میرزا احمد آشتیانی بود. وی در سامرا به دنیا آمد و در کودکی پدر بزرگوارش را از دست داد. او پس از خواندن ادبیات و سطح، از محضر مراجع وقت استفاده کرد تا به درجه اجتهاد نائل گردید. او در عراق و ایران از محضر آیه الله میرزا احمد آشتیانی استفاده کرد و ارتباط علمی وی با استاد منجر به رابطه‌ای دوستانه و عاطفی شد و به تدریج جزو خانواده آیه الله آشتیانی به شمار آمد و با دختر میرزا احمد آشتیانی ازدواج نمود. آیه الله رضا استادی که در مواقعی به نماز جماعت ایشان در مسجد مذکور حضور می‌یافته است، یاد آور می‌شود: از ارادتمندان ایشان بودم. پس از رحلت آیه الله طباطبایی فرزند ارشد ایشان در همان مسجد اقامه نماز جماعت می‌کند و مورد علاقه اهل محل است.

جامعیت در فضل: آیه الله میرزا احمد آشتیانی جامع‌ترین استاد در علوم عقلی و نقلی بود. وی در فنون ریاضی متبحر و در طب قدیم یگانه استاد عصر خویش به شمار می‌رفت و به خوبی از عهده تدریس قانون ابوعلی سینا و سایر کتابهای طبی بر می‌آمد. در فقه و اصول، تفسیر، حدیث و اخلاق نیز برای خواص و نیز عموم مردم مباحثی ارزنده و آموزنده و متکی بر پژوهشهای عمیق بیان می‌کرد و در این رشته‌ها تألیفها و رساله‌های مفیدی تدوین کرده است. ایشان علاوه بر جامعیت کم نظیر در علوم متداول عصر خود و احاطه بر مراتب معقول و منقول، عالمی متقی و دانشمندی زاهد و پارسا و انسانی تمام عیار بود. آیه الله سیدجلال الدین آشتیانی می‌نویسد: تحصیل جامعیت در علوم عقلی و نقلی کاری بسیار مشکل است. تبخر و تسلط در علم فقه، اصول و حدیث در حد اجتهاد و تحصیل علوم عقلی، فلسفه و حکمت مشاء و اشراق، حکمت متعالیه ملاصدرا، تعلیم عرفان و علم توحید به نحوی که قدرت تام جهت تدریس شفا، اشارات، حکمت اشراق، اسفار، شواهد الربوبیه، شرح فصوص الحکم و مصباح الانس حاصل گردد، کاری دشوار و محتاج به قبول مشقات و تحمل مشکلات طاقت فرساست و کمتر کسی می‌تواند به این درجات نایل آید. آیه الله آشتیانی علاوه بر دارابودن تسلط تام بر تدریس کتب فلسفی و عرفانی و احاطه تام بر علوم نقلی، در علم طب قدیم و تدریس کتب تحقیقی طب و علوم ریاضی متداول نیز در هشتاد سال قبل تخصص کامل داشت. از همه این امور مهم‌تر سلامت نفس، و پاکی روح و اهتمام به امور مردم محتاج و عدم آلودگی از محیط، از خواص آن وجود ملکوتی بود. سیدجلال الدین در جای دیگر فضایل استاد را متذکر می‌گردد: آن مرد بی

نظیر آن چنان از تظاهر و ریا و خودنمایی مُبرّا بود که حقیر احتمال می‌دهد بر شمردن حقوق فراوان او، چه بسا موجب رنجش آن روح پرفتوح شود. چنان جهات کثرت و خلقی در جنبه حقی او فانی شده بود که واقعاً تبدیل شده بود به ملکی در لباس انسانی و از ناحیه اکثریت تقوا و عبادت دارای نورانیت خاص بود و به غیر از حق و حقیقت به امر دیگر توجه نداشت.

ادیب و هنرمند: آیه الله آشتیانی روح لطیفی داشت که با شکوفایی زمینه های ذوقی درونی شعر هم می‌سرود. او بسیاری از مضامین عرفانی و فلسفی را به صورت سروده هایی، تنظیم نموده است. وی ارادت قلبی خویش به ساحت مقدس اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را نیز به صورت شعر آشکار ساخته است. وی در شعر به «واله» تخلص می‌نمود و دو قصیده ای که در سال روز میلاد حضرت رسول اکرم (ص) و نیز موسم ولادت حضرت مهدی (عج) سروده از شهرت بیشتری برخوردار است. دو بیت از اشعارش که به مناسبت تولد حضرت ختمی مرتبت سروده چنین است: «صبح الخیر زد بلبل به گلشن - گل من عید شد چشم تو روشن - گلی در گلشن اُمید بشکفت - که هرگز نشکفت زینان به گلشن». در پایان یکی از نوشته‌های خود به زبان شعر این گونه دعا می‌کند: «یا ربّ به کرامت آل عبا - به فخامت نامه وحی سما - این نامه نامی نیک اثر - کآورده ز عالم قدس خبر - پیوسته خجسته مقامش کن - مقبول قلوب خواهش کن». آیه الله آشتیانی در هنر خوشنویسی، خطوط ریز و درشت نامور و نمونه بود و در این زمینه آثاری درخشان از خود به یادگار نهاد. کتاب «تمهید القواعد» شرح تحقیقی عمیقی است بر رساله قواعد و مؤلف تمهید، ابن ترکه، از اسباط مولف، قواعد و معاصر است با شاهرخ میرزا فرزند تیمور. این اثر از کتابهای درسی حوزه علمی و عرفانی تهران بود. یکی از نسخه‌های تصحیح شده، نسخه‌ای است که آقا میرزا احمد آشتیانی زمان قرائت آن نزد استادش میرزا هاشم گیلانی با کمال دقت مقابله را با اصل نسخه رعایت نموده و با خط زیبای خود نسخه‌ای کامل پدید آورده است. نسخه آیه الله آشتیانی از تمامی نسخه‌ها معتبرتر است و سید جلال الدین آشتیانی بر اساس آن کتاب «تمهید القواعد» را به طبع رسانیده است. حواشی این کتاب به خط آیه الله آشتیانی است که آن را از نسخه اصل به خطی زیبا نقل نموده است. علامه حسن زاده آملی می‌نویسد: «راقم این سطور وقتی در تهران در محضر مبارک آیه الله حاج میرزا احمد آشتیانی تشرّف داشت آن جناب را بر این تلمیذ دعاگویش لطفی خاص بود. در آن فرخنده محضر، سخن از اساتید حضرتش به میان آمد تا اینکه از جایش برخاست و به اندرون رفت و کتابی را به قطع وزیری و قطر در حدود چهار انگشت و تمیز و با خط ممتاز و مجلّد بود آورد و فرمود: این تعلیقات استاد ما مرحوم میرزا حسن کرمانشاهی بر اسفار است که من خودم استنساخ کرده ام، شما این نسخه را ببرید و استنساخ کنید و به من برگردانید».

قرآن و عترت: آیه الله آشتیانی به ساحت قدس پروردگار از درون توجه داشت و این توجه ناشی از معرفت ژرف او بود. عمل و اطاعتش از این درجات معنوی حکایت می نمود. مداومت در اعمال نیک و انجام تکالیف دینی، تهجد، تضرع و نیایش او را به حالتی از توحید عبادی رسانید که همه تواناییها و امکانات خویش را در جهت حبّ و تقرب به مقام ربوبیت به کار گرفت و هیچ نوع علاقه و تمایلی که با خشنودی پروردگار در تعارض باشد در دل و ذهن این عالم عامل مشاهده نگردید. فرزندش میرزا محمدباقر آشتیانی نوشته است: مرحوم آقای والد پیوسته به قرآن و عترت عشق می ورزید و ابراز علاقه می نمود تا حدّی که در عیدها هم دستور می داد مناقب و مصائب اهل بیت (ع) نبوت یادآوری شود. گاهی خود چند روایت تلاوت و با بیان مختصر نافع به حاضران استفاده می رساند. و زمانی که حال حضور در مسجد برای اقامه جماعت داشتند بین دو نماز یا بعد از فراغ از نماز به حاج عبدقاری ضریر که به وجه معجزه آسایی به وسیله توسل به مقام مقدس صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا (س) حافظ قرآن شده بود می فرمودند چند آیه از قرآن تلاوت نمایند و همواره به ما توصیه می کردند از قرائت قرآن همه روزه ولو چند آیه غفلت ننمایید که موجب سعادت دنیا و نجات آخرت است.

ایشان افزوده اند: از مرحوم میرور پدرم - طاب ثراه - جويا شدم که آیا در مدت عمر خویش به شرف لقاء ولی عصر امام زمان علیه افضل الصلوة و السلام رسیده اند یا خیر؟ پس از تأمل و شاید تبسّمی فرمودند: گاهی آثاری مشاهده نمودم که غیر از آن وجود مقدس شایسته آن نبود. در آن لحظه نه من اصرار بر ذکر مواردش نمودم و نه ایشان بیانی فرمودند و لکن در مواقعی قضایایی اتفاق افتاد که به گمان این جانب مورد انطباق بود: الف - دستور به مداومت دعای مشروط به طهارت به جهت حفظ از مرض وبا در سال (۱۳۲۱ ه. ق.) معروف به سال وبایی که ابتدا به ایشان نام دعا القا می شود بعد دسترسی به آن دعا به نحو غیر منتظره (به وسیله شخصی بعد از ادای نماز و در مسجد به ایشان) و مداومت بر آن و حفظ کلیه افراد خانواده و کسانی که اقدام به خواندن آن کردند از ابتلاء به آن مرض و مبتلا شدن دو نفر از اعضای خانواده و شفای آنها. ب - در اثر توسّل به ائمه اطهار (ع) در نجف اشرف و به امام زمان (عج) به جهت وسعت رزق و ادای دیون در مسجد هندی پس از فراغ از بحث مرحوم میرزای نائینی پیرمرد ناشناسی بدون سؤال و اظهار حال نزد ایشان می آید و می گوید: ما در موقع شدت و ابتلاء این آیه را در شب نیمه شعبان می نویسیم و در محلّهای که پول به جهت مخارج می گذاریم، نگهداری می کنیم؛ خداوند متعال وسعت می دهد و متن دعا به ایشان می دهد و می رود. بر همین دستور اولین مرتبه شب نیمه شعبان در کربلای معلا دستورالعمل را انجام و از آن پس من حیث لایحتسب وسعت و برکت مرحمت شد. ج - در خصوص نام گذاری جزوه دعای هدیه احمدیه که فرمودند: «در فکر تسمیه آن بودم سیدی ناشناس وارد منزل شد پس از آنکه جویای حال شدند به من فرمودند: شنیدم که کتاب دعایی مرقوم داشته اید گرفتند و ملاحظه

کردند و فرمودند نام کتاب دعایی که تدوین کرده‌اید را «هدیه احمدیه» بگذارید. پس از خروج آن سید از اتاق با توجه به اینکه کسی از نوشتن آن اطلاعی نداشت به دنبال ایشان فرستادم که جویا شوم از کجاست مستحضر شده‌اید که تألیفی در این باره نموده‌ام، هرچند گشتند، کسی را نیافتند از مستخدمین منزل سؤال نمودم این آقا کجا رفتند؟ گفتند: ما کسی را ندیدیم که وارد شود که حالا بدانیم کی خارج شده است.

مسئولیت در قبال جامعه: از ویژگیهای آیه الله آشتیانی این بود که با وجود احاطه علمی قوی بر علوم و معارف گوناگون و تشکیل حوزه‌های درسی از این که به تبلیغ و ارشاد عامه مردم بپردازد کوتاهی نمی‌کرد و چون احساس نمود در بین افراد جامعه در حوزه بحثهای کلامی و اعتقادی و مضامین عبادی خلأ مشاهده می‌شود و لازم است اشکالها و تردیدهای عموم افراد حل و فصل گشته و کتابهای مناسبی برای ایشان تدوین گردد به تألیف و تصنیف رساله‌ها و آثاری در این موارد پرداخت. خصوصاً در پدید آوردن این گونه نوشته‌ها جوانان را مد نظر داشت و می‌کوشید با نثری ساده و روان اما با استدلالهای استوار و براهین محکم آنان را از دریای طوفان زده تردید و ابهام به ساحل هدایت و معنویت هدایت نماید. آن مرحوم در دیباچه رساله «یادآور توحید» پس از حمد خداوند و درود بر رسول اکرم (ص) و آلش در انگیزه تحریر رساله مذکور می‌نویسد:

«و بعد احمد بن محمد حسن الآشتیانی برای یادآوری جوانان روشنفکر که سایر طبقات خامدالفر را ارشاد و هدایت بنمایند تحریر می‌نماید.» سپس با مثلی ساده بحث خداشناسی را مطرح می‌کند. در سبب تألیف رساله «میزان القرائه» می‌نویسد: چون احساس کردم مردم به هنگام قرائت در نماز الفاظ آن را طبق آنچه در لغت و زبان عرب است ادا نمی‌کنند و نیز بر حسب سفارش یکی از دوستان رساله «میزان القرائه» را در درست ادا کردن مضامین نماز تحریر نمودم. او طی این اثر اشکالها و ابهامهایی را که معمولاً برای افراد پیش می‌آید، مطرح نموده که در نوع خود جالب و خواندنی است. حتی در پژوهشهای این حکیم برخی بلاها و حوادثی که متوجه انسانهاست مورد توجه بوده و در رساله «هدیه احمدیه» ادعیه ای جهت محفوظ ماندن بنا، رفع مرض، محفوظ ماندن از شر دشمن و دفع بلا و نیز رفع گرفتاریهای آورده است. آن حکیم در پایان رساله «بیان نافع» می‌نویسد: «چون در این عصر صدمات وارده از تصادفات و غیر آنها زیاد است مناسب دانستم که این دعای ذیل را که مرحوم مجلسی در کتاب «مقابس المصابیح» از کلینی از امام صادق (ع) نقل فرموده و برای حفظ دین، جان و مال مفید است و از تعقیبات مشترکه نمازهای یومیه می‌باشد در تتمه این رساله ذکر نمایم. در جلسه‌های شبانه که برای برادران ایمانی و دینی داشت هفته ای يك شب را به تفسیر قرآن اختصاص داد. وی در این جلسه‌ها تفسیر چندین سوره را به زبان ساده برای حاضران بیان می‌کرد که ظاهراً مجموعه آن بحثها را به صورت نوشتاری درآورده تا همه مردم از آن استفاده کنند؛ ولی این

نوشته‌ها تاکنون به طبع نرسیده است. آیه الله آشتیانی از عمر با برکت خویش به بهترین و عالی‌ترین نحو استفاده می‌نمود و اجازه نمی‌داد لحظه‌ای از وقتش بیهوده تلف شود. عبادت، ارشاد مردم و عظمت و خطابه تشکیل حوزه‌های درسی و تربیت شاگردان، تألیف آثار و نوشته‌های گوناگون محور تلاشهای فکری و فرهنگی او بود. حتی وقتی در ناحیه پا دجار عارضه شدید شد از تحقیق و پژوهش باز نماند و در چند روزی که از حضور در مجلس درس محروم گردید اجمالی از مطالب اخلاقی و اعتقادی را در رساله «اخلاق و توحید» تدوین نمود.

آثار: آثار قلمی برجای مانده از این فقیه عارف در عرصه فنون و علوم بسیاری است که به بیش از شصت جلد می‌رسد که نیمی از آنها به زیور طبع آراسته شده‌اند. این نوشته‌های ارزشمند در موضوعات ذیل تدوین یافته‌اند: الف - قرآن و حدیث . ۱. طرائف الحکم در دو جلد؛ عربی و فارسی. این کتاب مجموعه روایت‌های انتخاب شده‌ای است که آیه الله آشتیانی برای جلسه‌های هفتگی خود فراهم آورده و در آن جلسات مکرر برای مردم می‌خوانده است. این اثر چندین بار به طبع رسیده است . ۲. رساله بیان نافع در تفسیر آیه (یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم) . ۳. رساله در تفسیر آیه قل الروح . ۴. الاحادیث. این کتاب شامل یکصد و بیست حدیث است که در حاشیه رساله «قول ثابت» بدون ترجمه و نیز ضمیمه چاپ دوم قول ثابت با ترجمه چاپ شده است . ۵. تفسیر چند سوره از قرآن نیاز به تبویب، تنظیم و ترتیب دارد . ۶. رساله مختصری در تفسیر سوره واقعه . ۷. رساله مختصری در فضائل السادات (دیدگاه روایی) . ب - کلام و اعتقادات . ۸. حاشیه شرح تجرید علامه حلی . ۹. حاشیه شرح تجرید قوشچی . ۱۰. نامه رهبران (یکدوره اصول عقاید به زبان فارسی) که تاکنون سه بار چاپ شده است . ۱۱. لوازم الحقایق (یکدوره اصول عقاید به زبان عربی) یک بار در ایران و بار دوم در لبنان چاپ گردید . ۱۲. تذکره الغافلین (یکدوره اصول عقاید به زبان فارسی) که حدود نود سال قبل بدون ذکر نام مؤلف به صورت سنگی چاپ شده و لازم است تجدید طبع شود. ۱۳. رساله دلائل التوحید . ۱۴. رساله یادآور (در توحید) فارسی . ۱۵. رساله کلمه طیبه . ۱۶. رساله قول ثابت . ۱۷. قصد السبیل در ابطال جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین (یک بار چاپ سنگی شده است) . ۱۸. الهدیه الاحمدیه در علم باری که یک بار به صورت چاپ سنگی در دسترس مردم قرار گرفته است . ۱۹. رساله فی الولایه . ۲۰. سرمایه سعادت در توحید، نبوت، امامت و معاد. ۲۱. رساله پرستش نامه، مؤلف آن را در سال (۱۳۵۳ ه.ق.) نوشته و تاکنون دو بار چاپ شده است. ۲۲. آداب الدعاء . ۲۳. رساله توحید و معاد . ۲۴. رساله عیدیه در نبوت و نیز مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت رسول اکرم (ص) . ۲۵. هدیه احمدیه (ادعیه و ذکرهای مفید) . ۲۶. رساله آداب دعا . ج - اصول فقه، فقه و احکام . ۲۷. حاشیه مکاسب شیخ انصاری . ۲۸. حاشیه رسائل شیخ انصاری .

۲۹. حاشیه کفایه آخوند خراسانی . ۳۰. حاشیه شرح لمعه شهید ثانی . ۳۱. حاشیه شرایع محقق حلی . ۳۲. حاشیه طهارت شیخ انصاری . ۳۳. حاشیه قواعد علامه حلی . ۳۴. حاشیه تبصره علامه حلی . ۳۵. حاشیه قوانین میرزای قمی . ۳۶. کتاب الصلوة (تقریرات درس آیة الله نائینی) . ۳۷. کتاب المتاجر (تقریرات درس مرحوم آیة الله نائینی) . ۳۸. تقریرات اصول فقه (یک دوره درس محقق نائینی) . د - حکمت، فلسفه، عرفان، اخلاق و منطق . ۳۹. حاشیه شرح اشارات . ۴۰. حاشیه شواهد الربوبیه . ۴۱. حاشیه طبیعیات شفاء . ۴۲. حاشیه شرح فصوص الحکم . ۴۳. حاشیه و تصحیح کتاب تمهید القواعد ابن ترکه . ۴۴. حاشیه شرح مطالع (منطق) . ۴۵. حاشیه شرح منظومه سبزواری . ۴۶. حاشیه اسفار ملاصدرا . ۴۷. حاشیه مصباح الانس . ۴۸. رساله اخلاق و توحید . ۴۹. مقالات احمدیه (در اخلاق) . ۵۰. تبیان المسالك در بیان عقاید مسالك مختلف در مسأله وحدت وجود . ۵۱. رساله ای در فرق بین اسم جنس و علم جنس . هـ. ادبیات فارسی و عربی، صرف و نحو و تجوید . ۵۲. حاشیه مقامات حریری (ادبیات) . ۵۳. حاشیه مطول تفتازانی در علوم بلاغت . ۵۴. حاشیه شرح نظام (صرف) . ۵۵. حاشیه سیوطی (نحو) . ۵۶. حاشیه شرح رضی (نحو) . ۵۷. حاشیه تصریح (نحو) . ۵۸. حاشیه شرح جامی (نحو) . ۵۹. رساله میزان القراءة (در تجوید) . ۶۰. قصیده ای در میلاد پیامبر اکرم (ص) . ۶۱. قصیده ای در میلاد حضرت مهدی (عج) . و - هیأت، نجوم، ریاضی، زیست‌شناسی و طب . ۶۲. حاشیه خلاصة الحساب شیخ بهایی (ریاضی) . ۶۳. حاشیه تشریح الافلاك شیخ بهایی (هیأت) . ۶۴. حاشیه کلیات قانون بوعلی سینا (طب) . ۶۵. حاشیه بر فیزیولوژی . ۶۶. هدیه احمدیه : پدر درباره دلیل نامگذاری جزوه "هدیه احمدیه" به این نام می گفت: "در فکر نامگذاری آن بودم که درب منزل را کوبیدند و سیدی ناشناس وارد منزل شد. پس از آن که جویای حال من شد، گفت که شنیدم کتاب دعایی نوشته اید. کتاب را نزد وی آوردم. آن را گرفت و به قسمت هایی از آن نگاه کرد. سپس گفت: نام کتاب دعایی را که نوشته اید، "هدیه احمدیه" بگذارید. مدتی از رفتن سید گذشت که ناگهان به یاد آوردم که کسی از نوشتن آن کتاب، اطلاعی نداشته است. بلافاصله کسی را به دنبال سید فرستادم که بدانم وی از کجا باخبر شده است که کتابی نوشته ام. اما هر چه گشتند، کسی را نیافتند. از مستخدمین منزل پرسیدم که این آقا کجا رفتند؟ با تعجب گفتند: ما کسی را ندیدیم که وارد خانه شده یا از خانه خارج شده باشد". در این رساله چند دعای مختصر بر حسب خواسته بعضی از دوستان درج نمائیده و غالب این ادعیه را با اسنادش در کتاب طرائف الحکم ذکر نموده است.

فرزندان : آیة الله میرزا احمد آشتیانی در (۱۳۲۰ ه.ق.) دختر میرزا آقا خان نوری را که بانویی صالح و عقیف بود به ازدواج خود درآورد و از وی صاحب دو پسر و چهار دختر گردید . پسران : میرزا محمدباقر آشتیانی، از عالمان طراز اول تهران که والد معظم شان در چند سال آخر عمر غالب کارها

را به ایشان ارجاع می دادند و یا با او مشورت می نمودند. میرزا محمدصادق آشتیانی از روحانیان نیک نفس، خیرخواه و خیر اندیش ساکن تهران . دختران : همسر حاج سیدمحمد رضا غفوری، از بزرگان خراسان . همسر آقای نفیسی فرزند مرحوم ناظم الاطبّا کرمانی صاحب لغت نامه فرهنگ نفیسی. همسر آقا میرزا ابوالحسن طباطبایی نواده مرحوم آقا سیدمحمد طباطبایی مجتهد معروف صدر مشروطیت . همسر آیه الله حاج سیدعباس طباطبایی معروف به آیه الله زاده فرزند آیه الله فشارکی. وفات : میرزا احمد آشتیانی سرانجام پس از عمری تلاش فکری، علمی و فرهنگی توأم با زهد و وارستگی در روز سه شنبه سوم تیرماه (۱۳۵۴) مطابق ۱۴ جمادی الثانی سال (۱۳۹۵ ه.ق.) در سن نود و پنج سالگی چشم از جهان فرو بست.

آشنائی با محمدباقر وحیدبهبهانی

محمدباقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی، (۱۱۱۷ ه.ق.، اصفهان - ۲۹ شوال ۱۲۰۵ ه.ق.، کربلا) فقیه و مجتهد شیعه است. پدرش محمد اکمل بهبهانی، از نوادگان شیخ مفید و مادرش نوه ملا محمد صالح مازندرانی و آمنه بیگم مجلسی (دختر مجلسی اول و خواهر محمدباقر مجلسی) بود. علامه بهبهانی از سوی سیدمحمد طباطبایی اصفهانی، «وحید عصر» لقب گرفت و به دلیل اقامتی طولانی در شهر بهبهان، او را «وحید بهبهانی» خوانده اند و به لقبهای دیگری، همچون «استاد اکبر»، «استاد کل»، «علامه ثانی» و «محقق ثالث» مشهور است. محمدباقر بهبهانی مقدمات ادبیات، حدیث و معقول را نزد پدرش و دیگر استادان اصفهان فراگرفت. پس از درگذشت پدرش به نجف رفت و در محضر سید محمد طباطبایی بروجردی و سیدصدرالدین رضوی قمی همدانی، به کسب علوم نقلی و عقلی پرداخت و مدارج عالی علوم اسلامی را طی کرد. آن گاه نجف را به قصد بهبهان ترک کرد. وی پس از سی سال در بهبهان و ارشاد و تدریس، در ۱۱۵۹ ق راهی عتبات شد. او ابتدا به نجف رفت، سپس به سوی کربلا رفت تا نهضت اصلاحی خویش را در آن جا ادامه دهد. علامه مامقانی صاحب تنقیح المقال چنین نقل میکند: «وحید بهبهانی از بهبهان به نجف هجرت کرد و در درس استادان نجف حاضر شد. چون خود را از درس آنان بی نیاز دید، به کربلا رفت...». شاگردان : ۱ سید محمد مهدی بحر العلوم (سرآمد شاگردان) ۲ شیخ جعفر کاشف الغطا ۳ محمدتقی رازی معروف به صاحب حاشیه ۴ محمدباقر شفتی ۵ مهدی نراقی ۶ احمد نراقی ۷ سید علی طباطبایی ۸ میرزا محمد مهدی شهرستانی ۹ میرزای قمی ۱۰ آیت الله محمد ابراهیم کلباسی.

تالیفات : وی بیش از ۷۳ جلد کتاب در فقه و اصول و رجال و حدیث نوشت. مهمترین آنان به قرار زیر است : ۱- مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح الشرایع (شرح مفاتیح الشرایع ملا محسن فیض کاشانی) در ۸ جلد . ۲- حاشیه الوافی . ۳ الفوائد الحائریه.

آشنائی با میرزای قمی

میرزا ابوالقاسم جیلانی معروف به میرزای قمی و صاحب قوانین از مشهورترین فقها و برترین اصولی (عالم علم اصول) قرن دوازدهم هجری قمری است. وی در سال ۱۱۵۱ هجری قمری در جاپلق لرستان متولد شد. پدرش ملا محمد حسن از اهالی شفت گیلان بود و مادرش دختر میرزا هدایت الله بود. او مقدمات تحصیل را در نزد پدر آموخت. بعدها برای ادامه تحصیل به خوانسار رهسپار شد و از آقا سید حسین خوانساری بهره برد و در همان شهر با خواهر استادشان (سید حسین خوانساری) ازدواج کرد. سرانجام برای تکمیل تحصیلات خود در سال ۱۱۷۴ هجری رهسپار عراق شد و از محضر آیت الله وحید بهبهانی بهره برد و از وی اجازه اجتهاد و نقل روایت دریافت کرد. میرزای قمی پس از سالها تحصیل در حوزه کربلا راهی زادگاه خود شد و مدتی در آن نواحی به تبلیغ و تدریس مشغول شد. میرزا مدتی در نواحی زادگاه خود به تبلیغ و تدریس مشغول بود اما چون آن جا طالب علم و محصل چندانی نداشت لذا به شهر قم مهاجرت کردند. و در آن جا در اندک زمانی رشد و ترقی فراوانی کردند و شهرت عالمگیر پیدا کردند و ریاست مرجعیت شیعه به او رسید. و بدین شکل به کار تدریس و تصنیف و ترویج دین پرداخت.

شاگردان مشهور : از شاگردان مشهور میرزای قمی می توان به اشخاص زیر اشاره کرد : ۱- آقا سید محمدباقر شفتی . ۲- حاج محمد ابراهیم کلباسی . ۳- آقا محمد علی هزار جریبی . ۴- سید محمد مهدی خوانساری . ۵- سید علی خوانساری . ۶- آقا احمد کرمانشاهی . ۷- میرزا ابوطالب قمی . ۸- حاج سید اسماعیل قمی . ۹- میرزا علی رضا قمی . ۱۰- شیخ حسین قمی . ۱۱- حاج ملا اسدالله بروجردی . ۱۲- حاج ملا محمد کزازی

آثار : ۱. قوانین الاصول : مهمترین و مشهورترین تصنیف میرزا همین کتاب بوده که به زبان عربی نوشته شده و مولف در سال ۱۲۰۵ از تالیف آن فراغت یافته است . این کتاب یک دوره کامل علم اصول است که جلد اول آن شامل مباحث الفاظ و جلد دوم آن حاوی مباحث عقلی است . ۲. حاشیه بر قوانین : این کتاب در علم اصول است، و در آن به ایرادهای وارد بر قوانین الاصول پاسخ داده شده است . ۳. حاشیه بر زبده الاصول شیخ بهایی . ۴. حاشیه بر تهذیب الاصول علامه حلی . ۵. حاشیه بر شرح مختصر این حاجب عضدی (این سه کتاب هر سه در علم اصول است) . ۶. جامع الشتات یا اجوبه المسائل (در سه جلد) حاوی یک دوره فقه از بحث طهارت تا مبحث بیان دیه ها به صورت

سوال و جواب . بعلاوه برخی از سوالهای متفرقه و عقاید دینی و مسائل کلامی، از جمله رد بر صوفیه در آخر کتاب ذکر شده است . ۷. مناهج الاحکام (در فقه) . ۸. غنائم الایام فیما يتعلق بالحلال و الحرام : (فقه استدلالی) . ۹. معین الخواص : (در فقه - بخش عبادات) . ۱۰. مرشد العوام : (رساله عملیه - به زبان فارسی) . ۱۱. منظومه ای در علم بدیع (در ۱۴۰ بیت) و منظومه ای در علم بیان . ۱۲. فتحیه : (در علم کلام) . ۱۳. دیوان شعر: (پنج هزار بیت شعر فارسی و عربی) . ۱۴. رساله ای در اصول الدین : (به زبان فارسی) . ۱۵. رساله ای پیرامون موضوع و حکم غناء . ۱۶. رساله ای در عمومیت حرمت ربا در تمام معاوضات . ۱۷. مجموعه ای از نصایح و مواعظ (نامه مفصل به فتحعلی شاه) . ۱۸. رساله ای در رد صوفیه و غلات.

وفات : ایشان در سال ۱۲۳۱ هجری قمری رحلت کردند و مقبره مطهر ایشان در قبرستان شیخان قم قرار دارد. رحمت خدا بر او باد.

آشنائی با شیخ جعفر کاشف الغطا

شیخ جعفر بن خضر مالکی، معروف به شیخ اکبر و کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ (قمری)) یکی از بزرگترین علما و مراجع اوایل قرن سیزدهم هجری در جهان تشیع بود. نسب وی به ابراهیم (فرمانده سپاه مختار) پسر مالک اشتر نخعی (فرمانده سپاه امام علی) می رسد. از مهمترین آثار کاشف الغطاء کتاب جامع کشف الغطاء میباشد. شیخ جعفر کاشف الغطاء، شاگرد محمدباقر وحیدبهبهانی و شاگرد سید محمد مهدی بحر العلوم بوده است.

شاگردان : وی در نجف می زیسته و شاگردان بسیاری تربیت کرده است سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام از جمله شاگردان او هستند . سید محمدباقر شفتی، صاحب انوار . حاجی محمد ابراهیم کلباسی، صاحب اشارات . سید صدرالدین موسوی عاملی . محمدتقی رازی ایوانکی، معروف به صاحب حاشیه نویسنده کتاب هدایة المسترشدين .

تالیفات : کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء . عقائد الجعفریة فی اصول الدین . اثبات الفرقة الناجية من بین الفرقة الاسلامیة . بغیة الطالب ، در طهارت و نماز . غایة المامول فی علم الاصول . شرح الهدایه للطباطبائی . الحق فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخباریین ، کتابی است استدلالی در رد اخباریین و اظهار حق اصولیین . رساله منهج الرشاد لمن اراد السداد در رد وهابیان نوشته شده است .

خاندان کاشف الغطا : سه پسر او از بزرگان عالم فقاعت بوده اند : شیخ موسی کاشف الغطا . شیخ علی کاشف الغطا که بعد از شیخ موسی ریاست حوزه علمیه را برعهده گرفت . شیخ حسن کاشف الغطا . از جمله مهم ترین علمای خاندان کاشف الغطا، محمد حسین کاشف الغطا می باشد. شیخ

جعفر پنج داماد داشته است که این پنج داماد نیز هر کدام از فقهای به نام شیعه می باشند و آنها عبارتند از: شیخ اسد الله تستری کاظمی، شیخ محمدتقی رازی اصفهانی، سید صدر الدین موسوی عاملی، آقا محمد علی هزار جریبی، شیخ محمد، پدر شیخ راضی، شیخ محمدتقی رازی پدر محمدباقر نجفی اصفهانی بوده و سرسلسله خاندان نجفی اصفهانی محسوب می شود. سید صدرالدین موسوی عاملی نیز بزرگ خاندان صدر به حساب می آید.

فعالیت ها: کتاب جهادیه. در کتاب جهادیه فتوای جهاد با روس توسط شیخ جعفر کاشف الغطا از زبان قائم مقام فراهانی این چنین آمده است: ای کافه اهل ایران از عراق و فارس و آذربایجان و خراسان، آماده شوید به جهاد کفار لئام، و بر آورید تیغ ها از نیام، برای حفظ بیضه اسلام و در آیین در سلک یاوران ملک علام و جهاد کنید به دفع کفار از شریعت سید لئام (ص) و طریقه امیرالمؤمنین (ع) و سید الوصیین، اینکه برای شما حوران آراسته و غلمان به خدمت برخواسته [خاسته]، پس بفروشید جانهای خود را به بهای گران که اندوخته شده است برای شما در جنات عالیّه «لاسمع فیها لاغیه فیها عین جاریه فیها سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نمارق مصفوفة و زرابی مبنوثة» قیام کنید به یاری مؤمنین تا در یابید بهشت برین را. آیا خطاب نمی کردید به خدا در دعای ماه مبارک رمضان که: شهادت نهایت آرزو و مطلوب ماست در عبارت «و قتلای سبیلک فوق لنا» آیا مکرر نمی گفتید میان مردم «لینتنا کنا مع الشهداء فی کربلاء»؟ پس راضی مشوید به کذب گفتار خود و مخالفت گفتار با کردار خود، بدانید که مقتول ثغور آذربایجان در دفاع اهل کفر و طغیان برای حفظ بیضه اسلام و مسلمین و حراست ناموس مؤمنان و مؤمنین مانند شهدای کربلا است در طلب رضای خداوند ارض و سماء. و به یاد آورید آرزوی خود را در قول: «لینتنا کنا حاضرین یوم الطفوف و نفدی نفوسنا للحسین و نجعلها وقایه دون طعن الرماح و ضرب السیوف»، پس اگر در قول صادق اید و به حق ناطق، پیش بگیرید پیشه شهداء را در امتثال امر بضعه بتول، زهرا، چه به خدا در این مقام حاضر است امام حسین (ع) و گویا در این کارزار شما را به یاری می خواند و همچنین خاتم انبیا و سید اوصیا و سایر ائمه، سیما صاحب این عصر و امام این عهد می فرمایند: «ای پیروان پاک اعتقاد، به درستی که سیاست جهاد و دفع اهل کفر و عناد و جمع لشکر و سپاه مخصوص است به بزرگان بندگان و پیامبران و ائمه امنا و کسی که قایم مقام ایشان است از علما و پس در حصول موانع ظهور و عدم امکان قیام ما و قیام علما این امور اذن دادیم به یادشاه این زمان و یگانه دوران که معترف است به اطاعت و سالک است در دفع دشمنان به طریق شریعت ما فتحعلی شاه (حفظه الله مما یخافه و یخشاه) و کسی را که ولی عهد و قایم مقام خود داشته و ملک آذربایجان را به او واگذاشته است، شاهزاده عباس میرزا (ادخله الله فی شفاعتنا وجعله فی الدنيا و الآخرة تحت ظلنا و فی حمایتنا) در جمع سپاه برای کسر شوکت کفار و اخذ اموال و اسر عیال و اطفال آنها. هر که

در سپاه ایشان قتل شود مثل آن است که در لشکر مایه قتل رسیده و آنکه اطاعت ایشان کند چنان است که اطاعت ما کرده باشد و هر که ایشان را یاری نکند، ندیم ندامت شود و محروم از شفاعت ما در روز قیامت باشد. ای شیعیان و چاکران که شنونده اید گفتار ما را و پیروانیدکردار ما را، چون شما را خوانده شود این کتاب و مسموع شود این خطاب، بر آورید تیغ ها از نیام و طلب کنید خون شهدا را در این مقام. بگویید به آواز بلند که دور و نزدیک شنوند: کجا است غیرت اسلام؟ کجا است حمیت شریعت سید انام؟ کجا است حرمت مردم و نساء که پرده نشینان عفت و ناموس اند و اکنون بعضی ایشان محل زنا و فجور روس اند؟ کجایند اهل ناموس از امم؟ کجایند آنان که می گفتیم در حق ایشان «اکثر شیعتنا العجم»؟ اگر نکوشید با شنیدن این کلام ونخواهید جهاد دشمنان در این مقام، نمی رسید به شفاعت مادر روز قیام.

مبارزه با استعمارگران: در ماجرای حمله وهابی ها به سال ۱۲۱۷هـ به شهرهای نجف و کربلا علما را برای دفاع از شهر مقدس نجف بسیج کرد و با مقاومت ایشان، وهابی ها شکست خورده و گریختند، این ماجرا در شرایطی صورت گرفت که اکثر مردم از شهر گریخته بودند، ولی به همت وی به همراه تعداد دویست تن از علما و مجاهدان با مقاومت، ایادی استعمارگر انگلیس را متفرق ساختند. وی همچنین هنگامی که با هجوم دولت استعمارگر روس به کشورهای اسلامی ایران روبه رو شد، به شاه قاجار اجازه تصدی امر دفاع از سرزمین اسلامی را صادر کرد. پس از تبیین اینکه تصدی این گونه امور در عصر غیبت وظیفه و حق مجتهدان است و پیروی از ایشان واجب می باشد، در مرحله بعد که آنان از تصدی امر جهاد به هر علتی معذور هستند، بر عهده کسانی است که دارای بصیرت و تدبیر و آگاهی از سیاست و آشنایی به دقائق امور سیاسی و فرماندهی باشند و اگر در یک فرد منحصر باشد، بر او واجب عینی خواهد بود که به نبرد با روس ها و متجاوزان برخیزد و بر مردم نیز واجب است او را یاری و مساعدت نمایند. سپس می افزاید: «چون اذن گرفتن از مجتهدان با احتیاط سازگارتر و به رضایت پروردگار جهانیان نزدیکتر و نشانه اوج بندگی، تضرع در پیشگاه پروردگار عالم است، من اگر از اهل اجتهاد باشم و قابلیت نیابت از جانب سادات زمان را داشته باشم، به فتحعلی شاه اذن دادم که در جهت آماده کردن سپاه و قشون و مقابله با اهل کفر و طغیان و جحود اقدام کند و مخارج لازم را برای این امر مهم از مالیات و زکات و امثال آن تأمین نماید.»

وفات: سر انجام شیخ جعفر کاشف الغطا پس از گذراندن عمری سرشار از خدمت به مکتب و امت اسلام، در روز چهارشنبه ۲۲ یا ۲۷ رجب سال ۱۲۲۸هـ. ق، پس از هفتاد و چهار سال زیستن پر برکت در دنیا، به لقای حق شتافت. و در مکانی کنار حرم امام علی (ع) به خاک سپرده شد که بعدها به مقبره کاشف الغطا (جامع کاشف الغطا) معروف گشت. (منابع: سرگذشت نیکان، شیخ جعفر کاشف الغطاء)

آشنائی با شیخ هاشم قزوینی

قزوین دارای مفاخری همچون آیت الله سید موسی زرابادی، آیت الله شیخ مجتبی قزوینی، علامه رفیعی قزوینی، شهید رجایی، شهید عباس بابایی، آزاده سرافراز مرحوم حجة الاسلام والمسلمین سید علی اکبر ابوترابی است. از جمله مفاخر این شهر، فقیه بزرگ، و مرئی گراند، آیت الله شیخ هاشم قزوینی رحمه الله است که همچون ستاره ای درخشان به مدت چهل سال در آسمان فقه، اصول، عرفان، اخلاق و ادب حوزه علمیه خراسان درخشید و به تربیت بزرگانی چون آیت الله سید علی خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی توفیق یافت. مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم مدرس قزوینی، در سال ۱۲۷۰ ش در روستای «قلعه هاشم خان» قزوین، در خانواده ای کشاورز دیده به جهان گشود. وی از دوران کودکی، با محبت و عشق به اهل بیت علیهم السلام تربیت و رشد یافت، به طوری که عمل به واجبات و پرهیز از محرمات را از همان دوران مراعات می کرد.

تحصیلات و اساتید: به نقل استاد محمد رضا حکیمی مقدمات و ادبیات را در قزوین فرا گرفت و پس از تکمیل ادبیات عرب، نزد استادان ادبیات، در محضر اساتید قزوین، که در رأس آنان «حاج ملا علی طارمی» و «آخوند ملا علی اکبر» بودند، سطوح عالی فقه و اصول را خواند و در همین شهرستان فلسفه اشراق و مثناء را نزد مرحوم آیت الله حاج سید موسی زرابادی قزوینی آموخت. آن گاه برای تکمیل مدارج عالیہ استنباط به اصفهان عزیمت کرد و در آنجا نزد مرحوم «کلباسی» و «فشارکی» به کسب علم پرداخت و پس از شش سال اقامت به قزوین بازگشت. طی این مدت، وصف حوزه علمیه مشهد را که در آن دوران سرآمد مجامع علمی به شمار می آمد شنید و طبع دانش پژوهش، او را مایل به مهاجرت به این سامان ساخت و به شوق وصول به این کانون معرفت، بار سفر بست. در مشهد از محضر آیات حاج آقا حسین قمی و میرزا محمد آقا زاده خراسانی (فرزند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، صاحب کفایه) کسب کمال نمود و از دو استاد اخیر به اجازه اجتهاد مفتخر گردید و همین اجازه از طرف آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی به توقیع «صدر عن اهله و وقع فی محله» موشح گردید. و پس از بازگشت از عراق با مهاجرت آیت الله میرزا مهدی اصفهانی به مشهد در سال ۱۳۴۰ ق، مدتی نیز از محضر ایشان بهره برد و مبانی اصولی میرزا نایینی را از ایشان فرا گرفت.

علاقه و احترام به اساتید: از آنجا که استاد در شکل گیری شخصیت علمی و معنوی شاگرد نقش اساسی دارد، در اسلام سفارش بسیار شده است که احترام آنان حفظ شود. مرحوم حاج شیخ هاشم نیز مانند بسیاری از عالمان، به اساتید خود احترام فراوان می گذاشت و به آنان علاقه وافر داشت. نامه ای از ایشان در دست هست که در سال ۱۳۶۲ ق به استادش حضرت آیت الله میرزا مهدی اصفهانی نوشته اند که نامه را با عبارت: «يَا أَيُّ أُمَّتٍ وَ أُمِّي»؛ «پدر و مادرم فدای تو باد!» آغاز می کند

و پس از اظهار ارادت فراوان می نویسد: «دعاگو قبل از عید نوروز به سمت عتبات حرکت کرده بودم، لذا از تشریف فرمایی جناب عالی به طرف تهران مطلع نشده، بعد از مراجعت هم به فاصله چند روز به مشهد حرکت نموده، در میامی، از توابع مشهد مطلع شدم که در تهران توقف دارید. در هر صورت میل دارم بقیه عمرم در خدمت شما صرف شود و فعلاً متحیرم که چه باید کرد. آیا جناب عالی میل دارید در تهران بمانید یا در عتبات متوقف خواهید شد یا مراجعت خواهید فرمود، و علی فرض اخیر، چه مقدار در تهران خواهید بود؟ اگر مدت زیاد است همان جا خدمت برسم. علی کلّ حال خوب است مخلص را از حال تحیر خارج فرمایید.» در پایان نامه می نویسد: «اگر امری، نهی و خدمتی باشد به ارجاع آن سر افرازم فرمایید. و استدعا دارم که به دستخط شریف هر چه زودتر از حالات خودتان مرقوم و قلب افسرده و پژمرده دعاگو را روح تازه و حیات نوین بخشید.»

شاگردان شیخ: مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی قبل از حادثه گوهرشاد و پس از سقوط رضاشاه و احیای مجدد حوزه مشهد، یکی از بهترین مدرسان سطوح عالی، کفایه، رسائل و مکاسب بود. در دوران حضور پربرکت چهل ساله مدرس قزوینی در مشهد مقدس، شخصیت‌های بسیاری از محضر وی بهره برده اند. به نقل از استاد واعظ زاده خراسانی، شاید بیش از هزار طلبه در مدت مدید تدریس او از درس وی استفاده کردند. از شاگردان مرحوم حاج شیخ هاشم می توان به شخصیت‌های زیر اشاره کرد: ۱ آیت الله العظمی خامنه ای. ۲ شهید آیت الله سعیدی. ۳ آیت الله العظمی صالحی مازندرانی. ۴ آیت الله خزعلی. ۵ آیت الله میرزا حسنعلی مروارید. ۶ آیت الله واعظ زاده خراسانی. ۷ آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی. ۸ آیت الله سید جواد سبزواری. ۹ آیت الله شمس. ۱۰ آیت الله لنگرودی. ۱۱ آیت الله محمد باقر ملکی. ۱۲ مرحوم آیت الله میرزا محمد انواری. ۱۳ آیت الله واعظ طبسی. ۱۴ آیت الله حاج میرزا مهدی نوغانی. ۱۵ آیت الله عبد الجواد غرویان، امام جمعه نیشابور. ۱۶ استاد محمد رضا حکیمی. ۱۷ حجت الاسلام والمسلمین استاد محمد کاظم مدیر شانه چی. ۱۸ استاد محمد تقی شریعتی مزینانی. ۱۹ حجت الاسلام والمسلمین محمد شریف رازی. ۲۰ حجت الاسلام والمسلمین سید علیرضا قدوسی. ۲۱ حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید جواد مصطفوی. ۲۲ استاد محمد باقر بهبودی. ۲۳ دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی. ۲۴ دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. ۲۵ دکتر عبد الجواد فلاطوری. ۲۶ شهید حسین آستانه پرست. ۲۷ مرحوم حاج علی اصغر عابدزاده. ۲۸ استاد شاعر، مرحوم ذبیح الله صاحبکار.

نکاتی از روش تدریس حاج شیخ: ۱ بیان روان: مدرس قزوینی از بیان روان برخوردار بود. به نوشته استاد محمد رضا حکیمی وی «در بیان مطالب علمی و عمیق، با روانی و سلاست، نمونه بود. گویی کلمات و جملات مانند جویباری نرم و تند از دهان او سیلان می یافت.» آیت الله خزعلی نیز می

گوید: «... در بیان به قدری روان و سلیس بود که مشکلی در مکاسب و کفایه برای انسان باقی نمی ماند...» او به نوشته استاد محمد رضا حکیمی «نمونه برجسته یک عالم دینی و یک روحانی اسلامی واقعی بود؛ مردی خردمند، وارسته، متواضع، هوشیار، متعهد، شجاع، روشن بین و بیزار از عوام فریبی و انحطاط پراکنی و ارتجاع گرایی.» «او از بزرگان مدرسان عصر حاضر، از مردان وارسته در مدرسه نواب بود. به تدریس فقه و اصول می پرداخت و عده بسیاری از محضر ایشان استفاده می کردند و از افادتش بهره مند می شدند. اخیراً عده ای از مؤمنان از وی درخواست کرده بودند تا در حرم مبارک حضرت امام رضا علیه السلام اقامه جماعت کند، و او نماز را در آنجا اقامه می کرد و عده ای از مؤمنین به وی اقتدا می کردند». رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز در توصیف ابعاد شخصیت استاد فرزانه اش می فرماید: «پس از اینکه شرح لمعه را تمام کردم، رفتم درس مکاسب و رسائل مرحوم آیت الله شیخ هاشم قزوینی (که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی) و اهل ریاضت و مدرس درجه یک مشهد و بسیار مرد محترم و ملا و معروف در بین خواص مشهد، مرد آزاده و روشن ضمیر بود. به خصوص در نزد اهل علم، ایشان مرد ملا و جامع و خوش بیان بودند؛ به طوری که من در نجف و در قم که اغلب درسهای آنجا را رفتم کسی به خوش بیانی ایشان ندیدم. بخش عمده درس رسائل و مکاسب و کفایه را پیش ایشان خواندم... یک مدتی هم درس خارج حاج شیخ هاشم قزوینی رفتم؛ یعنی ایشان با اصرار خود ما یک درس خارج اصول شروع کرد. مرحوم شیخ هاشم با بحث وسیع، همه اقوال را نقل می کرد و بعد رد می کرد.» به نقل از استاد واعظ زاده خراسانی، «او مردی روشنفکر، با تقوا و بسیار خوش بیان بود، اما از مردم عادی منزوی بود و تنها طلاب حوزه او را می شناختند. او در عین حال مرد انقلابی بود، اما زمانه به وی مجال عرضه وجود نداد». شاگرد برجسته دیگر وی آیت الله صالحی مازندرانی می گوید: «من در سال ۱۳۳۳ ش وارد مشهد شدم تا درس سطوح عالی را ادامه دهم. در آن زمان عالمانی بزرگ در مشهد بودند و صاحب مقامات عالی علمی و معنوی بودند. در این فکر بودم که علما را آزمایش و اختیار کنم که کجا باید زانو بزنم. اولین بار که در درس شیخ هاشم شرکت کردم بلا تأمل و بلا درنگ درس ایشان برای من مقبول واقع شد. ایشان بیان سلیس و روانی داشت و من تا الآن به مثل ایشان کسی را ندیده ام، به طوری که سنگین ترین و سخت ترین مطالب را به گونه ای ساده بیان می کرد که معروف بود می گفتند که ایشان مسائل علمی را از علمیت می اندازد، به قدری آن را آسان و روان بیان می کرد.» .

۲ توصیه های اخلاقی در حین تدریس: حاج شیخ هاشم قزوینی از هر گونه غرور و خودپسندی به دور بود، به طوری که همواره همه را به کار نیک و اخلاق خوب دعوت می کرد. آیت الله صالحی مازندرانی بیان می کند: «شیخ هاشم از اخلاق بسیار عالی برخوردار بود، به طوری که ما را تحت تأثیر قرار می داد. ایشان همیشه ما را به اخلاق خوب و پسندیده سفارش می کرد. وقتی که در سر

درس مسائل اخلاقی عنوان می کردند همه شروع به ضجّه و گریه می کردند و واقعا طوفان به پا می کرد، به گونه ای که گاهی درس تعطیل می شد». ۳ تربیت علمی طلاب: یکی از ویژگیهای مدرّس قزوینی تربیت طلبه و دلسوزی برای آنان بود. دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی از شاگردان آیت الله قزوینی در این باره می نویسد: «... لازم به یاد آوری است که در زندگی من، بعد از پدرم... چند نفر بوده اند که بیشترین تأثیر را داشته اند و یکی از مهم ترین ایشان، مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی است، که علاوه بر «فقه و اصول» عملاً به ما آموخت که از تنگ نظریهای قرون وسطایی به در آییم، و در یادگیری و دانش اندوزی مرزهای تعصب را بشکنیم ... ذهن باز و خاطر تند و تیز او و حاضر جوابی اش در میان استادان عصر بی مانند بود... غالباً در مباحث فقهی و اصولی مثالهایی از مسائل روز می آورد، تا از کلیشه شدن ذهن طالبان علم جلوگیری کند». آیت الله خزعلی نیز در این باره می گوید: «... شبها وقتی درس استاد به پایان می رسید، هنگام برگشت، مسیرمان یکی بود. می آمدیم بازارچه حاج آقا جان، ایشان می رفتند تپّل (ته پل) محلّه، من می رفتم کوچه حمام باغ. جوانی بود و شبهات گاهی پیش می آمد. در بین راه من شبهاتم را می گفتم. این مرد با یک دنیا حلم، شروع می کرد صحبت کردن، یک وقت کنار پیاده رو می ایستاد. مردم دارند رفت و آمد می کنند. گفتم: من از این شبهات می ترسم. با دست اشاره کرد و گفت: «نترس، نترس کله ای که در او شبهه نباشد، کدوست، کدوست»، کله باید توش شبهه بیاید و حل شود، خدا به تو عنایت کرده و به تو شبهه را القا می کند تا تو شبهه را دفع کنی، خلاصه می ایستاد کنار خیابان، جواب مرا می داد . یعنی من دلسوز طلبه هستم. می بینم یک طلبه سؤال و اشکالی دارد نمی گویم اینجا مدرّس است، اینجا منزل است، اینجا پیاده رو است، من هستم و مغز. من آنجا یافتم ایشان از پدر هم مهربان تر است.» مرحوم حجة الاسلام و المسلمین استاد کاظم مدیر شانه چی درباره تدریس شیخ هاشم قزوینی می گوید: «... در قسمت سطوح عالیّه (رسائل، مکاسب و کفایه) از محضر مرحوم آقای شیخ هاشم قزوینی که از اساتید میرّز حوزه علمیه مشهد بلکه سراسر ایران بودند فیض بردم و شاید هسته های اولیه حوزه علمیه مشهد پس از تجدید، همان تلامذه مجلس درس ایشان بودند که پس از رکود حوزه در زمان پهلوی به واسطه وجود امثال ایشان بارور شد. ایشان با اصرار زیاد ما در مشهد ماندند و تدریس رسائل، مکاسب و کفایه را شروع کردند و در ادامه آن پس از اتمام سطوح عالیّه از ایشان خواهش کردیم که بحث خارج فقه و اصول را هم بگویند. البته ایشان بحث خارج را مدتی قبل برای عده معدودی از بازماندگان حوزه سابق مشهد شروع کرده بودند که بعد از آن رسمی تر شد». .

در جای دیگر استاد مرحوم مدیر شانه چی چنین می گوید: «... بعد مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی که از مدرّسین عالیقدر مشهد قبل از تعطیل حوزه بودند و به وسیله رضا شاه تبعید شده و در قزوین به سر می بردند، سفری به مشهد کردند و با توصیه مرحوم آیت الله آمیرزا مهدی اصفهانی که از

مجتهدین وارسته و زهاد مشهد بودند و شاگردان بزرگی تربیت کردند، خدمت حاج شیخ رقتیم و از ایشان تقاضای ماندن در مشهد و تجدید درس در حوزه را کردیم. ایشان هم پذیرفتند و برای اولین مرحله دروس سطوح عالیّه یعنی رسائل و مکاسب شیخ انصاری و کفایه الاصول را برای چند نفر از ما که طلاب جدید حوزه محسوب می شدیم و چند نفر از بقایای طلاب سابق تدریس کردند که این جانب به هر سه درس ایشان غیر از مقداری از اول کفایه که بعداً نزد مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی خواندم حاضر می شدیم. بعد هم از محضر ایشان تقاضای درس خارج نمودیم که یک دور اصول و چند بحث از فقه را از درس پرفیض آن مرحوم استفاده بردیم...» «... در سال ۱۳۳۷ ش دانشکده الهیات در مشهد افتتاح شد، مرحوم دکتر فیاض که جزء فضلاء اسبق حوزه علمیه مشهد و در ادبیات فارسی و عربی صاحب نظر و کم نظیر بود برای این مهم مأموریت یافت. ایشان شنیده بودند که می شود از بعضی مدرّسین حوزه برای به راه انداختن دانشکده استفاده کرد که به دنبال این فکر به سراغ بنده و چند نفر از دوستانمان آمدند و برای تدریس در دانشکده دعوت کردند. این جانب با استشاره از بعضی اساتیدمان، امر و فتوای صریح مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی به لزوم مشارکت و دست اندر کار بودن در این سنگر علمی را شنیدم و عهده دار تدریس فقه در دانشکده مزبور شدم». ۴۰ عشق به دانش پژوهان علوم دینی: مرحوم شیخ هاشم عاشق درس بود و تا روز آخر یا ما قبل آخر زندگی اش درس می گفت. استاد محمد رضا حکیمی در این مورد می نویسد:

«...این مربی گرانقدر، صبحهای زود آن هم در زمستانهای سرد مشهد پیاده به راه می افتاد و برای تدریس حاضر می شد، در مدرّس مدرسه نواب، بر روی فرشهای حصیری مندرس، بدون وسیله گرمکن... و در عین حال با چه علاقه و نشاطی درس می گفت و ادای تکلیف می کرد و به پرورش طلاب همت می گماشت. طلاب نیز با شوقی وافر در آن درسها حاضر می شدند: خارج اصول، سطح کفایه، مکاسب، رسائل... قامت رسا و هیکل درشت و چهره پر هیبت و نگاه بسیار نافذش مانع از آن نبود که انسان با او احساس پیوستگی کند و قلب خود را از محبت سرشار ببیند. تصور می کنم ما طلبه ها را خیلی دوست می داشت، چون ما طلبه ها نیز او را خیلی دوست می داشتیم. بجز لحظاتی که درس می گفت، سکوت عمیق، وقار سنگین و قیافه پر معنی و با تأملش انسان را خود به خود به تأمل وا می داشت و به عمقها می برد». و آیت الله خزعلی می گوید: «... اگر طلبه ای بر اثر کسالت در درسی حاضر نمی شد ایشان می رفت به عیادت وی. طلبه می گفت: متأسفم، مریضم، نمی توانم در درس کفایه شرکت کنم. آیت الله شیخ هاشم به طلبه می فرمود: «طوری نیست، در ایام تعطیلی می آیم (و درس شما را می گویم)». می آمد حجره فلان طلبه و درس را به او می گفت: با یک دنیا صفا و مهر... ۵ فنای در علم: از ویژگیهای حاج شیخ هاشم قزوینی فنای در علم بوده است. در این باره در کتاب مکتب تفکیک استاد حکیمی چنین می خوانیم: «... و یکی از احوال بسیار ژرف او در

طلب علم، واقعه ای است از دوران تحصیل و طلبگی وی در اصفهان، در سال قحطی، که به هنگام مباحثه با استاد جلال الدین همایی که در آن وقت از طلاب اصفهان بوده است اتفاق می افتد. این واقعه را استاد همایی در مجلسی که در «دار الفنون» برای بزرگداشت آیت الله العظمی بروجردی از سوی فرهنگیان و دانشگاهیان برگزار می گردد نقل می کنند. پس از سالها از نقل آن به وسیله استاد همایی، روزی بنده با دو سه تن از دوستان و آشنایان به خدمت استاد همایی رسیدیم، موضوع را به یاد ایشان آوردم و خواستم که نقل کنند تا از زبان خودشان شنیده باشیم، نقل کردند استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی نیز واقعه را با واسطه شنیده اند و آن را مرقوم داشته اند، چون به یقین چنین احوالی از چنان بزرگانی برای طلاب جوان و دانشجویان و چه بسا برای همه سودمند و سازنده است و نشاندهنده فنای طالب علمی در طلب علم است و تصویرگر چهره یک طلبه واقعی است که بعدها عالمی گراند می شود، آن «مرقوم» را در این اوراق می آورم: «هم در آن ایام که استاد ما، مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی در گذشت، و به مناسبت بزرگداشت خاطره مرحوم آیت الله بروجردی مجلسی در دارالفنون تهران برگزار شد، در آن مجلس شادروان استاد جلال الدین همایی سخنرانی کرد. سخنان استاد همایی از رادیوی ایران پخش شد، دوستانی که خود شنیده بودند برای من چنین نقل کردند: به تواتر شنیدم که استاد همایی، بعد از خواندن خطبه ای و... از شیوه تحصیلات قدما و دشواریهایی که بر سر راه ایشان بود یاد کرد. در آن میان خاطره ای از حال و روزگار خویش به هنگام تحصیل در مدارس قدیم آورد که: «در اصفهان به سال مجامعه که یکی از آن «قحط سالهای دمشقی» بود و مردم، پیر و جوان و زن و مرد، از گرسنگی، خیل خیل می مردند، من و شماری اندک از طلاب مدرسه نیناؤد (یا مدرسه ای دیگر که استاد همایی نامش را یاد کرد و من اکنون به یاد ندارم) با گرسنگی و قحطی همچنان دست و پنجه نرم می کردیم، و نستوه در کار تحصیل علم کوشا بودیم. چنان مستغرق در جمال معنی و لذات حاصل از کسب معرفت بودیم که گویی در پیرامون ما هیچ اتفاقی نیفتاده است. گذران ایام تحصیل را با کمترین سد جوعی به شیوه اصحاب صُفّه، شبی را به روز می آوردیم و روزی را به شب... یک روز در ضمن مباحثه با رفیق همدرسم که طلبه برجسته ای از اهل قزوین بود متوجه شدم که ناگهان حالش دگرگون شد و تشنجی به او دست داد و بی هوش افتاده و به حالت غش درآمد، می دانستم که هیچ بیماری و دردی ندارد، در کمال سلامت و نشاط جوانی است، دردش از گرسنگی است که آن را از من نیز پنهان می کند. به ناچار با شتاب از جای برخاستم. هر چه در گوشه و کنار طاق و رواق مدرسه و ذهن و ضمیرم بود گشتم که وجهی حاصل کنم و از آن راه لقمه نانی برای او فراهم آورم، به هیچ روی حاصل نشد، که همه در کمال فقر و قناعت می زیستیم و هر کس هر چه داشت، از کتابهای غیر درسی گرفته تا لوازم زندگی، در روزهای گذشته، همه را فروخته بود. دیگر چیزی در بساط باقی

نبود. به ناگزیر خود را به خیابانی که در نزدیکی آن مدرسه بود رساندم، به تعبیر بییهقی، همچون متجیری و غمناکی می گشتم و چشمم به هیچ چیز نمی افتاد که بتوان سُدّ جوع کرد. از پس جست و جوی بسیار و نومیدی، ناگهان در گوشه خیابان چشمم به چند برگ کاهوی گل آلود افتاد، که از قضای روزگار در آنجا افتاده بود. گویی هنوز کسی از خیل گرسنگان شهر آن را ندیده بود. آن چند برگ کاهوی گل آلود را همچون مائده ای بهشتی که از آسمان فرود آمده باشد، از زمین برداشتم، آن را در جوی آب شستم، خود را به کنار آن دوست رساندم، همچنان بی هوش افتاده بود. دیدم رنگ رخساره اش از فرط گرسنگی زرد شده است. از آثار حیات نفسی هنوز باقی است که به دشواری صدای آمد و رفتنش را می توان شنید. اندکی از آن برگهای کاهو در دهانش نهادم، بی رمق، با چشمان بسته، به زحمت به جویدن پرداخت. با هر برگی که می جوید و فرو می برد، چنان بود که گویی پاره ای از حیات رفته باز می گردد. هنوز آن چند برگ کاهو به پایان نرسیده بود که اندک اندک چشمانش باز شد و با لبخندی که در آن شکرها بود و نه شکایتی، برخاست و نشست و بی درنگ روی به من کرد و انگشت روی خط نهاد و گفت: «در کجای بحث بودیم؟» و دیگر از آن گرسنگی و بی هوشی و پیچ و تابهای حاصل از آن هیچ سخنی نگفت. چنان بود که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. من نیز که از به سامان رسیدن سعی خویش، در رمق بخشیدن به او، رضایتی در خود احساس می کردم، روا نداشتم که آن مایه اشتیاق و جویندگی او را در راه دانش، که تا بدین پایه بود، به سخنانی دیگر گونه بیالایم و از گرسنگی او و حالاتی که در آن میان بر من و او رفته بود سخن بگویم، یا چیزی بپرسم. هیچ اشاره ای به آن احوال نکردم و دنباله بحث را یاد آور شدم. مباحثه ما از همان جا که قطع شده بود ادامه یافت، چنان که گویی هیچ واقعه ای در میان نبوده است. همان دوستانی که این داستان را از سخنرانی استاد همایی برای من نقل کردند چنین گفتند که او در دنباله این داستان یاد آور شد که آن دوست، طلبه ای بود به نام «شیخ هاشم قزوینی» که شنیده ام هم اکنون یکی از استادان برجسته حوزه علمی خراسان است.

مبارزه سیاسی: مدرس قزوینی آزادمردی بود که در عین زهد و دوری از دنیا اجتماعی بود و در مسائل سیاسی حضور فعال داشت. استاد محمدرضا حکیمی نقل می کند: «روزی برای تدریس به مدرسه نواب آمده بود برای درس عصر و چون کمی به وقت مانده بود، در راهرو مدرسه روی سکوی زیر طاق نشسته بود، به خدمتش رسیدم و فرصت را مغتنم شمرده، از مبارزات مسلحانه و اقدامات نواب صفوی پرسیدم و نظرش را در این باره جویا شدم. دستش را به طرف عمامه اش برد و با اشاره به تحت الحنک خود گفت: «بأ تحت الحنک نمی شود از دین دفاع کرد.» روحانیت در طول تاریخ، همواره ستیزی خونبار علیه زورگویان و دین ستیزان داشته و این بین مستضعفان و روحانیت یک اعتماد دو جانبه به وجود آورده است. بنابراین شناخت مبارزات روحانیت بسیار ضروری است.

یکی از این مبارزات مربوط است به حادثه مسجد گوهر شاد مشهد در سال ۱۳۱۴ ش که در این مورد، عالمان شجاع و انقلابی، اساتید و بزرگان حوزه علمیه مشهد در برابر تهاجم فرهنگی یعنی از بین بردن حجاب و انهدام ارزشهای ملی اسلامی به واسطه مجبور کردن مردم به گذاشتن کلاه پهلوی ایستادند تا هویت اسلامی را از گزند حمله دشمنان مصون دارند. یکی از این عالمان بزرگ آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی است؛ دانشمندی که در این راه زحمت تبعید را به جان خرید و مدت هفت سال دوری از تدریس و درس را متحمل شد و در زادگاه خویش قلعه هاشم قزوین به صورت تبعید به سر برد.

قیام مسجد گوهر شاد و نقش مدرس قزوینی در آن: «رضا خان میر پنج» به حکومت رسید و طبق برنامه ریزی استعمار برای رسیدن به اهداف پلیدش دستورالعملی را صادر کرد و آن استفاده کردن همه مردم ایران از «کلاه پهلوی» یا «کلاه شاپو» بود، به گونه ای که هیچ کس حق نداشت بدون کلاه یا با کلاههای محلی در جامعه ظاهر شود. بعد از پخش این بخشنامه ها و پس از حوادث مدرسه شاهپور شیراز و میدان جلالیه تهران برای علما و همه ملت ثابت گردید که برنامه دقیق و حسابشده ای برای تغییر فرهنگ و هویت ملی و کشف اجباری حجاب زنان و حذف روحانیون از جامعه طراحی شده است. از این رو مقاومت آغاز شد. از جمله مراکز اصلی مقاومت و پایداری در این قضیه، مردم شهرهای شیراز، تبریز، تهران و مشهد بودند. علمای بزرگ مشهد همچون حضرات آیات حاج آقا حسین قمی، حاج میرزا محمد آقا زاده، شیخ هاشم قزوینی، سید عبدالله شیرازی، سید علی سیستانی و سید علی اکبر خویی (پدر آیت الله العظمی خویی)، در منزل حضرت آیت الله سید یونس اردبیلی گرد هم آمدند و تصمیمهای مهمی گرفته شد، از جمله نوشتن تلگراف به شاه و هشدار به وی که این نقشه ها در ایران اسلامی قابل اجرا نیست و باید از تصمیم خود منصرف شود. به صلاحدید آقایان بنا شد حضرت آیت الله حاج آقا حسین قمی تلگراف را به شاه رسانده، او را برای انصراف از برنامه های خود قانع کند. افراد حاضر در جلسه از جمله مدرس قزوینی پای تلگراف را امضا کردند و مخالفت صریح خود را با نقشه های استعماری آشکار نمودند. حاج آقا حسین قمی پس از رسیدن به شهر ری به دستور شاه محاصره و به عتبات تبعید شد. مردم با بیدارگریهای روحانیون از نقشه های شوم استعمار آگاه شده بودند. محقق خراسانی از سخنوران معروف مشهد در یکی از سخنرانیهای خود گفته بود: «ای مردم من زیر این کلاه کلاهها می بینم». سرانجام پاسی از نیمه های شب ۱۲ ربیع الآخر گذشته بود که قشون سرتا پا مسلح رضاخان، به سرکردگی سرلشکر ایرج مطبوعی و... برای فتح مسجد گوهر شاد به حرکت در آمد و صدای شیپور آغاز جنگ از همه طرف بلند شد و مردم به خاک و خون کشیده شدند و دو تا پنج هزار تن مظلومانه و غریبانه از پای درآمدند. «فردای آن روز خفقان شگفت آوری در مشهد حاکم شد و دژخیمان رژیم وابسته پهلوی

بعد از کشتار در مسجد گوهر شاد آغاز به دستگیری و زندانی کردن افراد سرشناس، متدین، وعاظ و علمای درجه اول نمودند که یکی از افراد و علمای برجسته و سرشناس آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی بود. آنان را ابتدا در زندانهای مشهد مورد بازجویی قرار دادند و سپس به زنجیرشان کشیده و با توهین و تحقیر فوق العاده و با تأمین حفاظت شدید، از راه زمینی به زندان تهران منتقل کردند. یکی از کسانی که در جریان مسجد گوهر شاد دستگیر شد مرحوم آیت الله سید عبدالله شیرازی بود که خاطراتی از آن قیام و آیت الله حاج شیخ هاشم نقل کرده است. پس از دو ماه محاکمه علمای بزرگ اردبیل، شیراز، شاهرود، قزوین و... حکومت پهلوی تصمیم می گیرد که آنها را تبعید کند. طبق امضایی که در تلگراف نموده اند، یکی به شیراز، دیگری به اردبیل و آیت الله حاج شیخ هاشم به قزوین تبعید شدند. سرانجام مدرس والامقام مشهد، مدت هفت سال در زادگاه خود قلعه هاشم خان به صورت تبعید به سر برد. تا اینکه در شهریور ۱۳۲۰ ش بر اثر حوادث جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای خارجی رژیم طاغوت سرنگون و رضاشاه به جزیره موریس در آفریقا تبعید شد. آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی مجدداً به مشهد مقدس باز گشت و مجاورت اختیار نمود. حضرت امام بارها از این قیام به نیکی یاد می کرد: «... قیام خراسان را کی کرد؟ علمای خراسان، مرحوم آمیرزا یونس و مرحوم آقازاده و امثال اینها. بعد از او هم یک قیام تنهایی آقای قمی کرد که آمد به حضرت عبدالعظیم و ما هم حضرت عبدالعظیم بودیم...» «... یک نهضت، نهضت علمای خراسان بود، مرحوم آقازاده و مرحوم آسید یونس و سایر علمای آن وقت، همه را گرفتند و آوردند و در حبس در تهران، و من خودم مرحوم آمیرزا محمد آقازاده رحمه الله (فرزند مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه) را دیدم که یک جایی نشسته بود بدون عمامه ... تحت مراقبت بود...» باز در جای دیگر درباره قیام و حرکت ضد رضا خانی علمای خراسان از جمله آیت الله قزوینی در کلام مرحوم امام خمینی قدس سره چنین آمده: «در این مدتی که خودمان مشاهده کردیم قیامهایی از این طبقه (روحانیت شیعه) دیده ایم در مقابل رضا شاه، آن وقت که آمد کودتا کرد... قیامی که از خراسان شد که همه علمای خراسان را که قیام کرده بودند گرفتند و آوردند و بردند در زندان.» آری، گرچه به ظاهر عده زیادی از مردان شجاع و رشید خراسان در مسجد گوهر شاد به خاک و خون کشیده شدند، علما به زندان رفتند، عده ای تبعید و عده ای محکوم به اعدام شدند، ... ولیکن حادثه گوهر شاد چنان حماسه عاشورا ماهیت کفرآمیز رضا شاه و حکومت او را آشکار ساخت و این نقطه آغازی برای رانده شدن رضا خان از ایران و منفور شدن ابدی خاندان او بود. سرانجام مردم مسلمان و غیور ایران در سال ۱۳۵۷ با شعار «الله اکبر» و به رهبری امام خمینی کاخ ظلم و کفر و نفاق پهلوی را از بیخ و بن برکنند.

ویژگیهای اخلاقی حاج شیخ هاشم: ۱. توجه به خانواده: این عالم زاهد در عین شجاعت، دانش و کرامت، در منزل همسری مهربان بود و برای آرامش و آسایش خانواده خود تلاش می کرد. در این زمینه به دو مورد از اخلاق وی در منزل از زبان آیت الله خزعلی اشاره می کنیم: «... ایشان یک انسان بود؛ یعنی می گفت من در خانه حقی به گردن زن ندارم که بگویم فلان چیز را بیاور. حقی به گردن بچه ندارم. بستگانش می گویند یک بار نشد به ما بگوید یک لیوان آب بیاور. (آب را) می آوردیم نیم خیز بلند می شد، آن را می گرفت. در تمام چهل سال زندگی (به نقل از همسرش) یک بار تندی نکرد. یک دفعه از ما چیزی نخواست». «او برای آرامش خانواده و برای اینکه همسرش از خواب بیدار نشود، وقتی که مطالعه می کرد یک نخ به گهواره (فرزند خردسال خود) می بست و یواش یواش گهواره را تکان می داد (تا فرزند از خواب بیدار نشود و به ناچار مادر از خواب بیدار شود برای خواباندن وی)». ناگفته نماند که از این عالم ربانی، جز یک دختر به یادگار نمانده بود که وی نیز در تاریخ ۱۳۷۸/۲/۱۰ به رحمت ایزدی پیوست و در جوار حرم مطهر رضوی در صحن جمهوری اسلامی، قطعه ۱۳۹ به خاک سپرده شد. ۲. آزاد مردی و مناعت طبع: به نقل آیت الله خزعلی، مرحوم شیخ هاشم یک روز دید خیلی فشار فقر آمده است، او ناچار می شود برود در حجره های مسجد گوهر شاد بنشیند و برای زوار رقعہ نویسی کند (عریضه نامه بنویسد). مرحوم حاج سید علی سیستانی مرد واصل شاگرد آیت الله سید اسماعیل صدر (که آقا میرزا مهدی اصفهانی هم شاگرد او بود) شبانه می آید ۲۰ قران (ریال) توی یک کیسه کرباسی به وی می دهد و می گوید برای شما رقعہ نویسی حرام است، شما باید درس بدهید، آقا شیخ هاشم تعجب کرد، چطور ایشان از نیت درونی من خبر دارد و درمی یابد که ایشان سید علی سیستانی اهل الله است. فردا می رود درس سید علی سیستانی، چند روز بعد سید علی سیستانی رو می کند به حاج شیخ هاشم و می گوید: «شما به درس من نیایید یعنی خودت مدرس قوی هستی من بر شما روا نمی دارم پای درس من بیایید. بعد به عده ای می گوید: پای درس حاج شیخ هاشم قزوینی بروید». ۳. شجاعت: علم و شجاعت، رابطه ای تنگاتنگ دارند. آن کس که معرفت و دانش دینی اش بیشتر باشد، از صفت زیبای شجاعت بیشتر برخوردار است. آیت الله شیخ هاشم نیز از این مقام عالی بی نصیب نبود و با تمام مسائل با شجاعت و جدیت برخورد می کرد. شیخ هاشم همچون رادمردان تاریخ هیچ وقت از دیکتاتوری رضاخان نهراسید و علیه او تلاش کرد. هر چند زندانی و تبعید شد، ولی دست از مبارزه بر نداشت و با شجاعت هر چه تمام تر به مبارزه خود ادامه داد. رهبر فرزانه انقلاب فرموده است: «مرحوم آیت الله قزوینی تنها روحانی بود که بر اساس همان آزادگی و بزرگ منشی اش در مقابل شهادت مرحوم نواب صفوی عکس العمل نشان داد و در مجلس درس از شهادت مرحوم نواب صفوی

و یارانش به دسیسه دستگاه حاکم انتقاد شدید کرد و تأثر خودش را از شهادت آنها ابراز داشت و گفت: «مملکت ما کارش به جایی رسیده که فرزند پیغمبر را به جرم گفتن حقایق می کشند!». مرحوم آیت الله صالحی مازندرانی می گوید: «ترس و وحشت محال بود به وجود ایشان راه پیدا کند و بسیار باهوش و شجاع بودند. ایشان از مبارزان عصر رضا خان بود، بسیار شجاع بود، هیچ وقت از خود تعریف نمی کرد. یک روز سر درس، خاطره ای تعریف کرد و گفت: روزی مرا دستگیر کردند، به جای اینکه من بترسم، سربازی که دست مرا می بست، از ترس به شدت می لرزید و گریه می کرد! آیت الله سید حسن موسوی شالی می گوید: «اولین بار شیخ را در مشهد مقدس که به همراه عموی خود مشرف شده بودم شناختم. وی را فردی مقتدر و شجاع یافتم. مرحوم شیخ خودشان برای من تعریف کردند من دو بار پیش رضاخان رفتم؛ اولین بار علمای خراسان مرا به عنوان نماینده پیش شاه فرستادند تا خواسته های آنان را به شاه برسانم، وقتی که پیش شاه رسیدم او مثل دیوار تکان نمی خورد. بعد از لحظه ای شروع به قدم زدن کرد و به من گفت: آخوند! نظر شما در رابطه با کشف حجاب چیست؟! به او گفتم: مملکت به منزله یک تن است که سر آن تن، شاه است و دو چشم آن سر، روحانیت اند. چشم آنچه می بیند به سر خبر می دهد تا مواظب شر و فساد باشد. من الآن به تو می گویم: این کشف حجاب شر و فساد است و ریشه تو را این شر می سوزاند. رضا خان گفت: راست می گویی آقا شیخ». ۴۰. بی رغبتی به دنیا: مهم ترین مانع کمال آدمی، وابستگی به دنیاست. اگر این حالت بر روح انسان حاکم گردد، تمام ارزشها را تحت الشعاع قرار می دهد و از فروغ آنها می کاهد. برای رهایی از جلوه های فریبنده دنیا و مظاهر مادی، راهی بهتر از زهد و ساده زیستی نیست. مرحوم شیخ هاشم قزوینی نیز از این توفیق بهره های فراوان داشت و در زندگی اش بجز مایحتاج اولیه و فردی، چیزی یافت نمی شد. یکی از اساتید نقل می کنند: مرحوم شیخ هنگام رحلت، از مال دنیا جز خانه اش که به او بخشیده بودند و مقداری کتاب که تمام آنها را وقف کتابخانه حضرت رضا علیه السلام کرده اند، نداشت. بعد از رحلت شیخ هاشم، از خانواده ایشان سؤال کردم مخارج زندگی را از کجا تأمین می کنید، همسر ایشان گفتند: خانه ای که از ایشان مانده است، بیرونی اش را اجاره داده ایم و با درآمد آن زندگی می کنیم. در خصوص این خانه آیت الله حاج سید حسن موسوی شالی نقل می کنند در مشهد مقدس خدمت آیت الله شیخ هاشم رسیدم، بعد از مدتی صحبت و گفت و گو از مسائل منطقه خودمان، خدمت ایشان عرض کردم، عده ای از اهالی قلعه هاشم خان می گویند، شما پولهای آنها را گرفته، برای خود در مشهد خانه ساخته اید. آیت الله شیخ هاشم فرمودند: من از خودم خانه ای ندارم تا با پول آنها خریده باشم! قضیه خانه دار شدن من به این نحو است که روزی کسی آمد و گفت: آقا! زمینی دارم، می خواهم آنجا را خانه بسازم و دلم می خواهد نقشه آن را یک روحانی بدهد و روحانی پسند باشد. مرا همراه خود برد و من با عصای خود نقشه خانه را کشیدم.

مدتی از این قضیه گذشت همان شخص آمد و گفت: شیخ این کلید همان خانه است که نقشه آن را کشیدی. این را بگیر و فردا هم بیا محضر تا آن را به اسم شما کنم. این خانه هم این طوری برای من درست شده است. ۵. سعه صدر و توجه به مقتضیات زمان: سعه صدر و سعه مشرب مرحوم حاج شیخ هاشم، مورد تأیید همه شاگردان وی است. حضرت آیت الله خامنه ای در سخنرانی ۱۱ تیرماه ۱۳۶۴ در مراسم دیدار با امام جمعه و جمعی از مسئولان قزوین، از مرحوم آقا شیخ هاشم قزوینی یاد کرده می فرماید: «مرحوم آقاشیخ هاشم... بسیار برای ما محبوب بود. هیچ استادی یادم نمی آید که طلبه ها به قدر آقاشیخ دوست داشته باشند. خیلی عجیب بود در ایجاد محبت در دل شاگردان. عالمی بود بسیار سنگین، متین، خوش بیان، اهل معنی و زاهد و بی اعتنا به دنیا، در عین حال بسیار روشنفکر. آن زمان که اهل علم (اهل) روزنامه خوانی و مجله خوانی و این چیزها نبودند ایشان مرتباً مجلات مختلف را می گرفت و در جیبش می گذاشت، طوری که کاملاً دیده می شد و با آن محاسن سفید، خیلی مرد انصافاً بزرگی بود. در طول سال، ماه رمضان ایشان می آمد قزوین قلعه هاشم خان و به منبر می رفت و پولی به آقا شیخ می دادند و ایشان با همان پول دوران سال را می گذراند و از هیچ کس وجوهات نمی گرفت...»

کرامات شیخ هاشم: شخصیهایی که راه سعادت و تقوا پیش می گیرند دارای روحی با طهارت و ملکوتی می شوند و به قدرت لایزال الهی مرتبط می گردند و کارهایی انجام می دهند که اشخاص معمولی از انجامش عاجزند و این همان کرامات و خوارق عادات است که فقط از مردان الهی و اولیای خاص خدا سر می زند. آیت الله شیخ هاشم، بحق در زمره چنین مردان و از پیوستگان به قدرت و نیروی خدایی بود. او روحی پاک و ملکوتی داشت و دارای کرامات و شگفتیهای فراوان بود. خاطره ای شیرین از کرامات نفسانی حاج شیخ هاشم که خود آن بزرگوار نقل می کرد: «زمانی که من در اصفهان درس می خواندم، سال سختی پیش آمد و ما طلبه ها در مدرسه با وضع نامناسبی زندگی می کردیم و گاهی از گرسنگی، ضعف شدید بر ما عارض می شد. روزی شنیدیم که در خارج شهر گوشت شتر پخش می کنند، من هم به آن سو رفتم و جمع زیادی مانند من چشمهایشان را به مقسم دوخته بودند تا اینکه در آخر مقدار پنج سیر از آن گوشت نصیب من شد. مسرور بودم که بی نصیب نشده ام، به طرف مدرسه راه افتادم. در مسیر راه در کنار کوچه ای دیدم یک زن ارمنی نشسته و دو دختر بچه اش را در دو طرف خود خوابانیده، سر یکی را روی زانوی راست و سر دیگری را روی زانوی چپ خود گذاشته است. چشمان این دو دختر از بی حالی و بی رمقی مانند مردگان روی هم بود و آهسته آهسته نفس می کشیدند. آن زن که چشمش به من افتاد و از لباسهای مرا فرد روحانی تشخیص داد، با حال شرمساری و ضعف بی نهایت به من ملتجی شد و با زبانی که من نمی فهمیدم اظهار حاجت کرد و اشاره به دو دخترش نمود و به من فهمانید که به فریاد این

فرزندانم برسید که در شرف تلف و هلاکت هستند و گاهی هم سر به سوی آسمان می کرد و با زبان خود دعا می کرد. خیلی ناراحت شدم، خود را فراموش کردم و به آن زن فهماندم که اینجا باشید من می آیم. به مدرسه رفتم و همان گوشتها را سرخ کردم و برگشتم و به آن زن دادم. او قلیه ای از آن را نزدیک دهان یکی از دخترها برد و فشار داد و قطره آبی از آن گوشت به دهان او چکید و مقداری چشم خود را باز کرد! قلیه دیگری را گرفت و در دهان دختر دیگر فشار داد. او هم چشم باز کرد. کم کم آن تکه های گوشت را به دخترانش داد و سر به سوی آسمان گرفت و برای من دعا کرد. از او خداحافظی کردم و آمدم به مدرسه، در حالی که بعد از ظهر بود و هوا گرم و ضعف گرسنگی وجودم را گرفته بود، دراز کشیدم و خودم چیزی نداشتم که سدّ جوع کنم. ناگاه دیدم در حجره باز شد و پیرمردی نورانی که بقچه ای در دست داشت وارد شد، سلام کردم. حالم را پرسید، بسیار محبت نمود و پرسید: چه می کنی؟ گفتم: دراز کشیده ام. فرمود: این بقچه از آن شماست، این را گفت و از اتاق بیرون شد! من به شک افتادم که این پیر مرد خوشرو و نورانی که بود؟! دنبالش روان شدم، ولی او را نیافتم! آمدم به حجره و آن بسته را باز کردم، دیدم که نانهای تافتون معطر و روغنی است که تا آن زمان از آنها ندیده و نخورده بودم. یادم آمد که از آن پیر مرد پرسیدم چه کسی اینها را فرستاده است؟! اشاره ای کرد که می پرس، کسی که چرخ و پر به دست اوست به یاد شماهاست و از اتاق خارج شد! بعضی از دوستان خود را صدا زدم و جریان را نقل کردم و از آن تافتونها همه سیر خوردند و من از حالت ضعف و سستی بیرون آمدم.» مرحوم حاج میرزا عبداللّه، از اهالی قلعه هاشم خان نقل می کردند: در قلعه هاشم خان یخچال طبیعی می ساختند، روزی یکی از کارگران که از حضور شیخ آگاه نبود به کارگران می گوید: پسر مهدی (مهدی نام پدر مرحوم شیخ هاشم است) پولها را به خمره می ریزد و به ما مزد نمی دهد، و این درحالی بود که شیخ هیچ پولی برای پرداخت مزد کارگرا نداشت. حاج شیخ از این موضوع بسیار ناراحت شده، بیرون می رود و در ابتدای روستا ناراحت قدم می زند و در فکر فرو می رود که چگونه پول کارگران را بپردازد. یک مرتبه اسب سواری از راه می رسد و مبلغ یک صد تومان به شیخ می دهد و می گوید: شیخ! بری ء الذمه شدم، بری ء الذمه شدم. شیخ می گوید تأمل کن حساب کنیم، ولی آن شخص به سرعت از نظرها دور می شود و شیخ با آن یک صد تومان تمام بدهیها و مزد کارگرا را پرداخت می نماید. آیت اللّه حاج شیخ هاشم از روح بلندی برخوردار بود و بسیاری از خصلتهای او از همین روحیه بلند و قوی نشأت می گرفت. در این زمینه در کتاب مکتب تفکیک چنین آمده است: «...پاره ای خصوصیات در او بود که او را در شمار نوابغ جای می داد. روحی بسیار قوی داشت و برخوردارهای روحی مهمی از نوع مکاشفات برایش اتفاق افتاده بود که برخی را گاه به مناسبتی و به منظور آموختن در سر درس نقل می کرد...». آیت اللّه خزعلی در این باره می گوید: «جناب آیت اللّه وحید می گوید: آیت اللّه شیخ هاشم به من فرمود:

اواخر عمر من است، درسم را ناقص گذاشتم. شما در مشهد بمانید درس مرا کامل کنید. گفت، نه می خواهم بروم نجف. حاج شیخ ساکت شد. آیت الله وحید چهار ماه در تهران معطل می شود و نمی تواند به نجف برود. تا بالاخره مجبور می شود برگردد مشهد بعد از فوت حاج شیخ درس ایشان را تمام کند. به تعبیر آیت الله وحید «مثل اینکه حاج شیخ مرا قبض کرد که من نتوانم به نجف بروم». با اینکه اگر ایشان یک نامه می نوشت برای یک طلبه به راحتی می توانست برود نجف، اما خودش چند ماه معطل شد. فهمیدم این مرد دارای یک روحیه بسیار بلندی بود.»

عروج ملکوتی شیخ هاشم قزوینی: جامه مرگ بر قامت همگان دوخته شده و مرگ خواسته یا ناخواسته به سراغ همه خواهد رفت و خوشا به حال کسانی که روحشان آراسته به معنویات به سوی محبوب پر کشد. آقای حاج شیخ موسی، داماد آیت الله حاج شیخ هاشم که سالها پیش مرحوم شده اند، نقل کرده است، جریان رحلت ایشان از این قرار بود که مرحوم شیخ هاشم، روز وفات به حمام می روند تا خود را پاکیزه کرده برای عروج ملکوتی آماده کنند. حمام ایشان طول می کشد. خدمتکار ایشان سؤال می کند: آقا! چرا حمام شما این همه طول کشید؟ ایشان پاسخ می دهند: بله، طول کشید. بعد از حمام برای ایشان یک استکان چایی می برند و کس دیگری را کنار ایشان مشاهده می کنند. چایی برای میهمان می برند. بعد از مدتی میهمان ناشناخته ناپدید می شود و شیخ جان به جان آفرین تسلیم می کند. نقل دیگر آن است که مرحوم آیت الله شیخ هاشم روز وفات به حمام می روند و بعد از حمام تمام گلهای باغچه منزل را می چینند. در همین وقت کسی در منزل را می زند و میهمانی وارد می شود. برای میهمان چای می برند، ولی بعد از چند لحظه میهمان غایب می شود و مردم بدون اطلاع اهل منزل جهت تشییع جنازه هجوم می آورند. سرانجام مدرس والامقام حوزه علمیه مشهد، آن عالم مذگی و مربی، پس از شصت و نه سال عمر با برکت، چهل سال تدریس و تربیت شاگردان برجسته و وارسته در تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۳۹ ش همزمان با بیستم ربیع الآخر ۱۳۸۱ ق درگذشت و در مدخل ورودی حرم مطهر رضوی، از طرف ضلع شمالی صحن آزادی (صحن نو) کفشداری شماره ۷، به خاک سپرده شد. (منابع مقاله: مجله مشکوة، شماره ۷۸، اکبر حاجی محمدی - فرشید نوروزی)

آشنائی با سید محمد مجاهد یاسید محمد طباطبایی

سید محمد مجاهد یاسید محمد طباطبایی از مراجع جهان تشیع به حساب میآید که فتوای وی در جهاد با روس معروف است. وی در سال ۱۱۸۰ ق. در خانه یکی از سادات دانشور کربلا به دنیا آمد. پدر بزرگ مادرش علامه محمد باقر بهبهانی معروف به وحید بهبهانی بود. زمانی که سید محمد طباطبایی در اصفهان اقامت اختیار کرد حوزه علمیه اصفهان یکی از حوزه های معتبر جهان شیعه

به شمار می‌آمد و شاگردان برجسته وحید بهبهانی یا تربیت یافتگان شاگردان او از رونق و اعتبار برخوردار بود. بزرگانی چون محمدتقی رازی، محمد ابراهیم کلباسی، سید محمدباقر شفتی، سید محمد طباطبایی در مدت ده سال اقامت در اصفهان در جو مناسب حوزه اصفهان تنها به تدریس و تألیف مشغول بود و از پذیرش دیگر مناصب چشم پوشیده بود. وی پس از شنیدن خبر وفات پدرش سال ۱۲۳۲ ق. عازم عراق شد و در کاظمین مقیم گشت و به انجام امور علمی پرداخت و مرجعیت شیعیان را بر عهده داشت.

شاگردان: سید ابراهیم موسوی قزوینی معروف به صاحب کتاب ضوابط (متوفی ۱۲۶۲ ق). مولی محمد صالح برغانی (متوفی ۱۲۸۳ ق). ملا محمد نوری. ملا حسن یزدی (متوفی بعد از ۱۲۴۲ ق). شیخ احمد کرمانشاهی (متوفی ۱۲۳۵ ق). ملا اسدالله بروجردی (متوفی ۱۲۷۱ ق). ملا صفر علی لاهیجانی (متوفی قبل از ۱۲۴۶ ق). شریف العلما مازندرانی (متوفی ۱۲۶۴ ق). سید شفیع بروجردی (متوفی ۱۲۸۰ ق).

تالیفات: المفاتیح فی الاصول. المناهل فی فقه آل الرسول. جامع الاخبار (در فقه به منزله دایره المعارفی در زمینه فقه شیعه بوده است). الجهادیه (رسالهای در زمینه جهاد). مشکوه الجهاد فی ترجمه مصابیح الجهاد (رسالهای در زمینه جهاد)

جنگهای ایران و روس و فتوای جهاد: در دوران زعامت آیت الله سید محمد طباطبایی دوره دوم جنگهای ایران و روس آغاز گردید و روحانیت به زعامت ایشان در آن نقش مؤثر را به عهده داشتند و به همین سبب نیز ایشان به آیت الله مجاهد شهرت یافت. دوران سلطنت فتحعلی شاه که بخشی از آن معاصر با زندگی آیت الله مجاهد بود، یکی از حساس ترین و بحرانیترین مراحل تاریخ ایران و جهان محسوب میشود. در آن زمان در میان دولتهای قدرتمند جهان رقابت شدیدی در دست یابی به مناطق آسیا و آفریقا شروع شده بود. در این میان کشور ایران به دلایلی در آسیا از اهمیت خاصی برخوردار بود و از این در میدان رقابت قدرتهای استعماری قرار داشت. پس از جنگهای دوره اول ایران و روسیه و شکست ایران در سال ۱۲۲۸ ق. پیمان متارکه جنگ موسوم به عهدنامه گلستان بین ایران و روسیه به امضا رسید و به موجب آن، دربند، باکو، شیروان، قراباغ و قسمتی از خاک ایران جدا و به روسیه ملحق شد و دولت ایران از هر گونه ادعایی نسبت به گرجستان و داغستان و مینگرلی و آبخازی صرف نظر کرد. اما در اثر تعیین نشدن خط مرزی بین دو کشور، بار دیگر از سوی روسها اختلاف بروز کرد و مساعی عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه، که از آغاز جنگهای دوره اول در آذربایجان فرماندهی جنگ را به عهده داشت، نیز برای تعیین مرز به جایی نرسید. پس از آن صلح سیزده ساله ای (از عهدنامه گلستان تا آغاز جنگهای دوره دوم) بین ایران و روسیه به وجود آمد. در طی این سالها فتحعلی شاه بارها سعی کرده بود از طریق مسالمت آمیز مناطق اشغالی ایران

را باز پس بگیرد، اما دولت روسیه از این امر خودداری میکرد. در سال ۱۲۴۱ اخبار ناگواری تهران را برآشت. روسها محصولات زراعتکاران اهالی مناطق اشغال شده را به اجبار از آنان میگرفتند. روسها مسلمانان را مجبور میکردند که کودکان خود را به مدارس مسیحی بفرستند. آنان به مساجد و قرآن اهانت میکردند و اهالی مسلمان را از هر جهت در تنگنا قرار داده بودند. اهالی مناطق اشغالی با ارسال نامه‌های به مرجع دینی زمان، آیت الله سید محمد مجاهد وضع خود را تشریح کرده و از او خواستند که فکری به حال آنها بکند. از سوی دیگر عباس میرزا نیز توسط برخی از نزدیکان خود آیت الله مجاهد را از وضعیت موجود مطلع کرد و از وی استمداد نمود. هدف عباس میرزا از این کار جلب نظر مرجعیت شیعه و آنگاه وادار کردن شاه به مقابله با تجاوزات و تعدیات قوای روس بود. همان گونه که شاه و ولیعهدش در جنگ دوره اول نیز از علما استمداد کردند. در آن برهه، علما از جمله شیخ جعفر کاشف الغطا نیز با نوشتن رساله‌های جهادیه و ترغیب مردم به جنگ با نیروهای روسیه، حیاتی تازه به قوای ایران بخشیدند. در چنین موقعیتی آیت الله مجاهد دیگر علما را از وقایع مطلع کرد و همه در صدور فتوای جهاد علیه روسیه متفق شدند. پس از آن وی با ارسال نامه‌هایی به فتحعلی شاه از او خواست تا جلو ظلم و تعدی قوای روس را بگیرد؛ که اگر او این کار را نکند، خود برای آن قیام خواهد کرد پس از صدور فتوای جهاد آیت الله مجاهد به همراه جمعی از علما و طلاب به ایران مهاجرت کرد و در تهران علما را به پایتخت دعوت نمود. به دنبال این دعوت علما در تهران گرد آمدند و در جنگ با روسیه متفق گردیدند. پس از آمادگی و اعزام نیروها، آیت الله مجاهد و جمعی از علما از جمله آیت الله محمد جعفر استرآبادی، ملا محمد تقی برغانی، میرزا عبدالوهاب قزوینی، ملا احمد نراقی، سید نصرالله استرآبادی، سید محمد قزوینی، سید عزیزالله مجتهد طالشی و آخوند ملا محمد مامقانی به تبریز مهاجرت کردند. سید محمد مجاهد و همراهان، برای برانگیختن مردم آذربایجان و وانمود کردن این که این حرکت و خیزش، با پشتیبانی تأیید، همراهی و همگامی علما شکل گرفته و مردم باید از جان و دل مایه بگذارند، به سوی آذربایجان حرکت می‌کند.

جنگهای دوره دوم ایران و روسیه بدون اعلان رسمی شروع شد. در عوض نیروهای ایران در سه هفته موفق شدند اغلب نقاطی را که به موجب عهدنامه گلستان به روسیه تسلیم شده بود به کمک اهالی محل باز پس بگیرند. اما در مرحله بعد به دلیل بی کفایتی شاه و خیانت برخی از دولتیها، کمک لازم به عباس میرزا نرسید و با توجه به قدرت ارتش تزاری در داشتن سلاح، نیروهای روسی به پیروزیهای فراوانی دست یافتند و قسمتهای زیادی از ایران را اشغال کرده از رود ارس گذشتند و تبریز اشغال شد و خوی و ارومیه نیز به اشغال ارتش روس درآمد. در این هنگام، انگلیس که منافع خود را در خطر میدید، وساطت کرد و عهدنامه ترکمنچای امضا شد که به موجب آن امتیازات فراوانی از سوی دولت ایران به حکومت تزاری روس داده شد. جنگ دوم، به سبب پیمان شکنی

روس و دست اندازی به شهرها و سرزمینهایی که در قرارداد گلستان، نامی از آنها برده نشده، شعله ور گردیده است. آنها با مسلمانان سرزمینهای اشغالی رفتار نامناسبی داشتند. عباس میرزا این وضعیت را به علمایی چون سید محمد مجاهد گزارش نمود که در مجموع نوعی رضایت‌مندی حکومت قاجار و علما در این جهاد دیده میشود.

وفات: وی در ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۴۲ ق. در شهر قزوین و در راه بازگشت از قزوین، درگذشت و در کربلا به خاک سپرده شد. بارگاهی بزرگ بر مزار او بنا گردید که اکنون نیز وجود دارد. نقل است که بعد از شکست ایران از روس و در راه بازگشت، عده ای از جاها، این مرجع تقلید را مورد توهین و ناسزا قرار دادند.

آشنائی با شیخ محمد کوهستانی

در یکی از روزهای سال ۱۳۰۸ قمری (۱۲۶۷ ه.ش) در روستای کوهستان و در خانه علم و تقوا کودکی چشم به جهان گشود که سیمای ملکوتی اش آینده ای بس درخشان را نوید می داد. نامش را به نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم «محمد» نهادند تا به برکت نام آن حضرت، منشأ حرکت سازنده و حیات بخش در جامعه آینده گردد. پدرش عالم پارسا و فقیه وارسته آیت الله محمد مهدی کوهستانی از عالمان برجسته و با فضل به شمار می آمد. طبق مدارک و اسناد موجود، اجداد ایشان در اصل از کاشان بوده اند که قریب به یک قرن و نیم قبل به مازندران هجرت کردند و نسب معظم له به «ملا محمد شریف کاشانی» که عالمی برجسته و فاضل بوده می رسد به این ترتیب: محمد مهدی فرزند محمد علی فرزند مهدی فرزند حاج محمد کاشی که وی نوه ملا محمد شریف بود. ملا محمد شریف از علمای زمان خود بشمار می آمد او را بعنوان قاضی به قریه «رستمکلا» از توابع شهرستان بهشهر دعوت کردند که بعد یکی از نوادگان او به نام حاج محمد کاشی در کوهستان سکنی گزید و فرزندان او نیز در همان کوهستان ماندگار شدند و به کوهستانی شهرت پیدا کردند. شیخ مهدی با دختر عالم ربانی مرحوم ملا محمد باقر ازدواج کرد که ثمره این پیوند مبارک تنها یادگارش آیت الله حاج شیخ محمد کوهستانی بود. فاطمه کوهستانی همسر حاج شیخ مهدی بانویی باایمان و پاکدامن و مادری خردمند و باکفایت بود. قناعت و ساده زیستی همراه با کیاست و تدبیر از صفات این بانوی صالح به شمار می آمد. از جهت معیشتی وضعیت مناسبی نداشت. اما بسیار سخاوتمند بود و به فقرا و مستمندان رسیدگی می کرد و در برآوردن حوائج آنان می کوشید. به خاندان عصمت و طهارت به ویژه سیدالشهداء علیه السلام علاقه وافر داشت و هفتگی در منزل مراسم روضه و عزا برپا می کرد. از آن جا که وی زنی لایق و مسئولیت شناس بود با از دست دادن همسر دانشمند خود ضعف و سستی به خود راه نداد بلکه به خوبی از عهده مسئولیت

خطیر تربیت تنها یادگارش برآمد و در رشد فکری و تعالی روحی او اهتمام ورزید. مادر، پس از اتمام دوره مکتب خانه محمد، فرزندش را جهت تحصیل علوم دینی به حوزه فرستاد و به ادامه دادن راه پدرش تشویقش کرد. اسباب و مقدمات تحصیل فرزندش را خود مهیا می ساخت و زحمات و دشواری ها را بر خود هموار می کرد تا طلبه نوجوانش فقدان پدر را احساس نکند و با خیالی آسوده راه پیشرفت و ترقی را بییماید. خود، ساده زندگی می کرد و لباس کرباس بر تن می نمود و در پاسخ آنان که به وی اعتراض می کردند که چرا از لباس بهتری استفاده نمی کنی و بیشتر به خود نمی رسی می گفت: فرزندم مشغول تحصیل است باید طوری زندگی کنم که بتوانم مخارج تحصیل او را فراهم کنم. آن مادر فداکار آن قدر در جهت تحصیل و رشد علمی فرزندش اهتمام ورزید که یک بار ناچار شد مقداری از زمین های مزروعی خود را بفروشد و هزینه زندگی اش را تأمین کند. هیچ گاه حاضر نمی شد که دیگران مخارج زندگی و تحصیل فرزندش را به عهده بگیرند، معمولاً هزینه و مخارج زندگی اش را علاوه بر داشتن مقداری زمین کشاورزی از طریق هنر دستی مثل کلاه بافی و غیره اداره می کرد. از جمله قضایایی که نشان دهنده علو همت و روح بلند آن زن شایسته است آن که وقتی به او خبر دادند یکی از تجار خیرخواه عده ای از مؤمنین را تشویق نمود که برای مخارج زندگی پسرش اعانه ای جمع آوری کنند و برایش به نجف بفرستند از این خبر برآشفته و به آن تاجر پیغام فرستاد که: «شیخ محمد مقتنی نیست تا برای او جیره جمع کنید، پسرم احتیاج به این پول ها ندارد خودم هزینه اش را تأمین می کنم» وقتی این سخن به پدر مرحوم آیت الله برهانی رسید از همت بلند آن مادر شگفت زده شد و گفت: به راستی که او زنی بلند همت و مردآفرین است.

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد کوهستانی مشهور به «آقاخان» قسمتی از دوران کودکی خویش را در زمان حیات پدر بزرگوارش گذراند. استعداد و نبوغ فوق العاده وی، پدر را بر آن داشت که در تعلیم و تربیتش بیشتر بکوشد، لذا در همان اوان طفولیت وی را به مکتب خانه فرستاد تا با قرائت قرآن و خواندن و نوشتن آشنا گردد و خود نیز شخصاً در تربیت او مراقبت کامل داشت که در آینده فردی مفید و عالمی خدمت گزار شود؛ گویی از جبینش آتیه ای پر امید را می خواند. می توان گفت این دوران زودگذر از بهترین روزهای زندگی اش بود، چرا که سایه پرمهر و محبت و دست نوازش گر پدر را بر سر خود می دید و از هدایت ها و مراقبت های مستمرش بهره مند می گشت، ولی افسوس که بیش از هشت بهار از عمرش سپری نشده بود که از نعمت وجود پدر فرزانه خود محروم گشت.

محمد، این نوجوان باهوش و تشنه علم، پس از فراگیری قرآن و فارسی به حوزه علمیه بهشهر که در آن عصر، پررونق و فعال بود و اساتید برجسته ای در آن تدریس می کردند، رفت. علوم پایه از قبیل صرف، نحو و منطق را در آن جا فرا گرفت. کتاب «شمسیه» در منطق را نزد عالم فاضل شیخ احمد رحمانی خلیلی خواند. «مطول» را نزد شیخ محمد صادق شریعتی آموخت و مدتی نیز از محضر عالم

فاضل حاج آقا بزرگ کردکویی استفاده نمود. قسمتی از کتاب «قوانین» را نزد فقیه بزرگ آیت الله آقا خضر اشرفی تلمذ کرد، گو این که قسمتی از فقه یا اصول را از محضر علمی آیت الله حاج سید محسن نبوی اشرفی نیز بهره برده است. بیشتر تحصیلات مقدماتی معظم له در حوزه بهشهر بود ولی در این میان مدتی در حوزه علمیه ساری درس خواند. چند ماهی نیز در حوزه علمیه بابل در مدرسه «کاظم بیک» و «سقا» نزد اساتید آن سامان به تحصیل پرداخت. در آن عصر مدیریت حوزه بابل با آیت الله شیخ محمد حسن بارفروشی معروف به «شیخ کبیر» بود و شکوه و رونق بسیار می داشت. از آیت الله کوهستانی نقل شده که فرمود: «من و شیخ محمد مهدی درزی، پدر مرحوم حجت الاسلام آقای درزیان (امام جمعه فقید بهنمیر) در مدرسه سقای بابل هم مباحثه بودیم»

استادان ایشان در آن حوزه مشخص نشد، آیت الله فاضل داماد ایشان می گوید: یکی از اساتید وی در حوزه بابل آقای شیخ عبدالحسین شاهی جمنانی فقیهی بوده است. نقل خاطره ای جالب از دوران اقامت در آن حوزه از زبان خود ایشان خالی از فایده نیست: فرمودند: «زمانی که در حوزه علمیه ساری درس می خواندم یکی از دوستان طلبه به نام آقای شیخ اسماعیل شریعت گرجی به من پیشنهاد کرد که جهت ادامه تحصیل به بابل برویم زیرا استاد زبردستی در منطق در آن حوزه تدریس می کند، به اتفاق به حوزه بابل رفتیم، اما برای وی مشکل پیش آمد که نتوانست بماند، من ماندم و از محضر آن استاد منطق استفاده کردم. او استاد ماهر بود و مدعی بود که هنوز از مادر نزاییده کسی که بتواند مثل من منطق بگوید و یا در این مورد بر من اشکال بگیرد! روزی سر درس اشکالی به ذهن من آمد و خواستم آن را مطرح کنم ولی اجازه نمی داد، تا این که گفتم: استاد، ما آن چه فرا گرفتیم از محضر شما بوده است. وقتی این جمله را گفتم نرم شد و به اشکال من توجه کرد و آن را تصدیق کرد و گفت: آخوند، درست می گوید. آن گاه من به شوخی به وی گفتم: حال معلوم شد که اشکال کننده بر شما از مادر متولد شده است» آیت الله کوهستانی پس از اتمام علوم پایه و آموختن ادبیات عرب و مقداری از فقه و اصول جهت ادامه تحصیل عازم حوزه مشهد گردید و در مدرسه «میرزا جعفر» که از مدارس بزرگ و در مجاورت حرم مطهر بود اسکان یافت تا در جوار ملکوتی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از فیوضات و برکات معنوی آن امام رئوف بهره مند گردد.

این که معظم له باقی مانده دوره تحصیل سطح را نزد چه کسی آموخت به درستی روشن نیست. از داماد ایشان آیت الله فاضل نقل شده که آیت الله کوهستانی کتاب «معالم الاصول» را نزد پدر مرحوم آیت الله حاج شیخ نجفعلی فاضل استرآبادی در مشهد خواند و ظاهراً قسمتی از «شرح لمعه» را نزد عالم فاضل شیخ شعبان حجتی تلمذ کرد. در هر حال با عشق و علاقه زایدالوصف به فراگیری دانش و با تلاش و جدیت، باقی کتاب های سطح را به خوبی و با موفقیت گذراند و در درس خارج فقه های بزرگ حوزه حاضر شد. اساتید وی در درس خارج عبارت بودند از: مرجع عظیم الشان

آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی و دیگری مجتهد والامقام مرحوم آیت الله میرزا محمد کفایی (فرزند محقق کبیر آیت الله ملا محمد کاظم خراسانی) که بیشترین بهره و استفاده را در آن حوزه از محضر این عالم ربانی برده است. روزی ایشان به مناسبتی درباره چگونگی دوران تحصیل چنین فرمود: «در مشهد درس حاج آقا حسین قمی می رفتم، خیلی روان و ساده مطالب را بیان می فرمود، با خود گفتم: ایشان که درس خصوصی برای ما نمی گذارد پس خوب است که دیگر درسش را ادامه ندهم، شب در عالم خواب دیدم که سید جلیل القدری به من فرمود: «دین جدّ ما را این چنین (روان و ساده) باید گفت» آیت الله کوهستانی پس از اقامت طولانی در جوار حضرت رضا علیه السلام جهت تحکیم مبانی اجتهاد و رسیدن به مدارج عالیّه علمی، حدود سال ۱۳۴۰ قمری رهسپار حوزه بزرگ و پرآوازه نجف اشرف گردید. ورود ایشان به حوزه نجف زمانی بود که حوزه در اوج شکوفایی علمی و معنوی به سر می برد و استوانه های بزرگ فقاقت و عدالت بر کرسی تدریس تکیه زده بودند و حضور آن بزرگان خود فرصت مناسبی را فراهم آورده بود که آن فقیه والامقام مبانی فقهی خویش را هر چه بهتر تقویت و استوارتر سازد. از برخی بزرگان نجف نقل شده که مرحوم آیت الله کوهستانی با آیت الله شیخ محمد تقی آملی مباحثه می کردند آقای آملی خیلی مطالعه می کرد و در درس زحمت می کشید ولی آقای کوهستانی به خاطر ضعف چشم نمی توانست به آن حد مطالعه کند ولی در هنگام بحث آقای کوهستانی تفوّق و برتری داشت. در کنار آموختن و غور در مسائل عمیق اصولی و فقهی از خودسازی و تهذیب نفس غافل نگشت، گرچه ایشان در مسائل معنوی و اخلاقی استاد به خصوصی نداشت ولی با خط مشی صحیحی که مستقیماً از زندگی و سیره و روش اهل بیت علیهم السلام اتخاذ کرده بود و با عمل و تبعیت محض از احکام شرع مقدس به درجه ای از تقوا و پارسایی رسید که مورد رشک بزرگان اخلاق و عرفان حوزه نجف گردیده بود.

یکی از معاصرین ایشان حضرت آیه الله شیخ علی محمد مهاجری نقل کرده که آیه الله کوهستانی در نجف در بین علما و فضلا از حیث زهد و تقوا و معنویت کم نظیر بود. سرانجام آیت الله کوهستانی پس از قریب نه سال اقامت در جوار آن امام همام و بهره گیری از محضر اکابر علم و عمل و دست یابی به مراتب والای علمی و عرفانی و رسیدن به مرتبه عالی اجتهاد آهنگ وطن کرد. یعنی پس از قریب بیست سال تلاش علمی و عملی در سال ۱۳۴۸ قمری به زادگاه خویش بازگشت. مرحوم آیت الله کوهستانی در بعد علمی و فقهی از عالمان برجسته به شمار می رفت. هر چند زهد و تقوای وی زبان زد همگان بود و عوام مردم از وسعت دامنه علمش بی خبر بودند اما هم اساتید ایشان و هم خواص از شاگردان همواره اعتراف به موقعیت بالای علمی وی می نمودند. در فقه و اصول صاحب نظر، در ادبیات عرب توان مند، در دین شناسی عالمی ژرف نگر و در عرفان عملی عارفی با بصیرت بود. ثمره این برجستگی و نبوغ فوق العاده اخذ اجازه اجتهاد از اساتید بزرگ حوزه نجف بود. یکی از

فضلا می گوید: وقتی از آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی درباره مقام علمی آقای کوهستانی پرسیدیم ایشان فرمودند: وقتی آقای کوهستانی می خواست به وطن بازگردد مرحوم آیت الله نائینی از علمای حاضر در جلسه استفتا درباره اجتهاد ایشان سؤال کرد همگی به اتفاق آرا به اجتهاد و عدالت معظم له شهادت دادند آن گاه آیه الله نائینی از من پرسید، گفتم: «لا شک فی عدالته مجتهد مجتهد؛ در عدالت او شکی نیست مجتهد نیز هست.» ایشان از مقدمات تا پایان سطح را در حوزه کوهستان تدریس می فرمودند به گونه ای که بسیاری از شاگردان تا سطح عالی را از محضرشان استفاده نموده و آن گاه با اجازه ایشان به حوزه های بزرگ نجف و قم و مشهد هجرت کردند. برای عده ای از شاگردان خود کتاب نفیس و عمیق «جواهر الکلام» و طهارت شیخ انصاری را به صورت استدلالی تبیین می نمود به کتاب جواهر خیلی علاقمند بود و بسیار آن را مطالعه می کرد و همواره از مباحثات علمی استقبال شایانی می کرد. فرزند ایشان می گوید: آیت الله راضی تبریزی، که از علمای بزرگ قم بود، برای من نقل فرمودند: من خدمت والد شما رسیدم به اتفاق ایشان جهت اقامه فریضه ظهر و عصر به مسجد رفتیم در بین نماز پس از تشهد رکعت دوم موقع برخاستن ذکر «وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته» را قرائت کرد، پس از تمام شدن نماز و رسیدن به منزل از ایشان پرسیدم شما موقع حرکت و آماده شدن برای تسبیحات اربعه کلمه «فی امته» را از کجا اضافه فرمودید؟ ایشان بی درنگ کتاب صلاة «جواهر» را حاضر کرد و آن را شبیه استخاره گرفتن باز کرد که درست همان صفحه مورد احتیاج آمده بود و این عبارت را به من نشان داد که در این ذکر مستحبی پس از تشهد چند نظر است که برخی از فقها کلمه «فی امته» را هم اضافه می کنند و بعضی بدون آن را قایل هستند فهمیدم ایشان علاوه بر مقام معنوی عالمی صاحب نظر نیز هست.

بارها شده افرادی از گوشه و کنار می آمدند وقتی با کوهی از علم و فضیلت مواجه می شدند لب به تحسین و مدح و ثنا می گشودند. ایشان نه تنها خوشحال نمیشد بلکه با جمله ای کوتاه و با کمال تواضع و فروتنی فرمود: «چه می فرمایی من که یک آخوند دهاتی بیشتر نیستم».

اساتید: بی تردید، استاد و معلم در شکل گیری شخصیت علمی و معنوی انسان نقش مهمی ایفا می کند؛ به طوری که تأثیر اندیشه ها و رفتارهای استاد را بر شاگرد به خوبی می توان دید و حتی استاد می تواند در سعادت یا شقاوت انسانی نیز اثر بگذارد. آیت الله کوهستانی در دوران تحصیل از استادان زیادی، که هر یک در زمان خود از چهره های برجسته حوزه ها بودند، بهره گرفت. جهت پاسداشت زحمات آن بزرگواران اشاره ای هر چند گذرا به زندگی شان خالی از فایده نیست:

اساتید حوزه بهشهر: ۱. آیت الله خضر اشرفی: حاج آقا خضر فرزند عالم ربانی آیت الله شیخ اسماعیل اشرفی (متوفی ۱۳۰۸ق) مشهور به شریعتمدار از اعظم علمای بهشهر بود که پس از پدرش ریاست حوزه علمیه بهشهر و امور دینی به او منتقل شد و در حدود ۱۳۳۶ قمری درگذشت.

۲. آیت الله حاج سید محسن نبوی اشرفی: سال ها از محضر استادانی چون آیت الله سید محمد کاظم یزدی صاحب «عروه الوثقی» و آیت الله ملا محمد کاظم خراسانی صاحب «کفایه الاصول» و دیگر اساتید بهره مند شد و خود در شمار چهره های فاضل و برجسته حوزه نجف درآمد.

اساتید حوزه مشهد: ۱. آیت الله شیخ نجف علی فاضل استرآبادی: فقیه فرزانه آیت الله شیخ نجف علی فاضل در سال ۱۳۰۵ قمری در قریه «نوکنده» از توابع شهر «بندر گز» در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. به مدت چهار سال از محضر آیت الله حاج شیخ علی علامه حائری (متوفی ۱۳۳۹ ه. ق) استفاده های فراوان برد. در سال ۱۳۴۰ قمری جهت نیل به مقامات عالی علمی رهسپار نجف اشرف گردید و در آن جا از محضر استوانه های علمی شیعه حضرات آیات: محقق نائینی، آقا ضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی فیض برد و به مقام رفیع اجتهاد دست یافت. از ویژگی های اخلاقی ایشان پای بندی شدید به عبادت و نوافل و ذکر و دعا بود و بر تهجد و سحر خیزی مداومت داشت.

مرحوم آیت الله کوهستانی ظاهراً کتاب «معالم الاصول» را در مشهد نزد وی خوانده است. فرزند بزرگوارش، آیت الله حاج شیخ محمد فاضل، داماد مرحوم کوهستانی است و این خود موجب ارتباط و نزدیکی هر چه بیشتر آن دو بزرگوار گشته بود. ۲. آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی:

آیت الله حاج آقا حسین قمی فرزند حاج سید محمود یکی از مراجع بزرگ تقلید بود. گفتنی است که مرحوم کوهستانی احترام فوق العاده ای برای مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی قایل بود. هنگامی که مرحوم حاج آقا حسین قمی در مسیر مسافرت به کوهستان تشریف آورده و دو سه روز در منزل آیت الله کوهستانی اقامت فرمودند، معظم له هنگام ورود آن مرجع بزرگ، در مقابل ایشان گاو قربانی کردند و نهایت ادب و فروتنی و احترام را نسبت به استاد عالی مقامش ابراز نمودند، تا آن جا که وسایل وضو و تطهیر ایشان را خود فراهم می کرد و هنگام نماز برای ایشان سجاده می انداخت. خلاصه آن که در این مدت مرحوم کوهستانی مثل عبد در برابر مولی کمر به خدمت بسته و هیچ قرار نداشت. ۳. آیت الله میرزا محمد کفایی: معروف به آقازاده نجفی در نیمه شعبان سال ۱۲۹۴ قمری در نجف به دنیا آمد. با تلاش و پشت کار، مقدمات و سطح را خواند و در مکتب پدر نامدار خود تلمذ کرد و از او اجازه اجتهاد گرفت. بر کتاب «کفایه الاصول» پدر خود نیز حاشیه ای نوشته است. گفته اند علاقه وی به کتاب کفایه به اندازه ای بود که می گفت اگر مطلبی از مطالب و معضلات آن فراموشم شود به حرم می روم و در آن جا درباره آن مطلب می اندیشم و دعا می کنم تا آن را بیابم.

اساتید حوزه نجف: درس فقه را از محضر علمی محقق مرحوم آیه الله العظمی میرزا حسین نائینی (ره) و فقیه عصر مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی بهره مند گشت و درس اصول را نزد محقق مدقق مرحوم آیت الله العظمی آقا ضیاء الدین عراقی آموخت. ایشان همواره از اساتید خود

به نیکی و بزرگی یاد می کرد ولی در بین آنان مرحوم آیت الله نائینی نزد او از عظمت و ابهت خاصی برخوردار بود و از مبانی اجتهادی وی دفاع می کرد. استعداد سرشار، حضور عالمانه و محققانه در درس های اساتید همراه با سابقه علمی در مشهد مراوده و مذاکره علمی با فقیه بزرگی چون آیت الله سید محمود شاهرودی و مباحثه با شخصیت های بزرگی همچون آیت الله شیخ محمد تقی آملی از او عالمی فاضل و برجسته ساخته و در شمار فضلاء اهل نجف قرار داده بود. برخی از اساتید ایشان در نجف اشرف به شرح زیر می باشند: ۱. آیت الله العظمی میرزا محمد حسین نائینی: مرحوم نائینی متوفی (۱۳۵۵ق) از مراجع بزرگ عصر خویش و یکی از رجال تحقیق و تدقیق در اصول و فقه است. ایشان علم اصول را با دقت تام و جدیت خاصی به طوری منظم و به دور از پیچیدگی، تهذیب و تنقیح کرد، اصولیان بزرگ وی را در این امر ستوده و استادی اش را پذیرفته اند. ۲. آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی ۱۳۶۵ قمری) یکی از فقها و مراجع بزرگ عصر اخیر است که در کیاست، درایت و حسن اداره حوزه های علمیه شهرت بسزا و نام پرآوازه ای دارد. از تألیفات او «وسيلة النجاة» است که به خاطر جامعیت آن، برخی از فقهای نامدار، از جمله امام خمینی بر آن، حاشیه نوشته اند. ۳. آیت الله ضیاء الدین عراقی: ایشان (متوفی ۱۳۶۱ ق) از فقها و علمای بزرگ است که در شهر اراک به دنیا آمد. مقدمات علوم را در حوزه اصفهان فرا گرفت و سپس به نجف اشرف عزیمت نمود و در آن جا از محضر بزرگانی چون آیات عظام سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه الوثقی، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد فشارکی کسب فیض نمود و در شمار فقهای بزرگ تاریخ علمی شیعه قرار گرفت و پس از درگذشت استاد نامدارش آخوند خراسانی بر کرسی تدریس نشست و قریب شصت سال مشغول به تدریس دروس عالی بود و در حدود دو هزار فقیه و مجتهد از محضر او بهره گرفتند. از ویژگی های این محقق بزرگ این بود که: در بحث بسیار قوی و به طور دائم در مسائل علمی تفکر می کرد، زاهد و قانع بود و از دنیا و زخارف آن اعراض می کرد.

خدمات و جهاد علمی: مهم ترین خدمات و مجاهدت های مخلصانه آیت الله کوهستانی در عرصه علم و دین تأسیس حوزه علمیه در روستای «کوهستان» یعنی زادگاه خودش بود. در سایه پربرکت این مرکز علمی توانست نقش به سزایی در بالندگی و شکوفایی فرهنگ غنی اسلام در استان مازندران ایفا نماید. ایشان در این باره چنین می فرمود: «وقتی از نجف بازگشتم در فکر بودم که چه کاری انجام بدهم و چگونه وظیفه خود را انجام برسانم؟ چطور با مردم رفتار نمایم؟ تا این که تصمیم گرفتم در ویژگی های اخلاقی و رفتاری امامان معصوم علیهم السلام غور کنم و همان سان که آنان با مردم رفتار می نمودند من نیز سیره آن بزرگواران را در رفتار خود با مردم پیاده کنم.

مردد بودم آب و نان خود را بگیرم و به شهرها و روستاها سفر کنم و به طور سیار و خانه به دوش تبلیغ نمایم یا حوزه ای بنا کنم و عده ای را تربیت کنم که آنان به جای من به شهرها و روستاها بروند و اسلام و دین را ترویج کنند. دیدم اگر بخواهم به طور سیار در مناطق مختلف بروم و وظیفه ام را این چنین انجام دهم شاید از عهده اش برنیایم و نتوانم به خوبی تبلیغ کنم و مشکلات و زحمات خاص خود را نیز در پی می داشت که با وضع مزاجی و روحی من سازگار نبود. سرانجام با توکل به خدا و توجه حضرت ولی عصر علیه السلام تأسیس حوزه را آغاز کردم و تمام سعی خود را برای تربیت و پرورش نسل جوان به کار گرفتم.» روزی به یکی از فضلا فرمودند: «هنگامی که از نجف به مازندران آمدم به همسرم گفتم: تو حاضری در حق طلاب مادری کنی و من پدری کنم و آن ها را تربیت نمایم تا نزد پروردگار روسفید باشیم؟ قبول کرد و من هم تصمیم گرفتم در آن زمان که رضا شاه نمی گذاشت یک نفر معمم در ایران وجود داشته باشد طلاب زیادی را تحت تربیت و پوشش قرار دهم.»

چگونگی احداث حوزه علمیه: آیت الله کوهستانی حدوداً از سال ۱۳۱۲ شمسی جهت تشکیل حوزه به جمع آوری و تربیت طلاب علوم دینی همت نمود. ابتدا که هنوز بنایی ساخته نشده بود حسینیه خویش را در اختیار طلاب گذاشت. به مرور زمان علاقه مندان به علم و دانش از اطراف گرد ایشان حلقه زدند تا سال ۱۳۲۱ شمسی که آمار طلاب و شیفتگان علم فزونی یافت لذا معظم له چند اتاق در حاشیه حیاط بیرونی خود احداث کردند و با افزایش بیشتر طلاب و کمبود اتاق به ناچار در منازل محل به عنوان مستأجر اسکان می یافتند تا آن که با اصرار طلاب در مورد احداث ساختمان و افزایش خوابگاه، به قرآن تفأل می زدند که این آیه می آید: «قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون؛ بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوید که این از تمام آنچه گردآوری کرده اند بهتر است.» با الهام از این آیه امیدبخش تصمیم بر احداث ساختمان مدرسه گرفت و با یاری خدا و توجهات حضرت ولی عصر علیه السلام کلنگ آن را به زمین زد و با تلاش و کوشش همراه با تدبیر و دوراندیشی سه دستگاه ساختمان کاه گلی بسیار ساده و بی الایش که هر یک مشتمل بر چند حجره (مدرسه فضل، ۵ اتاق رحمت، ۱۱ اتاق و فرح ۱۲ اتاق در دو طبقه) بود برای اسکان طلاب بنا کرد. زمین های مدرسه از ملک شخصی وی بود و در ساختن مدرسه نیز سعی وافر داشت از اموال شخصی آن را تکمیل نماید و از سهم امام علیه السلام استفاده نکند.

و اگر احیاناً دیگران می خواستند در جهت تکمیل بنای مدرسه وجهی بپردازند دقت داشت که هر پولی را قبول نکند، لذا وقتی یکی از متمکنین مقداری پول فرستاد که در بنای ساختمان استفاده شود، چون نمی توانست آن پول را قبول نکند و از طرفی هم در مصرف آن احتیاط می کرد پول را گرفت ولی خرج چیر دور مدرسه کرد و آن را در ساختمان به کار نگرفت و طولی نکشید که آن چیر

خشک شد و به مرور زمان تمام چوب هایش از بین رفت. برخی از طلاب که از ابتدای تأسیس خدمت ایشان بودند نقل کردند که ما خودمان در ساختمان مدرسه کمک می کردیم و خود آقا نیز از کمک کردن و مهیا نمودن وسایل مورد نیاز و گاه در آماده کردن گِل و حمل چوب دریغ نداشت.

مدرسه از سه قسمت تشکیل شده بود، ایشان هم طبق مفاد آیه شریفه نام آن ها را به ترتیب آیه فضل، رحمت و فرح نامید. ایشان در این باره می فرمود: از این آیه استفاده می کردم که مدرسه چهارمی به نام جامعه (مما یجمعون) بسازم. لیکن این خواسته معظم له عملی نگردید و همان سه مدرسه دایر بود. در اندک زمانی حوزه کوهستان مملو از مشتاقان علم و فضیلت و کمال گردید به حدی که شمار طلاب از دویست تن فراتر رفت و در بعض سال ها تا چهار صد نفر نیز سکونت داشتند، و به این ترتیب دوران حیات و شکوفایی علوم دینی پس از سال ها خاموشی در مازندران آغاز گشت. یکی از بزرگان در توصیف و تمجید از آیه الله کوهستانی و خدمت ایشان به اسلام و روحانیت فرمود: کوهستانی دهات را نجف کرد.

نقش همسر ایشان در موفقیت حوزه: به طور کلی نقش همسر شایسته و فداکار در موفقیت و پیشرفت اهداف متعالی شوهر، غیر قابل انکار است. همسر آیت الله کوهستانی را باید از زمره زنان و بانوان ایثارگری به شمار آورد که توانست با درک صحیح موقعیت آیت الله و اهداف بلند و حیات بخش وی نقش بسیار مفید و مهمی را ایفا کند و در واقع یکی از مهم ترین عوامل موفقیت مرحوم کوهستانی در تشکیل و ساماندهی حوزه و تعلیم و تربیت صدها عالم و دانشمند فداکاری و از خودگذشتگی های این همسر بزرگوار بود. از جهت صفات روحی و فردی وی بانویی صالح و پاکدامن بود. قناعت و ساده زیستی، عشق و علاقه وصف ناپذیر به معظم له و درک موقعیت اجتماعی و معنوی ایشان او را از دیگر زنان ممتاز ساخته بود. اهل ذکر و دعا بود. نماز را با طمأنینه و خضوع می خواند. در تمام دوران زندگی مشترک خود چه در مشکلات و ناملایمات و چه در آسایش و راحتی یار و یاور او و خود را شریک شوهر عالی قدرش می دانست. کسانی که از گستردگی کار روزانه این بانوی پرکار با اطلاع بودند می دانند چه قدر در اداره مهمانان و مدیریت کارهای زیاد منزل مهارت داشت وی با شناخت عمیق به مقام و جایگاه والای ایشان هیچ گاه در کارش احساس خستگی نکرد و در راه تحکیم و تعالی آن حوزه پربرت از هیچ کوششی دریغ نورزید. فرزند ایشان می گوید: مادرم برای من نقل کرد که: «در یکی از روزها که کارگران مشغول ساختن بنای مدرسه بودند یکی از فرزندانم سخت بیمار و در حال احتضار بود، من می بایست از یک طرف کارگران را پذیرایی و برای مهمان ها غذا تهیه نمایم و از طرف دیگر با پنبه لبان خشکیده فرزندم را با آب تر کنم تا او را از مرگ نجات دهم. گر چه فرزند عزیزم با آن بیماری از دست رفت اما این گونه خود را تسلی می دادم که ادای وظیفه کردم و خوش حال بودم که من نیز در پایه ریزی و اساس این هدف بزرگ و

مقدس سهمی دارم.» این بانوی بزرگوار برای طلاب نوجوان همچون مادری دلسوز و مهربان بود، همه را فرزند خود می دانست، هر طلبه ای که احساس گرسنگی می کرد و در حجره خود چیزی نداشت و به این مادر مهربان مراجعه می کرد وی با محبت و خوش رویی از غذاهای منزل در اختیارش می گذاشت و او را نا امید بر نمی گرداند. یکی برای گرفتن نان می آمد و دیگری برای ترشی، یکی سبزی می خواست و دیگری سیر، یکی کدو می خواست و دیگری دوغ. برای او تفاوتی نداشت که طلبه روستایی باشد یا شهری از طبقات محروم و فقیر باشد یا غنی و متمکن همه را یکسان می نگریست و به آنان علاقه داشت و همین محبت های بی دریغ مادرانه بود که طلاب او را چون مادر خویش می دانستند و وی را «ننه جان» صدا می کردند. او هم از مهمان ها پذیرایی می کرد و هم سرپرست فرزندان بود و هم تسکین بخش خاطر طلاب جوان و هم نوازش گر دل های غم زده نوجوانان دور از وطن و مهجور از پدر و مادر بود. او چنان مادر مهربانی بود که می گفت: «روزی که برادر جوانم را از دست داده و تازه از سر مزارش با دلی اندوهناک و دیده ای اشکبار برمی گشتم و در غم جگرخراش برادرم در گوشه خانه اشک می ریختم سید عبدالکریم (شهید هاشمی نژاد) آمد و گفت: استاد ما آقا سید خلیل (آیه الله حاج سید خلیل محمدی بادابرسری) کسالت دارد اگر برای او آش سوپ درست کنید برای حالش مناسب است، با خوش رویی پذیرفتم و آش سوپ را بار گذاشتم گویی که من خواهر برادر مرده نیستم.» از این جهت بود که شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد که خود نیز از محبت های آن مادر بهره مند گشته فرمود: اگر ننه جان نبود، آقا نمی توانست این طور در کارشان موفق باشند و چنین حوزه با عظمتی را اداره کنند. و نیز آیت الله حاج شیخ محمد شاهرودی به شهری فرمود: «نیمی از کارهای حوزه و کمک به ریاست دینی آیت الله بر دوش همسر وی بود.»

رحلت: مرحوم آیت الله کوهستانی در سال های آخر عمر شریفشان به بیماری برونشیت مزمن و تنگی نفس مبتلا شدند که در فصل زمستان به علت سرما بیماری شدت پیدا می کرد و لازم بود تحت مراقبت ویژه پزشکان قرار گیرد. پیوسته این کسالت در شدت و ضعف بود تا آن که در تاریخ هشتم شوال ۱۳۹۱ به پیشنهاد بعضی از ارادتمندان و با تفأل به قرآن کریم جهت توسل به ساحت مقدس حضرت معصومه علیها السلام به قم عزیمت نمودند و پس از معاینات اولیه در بیمارستان آیت الله العظمی گلپایگانی بستری گردیدند و تحت معالجه پزشکان متعهد قرار گرفتند. باری با عنایت خداوند متعال و تلاش پزشکان همراه و بذل توجه آیت الله گلپایگانی و فرزند بزرگوارش، بهبودی کامل برای آقا جان حاصل گردید و با کمال رضایت و خرسندی به مازندران مراجعت نمودند.

پس از بازگشت به مازندران طبق صلاح دید پزشکان معالج به جهت آماده نبودن امکانات رفاهی منزل، ایشان را به بیمارستان «زارع» ساری انتقال دادند. در مدت بستری شدن علما و مردم

شریف از طبقات مختلف از آقا عیادت به عمل می آوردند و از بهبودی حال آقا جان اظهار خوشحالی می کردند، تا آن که با مراقبت بی دریغ پزشکان زحمت کش مازندران پس از یک هفته معظم له با سلامتی کامل به کوهستان بازگشتند.

بازگشت بیماری : افسوس که این سلامتی چندان به طول نینجامید، بر اثر سرماخوردگی وضع مزاجی آقا در ۲۸ ذی قعدة ۱۳۹۱ به هم خورد و بار دیگر غم و اندوه در چهره ارادتمندان ظاهر گشت. آقا زاده ایشان می گوید: پس از دگرگونی حال آقا جان بلافاصله از قم به حضورشان رسیدم، وضع مزاجی و جسمی ایشان را متغیر دیدم؛ به گونه ای که دیگر از آن به بعد حالشان رو به بهبودی نرفت و حال عمومی شان تغییر کرد. در این روزهای سخت آخر عمرشان گاه که با هم می نشستیم، معظم له از سخنان و نصایح پندآموز برای من بیان می فرمود از جمله این که می فرمودند: «پسر بعد از مرگ من هیچ چیز تو را به این اندازه خوشحال نکند که بفهمی من آمرزیده شدم. «محمد، دست خالی است! مرحوم آیت الله کوهستانی در این اواخر عمر بسیار نگران آخرتش بود، با همه زهد و ورع، خود را دست خالی می دید، از این رو هرگاه برخی از شاگردان او از قبیل شهید هاشمی نژاد و دیگر فضلا که از مشهد به حضورشان می رسیدند، می فرمود: «سلام مرا به امام رضا علیه السلام برسانید و بگویید شیخ محمد دارد می آید، ولی دست خالی است.» فرزندشان می گوید: روزی یکی از علمای منطقه در محضرش حضور داشت وقتی نگرانی ایشان را از سفر آخرت مشاهده نمود به ایشان عرض کرد: شما کارها و وظایفتان را به خوبی انجام دادید و نباید مشکلی داشته باشید. آقا با چهره ای برافروخته در جوابش فرمودند: «چه می گویی؟ امامی مثل علی علیه السلام وقتی که می خواهد از دنیا برود می گوید، نمی دانم خدا با من چه طور می خواهد معامله کند؟» روزهای آخر حیات که هر لحظه به مرگ نزدیک تر می شد؛ در حالی که ترس تمام وجود او را احاطه کرده بود، فرمودند: «حتماً مرا به مشهد ببرید من باید پناهنده به حضرت رضا علیه السلام شوم. جنازه مرا ببرید دور ضریح مطهر طواف بدهید من پناهنده به آن حضرت بشوم، آن گاه هر جا خواستید دفن نمایید.» آقا ما را پذیرفت! گویا تأکید و سفارش ایشان مبنی بر انتقال جنازه اش به مشهد به خاطر خوابی بود که احساس کرد حضرت رضا علیه السلام او را پذیرفتند، از این رو خود می فرمود:

«بر حسب خواب هایی که دیده شد معلوم می شود آقا حضرت رضا علیه السلام ما را پذیرفتند.»

و آن خواب این بود که مشاهده کردند همه حضرات معصومین علیهم السلام در اتاقی نشسته اند و ایشان وارد آن مجلس شد، ولی جایی نیست که ایشان بنشینند؛ در این لحظه حضرت رضا علیه السلام نزد خود جایی را باز نمودند و خطاب به ایشان فرمود: «بیا پیش من بنشین.» دهان شیطان را مشت میزنم! در روزهای آخر با این که در بستر بیماری بود و دیگر رمقی نداشت، اما همواره در یاد خدا و مشغول ذکر بود. دختر مکرمه شان نقل می کند: پرسیدم: آقا جان می توانی با دهانت ذکر

بگویی؟ فرمود: «خدا لعنت کند شیطان را هر وقت می خواهیم ذکر بگویم سرفه ام می گیرد، اما من دهان شیطان را مشت می زنم و هر طور است ذکر خودم را می گویم.» روزها به سرعت سپری می گشت و بیماری آن مرد الهی هم چنان ادامه داشت و پزشکان و بستگان همه در تب و تاب بودند تا آن که روز پنج شنبه ششم ربیع الاول ۱۳۹۲ بر اثر شدت بیماری آقا جان از هوش رفت، ولی با تلاش پزشکان زحمت کش به هوش آمد. چیزی نگذشت که بار دیگر بی هوش شد و به مدت یک هفته تمام در حال اغما به سر برد و در طول این مدت یکی دو بار بیش تر نتوانست سخن بگوید آن هم به صورت جمله ای کوتاه. از جمله سخنان گهربار او در واپسین لحظات آن بود که فرمود: «مگر راهی غیر از راه خدا هست؟» سرانجام در حدود ساعت یک بعد از نیمه شب جمعه چهاردهم ربیع الاول برابر با هشتم اردیبهشت سال ۱۳۵۱ شمسی در حالی که سکوت سنگینی فضای منزل آن عالم الهی و آسمان خطه شمال را فراگرفته بود قلب مبارکش از تپش باز ایستاد و خورشید فروزانی که هزاران نفر از پرتو روشنایی او بهره می گرفتند غروب کرد و ندای «ارجعی الی ربک» را لبیک گفت و روح بلندش به ملکوت اعلی پرواز نمود و بدین ترتیب خواسته اش که رحلتش شب جمعه باشد، مستجاب گشت و در آن شب غفران و رحمت الهی به لقای محبوب شتافت. طبق وصیت اش آیت الله هاشمی نسب (داماد ایشان) پیکر مطهرش را همان شب در حیاط منزل غسل داد. صبح جمعه آیت الله حاج شیخ محمد شاهرودی از علمای برجسته بهشهر بر ایشان نماز خواند. پس از انتقال جنازه به مشهد صبح فردا یعنی روز پانزدهم ربیع الاول پیکر مطهر آن عالم ربانی با حضور علما و مراجع و طلاب و قشرهای مختلف مردم به سمت حرم منور تشییع شد. (اینجانب مؤلف کتاب در تشییع جنازه آن بزرگوار شرکت داشتم که در صحن مسجد گوهرشاد شیخ رضانوغانی در رابطه با اوصاف ایشان سخنرانی داشت) با عنایت حضرت رضا علیه السلام و سفارش آیت الله العظمی میلانی در فرصتی کوتاه بدن پاک آن رادمرد الهی را در بهترین نقطه یعنی دارالسیاده در جوار ملکوتی امام هشتم به خاک سپردند تا برای همیشه در پناه آن امام همام باقی و زنده بماند. پس از ارتحال ایشان یکی از شاگردان در خواب می بیند که قیامت برپاشده و آیت الله کوهستانی را جهت محاکمه در دادگاه عدل الهی حاضر ساختند، وقتی از ایشان گزارش زندگی در دنیا را خواستند، معظم له این چنین بیان کرد: «من در دنیا جوری زندگی کرده ام که امروز هیچ یک از اعضا و جوارح علیه من شهادت ندهد.»

آشنائی با شیخ جواد بلاغی

مرحوم شیخ جواد بلاغی از استادان مرحوم والد بود. ایشان یکی از علمای بزرگ اسلام است که کتابهای نفیس و گران قدری، همچون «الرحلة المدرسية و الهدی الی دین المصطفی» (۲) را در رد

آیین یهود و مسیحیت به رشته تحریر درآورده است. کتابهای ایشان در این زمینه از جمله بهترین کتابهاست. در این کتابها به تحریف های تورات و انجیل پرداخته شده و آن مرحوم تناقضات عهدین را کنار هم نهاده و اختلاف نسخ تحریف شده فعلی را با تورات و انجیل اصلی به اثبات رسانده است. کتابهای ایشان فوق العاده ارزش دارد. اگر يك صفحه از این کتابها را در مقابل خود بگذارید مطالب و دلایل بسیاری برای اسلام آوردن يك شخص یهودی یا مسیحی در آن خواهید یافت.

شیخ جواد بلاغی بسیار فقیر بود و به زحمت خرج زندگی خود را به دست می آورد. از همین رو سرانجام بر اثر بیماری سل مُرد. اما این که چطور این کتابها را نوشت خود حکایتی بسیار آموزنده است. از مرحوم والد [آیه الله العظمی میرزا مهدی شیرازی قدس سره]، نقل شده است که ایشان برای نوشتن این کتابها نیاز به فراگیری لغت عبری داشتند؛ چرا که تورات و انجیل به زبان عبری است و آن زمان مانند امروز دانشگاهی نبود که این زبان را آموزش دهند و این کتابها را دقیق ترجمه کنند. در نتیجه ایشان برای آن که بدانند ترجمه های عربی و فارسی با اصل کتابها فرقی دارند یا نه، تصمیم می گیرند لغت عبری را بیاموزند. در آن زمان اسرائیل وجود نداشت و یهودی ها در همه جای جهان از جمله در سامرا پراکنده بودند. در این شهر بازاری وجود داشت به نام سوق الیهود، که یهودی ها و بچه هایشان در آن به زبان مادری شان یعنی عبری گفت و گو می کردند.

ایشان ابتدا می خواستند عبری را از بزرگان و علمای یهود یاد بگیرند، ولی آنها آموزش نمی دادند؛ زیرا معلوم بود هدف شیخ از یادگیری عبری، استفاده از آن علیه یهودیت است. بازاریان و تجار نیز از آموزش زبان عبری به شیخ خودداری می کردند. مرحوم بلاغی گاهی اوقات برای فهمیدن معنای يك کلمه مجبور می شد سر ظهر که هیچ کس در آن گرمای سوزان عراق بیرون نمی آمد و همه در سردابها مشغول استراحت بودند، به محله یهودی ها برود و با پول نهار و شامش آب نبات می خرید و به بچه یهودی ها که بیرون مانده بودند می داد تا يك کلمه از کتاب تورات برایش معنا کنند. در آن گرما همه مردم بیست، سی پله زیر زمین می رفتند تا در محیط خنکی باشند، و حتّی در حرم عسکرین علیهما السلام هم کسی پیدا نمی شد و از گرما ضریح داغ می شد تا جایی که نمی شد بر آن بوسه زد. عده ای برای آن که لبشان نسوزد عبا را روی ضریح می گذاشتند و روی عبا را می بوسیدند. مرحوم بلاغی در چنین وضعیتی تورات را که دو برابر قرآن است زیر بغل می گرفت و از بچه ها معنای کلمات آن را می پرسید و به این شکل لغت عبری را یاد گرفت. مرحوم بلاغی با خود نگفت خدایا، نه دانشگاهی وجود دارد که عبری یاد بگیرم، نه پولی دارم و نه طاقت گرما دارم. بلکه با تعقل و تدبیری که حضرت صادق علیه السلام می فرماید، به این نتیجه رسید که به رغم تهی دستی برود از بچه های یهودی یاد بگیرد و کلمه کلمه یاد گرفت. عبری لغتی است که هر چند با زبان عربی خویشاوند و هم ریشه است، ولی شباهت زیادی به عربی ندارد و آموختن آن آسان نیست. چه قدر

صبر و کوشش خستگی‌ناپذیر لازم است تا از طریق معلمانی که بچه هستند، بر این زبان تسلط حاصل شود. آن وقت ما بیاییم این صبر را با صبر خود، مقایسه کنیم، اصلاً قابل قیاس نیست. آن بزرگوار با چنین مشقت‌های طاقت‌فرسایی الهدی و الرحله را نوشت. من ده ها کتاب در مناقشه کتاب عهدین دیده‌ام، اما واقعا این دو کتاب مرجعی برای محققان است و دیگران نیز که خواسته‌اند در این زمینه کتاب بنویسند از آنها استفاده کرده‌اند. «این معنای صبر در تبلیغ است. حال روز قیامت، ما را کنار شیخ جواد بلاغی می‌گذارند؟! امثال ما هرگز شایستگی مقایسه شدن با ایشان را نداریم». محمد جواد بلاغی (۱۲۸۳ - ۱۳۵۲ ق) از شاگردان آقا رضا همدانی، شیخ محمد طه، ملا کاظم خراسانی بود. محمد جواد بلاغی متکلم، مفسر، فقیه، اصولی، شاعر و ادیب، (زاده ۱۲۸۲ و درگذشته ۱۳۵۲ در نجف) روحانی شیعه عراقی است. وی در سال ۱۲۸۲ در محله براق نجف اشرف به دنیا آمد. پدرش شیخ حسن بلاغی، از اهل علم و دانش بوده است. خانواده بلاغی از خانواده‌های مشهور به فضل و علم و اجداد او همه از مردان علم و ادب شناخته شده‌اند که از جمله آنها مؤلف کتاب مشهور «تنقیح المقال» است. علوم مقدماتی را در حوزه علمیه نجف اشرف فراگرفت. در سن ۲۴ سالگی (۱۳۰۶) به کاظمین رفت و ۶ سال (تا سال ۱۳۱۲) در آنجا ماند. در این مدت به خاطر ارتباط با پیروان ادیان، مذاهب و مکاتب مختلف، با افکار آنها آشنا شد. در سال ۱۳۱۲ به حوزه نجف برگشت. دوره اقامت دوباره او در نجف ۱۴ سال به درازا کشید؛ سپس راهی سامرا شد و در درس میرزای شیرازی شرکت کرد. ده سال در سامرا ماند و در این مدت به تحقیق و تألیف پرداخت و بخشی از آثارش را در این شهر نگاشت تا اینکه این شهر به دست نیروهای انگلیسی اشغال شد. از این رو، دوباره به کاظمین رفت. پس از دو سال به شهر نجف برگشت و تا پایان عمر به جهاد علمی خود ادامه داد.

اساتید: سید محمد حسن هاشم هندی غروی. ملا محمد کاظم خراسانی. میرزا محمد تقی شیرازی. سید حسن صدرالدین کاظمی. محمد حسین مامقانی. میرزا حسین نوری. طه نجف. رضا همدانی. شاگردان: سید شه ابالدین مرعشی نجفی. سید ابوالقاسم خویی. سید هادی میلانی. میرزا محمد علی اردوبادی نجفی. سید محمد صادق بحر العلوم. محمد رضا آل فرجالله نجفی. محمد مهدوی لاهیجی. ذبیح الله محلاتی. میرزا محمد علی مدرس خیابانی. نجم الدین جعفر عسکری تهرانی. محمد رضا طبسی نجفی. علامه میرزا محمد علی ادبی تهرانی. علی خاقانی. علی محمد بروجردی. مهدی بن داوود الحجار. مجتبی لنکرانی نجفی. سید صدرالدین جزایری. ابراهیم بن شیخ مهدی قریشی. مرتضی مظاهری نجفی. سید مرتضی لنگرودی.

تألیفات: از علامه بلاغی در زمینه‌های فقه، اصول، تفسیر، تاریخ، کلام و عقاید، ادیان و مذاهب آثاری باقی مانده است که به بیش از شصت کتاب و رساله میرسد. تفسیر آلاء الرحمن. الهدی الی دین

المصطفی (در دو جلد) . الرحله المدرسية او المدرسة السیارة . اعاجیب الاکاذیب . التوحید و التثلیث . داعی الاسلام و داعی النصاری . رساله فی الرد علی ینابیع الاسلام . المسیح و الانجیل . نصایح الهدی . الشهاب . انوار الهدی . البلاغ المبین . نسمات الهدی . مصباح الهدی . مسئلة فی البداء . الرد علی الوهابیة . اجوبة المسائل البغدادیة . رساله فی الرد جرجیس سایل و هاشم العربی . دعوی الهدی الی الورع فی الافعال و الفتوی . المصاییح فی بعض من ابدع فی الدین فی القرن الثالث عشر . رساله ای درباره اوامر و نواهی در علم اصول . رساله ای در نفی تزویج ام کلثوم با عمر بن خطاب . رساله ای درباره عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) . رساله ای در ردّ جرجیس سائل و هاشم عربی . رساله ای در ردّ حسیون . ردّ بر کتاب «تعلیم العلماء» نوشته غلام احمد قادیانی . ردّ بر کتاب «حیة المسیح» نوشته غلام احمد قادیانی . ردّ بر کتاب «ینابیع الکلام» . داروبن و اصحابه .

فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی : وی در برابر تهاجم و شبیخون فرهنگی سیاسی غرب در آن دوره، اقدامات زیر را انجام داده است: شناسایی مکتب‌هایی که دین اسلام و آموزه های آن را مورد حمله قرار میدادند: وی در این بررسی دشمنان اسلام را در آن دوره، سه گروه عمده دریافت: مسیحیت و یهودیت؛ مادیگراها و فرقه های انحرافی که در درون دنیای اسلام با کمک استعمار پدید آمده بودند، که عبارت بودند از: بابیه و بهائیه، قادیانیه و وهابیت. از این رو، برای اینکه در میدان مبارزه فکری با برهان محکم وارد شود، با کوشش بسیار به جز زبان مادری (عربی) زبانهای عبری، انگلیسی و فارسی را فراگرفت و برای یادگیری زبان عبری با شماری از یهودیها در بغداد ارتباط و دوستی برقرار نمود. مطالعه عمیق و گسترده درباره یهود و مسیحیت با استفاده از منابع اصیل خود آنها و گردآوری اطلاعات از منابع آنها، در ابطال عقایدشان و اثبات حقانیت اسلام و نبوت پیامبر اعظم (ص).

مواجهه عالمانه و برهانی با شبهه ها، پرسشها و دروغ‌پردازیهای آنها درباره اسلام و رسول خدا (ص) در برابر گروه های مادیگرا و فرقه های انحرافی درون عالم اسلام با جدیت مبارزه نمود و با زبان و قلم به نقد و رد دیدگاه ها و ادعاهای آنها پرداخت و نیز از مبارزه عملی در برابر فرقه های انحرافی دست نکشید. افزون بر نقد و رد اندیشه های ضد دین اسلام، به نشر آثاری اقدام کرد و آنها را به دست مسلمانان و جوانان مسلمانی که در معرض تهاجم فرهنگی غرب قرار داشتند، رساند. در این راه برای استفاده هرچه بیشتر مسلمانان غیر عربزبان از این منابع؛ شماری از کتابهای خود را به فارسی و انگلیسی ترجمه نمود و از مسلمانان هم خواست به نشر این کتابها بپردازند.

وفات : وی در شب دوشنبه ۲۲ شعبان ۱۳۵۲ وفات یافت و در صحن حرم علی بن ابیطالب به خاک سپرده شد. (منبع: شبکه اطلاع رسانی اجتهاد . جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم. گلشن ابرار. ج ۲، چ ۳، نشر معروف، قم: ۱۳۸۵).

آشنائی با سید کاظم رشتی

سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹) دومین رهبر شیخیه و جانشین شیخ احمد احسائی بود. اجداد او از اشراف سادات حسینی مدینه بودند و دو نسل بود که ایرانی شده بودند. جدش سید احمد بعثت شیوع طاعون از مدینه به رشت رفت، او در جوانی به یزد رفت و به شیخ احمد احسائی پیوست و سپس به کربلا رهسپار شد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود. بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که بیشتر رمزگونه و نامفهوم است. وی در اصطلاح شیخیه ملقب به «سید نبیل» است. او در کربلا مورد توجه علمای عصر خود گردید، محمود آلوسی مفتی بغداد صاحب «مقامات آلوسی» درباره سید کاظم گوید: اگر سید در زمانی میزیست که ممکن بود نبی مرسل و پیغمبری باشد من اول من آمن بودم، زیرا شرایط لازم به اخلاق و علم کثیر و عمل به سجایای معنوی در شخص او موجود است. از جمله شاگردان سید، حاج محمدکریم خان کرمانی و سید علی محمد شیرازی، معروف به «باب» است. نوشته اند نجیب پاشا حاکم عثمانی به او قهوه ای مسموم خوراند و سید در ذیحجه سال ۱۲۵۹ ه. درگذشت و در جوار قبر حسین بن علی مدفون شد.

آثار: «شرح القصیده» در شرح قصیده لامیه پاشا عبدالباقی افندی عمری موصلی والی عراق. این کتاب در سال ۱۲۷۰ در تهران به طبع رسیده است.

شاگردان سید کاظم رشتی: حاج محمدکریم خان کرمانی. ملاحسین بشرویه ای (ملقب به اول من آمن). سید کاظم رشتی قبل از مرگ، به شاگردانش سفارش کرد تا دنبال قائم موعود بگردند. او میگفت که قائم موعود به زودی ظهور خواهد کرد. در میان شاگردانش فردی بود به نام ملا حسین بشرویه ای. سید کاظم او را مأمور کرده بود که برای مذاکره با سید شفتی و میرزا عسکری (از روحانیون برجسته آن روزگار) به اصفهان و خراسان برود بعد از برگشت او از ایران، استاد او دیگر در حیات نبوده است. از نظر ملا حسین بشرویه ای نه میرزا محیط کرمانی و نه میرزا حسن گوهر هیچ کدام نمیتوانسته اند پیشوائی باشند که او انتظار داشته است. بدین جهت مطابق شریعت اسلام به مدت ۴۰ روز به حال اعتکاف در مسجد کوفه به سر برد. در این زمان یکی دیگر از علمای شیخی به نام ملا علی بسطامی با عده ای دیگر به مسجد وارد میشوند و آنها هم در اعتکاف شرکت میکنند. بعد از خاتمه ۴۰ روز ملاحسین که زودتر اعتکاف را شروع کرده بود با دوستان خود عازم ایران میشود و در بدو ورود به شیراز با سید علی محمد باب تصادفا برخورد میکند. ملاحسین بشرویه ای در تاریخ ۲۳ می ۱۸۴۴ به شیراز میرسد و در آنجا با باب دیدار میکند. ملا حسین به مانند سایر شیخیه ها بدنبال جانشین احتمالی سید کاظم رشتی بود. در دیدار به ملاحسین، باب توانست تا بشرویه ای را

متقاعد نماید که او قائم موعود است. بشرویه ای به باب ایمان میآورد. به دنبال او عده ای دیگر از شیخیان به شیراز میآیند و از ایمان آورندگان به باب شده و از حروف حی (حواریون باب) میشوند. ملاحسین بشرویه ای، اولین کسی بود که به باب ایمان آورد. پس از ایمان آوردن او تا مدت ۵ ماه، ۱۷ نفر دیگر نیز به باب ایمان آوردند. سید علی محمد شیرازی (ملقب به باب، نقطه اولی، شمس حقیقت). سید علی محمد باب تقریباً ۲۰ ساله بود که جهت زیارت به عراق سفر کرد و نزدیک ۱ سال (۱۸۳۹-۱۸۴۰) را در آنجا و اکثراً در کربلا گذراند و در آن مدت به طور منظم در کلاسهای سید کاظم رشتی، پیشوای مکتب شیخیه، شرکت کرد. وی کمی بعد به اصرار خانواده اش به شیراز برگشت. باب دست کم در دو جا در آثارش از او با عنوان معلمی، یاد میکند. زرین تاج برغانی (ملقب به طاهره قره العین). طاهره قره العین یکی از شاگردان سیدکاظم رشتی بود که بعدها به سیدعلی محمد باب و آیین بیانی گروید. وی یکی از حروف حی میباشد. طاهره در کودکی حافظ قرآن بود و به حل مسائل فقهی علاقه نشان میداد. او توانست تحصیلاتی عالی نزد پدر و مادرش و همچنین سایر اعضا خانواده داشته باشد او ادبیات و شعر فارسی را نزد مادر خود و فقه، اصول، حدیث و تفسیر را نزد پدر، برادر (عبد الوهاب) و عموی (شهید ثالث) فراگرفت. وی همچنین فلسفه، حکمت و عرفان را نزد دو تن از پسرعموهای پدرش آموخت. منابع اسلامی، بلاغت و فصاحت کلام وی را تأیید کرده اند. وی پس از آنکه با سیدکاظم رشتی مکاتبه و ارتباط برقرار کرد توسط او قره العین نامیده شد. او همچنین عروس عموی محمدتقی برغانی ملقب به شهید ثالث بود. کفر خوانده شدن شیخیه توسط پدرشوهر طاهره و دشمنی شوهرش با آنان، باعث شد تا طاهره و همسرش از یکدیگر جدا شوند و طاهره به خانه پدری بازگردد. فرزندان وی نزد پدر خود باقی ماندند. در مقطعی از زمان او تصمیم گرفت تا با مراجع شیعه مکاتبه کند و از آنان اجازه اجتهاد بگیرد. از نوشته های خود او چنین برمیآید که مجتهدان شیعه در پاسخ و در عین حال که طاهره را دارای شرایط اجازه اجتهاد میدانستند، اعطای اجازه به یک زن را خلاف عرف میدانستند. چه بطور مستقل و یا آنطور که گفته شده است تحت تاثیر پسر داییش ملاجواد ولیانی و یا عمویش ملا محمدعلی، طاهره به شیخیه گرایش پیدا کرد. پس از ازدواج، او مشتاقانه دروس شیخ احمد احسائی (مؤسس مکتب شیخیه که عموی کوچکترش ملا محمدعلی برغانی نیز به او گرایش داشت) را دنبال میکرد. او کسی بود که شوهر و پدرشوهر طاهره بر سر مسایل اعتقادی با وی دشمنی داشتند. مبنای اعتقادی شیخیه چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن چهارم بود. آنان معاد و عدل را در زمره اصول دین نمیشمردند و در عوض به رکن چهارم یا باب امام زمان اعتقاد داشتند. طاهره اندکی پس از ازدواج و به همراه همسرش برای سیزده سال به کربلا و نجف رفت و تحصیلات در زمینه فقه، کلام و سایر علوم دینی را دنبال نمود. او موفق شد در کربلا در محضر سیدکاظم رشتی تدریس نموده و در سال ۱۸۴۱ به

همراه همسر و خانواده اش به قزوین بازگردد. در طول این سه سال، طاهره افکار جدید شیخی را به صورت علنی تبلیغ مینمود. همین باعث شده بود تا همسر، عمو و پدرش او را خاطر گرایشش به شیخیه سرزنش کرده و او را از مطالعه بیشتر افکار شیخی برحذر بدارند. به نظر میرسد او نیز ابتدا از حمایت عموی کوچکترش ملاعلی و بعدتر از حمایت شوهرخواهرش ملامحمدعلی قزوینی (که بعدها یکی از حروف حی شد) برخوردار بوده‌است. طاهره بعد از شیخ احمد احسائی، با جانشین او سید کاظم رشتی، رهبر شیخیه مکاتبه داشت. در همین مکاتبات بود که به وسیله او به «قرة العین» ملقب شد.

آشنائی با ابونصر فارابی (معلم ثانی)

ابونصر محمد بن طرخان فارابی فیلسوف ودانشمند وریاضیدان و منجم (۳۳۲ - ۲۵۹ه.ق) معروف به ابونصر فارابی، ملقب به معلم ثانی بود. وی در ۲۵۹ه.ق در روستای وسیج از ولایت فاراب در ترکستان متولدشد. پدرش از فرماندهان سپاه بود. فارابی سالهای عمر دراز خود را در بغداد گذرانید و بیشتر کتابها خود را در آنجا نوشت. در سال ۳۳۰ه.ق به دعوت سیف الدوله حمدانی شیعی به دربار او رفت مدتی را در حلب گذرانید و به شام و مصر نیز سفر کرد و به سال ۳۳۹ه.ق در گذشت. در سال ۲۵۹ هجری قمری در شهر فاراب ماورالنهر و در یک خانواده مذهبی پسری متولد شد که بعد ها به معلم ثانی معروف گردید. از همان ابتدا آثار نبوغ و استعداد سرشار در ایشان ظاهر بود. تحصیلات مقدماتی را در ماوراءالنهر آموخت سپس به بغداد رفت و در آنجا عربی را فرا گرفت و در محضر اساتیدی همانند ابوبشر منطق و حکمت آموخت سپس به دمشق رفت. او اولین فیلسوف نامی ایران بعد از اسلام است. تحقیقات و نوشته هایش رهگشای فیلسوفان و دانشمندان از جمله ابن سینا و ابوریحان بیرونی قرار گرفت. او در علوم ریاضیات، منطق، فلسفه، طب و خصوصا موسیقی سرآمد دانشمندان عصر خود گردید. وی در اصول مذهب شیعه تحقیقات زیادی انجام داد. تحقیقات ابونصر فارابی بیشتر در آثار ارسطو صورت گرفت که به همین دلیل بعد از ارسطو او را معلم ثانی نامیدند. فارابی اختراعاتی از جمله ساز سنتور داشت و کتاب ارزشمند موسیقی الکبیر را در این رابطه نگاشت. آثار وی: آراء اهل مدینه الفاضل - کتابهای حکم - احکام نجوم - شرح کتاب برهان ارسطو. آثار فارابی بر بزرگان علمی ایران از جمله یکی از شخصیت های گرگان به نام «سید شریف گرگانی» تاثیر گذاشت. فارابی در سن ۸۰ سالگی پس از خدمات ارزشمند به جهان اسلام در دمشق درگذشت. قطعه شعری از ابونصر فارابی: اسرار وجودم خام و ناپخته بماند/و آن گوهر بس شریف ناسفته بماند/هر کس به دلیل عقل چیزی گفتند/آن نکته که اصل بود نا گفته بماند. علی‌رغم آن که نوعی اجماع نظر وجود دارد که ابونصر فارابی مؤسس فلسفه اسلام و بنیان‌گذار فلسفه سیاسی است

و در عصر خویش «معلم مطلق» و در همه زمان‌ها او را «معلم ثانی» بعد از ارسطو لقب داده‌اند؛ اما آن چه عجیب می‌نماید و محققان علاقه‌مند به اندیشه وی را متحیر کرده، این است که ایشان با وجود کثرت آثار و تألیفات، شرح حال زندگی و تحصیلات و مسافرت‌ها و نحله فکری و روابط اجتماعی خویش را به تقریر در نیاورده است و اطلاعاتی از خود به جا نگذاشته است و یا به ما نرسیده است. همین امر سبب گردیده است که برخی نویسندگان، در همه اطلاعات درباره وی تردید قرار کنند. اگر چه به این مشکل باید اذعان کرد، اما آن چه این مشکل را تا حدی آسان و مرتفع می‌کند و می‌تواند محققان و فارابی شناسان را به نوعی اطمینان برساند، توجه به دو امر اساسی زیر است: ۱. علیرغم آن که فارابی شرح حال کامل و جامعی از خود ارائه نکرده است، اما به صورت پراکنده در لاب لای آثارش، گاهی از محل سکونت خویش سخن می‌گوید. و گاهی به انتقادهایی که علمای معاصر وی، درباره پیروی از اندیشه ارسطو به ایشان می‌کنند، پاسخ می‌دهد و در برخی آثارش خبر از مراوده با وزیران خلفای عباسی می‌دهد. در زمانی دیگر با حضور در مجالس احتجاج، که در دربار وزیر خلیفه در بغداد، بین نحویان و فیلسوفان و منطقیان، نظیر متی بن یونس، استاد فارابی و ابو سعید عبدالله سیرافی، شاگرد ابن سراج نحوی، استاد فارابی دایر می‌شد، شرکت می‌کرد و با دیدگاه آشتی جویانه بین دین و فلسفه و ادبیات و منطق، فصل الخطاب می‌شد و همه نحویان درباری را مجاب می‌کرد. نظیر این مطالب، کم و بیش در منابع مختلف وجود دارد، به ویژه اطلاعاتی از فارابی به نقل از ایشان در تراجم و فهرس و تواریخ آمده است که آثار آن، مع الاسف به دست ما نرسیده است. ۲. آثار ارزشمند مترجمان و شرح حال نویسان مسلمان، که تواتر آن‌ها گفتارشان را تأیید و توثیق می‌کند، کمک شایانی به محققان و نویسندگان است، بویژه آن که برخی از مورخان معاصر فارابی و یا در پایان قرن چهارم، یعنی زمانی که شهرت فارابی زبان زد عام و خاص بود و شاگردان و علاقه‌مندان او در قید حیات بودند و آثار خطی او به طور کامل وجود داشت، به نگارش شرح حال وی پرداخته‌اند؛ مانند مسعودی در التنبیه و الاشراف از فارابی یاد کرده است. صاعد اندلسی (۴۲۰ ۴۶۲ ق) شرح حال کاملی از فارابی در «طبقات الامم» خویش آورده است. پس از او بیهقی (۴۹۹ ۵۶۵ ق) در تاریخ حکماء الاسلام، عبداللطیف بغدادی (۵۵۵ ۶۲۹) در «الافاده و الاعتبار»، قفطی (۵۶۴ ۶۴۸ ق) در «تاریخ الحکماء»، ابن ابی اصیبعه (۶۰۰ ۶۶۸ ق) در «عیون الانباء فی طبقات الاطباء»، ابن خلکان (۶۰۸ ۶۸۱ ق) در «وفیات الاعیان» و صلاح الدین صفدی (۶۹۶ ۷۶۴ ق) در «الوافی بالوفیات». دکتر حسین علی محفوظ در کتاب «الفارابی فی المراجع العربیه» شرح کاملی از آثار مربوط به فارابی را از قرن چهارم تا قرن چهاردهم آورده است. پیش از ورود به بیان شرح حال معلم ثانی، لازم است به یک پرسش اساسی پاسخ داده شود و آن این است که اگر گفته شود: چه رابطه‌ای بین اندیشه سیاسی و شرح حال و زندگی هست و در یک کتاب اندیشه

ای، آیا نیازی به زندگینامه وجود دارد؟ در پاسخ باید گفته شود که بدون تردید، محیط و شرایط رشد و نضج شخصیت هر انسان، رفتار و موقعیت اجتماعی، مسافرت‌ها، محل تحصیل، اساتید، شاگردان و مراحل تطور زندگی علمی، همه این‌ها در شکل‌گیری اندیشه سیاسی هر کسی تأثیر دارند. با این مقدمه روشن‌گرانه، به نظر می‌رسد بسیاری از تردیدها بر طرف شود و بخشی از مجهولات زندگی فارابی روشن گردد. مشهور بین شارحان و مترجمان فارابی این است که وی در سال ۳۳۹ از دنیا رفته است و چون عمرش را ۸۰ سال گفته‌اند، بنابراین، تولد او در سال ۲۵۸ هجری قمری بوده است. ابن ابی اصیبعه می‌گوید: محمد بن محمد بن اوزلغ بن طرخان از شهر فاراب است و آن شهری است از بلاد ترک، در سرزمین خراسان، که در آن روزگار بسیار گسترده‌تر از خراسان فعلی بود. فارابی در دهکده وسیع از توابع فاراب، در سال ۳۳۹ هجری قمری بدنیا آمد. ابن خلکان می‌گوید: «فاراب را در زمان وی «اطراز» می‌نامیدند و این شهری آباد و نزدیک به تمدن چین بوده است و اهالی آن، از قرن سوم هجری، بعد از حمله نوح سامانی به اسلام گرویدند». صاحب عیون الانباء می‌گوید: «پدر فارابی ایرانی الاصل بود که با زنی از ترکان ازدواج کرد و در زمره سرداران بود». در بین متأخران درباره نژاد و وطن فارابی اختلاف نظر وجود دارد که آیا او اهل ایران است و یا ترک نژاد و اهل ترکستان ماوراءالنهر؟ علی‌رغم آن که نوعی اجماع نظر درباره ایرانی بودن فارابی وجود دارد، اما مشکل انتساب قطعی به نژاد و منطقه، کماکان باقی است. حق آن است که این شبهه، در بین قدما وجود نداشته و در طی زمان، بر اثر تغییرات جغرافیایی پدید آمده است. در دوران سامانیان و عصر فارابی، ایران بسیار گسترده‌تر از امروز بود و بخش بزرگی از آسیای میانه، ماوراءالنهر و افغانستان، جزء ایران و خراسان آن روز بود. بنابراین، حق آن است که در آن روز، فارابی اهل ایران و خراسان بود؛ ولی با تغییراتی که به وجود آمده، امروزه منطقه فاراب، جزء کشور قزاقستان است. بنابر شواهد و گزارشات مترجمان، فارابی دوران طفولیت را در موطن خویش گذرانده است و پیش از ورود به مباحث فلسفی، در فاراب، منصب قضاوت داشته است. و برخی دیگر گفته‌اند که فارابی در سن بلوغ به همراه پدرش، که سردار سپاه بود، به بغداد رفته است. از دوران طفولیت و جوانی فارابی بیش از این اطلاعی در دست نیست. آنچه مسلم است، فارابی برای ادامه تحصیلات، راهی مراکز علمی و فرهنگی آن روز شده است و در آن دوران، دو مرکز علمی شهرت داشتند: یکی حران در جنوب شرقی ترکیه فعلی که این مرکز وارث مکتب اسکندریه بود و در عصر متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷) از انطاکیه بدان‌جا منتقل شده بود و دیگری بغداد دارالخلافه بود که در واقع، ادامه مکتب حران بود؛ زیرا در همین دوران، استادان و مترجمان بزرگ حرانی به بغداد مهاجرت کرده‌اند. در این که فارابی هر دو مرکز را درک کرده است، در پیش‌تر تواریخ، به آن تصریح شده است؛ اما این که از فاراب ابتدا به حران رفته است یا به بغداد، اختلاف نظر وجود دارد. صاحب

موسوعة الفلسفه می‌گوید: «به احتمال زیاد، فارابی ابتدا در مدرسه حران وارد شده و علوم اوائل و منطق را نزد معلم مسیحی خود، یوحنا بن حیلان فرا گرفته، و سپس به بغداد سفر کرده است و ممکن است سفر وی به بغداد همراه اساتید و رؤسای مدرسه حران باشد که در دوران خلافت المعتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹) صورت گرفته است.» بنابراین، فارابی در کمتر از سی سالگی به بغداد مهاجرت کرده است؛ اما الفاخوری و الجر معتقدند که فارابی، نخست به بغداد رفته است و با توجه به این که در آنجا شاگرد ابوبشر متی بن یونس بوده است و بنابر مشهور، ابوبشر مردی سالخورده بوده و فقط ده سال از شاگرد خود بزرگتر بوده، پس گویا سن فارابی بالای چهل سال بوده است. فارابی پس از تحصیلات در بغداد به حران رفت و در حلقه درس یوحنا بن حیلان حاضر شد و اقامت او در حران چندان به طول نینجامید و به بغداد بازگشت. در دوران اقامت در بغداد، فارابی در حلقه درسی منطق و فلسفه ابوبشر متی بن یونس، حکیم نصرانی، تربیت شده مکتب مرماری در دیر قنا، در حوالی بغداد شرکت می‌کند. هم‌چنین بنابر برخی از نقل‌ها که معتقدند یوحنا بن حیلان از مدرسه حران به بغداد مسافرت کرده، فارابی در بغداد نیز نزد او تلمذ کرده است. او در آغاز اقامت در بغداد، ظاهراً ادبیات عربی را خوب نمی‌دانست و در این دوران، بغداد مرکز مباحثات ادبی بود. شاگردان سیبویه، نظیر سیرافی، مبرّد، ابو علی و ابن سراج و نیز دیگران در این شهر بودند و علاوه بر کوشش ادیبان در رشد ادبیات عرب، انگیزه‌های سیاسی دربار عباسی، در رواج این مباحثات دخیل بود. فارابی عربی را نزد ابن سراج فراگرفت و برای اولین بار، اصطلاحات نحوی را وارد منطق کرد. و به استاد خویش منطق را یاد داد. او نیز برای نخستین بار، اصطلاحات منطقی را وارد علم نحو کرد که نمونه آن در کتاب «الموجز فی النحو» ارائه شده است. فارابی در برابر مناظرات و مباحثات ادیبان و منطقیان، که در دربار برگزار می‌شد، بی‌تفاوت نبود. نقل شده است که روزی در مجلس ابوفرات، فضل بن جعفر (۳۲۰ق)، وزیر شیعی خلیفه المقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ق) بین استاد فارابی، یعنی ابوبشر و سیرافی منازعه در گرفت و در حلقه دربار، ابوبشر را در پیچ و خم ادبیات عرب متحیر ساختند و او بدین‌جا رسید که منطقی را با الفاظ کاری نیست. سیرافی که جو غالب مجلس به نفع او بود، در مناظره بر وی غالب شد و جمعیت بسیاری مناظره را یادداشت می‌کردند. خبر شکست متی به مجلس درس فارابی رسید و شاگردانش اصرار کردند که وی برای دفاع از متی در مناظره شرکت کند. فارابی دعوتشان را پذیرفت و با دیدگاه آشتی جویانه، به تبیین رابطه متقابل دو علم و نیاز عالمان آن دو به یکدیگر پرداخت که محصول آن کتاب «الحروف» است. فارابی حکمت و فلسفه را در بغداد فرا گرفت؛ اما به جز متی بن یونس و یوحنا بن حیلان از دیگر اساتید وی، اطلاعی در دست نیست. از شاگردان و پیروان مشهور وی می‌توان این افراد را نام برد: یحیی بن عدی، ابوسلیمان سجستانی، ابوالحسن محمد بن یوسف عامری و ابوحیان توحیدی. آن چه مشهور است، فارابی در اواخر عمر

خویش، در دوران مستکفی بالله (۳۲۹-۳۳۳) بغداد را به مقصد دمشق، که در آنجا سیف الدوله حمدانی، حاکم شیعی مذهب بود، ترك کرد. پاسخ این که اولاً چرا وی بغداد را که بزرگترین مرکز علمی و دارالخلافه بود ترك کرد؟ و ثانیاً چرا به دمشق رفت؟ قطعاً در تبیین برخی افکار سیاسی وی و رفع برخی شبهات درباره او راهگشا است. صفدی و قفطی، هر دو تصریح می کنند که فارابی «دخل العراق و استوطن بغداد و قرأ بها العلم الحکمی مدینة السلام فی ایام المقتدر و ألف ببغداد معظم کتبه». شخصیت علمی فارابی در بغداد شکل گرفت و تکامل یافت. او در آنجا وارث زحمات نهضت ترجمه و بزرگترین شارحان و فیلسوفان یونان، به ویژه افلاطون و ارسطو است. بغداد نه تنها یک حوزه علمی، بلکه پایتخت بزرگترین امپراتوری و مقتدرترین پادشاه روی کره زمین است. این شهر همچنین وارث مکتب اسکندریه، نصیبین، مرو، حران و ... است. بزرگترین کتابخانه دنیا و آثار مختلف یونانی، عبری، سریانی، رومی، ایرانی و هندی در آنجا جمع شده است. با وجود این آیا ممکن است فارابی بدون دلیل، در سن پیری، بغداد را برای همیشه ترك کند؟ و چه دلیل یا دلایلی باعث این هجرت تاریخی شده است؟ آیا دلیل شخصی در کار بوده و یا اسباب خارجی؟ آیا جدال خونین بین حنبلیان و شیعیان در بغداد و فشار اهل سنت بر او باعث ترك بغداد شده است؟ آیا فساد خلیفه و اطرافیانش سبب شده که فارابی به اندیشه خویش درباره ضرورت هجرت فاضل از مدینه‌ای که در آن سیاست فاسد است، عمل کند؟ و آیا می توان دلایل هجرت را در اندیشه وی جست؟ آیا در اقامت در بغداد و مهاجرت به دمشق، انگیزه‌های مذهبی در کار نبوده است؟ آیا اقامت در بغداد، که مصادف با حضور سه تن از نابیان امام عصر (عج) است و ترك آنجا به محض فوت آخرین نایب و در سال ۳۲۶ و پایان عصر غیبت صغری، و رفتن به جایی که فردی شیعی مذهب، یعنی سیف الدوله حمدانی، حاکم آنجا است، تصادفی بوده است؟ آیا جنگ داخلی بین خلیفه و امیرالامرا و حکام محلی، نظیر ابن رائق، ناصرالدوله و توزون، و تهاجم گسترده آل بویه به بغداد و تسلیم خلیفه عامل این هجرت بوده است؟ به اعتقاد ما مجموعه گزارش‌های تاریخی، در کنار تفکر و اندیشه فارابی مؤید آن است که وی از جدال‌های بی حاصل بغداد به تعب آمده بود و با وجود جنگ خونین داخلی، زمینه‌ای برای فعالیت‌های علمی و سیاسی در بغداد نمی دید. به تعبیر دکتر صلیبا، افکار فارابی، که در آرای اهل مدینه فاضله آمده، محصول ایام جوانی وی نیست. این کتاب در دوران شیخوخت، یعنی در حدود هفتاد سالگی نوشته شده است. پس مطالب آن، رؤیاهای دوران جوانی و وهمیات شاعرانه نیست، بلکه خلاصه تفکر فارابی درباره هستی و دنیا و نتیجه تجربیات شخصی و اجتماعی او است. (۲۱) بدین رو، اگر در بیان مدینه‌های مضاده با مدینه فاضله تصریح می کند که ههنا کان ینبغی ان نذکر مثالات هذه فنؤخذ عن الملل الجاهلیة و الضالة الموجودة اليوم فی الامم.» بنابراین، متهم کردن فارابی به تفکر اتو پیایی و آرمانی و زندگی اعتزالی و زاهدانه در بغداد، قابل تأمل است. این که

ابن خلکان می‌گوید: «زندگی فارابی زندگی فلاسفه پیش را به یاد می‌آورد.» و یا می‌نویسد: «او نگهبان یکی از باغ‌های دمشق بود و شب‌ها بیدار می‌ماند و در زیر نور چراغ پاسبانان به مطالعه و تألیف می‌پرداخت.» همگی ناظر به زندگی فارابی در دمشق است؛ یعنی زمانی که فارابی بغداد را ترک کرده و با انتخاب خویش زندگی زاهدانه‌ای را در پیش گرفته است. شارحان قدیم درباره زندگی فارابی در بغداد، چنین اعتقادی نداشته‌اند و آن چه از عزلت فارابی در بغداد رسیده، سخن متأخران است. عبدالمجید الغنوشی با رد نظر احمد امین، صاحب «ضحی الاسلام» که می‌گوید: «فارابی به جز به علم به هیچ چیز اهتمامی نداشت و به مسائل سیاسی و شؤون دنیا و شهوات آن بی اعتنا بود.» می‌گوید: رأی احمد امین درباره فارابی، دورترین توصیف از فارابی است؛ زیرا مگر معقول است که فارابی در سیاست مدنی و اجتماع بشری کتاب بنویسد و خود چونان درویش معتکف دیر شود و از همه اهل زمانه و تاریخ و زندگی سیاسی و اجتماعی، که در اطرافش می‌گذرد، بیگانه شود. پس با کدام دانش به تألیف و تدوین علم سیاست و فلسفه سیاسی خود اقدام کرده است؟ در حالی که او در سن قریب به هفتاد سالگی، این آثار سیاسی را نوشته است، به نظر ما اعجاب و نبوغ فارابی معلوم نمی‌شود، مگر در خلال دوره اجتماعی و سیاسی، که در بیش‌تر تألیفاتش در آن دوره بوده و هم‌چنین از خلال نظرات عمومی ناقدانه به مملکت اسلامی و اوضاع بحرانی آن، که دچار تفرقه و تجزیه و انحطاط شده، می‌توان فارابی را شناخت. پس وجود فارابی را در این ظرف تاریخی از تاریخ اسلام، به عنوان وجود یک فیلسوف ملتمز و منتقد به این بحران‌هایی است که حیات اجتماعی و سیاسی را در بر گرفته است. بنابراین، در چنین شرایطی که جهان اسلام با آن رو به رو است و همه ارزش‌ها مشتبه شده‌اند و همه نظام‌های اجتماعی و سیاسی مختل گردیده‌اند، طبیعی است و بلکه لازم می‌نماید که پرنده حکمت، به تعبیر هیگل، در این فضای تاریک پرواز کند و اوج بگیرد. با مقایسه اندیشه‌های اصلاحی فارابی با اوضاع زمان وی است که اطمینان حاصل خواهد شد که ایشان در حاشیه قرار نداشت، بلکه در قلب تاریخ اسلام، با حجت و استدلال، شاهد همه وقایع و تحولات بود.

با این توضیحات، این پرسش مطرح می‌شود که پس چرا فارابی از «مدار اندیشه سیاسی» وارد «فاز عمل سیاسی» نشد؟ ابن ابی اصیبعه (۶۰۰ ۶۶۸) ایباتی را از فارابی نقل می‌کند که به نظر می‌رسد بهترین پاسخ برای این پرسش باشد. لما رأیت الزمان نکساً - ولیس فی الصحبة انتفاع - کل رئیس به ملال - و کل رأس به صداع - لزمت بیّتی و صنت عرضی - به من العزه اقتناع - اشرب مما اقتنیت راحاً - لها علی راحتی شعاع . می‌گوید چون دیدم که زمانه پشت کرده و در مصاحبت با اهل آن، هیچ بهره‌ای نیست و هر رئیسی موجب ملالت و بی‌زاری است و هر سر و سر کرده‌ای موجب دردسر است. پس من نشستن در خانه را برگزیدم که در این انتخاب، عزت است و سبب خوشنودی من است. در خانه از اندوخته‌هایم به راحتی بهره می‌گیرم و از تابش نور عزت، راحتی من تأمین

می‌شود. بنابراین، ما معتقدیم که حیات فکری و سیاسی فارابی بدرستی شناخته نخواهد شد مگر آن‌که سه عنصر اندیشه، عمل و زمان وی را مورد توجه قرار دهیم. از این جا است که در تحلیل شخصیت و حیات سیاسی وی، تأثیر نهضت فکری فرهنگی آغاز قرن سوم هجری، با ورود اسلام به فاراب، روی شخصیت او قابل بررسی است. هم‌چنین تفکر شیعی وی و چگونگی واکنش شیعیان در برابر خلافت عباسی و نوع رابطه وی با دانشمندان، فیلسوفان، مترجمان، ادیبان، سیاستمداران و فقها، به ویژه نایبان خاص امام عصر (عج) در بغداد و هم‌چنین رابطه تفکر او در باطل بودن خلافت آن روز و حقانیت امامت شیعه و تهاجم همه جانبه شیعیان، در ربع اول قرن چهارم، که سبب شد فارس و اصفهان و ری و حتی بخشی از عراق، تحت حاکمیت آل بویه در آید و موصل و حلب تحت قدرت حمدانیان، و افریقا و مغرب تحت سیطره فاطمیان قرار گیرد، و بحرین و یمامه در دست قرمطیان باشد و قدرت بویه‌یان و حمدانیان تا بدان جا رسید که بر خلیفه مسلط شدند و خلیفه در پناه آن‌ها از ولات شورشی سنی مذهب، نظیر اخشیدیان در مصر و شام در امان باشد. ما معتقدیم که مهاجرت فارابی از بغداد و رفتن نزد سیف الدوله شیعی مذهب، که در زمان خودش در بین حمدانیان و حتی نزد خلیفه، به امیر عادل مشهور بود و عامل وحدت داخلی و سنگربان دفاع از مملکت اسلامی در برابر تهاجم‌های حکومت بیزانس بود، در راستای اندیشه سیاسی و تفکر شیعی وی ارزیابی می‌شود. ابن ابی اصیبعه (۶۰۰ ۶۶۸) می‌نویسد: فارابی در اواخر عمر خویش از مصر بازدید کرده است. و ابراهیم مدکور معتقد است این سفر کاملاً محتمل است؛ زیرا شام و مصر، سالیان دراز با یکدیگر پیوندهای نزدیکی داشتند و حیات فرهنگی در زمان سلسله طولونی و سلسله اخشیدی، دارای جاذبه فراوان بود. و ظهیرالدین بیهقی (۴۹۹ ۵۶۵) در «تاریخ حکماء الاسلام» می‌گوید: فارابی در اواخر عمر خویش از دمشق عازم عسقلان در فلسطین بود که در سال ۳۳۹ به دست گروهی از راهزنان کشته شد. گذشته از صحت و سقم تاریخی، همه این مسافرت‌ها در آن زمان، توسط بزرگ‌ترین فیلسوف جهان اسلام و موسس فلسفه اسلامی، نمی‌توانست بدون توجیه و انگیزه سیاسی باشد.

مذهب فارابی: اگر چه در عصر فارابی، ماوراء النهر و ترکستان و بخش اعظم شمال و شمال شرقی خراسان، سنی مذهب و پیرو مذهب شافعی بودند، اما در مورد فارابی، تقریباً اجماع نظر وجود دارد که شیعه است و مخالف جدی در این باره وجود ندارد. برای پی بردن به حقیقت مذهب فارابی، سه راه وجود دارد: اول، شهادت اهل تراجم معتبر، به ویژه از مشاهیر شیعه. دوم، تفکر و اعتقاد ایشان، که از طریق آثار و تألیفاتش به دست می‌آید. سوم، اعمال و رفتار وی که از طریق نقل تاریخی بیان شده است. بسیاری از شرح حال نویسان در شیعی مذهب بودن فارابی تردید نکرده‌اند. صاحب «اعیان الشیعه» معتقد است: فارابی اولین فیلسوف در اسلام است و بعضی از معاصران گفته‌اند که

فارابی با هیچ کس ارتباط نداشت مگر با اهل فضل از شیعیان، به خاطر جامعیت عقیده و مذهب. و گفته‌اند که هر کس درباره فارابی تأمل کند، درمی‌یابد که او از امامیه عدلیه و قائلان به عصمت ائمه علیهم السلام است. علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی آورده است که از موضوعی از آثار فارابی روشن می‌شود که ایشان جزء امامیه عدلیه قائلان به عصمت ائمه علیهم السلام بوده است. الفاخوری و الجر معتقدند که فلسفه فارابی، آمیزه‌ای از حکمت ارسطویی و نوافلاطونی است که رنگ اسلامی و به خصوص شیعه اثناعشری به خود گرفته است. او در منطق و طبیعیات، ارسطویی و در اخلاق و سیاست، افلاطونی و در ما بعد الطبیعه، قلوطینی است. لاووست می‌گوید: «ویژگی‌هایی که فارابی درباره رئیس مدینه فاضله ذکر کرده است، همان ویژگی‌های شیعه در مورد امامان و مخصوصاً امام علی علیه‌السلام اولین امام و یکی از صحابه پیامبر و جانشین شرعی او است سپس این که رئیس مدینه فاضله می‌تواند از افاضه عقل فعال برخوردار باشد و با آن متحد گردد. بنابراین، نبی و امام، هر دو دارای نفس برتر هستند و از فیض قدسی برخوردارند و عنایت الهی شامل آن‌ها می‌شود. این همان دیدگاهی است که شیعه به آن معتقد است. استاد عبدالله نعمه با تأکید بر مطلب فوق می‌گوید: «شروط و حدود و اوصافی که برای رئیس مدینه فاضله شمرده است، همان اوصافی است که پیامبر و ائمه (ع) از نظر شیعه باید متصف بدان باشند؛ مثلاً می‌گوید: رئیس مدینه فاضله باید به مقتضای طبیعت و فطرت، شایسته مقامی باشد که به او سپرده می‌شود.» بنابراین، شرایط و اوصافی که فارابی برای رئیس مدینه بر می‌شمارد، بر اساس تفکر شیعی وی است. او در «تحصیل السعاده» و دیگر کتاب‌های سیاسی خود معتقد است: «امام» و «واضع نوامیس»، «ملك مطلق»، «فیلسوف کامل» و «رئیس اول» معنای واحد دارند. سپس ویژگی‌های آن‌ها را چنین بر می‌شمارد: ۱. ولایت مطلقه دارند. ۲. ولایتشان مقتضای فطرت و طبیعت آن‌ها و ماهیت صناعتهشان است. ۳. عدم شرطیت مقبولیت در ثبوت امامت. ۴. عدم شرطیت اطاعت در ثبوت امامت. ۵. فعلیت امامت. ۶. عنایت ویژه الهی و ارتباط خاص با خداوند از طریق عقل فعال. ۷. عدم شرطیت بسط الید و امکانات قیام در ثبوت امامت. دکتر جعفر آل یاسین در ذیل عبارت فارابی می‌گوید: «تأکید فارابی بر فطری بودن امام یا رئیس است، خواه مقبول باشد یا نباشد. و از نبی مکرم اسلام (ص) روایت شده است که فرمود: «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا»؛ امام حسن و امام حسین علیهما السلام امام هستند، خواه قیام به امر امامت بکنند و یا قیام نکنند.» و البته رگه‌های تفکر شیعی فارابی، منحصر در بحث ریاست فاضله نیست، بلکه در رویکرد نظری وی در مباحث عرفانی، و متافیزیکی، و انسان شناسی و حتی فقهی و ... این گرایش را به خوبی می‌توان دریافت؛ اما در میان اندیشمندان، بعضاً افرادی فارابی را فرامذهبی تلقی کرده‌اند. جابری در این باره می‌گوید: «فارابی در بیان مدینه فاضله‌اش از اصول اساسی در اندیشه شیعی بهره نگرفته است. ما در آثار ایشان نه به طور صریح و نه

به طور تلویحی، اثری درباره وصیت، عصمت، تقیه و تعظیم و تکریم سلاله پیامبر اکرم (ص) نمی‌بینیم و اصولاً فارابی در بیان نظرهایش بر اساس هیچ فرقه مذهبی و کلامی در اسلام عمل نکرده است. نظر جابری نه تنها از مشی محققانه برخوردار نیست، بلکه خلاف ایده اکثر فارابی شناسان شیعه و سنی است که در جای خود، در رد آن استدلال خواهیم آورد. و اما درباره رفتار وی بر طریقه مذهب شیعه، طبیعی است که باید به شرایط و مقتضیات آن روز نظر کرد. زندگی فارابی در عصری است که برای شیعیان، آشکار کردن مذهب، کار ساده‌ای نبود، به طوری که در همان زمان، سه تن از نواب خاص امام عصر (عج)، که مرجع و ملجأ تشیع بودند، در خفا عمل می‌کردند. جالب است که نایت سوم، یعنی حسین بن روح نوبختی رضوان الله تعالی علیه (۳۰۵ ۳۲۶) از خاندان نوبخت ایرانی، به همین دلیل، با دستگاه، همکاری‌هایی داشته و در دوران فقر مالی، خلیفه الراضی بالله به او کمک مالی می‌کرد و به آن‌ها نزدیک می‌شد تا به نیایش پی‌نبرند. نزاع شدید اعتقادی بین حنبلیان و دیگر فرقه‌ها، از جمله شیعیان، آن چنان شدید بود که به تعبیر سیوطی، بر سر تفسیر يك آیه «عسی ان یبعثک ربك مقاماً محموداً» آشوب و بلوایی در بغداد به پا شد که مدت‌ها ادامه یافت و جماعت بسیاری در این نزاع جان باختند. حنبلی‌ها می‌گفتند: معنای آیه این است که خداوند او را بر عرش خویش می‌نشانند و شیعیان مقام محمود را درباره پیامبر (ص) به قدرت شفاعت او می‌دانستند. بنابراین، در این شرایط، تظاهر به رفتار شیعی بسیار مشکل بود و نقل تاریخی هم ما را مساعدت نمی‌کند.

اما در عین حال، سر نخ‌هایی از ارتباط فارابی با برخی از شیعیان مورد توجه نایب سوم امام عصر (عج)، در دست است؛ نظیر محمد بن قاسم کرخی، وزیر عباسی (۳۲۲ ۳۲۹) که ایشان به توصیه حسین بن روح نوبختی (ع) محل رجوع شیعیان در دربار عباسی بود و هم‌چنین شخصیت سیاسی لایقی، مانند ابوالحسن علی بن فرات و فرزندش، ابن فرات، که در ایام مقتدر بالله به وزارت رسیدند و با سعایت‌هایی که علیه آن‌ها شد، سرانجام، هر دو به قتل رسیدند. بنابر نقل ابن ابی اصیبعه و دیگران، فارابی در حدود سال ۳۳۰، یعنی پس از فوت نایب امام عصر (عج) و آغاز غیبت کبری و هم‌چنین در جریان جنگ داخلی، بغداد را ترک می‌کند و به سوی یکی از جناح‌های شیعی، که خود درگیر جنگ داخلی بودند، می‌رود و بنا به نقل بسیاری از مورخان، در زمره علمای نزدیک سیف الدوله حمدانی در می‌آید که گفته‌اند: در حمله سیف الدوله به حلب با وی همراه بوده است و از دست سیف الدوله، مقرری روزانه چهاردرهم از بیت المال را دریافت می‌کرده است و بنابر برخی از نقل‌ها به سیف الدوله وصیت کرده است که پس از مرگ، به روش شیعیان بر جنازه‌اش نماز بخواند و دفنش کند. آورده‌اند که سیف الدوله در لباس متصوفه و به طور ناشناس، با گروهی از نزدیکان خود بر او نماز گزارد. با فرض درستی این نقل، عمل سیف الدوله دلالت ویژه‌ای دارد که او برای رعایت احتیاط و جنبه تحفظ، به وصیت عمل کرده است و دلیل آن این بود که سیف الدوله فرماندهی سپاه

را در حفظ ثغور مملکت اسلامی در برابر بیزانس بر عهده داشت و در صفوف سپاه، فرقه‌ها و طوایف مختلف اسلامی، اعم از شیعه و سنی، حضور داشتند و زمینه ایجاد اختلافات و تعصبات مذهبی وجود داشت. بنابراین سیف الدوله ترجیح داد در لباس مبدل و در معیت چند نفر از خواص، بر فارابی نماز میت بخواند.

شخصیت علمی فارابی: تنوع آثار فارابی در علوم و صناعات مختلف، نظیر فلسفه، منطق، نجوم، طبیعیات و الهیات، موسیقی، ادبیات و سیاست، از ویژگی‌های شخصیت او است و به تعبیر خود وی، در «احصاء العلوم» علوم مشهور پنجگانه، یعنی: ۱. علم لسان و اجزای آن. ۲. علم منطق و اجزای آن. ۳. علوم تعلیم؛ یعنی علم عدد، هندسه، مناظره، نجوم تعلیمی، موسیقی و علم انقال و میل.

۴. علم طبیعی و اجزای آن، علم الهی و اجزای آن. ۵. علم مدنی، علم فقه و علم کلام. همه این علوم از خود آثاری را به جای گذاشته است. اگر چه برخی از آن‌ها به ما نرسیده، اما آن چه فعلاً در دسترس است، مجموعه بسیار غنی‌ای است که خوشبختانه در اختیار مؤلف نیز هست و عناوین آن‌ها به ترتیب حروف الفبا، از قرار زیر است: ۱. آراء اهل المدينة الفاضله. ۲. احصاء العلوم. ۳. الاسئله اللامعه و الاجوبه الجامعه. ۴. الالفاظ المستعملة فی المنطق. ۵. الامکنه المغلطة. ۶. تحصیل السعادة. ۷. التحلیل. ۸. تلخیص النوامیس. ۹. التناسب و التألیف. ۱۰. التنبيه على سبیل السعادة. ۱۱. التعليقات. ۱۲. التوطئة. ۱۳. الجدل. ۱۴. جوامع الشعر. ۱۵. الجمع بین رأی الحکیمین. ۱۶. الحروف. ۱۷. الخطابة. ۱۸. الدعاوی قلبیه (دعاً عظیم). ۱۹. رساله البرهان. ۲۰. رسالة زينون الكبير اليوناني. ۲۱. رسالة فی مسائل متفرقه. ۲۲. رسالة فی الرد على جالينوس.

۲۳. رسالة فی اعضاء الانسان. ۲۴. رسالة فی اعضاء الحيوان. ۲۵. رسالة فی الرد على يحيى النحوى. ۲۶. رسالة فی اثبات المفارقات. ۲۷. السياسة. ۲۸. السياسة المدنية. ۲۹. شرايط اليقين. ۳۰. العبارة. ۳۱. علم الالهی. ۳۲. علم الحقایق. ۳۳. عیون المسائل. ۳۴. فصوص الحکم. ۳۵. الفصول الخمسة. ۳۶. فلسفه ارسطوطالیس. ۳۷. فلسفه افلاطون. ۳۸. فصول منتزعه (فصول المدنی). ۳۹. فضيلة العلوم. ۴۰. القیاس. ۴۱. القیاس الصغیر على طريقة المتکلمین. ۴۲. ما یصح و ما لا یصح من احکام النجوم. ۴۳. ما بعد الطبيعة. ۴۴. معانی العقل. ۴۵. ما ینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفة. ۴۶. المدخل. ۴۷. المسائل الفلسفية و الاجوبة عنها. ۴۸. المقولات. ۴۹. الملة.

۵۰. الملة الفاضلة. ۵۱. موسیقی الكبير. ۵۲. الواحد و الواحد. آثار فوق، منابعی هستند که در نوشتن این کتاب، از آن‌ها بهره گرفته شده است و برخی از آثار دیگر نیز وجود دارند که متأسفانه دسترسی به آن‌ها نداشتیم در کنار این آثار، مسافرت‌های علمی فارابی از ماوراء النهر به حران و بغداد و حلب و دمشق و مصر، همه حکایت از آن دارند که وی اندوخته‌های فراوانی از دانش‌ها و علوم و معارف بشری داشته است. تسلط او بر زبان‌های فارسی، ترکی و عربی و آشنایی او با زبان

یونانی، به او توانایی داده بود که بر علوم زمانه خویش چیره گردد تا آن جا که ابن خلکان آورده است: بیش از هفتاد زبان می دانست. اگر چه ممکن است این رقم، مبالغه آمیز باشد و بعضی از محققان نیز بر آن خرده گرفته اند، اما شگفتی های فوق العاده وی بیش از آن است که با يك مبالغه، اقوال شارحان و مورخان خدشه دار شوند. او به طور جامع، بر همه گستره فلسفه یونانی مسلط بود، نصوص را می شناخت و با مکاتب یونانی آشنا بود. و به همین دلیل توانست بین مشاهیر مکتب کلاسیک یونانی به زیبایی جمع کند و نیز شاید به همین دلیل بود که او را پس از ارسطو، معلم ثانی نامیده اند. شهرزوری می گوید: «فارابی ملقب به معلم ثانی است و در حکمای اسلام، افضل از او به هم نرسید و بعضی گفته اند: حکما چهاراند: دو کس پیش از اسلام بودند که آن ارسطو و اسکندر بود و دو در اسلام بودند که آن ابونصر و ابوعلی است.»

نوآوری های فارابی: آن چه شخصیت فارابی را ممتاز می کند، نوآوری های او است که ما به برخی از آن ها را بیان می کنیم: ۱. تأسیس فلسفه اسلامی. اگر چه برخی فارابی را مؤسس اول فلسفه، به معنای حقیقی، دانسته اند، اما تردیدی نیست که وی پایه گذار فلسفه اسلامی است و شاید لقب معلم ثانی، بعد از ارسطو، در قرن پنجم هجری، یعنی يك قرن بعد از فارابی، به این دلیل به او داده شده است. در مورد نقش فارابی در فلسفه اسلامی، در بیش تر اکثر تحقیقات، به طور تفصیل بحث شده است. دکتر داوری، که بیش ترین تلاش را در این زمینه داشته است و کتابی با عنوان «فارابی مؤسس فلسفه اسلامی» تألیف کرده، معتقد است که فارابی در فلسفه، به مقام اجتهاد رسیده بود و نه تنها مانند ارسطو، معلم علم برهانی بود، بلکه علوم را طبقه بندی کرد، علوم اسلامی را هم در طبقه بندی و ترتیب وارد نمود و به تمام آن علوم، صورت منطقی و برهانی داد. وی در جای دیگر می نویسد: فارابی در حقیقت، مجدد فلسفه و مؤسس فلسفه اسلامی است. ۲. مصالحه بین فلسفه و دین. در نگاه فارابی، حقیقت فلسفه همان معرفت به خداوند یکتا است و از این لحاظ، با دین که بر بنیاد توحید و ایمان به خداوند است، تفاوتی ندارد. تنها فرق آن دو، نه در غایت و ماهیت، بلکه به صورت متدولوژیک است. یکی با قوه نظری است و دیگری با قوه متخیله است و انسان کامل فارابی که همانا «رئیس اول» و «نبی» و «امام» است، در هر دو قوت، مورد عنایت عقل فعال است؛ اما دیگران متفاوتند. در نظر فارابی از لحاظ روشی، زبان فلسفه که برهان است مقدم بر زبان اقناعی دین است سانکاری می گوید: «فلسفه از نظر فارابی، راهی بود برای فهمیدن این که چرا شریعت، ضامن کمال و سعادت است. عقلانی کردن این راه، هدف غایی نظام فلسفه او بود. ۳. جمع بین فلسفه افلاطون و ارسطو. فارابی بر خلاف حکمای مسیحی و آشنایان با فلسفه ارسطو و افلاطون در عصر وی، بین دو فلسفه به ظاهر متضاد، به خوبی جمع کرد و کتاب «الجمع بین رأی الحکیمین» را در این باره تألیف کرد که در مقدمه آن می گوید: «چون دیدم اکثر اهل زمان ما درباره حدوث و قدم

عالم با هم نزاع دارند و مدعی هستند که بین حکیمین، افلاطون و ارسطو، درباره اثبات مبدع اول و در وجود اسباب آن و در امر نفس و عقل و در مجازات بر اعمال خیر و شر و در بسیاری از امور مدنی، اخلاقی و منطقی، اختلاف وجود دارد، لذا من تصمیم گرفتم در این کتاب، بین آرای آن دو جمع نمایم ۴۰. علت فاعلی . فارابی در بحث وجود و ماهیت، برای نخستین بار، علت فاعلی را بر خدا منطبق کرده است و حقیقت و غایت فلسفه را نه فقط کشف جهان، به تعبیر یونانیان، بلکه معرفت به خدا به تفسیر اسلامی آن دیده است ۵۰. نظریه تطور عقول . نظریه عقول را، که از عقل بالقوه آغاز می شود و عقل مستفاد را به عقل فعال متصل می کند، فارابی از فلسفه کلاسیک یونان گرفت و با آشتی دادن آن با مبانی اسلامی، عقل فعال را بر فرشته وحی و روح القدس و جبرئیل امین منطبق کرد و افاضات آن را، که از منبع الهی دریافت می کند، به انسان کامل و «نبی» و «واضع النوامیس» می رساند ۶۰. انطباق انسان کامل بر فیلسوف و امام و رئیس اول . اگر چه در فلسفه کلاسیک، افلاطون به فیلسوف شاه معتقد بود و در کتاب پنجم جمهور می گفت: «یا فیلسوف باید پادشاه شود یا پادشاهان باید در سلك فلاسفه در آیند؛ اما فارابی این معنا را گسترش داد و از اصطلاحات اسلامی نیز بهره گرفت و فیلسوف کامل خود را بر «امام»، «نبی»، «واضع نوامیس»، «ملك مطلق» و «رئیس اول» منطبق کرد ۷۰. ممکن الوجود و واجب الوجود . ظاهراً فارابی نخستین فیلسوفی است که تصور واجب و ممکن را به جای حادث و قدیم مطرح می کند، او موجود را به واجب الوجود و ممکن الوجود تقسیم می کند و غیر از آن دو، وجود دیگری را تصور نمی کند. در ممکن الوجود می گوید: چون هر ممکنی را ناگزیر باید علت مقدمی بر آن باشد و چون امکان ندارد علتها به طور تسلسلی و دوری تا بی نهایت باشند، پس ناچار به وجود موجودی که وجود آن واجب است، معتقد می شویم که برایش علتی نباشد ۸۰. منطق صوری . فارابی اولین دانشمندی است که منطق صوری یونانی را به طور کامل و منظم فهمیده و به عربها انتقال داده است. وی ارسطو را مرد فوق العاده ای می دانست و به همین سبب، کتابهای منطق او را شرح کرد و بر آنها حاشیه نوشت و مشکلات آنها را روشن ساخت و اسرار آنها را کشف و آنها را ساده و آسان نمود و آن چه را مورد نیاز بود، در کتابهای خویش عبارت، با اشارات لطیف، گردآورد و نکاتی را که کندی، فیلسوف مسلمان قبل از او، از آنها غافل مانده بود، از لحاظ تجزیه و تحلیل، همه را بیان کرد ۹۰. احکام نجوم . با توجه به گرایش فارابی به کشف حقیقت و محض شدن در فلسفه طبیعی بود که وی با احکام پنداری و خارق العاده ای که از نجوم به سرنوشت بشر نسبت داده می شد، به مبارزه برخاست و احکام نجوم را باطل اعلام کرد و با دانشمندان معاصر معتقد به سعادت و نحوست نجوم و نیز پیشینیان مخالف کرد. بر این اساس، وی کتاب «ما یصح و مالا یصح من احکام النجوم» را نوشت. ۱۰. مضادات مدینه فاضله . اگر چه در مباحث علم مدنی خویش از فلسفه کلاسیک بهره گرفته است

اما تردیدی نیست که معماریِ فارابی آن چنان از معارف قرآنی بهره گرفته است که با مصالح و مواد اولیه خود، تفاوت ماهوی دارد. او سه نوع مدینه ضد فاضله بیان کرده که هر کدام به شش نوع مدینه تقسیم می‌شوند. بنابراین، هجده نوع مدینه وجود دارد و هر کدام یا در نظام سیاسی مدینه است یا در نظام سیاسی امت و یا در نظام سیاسی معموره ارض (دولت جهانی) که در مجموع ۵۴ نوع نظام سیاسی به وجود می‌آید. این تقسیم از ابتکارات فارابی است و سابقه‌ای در قبل ندارد. ۱۱. نظام رهبری. فارابی بر خلاف تصور نادرست معاصران از وی، بر اساس بینش واقعگرایی، نظام رهبری را طوری معماری کرده که هیچ‌گاه به بن بست نمی‌رسد. سطح اول و دوم رهبری او یقیناً ایده آلی و انحصاری است؛ یعنی «رئیس اول» و «رئیس ماثل»؛ اما سطوح بعدی، یعنی «رهبری سنت»، «رهبری افاضل» و «رهبری رؤسای سنت» این‌ها همان رهبری فقهای جامع الشرائط است که در جای خود، آن را مفصل توضیح داده‌ایم.

آشنائی با سید علیمحمد شیرازی ملقب به باب

سید علیمحمد شیرازی ملقب به باب پیش از سحر اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری در محله بازار مرغ شیراز به دنیا آمد. پدرش محمدرضا پسر میرزا ابوالفیح و مادرش فاطمه بیگم بودند. پدر باب که بزاز بود و در محله بازار وکیل شیراز حجره داشت، در نخستین سالهای زندگی باب وفات کرد. بعد از فوت پدرش در خانه دائیش علی محمد که وصی پدرش نیز بود بزرگ شد. دائیش او را در ۵ یا ۶ سالگی برای یادگیری مقدمات فارسی به مکتب خانه ای در قهوه اولیا فرستاد. معلم مکتب محمد نام داشت اما نزد مردم به «شیخ عابد» مشهور بود. شیخ عابد معلم آغازین وی شیخی بود. باب بعد از ۶ یا ۷ سالی تحصیل در یک مکتب خانه محلی، در سن پانزده سالگی تجارت خانوادگی را پی گرفت. او در این زمان به همراه داییش به بوشهر رفت. مسجد بیت المهدی که در محل قبلی منزل سید علی محمد باب در شیراز ساخته شده است. سید علیمحمد باب مدتی در بوشهر شاگرد تجارتخانه دائیش بود. تقریباً ۲۰ ساله بود که جهت زیارت به عراق سفر کرد و نزدیک ۱ سال (۱۸۳۹-۱۸۴۰) را در آنجا و اکثراً در کربلا گذراند و در آن مدت به طور منظم در کلاسهای سید کاظم رشتی، پیشوای مکتب شیخیه، شرکت کرد. وی کمی بعد به اصرار خانواده اش به شیراز برگشت. باب دست کم در دو جا در آثارش از او با عنوان معلمی، یاد میکند. ادوارد براون مینویسد: او در سن بیست و دو سالگی ازدواج کرد و بواسطه این ازدواج فرزندی به نام احمد داشت که در طفولیت فوت نمود. در سال ۱۷۹۰ در ایران، شیخ احمد احسائی مکتب جدیدی را در زیر مجموعه شیعه بنیان نهاد که به شیخیه معروف است. پیروان او که شیخی نامیده میشدند، منتظر قیام مهدی موعود بودند. بعد از مرگ شیخ احمد احسائی، رهبری مذهب شیخیه به یکی از شاگردان او به نام

سید کاظم رشتی (۱۷۳۹ - ۱۷۴۳ میلادی) واگذار شد. سید کاظم رشتی قبل از مرگ، به شاگردانش سفارش کرد تا دنبال قائم موعود بگردند. او میگفت که قائم موعود به زودی ظهور خواهد کرد. در میان شاگردانش فردی بود به نام ملا حسین بشرویه ای. سید کاظم او را مأمور کرده بود که برای مذاکره با سید شفتی و میرزا عسکری (از روحانیون برجسته آن روزگار) به اصفهان و خراسان برود بعد از برگشت او از ایران، استاد او دیگر در حیات نبوده است. از نظر ملا حسین بشرویه ای نه میرزا محیط کرمانی و نه میرزا حسن گوهر هیچ کدام نمیتوانسته اند پیشوائی باشند که او انتظار داشته است. بدین جهت مطابق شریعت اسلام به مدت ۴۰ روز به حال اعتکاف در مسجد کوفه به سر برد. در این زمان یکی دیگر از علمای شیخی به نام ملا علی بسطامی با عده ای دیگر به مسجد وارد میشوند و آنها هم در اعتکاف شرکت میکنند. بعد از خاتمه ۴۰ روز ملاحسین که زودتر اعتکاف را شروع کرده بود با دوستان خود عازم ایران میشود و در بدو ورود به شیراز با سید علی محمد باب تصادفا برخورد میکند. ملاحسین بشرویه ای در تاریخ ۲۳ می ۱۸۴۴ به شیراز میرسد و در آنجا با باب دیدار میکند. ملا حسین به مانند سایر شیخیه ها بدنبال جانشین احتمالی سید کاظم رشتی بود. در دیدار به ملاحسین، باب توانست تا بشرویهای را متقاعد نماید که او قائم موعود است. بشرویه ای به باب ایمان میآورد. به دنبال او عده ای دیگر از شیخیان به شیراز میآیند و از ایمان آوردندگان به باب شده و از حروف حی (حواریون باب) میشوند. حکومت و روحانیون ابتدا توجه زیادی به حرکت بابی نکردند اما در اواخر تابستان ۱۸۴۵ میلادی وقتی از گسترش سریع آن آگاه شدند، تصمیم به کنترل آن گرفتند. لذا باب که تازه از مکه به بوشهر آمده بود به شیراز برده شده محبوس گردید. به همین خاطر حاکم فارس عدهای از مأموران خود را از شیراز عازم کرد تا هرکجا که میتوانند او را بیابند و توقیفش کنند. هنگامی که باب از تصمیم حسین خان آگاه شد، بوشهر را به قصد شیراز ترک گفت. در بین راه به مأموران رسید و گفت من همان کسی هستم که برای یافتنش تلاش میکنید. او را نزد حاکم فارس بردند و حاکم نیز بسیار با او بدرفتاری کرد. او در برابر حاکم توسط سر دسته روحانیون مورد بازرسی قرار گرفت که توسط او مرتد اعلام شد و دستور داده شد که او باید با فلک تنبیه شود و سپس در خانه عبدل حمید خان داروغه محبوس شود. بعد از آن، سید علی محمد باب به ضمانت دایی خود به منزل او رفت. قدوس که به دستور سید علی محمد باب به شیراز رفته بود و یکی دیگر از بابیان را در آن شهر به دستور حاکم فارس دستگیر شدند و شکنجه بسیار تحمل کرده و از شیراز تبعید شدند. پس از مدتی، بیماری وبا در شهر شیراز مٌسری شد و در همین حین، باب از شیراز خارج شد. وی در تاریخ سپتامبر ۱۸۴۶ به اصفهان تبعید شد. در ابتدا در اصفهان در منزل امام جمعه آن شهر ساکن شد. حاکم اصفهان در آن موقع منوچهرخان معتمدالدوله بود و او علیمحمد باب را با احترام پذیرفت و مدت یک سال از او

مهمانداری و حمایت کرد. ادوارد براون در این خصوص مینویسد: داروغه شیراز در این امر همراهی کرد در غیر اینصورت فرار سریع زندانش به همراه دو تن از پیروانش به شهر ثانی (اصفهان) محال بود. این واقعه حدوداً در ماه می ۱۸۴۶ رخ داد. به مدت تقریباً یک سال باب در اصفهان ماند. او تحت حمایت قویترین اشراف آن زمان بود که هم قادر و هم خواهان پشتیبانی و حمایت او از کینه ورزیهای دشمنانش بودند که در بین آنها روحانیون خطرناک ترین بودند. اما در اوایل سال ۱۸۴۷ حامی او فوت کرد و گرگین خان که جانشین دولت اصفهان شد حس مشابهی با حاکم قبلی نداشت و فوراً باب را تحت یک همراهی مسلحانه به تهران که در آن زمان تحت حکومت محمد شاه و وزیر ناخردش حاج میرزا آقاسی بود فرستاد. پس از مدتی و در ژانویه ۱۸۴۷ به دستور محمد شاه قاجار به سمت تهران حرکت کرد. اما صدر اعظم او حاجی میرزا آقاسی از حضور سید علیمحمد باب در تهران نگران شد و با شاه تصمیم گرفتند بدون این که باب وارد تهران شود او را به ماکو، واقع در شمال غربی ایران بفرستند. به همین دلیل سید علی محمد باب بعد از گذراندن مدت زمانی در خارج از شهر تهران و بدون آنکه بتواند با شاه ملاقات داشته باشد، بنا بر نامه‌ای از طرف شاه به تبریز تبعید شد و سپس در قلعه ماکو در منطقهای به همین نام زندانی شد. آن مکان به گمان حاج میرزا آقاسی از این جهت مناسب بود که اکثر مردم آنجا سنی مذهب بودند و در نتیجه کسی به سوی باب جذب نمیشد. ولی حتی در ماکو هم نتوانستند که باب را از تماس با طرفدارانش ممانعت کنند و در آنجا نیز نامه هائی به باب میرسید و یا طرفدارانش به ملاقات او میآمدند. علی خان که کاملاً دست نشانده و سرسپرده خواسته های وزیر بود، در آن زمان فرماندار ماکو بود. بزودی بعد از رسیدن او به ماکو، باب به تبریز احضار شد و دوباره در ارتباط با تعالیمش توسط برخی از روحانیون ارشد مورد بازجویی قرار گرفت. حدود شش ماه باب در ماکو ماند و سپس دولت که فهمید پیروانش هنوز در دستیابی به او موفق هستند، او را به حبسی شدیدتر به قلعه چهریق فرستاد. محل برگزاری جلسه علما با سید علی محمد باب در تبریز که اکنون به نام مسجد صاحب الامر شناخته میشود. بازمانده های قلعه چهریق در سال ۲۰۰۸ میلادی که در کنار رودخانه زولا در شهرستان سلماس قرار دارد باب را مجدداً به تبریز فرستادند و به علما دستور داده شد تا حکم نهایی را در مورد او صادر نمایند. علما هم مجلسی تشکیل دادند و در آن مجلس از باب سوالاتی در مورد ادعای او پرسیدند. ادوارد براون مینویسد: اقدام قانونی علیه باب تماماً با شرم آورترین بی انصافیها و بی احترامیها همراه بود. آنها به او گفتند: "اگر تو دروازه دانش هستی البته باید قادر باشی به هر سؤالی که ما انتخاب میکنیم و میپرسیم جواب دهی". و بلادرنگ شروع به پرسش درباره اصطلاحات و ریزه کاریهای فنی طب، دستور زبان، فلسفه و منطق و امثال آن کردند. بگفته عباس امانت، استاد تاریخ دانشگاه ییل، ناصرالدین میرزا، ولیعهد آن زمان پس از محاکمه تبریز حس کرد یا میباید در برابر روحانیون

قدرتمند تبریز بایستد یا از آن خطرناکتر منتظر ناآرامی از طرف پیروان باب باشد. در این بین مشاوران وی تدبیری پیشنهاد کردند که پزشکان خود را بفرستد تا باب را معاینه کنند. تشخیص آنها قابل پیشبینی بود و به گفته ویلیام کورمیک، یکی از پزشکان مخصوص وی، تدبیری مصلحت آمیز برای نجات جان باب بود. آنها با نظری دایر بر جنون باب، خواستند جان باب را نجات دهند. کورمیک سالها بعد نوشت: «گزارش ما در آن موقع به شاه به گونه‌ای بود که جان او [یعنی باب] را نجات دهد.» بگفته مک ایون باب به صورت غیر رسمی در مجلس علما از سوی بسیاری از علمای حاضر محکوم به مرگ شد. اما رای بر جنون در این زمان مطرح شد تا مانع اعدام باب شوند. محمد ترابیان در کتاب حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی در این خصوص مینویسد: اینک در برخی کتابها نوشته‌اند سید باب مخبط و مجنون بوده‌است از انصاف و عدالت دور است زیرا همه آثار او حکایت از یک مجذوب فریفته به افکار خود دارد و در همه موارد به مقدسات اسلامی جداً احترام میگذارد و به اصول و نوامیس اخلاقی و اجتماعی کاملاً متوجه‌است و مطلقاً علایم جنون در آثار وی دیده نمیشود. در اکتبر سال ۱۸۴۷ میلادی محمد شاه، پادشاه ایران درگذشت. مخالفت بابیه‌ها و علما به حدی رسیده بود که حاکمان ترس کشتاری عظیم را در کشور داشتند. پس از به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه، در شهرهای یزد، نیریز، زنجان و ولایت مازندران بابیه‌ها طغیان کردند و از این وقایع در واقعه زنجان، چیزی نمانده بود که تمام قوای دولتی ایران از شورشیان شکست بخورند. ادوارد براون زمان مرگ شاه را سپتامبر ۱۸۴۸ میداند. ادوارد براون مینویسد: ملاحسین بشرویه ای به سرعت به سمت روستای بدشت پیشرفت که در نزدیکی مرز استان مازندران قرار داشت و در آنجا با گروه دیگری از هم دینان خویش به رهبری ملا محمدعلی بارفروشی متحد شد. اصلاحات اجتماعی باب که زنان را در رتبه برابری با مردان بالا برد موجب گردید که زرین تاج دختر حاج ملا محمد صالح قزوینی که بنام قره‌الین معروف بود نیز بسمت تعلیم و آموزشهای باب جذب شود. اکنون در میان بابیه‌ها در انجمن بدشت ظاهر شد. تصمیم گرفته شد و معین گردید که این زن خوش بیان، شجاع و زیبا متعهد به تشویق و ترغیب وفاداران شود. به گفته ریچارد فولتز، این طاهره بود که در تهران به فکر تشکیل جلسه ای با حضور همه بابیه‌های سرشناس افتاد. برجستگان بایی دعوت او را پذیرفتند و در ربیع الثانی سال ۱۲۶۴ هجری قمری و همزمان با محاکمه سیدعلی‌محمد باب در آذربایجان، این اجتماع در روستای بدشت از توابع شاهرود که روستایی در تقاطع راه تهران - مشهد و راه مازندران - هزارجریب - شاهرود بود تشکیل شد. در باره اهداف تجمع بابیان در بدشت، افسانه نجمآبادی گفته است که بدنبال شدت گرفتن سرکوب بابیان، رهبران بایی در بدشت جمع شدند تا در مورد سمت و سوی آینده آئین جدید تصمیم بگیرند. از دیدگاه جوان کول، هدف از گردهمایی بدشت آزادسازی سیدعلی‌محمد باب بود که در آن زمان در قلعه ماکو در زندان بود. ماریون وودمن هدف

کنفرانس را اعلام جدایی و استقلال کامل آئین باب از اسلام دانسته است. طاهره در اجتماع بدشت سخنرانی نمود و با حاضر شدن بدون نقاب روبنده حاضرین را شوکه نمود. او همچنین جدائی دین بایی از دین اسلام و نسخ احکام و سنن قدیم را اعلام نمود. این اتفاق باعث افزایش نگرانیهای دولتیان و علما در آن زمان شد. با این که باب در شورشها و کشتارهای واقع شده بین بایان و قوای دولتی مداخله‌ای نداشت و نقشه آنها نیز از سوی باب طرح نشده بود و در انجمنهای آنان نیز شرکت نمیکرد اما دولت تصور میکرد که باب منشاء شورش هاست. میرزا تقی خان امیرکبیر که در زمان ناصرالدین شاه، صدر اعظم دولت ایران بود، به امید این که دیگر بابیها دست به قیام و شورش نزنند، به شاه پیشنهاد اعدام باب را داد. بدین ترتیب از سوی شاه به تبریز امر شد که باب را از زندان خارج کنند و او را حسب الظاهر محاکمه کنند و سپس به قتل برسانند. بنا به این دستور ناصرالدین شاه، باب را چند ساعت در کوچه و بازار تبریز گرداندند و نوکرهای حکومت و بعضی از مردم و طبقه روحانیون او را مورد انواع تحقیر قرار دادند و قبل از غروب آفتاب او را به محل اعدام بردند.

در محل اعدام عده کثیری از ساکنین تبریز جمع شده بودند. برخی به خاطر علاقه به باب، برخی از روی خصومت با او و این که بتوانند مرگ او را ببینند و عده ای هم به خاطر کنجکاوی به آن جا آمده بودند. جمعی از تماشاچیان وقتی که جوانی باب را دیدند و مشاهده کردند که او خود را نباخته است به او علاقه مند شدند، با این که قبلاً نسبت به او بی اعتنا و یا دشمن بودند. باب را به همراه محمدعلی زنوزی یکی از مریدانش، در فاصله چند قدمی یکدیگر آویزان نمودند. پس از شلیک تفنگها، دود چند لحظه آن دو نفر را از نظرها پنهان نمود. پس از متفرق شدن دود باروت مردم توانستند محل اعدام را مشاهده کنند، ندای حیرت و وحشت از مردم بلند شد، چون باب آنجا نبود؛ زیرا گلوله ها فقط به طنابها خورده بود و سبب باز شدن طناب و نجات باب شده بود. باب را در طاقی یافتند و دوباره به محل اعدام آوردند و مثل سابق بستند. اما این بار سربازان از امر شلیک سرباز زدند. گروهی دیگر را آوردند و فرمان شلیک دادند و این بار باب کشته شد. جسد باب و انیس که با او تیرباران شده بود در خندقی انداخته شد. حتی گفته شد که سگ بدن آنان را خورده است. این کار جاستین شیل نماینده وقت انگلیس در ایران را بر این داشت که در نامه‌ای به نخست وزیر انگلستان این عمل را وحشیانه بنامد. در عین حال منابع بایی میگویند که جسد باب با تلاش سلیمان خان میلانی به تهران منتقل شده و در مکانی مخفی در امام زاده حسن دفن شد. ازلیان معتقدند جسدش در همانجا مانده است. از سوی دیگر منابع بهائی معتقدند باقیمانده های جسد با دستور بهاءالله از امام حسن خارج شده و برای ۵۰ سال مخفیانه از جایی به جای دیگر برده شده و سرانجام در کوه کرمل در مقام اعلی دفن شده است. معتقدین به کتاب بیان (بیانیها) محل دفن پیکر سید علی محمد باب و محمدعلی زنوزی را در امامزاده معصوم تهران میدانند و این مکان

را یکی از اماکن زیارتی خویش میدانند. پروفیسورادوارد براون نیز در کتاب یکسال در میان ایرانیان چنین مینگارد: سلیمان خان یکی از پیروان کتاب بیان است که در تهران شمع آجین و به قتل رسید. ولی سلیمان خان و چند نفر دیگر از بابیان که در تبریز نفوذی داشتند بوسیله نفوذ خود و به احتمال قوی بوسیله رشوه جنازه ها را از بیرون شهر برداشتند و کفنی سفید به آنها پیچیدند، و در صندوق نهادند و به تهران فرستادند. در تهران بر حسب دستور میرزا یحیی ملقب به صبح ازل (که اگرچه جوانی بیست ساله بود به جانشینی باب انتخاب گردید) جنازه ها را به امامزاده معصوم واقع در سر راه همدان، نزدیک رباط کریم انتقال دادند.

آشنائی با شیخ حرعاملی

شیخ محمدبن حسن حرعاملی در سال ۱۰۳۳ ق در روستای «مشغره» از توابع جبع (یکی از مراکز جبل عامل در لبنان) چشم به جهان گشود. مادرش طلایه دار زهد و تقوا به شمار میرفت و در زمره ادیبان و فاضلان زمان خود و دارای مرتبه بلندی بود. پدرش نیز علامه شیخ حسن حرعاملی از اندیشمندان و فضلاء زمان خود بود. حرعاملی در محضر استادان قابل از جمله علامه شیخ حسن حرعاملی (پدر بزرگوارش)، علامه شیخ محمد حُرّ (عموی او)، علامه شیخ عبدالسلام (جد مادری)، علامه شیخ علی فرزند محمود مشغری عاملی، علامه شیخ زین الدین فرزند محمدبن حسن فرزند شهید ثانی، علامه مجلسی (ره) و فیض کاشانی (ره) به تحصیل پرداخت. از این عالم گرانقدر آثار ماندگاری چون جواهر السنیه، صحیفه ثانیه، الايقاظ من الهجعه برهان علی الرجعه، خلق الکافر، الفوائد الطوسیه، بدایه الهدایه، امل الآمل، اثبات الهداه وهدایه الأُمّه به جای مانده است، اما کتابی که شیخ حُرّعاملی را با آن و آن را با شیخ میشناسیم، کتاب گرانسنگ «وسائل الشیعه» است. این اثر از کتابهای مرجع در زمینه احادیث اهل بیت است که از اعتبار و اعتماد خاصی در میان کتب حدیث برخوردار است. حُرّعاملی، دو سوم این کار بزرگ را در زادگاهش «مشغره» به رشته تحریر در آورد و در سال ۱۰۸۸ در مشهد مقدس آن را به اتمام رساند. این سال برای شیخ سال پرکار و پربرکتی محسوب میشد؛ چرا که در این سال «فهرست وسائل الشیعه» را نیز تدوین کرد. بر این کتاب از سوی بزرگان تعلیقه های بسیاری نگاشته شده است. شاید شیخ عاملی خود نخستین کسی است که برای ابهام زدایی پیرامون برخی از مطالب آن پیشقدم شده و «تحریر وسائل الشیعه و تحجر مسائل الشریعه» نامی است که شیخ حرعاملی بر شرح وسائل الشیعه نهاده است.

شاگردان شیخ: شیخ حرعاملی تنها مرد تتبع، تحقیق و نگارش نبود بلکه در تدریس و تربیت شاگردان از مردان موفق زمان خود به شمار میرفت. محل تدریس او در مشهد مقدس، صحن حضرت ثامن الائمه بود. گرچه به درستی از عدد شاگردان شیخ اطلاعی در دست نیست، از مکان و گفتار

هم عصران شیخ اینچنین به نظر میآید که درس وی یکی از باشکوهترین کلاسهای درس در آن عصر بوده است.

هجرت: چهل سال از عمر پربار شیخ حرعاملی میگذشت که او برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم (ع) از «مشغر» عازم «مشهد» شد. اما چیزی نگذشت که با واقعیتهای جامعه آن روز تشیع در ایران روبه رو گشت. شیخ حرعاملی با آنکه عزلت و ریاضت را بر حضور و ریاست ترجیح میداد، در حساسترین برهه تاریخ تشیع به دیگر عالمان شیعه اقتدا کرد و با پذیرفتن برخی مسئولیتهای اجتماعی در حساسترین نقطه ایران (خراسان) که در معرض تهاجم ازبکها و اهل تسنن هممرز ایران بود، دین خود را در صحنه سیاست نیز به تشیع ادا کرد. پذیرفتن مقام شیخ الاسلامی از سوی شیخ حُرّ به ماجرای سفرش به اصفهان باز میگردد که او از طرف علامه مجلسی به دیدار شاه رفته بود. مؤلف کتاب گنجینه آثار قم مینویسد: «بعد از گفتگو با شاه سلیمان و قضیه آنچنانی علمای اصفهان که پی به مدارج علمی او بردند، شاه سلیمان در مقام استمالت از وی برآمد، او را برای توطن در اصفهان دعوت کرد و شیخ علاقه خود را به اقامت در جوار ثامن الائمه اعلام داشت. بنابراین شیخ را قاضی القضاات و شیخ الاسلام خراسان گردانید و با تجلیل روانه ساخت».

وفات: شیخ حرعاملی این فرزانه روزگار، سرانجام در بیست و یکم رمضان ۱۱۰۴ در هفتادویک سالگی چشم از جهان فرو بست و برادرش شیخ احمد، صاحب الدرالمسلوک به همراه هزاران نفر دیگر در زیر گنبد حضرت رضا (ع)، بر جسم مطهرش نماز گزاردند و جسم مطهرش در ایوان حجرهای از حجره های صحن شریف امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

شهرآرا آنالین: «بست به معنی مکان مقدس و امن است». بست سفلی (بست پایین خیابان مشهد) اکنون بست شیخ حرعاملی نامگذاری شده و به قولی نخستین بست احداث شده در اماکن متبرکه است. این بست در گذشته شامل محوطه ای بود که از محل تقاطع فلکه تا ایوان و سردر شرقی صحن عتیق (انقلاب) ادامه داشت. طول داخل بست ۱۱۵/۳۰ متر و عرض آن ۲۹/۹۰ متر بود و کف صحن که از زیر آن در وسط، نهر خیابان عبور می کرد، آسفالت شده و در وسط با گلکاری زینت یافته بود و سمت جنوب و بخشی از ضلع شمالی بست مغازه هایی وجود داشت. در بخشی دیگر از ضلع شمالی، ساختمان مدرسه دینی قدیم خیراتخان قرار گرفته بود. بنای سردر و ایوانهای ورودی بست در بازسازی های سال ۴۳-۱۳۴۲ شمسی برچیده شد و به صورت جدید و نظیر بنای ورودی بست علیا ساخته شد. کف و ازاره بنا کاشیکاری و با کتیبه هایی مرقوم به آیات قرآنی مزین شد. اکنون بست شیخ حرعاملی واقع در شرق صحن عتیق، از غرب به صحن انقلاب و از شرق از طریق ورودیهای بزرگی که با فاصله در مقابل بست قرار دارد، به خیابان نواب صفوی (پایین خیابان سابق) مرتبط است. در ضلع جنوبی، از طریق راهرو و ایوانی بزرگ با صحن آزادی ارتباط دارد.

ساختمان دارالشفای امام در بخشی از شرق بست واقع شده که ورودی آن در خیابان اطراف حریم اماکن متبرکه و در جنب سردر بیرونی ایوان شرقی صحن آزادی قرار گرفته است. در ضلع شمالی بست و در حد فاصل ایوان شرقی صحن عتیق و مدخل بست، به ترتیب دفاتر رفاه زائران، دفتر گمشدگان و با فاصله در اصلی و در دو طرف آن درهای فرعی زائرسرای آستان قدس رضوی واقع شده است و در قسمت انتهایی ضلع شمالی، ساختمان مدرسه خیرات خان قرار دارد که اکنون به صورت بخشی از ساختمان دانشگاه علوم اسلامی رضوی درآمده است. کف و ازاره بست، با سنگ مرمر پوشیده شده و دیوارها در قسمت بالای ازاره در سردر ایوانها و پنجره‌ها و زیر سقف و پیشانی ایوانها با کاشیکاری معرق ممتاز و کتیبه‌های مرقم به آیات قرآنی مزین است و در وسط بست در دو سمت، باغچه‌های برجسته از سنگ مرمر احداث شده و با نرده‌های آهنی مستحکم و تیرهای برق میانی تزیین شده است. در حد فاصل طولی بین دو باغچه و در مقابل ورودی صحن آزادی، آب‌نمایی برجسته از سنگ ساخته شده است که با فواره‌های کوچک مزین است. اما محل دفن شیخ حرعاملی در ضلع شمالی صحن انقلاب و در جنوب غربی مدرسه میرزا جعفر واقع است. واکاوی دوران زندگی این عالم بزرگوار شیعه که نام وی بر تارک یکی از بستهای امن و مقدس حرم عالم آل محمد، امام رضا (ع) میدرخشد و نسب از حر ریاحی صحابی معروف سیدالشهدا دارد، مقارن با سالروز ولادتش خالی از لطف نیست.

آشنائی با علامه حلی

شیخ جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی ملقب به علامه حلی و علامه (علی الاطلاق) در ۲۷ رمضان سال ۶۴۷ ه ق به دنیا آمد و در ۲۱ محرم سال ۷۲۶ ه ق در حله مزیدیه وفات نمود و در یکی از صحن‌های روضه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف اشرف دفن گردید. او در شب جمعه ۲۹ رمضان سال ۶۴۸ قمری در شهر حله به دنیا آمد. پدرش یوسف بن مطهر از متکلمان و عالمان علم اصول در حله بود. او چند سال بیشتر نداشت که با راهنمایی پدرش برای یادگیری قرآن به مکتب رفت و خواندن و نوشتن را در مکتب آموخت. سپس مقدمات و ادبیات عرب و علوم فقه، اصول فقه، حدیث و کلام را نزد پدرش و دایی‌اش محقق حلی آموخت. او در ادامه، علوم منطق، فلسفه و هیئت را نزد اساتید دیگر، به‌ویژه خواجه نصیر الدین طوسی فراگرفت و قبل از رسیدن به سن بلوغ به درجه اجتهاد رسید. علامه حلی به سبب کسب فضیلت‌های بسیار در سن کم در نزد خانواده و دانشمندان به جمال الدین مشهور شد. پس از مرگ محقق حلی در سال ۶۷۶ قمری که مرجعیت شیعیان را بر عهده داشت، شاگردان وی و دانشمندان حله پس از جستجوی فردی که شایستگی زعامت و مرجعیت شیعیان را داشته باشد، علامه حلی را برای این امر مهم

مناسب یافتند و او در ۲۸ سالگی مرجعیت شیعه را بر عهده گرفت. علامه نخستین کسی بود که به علت فضل و دانش بسیارش با لقب آیت الله خوانده شد. ابن حجر عسقلانی (درگذشت ۸۵۲ق) او را «آیه فی الذکاء» خوانده است. شرف الدین شولستانی، شیخ بهاء الدین عاملی و ملا محمدباقر مجلسی، در اجازه نامه هایی که برای شاگردان خود نوشته اند، از علامه حلی با عنوان «آیت الله فی العالمین» یاد کرده اند. تاریخ دقیق ورود علامه حلی به ایران مشخص نیست؛ اما احتمالاً در سال های بعد از ۷۰۵ قمری و به دعوت سلطان محمد خدابنده بوده است. محمد خدابنده از پادشاهان سلسله ایلخانیان بود که بر ایران حکومت می کردند. تاج الدین آوی زمینه حضور علامه حلی به دربار اولجایتو را فراهم کرد. علامه وقتی وارد ایران شد در مجلسی به مناظره با دانشمندان مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت از جمله خواجه نظام الدین عبدالملک مراغه ای پرداخت. وی در این مناظره توانست ولایت و امامت علی (ع) و حقانیت مذهب شیعه را نزد پادشاه به اثبات برساند. این اتفاق باعث شد پادشاه مذهب شیعه را برگزیند و نام خود را از الجایتو به سلطان محمد خدابنده تغییر دهد و تشیع را در ایران رواج دهد. منابع مختلفی نیز به تأثیر علامه حلی بر تشیع سلطان محمد خدابنده اشاره دارند. میرزا محمدعلی مدرس در کتاب ریحانة الادب به نقل از علامه مجلسی در شرح من لایحضره الفقیه می نویسد: روزی سلطان الجایتو محمد مغولی مجلسی تشکیل داد و علمای اهل سنت را جمع کرد و علامه حلی را نیز فرا خواند. علامه در هنگام ورود کفش خود را زیر بغل گرفت و به سلطان سلام کرد و در کنار او نشست. به او گفتند چرا به سلطان سجده و ادب نکردی؟ گفت: حضرت رسول الله سلطان السلاطین بود و مردم به او سلام می کردند و در آیه شریفه هم آمده است «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ». علاوه بر اینکه در میان ما و شما اختلافی نیست که سجده مخصوص خداست. گفتند چرا کنار سلطان نشستی؟ گفت: چون غیر از آنجا جای خالی ندیدم و حدیث نبوی است که در حین ورود به مجلس، هر جای خالی یافتی بنشین. گفتند: نعلین چه ارزشی داشت که آن را به مجلس سلطان آوردی؟ گفت: ترسیدم حنفی مذهب آن را بدزدد چنان که رئیسشان کفش پیامبر (ص) را دزدید. حنفی ها معترض شدند که ابوحنیفه در زمان آن حضرت وجود نداشته است. علامه گفت فراموشم شد! گویا دزد کفش، شافعی بوده است. همین گفتگو و اعتراض درباره شافعیان، مالکیان و حنبلیان تکرار شد. علامه رو به سلطان کرد و گفت: حالا مکشوف شد که هیچ یک از رؤسای مذاهب اربعه در زمان پیامبر (ص) نبوده است و آرای آنان، رأی و نظر اختراعی خودشان است؛ اما مذهب شیعه تابع امیرالمؤمنین است که وصی و برادر آن حضرت بوده و به منزله نفس و جان وی است. علامه در ادامه مناظره خطبه بلیغی خواند و سلطان در انتهای مناظره شیعه شد. علامه تا زمان مرگ سلطان محمد خدابنده در ایران ماند و به نشر معارف و فرهنگ تشیع پرداخت. همچنین در همه سفرها همراه سلطان بود و به

پیشنهاد او مدرسه سیاری از خیمه و چادر ساخته شد تا در مواقع سفر حمل شده و در هرکجا که کاروان اقامت نمود، علامه به تدریس و مباحثه بپردازد.

اساتید: شیخ یوسف سدید الدین (پدرش) . محقق حلی . سید بن طاووس . سید احمد بن طاووس .
خواجه نصیر الدین طوسی . محمد بن علی اسدی . یحیی بن سعید حلی . مفیدالدین محمد بن جهم حلی . ابن میثم بحرانی . جمال الدین حسین بن ایاز نحوی . محمد بن محمد بن احمد کشی . نجم الدین علی بن عمر کاتبی . برهان الدین نسفی . شیخ فاروقی واسطی . شیخ تقی الدین عبدالله بن جعفر کوفی .

شاگردان: برخی از شاگردان او عبارت‌اند از: محمد بن حسن بن یوسف حلی، فخرالمحققین (فرزند علامه) . سید عمیدالدین عبدالمطلب (خواهرزاده‌اش) . سید ضیا الدین عبدالله حسینی اعرجی حلی (خواهرزاده‌اش) . سید محمد بن قاسم حسینی مشهور به ابن معیه . رضی الدین ابوالحسن علی بن احمد حلی . قطب الدین رازی . سید نجم الدین مهنا بن سنان مدنی . تاج الدین محمود بن مولا .

تقی الدین ابراهیم بن حسین آملی . محمد بن علی جرجانی .

آثار علامه حلی: علامه حلی در علوم مختلفی چون فقه، اصول فقه، کلام، حدیث، تفسیر، رجال، فلسفه و منطق آثار بسیاری تألیف کرده است. درباره تعداد این تألیفات اختلاف است. علامه حلی خود در خلاصه الاقوال ۵۷ اثر برای خودش ذکر می‌کند. سید محسن امین در اعیان الشیعه می‌نویسد: «تالیفات علامه بیش از یکصد کتاب است و من ۹۵ کتاب او را دیده‌ام که بسیاری از آنها چندین مجلدند». او همچنین می‌گوید کتاب الروضات آثار علامه را حدود هزار کتاب تحقیقی دانسته است. میرزا محمد علی مدرس نیز در ریحانة الادب ۱۲۰ اثر و کتاب گلشن ابرار حدود ۱۱۰ اثر برای علامه نام برده‌اند. از آثار معروف علامه حلی می‌توان به مختلف الشیعه و تذکره الفقهاء در علم فقه، کشف المراد، باب حادی عشر و منهاج الکرامه در علم کلام، خلاصه الاقوال در علم رجال و جوهر النضید در علم منطق اشاره کرد. علامه دو کتاب در اصول عقاید شیعه به نام‌های نهج الحق و کشف الصدق و نیز منهاج الکرامه را تألیف نموده و به رسم تحفه به پیشگاه اولجایتو برد. علامه حلی از یکی از علمای اهل سنت امانت گرفته بود تا از آن نسخه برداری کند. ولی نیمه شب خواب مانع نوشتن می‌شد در این هنگام امام مهدی (ع) وارد شده و از علامه می‌خواهد که ادامه کار استنساخ را به او واگذار کند. علامه حلی پس از بیداری می‌بیند که نسخه برداری کتاب تمام شده است. قدیمی‌ترین منبع ماجرا کتاب مجالس المومنین نوشته قاضی نورالله شوشتری است. شوشتری برای این ماجرا منبع مکتوبی ذکر نکرده و می‌گوید این ماجرا در بین مؤمنین مشهور است.

دیدار با امام زمان عج در مسیر کربلا: در کتاب قصص العلما نوشته تنکابنی نقل شده است. و بر اساس نقل او در یکی از سفرهای علامه حلی به کربلا او در میان راه با سیدی همراه می‌شود و پس از

گفتگو با او متوجه می‌شود که او شخص بسیار عالمی است و مسائل مشکل علمی خود را با او در میان می‌گذارد و جواب می‌گیرد و در این بین از او سوال می‌کند که آیا در زمان غیبت کبری امکان ملاقات با امام عصر (ع) وجود دارد؟ و همزمان تازیه از دستش می‌افتد آن شخص تازیانه را از زمین برداشته به علامه می‌دهد و جواب می‌دهد که چگونه ممکن نباشد در حالی که دست او هم‌اکنون در دست توست. علامه حلی متوجه می‌شود که آن شخص خود امام مهدی (ع) است و خود را به پای ایشان می‌اندازد. تنکابنی برای این داستان منبعی ذکر نکرده و آن را به عنوان داستانی که در السنه و افواه (زبان ها و دهان ها) مشهور است نقل می‌کند. شاهی که تنکابنی برای تأیید داستان ذکر می‌کند آن است که در مکالمه بین علامه و آن شخص، او آدرس حدیثی در کتاب تهذیب شیخ طوسی را به علامه می‌دهد که علامه متوجه آن حدیث نبوده است. علامه پس از بازگشت به منزل آن حدیث را یافته و در حاشیه آن می‌نویسد که امام عصر (ع) مرا به این حدیث راهنمایی کرده است. تنکابنی ماجرا را از شخصی به نام ملا صفر علی لاهیجی شاگرد سید محمد صاحب مناهل نقل کرده است. لاهیجی از استادش سید محمد نقل می‌کند که آن کتاب و آن یادداشت علامه حلی را دیده است.

علامه حلی پس از مرگ سلطان محمد خدابنده در سال ۷۱۶ قمری به شهر حله بازگشت و تا آخر عمر در آنجا اقامت گزید. وی سرانجام ۲۱ محرم ۷۲۶ قمری در سن ۷۸ سالگی، در شهر حله وفات یافت و در حرم امیرالمومنین به خاک سپرده شد.

آشنائی با افلاطون

اکثر مراکز معتبر آکادمیک و فکری دنیای امروز، کم و بیش اتفاق نظر دارند که در میان اندیشه پردازان بزرگ تاریخ جهان پنج تن از اهمیت و جایگاه ویژه ای در شکل دادن به اندیشه و معرفت کنونی جهان برخوردارند. ارسطو در راس آنها قرار دارد و سپس افلاطون که استاد وی بود در رده بعدی قرار می‌گیرد. سه متفکر بزرگ بعدی عبارتند از: کانت، نیچه و ویتگشتاین می‌باشند. هنگامی که سقراط جام زهر را سرکشید، افلاطون ۲۹ سال داشت. افلاطون دوران درازی شاگرد سقراط بود و جریان دادگاه استاد را با حساسیت و تأثر فراوان دنبال می‌کرد. محکومیت سقراط همچون یک متفکر و کهن سال ترین شهروند آتن از سوی هیئت ۵۰۰ نفره داوران (با وجود اختلاف نظر زیادی که در میان آنها بروز کرد) تأثیر عمیقی بر استنباط فلسفی افلاطون نهاد. اولین اثر افلاطون «دفاعیات سقراط» نام داشت. افلاطون پس از مرگ تراژیک استاد، مرکز فعالیت‌های فلسفی و آموزشی خود موسوم به آکادمی را به خارج از آتن انتقال داد. کلمه آکادمی پس از افلاطون و تحت تأثیر ابتکار او واژه‌های جهان گستر شد و همین امروز نیز به مراکز علمی و دانشگاهی اطلاق می‌شود.

افلاطون کلمه آکادمی را از نام آکادموس *Academus* که یکی از قهرمانان و جنگجویان برجسته یونان باستان بود، برگرفته است. مهمترین علمی که در آکادمی مورد تدریس یا به بیان دقیقتر مورد گفتگو و آزمون و تمرین قرار میگرفتند، فلسفه، ریاضی و تمرینات بدنی بودند. بدین ترتیب افلاطون حیطه های تازه تری را برای بحث و بررسی مورد توجه قرار داد و به همین دلیل نخستین نطفه های تفکر و اندیشه در علوم گوناگون مانند علوم تربیتی، علوم سیاسی و نظریه دولت، منطق، دیدگاه درباره زن، فلسفه، دانش و روح و روان آدمی از سوی افلاطون پی ریزی شده است. اما مهمترین موضوع آموزشی آکادمی، فلسفه بود که در یونانی به معنای عشق به معرفت و دانایی است. افلاطون پس از محکومیت ظالمانه استادش سقراط به عدم حقانیت خشونت، باوری عمیق یافت. آموزه عدم خشونت در زندگی سیاسی و اجتماعی نقش اساسی در ذهنیت و افکار افلاطون حک کرد و با همین درک در عمر طولانی حوزه های گوناگون تفکر و شناخت را مد نظر قرار داد. افلاطون برای دستیابی به پاسخ مربوط به چگونه زیستن انسان همه حیطه های انسان شناسی و اخلاق تا نظام سیاسی و عدالت را همراه با دانشجویانش در آکادمیهای فلسفی مورد گفتگو و تعمق قرار داد. اما باید تاکید کرد که پرسش مرکزی که سالها فکر افلاطون را بخود مشغول کرده بود این بود که در جهان هستی که همه موجودات و جانوران و اشیا و طبیعت در حال دگرگونی و «فُزار» اند، آیا چیزی وجود دارد که فُزارناپذیر، جاودانی و تغییر ناپذیر باشد؟ در پاسخ به این پرسش افلاطون اعلام کرد که همه آنچه در طبیعت موجود است «فُزار» است و دارای خواص تغییر ناپذیر اساسی نیست. به باور او همه آنچه در دید انسان وجود دارد در اثر زمان دگرگونی مییابد. بنابراین همه چیز بر اساس یک «شکل» پدید آمده است که آن شکل جاودان و مستقل از زمان است. افلاطون بر این باور بود که مثلاً قطعات اولیه ای که برای خلق یک موجود زنده بعنوان نمونه اسب بکار میاید، نمیتواند خود بخود و بدون وجود یک الگو و فکر کامل قادر به خلق اسب شده باشد. پس، باید چنین قوه بزرگی در جایی وجود داشته باشد که بتواند همه اسبها را، بدون اشتباه اسب بسازد و آن نیرو و یا آن چیز همان است که خود شامل تغییر نمیشود. چنین نیروی همان است که «فُزار» نیست و جاودانی است. ادامه این شیوه استدلال افلاطون را به این نتیجه رساند که آنچه جاودان است و تغییرناپذیر است، چیزی جز ذهن انسان نیست. بنابراین ذهن انسان جایگاه ویژه ای در اندیشه افلاطون دارد. از همین نقطه حرکت است که افلاطون به «ایده کامل» رسید که در ماورا جهان هستی قرار دارد. در تداوم رشته زنجیر این استدالات سرانجام افلاطون به این باور رسید که آنچه ما از طبیعت میبینیم فاقد یک واقعیت عینی و تنها انعکاس و جز ناچیزی از آن «ایده کامل» است. افلاطون علاقه وافری به ریاضی داشت. زیرا نتیجه عملیات ریاضی هر چند بار که تکرار شود، تغییر نمیکند و از این نظر آنرا «مطمئن ترین

دانش» مینامید. اما بطور کلی افلاطون درباره دانستیها و دستیابی انسان به معرفت واقعی بسیار شکاک بود و معتقد بود آنچه ذهن آدمی درک میکند چندان مطمئن نیست.

انسان شناسی افلاطون بر تقسیم اعضای بدن به سه قسمت استوار است: سر (مظهر عقل و تفکر)، سینه (مظهر خواست و اراده) و پایین تنه (مظهر میل و تمنا). هریک از این سه قسمت گویای یک ایده آل انسانی نیز هستند. بعنوان نمونه عقل باید در جستجوی ایده آل دانایی و زیرکی باشد. «اراده» باید در جستجوی ایده آل شجاعت باشد. «میل» باید در جستجوی ایده آل مهار و عنان انسان در برابر تمناها باشد. اگر هر سه این ایده آلهای از سوی انسان دنبال شود، به وجود یک انسان معتدل منجر میشود. بنابراین هارمونی و تعادل انسان برای افلاطون اهمیت زیادی دارد و کسب آنرا از راه توجه به هر سه خواص اعضای بدن که در بالا آمد، میسر میداند.

نظریه دولت افلاطون نیز ادامه تفکر و نوع درک او در باره آدمی است. «سر جامعه» که حکومت آن است مظهر عقل و نماد بهترین نخبگان جامعه است. «سینه جامعه» شامل حکام و قوای انتظامی آن است. و «پایین تنه جامعه» شامل سربازان و دهقانان است. نظریه دولت افلاطون نیز در هماهنگی با دیگر نظریات فلسفی، انسان شناسی و هستی شناسی وی قرار دارد. لذا افلاطون نخستین نظریه پردازی است که میان همه ارکان باورها و برداشتهایش یک هماهنگی عقلی و انسجام و توازن واقعی به چشم میخورد. از اینرو جایگاه عقلا و فلاسفه در حکومت مهمترین عنصر «نظریه دولت» اوست.

اندیشه سیاسی افلاطون: افلاطون بدون تردید معمار اصلی فلسفه سیاسی است. آموزه های او بنا کننده اندیشه منسجم سیاسی است. نظریه دولت او در یک سازگاری سیستماتیک با قرائت او از انسان و جامعه و قرائت از عدالت و آرمان بشری قرار دارد. از همین رو آموزه های افلاطون طی قرنهای منبع الهام و مورد بحث همه متفکران و معتبرترین محافل فلسفی و سیاسی جهان بوده است. دو پایه اصلی تفکر سیاسی افلاطون آمیزش عقل و حکومت و نخبه گرایی است. به باور افلاطون همه انسانها از توانایی و استعداد یکسانی برخوردار نیستند. از اینرو «نخبگان» که نسبت به افراد عادی از نظر هوش و قوه رهبری برتری دارند شایسته ترین افراد برای بدست گرفتن امور کلیدی جامعه بویژه در امر حکومت و قضاوت هستند و اصولا امر حکومت در انحصار زیدگان باید باشد. افلاطون معتقد است که اکثر انسانهای عادی، ساده بین، راحت طلب و فاقد توانایی کشف حقیقت اند و تنها عده اندکی آن هم پس از یک دوران بسیار طولانی آموزش و آزمایش و تربیت روحی، فکری و بدنی در سنین پس از پنجاه سالگی مجاز به مداخله در امر دشوار رهبری، حکومت و هدایت انسانها به سعادت و خوشبختیاند. دانش و اخلاق که تنها عده اندکی از زیدگان از عهده کسب شان بر میابند مهمترین تضمین در برابر خطرات مهمی چون بی لیاقتی، کثروی و فساد حکومت است. افلاطون در آرمانشهر خود یک نظم اجتماعی آرمانی را در برابر بشریت قرار میدهد که دو پایه اصلی آن عبارت از عدالت و

حکومت زبدگان است. از نگاه افلاطون دموکراسی امری غیر عقلایی است و آزادی موجب بحران در جامعه و مانع دستیابی به انسان ایده آل میشود. اما آن نخبگانی که برای تربیت در آکادمیهای مخصوص جهت رهبری جامعه برگزیده میشوند، از دید افلاطون باید از هرگونه تعلق طبقاتی و خانوادگی و داشتن اموال خصوصی و حتی امکان ازدواج منع شوند تا مبادا عدالت و حقیقت فدای انگیزه‌های دیگر شود. افلاطون در رساله «جمهوریت» معیارهایی جهت گزینش شایسته‌ترین افراد برای حکومت پیش میکشد که بعقیده برخی از اندیشه پردازان مدرن از منابع اصلی الهام حکومت‌های کمونیستی و فاشیستی در گزینش و تربیت کادرهای رهبری بوده است. افلاطون یک دموکراسی مستقیم و گفتگوی عقلایی در میان گروه اندک نخبگان را در کنار شرایطی مانند جدایی قدرت از ثروت و «حکومت فیلسوفان» ضامن یک نظم اجتماعی آرمانی و عادلانه میداند.

افلاطون از منظر امروز: اندیشه‌های افلاطون پس از ۲۰۰۰ سال همچنان از پرنفوذترین آموزه‌ها در دنیای سیاست است. در جهان امروز بدون تردید دو ایدئولوژی از نظر قدرت نفوذ و گستردگی و کارآمدی در راس آموزه‌های سیاسی قرار دارند که عبارتند از لیبرالیسم و افلاطونیسم (نخبه گرایی). گرچه کاربرد واژه افلاطونیسم چندان رایج نیست، اما خمیرمایه اصلی اندیشه افلاطون همان نخبه گرایی است که مترادف با افلاطونیسم است. جوهر اصلی اندیشه افلاطون تاکید اساسی بر نقش و جایگاه کلیدی دانشمندان، کارشناسان و متخصصان در اداره امور جامعه است. افلاطون به رهبری جامعه توسط نخبگان و آموزش دیدگان باوری عمیق دارد و معتقد است که قدرت‌گیری توده عوام که اسیر احساسات و روزمره گرایانند، شیرازه جامعه را از هم میگسند و لذا قدرت واقعی باید در اختیار نخبگان قرار گیرد. اما افلاطون به تفصیل درباره نخبگان توضیح میدهد. منظور او از نخبگان نه نخبگان دینی و یا نخبگان خود گمارده بلکه کسانی اند که از راه زحمت فراوان به کسب دانش نائل شده و به انواع فضایل انسانی از جمله عدم سواستفاده از قدرت شخصی دست یافته اند.

حضور اندیشه‌های نخبه گرایانه افلاطون را امروز میتوان در تمام حکومت‌های دموکراتیک موجود جهان ملاحظه کرد که ترکیبی از منتخبین شهروندان و کارشناسان حوزه‌های گوناگون هستند. بعنوان مثال در اتحادیه اروپا بخش مهمی از امور از سوی کارشناسان و متفکرین اداره میشود و بحث در باره توازن میان دموکراسی مشارکتی و نخبه گرایی از مهمترین چالشهای آن است. باید خاطر نشان کرد که دو مشکل اساسی نظام‌های دموکراتیک امروزی دنیا عبارت از تشکیل گروه‌های لابی و نیز کندی روند اجرای قانون است. تشکیل انواع گروه‌های لابی (گروه‌های فشار قانونی) در همه نظام‌های دموکراتیک امروزی چوب لای چرخ گردش دموکراتیک امور میگذارد. این گروه‌ها که متشکل از نمایندگان مراکز گوناگون مالی، تجاری، ایدئولوژیک، مدنی و غیره میباشند با انواع شگردها بر تصمیم‌گیری سیاستمداران اثر میگذارند. ثانیاً کند بودن روند تصمیم‌گیری و اجرای

قوانین یکی دیگر از پدیده های نظامهای دموکراتیک است که شکایت ونارضایتی بسیاری از شهروندان از ادارات را بر میانگیزد و عملکرد ضعیف مراکز تصمیم گیری را باعث میشود. بطور کلی روند قانونی حالتی کم سرعت دارد که نیاز به تصمیم گیری بخردانه و دموکراتیک و رایزنی از مهمترین علل آن است. این دو معضل اساسی دموکراسی در واقع هزینه سنگینی است که همه نظامهای دموکراتیک دنیا برای دفاع از خود باید بپردازد. کند بودن روند کارها در نظام دموکراسی و هزینه ای که قانون گرای در بردارد، تقریباً همه روزه به زبانها و اشکال گوناگون مورد بحث جدی مطبوعات، اندیشمندان، نظریه پردازان و فیلسوفان جهان امروز قرار دارد. در مورد گروه های لابی باید گفت که این معضل نه تنها در نظام سیاسی امریکا بلکه در همه کشورهای وجود دارد. گروههای لابی که معمولاً منافع گروهی یا اقتصادی و یا ایدئولوژیک معینی را نمایندگی میکنند به اشکال مختلف بر روند تصمیم گیریها اثر میگذارند. شبکه پیچیده تصمیم گیریها و آیین نامه های قابل تفسیر و وجود افراد منفعت جو زمینه های حضور و اثر گذاری قابل توجه گروههای لابی یا فشار است که هیچ نظام سیاسی دموکراتیک از آن در امان نیست. به همین مناسبت است که هربار این معضلات ذاتی دموکراسی در موسسه های پژوهشی و نیز نهادهای تصمیم گیرنده مورد بحث قرار میگیرد، دو آلترناتیو طبیعی در برابر آنها مطرح میشود که یکی از آنها تصمیم گیری کارشناسان و نخبگان و دیگری ایجاد نهادهای کنترل کننده قدرت است. مهمترین امتیاز نخبه گرایی، تصمیم گیری بر اساس داده های کارشناسی و علمی و عقلی و نیز سرعت عمل و سلامت تصمیم گیری بدون توجه به منافع گروههای فشار است. در حقیقت بسیاری از جنبه های زبده گرایانه مورد نظر افلاطون در نظامهای سیاسی امروزی کاربردی واقعی و تکمیلی یافته است. جهانی شدن یکی دیگر از تهدیدهای مهم دموکراسی در جهان امروز بشمار میآید. در این تردیدی نیست که دموکراسی و مردم سالاری پروژهای ملی و تنظیم کننده حوزه روابط انتخاب کنندگان و منتخبین است. اما روند جهانی شدن شکاف میان ایده آل و واقعیت در کارکرد دموکراسی را به میزان چشمگیری افزایش میدهد و منتخبین را نه در برابر انتخاب کنندگان بلکه در برابر دیگر بازیگرانی قرار میدهد که منافع جز انتخاب کنندگان راهنمای رفتار آنهاست. از سوی دیگر یکی از ضعفهای کلیدی اندیشه نخبه گرایانه فقدان ساز و کارهای کنترل کننده در نظام نخبه گراست. اما افلاطون خود بر این ضعف اساسی آگاه بود. به همین دلیل وی یک شرط اساسی را برای تحقق نظام رهبری نخبگان مورد تاکید جدی قرار داده است که عبارت از این است که زمامداران حق داشتن خانواده و دارایی را نباید داشته باشند. افلاطون بارها تاکید میکند که در غیر اینصورت دولتمداران منافع شخصی را بر منافع همگانی ترجیح خواهند داد. اما نباید فراموش کرد که در سیستم فکری افلاطون انسانها بطور مادر زاد از استعدادهای متفاوت برخوردارند. به باور افلاطون اکثریت مردم از عقل لازم برای هدایت جامعه

برخوردار نیستند و تنها عده اندکی دارای عقل، استعداد و توان رهبری جامعه اند. به هر حال با گذشت بیش از ۲۰۰۰ سال از آموزه های افلاطون امروز تردیدی نیست که در عالم واقعی انسانی، وجود زبندگان مطلوب افلاطون که از زندگی خانوادگی و داشتن ثروت چشم ببوشند، تنها یک خواب و خیال است. اما دموکراسی با وجود ضعفهای درونی آن از امکانات و قابلیت های بسیاری برای رشد همگانی افراد جامعه برخوردار است. لذا نخبه گرایی مورد نظر افلاطون از این منظر که از دانش و توان زبندگان باید برای تکمیل دموکراسی و غلبه بر ضعفهای آن سود جست، همچنان اهمیت خود را حفظ کرده و در سر هر آزمون و بزنگاه مهم سیاسی روز آمد بودن خود را اثبات میکند. لذا امروزه در همه نظامهای دموکراتیک جهان این توازن میان مردم سالاری و زبده گرایی به این شکل ایجاد گردیده است که حفظ مغزها و اندیشه ها و دادن جایگاهی مهم به آنان در نظام سیاسی و اجتماعی همچون بهترین سرمایه های اجتماعی هر نظام دموکراتیک محسوب میشود.

آشنائی با فیثاغورس

مشهورترین اندیشه در هندسه را حدود دو هزار سال پیش فیثاغورس ارائه کرد او دانشمندی از اهالی یونان باستان بود که سر و وضعی بسیار ساده و ثروتی ناچیز داشت ولی صاحب تجربه های فراوان بود. فیثاغورس در جزیره ساموس در دریای اژه به دنیا آمد او به مصر بسیار سفر کرد و برای کسب دانش از بابل نیز دیدن کرد. در حدود ۵۳۰ سال پیش از میلاد در کروتون - محلی یونانی نشین در جنوب ایتالیا - ساکن شد و شاگردان و طرفدارانی دور خود جمع کرد که به فیثاغورسیان معروف شدند. فیثاغورس بر این باور بود که طبیعت جهان از قانونهای ریاضی پیروی می کند. وی از این قانونها در موسیقی استفاده کرد و متوجه شد که صدای سازهای زهی به ضریبهای درستی از طول زه این سازها بستگی دارد اگر زه به شکلی نگه داشته شود که قسمت مرتعش شونده نصف طول اولیه آن باشد صدای ایجاد شده یک اکتاو بالاتر خواهد بود. این یافته ها درباره قانونهای ریاضی موسیقی یا هماهنگها امروزه هم اهمیت دارد. فیثاغورس در اخترشناسی نیز نظم ریاضی را می دید او اعتقاد داشت که زمان گردش سیارات به دور خورشید متناسب با طول هماهنگ تارهای موسیقی است او فکر می کرد که حرکت سیارات سبب پیدایش صوتهای موسیقی می شود که او آنها را هماهنگ کره ها می نامید. اندیشه موسیقی سیاره ای دوامی نیافت ولی فیثاغورس به درستی دریافت که ستاره صبحگاهی و ستاره شامگاهی یک جسم اند. این ستاره میان یونانی ها به افرودیت و در میان رومیها به ونوس شهرت داشت. با وجود این فیثاغورس به دلیل کارهایی که در هندسه انجام داده مشهور است. او قضیه فیثاغورس را بنیان نهاد. بنابراین قضیه مربع طول وتر مثلث قائم الزاویه برابر است با مجموع مربعهای دو ضلع دیگر. مصریان از این واقعیت قبلا استفاده می کردند

لیکن فیثاغورس تفاوت میان یک قاعده تجربی و نیز اثبات ریاضی قاطع را فهمیده بود. ولی یک کشف ریاضی رابطه فیثاغورس با پیروانش را بر هم زد. آنها اعتقاد داشتند اعداد طبیعی مانند (۱، ۲، ۳، ۴ و شبیه آنها) با نسبتهایی که از آنها به دست می آید (مانند $\frac{1}{2}$ ، $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{4}$ و شبیه آنها) برای تبیین همه ریاضیات و طبیعت کافی است آنها همچنین دریافتند که قطر یک مربع را نمی توان به صورت نسبتی از دو عدد صحیح نشان داد و هیچ دو عدد کاملی یافت نمی شود که مربع یکی از آنها درست دو برابر مربع دیگری باشد. این کشف سبب گفتگویی در میان فیثاغورسیان شد. آنها با موفقیت این کشف ها را برای چندید سال پنهان کردند. با این اعتقادات مرموز فیثاغورسیان از نظر همسایگان خود افرادی عجیب و حتی بنیادستیز به حساب می آمدند و فعالیت های سیاسی آنها سر انجام سبب تبعید فیثاغورس شد. او به مگابونتوم که شهری یونانی در جنوب ایتالیا بود رفت و در همانجا درگذشت. اگرچه طرفداران فیثاغورس نظریات او را ثبت کردند و احتمالاً چیزی بر آنها افزودند با این وجود هیچ یک از نوشته های او به جا نمانده است.

آشنائی با هرمان ملویل

«هرمان ملویل Herman Melville» نویسنده بزرگ آمریکایی در اول اوت سال ۱۸۱۹ در خانواده ای روشنفکر و نسبتاً مرفه در شهر نیویورک به دنیا آمد و در ۲۸ سپتامبر ۱۸۱۹ در همانجا درگذشت. هرمان ده سال اول زندگی را تقریباً در رفاه و نیکبختی به سر برد و زندگی آرام و خوشی را با هفت خواهر و برادر دیگر خود گذراند و متوجه گذشت زمان نبود تا اینکه ناگهان تغییر بزرگی در زندگی آرام و آسوده آنها رخ داد. پدر هرمان، «آلان ملویل Allan» به سوی ورشکستگی رفت و دیگر نتوانست در مقابل این ورشکستگی که کلیه زندگیش را به باد داد قد راست نماید و از ناراحتی و ناکامی فراوان دو سال بعد از این شکست، زمانی که هرمان دوازده سال داشت، از فرط فرسودگی و ناراحتی رخت از جهان بریست و خانواده اش را در تنهایی و تنگدستی گذاشت. پس از درگذشت آلام ملویل، همسر و هشت فرزند او مدت مدیدی در تنگدستی و بینوایی مفرط به سر بردند. پس از چند سال هرمان جوان که هجده ساله شده بود به دلیل فقر و مسکنت خانواده اش و ضرورت تامین زندگی دست از تحصیل برداشت و در منطقه ی روستایی دوردستی به آموزش فرزندان روستائیان پرداخت، اما این شغل دیری نپایید. زمستان سال بعد وی به امید اینکه در سازمان حفر کانال های دولتی مشغول به کار شود، به مطالعه و تحصیل در رشته مهندسی و نظارت ساختمان پرداخت. اما چون این آرزوهم مبدل به یأس گردید، تصمیم گرفت شغل ملوانی پیش گیرد. در سال ۱۸۳۹ به عنوان کارگر در کشتی بزرگ «سنت لاورنس St. Lawrence» که یک کشتی بازرگانی بود و بین آمریکا و لیورپول رفت و آمد می کرد استخدام شد. این تصمیم و کار از چند لحاظ به نفع او تمام شد.

استخدام وی در این کشتی نخستین مرحله خدمت وی در دریا بود؛ زیرا پس از پایان مدت قرارداد خدمتش در آن کشتی، مدت پنج سال دیگر نیز در کشتی های مختلف به ملوانی پرداخت و در دورانی از زندگی که ذهنش بیش از هر دوران دیگری کنجکاو و آماده آموزش بود خدمت در دریا و سیر و سیاحت نیز برای وی سودمند بود. هرمان هنگام ترک خدمت دریا بیش از ۲۵ سال نداشت اما عوامل و حوادث گوناگون و تلخ و شیرین روزگار، رشد فکری و تجربه های زیادی برای وی به بار آورد که به زودی در آثارش منعکس گردید. به طور کلی می توان گفت موضوع کلیه ی آثار ملویل حوادث و مشاهدات و تجربیات دوران اولیه زندگی اوست. آثار ملویل مانند زندگیش در یک لفافه ی اسرار و ابهام پیچیده شده است و این حقیقت در اولین کتاب او به نام «تایپی Typee» یا «نظری به زندگی پُئیزی» کاملاً هویداست. ملویل توانسته است در این کتاب قدرت داستان سرایی خود را با ذوقی سرشار و روحی ظریف و بحث فلسفی درباره ی مسخرگی های زندگی و جنبه های زشت مدنیت معاصر به ثبوت رساند. سخنان تهور آمیزی که به صورت داستان در کتاب «تایپی» به چاپ رسید، موج مخالفت اهل مذهب را علیه ملویل به حرکت درآورد و موجب آن شد که متهم به خیانت به مذهب گردد. در چاپ دوم کتاب قسمت هایی که موجب آزرده گی اهل دین شده بود حذف گردید و ملویل ناگزیر شد برای آثار خود ناشر دیگری پیدا نماید. ناشر انگلیسی که کتاب های او را منتشر کرده بود بیم آن داشت که سخنان ملویل حقیقت نداشته و از راه تخیل بر روی کاغذ آمده باشد. با وجود انتقادهای و تردیدهایی که نسبت به داستان «تایپی» به عمل آمد، این اثر با موفقیت مواجه گردید و ملویل را در سلک نویسندگان مشهور درآورد. کتاب بعدی او «امو Omoo» که به رشته ی تحریر در آمد تجربیاتی بود که وی در جزیره «تاهیتی Tahiti» به دست آورده بود. این کتاب نیز به همان سبک داستان اول به رشته ی تحریر درآمد. وی نه تنها آثار نویسندگان عصر الیزابت اول، و سایر نویسندگان انگلیسی و شاهکارهای رمانتیک اروپا را مطالعه کرده بود، بلکه به بررسی آثار فلاسفه بی شماری هم پرداخته بود و دیگر به شرح حال آدمخواران و سرگرمی های آنان قانع نبود بلکه بیش از پیش به مسائل عقلانی و کشمکش های اجتماعی عصر خود توجه داشت. در کتاب «ماردی Mardi» قدرت قصه پردازی خود را به افکار فلسفی و اطلاعات نوین خود پیوست و می کوشید به پرسش جاودانی بشر در خصوص چگونگی نیل به سعادت پاسخ دهد. این کتاب به محض انتشار در آمریکا و انگلستان مورد انتقاد شدید قرار گرفت و از این رو با شکست مالی مواجه گردید. اما ملویل چندان دلسرد نشد زیرا او می گفت: «حاصل برخی از کشتهای خیلی دیر به دست می آید. به خصوص هنگامی که دانه عالی و نیرومند باشد.» هر مان، برای جبران زیان مالی خود بار دیگر به سبک شرح احوال و داستان پردازی که قبلاً از آن بهره برداری کرده بود بازگشت و دو کتاب به نام «ردبرن Redburn» و «وایت جکت White Jacket» را به رشته تحریر کشید. در این دو اثر نیز با

اتکاء به تجربیات شخصی از نیروی تخیل شگرف خود استفاده نمود و به داستان های جالبی پرداخته است. تحول هرمان ملویل از یک قصه پرداز و ناقل حوادث به یک نویسنده مو شکاف و متفکر در اثر بعدی به نام «موبی دیک Moby Dick» یا «نهنگ سفید» که عموماً آن را به منزله شاهکار او تلقی می کنند، کاملاً هویداست. وی تجربیات گرانبهای خود را در صید نهنگ در صندوقچه ذهن ذخیره کرده بود تا داستان جداگانه ای درباره این شغل خطرناک و پر حادثه بپردازد، لکن هنگامی که کتاب «موبی دیک» یا «نهنگ سفید» انتشار یافت اهل ذوق و خوانندگان کتاب هایش بی درنگ دریافتند که با یک کتاب عادی درباره شغل خطرناک شکار نهنگ در وسط دریا تفاوت فراوان دارد. ملویل با انتشار این اثر، درس سی و یک سالگی یعنی در حدود چهل سال قبل از مرگش به مقام نویسنده ای ارجمند و زیر دست ارتقاء یافت. در سال ۱۸۴۷ با «الیزابت شاو Elizabeth Shaw» دختر رئیس دادگستری ایالت «ماساچوست Massachusetts» آمریکا که از دوستان صمیمی و نزدیک پدرش بود و نسبت به ملویل مهر و محبت پدری داشت، ازدواج کرد. «الیزابت» نسبت به این شوهر اسرارآمیز و عجیب و غریب لطف و وفاداری خاصی نشان داد و برای وی دلسوزی فراوانی کرد. اما مشکلات مالی همچنان ملویل را رنج می داد. کلمه «مرموز» لغتی است که از هر حیث مناسب حال ملویل است. در کتاب «بیلی باد Billy - Budd» و یا «دکل بان» که در حدود یک ربع قرن بعد به رشته تحریر کشیده شد و در سال ۱۹۲۴ یعنی چندین سال پس از درگذشت هرمان ملویل به چاپ رسید، نویسنده بار دیگر می کوشد جنبه های متناقض و پیچیده ی خوی و طبع بشری و روابط او را با اجتماع شرح دهد. وی از سال ۱۸۶۶ یعنی از سن چهل و هفت سالگی تا مدت بیست سال تمام به شغل ساده و کم درآمد بازرسی گمرک یک ناحیه کوچک اشتغال داشت و در هفتاد و دو سالگی یعنی در سال ۱۸۹۱ هنگامی که دیده از جهان فرو بست همه او را به نام یک نویسنده بزرگ و مرموز می شناختند. هرمان ملویل بیشتر از لحاظ قدرت نویسندگی و نیروی تخیل و صراحت فکر و به خصوص از حیث داستانسرایی و تفحص دنیای ذهن و وجدان و نقل کشمکش ها و اصطکاک های عصر خود است که مقام بزرگی در میان نویسندگان بزرگ آمریکا احراز کرده است.

آشنائی با نیکلاس کوپرنیک "ستاره شناس بزرگ"

نیکلاس کوپرنیک به سبب جمله ای که گفته بود زمین به دور خورشید می گردد نه خورشید به دور زمین مشهور است... کوپرنیک در تورون لهستان به دنیا آمد او پسر یک بازرگان بود در جوانی ریاضیات را در دانشاکوف خواند. سپس برای تحصیل اخترشناسی حقوق ادبیات باستان و پزشکی به دانشگاههای مختلف ایتالیا رفت. پس از پایان تحصیلاتش در رشته حقوق در سال ۱۵۰۶ به عنوان

پزشک خصوصی عمومی خود که یک اسقف کاتولیک بود به لهستان بازگشت. او در اوقات فراغت خود از محاسبه های ریاضی در اختر شناسی برای تعیین محل سیارات و پیش بینی زمان وقوع حوادث آسمانی نظیر خورشید گرفتگی یا ماه گرفتگی استفاده می کرد. در این زمان محاسبه های حرکت سیارات به دلیل سیر قهقرایی سیارات دور تر و گردشی که در ظاهر به طرف عقب داشتند مشکل بود. مریخ (بهرام) مشتری و زحل در حرکت روی مدار خود به سمت جلو ظاهران دچار توقف می شدند و پیش از حرکت دوباره به سمت جلو چرخشی به سمت عقب داشتند. بطلمیوس اختر شناس یونان قدیم با نظریه خود مبنی بر وجود حرکت حلقه های کوچکتر به دور حلقه های بزرگتر تونسته بود این گردش قهقرایی را توجیه کند، نظام پیچیده وی مجموعاً به ۷۰ حلقه نیازمند بود. کپرنیک با این نظریه که حرکت سیارات به صورت دایره ای است موافق بود لیکن او معتقد بود که خورشید در مرکز منظومه شمسی قرار دارد نه زمین. قرار دادن خورشید در مرکز گردش سیارات محاسبه ها را ساده تر می کرد و تعداد مدارها را نیز کاهش میداد. کپرنیک نشان داد که حرکت قهقرایی زمانی صورت می گیرد که حرکت کره زمین از حرکت کره مریخ یا یکی دیگر از کره های دورتر پیشی می گیرد و آنها را پشت سر می گذارد او منظومه پیشنهادی خود را با جزئیات ریاضی آن عرضه کرد و در سال ۱۵۳۰ نظرات خود را در دستنوشته ای کوتاه خلاصه کرد و آن را برای دوستان و دانشمندان عصر خود فرستاد با گذشت زمان کپرنیک نظرات دیگری بر دستنوشته خود افزود. اطمینان وی به نظرات خود در مورد منظومه سیاره ای با شواهد جدیدتری تقویت می شد. مثلاً در مدتی حدود دو سال مریخ از یک شی قرمز روشن به چیزی بسیار تاریکتر تبدیل شد. منظومه سیاره ای که کره زمین را مرکز جهان می دانست برای این مشاهده ها توضیحی نداشت. ولی کپرنیک می دانست که اگر مریخ و زمین هر دو با سرعتی متفاوت به گرد خورشید بچرخند در برخی اوقات به هم نزدیکتر می شوند و در این صورت مریخ روشنتر به نظر می رسد و در زمانی دیگر زمین و مریخ دورتر از هم قرار می گیرند و مریخ کم نورتر دیده می شود. کپرنیک مدارک خود را برای بیان منظومه سیاره ای که خورشید مرکز آن بود جمع آوری کرد در آن زمان حکومت و مقامات مذهبی افکار اسای و جدید را از ترس ایجاد نا آرامی اجتماعی بر نمی تابیدند. به همین سبب کپرنیک ۱۳ سال برای اقدامی خطرناک در ارسال کتاب گردش افلاک آسمانی به چاپخانه در تردید ماند، نخستین نسخه این کتاب در ۲۴ مه ۱۵۴۳ زمانی که وی شدیداً بیمار و بستری بود از چاپ درآمد یک نفر از دوستانش این نسخه چاپ شده را در دستش گذاشت و همان روز او درگذشت. کتاب کپرنیک کیاس و سالیوس درباره ساختمان بدن انسان که آن هم در سال ۱۵۴۳ منتشر شد نشانه ای از شروع علم جدید بود. (منبع : negahak)

آشنائی با ارسطو

ارسطو یکی از بزرگترین متفکران جهان است. در سراسر تاریخ فلسفه، گذشته از افلاطون و کانت، شاید هیچ کس ژرفا و پهنای اندیشه او را نداشته باشد، از بیست و چهار قرن تاکنون تاثیر او در فیلسوفان و دانشمندان گیتی بیرون از حد و حساب و بسا بیمانند بوده است. دانشمندان ایرانی حتی پیش از اسلام و قبل از رواج زبان عربی از او متأثر بوده‌اند استاد ذبیح الله صفا مینویسد:

"در پارهای از کتاب پهلوی اصطلاحات فراوان علمی موجود است و این اصطلاحات که غالباً قابل تطبیق بر اصطلاحات فلسفی یونانی خاصه حکمت ارسطوست، می‌رساند که تنها به وسیله عیسویان ایرانی، علم یونانی پذیرفته و به زبان سریانی ادا نشده است بلکه زرتشتیان نیز به این کار مبادرت کرده و زبان پهلوی را معادل آوردن بسیاری کلمات در برابر اصطلاحات فلسفی یونانی ثروتمند ساخته بودند... یکی از مشاهیر عیسویان [در عهد ساسانی] پولس ایرانی (paulus persa) رئیس حوزه ایرانی نصیبین است که کتابی مشتمل بر بحث درباره منطق ارسطو به سریانی برای خسرو انوشیروان نوشت و در آن نسبت به اثبات وجود واجب و توحید و سایر نظرهای فلاسفه، برتری روش حکما بر اهل ادیان اشاره کرد.... معلمین کلیساهای نسطوری در ایران چون به آثار ارسطو توجه داشتند در کلیساهای خود در ایران با قوت بسیار به تحقیق در روش این استاد یا شرح اسکندرانی او توجه کردند... مجاهداتی که پیش از خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) شده بود در برابر توجه او به علوم فاقد اهمیت است. این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر و هم سرداری شجاع بود به حکمیت نیز علاقه داشت و از فلسفه افلاطون و ارسطو آگاه بود و ترجمه پهلوی این دو استاد را می‌خواند. ارسطو در ۳۸۴ ق.م در شهر یونانی زبان استاگیرا ((stagira واقع در شبه جزیره خالکیدیکس (Chalcidice) چشم به جهان گشود. پدرش نیکو ماخوس (Nicomachus) پزشک بود و عضو صنف آسکلهپیادای (asclepiadae) و طبیب در بار آمونتاس دوم (پادشاه مقدونیه Amyntas). ممکن است ارسطو از کودکی، و در نتیجه شغل پدر، به زیست شناسی دلبسته شده باشد، اما هیچ دلیلی در دست نیست که از آن هنگام آغاز به تحقیق کرده باشد. پزشکان صنف اسکلهپیاد فرزندان خویش کالبد شکافی یاد میدادند؛ اما ارسطو هنوز بسیار کوچک بود که پدر و مادرش هر دو در گذشتند و بنابراین، بعید است که او از این آموزش بهره مند شده باشد.

ارسطو در هفده سالگی به آتن رفت و وارد آکادمیای افلاطون (plato) شد و تا هنگام مرگ وی در ۳۴۸ ق.م همچنان شاگرد و همکار او بود و آنجا ماند. اهمیت تاثیر فلسفی افلاطون در همه آثار ارسطو هویداست. حتی وقتی که او از استاد انتقاد میکند یعنی بیشتر اوقات به شهادت نوشته های موجود به نبوغ افلاطون احترام عمیق میگذارد. پس از مرگ افلاطون، ارسطو از آتن رفت. ممکن است بستگیهایش با دربار مقدونیه سبب رویگردانی مردم از او شده باشد. شاید هم نسبت به انتخاب

اسپئوسیپوس (Speusippus) به جانشینی افلاطون نظر خوش نداشته، زیرا با رگهای از آرای مکتب افلاطونی که در آثار اسپئوسیپوس پرورش داده میشده موافق نبوده است. به هر تقدیر، ارسطو به دهرت هرمیاس (hermias)، که از همشاگردیهای گذشته اش در آکادمیا و در آن زمان جبار آلوس در تروآد (Troad) بود به آن سان رفت. سه سال آنجا عضو محفل کوچکی از متفکران بود و باپوتیاس (Pythias)، دختری که هرمیاس او را به فرزندی پذیرفته بود، ازدواج کرد. در ایام اقامت در آسوس و سپس در میتوانه (Mitylene) در جزیره لیسبوس (lesbos)، دست به پژوهشهای در زیست شناسی زد که بعدها شالوده نوشته هایی علمی اش شد. در ۳۴۹ ق.م ارسطو به دعوت فیلیپ مقدونی (Philip of Macedon) پادشاه مقدونیه) به پلا (pella) پایتخت آن سرزمین رفت و مربی فرزند او، اسکندر کبیر (Alexander the great) شد که پسری سیزده ساله بود. پس از پایان دوره تربیت اسکندر، ارسطو به استاگیرا بازگشت و چند سال آنجا بود و سپس باز به آتن رفت و به تعلیم فلسفه پرداخت. ارسطو در آتن از بیگانگان مقیم بود، بنابراین، نمی توانست مالک ملکی در آن شهر باشد. پس بیرون شهر چند ساختمان اجاره کرد و در اینجا که لوکیون (lykeion) نام گرفت. مدرسه ای از خود بنیان نهاد. (متصل به ساختمان اصلی ایوانی ستوندار "پری پاتوس Peripatos" بود و همین سبب شد که بعدها پیروان ارسطو را "پری پاتیک" بنامند). او بعضی سخنرانیها برای عامه میکرد، اما بیشتر اوقاتش به نوشتن یا به درس گفتن برای گروهی کوچکتر از شاگردان جدی میگذشت. اغلب آثار موجود او متن درسهایی است که به این گروه داده شده و به نگارش در آمده است. در این گروه چند متفکر نیز مانند تئوفراستوس (Theophrastus) و ائودموس (eudemus) عضویت داشتند که بعدها خود از دانشمندان معتبر شدند. پوتیاس، همسر ارسطو هنوز دیری از این دوره زندگی نگذشته فوت کرد، و او بقیه عمر را با زنی برده به نام هرپولیس (herpyllis) به سربرد و از او پسری موسوم به نام نیکوماخوس پیدا کرد که کتاب اخلاق نیکوماخوس را به اسم وی کرده است. ارسطو در وصیت نامه خویش از هرپولیس به علت وفاداری و مهربانی اش به نیکی یاد میکند، هرچند تا پیش از مرگ خودش او را قانوناً از بند بردگی آزاد نکرد. بر خلاف افلاطون و بسیاری از افراد تحصیل کرده یونانی در آن روزگار، به نظر میرسد که ارسطو منحصر به جنس مخالف گرایش داشته است. چنین مینماید که بر زنان آنچنان احترامی نمیگذاشته و حتی توجه دقیقی نمیکرده است. وقتی که در ۳۲۳ ق.م مرد و احساسات ضد مقدونی در آتن دوباره سر برداشت، ارسطو ناگزیر از ترک آن شهر شد. واضح است که معتقد بوده که جانش در خطر است، زیرا با اشاره به اعدام سقراط (Socrates) میگوید اجازه نمیدهد آتنیان "دوباره نسبت به فلسفه مرتکب گناه شوند". پس به خالکیس (chalcis) موطن خویشاوندان مادریش، رفت و سال بعد به علت بیماری درگذشت.

دانته هنگام وصف ذکارت نخستین دوزخ درباره ارسطو چنین میگوید: دیدم آن پیر و استاد همه - او چو چوپان و دیگران چو رمه - همه ارباب فضل و دانش و هوش - حلقه طاعتش نهاده به گوش - بر فلاطون و پیر او سقراط - پیشتر از همه به قرب بساط . از این بیانات مقدار احترامی را که در ارسطو طی هزار سال از آن بر خوردار بوده است میتوان حدس زد. دوران اقتدار ارسطو هنگامی به پایان رسید که اسباب و آلات نو پیدا شد و مشاهدات روز افزون گردید و تجربیات از روی تانی و دقت علم را از نو بنا نهاد و "الکم" و "راموس" و "راجر" و فرانسیس بیکن با اسلحه مقاومت ناپذیری مسلح شدند. تاکنون هیچ مغزی نتوانسته است تسلط خود را بر فکر بشر این اندازه ادامه میدهد.

به گردها خود چون نیک میدید بلا انگشتی و او نگین بود

سال شمار زندگی ارسطو: سال (ق م) "قبل از میلاد مسیح" . ۳۸۴ تولد ارسطو در استاگیرا . ۳۶۷ ارسطو به آتن مهاجرت میکند و به آکادمی افلاطون میپیوندد . ۳۵۶ تولد اسکندر کبیر . ۳۴۷ مرگ افلاطون. ارسطو آتن را ترک میگوید و عازم دربار هرمیاس در آثار نئوس میشود و در آسوس اقامت میگزیند . ۳۴۵ ارسطو به موتیلنه در جزیره لسبوس میرود (او پس از چندی به استاگیرا باز میگردد). ۳۴۳ فیلیپ مقدونی ارسطو را به میزاد دعوت میکند و به ترتیب اسکندر میگمارد . ۳۴۱ مرگ هر میساس . ۳۳۶ فیلیپ کشته می شود و اسکندر تاجگذاری میکند . ۳۳۵ ارسطو به آتن باز میگردد و در لوکیون آغاز به تدریس میکند . ۳۲۳ مرگ اسکندر . ۳۲۲ ارسطو از آتن به خالکیس میرود و در آنجا میمیرد .

آشنائی با الکساندر ولتا

ولتا در سال ۱۷۴۵ در کومو که در نزدیکی میلان ایتالیا بود به دنیا آمد. تحت نظر داییهای خود با اعتقادات یسوعی تربیت شد. ولتا تحصیلاتش را در مدرسه مذهبی بنتسی ادامه داد و در آنجا بود که با کتاب لوکریوس آشنا شد و به شدت تحت تاثیر قرار گرفت. برخلاف نظر داییهایش که میخواستند او در رشته وکالت تحصیل کند، ترجیح داد از نبوغ خود پیروی کند. این نبوغ او را در هجده سالگی به مطالعه در باره برق کشانید. ولتا در بیست و نه سالگی معلم مدرسه شبانه روزی «کوم» گردید. در همین موقع اسبابهای مختلف الکتریکی از قبیل الکتروفور، آب سنج، الکتروسکوپ و غیره را ساخت و شهرت بسیاری کسب نمود. در سال ۱۷۷۹ با سمت استادی در دانشگاه پاوی مشغول به کار شد ولتا در اختراع الکتروفور (دستگاه برق ساز) خود یعنی شگفت آورترین ابزار برقی پس از بطری لید این بینش را که صمغ (رزین) برق خود را بیش از شیشه حفظ میکند با این واقعیت تلفیق کرد که یک ورقه فلزی و عایق بارداری که خوب تنظیم شده باشند میتوانند جرقه های فراوان تولید کنند بی آنکه برق را ضعیف سازند در سال ۱۷۷۲ ولتا صورت مفصل و دشواری از Electtricismo

artificial را منتشر کرد که بیش از پیش مؤید این نظر عجیب بود که برقه‌های ناهمنام در پیوند یک عایق باردار و یک هادی که موقتاً به زمین وصل شده است فقط به این منظور یکدیگر را خنثی میکنند که در تجربه های بعدی با تقویت مجدد پدید آیند گازسنج ولتا یکی از مهمترین کشفهای سده هیجدهم را محقق ساخت و آن عبارت بود از کشف ترکیب آب که لاووازیه در میان چیزهای دیگر با جرقه زدن اکسیژن و هیدروژن روی جیوه به دان پی برد. مطالعات بعدی ولتا در مورد هوا مربوط میشد به عمل و تأثیر گرما در گازها و بخارها تصور کلی او از گرما دنباله نظریه های کرافردوکرون درباره سیالات است با یک استثنای خاص گوآنکه منابع او پدیده گرمای نهان را به ترکیبی شیمیایی نسبت میدادند که موجب تغییر حالت بود او گرما را عمده ساخت و گرمای نهان را نتیجه جهش بعدی در ظرفیت گرمایی ویژه دانست ولتا در اندازه گیری انبساط هوا به عنوان تابعی از گرما یا شاید تابعی از دمای که در دماسنج جیوه ای نشان داده میشود موفقتر بود ولی مجلاتی که مخصوص انتشار این نتایج بودند در خارج ایتالیا کمتر خوانده میشدند در هر حال حق قضیه «ثابت بودن ضریب انبساط هوا» بنابر رای یکپارچه کنگره بین المللی فیزیکدانان در کومو که به پاس صدمین سال درگذشت دو تشکیل شده بود بار دیگر به ولتا برگردانده شد در سال ۱۷۸۰ موضوع بحث مجامع علمی «الکتریسیته» بود والش ثابت کرده بود که تکان حاصل از تماس با ماهی تورپیل از نوع تکانهای الکتریکی است. در سال ۱۷۷۳ ماهی مزبور را تشریح کرد و عنصر مولد الکتریسیته را پیدا نمود هنتر در همان عنصر مشابهی در بدن یکی از انواع مارماهی پیدا کرد به این ترتیب فکر اینکه حیوانات دیگر هم باید دارای این عضو باشند قوت گرفت لویی گالوانی استاد تشریح دانشگاه بولونی در سال ۱۷۸۰ این آزمایش را روی قورباغه انجام داد بطوریکه قورباغه را به برق گیر آویزان نمود و ملاحظه نمود که هنگام عبور ابر عمل انقباض در پنجه های قورباغه انجام میشود گالوانی برای اطمینان کامل در هوای خوب قورباغه را به بالکون فلزی منزل خودش آویزان کرد ولی نتایج قبلی را مشاهده نکرد یک شب که حوصله اش از نگرفتن نتیجه به سر آمده بود با عصبانیت قورباغه را از محلی که آویزان کرده بود جدا کرد و در این موقع به موجب تصادف در اثر تماس گازانبری که بوسیله آن قورباغه را گرفته بود با بالکون تکانی در قورباغه مشاهده مینماید و فکر میکند که واقعاً مسئله الکتریسیته حیوانی را کشف کرده است. ولی صدای مخالفی از ولتا بلند شد که الکتریسیته که در این عمل بوجود آمده است فقط در اثر تماس گاز انبر و بالکون آهنی است ولتا در واقع تجربیات گالوانی را تکرار نمود و در صدد برآمد که ثابت کند قورباغه دخالتی در ایجاد الکتریسیته نداشته است آنگاه سکهای از نقره و قطعه های روی به کار برد و آنها را با پارچه پشمی اسیددار از هم جدا نمود و بدینوسیله پیل الکتریکی تشکیل شد این پیل فقط جرقه تولید نمیکرد بلکه جریاتی متصل که در حال عبور بود ایجاد مینمود دانشمند بزرگ روز بیستم مارس ضمن نامه ای اکتشاف

خود را به جامعه پادشاهی اطلاع میدهد و از همین زمان شهرت فراوانی در سراسر اروپا کسب مینماید و کشف او تأثیر عمیقی در مجامع علمی بوجود آورد و ناپلئون او را به پاریس دعوت میکند و از او میخواهد که تجربه اش را در مقابل آکادمی تکرار کند و بعد از اثبات آن او را به سمت کنت و سناتور کشور ایتالیا انتخاب میکند و تنها بعد از سه سال از شغل خود کناره میگیرد و به کوم میرود او در سال ۱۸۲۷ در هشتاد و دو سالگی زندگی را وداع میگوید. (منبع: wikipedia.org)

آشنائی با پروفیسور آرتور اپهام پوپ

آرتور اپهام پوپ به سال ۱۸۸۱ م در شهر فوئینکس ایالت روآیلند امریکا به دنیا آمد. وی تحصیلاتش را در دانشگاه «براون» به سال ۱۹۰۶ با گواهینامه B.A (مخفف Bachelor of Arts): کارشناسی علوم انسانی) و M.A (مخفف Master of Arts): کارشناسی ارشد علوم انسانی) به پایان رسانید. وی از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۸ در دانشگاه کوزل به مطالعه پرداخت و از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ در دانشگاه هاروارد به تکمیل مطالعات خود در رشته باستانشناسی و معماری مبادرت نمود. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۷ با سمت دانشیار در دانشگاه کالیفرنیا به تدریس پرداخت و از آن زمان، به مطالعه و نشر مقالات علمی خود درباره هنر و باستانشناسی ایران همت گماشت. پوپ در سال ۱۹۲۳ به مدیریت موزه لژیون دونور سانفرانسیسکو انتخاب گشت و از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۲ مشاور و موزه دار هنری موسسه شیکاگو بود. پوپ از ۱۹۲۵ به بعد، به عنوان مشاور افتخاری هنرهای ایرانی در خدمت دولت ایران فعالیت میکرد. وی همچنین به عنوان مشاور هنر ایرانی موزه پنسیلوانیا انتخاب شد. او از سال ۱۹۲۵ سرپرستی بیست هیات اعزامی علمی در ایران را به عهده داشت و به همراه همسرش دکتر فیلیس آکرمن (پژوهشگر در حوزه هنر، به ویژه در زمینه شمایل نگاری و منسوجات ایران و صاحب تالیفاتی درخصوص تاریخ ایران) بامسافرتهاى متعدد به شهرهای ایران، درباره هنر ایرانی تحقیقات فراوانی انجام داد. پروفیسور پوپ از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵، مشاور هنر اسلامی در شیکاگو بود و در سال ۱۹۲۶ ازسوی دولت ایران، برای طراحی و ایجاد غرفه ایران در نمایشگاه هنر ایرانی در فیلادلفیا انتخاب شد. او در سال ۱۹۳۱، نمایشگاه صنایع ایران را در لندن و سپس در لنینگراد و مسکو برگزار کرد. اندکی بعد، وی با تاسیس موسسه امریکایی هنر و باستانشناسی ایران در شهر نیویورک، پروژه عکس برداری از اشیاء و اماکن هنری ایران را آغاز نمود. در دهه ۱۹۳۰ م به دنبال برکناری عده ای از خبرگان بنام تاریخ تمدن آسیا از دانشگاههای اروپا توسط نازیها، پوپ مدرسه مطالعات آسیایی را تاسیس کرد و با جذب این متخصصان و براساس نگرش خویش از یکپارچگی آسیا، این مدرسه را وسعت بخشید. در نظر او این یکپارچگی به معنای ارتباط فرهنگهای گوناگون آسیا از نظر مفاهیم هنری و مذهبی بود. این موسسه با برخورداری از متخصصانی در زمینه آشورشناسی، اسلام شناسی،

ایران‌شناسی، نژادشناسی، فلسفه، زبان‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی (به ویژه در حوزه خاورمیانه و آسیا) و آموزش زبان سانسکریت، عربی، عبری، فارسی (باستان و جدید)، حبشی، چینی، تبتی و ویتنامی، توانست به موسسه ای با مجوز صدور مدارج بالای علمی تبدیل شود. کثرت مطالعات آسیایی دهه ۱۹۶۰م در امریکا، درواقع مدیون انگیزه ای بود که پوپ آن را ایجاد کرد. مدرسه و موسسه امریکایی هنر و باستان‌شناسی ایران، به تدریج توسعه یافت و از سال ۱۹۴۷م به «موسسه آسیایی» تبدیل شد. این موسسه در سال ۱۳۴۵ش به دعوت دولت ایران، از امریکا به ایران (شیراز) منتقل شد و زیرمجموعه دانشگاه پهلوی قرار گرفت. پس از آن بود که پوپ و آکرمن به طورکامل در ایران استقرار یافتند. این موسسه در نارنجستان، از موروثات قوام الملک شیرازی، مستقر شد. بخشی از فعالیت این موسسه، در ایران، حمایت از باستان‌شناسانی بود که برای کاوش به ایران می‌آمدند. پوپ مجله «پژوهشنامه موسسه آسیایی» را نیز در این مدت تاسیس کرد. محمدرضا پهلوی به پاس خدمات پروفیسور پوپ به وی نشان «تاج» و سپس نشان «همایون» و جایزه مخصوص داد. همچنین وزارت فرهنگ نشان علمی درجه اول را به او اعطا کرد و انجمن آثار ملی، پوپ را به عضویت وابسته خود برگزید. دانشگاه تهران نیز که پوپ در آنجا استاد افتخاری هنر ایرانیان بود به وی دکترای افتخاری اعطا کرد. «موسسه آسیایی» پس از انقلاب اسلامی ایران منحل شد. آرشیو بزرگ عکسهای که پوپ طی سالها فراهم آورده بود، اکنون در موزه نارنجستان (شیراز) نگهداری میشوند. شماری از این عکسها نیز در کتابخانه ملی ایران قرار دارند. مجموعه ای از پارچه ها، فرشهای کهن و آثار عتیقه ایران و جهان که او گردآورده بود، اکنون در موزه نارنجستان هستند. کتابخانه پوپ شامل کتابهای بسیاری درباره تاریخ، باستان‌شناسی، هنر و زبانهای ایرانی، هم اکنون در کتابخانه میرزای شیرازی دانشگاه شیراز، به شکل مجموعه ای مستقل تحت عنوان «مجموعه ایران‌شناسی پروفیسور پوپ» نگهداری میشود. چارلز موریتز، نویسنده امریکایی، در کتاب بیست جلدیاش تحت عنوان *Current Biography* (بیوگرافی جاری) که به شرح زندگی و فعالیت چهره های علمی، سیاسی، ورزشی و... ایالات متحده امریکا میپردازد، اطلاعات دیگری از زندگی دکتر پوپ به دست میدهد. وی در مورد پوپ مینویسد: «... پوپ در سال ۱۹۱۸ به همکاری با عضو مهم غیرنظامی ستاد دفاع عمومی جنگ پرداخت و در طرحی راجعه بررسی نحوه تشویق برای بالابردن کیفیت فعالیتهای افسران، مشارکت نمود... وی در ۱۹۱۹ به عنوان مشاور هنر ایرانی در موزه ها و مجموعه های شخصی برگزیده شد. او بهزودی دریافت که فعالیتش به عنوان مبلغ فرشهای ایرلنی، درآمدش را پنجبرابر حقوق پروفیسوریش افزایش میدهد. پوپ بعد از ازدواج با فیلیس آکرمن در ژوئن ۱۹۲۰ به فعالیت در زمینه خدمات مشاوره ای شخصی پرداخت. همسر او دکتر آکرمن نیز در زمینه ایران‌شناسی و شناخت هنر نساجی و فرش دیگر کشورها، استاد بود. آکرمن نیز مانند شوهرش از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۴ به عنوان

راهنمای موزه هنر شیکاگو، فعالیت مینمود. پوپ برای مدت دهسال تا سال ۱۹۳۴ راهنمای انستیتوی هنر شیکاگو در زمینه هنرهای دوره اسلامی بوده است. وی در ۱۹۲۵ به همراه همسرش، سفری طولانی را جهت بررسی هنر و آثار باستانی روسیه (قفقاز) و ایران، به این دو کشور آغاز نمود. او اولین کتابش موسوم به هنر ایرانی را در سالیکه رضاخان پهلوی به پادشاهی رسید، چاپ نمود... درآمد پوپ از راه مشاوره در زمینه فروش اشیای تاریخی ایرانی به دست میآمد. او حدود ده هزار عکس از معماری ایران گرفت و این عکسها را در پایتخت کشورهای اروپایی، موزه های امریکایی و مجموعه های هنری به نمایش گذاشت. او نمایشگاه هنر ایرانی را در کاخ برلینگتن لندن، تحت نظارت اسمی شاه ایران و پادشاه بریتانیا، در سال ۱۹۳۱ برگزار نمود. در سال ۱۹۴۰ در نمایشگاه ایران که در شهر نیویورک تشکیل داد، دوهزاروهشتصد اثر فرهنگی و باستانی ایران را که میلیونها دلار ارزش داشتند، به معرض تماشا گذاشت. هزینه چاپ کتاب او راجعه تاریخ معماری ایران که شامل پنج هزار تصویر است، بالغ بر سی وچهارهزار دلار بود... بعد از سقوط فرانسه به دست آلمان در جنگ جهانی دوم، پوپ از طرف دولت امریکا در راس کمیته ای قرار گرفت که وظیفه آن تهیه برنامه ها و راهکارهایی جهت بالابردن روحیه عمومی مردم و ارائه آن به هیات دولت امریکا بود.

ضمنا در همان زمان جنگ جهانی دوم، پوپ برنامه هایی به چند زبان در رادیو امریکا اجرا میکرد و چند ماموریت محرمانه برای نهادهای نظامی امریکا انجام داد... پروفیسور پوپ معاون رئیس شورای ملی دوستی امریکا و شوروی (پیشین) و عضو هیات امنای انستیتوی امریکایی روسی بود. در ۱۹۴۷ داراییهای انستیتوی پوپ، بیستوپنج برابر شده بود [دقت کنید، بخش اعظم این ثروت را از راه غارت و فروش آثار باستانی ایران بهدست آورد]. هیات امنای این موسسه، پنج سفیر سابق امریکا، یک سناتور و دو ژنرال بودند. این موسسه با بیست معلم تماموقت و بیست معلم پارهوقت، به تربیت دانش آموز میپرداخت. عالیترین نشان ایرانی (تاج) توسط محمدرضا پهلوی به پوپ و نیز نشان علمی به او و همسرش داده شد. پوپ فردی است فعال [این مطالب در زمان حیات پوپ نوشته شده اند]، با موهای خاکستری و خوشصحت. پنج گربه ایرانی دارد و خانه اش پر از اشیای هنری ایرانی است. پیانو مینوازد و سرگرمی اش عکاسی از معماری قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم است. وی به هیچ حزب و کلیسای خاصی وابسته نیست.

اولین مسافرت پوپ به ایران و تاسیس انجمن فرهنگی ایران و امریکا: اولین مسافرت پوپ به ایران در فروردین ۱۳۰۴ انجام گرفت. وی دراینزمان به عنوان کارشناس و رایزن موسسه هنری شیکاگو فعالیت مینمود. هدف پوپ از این مسافرت، دیدار و آشنایی با آثار باستانی ایران و ترغیب بزرگان دولت جهت اقدام به بررسی و کشف آثار تاریخی و هنری ایران بود. وی در این سفر، مورد استقبال صمیمانه حسین علا، نماینده مجلس شورای ملی وقت که قبلا وزیرمختار ایران در امریکا بود و با

پوپ سابقه دوستی داشت، قرار گرفت و به درخواست علا در جمع بزرگان کشور راجع به هنر ایرانی سخنرانی نمود. در این جلسه سخنرانی که در دوم اردیبهشت ۱۳۰۴ ش در تالار باشکوه خانه جعفرقلی بختیاری (سردار اسعد)، وزیر پست و تلگراف، انجام گردید، اشخاصی چون سردار سپه، رئیس دولت؛ محمدعلی فروغی، (ذکاءالملک) وزیر دارایی و رئیس انجمن آثار ملی؛ عبدالحسین تیمورتاش، وزیر فواید عامه؛ حسین پیرنیا، (مؤتمن الملک) رئیس مجلس؛ حسن مستوفی (مستوفی الممالک)؛ حسن پیرنیا (مشیرالدوله)؛ حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه)؛ سیدحسن تقی زاده؛ علی اکبر داور؛ مرتضی قلیبیات و از امریکاییان مقیم ایران والس مری (کاردار سفارت امریکا که بعداً سفیر امریکا در ایران شد)، دکتر میلیسپو، مدیرکل دارایی ایران، دکتر جردن و دکتر بویس (رئیس و معاون کالج امریکایی تهران) حضور داشتند. پوپ در این جلسه سخنرانی مبسوطی ایراد نمود که بخشی از سخنانش چنین است: «هنر ایرانی، بزرگترین سرمایه این کشور است؛ زیرا نه فقط ثروت و حیثیت برای آن به وجود آورده، بلکه در هر دوره و هر جا برای ایران دوستان زیادی ایجاد کرده است و امروز هیچ مملکت متمدنی نیست که مجموعه هایی از آثار هنری ایران را نداشته باشد... تنها ایران که در ایجاد هنرهای اسلامی، مادر و نیروی الهام بخش بوده، هنوز بدون مجموعه مهمی از بهترین کارهای بزرگ خود می باشد. با وجود صدور بی اندازه زیاد کارهای هنری بزرگ از ایران به تمام جهان، باز هم کارهای بزرگ عالی در ایران در دل خاک وجود دارند که هنوز به دست نیامده اند.» پوپ در زمان اولین سفرش به ایران، رئیس بخش صنایع (هنرهای) خاور نزدیک در موسسه صنایع ظریفه شیکاگو بود. پس از این سخنرانی، «انجمن فرهنگی ایران و امریکا» تأسیس شد. پوپ در این سفر کوشید تا گزارش مصوری از معماری ایران تهیه کند. به توصیه علا، رضاخان در برابر منع مذهبی و بدگمانی عمومی ایستاد و اجازه داد پوپ و همراهانش به مساجد و بناهای مذهبی وارد شوند و پژوهش و عکسبرداریهای لازم را انجام دهند. در تهیه عکسهای پوپ، آنتوان سوریوگین، مرتضی رستمی و اسد بهروزان همکاری داشتند. از پوپ به عنوان یکی از پیشگامان تاریخ عکاسی ایران نیز یاد میشود. تحت تأثیر سخنرانی مبسوط پوپ درخصوص ضرورت یافت اشیای تاریخی و ارزش مالی آنها، بزرگان حاضر در جلسه جهت کشف و فروش آثار باستانی وسوسه شدند. دکتر صدیق در خاطراتش میگوید: «این سخنرانی پوپ، طوری در سردار سپه اثر نمود که دستور داد کلیه بناهای عظیم در دست ساخت مانند ساختمان شهربانی، پستخانه و بانک ملی را به سبک معماری هخامنشی درست کنند!» همانگونه که ذکر شد، از جمله نتایج مسافرت دکتر پوپ به ایران و سخنرانی او در سال ۱۳۰۴، تأسیس «انجمن فرهنگی ایران و امریکا» بود. با پیشنهاد محمدعلی فروغی، کمیسیون مرکب از حسن اسفندیاری، حسین علا، محمدعلی فرزین و ارباب کیخسرو شاهرخ برای تهیه زمین و مطالعه درخصوص طرح تأسیس چنین انجمنی، تشکیل شد. آنها پس از تهیه شناسنامه موسسه،

تعدادی از دوستان خود و از جمله چهارنفر امریکایی را برای انجام این کار دعوت کردند. افراد زیر اعضای ایرانی هیات موسسین انجمن بودند: حسن مستوفی، حسن پیرنیا، رضاخان پهلوی، حسین پیرنیا، محمدعلی فروغی، حسن اسفندیاری، جعفرقلی اسعد، محمدعلی فرزین، ارباب کیخسرو شاهرخ، مهدقلی هدایت، حسین سمیعی و حسنقلی فرمند. انجمن، جلسات خود را طبق یک زمانبندی مشخص در خانه سردار اسعد، اسفندیاری و فروغی تا چهارم تیر ۱۳۰۶ تشکیل میداد. ازآزمان، تا بهمن سال ۱۳۲۱، انجمن تعطیل شد. در این تاریخ، بار دیگر انجمن فعالیت خود را از سر گرفت و سیزده عضو موسس جدید از جمله بیات، دکتر صدیق، دکتر سیاسی، ابوالقاسم نجم و ابوالحسن ابتهاج به این مجموعه افزوده شدند. انجمن ایران و امریکا به طور رسمی با پیام محمدرضا پهلوی و جانسون رئیس جمهور وقت امریکا در واشنگتن گشایش یافت. علی الظاهر انجمن دارای دو رئیس بود: یکی ایرانی و دیگری امریکایی؛ اما در عمل این انجمن صرفاً و به طوریک طرفه ناقل فرهنگ غرب به ایران بود. از جمله فعالیتهای این انجمن، میتوان آموزش زبان انگلیسی و نیز آموزش فرهنگ، تاریخ و تحولات اجتماعی جامعه معاصر امریکا را برشمرد که توسط استادان زن به ایرانیان آموزش داده میشدند. در کلاسهای انجمن، باب گفت وگو میان استاد و دانشجو باز بود و از مسائل خانوادگی گرفته تا رویدادهای جامعه و چگونگی روابط انسانی در جامعه نوین امریکا بحث میشد. تبادل دانشجو میان ایران و امریکا، توسط انجمن صورت میگرفت و دانشجویان امریکایی، تعطیلات تابستانی خود را با خانواده های ایرانی سپری مینمودند. از دیگر فعالیتهای هدفدار انجمن فرهنگی ایران و امریکا در جامعه ایران، میتوان موارد زیر را برشمرد: نمایش فیلمهایی که فرهنگ و تمدن امریکا، رشد و رونق هنر، صنعت، تکنیک، دانش، آزادیهای اجتماعی، معرفی دانشگاهها، رشد سیاسی، جامعه مدنی، زنان، کودکان، منابع طبیعی و زیباییهای محیط زیست امریکا در آنها ارائه میشد؛ نمایشگاههای مختلف درباره هنر، ادبیات، موسیقی، سنن امریکایی، کنسرت پیانیستهای معروف، برگزاری جشن روز پیدایش و روزهای مقدس در آیین مسیحیت، سخنرانی در مورد شعر، ادب، روزنامه نگاری؛ و نیز سخنرانیهای متعدد با حضور اساتید دانشگاههای امریکا در مواردی چون انسانشناسی، فلسفه و فرهنگ امریکایی، شعر، تاریخ و جغرافیا و امور آموزشی و فرهنگی. امریکاییان از طریق ارتباط با توده های شهری و روستایی ایران، از حرکتهای سیاسی مذهبی مردم مسلمان اطلاع حاصل میکردند و به تدریج به اعمال نفوذ و تاثیر در فرهنگ ایران میپرداختند. درواقع انجمن فرهنگی ایران و امریکا یکی از بازوهای قوی جاسوسی امریکا در ایران محسوب میشد و مطمئناً بسیاری از اعضا و اداره کنندگان آن، ماموران کارآزموده سیا بودند. به عنوان نمونه، در مراسم گشایش ساختمان جدید مرکز تهران، در هفتم مهر ۱۳۴۱، ادوارد مارو، رئیس اطلاعات امریکا در واشنگتن، به ایران آمد و در این مراسم شرکت کرد.

مرگ و دفن دکتر پوپ: پروفیسور پوپ طی چهارمین «کنگره جهانی هنر و باستان شناسی» از محمدرضا پهلوی اجازه گرفت تا پس از مرگش، جنازه او (پوپ) را به ایران حمل نموده و در اصفهان به خاک سپارند و شاه ایران نیز این اجازه را صادر نمود. باغ شهرداری اصفهان در کنار زاینده رود در مشرق پل خواجه با موافقت پروفیسور پوپ تعیین شد و نقشه آرامگاه را طبق تمایل او، سناتور مهندس فروغی (فرزند ذکاءالملک) در خرداد ۱۳۴۸ تهیه کرد و آرامگاه، توسط انجمن آثار ملی در ایران به سال ۱۳۴۹ ساخته شد. پوپ در مورد علت انتخاب اصفهان جهت بنای آرامگاهش مینویسد: «اصفهان مورد عشق من است. در آنجا مهمترین کارهای خود را انجام داده ام. منظور عمده من از انتخاب آخرین منزل در اصفهان، این است که به مردم ایران نشان داده شود اندیشمندان بزرگ و هنرمندان و سخنوران و رهبران خلاق و دانشمندان آنها، چنان اوصاف و خصائلی دارند که باعث ژرفترین ستایش متفکرین مشابه سایر کشورها است تا که ابراز حقگذاری و اخلاص آنها تنها زبانی نباشد و به زائرانی که بدانجا می‌آیند، ثابت کنند اگر کسی در ایران به خاک سپرده شده، به این علت نیست که تصادفاً در آنجا جهان را بدرود گفته بلکه در اثر اعتقاد راسخ به مقدس بودن آن سرزمین است و برای کسانی که به مقام معنوی ایران پی برده اند، مزیت و افتخاری است که ایران را آخرین منزل خود قرار داده اند تا بدین وسیله، ایمان خود را به سرزمین و مردان بزرگ آن و آینده با افتخاری که برای آن پیشگویی میکنند، ابراز دارند.» دکتر عیسی صدیق (وزیر فرهنگ و سناتور وقت) در خاطراتش میگوید: «پوپ برای متن سنگ قبرش اشعار و نوشته هایی به لاتین میفرستاد و من مخالفت مینمودم که مردم ایران معنای چنین نوشته ها و اشعاری را نمیفهمند. عاقبت چون متن مذکور را نوشت و برای من فرستاد، همین متن را مناسب برای حک شدن بر روی سنگ قبر یافتم و از آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه تقاضا کردم متن مذکور را به زبان نظم درآورد. ایشان قبول نموده و قطعه ای عالی سرودند که بر روی سنگ قبر نوشته شد.» عاقبت پروفیسور پوپ در سال ۱۹۶۹ م (هشتم شهریور ۱۳۴۸) به سن هشتاد و هشت سالگی درحالیکه ریاست افتخاری «موسسه آسیا» در شیراز را به عهده داشت، درگذشت. جنازه وی با احترامات خاص به اصفهان منتقل گردید و در آرامگاه ازبیش ساخته شده اش به خاک سپرده شد. در سال ۱۳۵۵ دکتر آکرمن همسر پوپ نیز درگذشت و جنازه او هم در کنار شوهرش دفن گردید.

آشنایی با کتابهای پوپ: دکتر آرتور پوپ درباره هنر و معماری ایران کتبی چند تالیف نموده که به طور خلاصه معرفی میشوند: ۱ «معماری ایران» ۱۸. در این کتاب، تصاویری از هنر ایران مربوط به نخستین تمدنهای تا دوره صفویان دیده میشود. ۲ «شاهکارهای هنر ایران» ۱۹. در این کتاب، هنر ایران پیش از تاریخ در زمینه صنایعی چون: ساخت اشیای سفالی، مفرغی، نقرهای و فلزی، گچبری، نقاشی، سنگتراشی، منبتکاری، کتابسازی، جلدسازی، تذهیب و قالیبافی همراه با ارائه تصاویر مورد

بحث و بررسی قرار گرفته است . ۳ «سفالگری ابتدایی ایران» ۲۰ در این کتاب، تصاویری از هنر سفالگری دیده میشود . ۴ «آشنایی با مینیاتورهای ایران» ۲۱ این کتاب، حاوی تصاویر جالب و جذابی از سبکها و دوره های مختلف مینیاتوری در ایران است . ۵ «سیر و صور نقاشی ایران» ۲۲ کتاب، مصور به نقاشیهای ایرانی است . ۶ «معماری ایران، پیروزی شکل و رنگ» ۲۳ این کتاب، حاوی تصاویر و توضیحاتی در مورد معماری ایران از تخت جمشید تا اواخر دوره صفویه میباشد . ۷ «هنر ایران در گذشته و آینده» ۲۴ در این کتاب، متن سخنرانی مبسوط دکتر پوپ، همراه با توضیحات کوتاهی از زندگی و مرگ وی، به چاپ رسیده است . ۸ *A Survey of Persian Art* (بررسی هنر ایران) ۲۵ بزرگترین کتاب دکتر پوپ در شانزده جلد و از قرار معلوم جامعترین مرجع و مآخذ درباره هنر ایرانی است. پوپ این کتاب را که دارای دویست کلیشه بزرگ و هزاروپانصد عکس سیاه و سفید و سیصدوپنجاه نقشه و هشتاد فصل میباشد به کمک شصت و پنج نفر از اشخاص زبردست و متخصص در مدت هشت سال فراهم آورده و در سال ۱۳۱۷ به چاپ رسانیده است. در زمان محمدرضا پهلوی، این کتاب به دستور او به چاپ رسید. (منبع: mahan.sums.ac.ir)

آشنائی با گاوس

شناسنامه : زادروز : ۳۰ آوریل ۱۷۷۷ میلادی (۱۱ اردیبهشت ۱۱۵۵ خورشیدی) . زادگاه : Deutschland, Braunschweig (برانشوایگ آلمان) . درگذشت : ۲۳ فوریه ی ۱۸۵۵ میلادی) ۴ اسفند ۱۲۳۴ خورشیدی) . پیشه : ریاضی دان، دانشمند، نقشه کش . ملیت : آلمانی . کوتاه ترین توصیف درباره ی او : بزرگ ترین ریاضی دان آلمانی است، و به عنوان یکی از برترین ریاضی دانان همه دوران شناخته شده است، و شاید بتوان گفت که برترین آنهاست. روزگار کودکی : گاوس، این ریاضی دان آلمانی، در خانواده ای محروم، در شهر برانشوایگ زاده شد. گفته می شود که هوش سرشار او زمانی آشکار شد که در سه سالگی اشتباهی را که پدرش در محاسبه ی دارایی ها، بر روی کاغذ، انجام داده بود در ذهنش درست کرد. داستان دیگری که درباره ی هوش بسیار او گفته می شود آن است که آموزگارش، در دبستان، برای سرگرم کردن شاگردان به آنان گفت شماره های ۱ تا ۱۰۰ را با هم جمع کنند؛ گاوس خردسال پاسخ درست را در چند ثانیه با به کارگیری یک بینش ریاضیاتی چشمگیر به دست آورد. رهیافتی که او به کار بست چنین بود: او دانست که با جمع کردن دو به دو عبارت ها از دو سر فهرست شماره ها پاسخ هر یک از این جمع ها برابر خواهد شد : $1+100=101$, $2+99=101$, $3+98=101$, ... برای جمع کل هم خواهیم داشت : $50 \times 101 = 5050$

میان‌سالی: گاوس در پایان نامه ی سال ۱۷۹۹ خود اثباتی بر قضیه ی بنیادین جبر ارائه کرد. این قضیه ی مهم می گوید که "هر چندجمله ای درجه ی n ، با به شمار آوردن ریشه های تکراری، دارای n جواب است". آوازه ی او با انتشار *Disquisitiones Arithmeticae* (مقاله های حساب) در ۲۵ سالگی بسیار افزایش یافت. در سال ۱۸۰۷ به استادی رصدخانه و دانشگاه "گوتینگن" دست یافت و تا پایان زندگی این سمت را در دست داشت. مقاله ی "نظریه ی حرکت اجرام آسمانی در حال حرکت در مقاطعی مخروطی پیرامون خورشید" را در سال ۱۸۰۹، در هامبورگ، منتشر کرد؛ مقاله ای که انگیزشی قوی را برای روش های درست مشاهده های اخترشناسی به دست داد. مقاله های اخترشناسی، مشاهده ها، محاسبه های مدار سیاره ها و ستاره های دنباله دار و ... او همچنانکه بیشمارند بسیار ارزشمند نیز هستند. توانمندی مغز گاوس در محاسبه بسیار شگفت انگیز بود. مشهور است هنگامی که از او پرسیدند چگونه می تواند مسیر حرکت سیارک سرس را با این دقت پیشگویی کند، او پاسخ داد "لگاریتم ها را به کار می برم". پرسشگر خواست بداند که او چگونه شمار بسیاری از عددها را می تواند از جدول ها چنین سریع ببیند و بخواند. گاوس پاسخ داد "به آن ها نگاه کنم؟ چه کسی نیاز دارد به آن ها نگاه کند؟ من آن ها در در ذهنم محاسبه می کنم!" گاوس ادعا کرد که امکان هندسه ی نا اقلیدسی را کشف کرده است ولی هرگز آن را منتشر ننمود. این یافته ی او یک جهش کلیدی در دانش ریاضی بود چنانکه ریاضیدانان را از این باور نادرست که اصل های اقلیدسی تنها راه پایداری هندسه هستند رها کنید. پژوهش در این دامنه از هندسه، ما را به سوی نظریه ی نسبیت عمومی آینشتاین راه می نمایاند، نظریه ای که جهان را بر پایه ی هندسه ی نا اقلیدسی شرح می دهد. او تلاش خود را در زمینه ی "نظریه ی اعداد" و موضوع های تحلیلی دیگر پی گرفت و مقاله های بسیاری را برای *Königliche Gesellschaft der Wissenschaften* (انجمن پادشاهی علوم) در گوتینگن فرستاد.

کهنسالی، مرگ و پس از آن: نخستین مقاله ی او در زمینه ی الکترومغناطیس در سال ۱۸۳۳ میلادی چاپ شد. پس از زمانی کوتاه، تا مدت ها با *Wilhelm Weber*، فیزیکدان نامدار، برای ساخت دستگاه نوین مشاهده ی مغناطیس زمین و دگرگونی های آن، در ارتباط بود. ابزارهایی که آنان ساختند "دستگاه انحراف مغناطیسی" و "مغناطیس سنج bifilar" بود. با یاری وبر، در سال ۱۸۳۳ در گوتینگن، یک رصدخانه ی مغناطیس که در ساختارش هیچ قطعه ی آهنی نبود ساخت و در آن مشاهده های مغناطیسی را انجام داد؛ و از همین رصدخانه سیگنال های تلگرافی را به شهرک های پیرامون فرستاد و بدین گونه عملی بودن تلگراف الکترومغناطیسی را نشان داد. افزون بر این ها، او یک انجمن با نام *Magnetischer Verein* (انجمن مغناطیسی) را بنیاد نهاد که در نوع خود در آلمان برای نخستین بار بوده است. او یک روش اندازه گیری شدت میدان مغناطیسی افقی را

گسترش داد که در نیمه ی دوم سده ی بیستم به کار می رفته است و نظریه ی ریاضی برای جداسازی منابع درونی (هسته و پوسته) و بیرونی (مغناطیس - سپهر) میدان مغناطیسی زمین را حل کرد. مقاله های Resultate aus den Beobachtungen des magnetischen Vereins (نتایج انجمن های مشاهده های مغناطیسی) از سال ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۹ منتشر شدند که، در این میان، در سال های ۱۸۳۸ و ۱۸۳۹ دو مقاله ی بسیار ارزشمند گاوس منشر شد: Allgemeine Theorie des Erdmagnetismus (نیروی مغناطیسی کلی زمین) و Allgemeine Lehrsatz (قضیه ی عمومی) که درباره ی نظریه ی "نیروهای ربایشی مطابق با معکوس توان دوم فاصله" است. ابزارها و روش هایی که بدین گونه منسوب به اوست در مشاهده های مغناطیسی در سراسر جهان به کار گرفته می شوند. از دیگر کارهای او همکاری در اندازه گیری های "هانوفر - دانمارکی" درباره ی عملیات مثلثاتی و کمائی بود (۱۸۲۱ - ۱۸۴۸)؛ همچنین دو مقاله را با عنوان Über Gegenstände der h?heren Geod?sie (درباره ی موضوع برترین نقشه برداری) در سال های ۱۸۴۳ و ۱۸۴۶ منتشر کرد و نیز چندین و چند مقاله ی دیگر. گاوس در زمینه های گوناگون ریاضی اعم از جبر، هندسه، و حساب دیفرانسیل و انتگرال نوآفرینی های بنیادین بسیاری را ارائه کرده است. گاوس چنین باور داشت که ریاضی باید بازتابی از جهان واقع باشد؛ با این باور، نوآفرینی های او نقشی بنیادین در پیشبرد دانش ریاضی داشته است. گاوس در ادبیات بسیار چیره دست بود و نیز زبان های مهم اروپایی نوین را به خوبی می دانست. او همچنین هموند "انجمن دانش های پیشرو در اروپا" بود. او در ۲۳ فوریه ی ۱۸۵۵ در گوتینگن درگذشت. جشن صد سالگی او در سال ۱۸۷۷ در زادگاهش برانشوایگ برگزار شد. کارها و پژوهش های گاوس از سوی "انجمن پادشاهی علوم" گوتینگن در سال های ۱۸۶۳ تا ۱۸۷۱ در هفت جلد گردآوری شد که نویسنده ی آن ها E. J. Schering بوده است؛ نام آن کتاب ها از این قرارند: ۱. مقاله های حساب (Disquisitiones Arithmeticae). نظریه ی اعداد ۳. تحلیل ریاضی ۴. هندسه و روش کم ترین مجذورات ۵. فیزیک ریاضیاتی (Mathematical Physics). ۶. اخترشناسی ۷. نظریه ی حرکت اجرام آسمانی بیشتر نوشتارهای ریاضی محض او در جلد های دوم و سوم و چهارم جای دارند (که باید "ربایش" را که در جلد پنجم است به این ها بیفزاییم). بعدها چند جلد دیگر هم افزون بر این ها چاپ شد: Funamente der Geometrie usw (بنیاد هندسه) (۱۹۰۰) و (Geodatische Nachtr?ge zu Band IV (1903) که آن ها افزون بر آن که دربردارنده ی کارهای گوناگون، مقاله ها، نقدها و یادداشت هایی درباره ی نوشته های خودش و نیز نوشته های دیگران در G?ttingen gelehrte Anzeigen (اسناد دانش آموختگان گوتینگن) بود، مقدار چشمگیری از موضوع ها و نوشتارهای چاپ نشده ی پیشین را نیز دربرداشت، Nachlass (دارایی شخص مرده).

زندگی خانوادگی :

زندگی شخصی گاوس در سایه ی مرگ زودهنگام نخستین همسرش، Johanna Osthoff، در سال ۱۸۰۹ میلادی و در پی آن مرگ پسر یک ساله اش لویی، در سال ۱۸۱۰، تاریک شده بود. این رویدادها گاوس را به چنان افسردگی فرو برد که هرگز نتوانست از آن رهایی یابد. او با یکی از دوستان همسرش که Friederica Wilhelmine Waldeck (Minna) نام داشت ازدواج کرد، ولی این ازدواج دوم هم چندان فرخنده نبود. هنگامی که همسر دومش در سال ۱۸۳۱ میلادی، پس از یک بیماری طولانی، درگذشت یکی از دخترانش، Therese، نگهداری خانه و پرستاری از گاوس را تا پایان زندگی او پذیرفت. گاوس شش فرزند داشت، سه فرزند از هر یک از همسرانش. از یوانا: Joseph (1806-1873)، Wilhelmina (1808-1846) و Louis (1809-1810). از میان همه ی فرزندان، ویلهلمینا را می توان وارث تمام و کمال هوش گاوس دانست ولی مرگ او در جوانی روی داد. از مینا والدک: Eugene (1811-1896)، Wilhelm (1813-1879) و Therese (1816-1864). او یگانه پس از کشمکشی که با پدرش داشت در سال ۱۸۳۲ میلادی به آمریکا مهاجرت کرد. ویلهلم هم به کشاورزی پرداخت و پس از آن یک بازرگان موفق کفش شد. ترزه هم ازدواج کرد و تا پایان زندگی گاوس از او پرستاری کرد.

منش و شخصیت :

گاوس به کمال در اخلاق و انسانیت باور داشت و نیز بسیار کوشا بود. او بسیار کم به نشر کارهایش می پرداخت چرا که از انتشار کارهایی که رسیدگی و ویرایش نشده اند سر باز می زد، که این هم هماهنگ با شعار "کم ولی پربار" اوست. پس از خواندن دفترچه یادداشت او آشکار شد که در واقع چندین و چند مفهوم ریاضی بسیار با ارزش را سال ها و یا حتی چند دهه پیش از آن که از سوی معاصران او منتشر شود یافته است. تاریخ نویس نامدار ریاضی، Eric Temple Bell، برآورد کرد که اگر گاوس همه ی آنچه را که می دانست آشکار می کرد دانش ریاضی ۵۰ سال پیش می افتاد. (Bell, 1937) از سوی دیگر، گاوس را از آنجا که از ریاضیدانان جوانی که خواهان پیروی از او بودند پشتیبانی نمی کرد نکوهش می کنند. او بسیار کم، و شاید هرگز، با ریاضیدان دیگری همکاری نکرد. گرچه گاوس چند دانشجو را پذیرفت ولی همه بیزاری او از تدریس را می دانستند (گفته شده است که او تنها در یک سخنرانی علمی حضور داشت، که در سال ۱۸۲۸ میلادی در برلین برگزار شد). به هر روی، چندین تن از دانشجویان او ریاضیدانانی نامدار شدند که Bernhard، Richard Dedekind، Friedrich Bessel و Riemann از آن دسته بودند. پیش از مرگ Sophie Germain، گاوس اعطای مدرک افتخاری به ژرمالین را پیشنهاد داد.

آشنائی با هگل

هگلی های چپگرا مانند فوئرباخ، مارکس و انگلس تحت تاثیر نظریات او قرار گرفتند. فلسفه هگل آنزمان اهمیت خاصی درکشور هایی که در جستجوی هویت ملی -تاریخی بودند، یافت. هگل به جانب‌داری از انقلاب فرانسه درآغاز نوشت که آن، احساس هیجان انگیز طلوع آفتاب در انسان را زنده میکند. بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ متفقین پیروز مدتی آثار هگل فیلسوف آلمانی را به اتهام خفه نمودن اخلاق در فلسفه ممنوع کردند. هگل صد سال قبل از صعود دولت رایش سوم در نوشته هایش آرزو کرده بود که روزی روح و تفکر آریایی - ژرمن، روح جهان جدید گردد تا بقول او حقیقت مطلق را عملی نماید و وظیفه تاریخی اش را به انجام رساند. به نقل از صاحب‌نظران، تئوری دولت و تئوری تکامل تاریخ هگل از جمله مقوله هایی بودند که مورد سوء استفاده فاشیسم قرارگرفتند. هگل به دلیل شرایط تاریخی خاص زمان خود خواهان دولت مرکزی سازمانده قدرتمندی بود. او دولت پروس را عملی شدن اراده خدای لایزال و روح مطلق نامید و افتخار میکرد که مزدبگیر و فیلسوف آن دولت است. هگل را ناپدری جهانبینی مارکسیسم نیز می نامند چون دیالکتیک پویای او مورد استفاده مارکس و انگلس قرار گرفت. سه نخاله انقلابی رنجبران یعنی مارکس، لنین و مائو دیالکتیک هگل را موتور سیستم فکری رهایی بخش خود قرار دادند. ۱۷۰ سال است که هگل شناسان موافق و مخالف خود را با نظریات او مشغول کرده اند. هگل با خودخواهی در باره خود میگفت، يك انسان کبیر، بشریت را محکوم نموده تا او را توصیف کند یا بشناسد. قضاوت پیرامون هگل متنوع تر و بیشتر از کانت است. بعضی ها او را حتا مهمتر از کانت میدانند. يك روحانی مسیحی معتقد بود که هگل تنها فیلسوف روز قیامت است. هگل دیالکتیک ایده آلیستی قبل از خود را به نقطه اوج رساند. او مهمترین نماینده فلسفه کلاسیک آلمان با يك دانش جهان شمول و دایره المعارفی است. بلوخ مینویسد، آینده آگاهانه بشریت بدون هگل امکان پذیر نخواهد بود. یکی از شاگردان او، هگل را آخرین فیلسوف جدی غرب دانست. فلسفه هگل جمع بندی یا آینه تمام عیار تاریخ فلسفه درغرب است. او میخواست بقول خودش، فلسفه را به هدف نهایی اش برساند. هگل طراح يك سیستم ایده آلیسم عینی است که برای شناخت تفکر و هستی کوشش نمود. او کوشش کرد تا به نتایج تمام فلسفه ها و دانش های قبل از خود بپردازد. دیالکتیک ماتریالیستی مارکس بر اساس نظریه مبارزه و اتحاد اضداد او پایه ریزی شد. هگلی های چپگرا مانند فوئرباخ، مارکس و انگلس تحت تاثیر نظریات او قرار گرفتند. فلسفه هگل آنزمان اهمیت خاصی درکشور هایی که در جستجوی هویت ملی - تاریخی بودند، یافت. هگل به جانب‌داری از انقلاب فرانسه درآغاز نوشت که آن، احساس هیجان انگیز طلوع آفتاب در انسان را زنده میکند. از جانب دیگر مخالفت باهگل از نیمه دوم قرن ۱۹ شروع شد. هگل آنزمان فیلسوف مرتجع ترین دولت اروپایی یعنی دولت پروس شد و

دولت کاستی - فئودالی پروس کوشش کرد تا از او بعنوان سمبل روشنفکری سوء استفاده نماید. در اوایل قرن بیستم، هگل گرایان راست جدید کوشیدند تا از مقوله فلسفی دولت در خدمت فاشیسم خود سوء استفاده نمایند. هگل مینویسد، تاریخ جهان صحنه تاتر رضایت و خوشبختی نیست، چون عصر رضایت، صلح و رفاه عصر پوچی و ابتذال است. منتقدین چپ مینویسند با وجود دیالکتیک پویا، فلسفه هگل حاوی عناصر و خصوصیات ارتجاعی - سنتی است. او در میان متفکرین نیز مخالفینی دارد. شوپنهاور او را شارلاتان و دشمن فلسفه خود دانست. شلینگ افکار هگل را يك محصول بی فایده نامید. راسل تمام آموزشها و درسهای هگل را غلط دانست. کارل پوپر مدعی شد که هگل موجب بدنامی خرد شده و فاقد هرگونه استعداد فلسفی است. به نقل از منتقدین، یکی از سه بخش مهم فلسفه هگل یعنی فلسفه طبیعی او نشان داد که هگل نه تنها از علم زیباشناسی بلکه از علوم طبیعی اطلاع جامعی دارد گرچه او از نظریات استتیک شلینگ کمک گرفته بود. هگل در سال ۱۷۷۰ در جنوب آلمان بدنیا آمد و در سال ۱۸۳۱ بر اثر بیماری مسری وبا در برلین درگذشت. پدرش کارمند دولت بود. به دلیل نبوغ خاص، او در ۸ سالگی از یکی از آموزگاران، مجموعه آثار شکسپیر را بعنوان جایزه دریافت نمود. هگل چون سایر فیلسوفان قرون گذشته در جوانی مدتی برای امرار معاش معلم خانگی نوباوگان اشراف و اریستوکراتی بود. هگل در سال ۱۸۰۱ دکترای خود را درباره علم نجوم به پایان رساند. از جمله آثار مهم هگل: پدیده شناسی روح - علم منطق - دایره المعارف دانش فلسفی - مقدمه ای بر فلسفه حقوق - اختلاف بین سیستم فلسفی فیخته و شلینگ - هستند. هگل ۳۱ ساله بود که اولین اثر فلسفی خود یعنی "اختلاف بین سیستم فیخته و شلینگ" را نوشت. نخستین اثر مهم هگل "پدیده شناسی روح" نام دارد که معروف به مشکل ترین کتاب تاریخ فلسفه در غرب است. آن کتاب را سفری به عالم روح و تفکر انسان می دانند. کتاب "علم منطق" کتاب پیچیده دیگر هگل، بخشی از يك سیستم فلسفی است که فلسفه طبیعی و فلسفه روح ادامه و دو بخش دیگر آن هستند. هگل در سال ۱۸۳۰ بانوشتن کتاب "دایره المعارف دانش فلسفی" اعتراف کرد که حامی و فیلسوف دولت پروس است. او در این کتاب به انتقاد از رمانتیک فلسفی و احساسات سعادتمندانه فردگرایانه پرداخت. پیرامون فلسفه هگل میتوان گفت که او به انتقاد از کانت پرداخت و فلسفه کانت را جزم گرایی ذهنی و تنبلی عقل نامید. هگل خلاف کانت ادعا نمود که ذات اشیاء را میتوان با کمک فلسفه و علم منطق شناخت. هگل بار دیگر مقوله هایی مانند روح جهان و خدا را که کانت به کنار زده بود مورد بحث قرار داد. او به تعریف مجدد موضوعاتی مانند ابدیت - بینهایت - هویت - ماده - و واقعیت پرداخت. هگل چون هراکلیت نوشت که هر چیز در حال حرکت و جریان یا در حال شدن و تغییر میباشد. در آن زمان هوداران هگل به دو دسته چپگرا و راستگرا تقسیم شدند. مشهور است که هگل هیچگونه اتوبی را تبلیغ و مطرح نکرد چون او امکان هر فلسفه ای را که ورای واقعیات زمان خود

باشد، غیرقابل تصور میدانست. دو مشخصه مهم فلسفه هگل؛ متد دیالکتیکی و وابستگی تاریخی آن هستند. هگل میگفت؛ هنر - دین - فلسفه هرکدام با ابزاری جویای حقیقت خاص و موعود خود هستند. به نظر هگل دیالکتیک، هستی ناآرام است که همیشه بسوی کیفیتی عالتر درحال حرکت است. او دولت را آخرین شکل سازمان اجتماعی و کاملترین نوع آن میدانست. هگل در طول تاریخ اندیشه از سه نوع دولت نام میبرد؛ دولت مستبد شرقی - آسیایی که فقط حاکمان در آن آزاد هستند، دولت رومی - یونانی باستان که فقط شهروندان اشرافی و برده داران در آن آزاد بودند و دولت مسیحی - اروپایی که باید در آن تمام انسانها آزاد گردند.

آشنائی با ویلیام فاکنر

ویلیام فاکنر یکی از بزرگترین و پر آوازه ترین نویسندگانی است که امریکا به خود دیده است. نویسنده ای که با قلم بی نظیرش همواره حماسه انسانهای معمولی ولی شگفت انگیز امریکا را روایت می کند. او همزمان صاحب حماسه هومر، شیوایی تولستوی و قدرت هوگو است تا با حماسه ای چون خشم و هیاهو که هر کس آن را می نوشت و دیگر هیچ نمی نوشت بیگمان یک نویسنده برتر بود اما او آثار بسیاری با همان قدرت پدید آورده است. «خشم و هیاهو»ی ویلیام فاکنر را به سختی میتوان تا انتها خواند و به دشواری میتوان داستانش را تمام و کمال فهمید اما این رمان پر رمز و راز ویژگیهای منحصر به فردی دارد که آن را در کنار شاهکارهای ادبیات جهان قرار میدهد. اما این ویژگیها کدامند؟ «ویلیام فاکنر» در سال ۱۹۳۳ بر خشم و هیاهو مقدمه ای افزود اما فاکنر در نخستین عبارت این مقدمه، که میتوانید آن را همراه با متن اصلی کتاب به زبان انگلیسی بخوانید، مینویسد: «این کتاب را نوشتم و یاد گرفتم که چگونه کتاب بخوانم.» شاید مهمترین ویژگی رمان «خشم و هیاهو» در همین عبارت کوتاه فاکنر نهفته باشد، اینکه با این رمان میتوان یاد گرفت که چگونه کتاب خواند. فاکنر در ادامه ی این مقدمه توضیح میدهد که پیش از این نیز در به کار بردن کلمات و «زبان» و به تبع آن نزدیکی به آن دو محتاط بوده است، همچون احتیاط یک مقاله نویس در به کارگیری کلمات، اما با نوشتن «خشم و هیاهو» یاد گرفته که در نزدیکی به زبان و کلمه احترام یا پروای خاصی را هم داشته باشد، مثل ترس همراه با لذت نزدیک شدن به دینامیت یا پروا و احتیاط نزدیکی با یک دختر [و یا یک پسر]. «خشم و هیاهو» کارکردهای تازه ای از رمان و رمانخوانی را به خواننده معرفی میکند. به آدم یاد میدهد که رمان، روایت، دیالوگ و شخصیتها میتوانند کارکردها و ویژگیهایی فرای تعاریف معمول خود داشته باشند و فاکنر در این رمان این ویژگیهای تازه را به کار بسته است و آن را به خواننده معرفی میکند. در عین حال، «خشم و هیاهو» اوج سبکی است که در ادبیات امروز به «سبک فاکنر» معروف است. همان سبکی که فاکنر بعد از «خشم و هیاهو» نیز آن

را در رمانهایی چون کتاب خواندنی «گور به گور» [با ترجمه ی خوب نجف دریابندری] و «حریم» و «آبشالوم، آبشالوم!» به کار گرفت اما بعدها خود اعتراف کرد که هیچگاه همچون نوشتن «خشم و هیاهو» در به کارگیری این سبک ارضا نشده است. ویلیام فاکنر در «خشم و هیاهو» داستان زوال زندگی «کامپسون» را از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۲۸ نشان میدهد و از این بابت رمان فاکنر شباهتهایی با رمان خواندنی «بودنبروکها»ی توماس مان دارد و البته با روایتی کاملاً متفاوت. موسسه ی انتشارات نگاه ترجمه ی «بهمن شعله ور» از «خشم و هیاهو» را پیش از نوروز تجدید چاپ کرده و میتوان آن را با قیمت ۶۲۵۰ تومان از کتابفروشیها خرید. توضیحات «ویکیپدیا» درباره ی این رمان راهگشا است و خواندن مقدمه ی فاکنر و راهنمای این سایت بر رمان «خشم و هیاهو» بسیار مفید است. او مخالف سرسخت برده داری بود و از آنها که هنوز از سیاهان به عنوان برده استفاده می کردند، سخت خشمگین بود و از سیاهانی که هنوز تن به برده شدن می دادند سخت آزرده دل بود. این گونه تفکر و آزادمنشی و مخالفت با هرگونه تبعیض در اکثر آثار او قابل لمس است. در «اورلثان» با نویسندگانی آشنا شد که بعدها نقش مهمی در زندگی او داشتند. یکی از نویسندگان، بانویی بود به نام «اندرسون» که در زندگی فاکنر نقش به سزائی را ایفا کرد. فاکنر بعد از آشنایی با این بانوی نویسنده اولین رمان خود به نام «مزد سرباز» را منتشر کرد. فاکنر اندیشه ازدواج با خانم اندرسون را در سر می پروراند. اما اندرسون با وکیلی که از نظر مالی و مقام موقعیتی به مراتب موفق تر از فاکنر داشت ازدواج کرد. این حادثه تأثیر عمیقی بر روحیه حساس و شاعرانه فاکنر گذاشت و دل شکسته ی او را با رویدادهای «جهان بودن» هم سو ساخت. سرگذشت پربار فاکنر مانند رمان ها و اشعارش، سرشار از زیر و بم ها و کش و قوس های زندگیست. فاکنر چون «دس پاسوس» و «همینگوی» اولین کتاب خود را در سال ۱۹۲۶ با نوشتن داستان جنگی «مزد سرباز» که قهرمان آن سربازی است که مجروح و بدبین و ناراضی به وطن برمی گردد و در اطراف خود جز خودپرستی نمی بیند شروع کرد. او داستان «خشم و هیاهو» را در سال ۱۹۲۹ نوشت که سرگذشت تأثر انگیز خانواده ای را شرح داده است، این کتاب نام فاکنر را بلند آوازه ساخت. داستان دیگر این نویسنده که نام آن «سارتوری» است نیز در ۱۹۲۹ منتشر شد. در این داستان موضوعی مورد بحث قرار گرفته است که بعداً اساس فکر و نوشته های این نویسنده شد و آن ترسیم جنوب آمریکا یعنی قسمت «می سی سی پی» و جنگ های انفصال است. بر اثر این جنگ ها به عقیده نویسنده، نسل مردان شریف قدیمی منقرض شده و دسیسه کاران و اشخاص متقلب و حيله گر به روی کار می آیند. داستان «معبد» را فاکنر در سال ۱۹۳۱ منتشر کرد که از خشن ترین و زننده ترین داستان های وی است. این کتاب خواننده زیاد داشته است و «آندره مالرو» نویسنده ی شهیر فرانسه بر ترجمه فرانسه آن مقدمه ای نوشته و «ژان پل سارتر» نیز مقالاتی درباره آن نگاشته است.

فالکنر در سال ۱۹۲۷ داستان «پشه ها» را منتشر کرد که مورد توجه فراوان واقع شد. وی در سال ۱۹۳۱ کتاب «این اعداد سیزده» را نیز به رشته تحریر کشید. در سال ۱۹۳۳ وی مجموعه اشعارش را به نام «شاخه های سبز» منتشر کرد و در ۱۹۳۵ کتاب «برج» را منتشر نمود. در سال ۱۹۳۹ کتاب «نخل های جنگلی» وی با استقبال عمومی روبرو گشت. کتاب های «هملت» در ۱۹۴۰ و «مزاحم دربار» در ۱۹۴۸ نام وی را در ردیف نویسندگان بزرگ معاصر آمریکا قرار داد. فالکنر در سال ۱۹۵۱ «مجموعه داستان های کوتاه» و در ۱۹۵۳ «گل سفید» و در ۱۹۵۴ «یک افسانه» را به رشته تحریر کشید و در ۱۹۵۵ «جنگل های بزرگ» و «عمو ویلی» را منتشر کرد. آنچه در آثار این نویسنده جلب توجه می کند نخست بدبینی شدید اوست. دیگر از خصوصیات نویسندگی او تشریح و نقاشی مناظر کشتن و قطع اعضاء و نظایر این هاست. از مشخصات دیگر این نویسنده شیوه ی خاص او در توجه به زمان است که خواننده را معمولاً گیج و گمراه می کند. تقریباً هیچگاه نویسنده، داستانی را مرتب و به تدریج از ابتدا تا انتها شرح نمی دهد، بلکه اغلب از آخر مطلب شروع می کند. این نویسنده، خواننده را در مقابل اجزای پراکنده موضوع و مسئله ای می گذارد که تعبیر و حل آن فقط پس از صحبت ها و مکالماتی که قطع شده و دوباره شروع می شود، میسر می گردد. «فالکنر» در سال ۱۹۴۳ به اخذ جایزه ادبی نوبل نایل آمد و در سال ۱۹۵۴ جایزه «پولیتزر Pulitzer» را دریافت نمود. وی نویسنده ای است که به تدریج در آمریکا کسب شهرت نموده است. آثار این نویسنده هنوز هم در این کشور خواننده کثیر و فروش زیاد ندارد، برعکس در فرانسه طبقه روشنفکر ارزش فوق العاده ای برای او قائلند. ویلیام فاکنر (به انگلیسی: William Faulkner) (۱۸۹۷ - ۱۹۶۲) رماننویس آمریکایی و برنده جایزه نوبل ادبیات بود. او در سال ۱۸۹۷ میلادی در نیو آلبنی میسیسیپی به دنیا آمد و در ۶ ژوئیه ۱۹۶۲، سه هفته بعد از آنکه از اسب افتاد، بر اثر سکت قلبی در آکسفورد میسیسیپی در گذشت. در ۱۹۰۲ خانواده اش به آکسفورد، مرکز دانشگاهی می سی سی پی، نقل مکان کرد. به دلیل وزن کم و قد کوتاه در ارتش ایالات متحده پذیرفته نشد ولی به عنوان دانشجوی دانشگاه افسری در یگان پرواز سلطنتی در تورنتوی کانادا نام نویسی کرد و در ۲ دسامبر ۱۹۱۸ به عنوان افتخاری ستوان دومی نایل شد. وارد دانشگاه می سی سی پی شد و در سال ۱۹۲۴ از دانشگاه انصراف داد و در ۱۹۲۵ همراه با دوستش با یک کشتی باربری به ایتالیا رفت و از آنجا پای پیاده رهسپار آلمان و فرانسه شد. در ژوئن ۱۹۲۹ با استل اولدم ازدواج کرد. سفرهایی به هالیوود و نیویورک داشت و درین فاصله چندین فیلمنامه و نمایشنامه نوشت. مطالعات در مورد فاکنر در ۱۹۴۶ به صورت جدی توسط ملکم کاوی آغاز شد. در ۱۹۵۰ جایزه نوبل ادبیات به او داده شد و خطابه مشهور خود را در آنجا خواند. بعداً نیز جایزه پولیتزر را برای کتاب شهر در سال ۱۹۵۷ دریافت نمود.

آثار و رمان ها : مواجب بخور و نمیر . پشه ها . سارتوريس . خشم و هياهو . گوربه گور . حریم . روشنایی ماه اوت . دو دکل . ابشالوم، ابشالوم! . شکست ناپذیر . نخلهای وحشی . دهکده . برخیز ای موسی . مزاحم در خاک . مرثیه برای راهب . حکایت . شهر . عمارت . چپاولگران . آثار ترجمه شده به زبان فارسی . گوربه گور . ترجمه نجف دریابندری . نشر چشمه . ابشالوم، ابشالوم! . ترجمه صالح حسینی . انتشارات نیلوفر . برخیز ای موسی . ترجمه صالح حسینی . انتشارات نیلوفر . حریم . ترجمه فرهاد غبرایی . انتشارات نیلوفر . خشم و هياهو . ترجمه . صالح حسینی . انتشارات نیلوفر . داستانهای یوکناتافا . ترجمه عبدالله توکل ، رضا سیدحسینی . انتشارات نیلوفر . یک گل سرخ برای امیلی . ترجمه نجف دریابندری . انتشارات نیلوفر . نخلهای وحشی . ترجمه تورج یاراحمدی . انتشارات نیلوفر . تسخیر ناپذیر . ترجمه پرویز داریوش . انتشارات امیرکبیر (منبع: اوکانر، ویلیامون. ویلیام فاکنر . ترجمه مهدی غبرایی . انتشارات کهکشان. ۱۳۷۷)

آشنائی با توماس ادیسون

توماس الوادیسون (۱۱ فوریه ۱۸۴۷ - ۱۸ اکتبر ۱۹۳۱) مخترع و بازرگانی آمریکایی بود. او وسایل متعددی را طراحی یا کامل کرد که مهمترین و معروفترین آنها لامپ الکتریکی است. ادیسون در طول حیات علمی خویش توانست ۲۵۰۰ امتیاز اختراع را در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان به نام خود ثبت کند که رقمی حیرتانگیز و باورنکردنی به نظر میرسد. واقعیت این است که بیشتر اختراعات وی تکمیل شده کارهای دانشمندان پیشین بودند و ادیسون کارمندان و متخصصان پرشماری در کنار خود داشت که در پیشبرد تحقیقات و به سرانجام رسانیدن نوآوریهایش یاریش میکردند. دهنی ذغالی تلفن، ماشین تکثیر، میکروفن، گرامافون، دیکتافون، کینتوسکوپ (نوعی دستگاه نمایش فیلم)، دینام موتور و لاستیک مصنوعی از جمله مواد و وسایلی هستند که بدست ادیسون و همکارانش ابداع یا اصلاح شدند. ادیسون از اولین مخترعانی بود که توانست با موفقیت بسیاری از اختراعات خود را به تولید انبوه برساند. توماس ادیسون در شهر میلان ایالت اوهایو متولد شد و سالهای کودکی را در پورتهرون میشیگان بسر برد. «آل» بیش از یک سال نتوانست به مدرسه برود و دوران نوجوانی را با کارهایی چون فروختن ساندویچ و آبناپ در کنار ریل قطار و یا سبزی فروشی گذراند. او که برای فروش اجناس خود مرتباً با ترن میان پورتهرون و دیترویت در رفت و آمد بود، توانست از شرکت را ه آهن نمایندگی توزیع یک روزنامه دیترویتی را بدست آورد. با پسانداز پول حاصل از فروش روزنامه، آل توانست یک ماشین چاپ دست دوم خریداری کند. او دستگاهش را در یک واگن بارکشی نصب کرد و در سن پانزده سالگی اولین شمارهی روزنامه خود را با نام «ویکلی هرالده» منتشر ساخت. این نشریه که تمام کارهایش را ادیسون خود انجام میداد، نخستین و تنها

روزنامه ای بود که در یک قطار در حال حرکت حروفچینی و چاپ میشد. در سال ۱۸۶۲ م. وی اتفاقاً با تلگراف که در آن زمان وسیله نوظهوری بود آشنا شد و با وجود کم شنوایی چندی بعد توانست در اداره راه آهن به عنوان تلگرافچی شغلی برای خود بیابد و با تمرین زیاد یکی از چابک دستترین مأموران تلگراف در آمریکا شود. ادیسون هنگامی که فقط بیست و یک سال داشت، اولین اختراع خود را که یک دستگاه الکتریکی شمارش آراء بود عرضه کرد. آن دستگاه فروش نرفت و او تصمیم گرفت که دیگر تا احتیاج و تقاضای عامه ایجاب نکند به فکر اختراع دیگری نیافتد. در سال ۱۸۶۹ م. ادیسون که اداره راه آهن را ترک کرده بود، به عنوان سرپرست فنی به استخدام یک مؤسسه صرافی بزرگ در نیویورک درآمد. در این مقام او توانست نخستین اختراع موفقش را که نوعی تلگراف چاپی بود، به نام خود ثبت کند. تلگراف ادیسون برخلاف انواع رایج که علائم موریس را به صورت صداهای کوتاه و کشیده به گوش اپراتور میرسانیدند، آنها را به شکل خط و نقطه بر روی نوار کاغذی چاپ میکرد. او حق امتیاز اختراعش را در مقابل چهل هزار دلار به مدیر صرافخانه واگذار کرد و با پول آن در شهر نیوآرک ایالت نیوجرسی یک کارگاه تحقیقاتی برای خود برپا نمود. در محل جدید او علاوه بر تکمیل لوازم جانبی تلگراف، یک سامانه پیشرفته نمایشگر اطلاعات بورس را طراحی کرد که سود هنگفتی از آن حاصل آمد. ادیسون مدتها این فکر را در سر داشت که کارگاهش را به محل بازتر و بزرگتری منتقل کند. با فراهم شدن سرمایه کافی، سرانجام در سال ۱۸۷۶ م. در منطقه «منلوپارک» نیوجرسی یک لابراتوار پژوهشی مجهز بنیاد نهاد و گروهی از افراد لایق و مستعد را به همکاری فراخواند. تأسیس این آزمایشگاه نقطه عطفی در رشته فعالیتهای ادیسون و از بزرگترین ابتکارهای او به شمار میرود. آزمایشگاه منلو پارک نخستین مؤسسه‌ای بود که منحصرأ با هدف تولید و تکمیل ابداعات علمی برپا شد و آن را باید نمونه اولیه آزمایشگاههای تحقیقاتی بزرگی دانست که از آن پس تمام صنایع مهم در کنار کارگاههای خود ایجاد کردند. در سایه نظارت و سازماندهی توماس ادیسون و کار گروهی کارمندان وی صدها اختراع کوچک و بزرگ در این مؤسسه به ثمر رسیدند که البته همگی به نام ادیسون تمام شدند. از قدیم الایام، داشتن وسیله‌ای که بتوان با آن صدا را ضبط کرد از آرزوهای بشر بوده است. قبل از آنکه توجه ادیسون به این مقوله جلب شود، لئون اسکوت مارتینویل فرانسوی (۱۸۵۷ م.) و دیگران تحقیقاتی کرده و گامهایی در این راه برداشته بودند؛ اما دستگاههای آنها عملاً قابل استفاده نبود زیرا تنها با یک دور گوش دادن، صدای ضبط شده از بین میرفت. در سال ۱۸۷۷ م. ادیسون موفق به ساخت وسیله‌ای شد که واقعاً کار میکرد؛ یعنی میتوانست صدا را ضبط و دو تا سه بار پخش کند. «ضبط صوت» ادیسون که فونوگراف (آوانگار) نام گرفته بود، ساختمانی ساده داشت: استوانهای فلزی بود با یک دسته گرداننده که در یک انتهای آن سوزنی همراه با یک بوق تعبیه شده بود. وقتی کسی استوانه را میچرخاند و درون

بوق صحبت میکرد، بر اثر ارتعاش سوزن، روی ورقه نازک حلبی دور استوانه خراشهایی میافتاد. برای شنیدن صدای ضبط شده نیز کافی بود سوزن را به ابتدای مسیر برگردانده و دوباره استوانه را بهچرخش در آورند. کیفیت صدا البته بسیار پایین بود و صفحه حلبی هم پس از چند بار استفاده خراب میشد. با اینحال همین وسیله ابتدایی در نظر مردم بسیار شگفت انگیز مینمود و بشدت مورد استقبال قرار گرفت. روزنامهها ادیسون را «جادوگر منلوپارک» لقب دادند. حتی دولت رسماً وی را به واشینگتن دعوت کرد تا اختراعش را در برابر مقامات به نمایش بگذارد. ده سال بعد (۱۸۸۷ م.) ادیسون (یا به روایتی الکساندر گراهام بل)، استوانه مومی را جایگزین ورق حلبی کرد و بالاخره امیل برلینر مخترع آمریکایی آلمانیتهار با تبدیل استوانه مومی به صفحه پلاستیکی، گرامافون را به شکل امروزی درآورد. سابقه سیستم روشنایی الکتریکی به اواسط قرن نوزدهم میرسد. در سال ۱۸۵۴ م. هاینریش گوبل نخستین لامپ برق را اختراع کرد که حدود چهارصد ساعت نور میداد اما آن را به نام خود به ثبت نرساند. پس از وی جیمز وودوارد، ویلیام سائر، متیو ایوانز (۱۸۷۵ م.) و جوزف سووان (۱۸۷۸ م.) مدلهای دیگر چراغهای الکتریکی را ارائه کردند. کمی پیش از آنکه ادیسون نیز وارد این عرصه جدید شود، والیس صنعتگر آمریکایی نوعی چراغ برق را روانه بازار کرده بود که نمونههای از آن به دست ادیسون رسید (۱۸۷۸ م.). دستگاه والیس تشکیل میشد از چارچوبی با یک حباب و دو میله فلزی متحرک که به هر کدام تکه ذغالی متصل بود. عبور جریان برق از میله ها باعث میشد که دو قطعه ذغال بسوزند و میانشان قوس الکتریکی بسیار درخشانی به رنگ آبی پدیدار شود. این چراغ الکتریکی ابتدایی بازده پایینی داشت زیرا مصرف برق آن زیاد و عمر ذغالهایش کم بود. با این وجود، ادیسون که به اهمیت اختراع والیس پیبرده بود، تصمیم گرفت آن را اصلاح کند و به جای ذغال ماده مناسب تری بیابد که با برق کمتر مدت درازی روشنایی بدهد و به مرور زمان نسوزد و از بین نرود. پس از یک سال تلاش بیوقفه و آزمایش صدها ماده گوناگون، سرانجام ادیسون و همکارانش توانستند با خالی کردن هوای داخل حباب و استفاده از نخ معمولی کربونیزه (ذغال یشده) لامپی بسازند که تا چهل ساعت نور بدهد. این موفقیت اولیه موجب شد تا آنها با پشتکار بیشتری به تحقیقات خود ادامه دهند و زمانیکه موفق شدند عمر متوسط چراغ برق را به پانصد ساعت برسانند، ادیسون تشخیص داد که زمان مناسب برای نمایش آن فرا رسیده است. او از روزنامه نگاران و صاحبان سرمایه دعوت کرد تا در شب ۳۱ دسامبر ۱۸۷۹ م. برای دیدن اختراع جدیدش به منلوپارک بیایند. به دستور او آزمایشگاه و اطراف آن را با صدها لامپ برق آراستند بطوریکه محوطه منلوپارک و جاده منتهی به آن غرق در نور شده بود. ادیسون میهمانان خود را با چیزی روبرو کرده بود که برایشان سابقه نداشت. منظره لامپهای نورانی بازدیدکنندگان را به شدت تحت تأثیر قرار داد؛ بطوریکه وقتی ادیسون نقشه خود را برای تأسیس یک کارخانه بزرگ الکتریسیته در نیویورک مطرح

کرد پیشنهادش با استقبال گرم سرمایه‌داران حاضر روبرو شد. در ۲۷ ژانویه ۱۸۷۰ م. ادیسون تقاضانامه دریافت امتیاز اختراع «لامپ روشنایی الکتریکی» را به اداره اختراعات آمریکا تسلیم کرد اما با درخواستش موافقت نشد. کارشناسان سازمان معتقد بودند که طراحی و ساخت لامپ ادیسون بر مبنای مطالعات ویلیام سایر انجام شده است؛ بنابراین تنها امتیاز اختراع رشته ذغالی شده پرمقاومت (ماده تولیدکننده نور لامپ) به ادیسون تعلق گرفت. در ۱۳ فوریه ۱۸۸۰ م. وی به کشف یک پدیده مهم فیزیکی نائل آمد که اکنون به اثر ادیسون معروف است. دو سال پس از نمایش عمومی لامپ الکتریکی، (۱۸۸۲ م.) ساختمان کارخانه مرکزی تولید برق موسوم به «ایستگاه پرل استریت» به پایان رسید و در چهارم سپتامبر همان سال نخستین سیستم توزیع نیروی الکتریسیته در جهان با قدرت ۱۱۰ ولت و ۵۹ مشتری در پایین محله منهتن به دست ادیسون افتتاح گردید.

چندی بعد ادیسون کوشید تا حق امتیاز لامپ برق را در بریتانیا از آن خود کند و بر رقیبش جوزف سووان - که مستقل از ادیسون موفق به اختراع لامپ حرارتی رشته کربنی شده بود - پیروز شود اما پس از یک دعوای حقوقی بیحاصل، دو طرف با یکدیگر به توافق رسیدند و برای بهره‌مند شدن از منافع اختراعاتشان در بریتانیا شرکت «ادیسووان» را تأسیس کردند. این شرکت در سال ۱۸۹۲ م. جزئی از کمپانی بزرگ جنرال الکتریک (متعلق به ادیسون) گردید. همانطور که گفته شد، بیشتر اختراعات ادیسون حاصل تکمیل ایده های دیگران و کار دسته جمعی گروه بزرگی از تکنسینها و کارمندانی بود که تحت نظارت او به تحقیق و آزمایش میپرداختند. لوئیس لاتیمر دستیار آفریقایی - آمریکایی ادیسون که در پروژه چراغ الکتریکی نقش مهمی داشت، از جمله این افراد است. اگر امروز کمتر نامی از کسانی مانند او به میان میآید، به این دلیل است که ادیسون غالباً همکاران خود را در افتخار و اعتبار اختراعاتش سهیم نمیکرد. با این همه شکی نیست که بدون قدرت سازماندهی و خصوصاً همت بلند ادیسون دست یافتن به این همه موفقیت ممکن نبود. نیکلا تسلا فیزیکدان بزرگ و یکی از همکاران ادیسون درباره روش او برای حل مسائل مینویسد: «اگر ادیسون میخواست سوزنی را در انبار کاهی پیدا کند، با پشتکار فراوان دانه به دانه رشته های کاه را کنار میزد تا بالاخره سوزن نمایان شود. بارها با تأسف شاهد بودم که چگونه بخش اعظم وقت و انرژی او صرف یافتن یک فرمول جزئی یا انجام دادن محاسباتی کوچک میشد.» ادیسون خود نیز در اینباره گفته است: «نوآوری عبارت است از یک درصد الهام روح و نود و نه درصد عرق ریختن و تلاش کردن.» تسلا دانشمندی شایسته و بهترین کارمند ادیسون بود. او ابتدا از طرف ادیسون مأمور شده بود تا راههای توسعه سیستمهای جریان مستقیم (DC) را بررسی کند اما چون پس از پایان کار ادیسون تعهدات مالی خود را زیر پا گذاشت تسلا تصمیم به ترک شرکت او گرفت. با پذیرش استعفای تسلا، ادیسون مرتکب اشتباه بزرگی شد چرا که چندی بعد تسلا با کشف جریان متناوب (AC) در برابر امپراتوری ادیسون

و سیستم DC او قد علم کرد. او با حمایت جرج وستینگهاوس کارخانه دار معروف سامانه های چندفازی توزیع برق را برپایه جریان AC تکامل بخشید که بسیار کارآمدتر از سیستم ادیسون بود. با وجود تبلیغات منفی جنرال الکتریک، جریان AC روز به روز رواج بیشتری یافت و سرانجام سلطه ادیسون را بر بازار صنایع الکتریکی درهم شکست. در سال ۱۸۸۹م. یکی از کارمندان شرکت ادیسون به اسم ویلیام کندی لوری دیکسون نوعی دستگاه نمایش فیلم اختراع کرد که پنج سال بعد (۱۸۹۴م.) با نام تجاری کینهتوسکوپ (متحرک نما) در نیویورک به معرض نمایش گذاشته شد. کینهتوسکوپ دستگاهی بود که هرکس از سوراخ آن به درون مینگریست و دستهای را میچرخاند، تصاویر متحرکی را مشاهده میکرد. این وسیله ابتدا به عنوان مکمل گرامافون و برای رونق بخشیدن به بازار آن طراحی شده بود و هدف آن بود که با افزودن امکان تماشای عکس متحرک، بر جذابیت گرامافون نزد خریداران افزوده شود. با وجود اهمیت این اختراع، ادیسون یا دیکسون را نمیتوان پایه گذار سینما دانست؛ کینهتوسکوپ آنها بیشتر به ماشین «شهر فرنگ» شبیه بود و در یک زمان بیش از یک نفر نمیتوانست از آن استفاده کند. چنین دستگاهی در عصر جدید که توده مردم به هیجان و سرگرمیهای دسته جمعی نیاز داشتند چندان به کار نیامد. ایده بزرگ کردن تصاویر و بکارگیری پرده نمایش هرگز به ذهن ادیسون نرسید چون همانطور که گفتیم از اختراع کینهتوسکوپ مقصود دیگری داشت ولی حدود یک سال بعد لویی لومیر صنعتگر ثروتمند فرانسوی با ساختن دوربین فیلمبرداری و پروژکتور و افتتاح اولین سالن سینما در گراند کافه پاریس (۲۸ دسامبر ۱۸۹۵م.) نخستین گامها را برای علاقمند کردن مردم به این پدیده نو برداشت. پس از گذشت چند سال، سالنهای نمایش فیلم در اروپا و آمریکا آنقدر فراوان شده بود که ادیسون نیز چارهای جز پیوستن به این جریان و کنار گذاشتن سینمای تک نفره اش نندید. ادیسون در تبدیل سینما به رسانه های همگانی و صنعتی سودآور نقش مؤثری ایفا کرده است. فیلم استاندارد ۳۵ میلیمتری با چهار روزنه در لبه هر فریم که هنوز مورد استفاده قرار میگیرد از یادگارهای ادیسون است. وی همچنین مؤسس اولین استودیوی فیلمسازی دنیا (بلک ماریا در ایالت نیوجرسی) است. نخستین فیلم کپی رایت شده؟ تاریخ سینما با عنوان «عطسه فرد اُت» در این استودیو ساخته شد. در اول فوریه ۱۸۹۳م. ادیسون ساختمان «بلک ماریا» نخستین استودیوی تصاویر متحرک را در وست اورنج - نیوجرسی به پایان برد. او کوشید تا اختراع دوربین فیلم برداری را تماماً به خود نسبت دهد و حق استفاده انحصاری از آن را به دست آورد اما در ۱۰ مارس ۱۹۰۲م. ادعای او در یک دادگاه استیناف ایالات متحده رد شد. در ۱۸۹۴م. او در زمینه ترکیب فیلم و صدا تحقیقاتی انجام داد که سرانجام به اختراع کینهتوفون انجامید. این دستگاه که ترکیب ناجوری از کینهتوسکوپ و گرامافون استوانهای بود با استقبال مردم مواجه نشد. در ۶ ژانویه ۱۹۳۱م. ادیسون درخواستنامه ثبت آخرین اختراع خود «وسیله نگهدارنده

اشیاء هنگام آبکاری» را به اداره اختراعات فرستاد اما پیش از دریافت پاسخ در اواخر همان سال در سن ۸۴ سالگی درگذشت.

آشنائی با الکساندر گراهام بل ، مخترع تلفن

سوم مارس مصادف با تولد الکساندر گراهام بل، مخترع اسکاتلندی تلفن بود. شاید اگر يك روز تلفن خنمون قطع بشه، تازه پی به وجود پراهمیت این وسیله میبریم. تا اسم گراهام بل میآید، من یاد کارتونی میافتم که زمان کودکی از تلویزیون درباره زندگینامه بل پخش میشد. در ۳ مارس ۱۸۴۷ در ادینبورگ اسکاتلند کودکی به دنیا آمد که بعدها نامش همواره با يك کلمه عجین شد. تلفن! خیلی فکر می کردند شاید قسمت است که پسران خانواده پروفیسور الکساندر ملویل بل همگی بر اثر سل بمیرند ولی گراهام عمرش به دنیا بود. گراهام کوچولو از سن ۱۰ سالگی شروع به ایراد گرفتن از اسمش کرد. شاید او هم يك اسم سه قسمتی دوست داشت چرا که در ۱۱ سالگی پدرش را راضی کرد که نام او را الکساندر گراهام نام نهد. اما تا آخر عمر همه او را با نام الک می شناختند. شاید اگر John Herdman آنها را نصیحت نمی کرد که به کارهای مفید بپردازند ما امروز تلفن نداشتیم. بل كوچك بعد از توبیخ شدن توسط همسایه خودشان ، جان ، به فكر كمك كردن به او افتاد. آن زمان جان در فكر پيدا كردن راهی برای تسهیل آسیاب كردن گندم بود. کلید در دستان كودك كنجكاو قصه ما بود. الکساندر يك ماشین ساخت که به وسیله پدال ، گندم را آسیاب می کرد. کار در کارگاه كوچکی که جان راه انداخته بود آغاز شد . الکساندر استعدادهای دیگری هم داشت. او به سرعت خود را در زمینه هنر و شعر نشان داد. با تشویق های مادر و آموزشهای غیر رسمی او سریعاً الکساندر به استادی در خانواده بل تبدیل شد. دیگر همه او را به نام پیانیست خانواده بل می شناختند. به همین خاطر اکساندر روز به روز به مادر خود وابسته تر می شد. هر روز بیشتر از روز قبل مادر ناشنوا می شود . از سن ۱۲ سالگی مادر الکساندر رو به ناشنوایی گذارد. هر روز بر میزان ناشنوایی مادر اضافه می شد. الکساندر بسیار از این واقعه تحت تاثیر قرار گرفت. مادر برای او ارزش بسیار بالایی داشت. بل كوچك شروع به یادگرفتن يك زبان انگشتی کرد که باعث شد بتواند صحبتها را به مادر انتقال دهد. كم كم او موفق شد يك نوع تكنيك خاص ایجاد كند که با صداهای خاصی را به راحتی به مادر مفاهیم را منتقل كند. كم كم علاقه به مادر ، الکساندر را به يك مبحث علاقه مند كرد. صدا شناسی! كلا باید خانواده بل را خانواده سخنوران دانست. پدر بزرگ و عمو پدر همه از اساتید سخنوری بریتانیا بودند. پدر رساله ای درباره اصل سخن با كرو لالها نوشت که در زمان خود يك رساله انقلابی بود. چه کسی می توانست بهتر از الکساندر نشان دهنده عملی بودن این رساله باشد؟ لب خوانی آموزش داده شده در این كتاب به الکساندر هم یاد داده شد و هر جا که الکساندر قدرت

خود را در لب خوانی به نمایش می گذارد همه در بهت و حیرت فرو می رفتند. لب خوانی زبانی مانند سانسکریت باعث جاودانگی لب خوانی شد!

دستگاهی که صدا تولید می کرد: بعد از تحصیلات در کالج بود که اکساندر يك چیز عجیب شنید. شخصی به نام بارون ولفگانگ فون کمپلن دستگاهی برای شبیه سازی صدای انسان ساخته است. اکساندر جوان سریعاً کتابی از فون کمپلن را یافت و دست به ترجمه آلمانی به انگلیسی کتاب زد. بعد از ترجمه بسیار سخت کتاب آنها شروع به ساخت دستگاه کردند. در این قضیه برادر بزرگتر اکساندر یعنی ملویل هم به او کمک می کرد. قسمتهایی مانند نای، گلو، شش و لب به سختی ساخته شد اما هنوز يك مشکل برای دریافت جایزه ای که پدر تعیین کرده بود وجود داشت. پدرشان گفته بود يك جایزه بزرگ برای آنها تدارك دیده است که اگر بتوانند چنین کاری را بکنند به آنها خواهد داد. ساختن مجسمه ای که بتواند حتی چند کلمه صدا را تولید کند بسیار طاقت فرسا بود. آنها بعد از هزاران بار تلاش توانست جمله "How are you grandma?" را بیان کنند. البته نتیجه يك ذره اشکال داشت. شاید اگر کسی جمله "Ow ah oo ga ma ma" را می شنید اصلاً متوجه منظور نمی شد اما این برای اکساندر ۱۹ ساله تازه شروع راه بود!

خانواده ای که نابود شد: در ۱۸۶۵ وقتی خانواده به لندن مهاجرت کرد اکساندر به دفتر کارش رفت و تمام مدت را بر روی آزمایشهای خود کار کرد. تمام پاییز و زمستان او بر روی پروژه هایش کار می کرد و همینطور سلامتی اش رو به تحلیل می رفت. از آن طرف برادر کوچکش ادوارد با درد سل دست و پنجه نرم می کرد. اکساندر سال بعد کاملاً حالش خوب شد ولی همیشه شانس با انسان یار نیست. ادوارد آنقدر خوش شانس نبود. در سال ۱۸۶۷ بل به خانه بازگشت و بر روی امتحانات مدرک دانشگاهیش کار کرد. زمانی که به خانه بازگشت برادر بزرگترش ملویل ازدواج کرده بود و مستقل شد. در سال ۱۸۷۰ ملویل هم به دست سل به برادرش ادوارد پیوست. در همان سال اکساندر با بیوه ملویل و والدینش به کانادا مهاجرت کرد. در يك زمین ۱۰/۵ هکتاری که در کانادا خریدند يك مزرعه ساختند. در مزرعه يك جایی هم ساخته شد. يك کارگاه برای آزمایشهایی برای کار با ناشنویان. او پیانویی طراحی کرد که می توانست موزیکش را به وسیله الکتریسیته منتقل کند. او سعی کرد وسیله ای بسازد که نه تنها نتهای موسیقی، بلکه کلمه های سخنرانی را نیز ارسال کند. اما داستان اصلی از سال ۱۸۷۴ شروع شد. در تابستان بل کار خود را بر روی ساخت صدانگار شروع کرد. صدا نگار صدای برخورد يك ضربه را که برای آزمایش به يك شیشه زده می شد را توسط يك قلم بر روی يك ورقه ثبت کند. این کار با يك سری از اشکال نشان داده می شد (مسلماً همه ما چنین چیزهایی دیده ایم). در آن سال خطوط تلگراف با يك ترافیک عجیب دست به گریبان بود. باید راه دیگری پیدا می شد.

داستان شروع يك دوران : الكساندر يك شب تا دير وقت مشغول كار بود كه ناگهان يك باتري واژگون ميشود و اسيد سولفوريك آن روى لباسهاى او ميريزد. بل با عصبانيت معاونش را صدا ميكند در حاليكه او در كارگاه زير شيروانى بود و در وضع عادى صدا به او نميرسيد، ولى وجود يك سيم تلگراف كه از كارگاه زير شيروانى تا داخل اطاق خواب بل در طبقه پايين امتداد داشت باعث شد كه معاونش صداى او را بشنود. اين سيم براى انتقال اصوات نتهائى بيانو توسط الكساندر ساخته شده بود. توماس واتسون معاون بل بعد از تقريباً ۴۰ سال اين حادثه را اينطور بازگو ميكند. برعكس اولين پيام تلگرافى مورش كه با جمله مقدس آنچه خدا اراده کرده است، شروع شد.

اولين تلفن ساخت گراهام بل : اولين پيام تلفنى بل با اين جمله آقاى واتسون بيا اينجا با تو كار دارم آغاز گرديد. شايد اگر گراهام بل ميدانست كه در آستانه يك اختراع بزرگى است اولين پيام خود را با يك جمله جالبى شروع ميكرد. آن جمله تاريخى البته اولين جمله كامل بود كه از طريق سيم ارسال شده بود. "Mr Watson - Come here - I want to see you"

آشنایی با مندلیف

ديمتري ايوانويچ مندليف دانشمند، شيميدان بزرگ در فوریه ۱۸۳۴ در شهر «توبوسك» در سيبيري روسيه متولد شد او چهاردهمين فرزند خانواده بود پدرش مدير مدرسه بود او پدر خود را در كودكى از دست داد. او در مدرسه توپولسك استعداد درخشان خود را در رياضى و فيزيك نشان داد و عصرها بعد مدرسه در كارگاه شيشه گرى به مادرش كمك مى كرد مدتى بعد كارگاه شيشه گرى آتش گرفت و همه سرمايه شان از دست رفت. ديميتري براى يافتن شغل بهتر به سن پترزبورگ رفت و در آن جا به تدريس پرداخت در سال ۱۸۵۰ توانست بورس تحصيلى بگيرد و به تحصيل در رشته رياضى، فيزيك و شيمى بپردازد. او خانواده خود را هم به سن پترزبورگ برد اما متاسفانه مادر و خواهرش به بيمارى سل دچار شدند و جان خود را از دست دادند و او تنها شد فقر از يك سو و اندوه از سوى ديگر او را چنان بيمار ساخت كه پزشكان تصور كردند او نيز به سل مبتلا شده است و به او توصيه نمودند براى معالجه و استراحت به يك محل خوش آب و هوا مسافرت نمايد. ديميتري به جزاير كريمه رفت و مدتى را در آنجا ماند. پس از مدتى او سلامت روحى خود را بازيافت و به سنت پترزبورگ بازگشت. مندليف در محضر آ. وسكرسكا شيميدان بزرگ روسى علم شيمى را آموخت و در سال ۱۸۵۵ با دريافت يك مدال طلا فارغ التحصيل شد. او به شغل معلمى در دبيرانستان پرداخت و چندی بعد كتاب شيمى آلئ را كه اولين كتاب درسى شيمى آلئ روسى بود منتشر نمود. پس از آن به فرانسه و آلمان دعوت شد تا در كنفرانس ها شركت كند. كتاب بعدى او "اتحاد آب و الكل" بود. او در زمينه شيمى صنعتى درجه دكتورى گرفت و استاد شيمى در دانشگاه سن پترزبورگ شد.

پس از آن چند کتاب دیگر در زمینه شیمی منتشر نمود. در سال ۱۸۶۴ با دختری به نام فزووز لشوا در دانشگاه آشنا شد و ازدواج کرد. آنها دو فرزند داشتند اما ازدواج آنها سرانجام به طلاق و جدایی منجر شد. در آن زمان همه عناصر شیمیایی هنوز شناخته نشده بودند و در سال ۱۸۶۹ شیمیدانها فقط شصت و سه عنصر را کشف کرده بودند به عقیده مندلیف خواص فیزیکی و شیمیایی عناصر تابعی از جرم اتمی آنها بود مندلیف عناصر بر اساس خواص مواد در خانه های عمودی و افقی یک جدول قرار داد او در این جدول عناصر را براساس وزنشان رده بندی نمود. این جدول از سبک ترین عنصر یعنی هیدروژن آغاز می شد و به سنگین ترین عنصر یعنی اورانیوم خاتمه پیدا می کرد. دیمتری مدتی بعد دوباره ازدواج کرد و از ازدواج دوم خود چهار فرزند دیگر دارا شد. دیمتری دارای اخلاقی عجیب بود و همواره مورد تمسخر اعضای انجمن شیمیدانان روسیه قرار می گرفت تنها مشوق او لوتادمیر دانشمند بزرگ شیمی بود. در سال های بعد عناصر اسکاندیوم و ژورمانیم نیز کشف شدند و مندلیف این عناصر را هم در جدول خود قرار داد. به کمک قانون تناوبی مندلیف پیش بینی خواص عناصر شیمیایی ناشناخته امکان پذیر شد و زمینه کشف عناصر توسط دانشمندان پایه ریزی شد قانون تناوبی راه کشف این عناصر را ممکن ساخت. این جدول نشان می داد که در چه جاهایی مکان خالی برای عنصری ناشناخته باقی می ماند که باید بعداً اشغال شود. با آگاهی از خواص عناصر موجود در نزدیکی این مکانهای خالی امکان پذیر شد که خواص مهم عناصر ناشناخته تخمین زده شود و خواصی مانند جرم اتمی، چگالی، نقطه ذوب و نقطه جوش ماده ناشناس بر اساس استدلال و محاسبه معین شود. مندلیف در سال ۱۸۶۹ جدول خود را به جامعه شیمی روسیه تقدیم کرد. جدول مندلیف که پیش بینی وجود ۹۲ عنصر را می نمود درآغاز کسی از جدول او استقبال نکرد با گذشت زمان پیشگویی های مندلیف تحقق یافتند و عناصر مجهول با مشخصات از قبل پیش بینی شده و وزن مخصوص مشخص جای خود را یکی پس از دیگری در جدول مندلیف یافتند. با اکتشاف آرگون در سال ۱۸۹۴ و هلیوم «رامزی» براساس جدول مندلیف وجود نئون و کریپتون و گزنون را پیش بینی نمود و در این هنگام جدول مندلیف شهرت عجیب و فوق العاده ای کسب نمود. از آن پس تمام آکادمی های کشورهای جهان جز روسیه او را به عضویت خود پذیرفتند. مندلیف مردی آزادی خواه و علاقه مند به مسائل اجتماعی بود او مورد انتقاد دولت روسیه قرار گرفت و دولت روسیه او را به خارج از روسیه فرستاد. مندلیف به پاریس رفت و در آزمایشگاه ورتس شیمیدان فرانسوی مشغول به کار شد. و مدتی هم به همکاری با بونزن شیمیدان و فیزیکدان آلمانی پرداخت. سپس به آمریکا سفر کرد و از چاه نفتی پنسیلوانیا بازدید به عمل آورد. مندلیف هنگام کسوف سال ۱۹۰۶ به فرانسه رفت و برای تحقیق فضایی با بالون به هوا پرواز کرد. در سال ۱۹۰۶ در لیست نامزدهای جایزه نوبل قرار گرفت ولی مواسان شیمیدان فرانسوی بیش از او رأی

آورد و این جایزه به مندلیف رسید. مندلیف یکی از چهره ها و شخصیت های محبوب مردم روسیه بود. او در زمان جنگ روسیه و ژاپن بعلت تقاضای مردم روسیه به کشورش روسیه باز گشت. مندلیف در دوم فوریه ۱۹۰۷ در سن هفتاد و سه سالگی درگذشت. سالها پس از مرگ او، در سال ۱۹۵۵ عنصر شماره ۱۰۱ این جدول نیز کشف شد این عنصر به افتخار مندلیف به نام مندلیفیم نام گذاری شد. آخرین خانه خالی جدول مندلیف در سال ۱۹۳۸ با کشف (آکتینوم) در پاریس پر شد.

آشنائی با ماکسیم فاژی طراح آپولو

درباره "ماکسیم فاژی"، دانشمند فضایی، که کمتر کسی او را می شناسد. تاریخ فضانوردی سرشار از وجود کسانی است که در عین موثر بودن، نام و نشان آنها سال ها پنهان مانده یا لااقل در حد ارزش شان مطرح نشده است. این تنها شامل شوروی سابق و پنهان کاری های حکومتی آن دوران نمی شود. در ایالات متحده نیز کسانی بودند که نقش مهمی در فناوری فضایی این کشور داشتند اما درباره آنها، اطلاعات بسیار اندکی منتشر می شد. یکی از آنها "ماکسیم فاژی" است. او را حتی بسیاری از آنانی که سال ها اخبار فضایی را دنبال کرده اند نمی شناسند. ماکسیم فاژی در ۲۶ آگوست ۱۹۲۱ در استانکریک از هندوراس انگلیس (در حال حاضر بلیز) به دنیا آمد. پدرش "هنری فاژی" پزشک بود و چند سال پس از جنگ جهانی اول به عنوان کارمند دولت انگلیس در آمریکای مرکزی کار می کرد. پس از مدتی به ایالات متحده مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد. ماکسی فاژی در دوران کودکی به ساخت هواپیماهای مدل و خواندن داستان های علمی - تخیلی علاقه مند شد. او ساعت زیادی از وقتش را صرف خواندن کتاب های "ژول ورن" و "هربرت جرج ولز" می کرد. پدرش گرچه پزشک بود، اما او را در این راه کمک و تشویق می کرد. فاژی نوجوان تصمیم گرفت در آینده مهندس شود. بعد از پایان تحصیلات متوسطه در سال ۱۹۳۹ در شهر سان فرانسیسکو، نخست به کالج فنی سان فرانسیسکو و سپس دانشگاه ایالتی لوئیزیانا روی آورد و توانست مدرک مهندسی مکانیک خود را در سال ۱۹۴۳ دریافت کند. سه سال به عنوان ملوان زیردریایی در نیروی دریایی ایالات متحده خدمت می کرد. سپس در مرکز تحقیقات لانگلی در همپتون به عنوان پژوهشگر مشغول به کار شد. وی یکی از کسانی بود که با کمیته ملی مشورتی در زمینه هوانوردی "ناکا" که بعدا به سازمان ملی هوانوردی و فضا (ناسا فعلی) تغییر نام داد، در لانگلی، روی طراحی هواپیمای فراصوت ایکس - ۱۵ کار می کردند. در اکتبر ۱۹۵۷ و به دنبال پرتاب اسپوتنیک - ۱، نخستین ماهواره جهان توسط روس ها، او و ۳۴ مهندس دیگر توسط مسئولان ایالات متحده انتخاب شدند تا یک گروه ضریت تشکیل دهند و با سرعت بر روی ناوی برای پروازهای سرنشین دار کار کنند، ناوی که بعدا نام "مرکوری" به خود گرفت و ۶ فضانورد آمریکایی را بر عرشه خود به فضا برد و به زمین

برگرداند. به این ترتیب بود که وی به عنوان سرمهندس طراح مرکز مهندسی و توسعه ناوهای سرنشین دار انتخاب شد که امروز ما آن را به عنوان "مرکز فضایی جانسن" می شناسیم. فآژی نزدیک به ۲۰ سال در این سمت فعالیت داشت. او بود که "سامانه موشکی نجات" را پیشنهاد و طراحی کرد. وی در آن زمان پیش بینی کرد که اگر موشک بالابرنده یک ناو سرنشین دار نتواند به خوبی عمل کند، به طور مثال روی سکوی پرتاب منفجر شود و یا به دلیل نقص فنی نتواند ناو کیهانی را به مدار برساند، سرنشین این ناو از بین خواهد رفت به همین دلیل باید سامانه ای ساخت که در برابر خطرهای مختلف مربوط به موشک بالا برنده، جان فضاورد را حفظ کند. سامانه موشکی فآژی بر بالای سفینه وصل می شد و در زمان حادثه پیش بینی نشده، مثلاً انفجار یک موشک بر روی سکوی پرتاب، این سامانه، ناو کیهانی را لحظاتی قبل از حادثه از بقیه بدنه موشک جدا کرده و به فاصله مطمئنی می برد تا توسط چتر نجات و به صورت آرام فرود آید. چنین سامانه ای بود که در جریان حادثه "سایوز تی - ۱۰ آ" توانست جان دو کیهان نورد روس را نجات دهد. وی بعداً در طراحی ناو جمینی، دومین سفینه سرنشین دار ایالات متحده، نیز سهم داشت. سفینه جمینی در حقیقت شکل پیشرفته تر مرکوی بود که می توانست دو نفر را به مدار ببرد. جمینی، ۱۰ پرواز سرنشین دار داشت و تجربه فآژی در سفینه قبلی توانست در طراحی و ساخت این ناو موثر باشد.

اما شاهکار اصلی وی طراحی و ساخت سفینه آپولو بود که آمریکایی ها را به ماه رساند. فآژی سرمهندس طراح ناو آپولو بود. این سفینه حیثیتی بین المللی برای دستگاه فضایی ایالات متحده به وجود آورد. چند ماه بعد از پرواز آپولو - ۱۱ در ژوئیه ۱۹۶۹ و گام نهادن آرمسترانگ بر سطح ماه فآژی و یک گروه کوچک از همکاران او (از جمله فضاورد سابق "جو آلن") طراحی ناو سرنشین دار قابل استفاده مجدد را به ناسا پیشنهاد دادند؛ سفینه ای که بعداً نام "شاتل فضایی" به خود گرفت.

در این سیستم، یک ناو کیهانی به شکل هواپیمای، حدوداً در اندازه هواپیمای دی. سی. ۳ با کمک موتورهای خود که از یک مخزن سوخت در بیرون از بدنه سفینه تغذیه می کرد و دو موشک جامدسوز به فضا پرتاب می شد موشک های جامدسوز پس از پایان کار، از ناو جدا شده و مخزن بیرونی، تا مدار زمین آن را همراهی می کرد. در بازبینی های ناسا، طرح او برای ساخت موشک کمکی جامد سوز مورد تجدیدنظر قرار گرفت. موشک های پیشنهادی فآژی یک پارچه بودند اما ناسا ترجیح داد آنها از چند بخش جدا، اما به هم متصل تشکیل شوند. برای آن که گازهای حاصله از درزها نشت نکنند از یک واشر لاستیکی باید استفاده می شد. خرابی یکی از همین واشرها بود که باعث نشت گاز شعله ور و انفجار چلنجر در ژانویه ۱۹۸۶ شد. او کار برای ناسا را تا سال ۱۹۸۱، اندکی پس از دومین پرواز شاتل فضایی ادامه داد. پس از بازنشستگی، فآژی یکی از بنیانگذاران شرکت "اسپیس ایندوستری" در سال ۱۹۸۲ بود. او مقالات علمی زیادی نوشت؛ همچنین نویسنده

کتاب های "ناوهای سرنشین دار"، مهندسی طراحی و کاربرد" (در سال ۱۹۶۴ با همکاری پاول پورسر ونورمن اسمیت)، "فناوری سامانه های فضایی سرنشین دار" (در سال ۱۹۶۵) و "پروازهای فضایی سرنشین دار" (در سال ۱۹۶۵) بود. ماکسیم فاژی سرانجام به دلیل سرطان مthane، در ۹ اکتبر سال ۲۰۰۴ در سن ۸۳ سالگی درگذشت. "کریستوفر کرافت"، مدیر سابق مرکز فضایی جانسن در باره او گفت: "ماکس فاژی یکی از اسطوره های طراحی و ساخت ناوهای سرنشین دار به شمار می رود." فاژی در دوران زندگی اش به دلیل خدمات فوق العاده به فناوری های فضایی، به دریافت مدال و افتخارات متعددی نایل آمد که از جمله می توان به دکترای افتخاری از دانشگاه ایالتی لویزیانا و دانشگاه پیتزبورگ، مدال ناسا برای رهبری برجسته، جایزه ابتکار برجسته از موسسه مهندسی برق و الکترونیک، مدال طلا از انجمن مهندسان مکانیک ایالات متحده اشاره کرد.

آشنایی با رابرت گدارد

رابرت هاچینگز گدارد (به انگلیسی: Robert H. Goddard) (زاده: ۵ اکتبر ۱۸۸۵، درگذشته: ۱۰ اوت ۱۹۴۵) استاد و دانشمند آمریکایی پیشگام موشک سوخت مایع کنترل شونده. گدارد اولین موشک سوخت مایع را در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۲۶ پرتاب کرد. بین سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ با پرتاب موشک های مختلف به سرعت ۵۵۰ مایل بر ساعت دست یافت.

تحصیلات: در سال ۱۹۰۸ مدرک کارشناسی دریافت کرد و در پاییز همان سال دانشگاه کلارک ثبت نام کرد. در سال ۱۹۱۰ کارشناسی ارشد و در سال ۱۹۱۱ مدرک دکترای خود را از همان دانشگاه دریافت کرد. او در سال ۱۹۱۲ فرصت مطالعاتی از دانشگاه پرینستون را پذیرفت.

رابرت گدارد به عنوان یکی از پدران فن مدرن پرتاب موشک معروف است. اگرچه در طول عمرش فرد معتبری نبود، امروزه به عنوان يك دانشمند مدرن برجسته شناخته میشود. رابرت گدارد در ۵ اکتبر، سال ۱۸۸۲ در Worcester ماساچوست متولد شد. در جوانی توانایی و علاقاتی در علوم از خود نشان داد. آزمایشهایی در زمینه الکتریسیته میکرد. آتشبازی توجه او را جلب کرد و این آغاز علاقه مندی او به موشکها بود. گدارد در مدارس عمومی بوستن و ورچستر شرکت کرد. او در انستیتو پلی تکنیک ورچستر که يك مدرسه مهندسی بود حضور یافت. او نظریات و اختراعات جدید را ثبت میکرد. بعد از کسب مدارک، او در آن انستیتو و دانشگاه کلارک تدریس کرد. در ۱۹۲۰ گدارد مقاله ای در توصیف فرستادن يك موشک بیسرنشین به ماه نوشت. او از طرف مطبوعات به خاطر این ایده مورد تمسخر قرار گرفت. اما چارلز لیندبرگ به این موضوع علاقه مند شد و برای کار گدارد سرمایه گذاری کرد. گدارد فعالیت هایش را به نیومکزیک منتقل کرد. در طول این مدت او با سیستمهای پاراشوت، بالهای متعادل کننده و ژيروسکوپ کار میکرد. اگرچه کارهای او خیلی در

ایالات متحده شناخته شده نبود، اما در آلمان بسیار جدی گرفته شده بود. در طول جنگ جهانی دوم، آلمانیها تئوریهای گدارد را توسعه بیشتری دادند. گدارد يك آمریکایی با ایمان بود و با ارتش U.S برای ایجاد و تولید بازو کا يك اسلحه ضدتانک همکاری کرد. او با نیروی دریایی U.S برای ایجاد دستگاههای بلند شدن جتها همکاری کرد. گدارد در دهم اگوست ۱۹۴۵ درگذشت. بعد از مرگش دفتر امتیازات U.S برای طراحیهای موشکی گدارد ۲۱۴ حق امتیاز برای او در نظر گرفت. موشکهای امروزی براساس طراحی ها و تئوریهای گدارد ساخته میشوند. مرکز پرواز فضایی گدارد که در سال ۱۹۵۹ در مریلند تأسیس شد نیز به یاد او نامگذاری شده است. همچنین کتابخانه ای در دانشگاه کلارک به نام کتابخانه گدارد نامگذاری شد. یکی از دهانه های ماه نیز بنام دهانه گدارد نامگذاری شده است.

آشنایی با ایزاک نیوتن

سر ایزاک نیوتن یا اسحاق نیوتن در روز ۲۵ دسامبر ۱۶۴۲ یعنی سال مرگ گالیله متولد شد از خانواده ای است که افراد آن کشاورز مستقل و متوسط الحال بودند و مجاور دریا در قریه وولستورپ می زیستند. نیوتن قبل از موعد متولد شد و زودرس به دنیا آمد و چنان ضعیف بود که مادر گمان برد او حتی روز اول زندگی را نتواند به پایان برد. پدرش نیز در عین حال اسحق نام داشت و در ۳۰ سالگی و قبل از تولد فرزندش در گذشت. پدرش مردی بوده است ضعیف، با رفتار غیر عادی، زودرنج و عصبی مزاج مادرش هانا آیسکاف زنی بود مقتصد، خانه داری بود صاحب کفایت و صنعتگری با لیاقت ایزاک دوره کودکی شادی نداشت. او سه ساله بود که مادرش با بارناباس المیت کشیش مرفه با سنی دو برابر سن خود ازدواج کرد. جدایی از مادر ظاهرا سخت بر شخصیت او اثر گذاشت و تقریبا مسلم است که رفتار بعدی وی نسبت به زنان را نیز شکل داد. نیوتن هیچگاه ازدواج نکرد اما یکبار (شاید هم دو بار) نامزد کرد به نظر می آمد که تمرکز او منحصر روی کارش بود نه سالی که نیوتن در وولستورپ جدا از مادر گذرانید. برای وی سالهای دردناکی بود، داستانهایی بر سر زبان است که نیوتن جوان از قبه کلیسا بالا می رفت تا نورث ویتام ده مجاور را که مادرش اینک در آن زندگی می کرد، از دور ببیند. آموزش ابتدایی رسمی نیوتن در دو مدرسه کوچک دهکده های اسکلینگتن و راجفورد صورت گرفته بود که هر دو برای رفت و آمد روزانه به خانه او نزدیک بودند. زمانی که ایزاک ۳ ساله بود مادرش دوباره ازدواج کرد، او نزد مادر بزرگش باقی ماند. او علاقه ای به مزرعه خانوادگی نداشت، به همین جهت او برای تحصیل به دانشگاه کمبریج فرستاده شد. چنین به نظر می رسد که اول بار دایی او که کشیشی به نام ویلیام آیسکاف بوده است متوجه شد که در نیوتن استعدادی مافوق کودکان عادی وجود دارد. بدین ترتیب ویلیام آیسکاف مادر را مجاب کرد که

کودک را به دانشگاه کمبریج (که خودش نیز از شاگردان قدیمی این دانشگاه بود) بفرستد. زیا مادر نیوتن قصد داشت وی را در خانه نگهدارد تا در کارهای مزرعه به او کمک کند، در این هنگام نیوتن ۱۵ ساله بود. کمبریج در آن زمان دیگر آکسفورد را از مقام اولی که داشت خلع کرده، به قلب پیوریتانیسم انگلیس و قانون زندگی روشنفکری آن کشور بدل شده بود. نیوتن در آنجا مانند هزاران دانشجوی دیگر دوره کارشناسی، خود را غرق مطالعه آثار ارسطو و افلاطون می کرد. نیوتن در یکی از روزهای سال ۱۶۶۳ یا ۱۶۶۴ شعار زیر را در کتابچه یادداشت خود وارد کرد. افلاطون دوست من و ارسطو هم دوست من است، اما بهترین دوست من حقیقت است او از کارهای دکارت در هندسه تحلیلی شروع کرده سریعاً تا مبحث روشهای جبری پیش آمده بود، در آوریل ۱۶۶۵ که نیوتن درجه کارشناسی خود را گرفت، دوره آموزشی او که می توانست چشمگیرترین دوره در کل تاریخ دانشگاه باشد بدون هیچگونه شناسایی رسمی به اتمام رسید. در حدود سال ۱۶۶۵ مرض طاعون شیوع یافت و دانشگاه دانشجویان خود را مرخص کرد. نیوتن به زادگاه خود مراجعت کرد همین موقع بود که هوش و استعداد نابغه بزرگ آشکار گشت، زیرا تمام کتابها و جزوه های خود را در دانشگاه جا گذاشته بود فکر خود را آزاد گذاشت که به تنهایی از منابع خاص خود استفاده نماید. در این هنگام نیوتن بیش از ۲۲ سال نداشت ولی بیش از ارشمیدس و دکارت درباره معرفت ساختمان جهان دقیق شده بود، نیوتن ضمن دو سالی که در وولستورپ بود حساب عناصر بی نهایت کوچک قانون جاذبه عمومی را کشف کرد و تئوری نور را بنیان گذاشت.

ایزاک که تنها چند ماه بعد از مرگ گالیله متولد شد، یکی از بزرگترین دانشمندان تمام قرن ها. گالیله ثابت کرده بود که این سیاره ها هستند که به دور خورشید می چرخند و نه بدور زمین، آن طور که عموم مردم می اندیشیدند. ایزاک نیوتن به دستاوردها و اکتشافات گالیله و دیگران بسیار علاقمند بود. ایزاک فکر می کرد که عالم هستی مثل ماشینی عمل می کند که قوانین کم و ساده ای بر آن حاکم است. و همانند گالیله بر این اندیشه بود که ریاضیات راهی ست برای اثبات و بیان این قوانین. نیوتن یکی از بزرگترین دانشمندان دنیا بود چون هم ایده و اندیشه های خود را حفظ کرده بود و هم از اندیشه های دیگر دانشمندان بهره می گرفت تا تصویری از بدست آورد کارکرد عالم. ایزاک نحوه کار جهان را با ریاضیات می داد، او قوانین حرکت و جاذبه را فرمولبندی کرد. این قوانین فرمولهای ریاضی هایی هستند که حرکت اشیا هنگامی که بر آنها نیرویی وارد می شود را توضیح میدهند. هنگامی که ایزاک به عنوان پروفیسور ریاضیات در دانشگاه تدریس می کرد، مشهورترین کتابش را منتشر کرد. او ۳ قانون مهم را در مورد حرکت اشیا در این کتاب آورده است. سپس او تئوری ها و نظراتش را در مورد جاذبه تشریح کرد. جاذبه نیرویی است که باعث می شود اشیا به طرف زمین کشیده شوند. مثلاً اگر مدادی از میز به پایین سقوط کند بر روی کف اتاق می افتد نه روی سقف.

ایزاک همچنین در این کتابش از قوانینش استفاده کرد تا نشان دهد که سیارات در يك مدار بیضوی شکل بدور خورشید میگردند نه مداری دایره ای نیوتن از سه قانون برای بیان حرکت اجسام استفاده کرد. که از آنها به قوانین نیوتن اسم برده میشود. قانون اول میگوید که جسمی که نه کشیده شود و نه هل داده شود، همچنان باقی می ماند ویا حرکتش را برخط مستقیم با سرعت ثابت ادامه می دهد. فهمیدن این مطلب که يك دوچرخه بدون اینکه کشیده شود ویا هل داده شود بدون حرکت می ماند ساده است، اما فهمیدن اینکه جسمی بدون کمک به حرکتش ادامه دهد مشکلتر به نظر می رسد. دوباده به دوچرخه فکر کنید، اگر کسی در هنگام دوچرخه راندن قبل از توقف دوچرخه از آن پایین بپرد چه اتفاقی می افتد؟ به حرکتش ادامه میدهد یا می افتد. تمایل يك جسم به بی حرکت باقی ماندن ویا ادامه حرکت در يك خط مستقیم با سرعت ثابت اینرسی خوانده میشود.

قانون دوم $F=MA$

نیرو = جرم شتاب بیان میکند که چگونه نیرویی بر جسمی عمل میکند اگر شخصی سوار بر دوچرخه پدال آن را به جلو فشار دهد دوچرخه به سمت جلو میرود، واگه شخصی دوچرخه را از پشت بگیرد و به جلو هل دهد شتاب دوچرخه افزایش می یابد. اگر دوچرخه سوار ترمز را فشار بدهد از سرعتش بآرامی کم میشود و اگر او فرمان دوچرخه را به سمتی به گرداند، مسیر آن عوض خواهد شد. قانون سوم می گوید اگر جسمی کشیده شود یا هل داده شود، همین جسم در مسیر مخالف به همان اندازه میکشد و یا هل خواهد داد. شخصی جعبه ای را بلند میکند، برای این کار نیرویی صرف کرده است جعبه سنگین است به این دلیل که، همان مقدار نیرو را به دستهای بلندکننده وارد میکند. این وزن از طریق پاهای فرد به زمین منتقل میشود، زمین هم به همان اندازه به پاهای فرد نیرویی به سمت بالا وارد می کند. اگر زمین نیروی کمی را به شخص وارد کند، شخص بلندکننده می افتد. و اگر کف زمین نیروی زیادی وارد کند شخص به پرواز در خواهد آمد.

بیشتر مردم وقتی به نیوتن فکر میکنند، اون رو زیر يك درخت سیب در حال افتادن سیب می بینند. زمانی که نیوتن سیب راهنگام افتادن دید به فکر حرکت خاصی افتاد جاذبه. نیوتن فهمید که جاذبه نیروی جذب کننده ای ست بین دو جسم. او همچنین دانست که اجسام با جرم بیشتر نیروی جاذبه بیشتری را اعمال می کنند، یا به بیان دیگری اجسام کوچکتر را به سمت خود می کشند. این همان دلیلی است که سیب به خاطر آن به سمت زمین می افتد به جای رفتن به هوا، و اینکه چرا مردم در آسمان شناور نیستند ایزاک در مورد جاذبه وسیب اندیشید. او فکر می کرد که ممکن است جاذبه به زمین و اشیا بر روی آن محدود نشود چه می شود اگر جاذبه در ماه و اطراف آن وجود داشته باشد؟ ایزاک نیرویی که لازم بود تا ماه به دور زمین بگردد را محاسبه کرد. و سپس با نیرویی که موجب افتادن سیب شده بود، مقایسه کرد. بعد از پذیرفتن این واقعیت که

ماه بسیار از زمین دور است، و جرم بسیار بیشتری دارد، و متوجه شد که نیروها مساوی است. ماه توسط نیروی جاذبه زمین به دور مدار زمین نگه داشته شده است محاسبات نیوتن درك مردم از عالم را تغییر داد. کسی تا آن زمان نمی توانست بگوید که چرا سیارات در مداراتشان مانده اند؟. چه چیزی آنها را نگه داشته است؟ پنجاه سال قبل از اینکه نیوتن متولد شود تصور مردم براین بود که سیاره ها توسط سپرهای نامرئی نگه داشته شده است. ایزاک ثابت کرد که آنها توسط جاذبه خورشید نگه داشته شده اند، همچنین او نشان داد که نیروی جاذبه به فاصله و جرم دو جسم بستگی دارد و اولین کسی نبود که فهمید مدار سیارات حلقوی نمی باشد، بلکه بیشتر بیضوی شکل هستند. وداع با دنیا: در آخرین روزهای زندگی از درد جانگداز آسوده بود در نهایت آرامش در ۲۰ مارس ۱۷۲۷ در ۸۴ سالگی در لندن در گذشت و با عزت و شرف بسیار در وستمنستر آبی به خاک سپرده شد. برای قدردانی از این دانشمند بزرگ واحد نیرو را نیوتن نامیده اند. بدون تردید می توان گفت در تاریخ بشریت نامی از مافوق نیوتن وجود نداشته و هیچ اثری از لحاظ عظمت و بزرگی مانند کتاب (اصول) او نخواهد بود.

آشنائی با گالیلئو گالیله

گالیله در ۱۵ فوریه ۱۵۶۴ در شهر پیزای ایتالیا به دنیا آمد. پدر گالیله، وینچنزو (Vincenzo Galilei) از موسیقیدانان به نام ایتالیا بود. گالیله دارای پنج خواهر و برادر دیگر بود. ابتدا قرار بود در کلیسا برای کشیش شدن مشغول شود اما پدرش وی را به تحصیل در رشته پزشکی در دانشگاه پیزا فرستاد. گالیله طب را نیاموخت اما به جای آن به مطالعه ریاضیات پرداخت و به آن علاقه مند شد به گونه ای که در سال ۱۵۸۸ توانست به عنوان مدرس ریاضیات در همین دانشگاه به کار مشغول شود. سه سال بعد به دانشگاه پادوا رفت و به تدریس هندسه، مکانیک و نجوم پرداخت. وی تا سال ۱۶۱۰ آموزش و پژوهش را در این دانشگاه ادامه داد و بیشترین دستاوردهای علمی و تحقیقاتی وی مربوط به همین دوره است. گالیله پیرو مذهب کاتولیک از دین مسیحیت بود. وی با مارینا گامبا Marina Gamba ارتباط داشت و از وی دارای دو دختر و یک پسر شد، اما هرگز با او ازدواج نکرد. پسر گالیله که در اواخر عمر وی به همراه او زندگی می کرد و یکی از زندگی نامه نویسهای گالیله هم هست، همواره از این بابت که گالیله با مادرش ازدواج نکرده بوده است وی را سرزنش می کرد. البته گالیله با اینکه هرگز با Marina Gamba ازدواج نکرد، اما وظایف یک همسر را در قبال او و نیز وظایف یک پدر را در قبال فرزنداناش به نحو احسن انجام داد. او آنقدر متعهد بود که از برادر خود هم حمایت زیادی کرد. گالیله در ۸ ژانویه ۱۶۴۲ در سن هفتاد و هفت سالگی درگذشت. گالیله در فیزیک نجوم ریاضیات و فلسفه علم تبحر داشت

گالیلئو گالیله، ریاضیدان اخترشناس و فیزیکدان ایتالیایی است که در پیدایش روش علمی جدید و کشف قانونهایی برای شرح نتایج مشاهده و آزمایش تاثیر بسزایی داشته است. گالیله در پیزا به دنیا آمد و در همانجا به تحصیل روی آورد او در دانشگاه آنجا پزشکی خواند ولی سپس به ریاضیات پرداخت زمانی که هنوز دانشجوی پزشکی بود نخستین کشف بزرگ خود را انجام داد. روزی وقتی در کلیسا بود زمان رفت و برگشت یک چلچراغ آویزان را با جریان نبض خود اندازه گرفت. سپس آزمایشهای مشابهی در اتاق خود انجام داد و مشخص کرد که مدت زمان کامل رفت و برگشت یک جسم آویخته به دامنه رفت و برگشت بستگی ندارد و برای طول کمان مسیر کوتاه و بلند یکسان است. گالیله در سن ۱۷ سالگی قانون حرکت اונک را کشف کرده بود این مشاهده را یونانی ها نادیده گرفته بودند. گالیله که نتوانسته بود از کمک هزینه تحصیلی دانشگاه استفاده کند مجبور شد که بدون دریافت مدرک تحصیلی آنجا را ترک کند. او زندگی خود را از راه تدریس خصوصی اداره می کرد تا آنکه خوشبختانه در سال ۱۵۸۹ به عنوان استاد ریاضیات به دانشگاه برگشت. هنگامی که قرارداد وی در سال ۱۵۹۲ در دانشگاه پیزا تجدید نشد برای تدریس به دانشگاه پادوا رفت او برای مطالعه و بررسی حرکت اجسام گلوله هایی را بر سطوح شیبدار رها ساخت. وی ثابت کرد که شتاب ناشی از گرانش صرفنظر از ترکیب اجسام بر همه آنها یکسان اثر می کند. گالیله قانون لختی را ثابت کرد. بنابر این قانون هر جسمی تندی یا جهت حرکت خود را فقط وقتی تغییر می دهد که بر آن نیرویی از خارج اثر کند. گالیله در سال ۱۶۰۹ از اختراع تلسکوپ مطلع شد و به توانایی آن در کاربردهای علمی پی برد. او با وجودیکه قبلا آن را ندیده بود از ساختمان آن سر در آورد و تلسکوپي با توان ۳۲ ساخت او نخستین کسی است که برای مشاهده های اختر شناسی از تلسکوپ استفاده کرد. تلسکوپ او نشان می داد که روی سطح ماه پستی و بلندیها و بر سطح خورشید لکه هایی وجود دارد اگرچه ارسطوی معتقد بود که افلاک بدون هیچ عیبی و نقصی است. گالیله مشاهده کرد که زهره نیز مانند ماه اهل ای دارد و پیشنهاد کرد این سیاره به دور خورشید می گردد. کشف گالیله در مورد چهار قمری که دور مشتری در حال حرکت می گردند نشان داد که حرکت زمین سبب نمی شود که ماه را پشت سر بگذارد گالیله نتیجه مشاهده های خود را در کتابی به نام پیک آسمان در سال ۱۶۱۰ انتشار داد. شهرت گالیله سبب شد که به عنوان ریاضیدان مقامی در دربار فلورانس کسب کند. او در این مقام حمایت صریح خود را از نر کپرنیک در مورد منظومه سیاره ای خورشید مرکزی بیان داشت. در سال ۱۶۱۶ منتقدان وی مقامهای کلیسای کاتولیک را بر آن داشتند که او را تحت فشار قرار دهند که دیگر در مورد کپرنیک حرف نزنند او به مدت ۱۵ سال در این مورد به طور علنی صحبتی نکرد ولی در سال ۱۶۳۲ حسورانه کتاب گفتار در با دو نظام بزرگ جهان را با دلایل محکم در مورد منظومه خورشیدی منتشر کرد. گالیله از این بابت تحت فشار قرار گرفت و به بدعت

گزاری و زندان محکوم شد اگر چه محکومیت او به بازداشت خانگی تخفیف یافت چشمانش که بر اثر نگاه کردن در تلسکوپ معیوب شده بود به کوری او منجر و سبب شد که گالیله از نظر بدنی و زمانی شکسته شود سر انجام در سال ۱۶۴۲ در خانه خود در آرستری درگذشت.

در سال ۱۶۱۰ انتشار یافته‌های علمی وی در تأیید نظر کوپرنیک مبنی بر ثابت نبودن زمین و گردش آن به دور خورشید باعث شد تا وی از سوی کلیسا مورد بازجویی و تفتیش عقاید قرار گیرد. این نظریه مخالف نص کتاب مقدس بود و از سویی با نظریات ارسطو که کلیسا حامی آن بود همخوانی نداشت. وی مجبور به امضای توبه نامه ای با این مضمون شد: در هفتادمین سال زندگی در مقابل شما به زانو درآمده ام و در حالی که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دستهای خود لمس می‌کنم توبه می‌کنم و ادعای واهی حرکت زمین را انکار می‌کنم و آنرا منفور و مطرود می‌نامیم. وی شش سال بعد رسماً از تدریس نظریه کوپرنیک در دانشگاه منع شد و تا سالها بعد مرتب مورد بازخواست کلیسا قرار می‌گرفت. سرانجام گالیله علی‌رغم اعتقاد درونی اش، مجبور شد اعتراف کند که نظریه ارسطو درست است و زمین مرکز جهان است. گالیله در هشتم ژانویه سال ۱۶۴۲ در حدود ۹۹ سال پس از مرگ کوپرنیک از دنیا رفت. اما در سال ۱۹۶۹، سال پس از فرود انسان بر سطح ماه بود که پاپ ژان پل دوم دستور به بررسی دوباره پرونده گالیله را داد و در سال ۱۹۹۲، ۱۳ سال پس از ملاقات فضاییهای ریجر با سیارات خارجی منظومه شمسی بود که کلیسای کاتولیک سر انجام او را بخشید (توجه کنید که او تبریئه نشد) بدون اینکه اذعان کند که سیارات واقعاً دور خورشید می‌گردند.

آشنائی با ارشمیدس (ریاضیدان)

ارشمیدس دانشمند و ریاضیدان یونانی در سال ۲۱۲ قبل از میلاد در شهر سیراکوز یونان چشم به جهان گشود و در جوانی برای آموختن دانش به اسکندریه رفت بیشتر دوران زندگیش را در زادگاهش گذراند و با فرمانروای این شهر دوستی نزدیک داشت.

در اینجا سخن از معروفترین استحمامی است که یک انسان در تاریخ بشریت انجام داده است در داستانها چنین آمده است که بیش از ۲۰۰۰ سال پیش در شهر سیراکوز پایتخت ایالت یونانی سیسیل آن زمان ارشمیدس مکانیکدان و ریاضیدان و مشاور دربار پادشاه پمرون یکی از معروفترین کشفهای خود را در خزینه حمام انجام داد روزی که او در حمامی عمومی به داخل خزینه پا نهاد و در آن نشست و حین این کار بالا آمدن آب خزینه را مشاهده کرده ناگهان فکری به مغزش خطور کرد او بلافاصله لنگی را به دور خود پیچید و با این شکل و شمایل به سمت خانه روان شد و مرتب فریاد می زد یافتم یافتم، او چه چیزی را یافته بود؟

پادشاه به او ماموریت داده بود راز جواهر ساز خیانتکار در بار را کشف و او را رسوا کند شاه هیرون بر کار جواهر ساز شک کرده بود و چنین می پنداشت که او بخشی از طلایی را که برای ساختن تاج شاهی به وی داده بود برای خود برداشته و باقی آن را با فلز ((نقره [که بسیار ارزاتر بود مخلوط کرده و تاج را ساخته است هر چند ارشمیدس می دانست که فلزات گوناگون وزن مخصوص متفاوت دارند ولی او تا آن لحظه این طور فکر می کرد که مجبور است تاج شاهی را ذوب کند آنرا به صورت شمش طلا قالب ریزی کند تا بتواند وزن آن را با شمش طلای نابی به همان اندازه مقایسه کند اما در این روش تاج شاهی از بین می رفت پس او مجبور بود راه دیگری برای این کار بیابد در آن روز که در خزینه حمام نشسته بود دید که آب خزینه بالاتر آمد و بلافاصله تشخیص داد که بدن او میزان معینی از آب را در خزینه حمام پس زده و جا به جا کرده است.

او با عجله و سراسیمه به خانه بازگشت و شروع به آزمایش عملی این یافته کرد او چنین اندیشید که اجسام هم اندازه، مقدار آب یکسانی را جا به جا می کنند ولی اگر از نظر وزنی به موضوع نگاه کنیم یک شمش نیم کیلویی طلا کوچکتر از یک شمش نقره به همان وزن است «طلا تقریباً دو برابر نقره وزن دارد» بنابراین باید مقدار کمتری آب را جا به جا کند این فرضیه ارشمیدس بود و آزمایشهای او این فرضیه را اثبات کرد او برای این کار نیاز به یک ظرف آب و سه وزنه با وزنهای مساوی داشت که این سه وزنه عبارت بودند از تاج شاهی هم وزن آن طلای ناب و دوباره هم وزن آن نقره ناب او در آزمایش خود تشخیص داد که تاج شاهی میزان بیشتری آب را نسبت به شمش طلای هم وزنش پس می راند ولی این میزان آب کمتر از میزان آبی است که شمش نقره هم وزن آن را جا به جا می کند به این ترتیب ثابت شد که تاج شاهی از طلای ناب و خالص ساخته نشده بلکه جواهر ساز متقلب و خیانتکار آن را از مخلوطی از طلا و نقره ساخته است و به این ترتیب ارشمیدس یکی از چشمگیرترین رازهای طبیعت را کشف کرد آن هم اینکه می توان وزن اجسام سخت را با کمک مقدار آبی که جا به جا می کنند اندازه گیری کرد این قانون «وزن مخصوص» را که امروزه به آن چگالی می گویند اصل ارشمیدس می نامند. حتی امروز هم هنوز پس از ۲۳ قرن بسیاری از دانشمندان در محاسبات خود متکی به این اصل هستند.

به هر حال ارشمیدس در رشته ریاضیات از ظرفیتهای هوشی بسیار والا و چشمگیری برخوردار بود او منجیقهای شگفت آوری برای دفاع از سرزمینهای خود اختراع کرد که بسیار سودمند افتاد او توانست سطح و حجم جسمهایی مانند کره، استوانه و مخروط را حساب کند و روش نوینی برای اندازه گیری در دانش ریاضی پدید آورد همچنین بدست آوردن عدد نیز از کارهای گرانقدر وی است او کتابهایی در باره خصوصیات و روشهای اندازه گیری اشکال و احجام هندسی از قبیل مخروط

منحنی حلزونی و خط مارپیچ، سهمی، سطح کره «ماده غذایی» و استوانه می دانست علاوه بر آن او قوانینی در باره سطح شیب دار، پیچ اهرم و مرکز ثقل کشف کرد.

ارشمیدس در مورد خودش گفته ای دارد که با وجود گذشت قرن‌ها جاودان مانده و آن این است «نقطه اتکایی به من بدهید، من زمین را از جا بلند خواهم کرد» عین همین اظهار به صورت دیگری در متون ادبی زبان یونانی از قول ارشمیدس نقل شده است اما مفهوم در هر دو صورت یکی است. ارشمیدس هم چون عقاب گوشه گیری و منزوی بود در جوانی به مصر مسافرت کرد و مدتی در شهر اسکندریه به تحصیل پرداخت و در این شهر دو دوست قدیمی یافت یکی کونون (این شخص ریاضیدان قابل بود که ارشمیدس چه از لحاظ فکری و چه از نظر شخصی برای وی احترام بسیار داشت) و دیگری اراتوستن که گر چه ریاضیدان لایقی بود اما مردی سطحی به شمار می رفت که برای خویش احترام خارق العاده ای قائل بود.

ارشمیدس با کونون ارتباط و مکاتبه دائمی داشت و قسمت مهم و زیبایی از آثار خویش را در این نامه ها با او در میان گذاشت و بعدها که کونون درگذشت ارشمیدس با دوسته که از شارگردان کونون مکاتبه می کرد.

یکی از روشهای نوین ارشمیدس در ریاضیات به دست آوردن عدد بود وی برای محاسبه عدد پی، یعنی نسبت محیط دایره به قطر آن روشی به دست داد و ثابت کرد که عدد محصور مابین $3 \frac{1}{7}$ و $3 \frac{10}{71}$ است گذشته از آن روشهای مختلف برای تعیین جذر تقریبی اعداد به دست داد و از مطالعه آنها معلوم می شود که وی قبل از ریاضی دانان هندی با کسرهای متصل یا مداوم متناوب آشنایی داشته است.

در حساب روش غیر عملی و چند عملی یونانیان را که برای نمایش اعداد از علائم متفاوت استفاده می کردند، به کنار گذاشت و پیش خود دستگاه شمارشی اختراع کرد که به کمک آن ممکن بود هر عدد بزرگی را بنویسیم و بخوانیم.

دانش تعادل مایعات بوسیله ارشمیدس کشف شد و وی توانست قوانین آنرا برای تعیین وضع تعادل اجسام غوطه ور به کار برد.

همچنین برای اولین بار برخی از اصول «مکانیک را به وضوح و دقت بیان کرد و قوانین اهرم را کشف کرد.

در سال ۱۹۰۶ ج.ل. هایبرگ مورخ دانشمند و متخصص تاریخ ریاضیات یونانی در شهر قسطنطنیه موفق به کشف مدرک با ارزشی شد. این مدرک کتابی است به نام قضایای مکانیک و روش آنها که ارشمیدس برای دوست خود اراتوستن فرستاده بود. موضوع این کتاب مقایسه حجم یا سطح نامعلوم شکلی با احجام و سطوح معلوم اشکال دیگر است که بوسیله آن ارشمیدس موفق به تعیین نتیج

مطلوب می شد. این روش یکی از عناوین افتخار ارشمیدس است که ما را مجاز می دارد که وی را به مفهوم صاحب فکر جدید و امروزی بدانیم، زیرا وی همه چیز و هر چیزی را که استفاده از آن به نحوی ممکن بود به کار می برد تا بتواند به مسائلی که ذهن او را مشغول می داشتند حمله ور گردد دومین نکته ای که ما را مجاز می دارد که عنوان متجدد به ارشمیدس بدهیم روشهای محاسبه اوست. وی دو هزار سال قبل از اسحاق نیوتن و لایب نیتس موفق به اختراع حساب انتگرال شد و حتی در حل یکی از مسائل خویش نکته ای را به کار برد که می توان او را از پیش قدمان فکر ایجاد حساب دیفرانسیل دانست.

زندگی ارشمیدس با آرامش کامل می گذشت همچون زندگی هر ریاضیدان دیگری که تامین کامل داشته باشد و بتواند همه ممکنات هوش و نبوغ خود را به مرحله اجرا درآورد زمانی که رومیان در سال ۲۱۲ قبل از میلاد شهر سیراکوز را به تصرف خود درآوردند سردار رومی مارسوس دستور داد که هیچ یک از سپاهیان حق اذیت و آزار و توهین و ضرب و جرح این دانشمند و متفکر مشهور و بزرگ را ندارند با این وجود ارشمیدس قربانی غلبه رومیان بر شهر سیراکوز شد او به وسیله یک سرباز مست رومی به قتل رسید و این در حالی بود که در میدان بازار شهر در حال اندیشیدن به یک مسئله ریاضی بود، می گویند آخرین کلمات او این بود: دایره های مرا خراب نکن. به این ترتیب بود که زندگی ارشمیدس بزرگترین دانشمند تمام دوران ها خاتمه پذیرفت این ریاضیدان بی دفاع ۷۵ ساله در ۲۷۸ قبل از میلاد به جهان دیگر رفت.

آشنائی با رنه دکارت

(به فرانسوی: René Descartes) (زاده ۳۱ مارس ۱۵۹۶ در دکارت (اندر الوآر) فرانسه — درگذشته ۱۱ فوریه ۱۶۵۰ در استکهلم سوئد) ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی بود. رنه دکارت، فیلسوف، ریاضیدان و فیزیکدان بزرگ عصر رنسانس در روز ۳۱ مارس ۱۵۹۶ میلادی در شهرک لاهه از ایالت تورن (Touraine) فرانسه زاده شد. مادرش در سیزده ماهگی وی درگذشت، و پدرش قاضی و مستشار پارلمان انگلستان بود. دکارت در سال ۱۶۰۶ میلادی، هنگامی که پسر ده سالهای بود، وارد مدرسه لافلش (La Fleche) شد. این مدرسه را فرقه ای از مسیحیان به نام ژزویته‌ها یا یسوعیان تأسیس کرده بودند و در آن علوم جدید را همراه با تعلیم مسیحیت تدریس میکردند. دکارت طی هشت سال تحصیل در این مدرسه، ادبیات، منطق، اخلاق، ریاضیات و مابعدالطبیعه را فرا گرفت. در سال ۱۶۱۱ میلادی، دکارت در یک جلسه سخنرانی تحت عنوان اکتشاف چند سیاره سرگردان در اطراف مشتری، از اکتشافات گالیله اطلاع حاصل کرد. این سخنرانی در روح او تأثیر فراوان گذاشت.

پس از اتمام دوره و خروج از لافلش، مدتی به تحصیل علم حقوق و پزشکی مشغول گردید، اما در نهایت تصمیم گرفت به جهانگردی پرداخته و آنگونه دانشی را که برای زندگی سودمند باشد فرا بگیرد. به همین منظور مدتی به خدمت ارتش هلند درآمد چرا که فرماندهی آن را شاهزاده ای به نام موریس بر عهده داشت که در فنون جنگ و نیز فلسفه و علوم مهارتی به سزا داشت و بسیاری از اشراف فرانسه دوست داشتند تحت فرمان او فنون رزمی را فرا بگیرند. دکارت در مدتی که در قشون ارتش هلند بود به علم مورد علاقه خود یعنی ریاضیات میپرداخت. در بهار سال ۱۶۱۹ میلادی از هلند به دانمارک و آلمان رفت، و به خدمت سرداری به نام ماکسیمیلیان درآمد. اما زمستان فرا رسید و در دهکده نوبرگ (Neuberg) در حوالی رود دانوب، بی دغدغه خاطر و با فراغت تمام به تحقیق در ریاضیات پرداخت و براهین تازه ای کشف کرد که بسیار مهم و بدیع بود و در پیشرفت ریاضیات تأثیر به سزایی گذاشت. پس از مدتی، دکارت به فکر یکی ساختن همه علوم افتاد. در شب دهم نوامبر ۱۶۱۹ وی سه رؤیای امیدبخش دید و آنها را چنین تعبیر کرد که «روح حقیقت او را برگزیده و از او خواسته تا همه دانشها را به صورت علم واحدی درآورد». این رویاها به قدری او را مشغوف ساخت، که نذر کرد تا مقبره حضرت مریم را در ایتالیا زیارت نماید. وی چهار سال بعد به نذر خود وفا کرد. از ۱۶۱۹ به بعد، چندسالی در اروپا به سیاحت پرداخت و چندسالی هم در پاریس اقامت کرد. اما زندگی در آنجا را که مزاحم فراغت خاطر خود میدید، نپسندید و در سال ۱۶۲۸ میلادی بار دیگر به هلند بازگشت و در آن دیار تا سال ۱۶۴۹ میلادی مجرد، تنها، و دور از هرگونه غوغای سیاسی و اجتماعی، تمام اوقات خود را صرف پژوهشهای علمی و فلسفی نمود. تحقیقات وی بیشتر تجربه و تفکر شخصی بود و کمتر از کتاب استفاده میکرد. در سپتامبر ۱۶۴۹ به دعوت کریستین - ملکه سوئد - برای تعلیم فلسفه به دربار وی در استکهلم رفت. اما زمستان سرد این کشور اسکاندیناوی از یکسو و ضرورت سحرخیزی در ساعت پنج بامداد برای تعلیم ملکه از سوی دیگر، دکارت را که به این نوع آب و هوا و سحرخیزی عادت نداشت، به بیماری ذات الریه مبتلا ساخت. دکارت از دانشمندان و فیلسوفان بزرگ تاریخ به حساب میآید. او قانون شکست نور را در علم فیزیک کشف کرد و هندسه تحلیلی را در ریاضیات و هندسه بنا نهاد.

مسائل اصلی دکارت: دکارت در آغاز با دو مسئله اساسی روبرو بود: معرفت یقینی. دکارت در آغاز جوانی بسیار دلبسته ریاضیات بود. این به آن خاطر بود که میدید ریاضیات دارای نظامی کاملاً یقینی است. در حالی که سایر رشته های علمی و مخصوصاً فلسفه این گونه نیست. فکر او بیشتر از هر چیزی متوجه فلسفه بود زیرا فلسفه را بنیاد معرفت بشری میدانست و اگر فلسفه به یقین نرسید، به هیچ دانشی نمیشد اعتماد کرد. در آن زمان بسیاری از اندیشمندان به شکاکیت مطلق فلسفی گرویده بودند و میگفتند: در هیچ موضوعی نمیتوان به یقین رسید. دکارت این امر را قبول نداشت و

میخواست به هر صورتی که شده یقین را در فلسفه و دانش داخل کند. به همین خاطر به این فکر افتاد تا فلسفه و تمام دانشهای انسانی را به روشی ویژه با هم درآمیزد و طوری آن را بنا کند که مانند ریاضیات کاملاً یقینی باشد.

رابطه جسم و روح: در دوره دکارت (قرن هفدهم میلادی) فیزیک و به دنبال آن مکانیک تا حد زیادی پیشرفت کرده بود. یکی از مسائل عمده این فیزیک جدید، آن بود که ماهیت ماده چیست؟ چه چیزی باعث فرایندهای مادی و طبیعی میشود؟ چه چیزی موجب میشود حرکات و حوادث مختلف طبیعی (مثل باریدن باران، گردش سیارات، رویدن گیاهان، زلزله و غیره...) اتفاق بیفتند؟ در آن زمان نگرش مکانیکی و مادی به طبیعت، نفوذ زیادی بین مردم و دانشمندان داشت. نگرشی که دلیل همه حرکات و حوادث جهان را در خود جهان و ماده آن میدانست، نه امور غیر مادی و ماوراء طبیعت. یعنی میگفت: همه چیز در عالم، به طور خودکار و طبق قوانین فیزیکی کار میکند. اما در اینجا پرسشی اساسی وجود داشت که با تبیین مادی از طبیعت جور در نیامد: علت اعمال و حرکات ما انسانها چیست؟ این علت از دو حال خارج نیست: یا جسم و بدنمان است یا چیز دیگری غیر از آن. ما به طور واضح درک میکنیم که جسم ما که ماده ما است تحت فرمان ما قرار دارد و ما خودمان علت اعمال و رفتارمان هستیم؛ اما این خود چه چیزی است؟ آیا منظور از این خود، روح ما است؟ اما روح انسانی چیست؟ چه رابطه ای میان روح و جسم انسان وجود دارد؟ روح انسان به طور مسلم امری مادی نیست؛ بنابراین آیا امری غیر مادی در ماده اثر میگذارد؟ این امر چگونه ممکن است؟ این پرسشها فکر دکارت را به خود مشغول کرده بود.

روش شک دکارت: دکارت در ابتدا برای دستیابی به معرفت یقینی، از خود پرسید: آیا اصل بنیادینی وجود دارد تا بتوانیم تمام دانش و فلسفه را بر آن بناکنیم و نتوان در آن شک کرد؟ راهی که برای این مقصود به نظر دکارت میرسید، این بود که به همه چیز شک کند. او میخواست همه چیز را از اول شروع کند و به همین خاطر لازم میدانست که در همه دانسته های خود (اعم از محسوسات و معقولات و شنیده ها) تجدید نظر نماید. بدین ترتیب شک معروف خود را که بعدها به روش شک دکارتی معروف شد آغاز کرد. او این شک را به همه چیز تسری داد؛ تا جایی که در وجود جهان خارج نیز شک کرد و گفت: از کجا معلوم که من در خواب نباشم؟ شاید این طور که من حس میکنم یا فکر مینمایم یا به من گفته اند، نباشد و همه اینها مانند آنچه در عالم خواب بر من حاضر میشود، خیالات محض باشد. اصلاً شاید شیطان پلیدی در حال فریب دادن من است و جهان را به این صورت برای من نمایش میدهد؟ دکارت به این صورت به همه چیز شک کرد و هیچ پایه مطمئنی را باقی نگذاشت. اما سر انجام به اصل تردید ناپذیری که به دنبالش بود، رسید. این اصل این بود که: من میتوانم در همه چیز شک کنم، اما در این واقعیت که شک میکنم، نمیتوانم تردیدی داشته باشم.

بنابراین شک کردن من امری است یقینی. و از آنجا که شک، یک نحوه از حالات اندیشه و فکر است، پس واقعیت این است که من میاندیشم. چون شک میکنم، پس فکر دارم و چون میاندیشم، پس کسی هستم که میاندیشم. بدین ترتیب یک اصل تردید ناپذیر کشف شد که به هیچ وجه نمیشد در آن تردید کرد. دکارت این اصل را به این صورت بیان کرد: میاندیشم، پس هستم. (اصل کوژیتو) دکارت به هدف خود رسیده بود و فلسفه اش را بر اساس همین اصل بنیادین بنا کرد.

فلسفه دکارت: همگان دکارت را از جمله بنیانگذاران فلسفه جدید (فلسفه بعد از دوران تولد مجدد) میدانند. او اولین فیلسوف بزرگ بعد از دوران قرون وسطی است، که به همراه فیلسوفانی نظیر اسپینوزا و گوت فرید لایبنیتز به مکتب اصالت عقل تعلق دارند؛ مکتبی که عقیده اش این بود که: «به آنچه که حواس انسان ارائه میدهند نمیتوان اطمینان کامل داشت، بلکه، تنها از راه عقل است، که شناخت حقیقی و یقین آور صورت میگیرد.»

وجود خدا: دکارت پس از این نتیجه گیری، از خود پرسید: آیا چیز دیگری هم هست که به این اندازه یقینی باشد و بتوان آنرا با این یقین شهودی درک کرد؟ پاسخ وی به این پرسش مثبت بود. دکارت بیان کرد که تصور روشن و واضحی از یک وجود کامل در ذهن دارد که همان خداوند است و این تصور را همیشه داشته است. وی به این نتیجه رسید که تصور وجود کامل و قادر مطلق، نمیتواند ساخته و پرداخته ذهن او باشد؛ زیرا او موجودی محدود و ناقص است و ممکن نیست وجود کامل و نامتناهی از موجود محدود و ناقص سرچشمه گرفته باشد. در واقع اگر وجود کاملی وجود نداشت؛ ما نیز تصویری از آن نداشتیم. پس تصور وجود کامل باید از خود آن وجود و به سخن دیگر از خداوند برآمده باشد. بنابراین خداوند وجود دارد. به علاوه، دلیل دیگر برای وجود داشتن خدا این است که: تصور همه ما از این موجود کامل، این طور است که او از هر جهت کامل است. لازمه چنین تصویری آن است که این موجود، وجود خارجی داشته باشد. چرا؟ زیرا تصور ما این است که این موجود از هر جهت دارای کمال مطلق است و یکی از کمالات نیز، وجود داشتن است؛ بنابراین اگر این موجود کامل وجود نداشته باشد، کامل نخواهد بود؛ یعنی موجود کامل، باید موجود ناکامل باشد و با این حساب به تناقض میرسیم. پس این موجود کامل ذهن ما را بوجود آورده است و ما میتوانیم به دانسته های خود اعتماد کنیم و لازم نیست همیشه در شک باشیم و یا از ضرر کردن نگران باشیم. به این ترتیب، دکارت وجود خدا را به دو دلیل، اثبات میکند. به گفته دکارت، تصور خدا در ذات ماست؛ خدا خودش این تصور را قبل از اینکه به این دنیا بیاییم، در ما قرار داده است.

وجود جهان خارج: دکارت، بقیه فلسفه اش را بر پایه این دو اصل، یعنی وجود خود و وجود خدا بنا کرد. او گفت: من در عالم خارج، اموری را ادراک میکنم که مادی نیستند و بنابراین با عقل ادراک شده اند نه با حس. مانند امتداد (عرض، طول و عمق). هر شیء مادی امتداد دارد. چنین صفاتی که

با عقل ادراک میشوند، به اندازه این واقعیت که من وجود دارم، روشن و بدیهی هستند. پس این امور هم یقینی هستند. در ادامه، دکارت در اثبات اینکه جهان خارج وجود دارد و خواب و خیال نیست، از تصور موجود کامل یعنی خدا کمک میگیرد. به این صورت که: وقتی عقل چیزی را به طور واضح و متمایز شناخت، این شناخت باید ضرورتاً درست باشد؛ چرا که خداوند نه مرا فریب میدهد و نیز روا نمیدارد که من در باره جهان و چیستی آن فریب بخورم. فریب کاری از عجز و نقص سرچشمه میگیرد. بنابراین هرچه را با عقل خود درک کنیم، حتماً صحیح است و یکی از اموری را که با عقل مییابیم، وجود واقعی جهان خارج میباشد.

جوهرهای سه گانه: تا این جا دکارت به سه امر کاملاً یقینی رسیده است که به گفته او، به هیچ وجه نمیتوان در آنها شک روا داشت: این که موجودی اندیشنده است و وجود دارد. این که خدا وجود دارد. و این که عالم خارج واقعاً وجود دارد. به اعتقاد وی، اساس تمام موجودات و آنچه را که در عالم است، میتوان به دو امر بنیادین رساند. همه چیز از این دو جوهر قائم به ذات تشکیل شده است. به عبارت دیگر، دو گونه هستی کاملاً متفاوت وجود دارد که هر کدام از این دو گونه هستی، صفات مخصوص به خود را دارند: جوهر بعد و امتداد که همان ماده است. (هستی خارجی) جوهر اندیشه و فکر. (هستی درونی) نفس و اندیشه، آگاهی محض است، جایی در فضا اشغال نمیکند و نمیتوان آن را به اجزای کوچک تر تقسیم کرد. ولی ماده بُعد یا امتداد محض است، در مکان جای میگیرد و به همین خاطر میتوان آن را به اجزای کوچک تر تقسیم نمود؛ به علاوه ماده آگاهی ندارد. بدین ترتیب در نظر وی هستی و آفرینش به دو قسمت کاملاً متفاوت و مستقل از هم تقسیم گردید و به همین خاطر، دکارت را دوگانه انگار (Dualist) مینامند؛ یعنی کسی که قائل به شکاف عمیق بین هستی اندیشه و هستی ماده است. البته باید توجه داشت که بنا به اعتقاد او میان این دو جوهر در بدن انسان، از راه عضو خاصی در سر، که آن را غده صنوبری مینامد ارتباط عمیقی برقرار است. بنابراین در نظر او به طور کلی سه جوهر وجود دارد: نفس، جسم، و خداوند. دکارت، این سه را جوهر مینامد زیرا هر یک قائم به ذات خود بوده و هر کدام یک صفات اساسی دارند که مخصوص به خودشان است. به این صورت که: صفت نفس، فکر، صفت جسم بعد و صفت خداوند کمال است. برخی آثار: گفتار در روش درست به کاربردن عقل، ترجمه محمدعلی فروغی. تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی. اعتراضات و پاسخها، ترجمه علی افضلی. قواعدی برای رهبری فکر. (منابع: رنه دکارت، نویسنده: دانیل گاربر، ترجمه: بهنام خداپناه)

سرنوشت رساله "جهان" دکارت: دکارت از سال ۱۶۳۰ نوشتن رساله ای در باب مابعدالطبیعه را آغاز کرد. قصد عمده او اثبات وجود خدا و وجود روح مجرد از بدن و در نتیجه اثبات بقای روح بود اما متأسفانه این اثر نیز به سرنوشت بسیاری دیگر از کارهای او دچار شد و ناتمام ماند.

دکارت در مهمانی ملکه سوئد (کریستسنا) در استکهلم :

شواهد تاریخی نشان می دهد که دکارت در سال ۱۶۳۰ قسمتی از وقت خود را صرف تهیه کتابی برای پاسخگویی به یک کتاب موزیانه که عقاید ملحدانه ای را مطرح می کرد، کرده بود که این اندیشه نیز به فراموشی سپرده شد. از دیگر فعالیت های دکارت در این سالها می توان به افکار او در زمینه تحقیق راجع به عدسی ها اشاره کرد. برای اینکار نهایت سعی خود را کرد تا یکی از دوستان قدیمی خود که در تراش عدسی مهارت داشت را به هلند - محل زندگی وقت خود - بکشاند که متاسفانه او راضی نشد و نتوانست تحقیقات خود را جامع عمل ببوشاند. سومین طرح او در این سالها از همه بلند پروازانه تر بود و به نوعی تا پایان عمر فکر او را مشغول کرد. او می خواست رساله مفصلی را تالیف کند که توضیح واحدی برای همه پدیده های طبیعی دربر داشته باشد. بخش اول این کتاب با عنوان "جهان" یا "تحقیقی در باره نور" - به انتخاب نام دوم این رساله دقت کنید! - و بخش دوم آن با عنوان "تحقیقی در باره مغز انسان" نام داشت که البته هر دو بعدها پس از مرگ دکارت منتشر شد. چرا که متاسفانه در زمان زندگی او کلیسا با نظریه هایی که دکارت در قسمت اول کتاب خود می خواست مطرح کند عموماً مخالف بود به همین دلیل وی پس از مدتی از تالیف و انتشار هر دو قسمت رساله دست کشید. اما هرگز فکر این رساله را از ذهن خود بیرون نبرد و هر گاه فرصت می کرد بخشی از آنرا می نوشت. هنگامی که دست به تهیه رساله جهان زد، گمان نمی کرد که رسیدن به کلیات نظریه ای که در باره طبیعت است این همه وقت ببرد. او می خواست برای سال ۱۶۳۳ اولین نسخه این رساله را تهیه کند اما نتوانست و در جولای سال ۱۶۳۳ هنوز در حال تصحیح آن بود.

نکته بسیار تاسف بار آن بود که هنگامی که تقریباً کتاب برای چاپ آماده شد، اطلاع پیدا کرد که دادگاه تفتیش عقاید در رم، گالیله را به این جرم که به نظام آموزش نظریه حرکت زمین پرداخته محکوم کرده است. رساله جهان هم شامل قسمتی بود که در باره حرکت زمین بحث می کرد و او نمی توانست این قسمت را از کتاب حذف کند بدون آنکه به مفاهیم کتاب آسیبی وارد آید و چون علاقه ای نداشت که به سرنوشت گالیله دچار شود صلاح ندید که کتاب را چاپ کند. از متن این رساله که پس از مرگ او منتشر شد پیداست که در این کتاب دکارت نظریه حرکت زمین را به صورت جزمی اظهار نکرده است و در این کار شکل ادبی کتاب هم به یاری او آمده است. در این کتاب دکارت مدعی است که فقط افسانه ای را حکایت می کند، داستان گردش کار یک جهان خیالی را، هرچند این جهان خیالی بنابر همه قرائن، با جهان طبیعی کنونی یکی است. (برگرفته از کتاب دکارت نوشته تام سورل ، ترجمه حسین معصومی همدانی).

آشنائی با فردریش ویلهلم نیچه

۱۵ اکتبر (۲۳ مهر) ۱۸۴۴: فردریش نیچه در بخش روکن، در نزدیکی تونزن، ساکسونی پروسی به دنیا می آید. پدرش، کارل لودویگ نیچه، پیشوای روحانی روستا و پسر یک پیشوای روحانی است؛ مادرش فرانزیسکا نیچه دختر پیشوای روحانی روستای مجاور پوبلس است. فردریش نیچه اولین ثمره ازدواج آنها بود. آنها دو فرزند دیگر نیز به دنیا می آورند: الیزابت و ژوزف. ۱۸۴۹: نیچه پدرش را به علت بیماری آنسفالو مالاسیا از دست می دهد. ۱۸۴۶: نیچه به عنوان دانشجوی الهیات و واژه شناسی وارد دانشگاه بن می شود (۱۶ اکتبر). ۱۸۶۵: در عید پاک ۱۸۶۵ تحصیل در رشته الهیات را (در نتیجه از دست دادن ایمانش به مسیحیت) رها می کند و در ۱۷ اوت بن را ترک گفته رهسپار لایپزیگ می شود. در پایان اکتبر یا شروع نوامبر یک نسخه از اثر شوپنهاور جهان به مثابه اراده و پنداره و تصور را از یک کتاب فروشی کتاب های دست دوم، بدون نیت قبلی خریداری می کند؛ او که تا آن زمان از وجود این کتاب بی خبر بود، به زودی به دوستانش اعلام می کند که او یک «شوپنهاوری» شده است. ۱۸۶۷: اولین اثر نیچه به چاپ می رسد: *Zur Geschichte der Theognideischen Spruchsammlung*. او به مدت یک سال برای خدمت در هنگ توپخانه ای ارتش فراخوانده می شود. در سرباز خانه به عنوان یک سوار کار ماهر شناخته می شود: «در اینجا بود که نخستین بار فهمیدم که اراده زندگی برتر و نیرومندتر در مفهوم ناچیز نبرد برای زندگی نیست، بلکه در اراده جنگ اراده قدرت و اراده مافوق قدرت است». ۱۸۶۸: با ریچارد و اگر ملاقات می کند و شیفته او می شود. اکنون واگنر و شوپنهاور با هم ترکیب می شوند تا به آنچه از لحاظ عاطفی دین جدید نیچه است، تبدیل گردند. ۱۸۶۹: نیچه در بیست و چهار سالگی به استادی کرسی واژه شناسی *Philology* کلاسیک در دانشگاه بازل و به عنوان آموزگار زبان یونانی در دبیرستان منصوب می شود. در ۲۳ مارس مدرک دکتری را بدون امتحان از جانب دانشگاه لایپزیگ دریافت می کند. ۱۸۷۱: از دانشگاه بازل کرسی فلسفه در خواست می کند که پذیرفته نمی شود.

آثار نیچه: ۱۸۷۲: زایش تراژدی اولین اثر تالیفی نیچه به چاپ می رسد. ۱۸۷۳: تاملات نابهنگام I: دیوید اشتراوس. ۱۸۷۴: تاملات نابهنگام II: درباره ی سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی. تاملات نابهنگام III: شوپنهاور در مقام آموزگار. ۱۸۷۶: تاملات نابهنگام IV: ریچارد واگنر در بایرویت. ۱۸۷۸: انسانی بسیار انسانی. ۱۸۷۹: گزیده ی آرا و اندرزها (اولین ضمیمه انسانی بسیار انسانی؛ انتشار در فوریه). آواره و سایه اش (دومین ضمیمه انسانی بسیار انسانی؛ انتشار در ۱۸۸۰). ۱۸۸۰: نگارش سپیده دم (انتشار در ۱۸۸۱). ۱۸۸۱: نگارش دانش شاد (انتشار در پاییز ۱۸۸۲). ۱۸۸۳: فوریه: نگارش بخش اول چنین گفت زرتشت. ژوئن: نگارش بخش دوم چنین گفت زرتشت. ۱۸۸۴: نگارش بخش سوم چنین گفت زرتشت (ژانویه). ۱۸۸۵: نگارش

بخش چهارم چنین گفت زرتشت (آوریل) . ۱۸۸۶: فراسوی نیک و بد نوشته و منتشر می شود . در سپتامبر و اکتبر پیشگفتارهایی برای چاپ جدید آثار پپینش می نویسد . ۱۸۸۷: تبارشناسی اخلاق نوشته و منتشر می شود . ۱۸۸۸: قضیه ی واگنر نوشته و منتشر می شود . اراده معطوف به قدرت رها می شود، ارزیابی دوباره ارزشها به جای آن به دست گرفته می شود . شامگاه بتان نوشته و برای چاپ آماده می شود . دجال و آنک انسان (زندگی نامه خود نوشت نیچه) نوشته می شود . نیچه در مقابل واگنر و دیترامب های دیونیسوس گرد آوری می شود . ۱۸۸۹: ارزیابی دوباره همه ارزشها رها می شود. نیچه در کارلو آلبرتو، تورن، فرو می باشد (۳ ژانویه): هنگامی که به هوش می آید، دیگر از سلامت برخوردار نیست . شامگاه بتان در آخر ژانویه، نیچه در مقابل واگنر به طور خصوصی، منتشر می شوند . ۱۸۹۰: مادر نیچه او را با خود به شماره ۱۸، وینگارتن، نومبرگ، باز می گرداند، و به تنهایی به مراقبت از او می پردازد . ۱۸۹۲: چاپ مجموعه آثار منتشر شده ی نیچه و گزیده ی یادداشت هایش . ۱۸۹۴: در فوریه «آرشیو نیچه» در شماره ی ۱۸ وینگارتن بنیان نهاده می شود. ۱۸۹۵: دجال و نیچه در مقابل واگنر منتشر می شوند. الیزابت خواهر نیچه صاحب اختیار چاپ آثار نیچه می شود. فلج نیچه که از لحاظ ذهنی کودک شده، آغاز می شود . ۱۸۹۶: الیزابت «آرشیو» را به وایمار می برد . ۱۸۹۷: مادر نیچه می میرد (۲۰ آوریل); الیزابت او را به وایمار منتقل می کند و او و آرشیو را در ویلا سیلبریک جای می دهد . ۱۹۰۰: نیچه در ۲۵ آگوست در وایمار چشم از جهان فرو می بندد .

آشنائی با ویلیام شکسپیر

ویلیام شکسپیر بزرگترین شاعر و نمایشنامه نویس انگلستان، ۲۳ آوریل ۱۵۶۳ در شهر کوچک استراتفورد در خانوادیهی معمولی به دنیا آمد. وی یکی از هشت فرزند خانوادیهی شکسپیر بود. پدر وی جان شکسپیر که یکی از افراد متشخص و معتمد در میان مردم شهر محسوب میشد و چند سالی هم در شورای شهر فعالیت میکرد به حرفه ی دباغی و دستکشدوزی اشتغال داشت. مادر ویلیام مری اردن، دختر یکی از نجیب زادگان استراتفورد بود. تحصیلات ویلیام تنها محدود به مدرسه ای در استراتفورد میباشد. ویلیام ۱۸ ساله در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۵۸۲ با دختری به نام آن هاتاوی که هشت سال از ویلیام بزرگتر بود ازدواج کرد. حاصل ازدواج آنها دو دختر به نام سوزانا و جودیس و یک پسر به نام همنت بود. همنت در سال ۱۵۹۶ دیده از جهان فرو بست. شاید نمایشنامهی معروف هملت شکسپیر تغییر نامی از نام پسر خود یعنی همنت بوده چرا که هملت را نیز به مانند همنت مظلوم میدانسته است. سال های ۱۵۸۲ تا ۱۵۸۶ از گنگترین روزگاران شکسپیر به شمار میآید. مقارن سال ۱۵۸۶ به لندن رفت و به بازیگری مشغول شد. در سال ۱۵۹۲ شخصیت

معروفی در تئاتر لندن بود. تا ۱۵۹۴ دست کم شش نمایشنامه نوشت. شکسپیر از سهامداران اصلی شرکت لرد چمبرلن بود، صاحبان شرکت در سال ۱۵۹۹ تئاتر معروف گلوب را برپا کردند. شاهکارهای شکسپیر را میتوان زاده ی همین سالهای فعالیت وی در گلوب دانست. شکسپیر در سال ۱۶۱۳ بازنشست شد و به استراتفورد بازگشت. در اوج سالهای بازنشستگی خود نمایشنامه های زیبایی را به رشته ی تحریر در آورد. پدر نمایشنامه نویس انگلستان در سال روز ۵۲ سالگی خود (۲۳ آوریل ۱۶۱۶ میلادی) چشم ازجهان فرو بست. شکسپیر در طول زندگی خود ۳۷ اثر هنری نگاشت. آثار ویلیام شکسپیر را میتوان به سه بخش عمده ی زیر خلاصه کرد: ۱- کمدیها، نظیر: درد بیهوده ی عشق (۲-۱۵۹۰)، کمدی اشتباهات (۴-۱۵۹۲)، دو جنتمن از ورونا، تاجر ونیزی، هر طور که شما دوست دارید (۱۶۰۰-۱۵۹۹)، طوفان . ۲- تاریخیها، نظیر: ریچارد سوم (۴-۱۵۹۲)، کینگ جان، هنری هشتم (۱۶۱۳-۱۶۱۲) . ۳- تراژدیها نظیر: رومئو و ژولیت (۷-۱۵۹۴)، هملت (۱-۱۶۰۰)، اتللو (۵-۱۶۰۴)، لیر شاه، مکبث (۶-۱۶۰۵) . نخستین ترجمه فارسی آثار شکسپیر توسط ابوالقاسم خان ناصر الملک (نایب السلطنه) از اتللو میباشد که به راستی یک اثر معتبر و زیبا در ادبیات فارسی است. از ترجمه های شیوای آثار شکسپیر میتوان به ترجمه ی داریوش آشوری از مکبث اشاره کرد. به جرات میتوان گفت داریوش آشوری بعضی قطعات را آنچنان شیوا و زیبا به فارسی برگردانده است که متن فارسی آن بس گیراتر و جذابتر از متن انگلیسی است. مدارک برجامانده از زندگی شکسپیر گنگ و نارساست و شک و تردید در آن بسیار. زندگی مختصری که از شکسپیر پیش رو دارید بر اساس اعتقاد بیشتر آشنایان آثار شکسپیر است لذا سند قطعی در آن راه ندارد. ویلیام شکسپیر در زمان حیات خویش در بند پیراستن و چاپ آثار خود نبوده است به همین دلیل اطلاع دقیقی از زندگی او نیست و شک و تردید بسیاری وجود دارد که آیا نمایشنامه ها توسط او نوشته شده اند یا ساخته پرداخته ی ذهن دیگری، به دستپاری او؟!

آشنائی با ویکتور هوگو

هوگو، ویکتور ماری Hugo, Victor-Marie شاعر، رماننویس و نمایشنامه نویس فرانسوی (۱۸۰۲ - ۱۸۸۵) ویکتور هوگو در شهر بزانشون Besancon از پدری جمهوری خواه و مادری طرفدار سرسخت سلطنت زاده شد و بعدها از سوء تفاهمات و اختلاف پدر و مادر رنج بسیار برد، کودکی و جوانی را با برادران خود نزد مادر و در خانهای در پاریس گذراند که خاطرات باغچه بزرگش که هنوز حالت طبیعی و وحشی را حفظ کرده بود، در اشعار مشهورش دیده میشود. در ۱۸۱۱ مادر با سه پسرش به مادرید سفر کرد تا از شوهر که به مقام ژنرالی ارتش امپراتوری ارتقا یافته بود، دیدن کند.

آنان تا ۱۸۱۳ در اسپانیا ماندند و در این سفر ذوق و قریحه ویکتور درباره رنگهای محلی و نقشهای اسپانیایی و خصوصیت‌های این سرزمین بیدار گشت، اما ادراک او از عالم طبیعت که در تخیلاتش جای مهمی اشغال کرده بود، در پاریس رشد کرد و استعدادش بسیار زود در این شهر ظاهر گشت. در ۱۸۱۶ و در چهارده سالگی در یادداشتش نوشته است: «میخواهم شاتوبریان باشم یا هیچ». هوگو پس از آن با عشق شدید و اسلوب معین به نویسندگی، شاعری، رماننویسی و نقد هنری پرداخت. وی که از قریحه شاعری برخوردار بود، به این نکته پی برد که شعر حرفهای است که باید ابتدا فنون آن را فراگرفت. پس در عین جوانی، با تمرینهای مداوم به آموختن علم عروض و فن معانی و بیان روی آورد. در هفده سالگی با برادرانش مجله کنسرواتور لیتزر *Conservateur litteraire* را تأسیس کرد که تا ماه مارس ۱۸۲۱ دوام یافت. در این مجله مقاله‌های فراوان انتقادی با قضاوتی ساده و قابل توجه و سبکی متین انتشار داد و اولین شکل رمان خود را که در ۱۸۱۸ به نام "بوگ ژارگال" - Bug Jargal نوشته بود، در آن منتشر کرد، داستانی از انقلاب سیاهان که وی را از نظر ادبی نویسندگی پیشرفته معرفی میکرد. این رمان به صورت کامل شده در ۱۸۲۶ انتشار یافت. هوگو در ۱۸۲۰ به سبب سرودن "اود درباره مرگ دوک دوبری" *Ode sur la mort du duc du Berry* از طرف لویی هیجدهم، شاه فرانسه، عطیه‌ای دریافت کرد. در ۱۸۲۱ مادر را از دست داد و پدرش کمی بعد ازدواج کرد. سال ۱۸۲۲ آغاز حقیقی زندگی خانوادگی و زندگی ادبی هوگو است. در هشتم ژوئن و در بیست سالگی اولین دیوان را به نام "اودها و اشعار گوناگون" *Odes et Poesies diverses* انتشار داد که موفقیت بسیار به دست آورد و در اکتبر همان سال با دوست دوره کودکی، "آدل فوشه" *Adele Foucher* که به سبب تهیدستی نویسنده و اختلاف خانوادگی، مدتها خواستگارش بلاجواب مانده بود، ازدواج کرد. پس از آن رمان "آن دیسلند" *Hand' Islande* را در ۱۸۲۳ منتشر کرد که از نظر قالب و مبنای بیش از آثار گذشتهاش جنبه رمانتیک داشت. در ۱۸۲۴ "اودهای جدید" *Nouvelles Odes* انتشار یافت و چهارمین چاپ از اشعار او در سالهای ۱۸۲۵-۱۸۲۸ در سه جلد به عمل آمد که سومین جلد به نام "اودها و بالادها" *Odes et Ballades* شامل اشعار جدید و متنوع بود. این دیوانها هوگو را در نظر نسل جدید ادبی استاد انکارناپذیر سبک تازه شعر معرفی کرد. در دیباچه‌ای که هوگو به چاپهای متوالی اودها مینوشت و در آن جنبه زیبایی شناسی را به صورتی گسترده مورد تفسیر قرار میداد، از تحولی در هنر شاعری و نویسندگی خبر میداد. نمایشنامه "کرامول" (1827 *Cromwell*) با دیباچه مهمی منتشر شد. دیباچه، خود اعلامیه‌ای بود درباره نهضت رمانتیسم که هوگو در آن تراژدی کلاسیک را به علت محدودیت فکر و بیان مورد انتقاد قرار داده و مرامنامه رمانتیسم را به وسیله آن عرضه کرده بود. از اینجا هوگو پیشرو مکتب رمانتیسم معرفی شد. در این سالها فرزنداناش به دنیا آمدند و پدرش درگذشت. هوگو با دیوان "شرقیات"

(Orientales 1829) به سبب استادی و روشنی غیرقابل قیاس، ذوق و شیفتگی به شرق را در معاصران پدید آورد و در دیباچه آن به تخیل محض در شعر حق برتری داد و اعلام کرد که او خود خواسته است اثری با جنبه هنری محض خلق کند. قدرت توصیف مناظر خیال انگیز، روشنی رنگهای محلی، خاصه مهارت در علم بدیع به اشعار ادراکی متفاوت با گذشته داده و بر اثر الهام گرفتن از روشنی و درخشندگی شرق رنگ تازه یافته بود. با همت هوگو، "لامارتین" و "وینیسی" موفقیت رمانتیسیم در قلمرو شعر غنایی، تثبیت گشت، اما هنوز سنت کلاسیک در قلمرو تئاتر خدشه ناپذیر به نظر میآمد. رمان "آخرین روز یک محکوم" Dernier Jour d'un Condamne در همین سال که اعلامیه ای انسانی بود درباره حذف شکنجه اعدام، بر افتخارهای هوگو افزود. از آن پس خانه شاعر در کوچه نوتردام دشان Notre-Dame-des-Champs مرکز تجمع دوستداران ادب شد و مکتب رمانتیسیم در آن ظهور کرد. در قلمرو تئاتر، هوگو هنوز به شهرتی دست نیافته بود. نمایشنامه کرامول هنوز برای بازی مناسب نبود و در ۱۸۲۹ نمایش "ماریون دلورم" Marion Delorme از طرف اداره سانسور قدغن شد. در فوریه ۱۸۳۰ "ارنانی" Hernani در کمدی فرانسز Comedie-Francaise با اقبال عمومی بر صحنه آمد و افتخار هوگو مسلم و پیروزی رمانتیک بر کلاسیک قطعی شد. در همین سال دختر هوگو آدل Adele به دنیا آمد. سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۳ دوران پرثمر قریحه و ذوق هوگو در همه نوع اثر ادبی به شمار میآید. در قلمرو رمان نویسی، اولین رمان بزرگ او "نوتردام دو پاری" یا "گوژپشت نتردام" Notre-Dame de Paris در ۱۸۳۱ عرضه گشت، رمانی که رستاخیز درخشان قرون وسطا و در عین حال داستان غم انگیز سرنوشت بشر بود. در قلمرو شعر چهار دیوان به این ترتیب انتشار داد: "برگهای پاییز" (Les Feuilles d'Automne 1831)، "سرودهای سپیده دم" (Les Chants du Crepuscule 1835)، "نداهای درونی" Les Voix interieures (1837) و "پرتوها و سایهها" (Les Rayons et les Ombres 1840). هوگو در این دیوانها از احساسهای درونی، تفکرات و هیجانهای شخصی و اندیشه هایش درباره تأثیر شاعر و سرنوشت بشر، تجسم و توصیف طبیعتی که خود تماشاگر آن بوده و عشق "ژولیت دروئه" Juliette Drouet که با وجود کار شدید و مداوم ادبی و سیاسی تا دم مرگ ادامه داشته و مانند آن سخن گفته است و بیان کلاسیک را با تخیلات رمانتیسیم پیوند کرده که گاه با فصاحت فراوان نمودار شده و گاه با سادگی کامل. در قلمرو تئاتر هوگو با نمایشنامه منظوم "شاه تفریح میکند" Le Roi s'amuse (1832)، در پی اقبال عامه مردم بود و سه نمایشنامه منشور منتشر کرد از این قرار: "کوکرس بورژیا" (Lucrece Borgia 1833)، "ماری تودور" (Marie Tudor 1833)، "آنژلو، ستمگر پادوا" Angelo, tyran de Padoue (1835) و پس از آن نمایشنامه منظوم "روی بلاس" (Ruy Blas 1838) که در درجهای عالیتر قرار داشت و به موقعیت سیاسی و اخلاقی هوگو بستگی مییافت و کینه او را به

"سنت بوو" Sainte Beuve، منتقد نامدار که از لحاظ سیاسی و خانوادگی رقیب او به شمار می‌آمد، آشکار کرد، زیرا در این سالها مادام هوگو معشوقه سنت بوو شده بود! روی بلاس و ارنانی هردو از شاهکارهای نمایشی هوگو به شمار آمد. پس از سه بار شکست، هوگو در ۱۸۴۱ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد و پس از رمان آخرین روز یک محکوم (۱۸۳۲) به فکر رمان تازه‌ای افتاد درباره زندگی تیره‌بختان که در آن بی عدالتی و قساوت قانون را درباره مقصران و داوری به سود پول و سرمایه‌داری را عرضه کند. در ۱۸۳۴ مدارک لازم را در اینبار فراهم آورد، اما انقلاب او را از نوشتن باز داشت و اتمام کتاب که نام "بینوایان" گرفت به تعویق افتاد. این دوره پرثمر و طولانی در آثار هوگو که وی را به درجه اول در شهرت و افتخار رساند، به شکستی ادبی و بدبختی خانوادگی منجر شد. نمایشنامه حماسی و تاریخی "بورگراوها" Les Burgraves که در مارس ۱۸۴۳ در تئاتر فرانسه بر صحنه آمد با شکست روبرو شد، در نتیجه هوگو شوق خود را از دست داد، دنباله تئاتر را رها کرد و با ژولیت دروئه به نواحی پیرنه سفر کرد. در بازگشت خبر مرگ دخترش لئوپولدین Leopoldine را در روزنامه خواند که در رودخانه غرق شده است. هوگو برای سرگرمی و گریز از این مصیبت به فعالیت سیاسی پرداخت و عضویت شورای عالی شهر پاریس را پذیرفت و ده سال کار ادبی را کنار گذاشت. در چهارم ژوئن ۱۸۴۸ به نمایندگی شهر پاریس در مجلس شورا انتخاب شد. در این هنگام روزنامه اونمان Evenement را تأسیس، که در آن از نامزدی لوئی ناپلئون بنپارت Louis Napoleon Bonaparte، برادرزاده ناپلئون بزرگ برای ریاست جمهوری حمایت میکرد، به گمان آنکه این شخص با اقتدار و نامی که از حیثیت فراوان برخوردار بود، بتواند بر هرج و مرج غلبه کند و سرنوشت ملت را به راه درست و مستدل بکشاند؛ اما به زودی دریافت که جاه طلبی و پولپرستی و طرز تفکر ارتجاعی لوئی ناپلئون برخلاف پیش‌بینیهای او بوده است. پس به گروه مخالف پیوست و در هفدهم ژوئیه ۱۸۵۱ نطق شدیدالحنی برضد طرحهای مستبدانه او ایراد و با کودتای او مخالفت کرد و هنگامی که نقشه اش با شکست روبرو شد، به بلژیک گریخت. ناپلئون سوم نیز فرمان اخراج او را صادر کرد. دوره تبعید هوگو از دسامبر ۱۸۵۱ تا سپتامبر ۱۸۷۰ به طول انجامید. بیست سال تبعید موجب شد که هوگو مانند دوره جوانی به کار شدید پردازد و پربارترین دوران کار و عالیت‌ترین سالهای بروز نبوغ خود را طی کند. او خود مینویسد: «تبعید من سودمند بود و از این جهت از سرنوشت سپاسگزارم.» هوگو در سراسر روز در آرامش کار میکرد و از نظر سیاسی جمهوریخواه پرشوری گشت، چنانکه در ۱۸۵۹ فرمان عفو ناپلئون سوم را رد کرد و بدین طریق از حیثیت و آبروی جهانی برخوردار شد. این دوره اوج افتخار هوگو از نظر زندگی و آثار به شمار می‌آید. در ۱۸۵۲ کینه اش را نسبت به اقدامهای ناپلئون در کتاب "ناپلئون کوچک" Napoleon-Le-Petit ابراز کرد که نوشته ای هجوآمیز بود. پس از آن انتشار دیوان هجوآمیز "کیفرها" Les Chatiments در ۱۸۵۳ موجب

ایجاد مبارزه ای بر ضد غصب سلطنت گشت. این دیوان به سبب طنز شدید و القای روح والای انسانیت و تنوع موضوع و سبک بر همه آثار هجوآمیز سیاسی که در فرانسه منتشر شده، برتری یافت. در ۱۸۵۴ هوگو شعر "پایان کار شیطان" *La Fin de Satan* را انتشار داد و پس از نشر اشعار فراوانی که در دیوانهای متعدد فراهم آمد، به شعر غنایی و فلسفی روی آورد. دیوان "تأملات" *Contemplations* شامل اشعاری بود که در پاریس و بروکسل به سال ۱۸۵۹ سروده شد و از نظر مردم شاهکار شعر غنایی به شمار آمد. هوگو در منظومه "خدا" *Dieu* و پایان کار شیطان این اندیشه را عرضه کرده بود که سرانجام آزادی شر پایان میپذیرد. در این زمان ناشر هوگو را به اتمام کار رمان عظیم "بینوایان" *Les Miserables* برانگیخت و او پس از صرف وقت بسیار سرانجام رمانی را که سالها پیش نوشتنش را آغاز کرده بود، به پایان رساند. همچنین منظومه ای داستانی را آغاز کرد که از حماسه های کوچک ساخته شده و با عنوان "افسانه قرون" *La Legende des Siecles* در ۱۸۵۹ منتشر شد. این حماسه به سبب ادراک دقیق هوگو از امور عینی، قدرت افسانه سرایی و مهارت در نقل، سادگی بینش و استادی در سبک و زبان، پیروزی درخشانی کسب کرد و شاهکار هوگو به شمار آمد. در این حماسه مبارزه نیکی و بدی، مبارزه بشر با خدا، مبارزه روح و ماده دیده میشود. هوگو در ۱۸۹۴ مقاله "ویلیام شکسپیر" *William Shakespeare* را انتشار داد و در ۱۸۶۵ "ترانه های کوچه ها و جنگلها" *Les Chansons des Rues et des Bois* را. در این دیوان زندگی خانوادگی شاعر به صورتی بسیار پرجاذبه نمودار میشود و هنر با همه سادگی و لطف در اشعار آن ستایش برمیآید. در ۱۸۶۶ رمان "کارگردان دریا" *Les Travailleurs de la Mer* و در ۱۸۶۹ "مردی که میخندد" *L'Homme qui rit* منتشر گشت. در ۱۸۶۸ همسر هوگو در بروکسل درگذشت. هوگو در پنج سپتامبر ۱۸۷۰ به پاریس بازگشت و به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد، اما استعفای خود را تقدیم داشت و بعدها در ۱۸۷۶ به سمت سناتوری پاریس برگزیده شد و هنگامی که از حکومت جدید نیز سرخوردگی یافت، به خانه خود در تبعیدگاه سابقش بازگشت. یک سال آنجا ماند، در سیاست کمتر دخالت کرد و وقت خود را بیشتر به نوشتن گذراند و آثاری را که در دوره تبعید ناتمام گذارده بود، به پایان رساند. آثار این دوره عبارت است از "سال وحشتناک" *(L'Annee Terrible 1872)*، "نود و سه" *(Ouatre-Vingt-Treize 1874)*، آخرین سلسله از افسانه قرون (۱۸۷۷-۱۸۸۳)، "هنر پدربزرگ بودن" *(L'Art d'etre grand-pere 1877)*، شامل اشعاری که از وجود دو نوادهاش ژورژ و ژان الهام گرفته است که در آخرین سالهای زندگی موجب تسکین خاطر شاعر در برابر مصیبت از دست دادن فرزندان او شده اند، "داستان یک جنایت" *(Histoire d'un crime 1878)*، ادعاینامه ای بر ضد ناپلئون سوم، "ادیان و دین" *(Religions et Religion 1880)*، "الاع" *(L'Ane 1880)* و مانند آن. در منظومه ادیان و دین هوگو خداپرستی عرفانی را که در بشر وجود دارد، در برابر تعبیر و

تفسیرهای خاصی که تمدنهای گوناگون از دین به عمل می‌آورد، قرار داده و در منظومه الاغ با حدت و حرارت فراوان از روشهای مختلف فلسفی انتقاد کرده است. در ۱۸۸۱ "چهار نفخه روح" Les Quarre Vents de l'Esprit منتشر شد. دیوان مهمی شامل چهار کتاب، از این قرار: "هجایی" Satirique، "نمایشی" Dramatique، "غنایی" Lyrique، "حماسی" Epique. از هوگو پس از مرگ نسخه های خطی بیشمار باقی ماند که به تدریج انتشار یافت. مانند: "تئاتر در آزادی" Theatre en liberte. "سالهای شوم" Les Annees Funestes و مانند آن. ویکتور هوگو محبوبترین نویسندگان زمان خود به شمار می‌آمد. این محبوبیت تا حدی به سبب تبعید وی که رنگی افسانه ای به خود گرفته بود و به سبب وضع سیاسی او به هنگام جمهوری سوم بود که او را مظهر حکومت تازه معرفی میکرد، همچنین به سبب حساسیت و ادراک او در برابر احساسهای بشری که بیشتر با محرومیتها و ناکامیهای بشر ارتباط مییافت و به سبب فصاحت بیان که در عین حال از سادگی برخوردار بود و به سبب نبوغ پرثمر و تنوع استعداد. در اشعار خود همه موضوعها را به کار گرفته و از همه لحنها و همه صورتها استفاده کرده است، از حماسی تا هجو، از مرثیه تا غزل. در آثار هوگو تضاد شب و روز، تضاد روشنی و تاریکی، تضاد نیکی و بدی، تضاد وجدان و بیوجدانی پیوسته به چشم میخورد. در نظر هوگو مسأله بزرگ مسأله وجود بدی است که در چشم وی به صورت بی عدالتی های اجتماعی ظاهر میشود. به عقیده او تنها چاره چه در تاریخ، چه در زندگی فردی ریشهکن کردن بدی است و تبدیل اهریمن به یزدان. زندگی ویکتور هوگو به رغم ماتمها و بدبختی های خانوادگی و به رغم تبعیدها زندگی موفقی بود، برخوردار از سرنوشتی استثنائی، با مفاخر فوق العاده. هوگو مظهر درخشان ملت جمهوریخواه بود. خطابه هایش در موارد مختلف انعکاس وسیعی به همراه داشت و هرروز بر افتخار او افزوده میگشت. پاریس سالروز هشتاد سالگی او را به طور رسمی جشن گرفت. هوگو در بیست و دوم ماه مه ۱۸۸۵ درگذشت و دولت، اول ژوئن را عزای ملی اعلام کرد. تابوتش در زیر طاق نصرت پاریس برای ادای احترام ملت گذارده شد و پساز آن در "پانتئون" Pantheon، مقبره بزرگان به خاک سپرده شد.

ویکتور هوگو در تبعید: شاعر، نمایشنامه نویس و داستانسرای فرانسوی، حدود بیست سال از عمر طویل خود را در خارج از وطن در تبعید زیست و زمانی که دولت وقت از او دعوت به بازگشت نمود، او جواب داد: من زمانی برخوادم گشت که آزادی نیز به کشور بازگشته باشد. و در ضرب المثلی عامیانه آمده: از روزی که سرنوشت، ویکتور هوگو را تبعید کرد، شاه احساس سایه خدا بودن نمود. ویکتور هوگو با آثار انتقادی اش خشم مذهبیون مسیحی و دولت سلطنتی را برانگیخت. گرچه او خود شخصا فردی مذهبی بود، ولی همیشه خواهان جدایی دین از دولت بود. زندگی ادبی هوگو با شرکت در مسایل اجتماعی و سیاسی درهم آمیخت. او برای جانبداری از یک

جمهوری لائیک به جناح مبارزین زمان خود پیوست. او ۶۶ ساله بود که جنازه همسرش را در تبعید تا مرز فرانسه حمل کرد و آنرا برای خاکسپاری به وطن تحویل داد. آخرین جمله آمده در دفترچه یادداشت هایش بصورت زیر است: عشق یعنی دست به کاری زدن و میدان عمل را ترک نکردن. ویکتور هوگو زیر تاثیر انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، نویسنده ای آرمانگرا و خوشبین نسبت به پیروزی زحمتکشان شد. او پنجاه ساله بود که به دلیل جانبداری از جناح چپ جمهوریخواهان فرانسه مجبور به ترک وطن گردید. در قرن بیستم با به فیلم درآوردن بعضی از آثار او، مشهوریت جهانی اش چند برابر گردید. کتاب گوژپشت نتردام او دوازده بار و رمان بینوایان بیست بار به صورت فیلم درآمدند. منتقدین ادبی کتاب بینوایان ویکتور هوگو را سنفونی عدالت خواهی و عشق به ایده آلهای و اعتراض برحق رنجبران میدانند. او در آثارش معمولا از شکست و مرگ و پایان اسطورههای دروغین و پدیدههای ناگوار خبر میدهد. کنار زدن خالق جهان، مرگ شیطان، فرار دیکتاتور، پایان فقر، زجر، بیماری، خرافات و بی عدالتی، محتوای بعضی از کتابهای او هستند. او شاعر مقاومت سیاسی و اجتماعی زمان خود نیز بود. از جمله مجموعه اشعار او، کتاب: شرقی ها، سرودهای خیابان و جنگل، هستند. او به جانبداری از انقلاب، شعری بنام: خطاب به دانشجویان، سرود. اشعار مقاومت او علیه رژیم ناپلئون سوم، اشاره ای به خواسته های کارگران نیز میباشد. فعالیت ادبی هوگو با تاتر و نمایشنامه نویسی شروع گردید. او در آغاز پایه گذار تئوری جدید تاتر رمانتیک بود. از جمله نمایشنامه های او: درام هرمانی، و پادشاه الکی خوش هستند، اما فعالیت عمده ادبی هوگو در زمینه رمان و داستان بلند است. اثر جاودانی بینوایان - گوژپشت نتردام - ماسک خندان - هنرپر بزرگ بودن - روزهای آخر خالق و شیطان - حرف و عمل - ساعات آخریک اعدامی - افسانه قرن - و پرچم سیاه؛ از مشهورترین داستانها و رمانهای او هستند. رمان گوژپشت نتردام او یک رمان تاریخی است. رمان بینوایان یک اثر اجتماعی میباشد که بقول منتقدین، گویی برای سوسیالیستهای انقلابی مذهبی نوشته شده. رمان روزهای آخر یک اعدامی، ورود هوگو به ژانر رئالیسم ادبی را نشان میدهد. رمان پرچم سیاه، اولین اثر دفاع از جنبش سیاهان و بزرگترین کتاب ضد برده داری است. سوررئالیستها در آثار هوگو جنبه هایی از صلح خواهی، انساندوستی و جهان وطنی را کشف نمودند. هوگو میگفت: تاریخ و آینده کشور، آباستن انسانگرایی و انساندوستی هستند. او نه تنها به انتقاد از جامعه صنعتی مدرن و عوارض جنبی ناشی از آن پرداخت، بلکه طوفان و گردباد تضادهای زندگی و هستی را هم نشان داد، بدون اینکه خواننده را به وحشت اندازد. هوگو میگفت: دین مسیح هیچگاه قادر به پیشرفت و پاکسازی جامعه نخواهد شد. در ایمان و اعتقاد باید خالق انتقام گیر و خشن را کنار زد. او جانبدار هنر ساده و همه فهم بود و میگفت: هنر را باید خلقی کرد. هنر ایده آل او، مخلوطی از هنر آوانگارد روشنفکران و هنر ساده توده ای بود. فلور در باره ساده گی آثار او مینویسد: این ویکتور هوگو چه نویسنده توانایی

است! من با یک نفس دو جلد کتاب: افسانه قرن، اوراخواندم؛ لویز آراگون مینویسد: هوگو برای فرانسه در ۲۰۰ سال آینده مانند دانته برای ایتالیا، شکسپیر برای انگلیس، پوشکین برای روسیه و گوته برای آلمان خواهد بود. هوگو در کنار مولیر، محبوب ترین نویسنده فرانسوی شد. زولا مینویسد: در تاریخ ادبیات فرانسه، تنها ولتیر را میتوان با ویکتور هوگو مقایسه کرد، من کارگرانی را می شناسم که پول توتون سیگار خود را خرج خرید کتابهای هوگو میکنند. آراگون، برتون و سوررئالیستها هم برای نوزایی مجدد و محبوبیت ویکتور هوگو از هیچ کوششی دریغ نمودند.

نوشته های ویکتور هوگو: آثار هوگو را بطور کلی در چهار بخش میتوان از دید گذراند: الف: آثار آغاز نوجوانی: ۱. اینه دوکاسترو درامی به نثر در سه پرده که هوگو در پانزده سالگی نوشته است. ۲. ترجمه بخشهایی از انه اید شاهکار ویرژیل: هخامنشی، پیرمرد گالز، غار سیکلوپها، کاکوس. ۳. درلیدی ترجمه ای از اشعار اوراس. ۴. سزار از از روبیکون میگذرد ترجمه ای از فارسال تصنیف لوکن. ب: چامه های هوگو: ۱. اغانی جدید. ۲. اعانی و قصاید. ۳. شرقیها. ۴. برگهای خزان. ۵. نغمات شفق. ۶. صداها درونی. ۷. پرتوها و سایه ها. ۸. کیفرها. ۹. سیر و سیاحت. ۱۰. افسانه قرون. ۱۱. غزلیات کوچه ها و بیشه ها. ۱۲. سال مخوف. ۱۳. فن پدر بزرگی. ۱۴. پاپ. ۱۵. شفقت عالی. ۱۶. ادیان و دین. ۱۷. خر. ۱۸. رباح چهارگانه روح. ۱۹. عاقبت شیطان. ۲۰. مکنونات چنگ. ۲۱. خدا. ۲۲. سالهای شوم. ۲۳. دسته گل آخرین. ج: نمایشنامه های هوگو: ۱. کرامول. ۲. آمی روبسار. ۳. ارنانی. ۴. ماریون دلورم. ۵. شاه تفریح میکند. ۶. لوکرس بورژیا. ۷. ماری تودور. ۸. آنژلو. ۹. اسمردا. ۱۰. روی بلاس. ۱۱. توامان. ۱۲. بورگراوها. ۱۳. تورکه مادا. ۱۴. تئاتر در هوای آزاد. د: رمانهای هوگو: ۱. بوگزارگال. ۲. هان دیسلند. ۳. آخرین روز یک محکوم. ۴. نتردام دو پاری یا گوژپشت نتردام. ۵. کلود گدا. ۶. بینوایان. ۷. کارگران دریا. ۸. مردی که میخندد. ۹. نود و سه.

آشنائی با بیل گیتس

ویلیام هنری گیتس سوم مشهور به بیل گیتس (Bill Gates) رئیس و موسس شرکت مایکروسافت. در حال حاضر مایکروسافت با بیش از چهل هزار کارمند در شصت کشور جهان و با درآمد خالص ۲۵/۳ میلیارد دلار در پایان سال مالی ۲۰۰۱ یکی از موفقترین شرکتهای ایالات متحده امریکا و یکی از راهبران صنعت کامپیوتر بوده است. بیل گیتس در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۵۵ در یک خانواده متوسط در شهر سیاتل امریکا متولد شد. پدر بیل، ویلیام هنری گیتس دوم وکیل دادگستری و یکی از سرشنایان شهر سیاتل است و مادر او آموزگار مدرسه و یکی از اعضا هیئت مدیره United Way International بود که در امور خیریه نیز فعالیت داشت. بیل گیتس در این خانواده و در کنار دو

خواهر خود رشد کرد. گیتس در کودکی بیشتر وقت خود را در کنار مادر بزرگ خود گذراند و از او تاثیر بسیار گرفت. او از همان دوران کودکی خود روحیه رقابت طلبی خود را نشان داد و سعی می کرد تا در هر زمینه ای از دوستان خود پیش باشد. گیتس تحصیلات ابتدای خود را در مدرسه عمومی Lakeside پشت سر گذاشت و در آنجا بود که با کامپیوتر آشنا شد. در آغاز یکی سالهای تحصیلی مسئولان مدرسه Lakeside تصمیم گرفتند با کمک خانواده دانش آموزان، یک ترمینال کامپیوتر اجاره کنند و در اختیار دانش آموزان قرار بدهند. در این هنگام بیل گیتس با کامپیوتر آشنا شد و به سرعت در استفاده از آن مهارت کسب کرد و در سیزده سالگی اولین نرم افزار خود را که یک بازی ساده بود نوشت. گیتس به همراه دوست خود پل آلن (Paul Allen) که دو سال از گیتس بزرگتر بود و در زمینه سخت افزار کامپیوتر هم مهارت داشت، بیشتر وقت خود را به برنامه نویسی در اطاق کامپیوتر Lakeside میگذراند. گیتس در سال ۱۹۷۳ وارد دانشگاه هاروارد شد و در آنجا با استیو بالمر (Steve Ballmer) که در حال حاضر رئیس قسمت اداری مایکروسافت است آشنا شد. گیتس زمانی که در هاروارد بود یک نسخه از زبان BASIC را برای کامپیوتر MITS Altair طراحی کرد. بیل گیتس در سال ۱۹۷۵ به همراه دوست دوران کودکی خود پل آلن شرکت کوچکی بنام Microsoft با شعار "در هر خانه یک کامپیوتر" ایجاد کرد. مایکروسافت انواع زبانهای برنامه سازی را برای کامپیوترهای مختلف تولید میکرد. در آن زمان مایکروسافت فقط ۴۰ کارمند داشت که شبانه روز بشدت کار میکردند و کل فروش آن فقط ۲/۴ میلیون دلار در سال بود. در سال ۱۹۸۰ شرکت IBM برای اینکه از بازار کامپیوترهای شخصی عقب نماند تصمیم گرفت تا کامپیوتر خود را که PC نام گرفت و کامپیوترهای امروزی نیز مبتنی بر آن هستند، بسازد و وارد بازار کند. IBM تصمیم گرفت تا کار نرم افزار آن را به عهده شرکت دیگری بگذارد. این بود که شاهین خوشبختی بر دوش مایکروسافت نشست و IBM قراردادی با شرکت کوچک مایکروسافت بست تا نرم افزارهای سازگار با کامپیوترهای شخصی IBM تولید کند. کامپیوترهای جدید IBM از پردازنده های ۱۶ بیتی ۸۰۸۸ شرکت اینتل استفاده میکرد. بنابراین مایکروسافت برای فروش زبانهای برنامه سازی خود به یک سیستم عامل ۱۶ بیتی نیاز داشت. در آن زمان شخصی بنام تیم پاترسون در کارگاه خانه خود یک کامپیوتر ۱۶ بیتی کوچک ساخته بود و برای آن یک سیستم عامل ساده ۱۶ بیتی نوشت که نام DOS 86 را برای آن انتخاب کرده بود. بیل گیتس کلیه حقوق سیستم عامل DOS 86 را با قیمت ۷۵ هزار دلار بدست آورد. بیل گیتس و پل آلن سیستم DOS 86 را متناسب با کامپیوترهای شخصی IBM تغییر دادند و امکانات بیشتری را به آن افزودند و از آن یک سیستم عامل قوی ۱۶ بیتی ساختند. مایکروسافت این سیستم عامل را MS-DOS نامید. MS-DOS بر روی کامپیوترهای شخصی IBM جای گرفتند و IBM درصدی از فروش کامپیوترهای PC خود را برای استفاده از

MS-DOS به مایکروسافت می پرداخت. و رفته رفته امپراتوری آقای بیل گیتس بر روی MS-DOS بنیان نهاده شد. بعدها مایکروسافت با تولید سیستم عامل گرافیکی Windows و محصولات موفق دیگر گامهای بزرگتری بسوی موفقیت برداشت. طبق آخرین آمار بیش از ۹۵ درصد از دارندگان کامپیوترهای شخصی در سراسر جهان از محصولات مختلف مایکروسافت استفاده میکنند.

در حال حاضر بیل گیتس با بیش از ۵۰ میلیارد دلار، ثروتمندترین مرد دنیا شناخته شده است. او این مقام را چندین سال است که حفظ کرده. یکی از دلایل موفقیت مایکروسافت به گفته خود گیتس استخدام افراد با هوش در این شرکت است. گیتس زمانی که فقط ۱۹ سال داشت مایکروسافت را مدیریت میکرد. او بقدری کار میکرد که حتی گاهی چند روز محل کار خود را ترک نمی کرد و به همراه کارمندان خود بسختی بر روی پروژه های مختلف و سفارش مشتریان کار میکرد.

گیتس در سال ۱۹۹۴ با ملیندا فرنچ گیتس ازدواج کرد که حاصل آن یک دختر (متولد سال ۱۹۹۶) و یک پسر (متولد سال ۱۹۹۹) بوده است. بیل گیتس راه مادر خود را ادامه داد و به همراه همسر خود چندین موسسه خیره در سراسر دنیا تاسیس کرد. هم اکنون بیل گیتس همراه همسر و فرزندان خود در شهر سیاتل ساکن است. (منبع: majidonline.com)

آشنائی با برنارد شاو نمایشنامه نویس

"برنارد شاو"، سیمای درخشان درام انگلستان و استاد کمدی نویس عصر و منتقد اجتماعی، در سال ۱۸۵۶ از خانواده ای پروتستان در "دابلین" به دنیا آمد. پدر او، "جرج کار شاو"، کارمند دوتایی [درجه پایین] دولت و تاجر عمده ی فروش غلات و مادرش، "لوسینا الیزابت شاو"، دختر یک زمیندار بازنشسته بود. وی در زمینه ی موسیقی و آواز، ذوق و مهارت ویژه ای داشت، از این رو فرزند خود را با موسیقی و آثار برخی از آهنگسازان آشنا کرد. جرج در دوران کودکی، زندگی سختی را از سر گذراند. پدرش معتاد به الکل بود و همین مسئله باعث شد که او مخالف سرسخت مشروبات الکلی باشد. شاو به همراه دو خواهرش، در یکی از محله های پایین شهر "دابلین" بزرگ شد. مادر شاو، خانه را برای یافتن کار ترک کرد و به آوازه خوانی و آموزش موسیقی پرداخت. در سال ۱۸۶۶، خانواده ی شاو در محله ی بهتری ساکن شدند. جرج ابتدا به مدرسه ی "وسلیان" رفت و سپس تحصیلاتش را در مدرسه ای خصوصی در نزدیکی "دالکی" و پس از آن، در "سنترال مدل اسکول" دابلین ادامه داد. او تحصیلات رسمی خود را در مدرسه ی "دابلین" به پایان رساند و در پانزده سالگی، کارش را به عنوان یک کارمند جزء آغاز کرد. پنج سال بعد، در سال ۱۸۷۶، او به مادر و خواهرش پیوست و به مدت سی سال به ایرلند بازنگشت. شاو در موزه ی بریتانیا به پژوهش و مطالعه پرداخت. او حرفه ی ادبی خود را با نوشتن نقد موسیقی و نمایش آغاز کرد. نخستین رمان او با نام

"نیمه خود زندگینامه کم تجربگی" که بدون جنجال و هیاهو و توجه منتقدین منتشر شد، داستان زندگی مرد گیاهخواری است که از به کار بردن الکل و سیگار دوری می کند. شاو در لندن با افکار سوسیالیست ها آشنا شد و راه حل دشواری های اجتماعی را در سوسیالیسم علمی و ملی کردن سرمایه و زمینها یافت. وی به انجمن "فابین" پیوست که گروهی از سوسیالیست های طبقه ی متوسط بودند. "اچ دی ولز" و دیگر اندیشمندان بزرگ آن زمان، عضو این انجمن بودند. شاو از سال ۱۸۸۵ تا ۱۹۱۱، عضو کمیته ی اجرایی این انجمن بود. وی از مفاهیم گوناگونی مانند "برچیدن مالکیت خصوصی"، "تغییرات اساسی در سیستم رای گیری" و "املای ساده و اصلاح الفبای زبان انگلیسی" پشتیبانی می کرد و به همین دلیل، از محبوبیت زیادی در انگلیس برخوردار بود. او در مقاله های خود، درباره ی برابری درآمدها بحث می کرد و خواهان تقسیم دادگرانه ی زمین و سرمایه بود. جرج بر این باور بود که مالکیت، دزدی است و همچون "کارل مارکس" احساس می کرد که سرمایه داری به گونه ای ژرف دچار کم و کاست شده و مانند گذشته نیست. اما برخلاف مارکس، او اصلاحات تدریجی را بر انقلاب ترجیح می داد. شاو در یکی از مقاله هایی که در سال ۱۸۹۷ نوشت، پیش بینی کرد که "سوسیالیسم"، به رنج و اندوه قوانین عمومی و مدیریت عمومی پارلمانها، کلیساها، شهرداریها، انجمنها و هیات مدیره های مدارس و... دچار خواهد شد. وی در این دوران، رمانهای زیادی نوشت، اما هیچ يك از آنها موفقیت چندانی به دست نیاورد. از آن پس، در زمینه ی کارهای هنری به فعالیت پرداخت که از آن جمله می توان به نمایشنامه های "انسان و برتر از انسان" (۱۹۰۵) و اثر حماسی "بازگشت به ماتوسلا" (۱۹۲۱) اشاره داشت. وی همچنین باور خود را به واژه ی انقلابی "نیروی زندگی" بیان نمود و به واسطه ی آن، در شمار بزرگترین شخصیت های قرن قرار گرفت. از دیگر آثار او می توان به نمایشنامه ی "سلاحها و انسانها" که در سال ۱۸۹۴ چاپ شد و همچنین "کاندیدا"، "باربارای بزرگ" و "پیگ مالون" - که در آن، مسئله ی پوچی را به گونه ای پیچیده و کامل شرح داده است - اشاره نمود. مشهورترین نمایشنامه ی او "پیگ مالون" (۱۹۱۳)، به زندگی دختری اهل "کاکنی" (بخش صنعتی لندن) می پردازد که با کمک يك آموزگار خصوصی، به بانویی ممتاز تبدیل می شود. این نمایشنامه به گونه ای دقیق، يك قرن پس از تولد شاو، به صورت نمایش موزیکالی به نام "بانوی بی شيله و پيله من" بر روی صحنه رفت. "برنارد شاو" در سال ۱۸۹۲، نخستین نمایشنامه ی خود را با نام "خانه ی بیوه مردها" نوشت. این نمایش درباره ی بدرفتاری صاحب خانه های بی مروت بود. کسانی که مخالف سیاست های جرج بودند، وحشیانه به او تاختند. شاو با متمرکز شدن بر مسایل اجتماعی در آثار خود - آن هم در زمانی که بیشتر نمایشنامه نویسان، دروغهای احساسی می نوشتند - انقلابی در تئاتر انگلستان به وجود آورد.

در سال ۱۸۹۸، جرج با "ولسی شارلوت پین تاونشند" ازدواج کرد. او در سال ۱۹۰۶ در روستای "هرتفورد شایر" ساکن شد. شاو و همسرش به مدت چهل و پنج سال، زندگی شادی را در کنار هم گذراندند. با کمک پول و مدیریت همسر شاو بود که او توانست در عین اینکه بارها عاشق بازیگران زن شد، همچنان موفق بماند. او در همهی این سال ها رابطه ای مکاتبه ای با هنرپیشه ی بیوه به نام "پاتریک کمپبل" داشت که دارای نقش کلیدی در نمایشنامه ی "پیگمالیون" بود. جرج در نوشته هایش به دشواری های اخلاقی زمان خود می پرداخت و در تلاش بود تا با استفاده از طنز و کنایه، هدف خود را بیان کند. بسیاری از بهترین آثار او مانند "بشر و فوق بشر" (۱۹۰۲)، "جزیره ی دیگر جان بول" (۱۹۰۴) و "میجر باربارا" (۱۹۰۵) - که داستان زنی آزاد در ارتش آزادیبخش، طی سالهای کشمکش برای تساوی حقوق زنان و مردان است - از نظر فلسفی، بحث مسئولیت فردی و آزادی روانی و همچنین، رویارویی این مفاهیم را با خواسته های اجتماعی نشان می دهد. نمایشهای شاو با مسائلی همچون مالکیت و حقوق زنان سر و کار دارد و در آنها تاکید می شود که سوسیالیسم می تواند دشواری های به وجود آمده از سوی سرمایه داری را از میان بردارد. شاو با نمایشنامه ی "ژاندارک مقدس" ۱۹۲۳ که شاهکار او به شمار می رود، به ظرفتهای هنرمندانه ی هم سن و سال هایش وفادار ماند. ناگهان او را "شکسپیر دوم" نامیدند و ادعا کردند که انقلابی در تئاتر ایستای بریتانیا به وجود آورده است. این نمایش براساس زندگی "ژاندارک" نوشته شده و شاو، او را نه قهرمان یا کشته شده در راه خدا، بلکه زن جوان کله شقی تصویر کرده بود که از ارتباط جنسی دوری می کرد و روحی عجیب و غریب داشت. جالب اینکه، شاو قضاوت هایش را با گونه ای احساس همدردی همراه می کرد. این نمایش چهار سال پس از آنکه ژاندارک، مقدس نامیده شده بود، به رشته ی تحریر درآمد و نخستین بار در سال ۱۹۲۳ در نیویورک و یک سال بعد، در لندن به روی صحنه رفت و برای شاو جایزه ی نوبل سال ۱۹۲۵ را به ارمغان آورد. جرج برنارد شاو در هجدهم نوامبر سال ۱۹۲۶ رسماً بیان داشت که جایزه ی ادبی نوبل سال ۱۹۲۵ را برای داستان خود نمی پذیرد. او در عین پذیرش نشان افتخار، از دریافت جایزه نقدی خودداری کرد و در این ارتباط گفت: "این پول از فروش مواد منفجره به دست می آید که در کارخانه های مهندس نوبل تولید می شود. بیشتر این مواد در کشتار مردم بکار می رود و یک "انسان" چنین پولی را برای ادامه ی حیات خود دریافت نمی کند." وی اندکی پس از جنگ جهانی اول، علاوه بر ستایش "استالین"، به ستایش "موسیلسینی" هم پرداخت و چنین بیان داشت که نیروی زندگی را در آنها مشاهده کرده است.

جرج، پنج رمان نوشت که هیچ یک مورد پذیرش قرار نگرفت، تا اینکه نخستین موفقیت خود را به عنوان یک منتقد موسیقی در روزنامه ی "استار" به دست آورد. او در سال ۱۸۹۵، منتقد آثار در نشریه ی "مرور شنبه" شد و این نخستین گام پیشرفت او به سوی یک نمایشنامه نویس تمام وقت

بود. نخستین نمایشنامه ی موفق وی، "کاندیدا" بود که در سال ۱۸۹۸ به روی صحنه رفت و پس از آن، به نوشتن مجموعه ای از کلاسیک های کمدی روی آورد که عبارتند از: "مرد و اسلحه" (۱۸۹۸)، "حرفه ی خانم وارن" (۱۸۹۸)، "انسان و ابر انسان" (۱۹۰۲)، "سزار و کلئوپاترا" (۱۹۰۱) و "سرگرد بار بار" (۱۹۰۵). شاو تا زمان مرگش نه تنها در بریتانیا که در تمام جهان، چهره ی برجسته ای به شمار می رفت و طنز "آیرونیک" (طعنه آمیز) او عبارت "طنز شاوگون" را وارد زبان کرد. برخی دیگر از آثار شاو بر این پایه اند: "مرد سرنوشت" (۱۸۹۷)، "هرگز نخواهی گفت" (۱۸۹۸)، "تردید پزشک" (۱۹۰۶)، "مزرعه ی سیب" (۱۹۲۹)، "بدترین تبهکاری های آندروکلس و شیر پیگ مالون" و "دختر سیاه پوست در جستجوی خداوند".

شاو از جمله نویسندگانی بود که می توانست هر دو روی سکه را ببیند و می خواست چیزهای تکان دهنده ای بگوید تا مردم را به اندیشیدن وادار کند؛ از این رو نمایشنامه هایش سرشار از روح جنبش بود. او در زندگی همواره اندیشه های نوینی داشت و هرگز در پی پذیرفتن و قرار گرفتن در قالبهای قراردادی نبود. وی در سال ۱۹۲۵ به دلیل مجموعه آثارش، جایزه ی نوبل ادبیات را از آن خود کرد. رویهم رفته، شاو در تمام عمرش، شصت و پنج نمایشنامه نوشت و تا نود سالگی هم بدون هیچ گونه فراز و نشیب به کار خود ادامه داد. وی در کنار نمایشنامه های بسیار توانا، مهارت ویژه ای هم در نامه نگاری داشت؛ به گونه ای که در طول عمرش، حدود دویست و پنجاه هزار نامه نوشت. جرج، نگاه نکته سنجی به همه چیز داشت و هرگز از اظهار نظر دوری نمی کرد. سرانجام، او نه تنها به عنوان يك نویسنده، بلکه به عنوان يك شخصیت با نقطه نظرهای اجتماعی نام آور شد. شاو با طنز خشم آلود و روح احترام پذیرش، همگان را تحت تاثیر قرار می داد.

روزنامه نگار جوانی در جشن تولد نود سالگی شاو، آرزو کرده بود که بتواند در جشن صد سالگی هم با او گفتگو کند، اما شاو پاسخ داده بود: "نمی فهمم چرا این پیشامد نباید رخ بدهد؛ من به اندازه ی کافی از تندرستی برخوردارم." شاو حتی تا آخرین ماههای زندگی، از نوشتن و فعالیتهای سیاسی دست نکشید.

وی در دوم نوامبر سال ۱۹۵۰ و در سن نود و چهار سالگی، در "هرتفورد شایر" درگذشت. جرج در بین مردم چنان شهرت و اعتباری داشت که همگان مرگ او را چون مرگ "متوشالچ" - کاهن بزرگ یهود که به روایت کتاب مقدس ۹۶۹ سال عمر کرد - می پنداشتند. برنارد شاو یکی از برترین نقادان موسیقی و تئاتر نسل خود به شمار می رود. از او به عنوان تواناترین نمایشنامه نویس بریتانیایی پس از "شکسپیر" و نافذترین رساله نویس پس از "جانانان سوییفت"، هجونیویس ایرلندی نیز یاد می کنند. (مروری بر زندگی و آثار جُرج برنارد شاو پدید آورنده: فاطمه عسگری)

آشنائی با ارنست همینگوی

ارنست همینگوی در ۲۱ جولای ۱۸۹۹ در Oak Park ایلینویز چشم به جهان گشود. پدرش کلارنس یک پزشک و مادرش گریس معلم پیانو و آواز بود. ارنست تابستان ها را به همراه خانواده اش در شمال میشیگان به سر می برد و در همان جا بود که او متوجه علاقه شدید خود به ماهیگیری شد. او پس از اتمام دوره دبیرستان، در سال ۱۹۱۷ برای مدتی در کانزاس سیتی به عنوان گزارشگر روزنامه استار (Star) مشغول به کار شد. در جنگ جهانی اول او داوطلب خدمت به ارتش شد اما ضعف بینایی او را از این کار باز داشت در عوض به عنوان راننده آمبولانس صلیب سرخ در نزدیکی جبهه ایتالیا به خدمت گرفته شد. در ۸ جولای ۱۹۱۸ مجروح و برای ماه ها در بیمارستان بستری شد. در بازگشتش به ایالت متحده مردم شهر و محله اش در Oak Park از او مثل یک قهرمان استقبال کردند. ارنست کار خبرنگاری را از سر گرفت و در سال ۱۹۲۱ با هدلی ریچاردسن اهل سن لویییز آشنا و عاشق او شد. آنها با هم ازدواج کردند و بنا بر توصیه شروود اندرسن برای شروع زندگی، پاریس را انتخاب کردند. در آنجا ارنست برای Toronto Star مشغول به کار شد. آن ها همچنان برای گذران زندگی از سهم ارث پدری هدلی استفاده می کردند و ارنست به کار داستان نویسی نیز می پرداخت. طی همین دوران یعنی بین سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ بود که او در مقام یک نویسنده به شهرت رسید. سبک خاص او در نوشتن او را نویسنده ای منحصر به فرد و بسیار تاثیر گذار کرده بود. در سال ۱۹۲۵ اولین سری داستان های کوتاهش، در زمانه ما، منتشر شد که به خوبی گویای سبک خاص او بود. خاطراتش از آن دوران که پس از مرگ او در سال ۱۹۶۴ با عنوان A moveable Feast انتشار یافت، برداشتی شخصی و بی نظیر از نویسندگان، هنر مندان، فرهنگ و شیوه زندگی در پاریس دهه ۱۹۲۰ می باشد. ارنست و هدلی در اکتبر ۱۹۲۳ صاحب یک فرزند پسر شدند و نام او را جان گذاشتند (با نام مستعار بامبی). این خانواده جوان به مکان های زیادی از اروپا به خصوص اروپای مرکزی سفر می کردند و در زمستان ها به اسکی می پرداختند. در تابستان ها آنها برای شرکت در فستیوال سن فرمین در پامپلونا به اسپانیا سفر می کردند که اولین سفرشان در تابستان ۱۹۲۳ بود. در سال ۱۹۲۶ اولین رمان او بر اساس تجربه های بدست آمده اش از اسپانیا با نام Sun Also Rises به چاپ رسید. در سال ۱۹۲۶ ارنست همینگوی با پائولین فیفر ثروتمند دیدار کرد و این آشنایی ازدواج اول او را به جدایی کشاند. ارنست و پائولین در سال ۱۹۲۷ با یکدیگر ازدواج کردند و صاحب دو پسر شدند. پاتریک در سال ۱۹۲۸ و گرگوری در سال ۱۹۳۱ به دنیا آمد. او در همان دوران زندگی اش با پائولین خانه ای در کی وست فلوریدا خرید. در اواخر دهه ۱۹۳۰ همینگوی عاشق زنی روزنامه نگار و نویسنده به نام مارتا گلهورن شد و در سال ۱۹۴۰ با او ازدواج کرد. ارنست Finca Vigia را در کوبا خرید. در سال ۱۹۴۴ با مری ولش ملاقات کرد و این بار دلباخته او شد، از مارتا در

سال ۱۹۴۵ جدا شد و در ۱۹۴۶ با مری ازدواج کرد. ارنست همینگوی نه تنها یک نویسنده محبوب بلکه یک چهره جهانی متعلق به قرن بیستم می باشد. آثار جاویدان او از این قرارند: در زمانه ما، Sun Also Rises، وداع با اسلحه، تپه های سبز آفریقا، زنگ ها برای که به صدا در می آیند، پیرمرد و دریا، A moveable Feast و تعداد بیشماری داستان کوتاه.

آشنائی با گوته

یوهان ولفگانگ فون گوته (Johann Wolfgang von Goethe)، شاعر، نویسنده، فیلسوف، دانشمند و سیاستمدار آلمانی در ۲۸ آگوست ۱۷۴۹ در شهر فرانکفورت (Frankfurt am Main) آلمان به دنیا آمد. او که از خود آثارهایی بی شمار نظیر شعر، رمان، مقاله های ادبی، نمایشنامه، تحقیق و نظریه های علمی و نقدهای اجتماعی-سیاسی به جای گذاشته است، امروزه نامش به عنوان اسطوره ای ادبی برای کشور آلمان بر سر زبان ها می آید. گوته را همچنین به عنوان بهترین نویسنده و رومان نویس قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی محسوب می شناسند. آثاری نظیر مشت (Faust) و تیوری رنگ های (Theory of Colours) او، امروزه در اکثر ادبیات ملتهای گوناگون شناخته شده اند. پدر گوته، یوهان کاسپر گوته، یکی از مشاورین و وزیرای سلطنتی بود. او را یکی از موثرترین اشخاص در زندگی گوته می داند. در واقع او بود که فرزند خود، یوهان ولفگانگ را تشویق کرد تا از سن کم تحصیل را شروع کند و زود تر از موعد به مدرسه برود. گوته جوان پس از پایان تحصیلات مدرسه ای به دانشگاه های لایپزیش (Leipzig) - بین سالهای ۱۷۶۵ و ۱۷۷۶ - و اشتراسبورگ (Strassburg) - بین سالهای ۱۷۶۸ و ۱۷۷۰ - رفت تا در آنجا به درس خواندن به پردازد. در سال ۱۷۷۲، گوته به دانشگاه وتزلا (Wetzlar) رفت تا دوره آموزشی رشته حقوق خود را در آنجا پایان دهد. در سال ۱۷۷۵، او دعوتنامه ای از کارل آوگوست (Carl August) که والی شهر وایمار (Weimar) بود، دریافت کرد. پس از دریافت این دعوتنامه او به وایمار رفت و در آنجا شروع به زندگی کرد. در آنجا او مشاور و وزیر کارل آوگوست شد، که بدین صورت زندگی سیاسی او که کارنامه موفقی نیز داشت، رقم خورد. در سال ۱۷۸۶ او به ایتالیا سفر کرد. او در رابطه با این سفر، فقط منشی خود را در جریان گذاشته بود. در رم وی با هنرمند و نقاش آلمانی، هاینریش تیشباین (Heinrich Tischbein) آشنا شد. چندی بعد گوته همراه تیشباین به ناپل سفر کردند. سفر گوته به ایتالیا دو سال به طول انجامید. در سال ۱۷۹۵، ولفگانگ با شاعر معروف آلمانی فریدریش شیلر (Friedrich Schiller) آشنا شد. دوستی او تا وفات شیلر (۱۸۰۵) به طول انجامید. در سال ۱۸۰۶ او با کریستیانه ولیپیوس (Christiane Vulpius) ازدواج کرد. او پس از سال ۱۷۷۴، زندگی خود را وقف ادبیات و دانش کرد. در ۲۲ مارچ ۱۸۳۲ او در شهر وایمار در گذشت.

آثار گوته : گوته بزرگترین آثار خود را قبل از اینکه به شهر وایمار برود شروع به نوشتن کرد. داستان تراژدی (G?tz von Berlichingen) که اولین اثری بود که او را مشهور کرد، در سال ۱۷۷۳ نوشته شد. رمان "سگ قوچ جوان" (Die Leiden des jungen Werther) در سال ۱۷۷۴ نوشته و منتشر شد. در وایمار و قبل از اینکه او با شیلر آشنا شود، وی آثاری چون اشعار "Hermann and Dorothea" و رمان "Roman Elegies" را نوشت. "Elective Affinities" و "Faust" نیز از سری کارهای او در سال ۱۸۰۵ - اواخر عمر شیلر - بودند. از اشعار وی نیز می توان به "Prometheus" در سال ۱۷۷۳، "Der Erlk?nig" در سال ۱۷۸۰ و "Hermann und Dorothea" در سال ۱۷۹۰ اشاره کرد. او همچنین گفته و بیاناتی دارد که در زیر چندی از آنها را می خوانید : "تو باید یا نوکر باشی یا ارباب، یا چکش یا سندان". "انسانها تا زمانی که سعی می کنند خطا هم می کنند". "همه چیز ساده تر از آن چیزی است که تو فکر می کنی، و در عین حال پیچیده تر از آنی که تو تصور می کنی". "دو چیز است که بچه ها می بایست از والدینشان به ارث برند: ریشه و بالا". از دیگر آثار او می توان به موارد زیر اشاره کرد : رمان ها : - Die Leiden des jungen Werther - Wilhelm - Torquato - Egmont - Iphigenie auf Tauris - G?tz von Berlichingen : نمایش های درام : R?mische - Der Erlk?nig - Prometheus : اشعار : Faust Part 2 - Faust Part 1 - Tasso Hermann und Dorothea - Der Zauberlehrling - Reineke Fuchs - Elegien : مقاله و رساله ها : - Zur Farbenlehre - Versuch die Metamorphose der Pflanzen zu erkl?ren - Italienische Reise - Aus meinem Leben

آشنائی با رتور شوپنهاور

واگنرگوید: شوپنهاور نخستین کسی است که با روشن بینی فلسفی وضع موسیقی را در میان هنرهای زیبای دیگر شناخت و تعیین کرد. آرتور شوپنهاور، فیلسوف بزرگ آلمانی، به سال ۱۷۸۸ در دانتزیگ متولد شد و در سال ۱۸۶۰ در فرانکفورت را در سال درگذشت. پس از پایان تحصیلت در رشته فلسفه، شاهکار خود کتاب "همچون اراده و ایده" را در سال ۱۸۱۸ نوشت و آن را انتشار داد. ولی کتاب وی مورد استقبال قرار نگرفت و پس از سالها فقط چند نسخه آن به فروش رفت. تنها پس از حدود سی سال از انتشار کتاب مزبور در حدود سال ۱۸۴۸ بود که فلسفه او مورد استقبال قرار گرفت و ناگهان به اوج شهرت رسید. شوپنهاور خود را جهان - میهن می دانست و هرگز یک ملت باور (ناسیونالیست) آلمانی نشد. وی فرهنگی بسیار پهناور داشت و نویسندگی او زبردست بود. او هرگز ازدواج نکرد. وی ادعایش اینست که حقیقت را از افلاطون، بودا و کانت دریافته است. برای

ورود به نظریات او درباره هنر و موسیقی و اهمیت و ارزش آن باید مختصری از مبانی، مفاهیم و نتایج فلسفی او بیان شود. شوپنهاوئر نتیجه می گیرد که چون جهان همه اراده است و ذات مطلق از عالم وحدت و سکون به عالم کثرت و حرکت آمده است، باید همه شر و درد و رنج باشد: - برای آنکه اراده بذاته خواست و طلب است و خواهش و درخواست او بیش از وسع و اندازه اوست. در مقابل هر آرزویی که برآورده شود، ده آرزوی نابرابرآورده وجود دارد. میل و طلب را نهایت نیست؛ ولی کامیابی محدود است. - همچنین زندگی شر است برای آنکه رنج مایه و حقیقت اصلی آنست و لذت فقط امری منفی است و عبارت است از فقدان رنج و به قول ارسطو، مرد خردمند در جستجوی لذت نیست؛ بلکه در بند رهایی از غم است. - زندگی شر است برای آنکه به محض اینکه شخصی از درد و طلب رهایی یافت، ملول و کسل می گردد و در جستجوی سرگرمی برمی آید؛ یعنی رنج بیشتری. بنابراین زندگی مانند آونگی میان رنج و کسالت در حرکت است. - زندگی شر است برای آنکه هرچه موجود زنده کاملتر و هوش و دانشش افزونتر شود، رنج بیشتر می گردد و در انسان به بالاترین درجه خود می رسد. پیشرفت دانش راه حل این مساله نیست. - بالاخره بالاتر از همه، زندگی شر است برای آنکه زندگی مبارزه و جنگ است. هر جای طبیعت که بنگریم، مبارزه و رقابت و پیکار می بینیم و همه جا تناوب مرگبار پیروزی و شکست به چشم می خورد. هریک از انواع برای به دست آوردن مایه و زمان و مکان انواع دیگر می جنگد. و شوپنهاوئر اشاره به شرور زیادی در جهان می کند که در این مختصر نمی گنجد. به عقیده شوپنهاوئر بنیاد اخلاق شفقت و احساس همدردی از مشاهده رنج دیگران است. با این حال تکلیف چیست و آیا این درد را درمانی هست؟ از اینکه به عقیده شوپنهاوئر اصل و حقیقت جهان اراده و نفس است و علم و عقل فرع و عرض می باشند و نفس بر عقل غالب است، نباید چنین پنداشت که او این امر را می پسندد و نیکو می داند؛ بلکه به کلی عکس این است. نمی توان بر رنج و شر حیات پیروز شد مگر آنکه اراده تابع عقل و علم شود.

آشنائی با آلبرت اینشتین

آلبرت اینشتین (۱۴ مارس ۱۸۷۹، آلمان - ۱۸ آوریل ۱۹۵۵، آمریکا) فیزیکدان مشهوری است که بسیاری او را بزرگترین دانشمند سده بیستم میدانند. او مولف نظریه های نسبیت عام و نسبیت خاص است و کمکهای مهمی به مکانیک کوانتومی، مکانیک آماری و کیهان شناسی کرده است. او جایزه نوبل فیزیک را در سال ۱۹۲۱ به خاطر شرح اثرهای فوتوالکتریک و خدماتش به فیزیک نظری دریافت کرد. پس از خورشیدگرفتگی سال ۱۹۱۹، گروه اعزامی تایید کردند که پرتوهای نورانی ستاره ها توسط جاذبه ی خورشید منحرف میشوند، درست همانطور که او در نظریه نسبیت پیشبینی کرده بود. بدین ترتیب اینشتین شهرت جهانی به دست میآورد. در سالهای بعد شهرت او از

هر دانشمند دیگری در تاریخ فراتر رفت. امروزه در فرهنگ عمومی، نام اینشتین مترادف هوش زیاد و فرد نابغه شده است.

جوانی و تحصیلات: اینشتین در ۱۴ مارس ۱۸۷۹، از پدر و مادری یهودی، در شهر اولم در ایالت وورتمبرگ آلمان که در حدود ۱۰۰ کیلومتری شرق اشتوتگارت قرار گرفته است زاده شد. والدینش هرمان اینشتین، که کارخانه کوچکی برای تولید محصولات الکتروشمیایی داشت و پائولین کوخ بودند. خانواده آلبرت یهودی بودند و او را به مدرسه ابتدایی کاتولیک فرستادند. آلبرت به اصرار مادرش نواختن ویلون را فراگرفت. هرچند که ابتدا علاقه ای به این کار نداشت و آن را رها کرد، اما بعدها نواختن سوناتهای ویلون موتزارت آرامش زیادی به او میدادند. وقتی اینشتین پنج سال داشت، پدرش به او قطب نمایی جیبی نشان داد، و اینشتین پی برد که چیزی در فضای تهی بر روی عقربه آن اثر میگذارد. او بعدها میخواست این آزمایش را به عنوان یکی از الهام بخش ترین آزمایشهای زندگیش توصیف کند. آلبرت اینشتین به هیچ عنوانی کودک اعجوبه ای نبود و حتی مدت زیادی طول کشید تا سخن گفتن آموخت بطوریکه پدر و مادرش وحشت زده شدند که مبدا فرزندشان ناقص و غیرعادی باشد اما سرانجام آغاز به حرف زدن کرد ولی اکثر اوقات ساکت و خاموش بود و هرگز بازیهای عادی را که ما بین کودکان انجام میگرفت و موجب سرگرمی کودک و نیز محبت میان آنها میشود را دوست نداشت. آلبرت در گفتگویی با جیمز فرانک گفته بود «گاهی از خود میپرسم که چطور شد تدوین چنین نظریه ای به دست من انجام گرفت؟ به نظرم علتش این باشد که آدم طبیعی هیچ گاه از فکر کردن درباره مساله های زمان و مکان باز نمیایستد. من از کودکی راجع به اینها فکر کرده بودم ولی رشد فکری من به تاخیر افتاد در نتیجه موقعی به تفکر درباره مکان و زمان پرداختم که دیگر بزرگ شده بودم و بالطبع ژرف تر از کودکی که دارای استعدادهای طبیعی است توانستم به مساله بیانديشم»

کار و مدرک دکترا: پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه، اینشتین نتوانست شغلی در رابطه با تدریس پیدا کند. پدر یکی از همکلاسی هایش به او کمک کرد تا در یکی از دفاتر ثبت اختراع در سوئیس در سال ۱۹۰۲ استخدام شود.

سال های آخر: وی در خلال جنگ جهانی دوم به آمریکا مهاجرت کرد تا در پروژه ای که این کشور به منظور تحقیقات برای ساخت بمب اتمی راه اندازی کرده بود شرکت کند. پس از پایان جنگ و تاسیس اسرائیل به آن کشور مهاجرت کرد و به عنوان عضو هیئت علمی و استاد در دانشگاه عبری اورشلیم به تدریس پرداخت. سرانجام دوباره به آمریکا بازگشت و در شهر پرینستون ساکن شد و در روز هجدهم آوریل ۱۹۵۵ در همانجا در گذشت.

ویژگی های او : وی از کودکی تلاش داشت تا برای عده بیشتری از هموعان خود و به ویژه کسانی که در حول و حوش او میزیسته اند سودمند باشد. ویژگی دوم او ذوق هنریش بود که اینشتین را و امیداشت که نه تنها اندیشه کلی مومی خود را به نحوی روشن و منطقی مرتب سازد بلکه روش تنظیم و بهینه سازی آنها به نحوی باشد که چه خود او و چه مستمعان از نظر جهان شناسی نیز لذت ببرند. هدف اینشتین این بود که فضای مطلق را از فیزیک براندازد، نظریه نسبیت ۱۹۰۵ که در آن اینشتین فقط به حرکت مستقیم الخط متشابه پرداخته بود اینشتین با کمک از اصل تعادل پدیده های جدیدی را در مبحث نور پیش بینی کند که قابل مشاهده بوده اند و میتوانست صحت نظریه جدید او را از لحاظ تجربی تأیید کرد.

کارهای ترجمه شده ی اینشتین به زبان فارسی : مقالات و کتابها : مقالات علمی اینشتین؛ محمود مصاحب، انتشارات پیروز/انتشارات فرانکلین . نسبیت نظریه خصوصی و عمومی؛ غلامرضا عسجدی، موسسه انتشارات امیرکبیر . فیزیک و واقعیت؛ محمدرضا خواجه پور، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی . نسبیت و مفهوم نسبیت؛ محمدرضا خواجه پور، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. تکامل فیزیک؛ به همراه لئوپولد اینفلد، احمد آرام، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی . حاصل عمر؛ ناصر موفقیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی . اینشتین ۱۹۰۵: مجموعه مقاله های سال ۱۹۰۵؛ آلبرت اینشتین، ترجمه احمد شریعتی . درباره ی او . رنجهای آلبرت اینشتین؛ آنتونیا والتین، ترجمه هوشنگ گرمان، انتشارات توکا . اینشتین؛ ژوزف شوارتز و مایکل مک گینس، ترجمه آرام قریب، موسسه نشر و پژوهش شیرازه . اینشتین در ۹۰ دقیقه؛ جان و مری گریبین، ترجمه مسعود سلطانی، انتشارات ذکر .

هشت موضوع شگفت انگیز از زندگی آلبرت اینشتین : هشت موضوع شگفت انگیز از زندگی آلبرت اینشتین، که شما هیچ گاه آنان را نمی دانستید. بله،همگی ما می دانیم که اینشتین این فرمول $E=mc^2$ را کشف کرد. اما واقعیت آن است که چیز های کمی در مورد زندگی خصوصی اش می دانیم،خودتان را با این هشت مورد،شگفت زده کنید : ۱ - او با سر بزرگ متولد شد . وقتی اینشتین به دنیا آمد او خیلی چاق بود و سرش خیلی بزرگ تا آنجایی که مادر وی تصور می کرد، فرزندش ناقص است،اما او بعد از چند ماه سر و بدن او به اندازه های طبیعی بازگشت . ۲ - حافظه اش به خوبی آنچه تصور می شود، نبود . مطمئنا اینشتین می توانسته کتابهای مملو از فرمول و قوانین را حفظ کند،اما برای به یاد آوری چیز های معمولی واقعا حافظه ضعیفی داشته است. او یکی از بدترین اشخاص در به یاد آوردن سالروز تولد عزیزان بود و عذر و بهانه اش برای این فراموشکاری، مختص دانستن آن [تولد]برای بچه های کوچک بود . ۳ - او از داستانهای علمی-تخیلی متنفر بود ؛ اینشتین از داستانهای تخیلی بیزار بود. زیرا که احساس می کرد ،آنها باعث تغییر درک عامه مردم از علم می

شوند و در عوض به آنها توهم باطلی از چیزهایی که حقیقتاً نمی توانند اتفاق بیفتند میدهد. به بیان او "من هرگز در مورد آینده فکر نمی کنم، زیرا که آن به زودی می آید. به این دلیل او احساس می کرد کسانی که بطور مثال بشقاب پرنده ها را می بینند باید تجربه هایشان را برای خود نگه دارند .

۴ - او در آزمون ورودی دانشگاه اش رد شد . در سال ۱۸۹۵ در سن ۱۷ سالگی ، انیشتین که قطعاً یکی از بزرگترین نوابغی است، که تا کنون متولد شده، در آزمون ورودی دانشگاه فدرال پلی تکنیک سوئیس رد شد . در واقع او بخش علوم و ریاضیات را پشت سر گذاشت ولی در بخش های باقیمانده، مثل تاریخ و جغرافی رد شد. وقتی که بعدها از او در این رابطه سوال شد؛ او گفت: آنها بی نهایت کسل کننده بودند، و او تمایلی برای پاسخ دادن به این سوالات را در خود احساس نمی کرد . ۵ - علاقه ای به پوشیدن جوراب نداشت . انیشتین در سنین جوانی یافته بود که شصت پا باعث ایجاد سوراخ در جوراب می شود. سپس تصمیم گرفت که دیگر جوراب به پا نکند و این عادت تا زمان مرگش ادامه داشت . علاوه بر این او هرگز برای خوشایند و عدم خوشایند دیگران لباس نمی پوشید، او عقیده داشت یا مردم او را می شناسند و یا نمی شناسند. پس این مورد قبول واقع شدن [آن هم از روی پوشش] چه اهمیتی میتواند داشته باشد؟ ۶ - او فقط یکبار رانندگی کرد . انیشتین برای رفتن به سخنرانی ها و تدریس در دانشگاه، از راننده مورد اطمینان اش کمک می گرفت. راننده وی نه تنها ماشین او را هدایت می کرد، بلکه همیشه در طول سخنرانی ها در میان، شنوندگان حضور داشت.

انیشتین، سخنرانی مخصوص به خود را انجام می داد و بیشتر اوقات راننده اش، بطور دقیقی آنها را حفظ می کرد . يك روز انیشتین در حالی که در راه دانشگاه بود، باصدای بلند در ماشین پرسید: چه کسی احساس خستگی می کند؟ راننده اش پیشنهاد داد که آنها جایشان را عوض کنند و او جای انیشتین سخنرانی کند، سپس انیشتین بعنوان راننده او را به خانه بازگرداند . عدم شباهت آنها مسئله خاصی نبود. انیشتین تنها در يك دانشگاه استاد بود، و در دانشگاهی که وقتی برای سخنرانی داشت، کسی او را نمی شناخت و طبعاً نمی توانست او را از راننده اصلی تمیز دهد . او قبول کرد، اما کمی تردید در مورد اینکه اگر پس از سخنرانی سؤالات سختی از راننده اش پرسیده شود، او چه پاسخی خواهد داد، در درونش داشت . به هر حال سخنرانی به نحوی عالی انجام شد، ولی تصور انیشتین درست از آب در آمد. دانشجویان در پایان سخنرانی انیشتین جعلی شروع به مطرح کردن سؤالات خود کردند . در این حین راننده باهوش گفت "سؤالات بقدری ساده هستند که حتی راننده من نیز می تواند به آنها پاسخ گوید" سپس انیشتین از میان حضار برخاست و به راحتی به سؤالات پاسخ داد، به حدی که باعث شگفتی حضار شد . ۷ - الهام گر او يك قطب نما بود . انیشتین در سنین نوجوانی يك قطب نمابه عنوان هدیه تولد از پدرش دریافت کرده بود . وقتی که او طرز کار قطب نما

را مشاهده می نمود، سعی می کرد طرز کار آن را درک کند، او بعد از انجام این کار بسیار شگفت زده شد. بنابر این تصمیم گرفت علت نیروهای مختلف در طبیعت را درک کند . ۸ - راز نهفته در نبوغ او بعد از مرگ انیشتین در ۱۹۵۵ مغز او توسط توماس تولتز هاروی برای تحقیقات برداشته شد. اما اینکار بصورت غیر قانونی انجام شد. بعدها پسر انیشتین به او اجازه تحقیقات در مورد هوش فوق العاده پدرش را داد . هاروی تکه هایی از مغز انیشتین را برای دانشمندان مختلف در سراسر جهان فرستاد. از این مطالعات دریافت می شود که مغز انیشتین در مقایسه با میانگین متوسط انسانها، مقدار بسیار زیادی سلولهای گلیال که مسئول ساخت اطلاعات هستند داشته است. همچنین مغز انیشتین مقدار کمی چین خوردگی حقیقی موسوم به شیار سیلویوس داشته، که این مسئله امکان ارتباط آسان تر سلولهای عصبی را بایکدیگر فراهم می سازد . علاوه بر اینها مغز او دارای تراکم و چگالی زیادی بوده است و همینطور قطعه آهیانه پایینی دارای توانایی همکاری بیشتر با بخش تجزیه و تحلیل ریاضیات است.

آشنائی بابیلز پاسکال

بیلز پاسکال در ژوئن سال ۱۶۲۳ میلادی در کلرمون فرانسه به دنیا آمد . او سومین فرزند و تنها سه سال سن داشت ، از دنیا رفت . اتین پاسکال قاضی محلی کلرمونو خود صاحب وجاهت علمی بود . در سال ۱۶۳۲ خانواده پاسکال که شامل پدر و چهار فرزند او می شد ، کلرمون را به قصد اقامت در پاریس ترک کرد . پدر بیلز دیدگاه های آموزشی نامتعارفی داشت و به این ترتیب تصمیم گرفت تا کار تعلیم پسرش را شخصاً مدیریت کند . برای آن که تکالیف سنگینی به وی تحمیل نشود ، او را در خانه آموزش دادند و برنامه آموزشی به گونه ای تنظیم شده بود که ابتدا تنها محدود به یادگیری زبان ها باشد و تا پانزده سالگی هیچ سخنی از ریاضیات به میان نیاید . به همین دلیل پدر تمام کتاب های ریاضی را از خانه خارج کرد . طبیعتاً این ممنوعیت حسس کنجکاوی کودک را برانگیخت و وی را واداشت تا به پرس و جو در این باره بپردازد . دوازده ساله بود که درباره دانش هندسه از معلم سرخانه خود سؤال کرد و وی آن را علم ساخت اشکال دقیق و تعیین نسبت های میان اجزاء گوناگون این اشکال معرفی نمود . بیلز که از مطالعه این دانش نهی شده بود ساعات بازی خود را به کشف ویژگی های فراوانی درباره اشکال هندسی نایل شود که از همه مهم تر اندازه گیری مجموع زوایای داخلی مثلث بود . او برای این کار دایره ای رسم کرد و مثلث های گوناگونی را از کاغذ برید . بیلز رأس های زاویه های هر مثلث را بر مرکز دایره قرار می داد و با دوران دادن مثلث ، پهلوهایی زاویه ها را بر هم منطبق می ساخت . او دریافت که جمع زاویه های داخلی هر مثلث برابر با دو زاویه قائمه (راست) است . پدر که به شدت تحت تأثیر استعداد شگفت انگیز این کودک قرار گرفته بود ، از

تصمیم خود چشم پوشید و یک جلد از کتاب اصول اقلیدس را به وی هدیه کرد . بیلز با اشتیاق به مطالعه کتاب پرداخت و به زودی بر آن مسلط شد . چهارده ساله بود که به همراه پدر در جلسات هفتگی هندسه دانان بزرگ فرانسه شرکت می جست . از این جلسات بود که در نهایت فرهنگستان علوم فرانسه شکل گرفت . در ژوئن سال ۱۶۳۹، بیلز پاسگال زمانی که شانزده سال داشت در یکی از جلسات مقاله ای ارائه داد که در آن شماری از قوانین هندسه پروژکتیو ، از جمله قضیه شش گوش اسرارآمیز مطرح شده بود . در دسامبر سال ۱۶۳۹ خانواده پاسگال بار دیگر مهاجرت کرد . آنان پاریس را به قصد زندگی در روئن ترک کردند. اتین در این شهر به سمت تحصیلدار مالیاتی شمال نورماندی برگزیده شده بود .مدت کوتاهی پس از اقامت در این شهر در فوریه سال ۱۶۴۰ بلیزنخستین اثر خود با عنوان مقاله ای درباره مقاطع مخروطی به چاپ رسانید و برای کمک پدرش در جمع آوری مالیات ها ، نخستین ماشین حساب دیجیتال (رقمی) را ابداع کرد . او در فاصله سال های ۱۶۴۲ تا ۱۶۴۵ به مدت سه سال روی این طرح ابتکاری کار کرد . دستگاه وی که به پاسکالین نامیده شده است ، شباهت زیادی به ماشین های محاسبه مکانیکی دهه ۱۹۴۰ میلادی دارد . البته نمی توان پاسکال را نخستین مخترع ماشین های محاسبه دانست . زیرا پیش از او در سال ۱۹۷۱ شخصی به نام شیکارد دستگاه دیگری را ساخته بود . مشکل اصلی پاسگال یافتن راه حلی برای انجام محاسبات در سامانه پولی رایج فرانسه در آن زمان بود . در این سامانه هر لیور معادل ۲۰ س.ل . هر سول معادل ۱۲ دنیر محسوب می شد . تا سال ۱۷۹۹ میلادی این واحد های پولی در فرانسه رایج بودند . در بریتانیا نیز تا سال ۱۹۷۱ سامانه ای با روش های تزیید چندگانه رواج داشت . محاسبه با این روش ها نسبت به دستگاه دهندهی مرسوم دشواری های فنی فراوانی را به وجود می آورد . با این حال پاسگال بر مسائل متعدد غلبه کرد و تولید دستگاه های حسابگر در سال ۱۶۴۲ آغاز شد . تاریخ نگاری به نام آدامسون ، نوشته : " در سال ۱۶۵۲ ، پنجاه و دو پیش نمونه (از ماشین حساب های پاسگال) ساخته شده بود ولی تنها تعداد اندکی از آن ها به فروش رفت . در نتیجه در همان سال تولید آن ها متوقف گردید . " وقایع سال ۱۶۴۲ برای پاسگال جوان اهمیت زیادی داشت . در آن سال پای پدرش مجروح شد و او به ناچار در منزلش بستری شد . دو برادر جوان که از پیروان یک جنبش مذهبی مسیحی بودند ، مراقبت از وی را بر عهده گرفتند . آن دو تاثیر شگرفی بر بیلز گذاشتند و این تاثیر در او روحیه ای عمیقاً مذهبی به وجود آورد . در همین دوره بود که او آزمون های گوناگونی را زمینه بررسی فشار جو انجام داد و در ضمن آن ، آزمایش های توریچلی را تکرار کرد . در این آزمایش می شد فشار جو را به صورت ارتفاع ستونی از جیوه که داخل یک لوله شیشه ای به صورت ارتفاع ستونی از جیوه که داخل یک لوله شیشه ای با یک انتهای مسدود قرار داشت ، تخمین زد . او در نقاطی با ارتفاع یکسان روی یک تپه به قرائت ارتفاع جیوه

پرداخت و اثبات کرد که فشار جو در نقاط هم ارتفاع مشابه است . به این ترتیب وی نظریات خود را درباره علل تغییرات باترومتریک مورد اثبات رسانید . در بیست و سوم سپتامبر همان سال رنه دکارت به ملاقات او شتافت . این دیدار که به مدت دو روز ادامه یافت به بحث درباره خلأ که دکارت اعتقادی بدان نداشت ، گذشت . دکارت در نامه ای که به دنبال این رویداد ، در ژوئن سال ۱۶۴۷ برای دانشوری به نام کارکاوای نوشته است : " این من بودم که دو سال پیش او را به انجام این کار ترغیب کردم . زیرا گرچه خود اقدام به آن نکره بودم ولی درباره موفقیت آن تردیدی نداشتیم . "

پاسکال در اکتبر سال ۱۶۴۷ نتایج آزمون هایی را که مربوط به خلأ بودند منتشر ساخت و این کار آتش اختلافات را با آن دسته از دانشمندان که همانند دکارت مخالف بودند ، دامن زد . او در آگوست ۱۶۴۸ مشاهده کرد که فشار جو با افزایش ارتفاع کاهش می یابد و نتیجه گرفت که در ناحیه فوقانی جو خلأ حاکم است . در این مورد هم دکارت در نامه ای خطاب به کریستیان هویگنس ، ناجوانمردانه می نویسد : "... اگر خلأیی هم باشد در کلمه خود پاسکال است . " پاسکال نظریه احتمالات را طی مکاتبات خود با فرما بنیان گذاری کرد . این مکاتبات شامل پنج نامه بود که در تابستان سال ۱۶۵۴ مبادله شدند . آنان به مسئله تاس که قبلاً توسط کاردان مورد بررسی قرار گرفته بود ، توجه کردند و نیز مسئله نقاط را که توسط کاردان و در همان مقطع زمانی توسط پاسیولی و تارتاگلیا مورد بررسی قرار گرفته بود ، مطالعه کردند . در این مسئله تاس این پرسش مطرح می شود که شخص باید چند بار تاس بریزد تا جفت شش بیاورد . در مقابل مسئله نقاط به این سوال پاسخ داده می شود که اگر بازی با تاس ها ناقص بماند چطور باید پول شرط بندی را تقسیم کرد . آن دو موفق شدند تا مسئله نقاط را برای یک بازی دو نفره حل کنند ولی برای حل آن در یک بازی سه نفر و یا بیشتر روش های ریاضی چندان توانمندی به دست ندادند . طی این مکاتبات بود که پاسکال ناخوش شد . او در یکی از نامه های خود به فرما به تاریخ جولای سال ۱۶۵۴ نوشته شده است ، می گوید : "... من هنوز بستری هستم و باید بگویم که دیروز عصر نامه شما به دستم رسید . " در سال ۱۶۵۰ زمانی که پاسکال در اوج پژوهش های علمی خود قرار داشت به ناگهان موضوع مورد علاقه خود را کنار گذاشت و به مطالعات مذهبی روی آورد . یا چنان که خود نوشته است : " به تفکر در عظمت و انحطاط بشر پرداخت . " . در همین زمان بود که او جوان ترین خواهر خود را به پیوستن به انجمن پورت رویال تشویق کرد . اتین پاسکال در سپتامبر ۱۶۵۱ میلادی از دنیا رفت . در نامه ای که به دنبال این واقعه توسط بیلز به یکی از خواهرانش نوشته است ، برداشت عمیق او از مرگ به طور اعم و مرگ پدرش به طور اخص بر اساس تعالیم مسیحیت کاملاً مشهود است . عقایدی که او در اینجا مطرح کرده است در شکل گیری مبانی کار فلسفی آینده وی که در اثری به نام پنسیس شرح داده شده اند ، موثر بوده است . او در سال ۱۶۵۳ مجبور شد تا مدیریت املاک پدرش را

برعهده بگیرد . در این زمان او توانست به زندگی سابق خود بازگردد و این بار آزمون های زیادی را درباره فشار اعمال شده از سوی گاهها و مایعات انجام دهد . طی همین دوره بود که او مثلث محاسباتی را که پیش تر توسط ریاضی دان بزرگ ایرانی حکیم عمر خیام شرح داده شده بود ، بار دیگر مطرح کرد و موفق شد تا به همراه پی یر فرما حساب جامعه و فاصله و احتمالات را ابداع کند . او در اندیشه ازدواج بود که بار دیگر حادثه ای بر زندگی اش تاثیری شگرفت گذاشت و وی را به سوی مذهب سوق داد . در بیست و سوم نوامبر سال ۱۶۵۴ هنگامی که پاسکال بر درشکه ای چهار اسبه سوار بود ، اسب ها رم کردند . دو نفر سورچی از نرده پل نویلی به رودخانه سن پرت شدند و خود او نیز به نحوی معجزه آسا از مرگ حتمی نجات یافت . او که همواره بخشی از ابعاد وجودش آمیخته به اسرار بود ، این واقعه را فراخوانی ماورایی برای ترک امور دنیوی تلقی کرد . بی درنگ شرحی از ماجرا را بر قطعه ای کاغذ پوستی نوشت و پس از آن در تمام عمر روی قلب خود جای داد تا همواره میثاق الهی خویش را به یاد آورد . پاسکال اندک زمانی بعد به پورت رویال نقل مکان کرد و تا سال ۱۶۶۲ که از دنیا رفت در همان جا به زندگی پرداخت . در پورت رویال وی مراجعات مکرری به صومعه یانسنیست ها داشت و نامه هایی پی در پی را درباره مسایل مذهبی منتشر ساخت . این نامه ها در فاصله های سال های ۱۶۵۶ و ۱۶۵۷ بدون ذکر نام و در دفاع از دوستی به نام آنتونی آرنولد نگاشته می شدند . آرنولد از طرفداران ژزوئیت ها و مدافع یانسنیسم به شمار می رفت که به دلیل فعالیت های مذهبی متناقض در پیشگاه استادان الهیات پاریس در حال محاکمه بود . مشهورترین اثر پاسکال در باب فلسفه رساله ای با عنوان پنسیس است . این رساله مجموعه ای اندیشه های شخصی وی را درباره رنج های بشریت و ایمان به خداوند در بر می گیرد . پاسکال کار نگارش پنسیس را در اواخر سال ۱۶۵۶ آغاز کرد و طی سال های ۱۶۵۷ و ۱۶۵۸ آن را به اتمام رسانید . در این اثر اندیشه ای مطرح شده است که از آن با عنوان شرط بندی پاسکال یاد می شود . او مدعی است که به این ترتیب منطقی بودن ایمان به خداوند ثابت می شود . بر اساس این بحث : " اگر خدایی وجود نداشته باشد فرد معتقد چیزی را از دست نخواهد داد . ولی اگر خداوند وجود داشته باشد شخص بی اعتقاد همه چیز خود را خواهد باخت . " پاسکال در طرح این مسئله از مباحث مربوط به احتمالات و ریاضیات سود جسته است و در نهایت چنین نتیجه می گیرد که "...ما در هر حال چاره ای جز دست زدن به این قمار نداریم . " به تدریج مطالعه بی وقفه سلامت بیلز پاسکال را که اصولا از ثبات چندانی برخوردار نبود ، به خطر انداخت . او از سن هفده یا هجده سالگی به بی خوابی و سوهاضمه حاد مبتلا شد . در سال ۱۶۵۸ کار به جایی رسید که شب هنگام روی تخت دراز می کشید و به جای خوابیدن ، از شدت درد به خود می پیچید . در این هنگام بود که بار دیگر اندیشیدن به مسائل دشوار علم ریاضی را در فواصل بی خوابی و درد آغاز کرد . تنها

کاری که پاسکال در دوران بازنشستگی خود در پورت رویال در زمینه دانش ریاضی انجام داد ، مقاله ای بود که در سال ۱۶۵۸ درباره سیکلوئیدها نگاشت . جرقه ی این اندیشه زمانی به ذهن او رسید که او مشغول تحمل یکی از آن شب های آزار دهنده بود و بی درنگ پس از آن دندان دردی که وی را عذاب می داد ساکت شد . او این واقعه شگفت را پیامی الهی تلقی کرد که وی را به پی گیری راه حل مسئله سوق داده است و به دنبال کار را آغاز کرد . پاسکال گاه تا هشت ساعت در شبانه روز کار می کرد و حاصل این کار بی وقفه ارائه شرحی کامل و قابل قبول از هندسه سیکلوئیدی بود . او پس از آن دیگر علاقه چندانی به علوم از خود بروز نداد و سال های واپسین عمر خویش را وقف کمک به فقرا و شرکت در مراسم کلیسایی کرد . پاسکال در سن سی و نه سالگی ، پس از تحمل دردهای وحشتناکی که بر اثر گسترش غده بدخیم رشد یافته در معده اش به وجود آمده بودند ، از دنیا رفت . پاسکال مثلث حسابی موسوم به خیام - پاسکال را در سال ۱۶۵۳ به کار گرفت . ولی تا سال ۱۶۶۵ هیچ شرحی از آن به چاپ نرسانید . این مثلث به این صورت ترسیم می شود که در آن هر خط افقی شامل مجموعه اعدادی است که مقدار هر یک از آن ها برابر با حاصل جمع عدد واقع در سمت چپ آن با سایر اعداد بالاتر ، تا راس ستون مربوط است . برای نمونه عدد ۲۰ در جدول برابر است با : $1 + 6 + 3 + 1$. اعداد هر خط مجموعه ای را تشکیل می دهند که امروزه آن ها را اعداد فیگوره می نامیم . برای نمونه اعداد موجود در خط یکم را اعداد ردیف یکم می نامیم . اعداد خط دوم را اعداد ردیف دوم یا اعداد طبیعی می نامیم و به همین ترتیب اعداد ردیف سوم ، چهارم و ... را داریم . به راحتی می توان نشان داد که اعداد m از خط n عبارت است از : $(m - 1)! / (m - n)!(n - 1)!$ مثلث خیام - پاسکال در هر ردیف مورد نظر با رسم خط موربی ضرایب بسط یک دو جمله ای را به دست می دهند . برای نمونه اعداد موجود در خط مورب پنجم که عبارت است از ۱ ، ۴ ، ۶ ، ۴ و ۱ می باشند ، ضرایب بسط عبارت $(a + b)^4$ می باشند . پاسکال از مثلث خود برای منظور نیز استفاده کرده است . او را چنین توصیف کرده اند : "... مردی میانه قامت با صدایی رسا و خصلتی سلطه جو ... که بخش اعظم زندگی خود را در دوره بزرگسالی با رنج های فراوان گذراند . همواره سلامتی شکننده ای داشت و حتی در روزهای جوانی نیز دچار میگرن می شد . " و نیز شخصیت او را چنین خلاصه کردند : " محتاط ، سرسختانه محافظه کار ، کمال گرا ، ستیزه جو تا حدی قلندری سنگدلانه و با این حال علاقه مند به فروتنی و بی آزاری . " او که یک ریاضی دان ، فیزیک دان و سخنران بلیع مذهبی بود ... از انبوه استعداد های خدادادی خود شرمناک می نمود . گفته اند که آن چه او را از کشف حسابان بسیار خرد باز داشت ، جهت گیری ذهنی بسیار سخت آن بوده است . بخش ابعاد شخصیتی و یافته های این مرد بزرگ همواره هاله ای از اسرار قرار داشته اند ، چنان که وی خود درباره کشف های خود می نویسد : " در کنار هستی من گردابی است که شما آن را نمی

بینید . من هر آن چه را که می خواهم از درون آن بیرون می آورم و به این گونه است که موفق به حل مسائل بزرگ می شوم . " او در ۱۹ آگوست سال ۱۶۶۲ در سن سی و نه سالگی از دنیا رفت .

آشنائی با جواهر لعل نهرو

جواهر لعل نهرو (زاده ۱۴ نوامبر ۱۸۸۹ برابر با ۲۳ آبان ۱۲۶۸ - درگذشت ۲۷ مه ۱۹۶۴ برابر با ۶ خرداد ۱۳۴۳) از رهبران جنبش استقلال هند و کنگره ملی هند بود. او به عنوان اولین نخست وزیر هند پس از اعلام استقلال در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ (۲۳ مرداد ۱۳۲۶) انتخاب شد. تا پیش از استقلال هند، نهرو مدت ۱۰ سال از عمرش را (به گونه ای نامنظم) در زندانهای استعماری گذراند. پس از نخست وزیری او با کمک افراد میهن دوستی چون سردار پاتل و دکتر آمبدکار توانست قوانین جدیدی را برای ساختاردهی مجدد به جامعه هند تصویب کند که مهمترین آنها لغو نظام کاست بود. نهرو همراه با احمد سوکارنو، مارشال تیتو و جمال عبدالناصر از پایه گذاران جنبش عدم تعهد به شمار می رود.

جواهر و کمالا در روز عروسی : پدر او موتیلال نهرو و مادرش سواروپ رانی نام داشتند. موتیلال نهرو که خود وکیل و رهبری سیاسی بود در الله آباد مردی ثروتمند به شمار میرفت و بغیر از جواهر دارای سه دختر هم بود. جواهر که در بهترین مدارس هند تحصیل کرده بود به مدرسه هارو، کالج ترینیتی آکسفورد و اینتر تمپل رفت تا پیش از ورود به سیاست در رشته حقوق تحصیل کند.

جواهر در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۴) با کمالا نهرو ازدواج کرد. او در هنگام ازدواجش در ۸ فوریه ۱۹۱۶ (۱۸ بهمن ۱۲۹۴) ۲۷ سال داشت و وکیل کاملی شده بود که در بریتانیا تحصیل کرده بود. کمالا از خانواده مشهور کشمیری ساکن در دهلی بود که در کار بازرگانی بودند.

آثار : مجموعه کتاب سه جلدی نگاهی به تاریخ جهان (ترجمه فارسی محمود تفضلی) از جمله آثار ارزشمند این شخصیت سیاسی در هند است که در زمانی که در زندان بوده به شیوه نامه نگاری برای دخترش ایندیرا تحریر شده است.

کشف هند : به سوی آزادی (زندگینامه نهرو به قلم خودش)

سیاست : نهرو در زمان نخست وزیری اش با کارهای خود باعث افزایش شدید پرستیژ سیاسی هند در جهان گردید و رهبری جنبش عدم تعهد را به دست گرفت هر چند که اشتباهاتی نیز درباره اختلافات مرزی با چین داشت . چگونه میتوان باور کرد که میشود ملتی را برای همیشه سرکوب کرد آنهم ملتی که برای آزادی تلاش میکند و آماده است بهای زیانهای تلاشهایش را هم بپردازد. جواهر لعل نهرو : فیل بسیار بزرگ و نیرومند است، بسیار نیرومندتر از فیلان کوچکی که روی گردنش می نشیند، با این همه فیلان می تواند بیندیشد و چون بهتر از فیل می اندیشد ارباب و آقای

فیل شده است . جواهر لعل نهرو : چشم داشت احترام از هیچ کس نداشته باش تا احترامی که به تو می گذارند، شیرین تر جلوه کند . جواهر لعل نهرو : به گذشته خود هرگز نمی اندیشم، مگر آنکه بخواهم از آن نتیجه ای بگیرم . جواهر لعل نهرو : برگرداندن تصاویر آویخته بر دیوار، مسیر تاریخ را دگرگون نمی کند . جواهر لعل نهرو : می توان در ظرف دو سال يك کارخانه ذوب آهن ساخت، ولی برای تربیت يك مدیر برای این صنعت باید بیست سال وقت صرف کرد . جواهر لعل نهرو : بیشتر مردم معمولاً دلیل کارهای خود را از یاد می برند و بعدها بدون اینکه بفهمند چرا، از کارهای دیگران پیروی می کنند . جواهر لعل نهرو : اگر پول برای تهیه ی چیزهایی که مورد نیازمان است صرف نشود هیچ ثمره ای ندارد . جواهر لعل نهرو : پنداشتن بسیار شیرین است زیرا ما با پنداشته های خود می توانیم افسانه های پریان را هم بسازیم . جواهر لعل نهرو : میدان جنگ به کسی فرصت مطالعه نمی دهد؛ هرکس هر چه می داند باید به کار ببرد . جواهر لعل نهرو : اکنون در هر کشوری مردم تصور می کنند که خودشان بهتر و باهوش ترین مردمانند و دیگران به خوبی و شایستگی ایشان نیستند . جواهر لعل نهرو : ما باید ببینیم که در رفتار و آداب ما چه چیزهای خوبی هست و بکوشیم تا آنها را پاس داریم و هر چه را هم بد است باید به دور افکنیم . همچنین اگر در کشورهای دیگر هم چیزهای خوبی هست مسلماً باید آنها را فرا گیریم . جواهر لعل نهرو : اکنون روزگاری است که شخصی که هیچ کار نمی کند پولهای اضافی هنگفتی به دست می آورد، در حالی که بیشتر کسانی که با زحمت و سختی، کار زیادی انجام می دهند هیچ سهمی از آن به دست نمی آورند! جواهر لعل نهرو : اگر بخواهیم چیزی درباره ی دنیای خودمان بدانیم نباید تنها به کشور کوچکی که ممکن است در آن به دنیا آمده باشیم بیندیشیم بلکه باید به تمام کشورها و تمام مردمی که بر روی زمین هستند فکر کنیم . جواهر لعل نهرو : مردمی که در يك کشور زندگی می کردند و به هم نزدیکتر بودند طبعاً با یکدیگر بیشتر آشنا می شدند و تصور می کردند که بهتر از مردمان دیگری هستند که در کشورهای دیگر زندگی می کنند و در کمال نادانی با یکدیگر می جنگیدند . جواهر لعل نهرو : بهترین نشانه ی تمدن، وجود انسان بزرگوار و نیک است که خودخواه نباشد و همراه با دیگران برای خوشبختی همه کار کند . جواهر لعل نهرو : هرچند مرد تفنگدار به اندازه ی يك مرد بی سلاح متمدن نباشد، نباید به او گفت که متمدن نیست زیرا در غیر این صورت با تفنگی او را از پا در خواهد آورد . جواهر لعل نهرو : هر کس خودش و کشورش را خوبتر و بهتر از دیگران می شمارد، اما در حقیقت هیچ کسی نیست که در خود میزانی خوبی و میزانی هم بدی نداشته باشد و به همین شکل، هیچ کشوری هم نیست که در آن چیزهای بد و از برخی نظرها خوب نباشد. جواهر لعل نهرو

جنگیدن مردم با هم و کشتن یکدیگر نابخردانه ترین کاری است که انسان می تواند بکند؛ این کار برای هیچ کس ثمری ندارد . جواهر لعل نهرو : نیروی فکر، آدمیزاد را از حیوانات متمایز ساخت.

همین نیرو آنان را از نیرومندترین و بزرگترین حیوانات وحشی هم نیرومندتر ساخت . جواهر لعل نهرو : تنها راه حقیقی برای درك داستان زمین این نیست که در این باره در کتابهای مردم دیگر، مطالبی بخوانیم بلکه بهتر این است که به خود کتاب طبیعت باز گردیم . جواهر لعل نهرو : ما باید خوبی را در هر جا پیدا می کنیم بگیریم و بکوشیم تا بدی را هم از هر جا که هست دور سازیم. جواهر لعل نهرو : کار نکردن و دیگران را برای خود به کار واداشتن، مایه ی افتخار و غرور آدمی نیست . جواهر لعل نهرو : ما باید بکوشیم تا سراسر جهان به گونه ای در آید که بتوان در آن شادمان تر و خوشبخت تر زندگی کرد.

آشنائی با مادام کوری

((ماری اسکودو وسکا)) در سال ۱۸۶۷ در ورشو لهستان متولد شد و در ۲۳ سالگی برای دریافت دانشنامه به پاریس رفت و در سال ۱۸۹۵ با ((پی یر کوری)) استاد فیزیک و شیمی در شهر پاریس ازدواج کرد و برای گذراندن دوره دکترای خود بنا به پیشنهاد شوهرش درصدد جستجوی اجسامی غیر از اورانیوم که دارای همان خواص باشند برآمد. مادام کوری سایر مواد معدنی را مورد آزمایش قرار داد و ملاحظه نمود که تشعشع یکی از مواد معدنی قوی تر از اورانیوم است. مادام کوری و شوهرش هردو مشغول به کار شدند و در روزهای ۱۸ و ۲۶ ژانویه سال ۱۸۹۸ موفق به اکتشاف پولونیوم و رادیوم گردیدند. پی یر کوری به اتفاق بکرل و مادام کوری در سال ۱۹۰۳ به دریافت جایزه فیزیک مفتخر شدند ولی در سال ۱۹۰۶ در اثر تصادف با گاری درگذشت و مادام کوری پس از مرگ شوهرش به ادامه مطالعات خود پرداخت و در سال ۱۹۱۰ موفق به تهیه رادیوم خالص شد و در این هنگام استاد دانشگاه سوربون و عضو آکادمی طب شد. وی در سال ۱۹۱۱ برای دومین بار موفق به دریافت جایزه نوبل (این بار در شیمی) شد. او در چهارم ژوئیه ۱۹۴۳ در گذشت. زمانی که ماری کوری در سال ۱۸۹۵ در انباری چوبی کوچکی که آزمایشگاه او بود شروع بکار کرد، نه او و نه هیچ کس دیگر چیزی در باره عنصر شیمیایی رادیوم نمیدانست و این عنصر هنوز کشف نشده بود.

البته یکی از همکاران پژوهشگر پاریسی و فیزیکدان فرانسوی، «هانری بکرل»، در آن زمان تشخیص داده بود که عنصر شیمیایی اورانیوم، پرتوهایی اسرار آمیز نامرئی از خود میافشاند. بکرل به طور اتفاقی یک قطعه کوچک از فلز اورانیوم را بر روی یک صفحه فیلم نورنندیده که در کاغذ سیاه پیچیده شده بود گذاشته بود. صبح روز بعد مشاهده کرد که صفحه فیلم درست مثل این که نور دیده باشد سیاه شده است. بدیهی بود که عنصر اورانیوم، پرتوهایی را از خود ساطع کرده بود که از کاغذ سیاه گذشته و بر صفحه فیلم اثر کرده بودند. بکرل این فرآیند را دوباره با سنگ معدنی که سنگی سخت و سیاه قیرگون است و از اورانیوم بدست میآید، تکرار کرد. این بار، اثری که سنگ بر روی صفحه فیلم

گذاشته بود، حتی از دفعه قبل هم قویتر بود. بنابراین میبایست به غیر از عنصر اورانیوم، یک عنصر پرتوزای دیگر هم در سنگ وجود میداشت. در ۱۲ آوریل ۱۸۹۸ کوریه‌ها نظریه خود را به آکادمی علوم پاریس گزارش کردند. در ۱۴ آوریل، کوریه‌ها با همکاری «لمون» شیمیدان فرانسوی، به جستجوی عنصر ناشناخته مزبور پرداختند. نتیجه گرانیه‌های این کار پرزحمت و طاقت فرسا تنها چند قطره از ماده ای بود که آنها این ماده را در لوله های شیشه ای آزمایشگاهی نگهداری میکردند. بر اثر این کارهای طاقت فرسا در نخستین زمستان، ماری کوری دچار نوعی عفونت و التهاب ریوی شد و تمام فصل را مریض بود. ولی پس از بهبودی، کار پختن مواد در دیگها را در آزمایشگاه از سر گرفت. پس از آن، نخستین دخترش به نام ارینه متولد شد. پیر و ماری کوری در ماه جولای (مرداد ماه) همان سال توانستند این مسئله را انتشار دهند که سنگ معدن به غیر از اورانیوم، دو عنصر پرتوزای دیگر را نیز در خود دارد. نخستین عنصر را به یاد محل تولد و بزرگ شدن ماری کوری که لهستان بوده است، پولونیوم نامیدند و دومین عنصر را که اهمیت زیادی داشت رادیوم نامیدند که از واژه لاتین به معنی «پرتو» الهام میگرفت. در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۸ (۵ دی ماه ۱۲۷۷) اعضای آکادمی علوم پاریس، گزارشی تحت عنوان «درباره ماده شدیداً رادیواکتیوی که در پشبلند وجود دارد» انتشار دادند و این روز تاریخ تولد رادیوم است. پیدایش رادیوم در میان عناصر رادیو اکتیو طبیعی تقریباً به فوریت ثابت کرد که این عنصر مناسبترین عنصر رادیو اکتیو برای بسیاری کارهاست. بزودی معلوم شد که نیمه عمر رادیوم نسبتاً زیاد است (۱۶۰۰ سال). کشف رادیوم موجب دگرگونیهای اساسی در دانش بشر درباره خواص و ساخت ماده شد و منجر به شناخت و دستیابی به انرژی اتمی شد. ماری کوری به غیر از «لیونس پاولینگ» برنده جایزه نوبل در شیمی در سال ۱۹۵۴ و برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۶۲ تنها انسانی است که دو بار این جایزه ارزشمند را از آن خود کرده است.

آشنائی با کنفو سیوس

کنفوسیوس در ۵۵۱ پیش از میلاد در ایالت کوچک لو که امروزه بخشی از شهرستان جدید شاندونگ است متولد شد و در ۴۷۹ پیش از میلاد در گذشت. والدینش، که در زمان کودکی او زندگی را بدرو د گفتند، او را کونگ - کویی نامیدند. کنفوسیوس از کلمه لاتین کونگ فوزی، به معنای ((استاد بزرگ، کونگ)) گرفته شده است. نخستین زندگی نامه او ۳۷۵ سال پس از درگذشتش توسط سوماچیین، مورخ نامعتبر نوشته شد. در طول آن همه سال پس از در گذشت او، به واسطه آن که فردی مشهور و برجسته و نیز حکیم بود، افسانه های بسیاری درباره اش ورد زبانها بود و لذا سوماچیین در اطلاعاتی که درباره او کسب کرد، وارد شد. بر اساس اسطوره های چینی تولد کنفوسیوس در زمان معینی توسط اشباح خبر داده شده بود. وی در قرن ۶ ق. م متولد شد و در این

دوران آیین بودایی؛ جاین و زرتشتی در جهان ظهور پیدا کرد. نقل شده است که در هنگام تولد او تعدادی اژدها در غاری که او متولد شد حافظ وی بودند. و بانوانی که در حد فرشته بودند فضای غار را عطرآگین میکردند. گفته اند زمانی که متولد شد پشתי شبیه اژدها لبی مانند گاو و دهانی مانند دریا داشت و اسم او (کونگ فوتزه = استاد دانشمند) بود. در هنگام تولد پدرش ۷۰ سال داشت و در سن ۳ سالگی او را از دست داد. مادرش او را به مدرسه فرستاد و در همان کودکی جایگاه آینده او مشخص شد. در نوجوانی موسیقی و تیراندازی را در حد استادی آموخت و ۳ سال گیاه خواری کرد. در ۱۹ سالگی ازدواج و در ۲۳ سالگی زن خود را رها کرد. در ۲۲ سالگی آموزگار شد و منزل خود را محل آموزش و تربیت شاگردانش کرد و از آنها شهریه اندکی میگرفت. برنامه درسی او شامل تاریخ؛ شعر و آیین مردم داری بود. خودش نقل میکند که شعر منش انسان را میسازد و موسیقی منش را کمال میدهد و تاریخ کل گذشته را مطرح میکند. و او میگفت که من گذشته را مطرح میکنم.

وی میگوید: کسی که مشتاق نباشد حقیقت را باز نمیکند و به یاری کسی که نگران بیان نموده ای نباشد بر نمی خیزم. و برای کسی که یک گوشه موضوع را مطرح کنم و خود سه گوشه را دریابد سخن تکرار نمیکنم. اطمینان داشت داناترین مردمها از آوازش بهره ای نمیبهرند و کسی نمیتواند از سر خلوص به مطالعه فلسفه مردمی بپردازد که قبلاً ذهن خودش را پرورش داده باشد. او در ابتدا دارای چند شاگرد بیش نبود اما بعدها مردم متوجه شدند که در پس لبهای گاوی و دهان دریای او، فکری کنجکاو نهفته است. ۳۰۰۰ جوان را آموزش داد که همه آنها به مقامات عالی رسیدند و ۷۰ شاگرد او همیشه همراهش بودند. با آن که سختگیر بود اما بعضی از آنها را بیشتر از فرزند خود دوست میداشت. شاگردان تنبل خود را دوست نمیداشت و از آنها دوری میکرد و میگفت که سخت است وضع کسی که سراسر روز مشغول خوردن است بی آن که ذهن خود را به کاری بگمارد. چنین کسی در جوانی چنان که باید فروتن نیست و در طول عمر به کار نتیجه بخشی نمیپردازد و عمری دراز میکند و حکم آفت است. تصویری که از او کشیده شده است در پایان عمر با سری بیمو و صورتی چروکیده اما مصمم است. و ۴۹ صفت ویژه از وی ذکر کرده اند. در سفری یکبار از شاگردان به طور اتفاقی جدا شد و وقتی برای یافتن او از فردی سوال کردند او گفت: چرا من او را دیده ام با سیمای مانند سگ ولگرد و شبیه به دیو بود. و وقتی برای کنفوسیوس نقل کردند. گفت عالی، عالی است. کنفوسیون معلمی کهنه پرست بود که حدود شاگرد و معلمی را دوست داشت و دارای حالت خود ستایی بود و میگفت: اگر کسی مرا ۱۲ ماه داشته باشد کار مهمی برایش انجام میدهم و اگر ۳ ماه در کنارش باشم حکومتش را کامل میکنم. نمیگفت که من دانایی دارم اما میگفت که من ناقل سخنان خاقان های گذشته هستم. آرزو داشت که مقامی داشته باشد ولی برای به دست آوردن آن به سازش دور از شرف تن نمیداد. مقامهای دولتی زیادی را به او پیشنهاد کردند ولی چون واگذار

کنندگان را لایق نمیدید قبول نمیکرد. به شاگردان خود توصیه میکرد که انسان باید به خودبگوید که مرا با کی نیست که مقامی ندارم. پروای من این است که برای داشتن مقام شایسته گردم. با کی نیست که مشهور نیستم؛ خواهان آن هستم که لایق شهرت باشم. کنفوسیوس با شاگردانش در کوهی میرفت و پیر زنی را دید که در کنار گوری گریه میکند. به شاگردانش گفت که از او علت گریه اش را سؤال کنند. پیر زن گفت در این جا ببری پدر شوهر؛ شوهر و پسر مرا دریده است. کنفوسیوس گفت پس چرا از این جا نمیروی. زن گفت: در این جا آدم ستم کار وجود ندارد.

کنفوسیوس گفت: فرزندان من این را به خاطر داشته باشید که حکومت ستم کار بدتر از ببر است. طبق روایات یکی از خاقان های چین به نام (چی) او را به دربار خود فراخواند و درباره حکومت گفت: حکومت هنگامی نیک است که امیر؛ امیر باشد و وزیر؛ وزیر باشد. پدر؛ پدر باشد و پسر؛ پسر باشد. (یعنی هر کس در جای خود قرار گیرد). لذا خاقان خراج شهر (لین چیو) را به او داد اما وی نپذیرفت و گفت: من سخنی که در حد پاداش باشد نگفتم. امیر اسرار داشت که او مشاور دربار شود ولی وزیر او را منصرف نمود. وی برای مدتی سر کلانتر ایالت (چونگ تو) شد و به همین دلیل دزدی و تبهکاری از آن جا رخت بر بست. نقل است که اگر کسی چیزی گران بها پیدا میکرد یا آن را برنمیداشت و یا آن را به صاحبش میرساند. در زمان خاقان (کینگ) او سرپرست خدمات عمومی شهر (لو) شد. او در این مدت یک نوع اصلاحات ارضی انجام داد و بعد از مدتی وزیر جرایم شد و از آن پس در سرزمین لو صداقت و وفاداری خصلت مردان شد. و عفت و فرمانبرداری خصیصه زنان گردید. ایالت های هم جوار آمدند که از این الگوی موفق که پیروزی محسوب میشد استفاده نمایند اما موفق نشدند و همین علت حسادت آنها شد. مورخان نقل میکنند که ایالت های هم جوار لو از قدرت افزاینده آن جا به هراس افتادند و خاقان مکار آن گفت که باید کاری کنند تا کینگ به کنفوسیوس بد بین شود. به همین دلیل ایالت چی ۱۲۰ دختر زیبا با ۱۲۰ اسب برای او فرستاد و خاقان لو به نصایح کنفوسیوس توجه های نکرد و کنفوسیوس رنجیده خاطر وزارت را رها کرد و ۱۳ سال آواره شد. و همیشه میگفت: ندیدم کسی تقوی را به قدر جمال دوست بدارد. بعد از آن که کنفوسیوس از پادشاه جدا شد به او پیشنهاد شد که ایالت (وی) را قبول کند. اما او به علت عدم شایستگی امیر وقت آن را نپذیرفت. کنفوسیوس... بعد از آن که به ایالت (چی) رسید دو پیر مرد را دید که مانند لاؤتزو زندگی را ترك و به ریاضت مشغول بودند. یکی از آنها کنفوسیوس را شناخت و به شاگرد او یعنی (تسهلو) گفت: آشفته گی هم چون سیل جهان را در بر گرفته و نزدیک است که همه چیز را از پا در آورد. آیا بهتر نیست که از ما پند بگیری و تارك دنیا شوی و به دنبال کسی که از جای به جایی می رود حرکت نکنی؟ امیر (گی) ۳ نفر را با هدایایی به نزد کنفوسیوس "در سن ۶۹ سالگی" فرستاد و او را به ایالت لو دعوت کرد تا از آن پس در آن جا زندگی کند. لذا وی ۵ سال آخر عمرش را با عزت

زندگی کرد. بارها دانشمندان و بزرگان ایالت نزد او میآمدند تا از او استفاده کنند. او در سن ۷۲ سالگی از دنیا رفت. او در پایان عمر به شاگردانش گفت: در کل جهان کسی را ندیده‌ام که مرا سرور خود کند که او بعد از يك هفته بیمار شد. شاگردان ۳ سال بعد از مرگ در کنار قبر او اقامت و عزاداری کردند. اما یکی از شاگردان او (تسه لو) ۳ سال دیگر در کنار قبر او باقی ماند و ماتم گرفت. تعالیم کنفوسیوس: پیروان او دارای کتاب مقدس نیستند و اغلب مکتوبات وی را متعلق به او نمیدانند. اما نقل شده است که برخی از کتابها؛ گفته‌ها، شرح اوست. اما ۵ قانون را متعلق به او میدانند. که عبارت است از: ۱- شو کینگ= مقالات و نوشته‌هایی که از قول خاقان‌های قدیمی نقل کرده است و از مهمترین قوانین کنفوسیوس است. ۲- شی کینگ= شعر و غزلیات که ۳۰۵ منظومه دارد. و شامل سرودهای مذهبی و اخلاقی است و در نزد پیروان کنفوسیوس اهمیت زیادی دارد. ۳- یی کینگ= کتاب تبدلات است و شامل صورتهای و مسایل مربوط به امور غیبی است. و نقل شده که نوشته نوه کنفوسیوس است. ۴- لی کی/لی چی = کتاب شعایر مذهبی؛ عبادات و شریعت است. ۵- چون چیو= سال‌نامه‌ای که متعلق به بهار و پاییز است. و از تاریخ ۷۲۷ ق.م الی ۴۸۱ ق.م نوشته شده است.

اصول اخلاقی کنفوسیوس: در زمان وی اعمال انسانها به فساد کشیده شده بود اما اعمال نیک در درون آنها برای اصلاح وجود داشت. اوضاع اجتماعی فاسد بود ولی قابلیت بهبود داشت. در چین وضعی بود که مردم از مکارم اخلاقی دور شده بودند و باید بر اساس قاعده (لی) که کنفوسیوس آن را مطرح کرده و به راه راست هدایت میشدند.

قاعده لی: اساس و پایهای برای اصلاح جامعه است که به معنای پاکی / طهارت / ادب / انسانیت / تشریفات / سرمشق اعمال مذهبی است. در کتاب لی چی راجع به این موضوع توضیح داده شده است. کنفوسیوس میگوید: اصول عدالت بنیان نظام اجتماعی را مطرح میکند و به وسیله لی حقوق رسمی افراد روشن میشود و يك نوع اعتدال اجتماعی را بوجود میآورد. کلیات کنفوسیوس درباره لی میگوید: عامل اساسی در انتظام امور و حسن روابط بشری با این قاعده است. و در ۵ اصل خلاصه میشود: ۱- رابطه سلطان با رعیت. ۲- رابطه پدر با فرزند. ۳- رابطه شوهر با زن. ۴- رابطه برادران بزرگتر با برادران کوچکتر. ۵- رابطه دوستان با دوستان و برخی روابط پایینتر. قاعده شو: این قاعده زمانی مطرح شد که یکی از شاگردان کنفوسیوس از او سؤال کرد که آیا کلمه ای و یا جمله ای پیدا میشود که برای همه انسانها در طول همه عمرها دستور عمومی باشد؟

کنفوسیوس گفت: بله، عمل متقابل یعنی (شو) یعنی آن چه که به خود روا نمیداری به دیگران هم روا مدار. کنفوسیوس تاکید زیادی داشت که حکومت‌های سرزمین چین در جهت آسایش مردم قدم بردارند و خاقان‌ها و وابستگان به حکومت باید حقوق حقه مردم را پاس بدارند. پیران و جوانان هر

يك در حد خود وظیفه دارند که باید همیشه آن را مد نظر داشته باشند. این وظایف در کتاب لی چی به روابط ۵ گانه شهرت دارد: ۱- بایستی پدر به پسر از روی شفقت بنگرد و پسر هم نسبت به پدر مشفق باشد. ۲- برادر بزرگتر نسبت به برادر کوچکتر با لطف و مدارا رفتار کند و برادر کوچکتر نسبت به برادر بزرگتر خاضع و متواضع باشد. ۳- شوهر باید نسبت به زن عادل باشد و زن نسبت به شوهر مطیع و فرمانبر باشد. ۴- زیر دستان و بالادستان دلبستگی و علاقه نشان دهند و زیر دستان نسبت به بالادستان فرمانبردار و تابع باشند. ۵- بایستی حکمرانان نسبت به اتباع خود مهربان باشند و اتباع هم نسبت به حکمرانان وفادار باشند. او میگوید اگر این ۵ خصلت در جامعه باشد آن جامعه به عالیترین مرتبه پاکی و صفا و فضیلت خواهد رسید. و اگر آن را اجرا کنند ظلم، جنگ و نزاع از بین میرود و مردم به سعادت ابدی میرسند. کنفوسیوس در گفته هایش علاقه زیادی را نسبت به خانواده ابراز میکند و جز اصول آیین او محسوب میشود. و این اصل را چینی های امروزی هم در رفتار خود رعایت میکنند. در آیین کنفوسیوس آمده است که هر جوان نوبالغی باید از روی خلوص و با همه توان از بدو تولد تا پایان عمر؛ خودش را وقف خانواده کند. فرزند خانواده اول باید مطیع پدر و در صورت عدم آن مطیع برادر بزرگتر باشد. در مقابل هر پدری هم برای ایجاد سعادت و سلامت افراد خانواده مسئولیت دارد. او مسئولیت دارد تا فرزندانش را به صفات ستوده پرورش دهد که در راس آن اخلاق است. وی در جایی میگوید: تا زمانی که پدر در قید حیات است پسر باید مطابق میل او رفتار کند و هنگامی که فوت کرد فرزند باید رفتار و کردار او را در نظر بگیرد و مدت ۳ سال همان رفتار و کردار را عمل کند تا متقی و رستگار شود. و در جای دیگری عنوان میکند که پسر سعادتمند و فرخنده پسری است که جز به واسطه بیماری و مریضی که به اجبارش میآید به هیچ عنوان نباید کدورت و ملال خاطر پدر را فراهم سازد. او در جایی میگوید: فرزند خوب نه آن است که در صورت توانایی به پدر و مادر خود کمک کند غذا بدهد؛ زیرا این کار در بین جانوران هم هست. پسر خوب آن است که بر والدین خویش احترام بگذارد. به طوری کلی در سخنان کنفوسیوس يك ارتباط و هماهنگی بین پدر و فرزند مطرح است. کنفوسیوس در باب رابطه پادشاه و رعیت میگوید: هرگاه پادشاهان و ملوک این قاعده عالی را که بنیان مدنیت فاضله است رعایت نکنند اوضاع دولت آنها دگرگون خواهد شد. همه مردم از صاحب منصبان عالی تا فقیرترین افراد در سراسر مملکت تقوا و فضیلت را پیشه خود خواهند کرد. او میگفت پادشاهی که مملکت را با تقوا اداره کند هم چون ستاره درخشان شمالی خواهد بود که بر جای خود ثابت است و دیگر ستارگان به دور او میچرخند. او در زمانی به یکی از روسای قبایل گفت: که مرد گرنامایه و بزرگ مییابد همیشه قاعده شو را در نظر بگیرد. یکی از حکمرانان از او سؤال کرد که قاعده حکمرانی چیست؟ گفت همه چیز را تقسیم و راست داشتن و اگر شما مردم زیر فرمان خود را به درستی و راستی راهنمایی کنی هیچ

کس از صراط مستقیم منحرف نخواهد شد. همین حاکم روزی از او سؤال کرد که اعدام چه ضرورت دارد؟ اگر شما از روی نیت خالص و عقیده راسخ در این راه حرکت کنی که خوب و نیکو باشید مردم سرزمین شما هم خوب و نیکو خواهند شد. تقوا و فضیلت پادشاهان مانند باد است و مشیت افراد مانند گیاهان چمن. البته گیاه در برابر باد خم شده و سر تعظیم فرود میآورد. او درباره سیاست آن روزگار میگوید: انسانها طبیعتاً خوب و نیکو هستند. از این رو به فطرت ساده هر گاه از اولیا و فرمانداران و بزرگان خود خوبی و نیکی ببینند از آن خوبیها و نیکیها استفاده میکنند. پس اگر در سرزمینی ۱۰۰ سال پشت هم پادشاهان به خوبی سلطنت کنند جرم و جنایت به خودی خود از بین میرود. و در این صورت اعدام هیچ جایگاهی ندارد. از سخنان او استنباط میشود که زندگانی خوب به عقیده او زندگی روحانی است. زندگی خوب در وضع قوانین و شرایع نیست. فرمانروا و رئیس خوب میباید سرمشق صلح و پیشوایی پسندیده باشد و اگر چنین بود به طور قطع فجایع و جنایات از بین میرود. در حالی که قوانین و نظامات مقرر در سرزمینهای مختلف خود موجب جنایت میشود. حکومت فاضله و دولت منظم را نمیتوان به زور قانون منهدم کرد بلکه تنها بانی و موجب گسترش فضیلت در بین مردم اعمال پسندیده است. همین که درستی و صداقت و همکاری صحیح در بین پادشاهان برقرار شد دیگر به قانون نیازی نیست. اگر امیر و یا حکمرانی پاکدامنی پیشه کند دل او پاک و طاهر میشود و افکارش بیغش میشود و در این صورت کار حکومت او نظام پیدا میکند و دولتش سروسامان پیدا میکند و زیر دستان او به تقلید از او راه عدالت و داد را پس میگیرند و به سعادت میرسند. روزی او به حکمرانان منطقه لو گفت: وقتی که رجال شایسته در کار باشند امور دولت اصلاح خواهد شد و زمانی که رجال شایسته کنار گذاشته شود مملکت به فساد و تباهی خواهد افتاد. بنابر این پیشرفت کار مملکت داری وابسته است به دست مردان شایسته و مردان شایسته در اثر مکارم اخلاق پادشاهان پرورش مییابند. پس پادشاه باید صفات و خصائص خود را آراسته کند و خودش در مرحله اول به راه اخلاقی کشیده شود و این رفتار اخلاقی در بین مردم سرایت خواهد کرد و جامعه کالاً انسانی خواهد شد. کنفوسیوس اعتقادی به قوانین وضع شده نداشت و میگفت: اگر مردم به وسیله قوانین و نظامات هدایت شوند و بر اساس آنها کیفر ببینند ممکن است از ترس مرتکب جنایت نشوند. اما طبیعت آنها همچنان به بیشرمی و بیحیایی عادت کند. ولی اگر مردم را به نور معرفت راهنمایی کنند آنها طبیعتی پیدا خواهند کرد که بر اساس آن طبیعت شرم و حیا را پیشه خود خواهد کرد و خوبی و نیکی خوی واقعی آنها میشود. او در جایی میگوید: سلطان خوب بودن سخت و دشوار است اما آن کسی که از این دشواری واهمه کند در پیشرفت کشورش توفیقی نخواهد داشت. انسان کامل در آیین کنفوسیوس: تمامی ادیان مسئله انسان کامل را مطرح میکنند. که در کتابهای عرقانی و فلسفی و ... در اسلام بیشتر دیده میشود از دیدگاه کنفوسیوس انسان کامل کسی

است که نمونه و مثل اعلای آدمیت باشد. انسان کامل به زبان چینی (چونگ تزو) نامیده میشود که دارای جایگاه برجسته و صفاتی است. او میگوید: چنین نفسی به زینت کمال آراسته است. و همانند پسری است که محبت والدین را همواره در دل دارد. پدری که به فرزندان خود با عدالت و مهربانی برخورد میکند. ماموری است که نسبت به فرمانده خود وفادار است و شوهری که نسبت به همسر خود صمیمی است. و دوستی که با دوست خود مخلص و مودب است. از نظر او انسان کامل به تمام صفات عالی انسانیت آراسته است لذا پیروان کنفوسیوس او را به عنوان انسان کامل معرفی میکنند. پنج خصلت انسان کامل از دیدگاه کنفوسیوس: ۱- عزت در نفس. ۲- علو در رحمت. ۳- خلوص در نیت. ۴- شوق در عمل. ۵- نیکی در سلوک. (منابع: «تاریخ ادیان جان بیناس ترجمه علی اصغر حکمت» «تاریخ فلسفه چین ترجمه علی پاشائی»

آشنائی با ایندراگانندی

مهانداس کارامچاند گاندی (به انگلیسی: Mohandas Karamchand Gandhi) (به خط دوناگری: मोहनदास करमचन्द गांधी؛ گجراتی: મોહનદાસ કરમચંદ ગાંધી؛ زاده: ۲ اکتبر ۱۸۶۹ - درگذشت: ۳۰ ژانویه ۱۹۴۸) (۱۰ مهر ۱۲۴۸ - ۹ بهمن ۱۳۲۶) رهبر سیاسی و معنوی هندی‌ها بود که ملت هند را در راه آزادی از استعمار امپراتوری بریتانیا رهبری کرد. او در طول زندگیش استفاده از هر نوع ترور و خشونت برای رسیدن به مقاصد را رد می‌کرد. فلسفه بی‌خشونت‌ی گاندی که خود نام ساتیاگراها (در سانسکریت به معنای تلاش و کوشش برای رسیدن به حقیقت؛ تحت‌اللفظی: محکم گرفتن حقیقت) روی بسیاری از جنبش‌های مقاومت بدون خشونت در سراسر جهان و تا امروز تأثیر گذارده‌است. ماهاتما گاندی یک رهبر برجسته‌ی سیاسی در هند بود که برای استقلال هند مبارزه کرد. او اصول غیر خشونت‌آمیز و نافرمانی‌های صلح‌آمیز را استفاده می‌کرد. او در سال ۱۹۴۸ توسط یک متعصب کشته شد. در هند، لقب "پدر ملت" به وی داده شده است. زمانی که ناامید می‌شوم به یاد می‌آورم که در تمام طول تاریخ، روش‌های راستی و عشق پیروز بوده‌اند. افراد قدرتمند و قاتلی بوده‌اند و ممکن بود برای زمانی شکست‌ناپذیر به نظر برسند، اما در انتها همیشه شکست خورده‌اند. همیشه به این فکر کنید. ماهاتما گاندی در سال ۱۸۶۹ در پوربندر هند متولد شد. ماهاتما جزء جامعه‌ی پیشه‌وران بود. مادر او زنی بی‌سواد بود اما اخلاص و عقاید پاکش اثری قوی روی ماهاتما داشت. در جوانی او یک دانش‌آموز خوب بود اما این جوان خجالتی هیچ نشانی از رهبریت نداشت. با مرگ پدرش، ماهاتما به انگلستان سفر کرد تا در زمینه‌ی قانون مدرک کسب کند. او با جامعه‌ی گیاه‌خواران آشنا شد و از او درخواست کردند تا کتاب هندو باگاواد گیتا را برایشان ترجمه کند. این کتاب ادبیات حماسی، حسی از افتخار به نوشته‌های هندی که گیتا

همانند مروارید آن بود را در گاندی ایجاد کرد. در حدود این زمان، او همچنین کتاب مقدس انجیل را نیز مطالعه کرد و آموزه های عیسی مسیح در وی اثرات ژرفی گذاشت، خصوصاً تأکید بر فروتنی و بخشش. او در سراسر عمرش طرفدار انجیل و باگاواد گیتا بود، اگرچه نسبت به جنبه هایی از هر دو این مذاهب دیدی انتقادی داشت. گاندی پس تکمیل مطالعاتش در زمینه ی حقوق به هند بازگشت و به زودی برای تمرین قانون به آفریقای جنوبی فرستاده شد. در آفریقا او از تبعیض نژادی و بی عدالتی هایی که اغلب هندیان تجربه می کردند ناراحت بود. آفریقای جنوبی اولین تجربه ی گاندی برای اعتصاب و مخالفت های مدنی بود. او نام این قیام غیر خشونت آمیز را ساتیاگراها گذاشت. علیرقم زندانی شدن برای مدتی کم، او همچنان از انگلیسیان تحت شرایط خاصی حمایت می کرد. به دلیل تلاش هایش در طول جنگ بور و شورش زولو، انگلیسی ها به او یک نشان افتخار دادند. پس از ۲۱ سال در آفریقای جنوبی، گاندی در سال ۱۹۱۵ به هند بازگشت. او رهبر مبارزات جنبش ملی هند برای حکومت داخلی یا سواراج را بر عهده گرفت. گاندی با موفقیت کار تحریک برای چند قیام غیر خشونت آمیز را انجام داد. این شامل اعتصاب های ملی یک یا دو روزه نیز بود. انگلیس ها سعی کردند تا این اعتراضات را سرکوب کنند اما طبیعت غیر خشونت آمیز قیام ها و اعتصابات، مخالفت با آن را دشوار می کرد. گاندی همچنین پیروانش را تشویق می کرد تا انضباط درونی را نیز تمرین کنند تا برای استقلال آماده شوند. گاندی می گفت هندیان باید ثابت کنند که شایستگی استقلال را دارند. این عقیده بر خلاف رهبرانی مانند آوربیندو بود که می گفتند استقلال هند درباره ی داشتن یک حکومت بهتر یا بدتر نیست بلکه این حق هند است که دولتی مستقل داشته باشد. در طول جنبش استقلال خواهانه ی هند گاندی با افراد دیگری مانند سوبهاس چاندرا نیز درگیر شد، فردی که طرفدار مبارزه مستقیم برای سرنگونی انگلیس ها بود. گاندی اگر در طول اعتراضات متوجه خشونت یا هرگونه شورش می شد، بلافاصله اعتصاب را لغو می کرد. در سال ۱۹۳۰، برای مخالفت با قوانین نمک، گاندی یک راهپیمایی مشهور به سمت دریا را هدایت کرد. آن ها در دریا نمک خود را ساختند که تخلف از قوانین انگلیس بود. صدها نفر دستگیر شدند و زندان های هند پر از افرادی بود که طرفدار استقلال هند بودند. زمانی که اعتراضات به اوج خود رسید تظاهرکنندگان هندی بعضی از شهروندان انگلیسی را کشتند، در نتیجه گاندی جنبش استقلال طلبانه را لغو کرده و گفت که هند هنوز آماده نیست. این کار قلب بسیاری از طرفداران این جنبش ها در هند را شکست. این کار باعث شد تا تندروهایی مانند باگات سینک که در بنگال بسیار قوی بودند رهبری مبارزات را به دست گیرند. پس از جنگ، انگلیس پذیرفت تا به هند استقلال بدهد. اگرچه با پشتیبانی مسلمانان به رهبری جیناه، انگلیس تصمیم گرفت هند را به دو بخش تقسیم کند _ هند و پاکستان. گاندی با این تقسیم مخالف بود. او تلاش بسیاری کرد تا نشان دهد که مسلمانان و هندیان می توانند در کنار هم

با صلح زندگی کنند. در نمازها، نمازگزاران مسلمان در کنار هندیان و مسیحیان می‌ایستادند. با این حال، گاندی با این تقسیمات موافقت کرد و روز استقلال را در سوگواری از این تقسیمات به عبادت پرداخت. با این حال، تلاش‌ها و روزه‌های گاندی برای جلوگیری از موج خشونت‌های فرقه‌ای و کشتارهای پس از تقسیم بی‌فایده بود. جدا از سیاست‌های استقلال هند، گاندی شدیداً منتقد سیستم طبقه‌ای منفصل هند بود. به طور خاص، او در سخنرانی‌هایش برای حمایت از طبقه "نجس‌ها" سخن می‌گفت که توسط جامعه بسیار پست تلقی می‌شدند. او کارهای بسیاری انجام داد تا این لقب "نجس" آنها را از بین ببرد. اگرچه این تلاش‌ها با مقاومت زیادی مواجه بودند اما کمک زیادی به تغییر تعصبات قدیمی انجام دادند.

قتل گاندی: در سن ۷۸ سالگی، گاندی روزه دیگری را شروع کرد تا از کشتارهای قبیله‌ای جلوگیری کند. بعد از ۵ روز رهبران برای اتمام کشتارها به توافق رسیدند، اما ده روز بعد گاندی بر اثر شلیک گلوله توسط یک براهمین هندی که مخالف پشتیبانی از مسلمانان و طبقه‌ی نجس‌ها از سمت گاندی بود کشته شد.

گاندی و امام حسین: شخصیت امام حسین (ع) و نوع قیام وی در کربلا، همواره مورد تحسین گاندی بود و وی سخنرانی‌هایی در این مورد انجام داده است که برخی از آنها به شرح ذیل می‌باشد: «من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیاوردم، فقط نتیجه‌ای که از مطالعات و تحقیقات درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم، اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همه ما راهی را بپیماییم که حسین بن علی (ع) پیمود.» «من زندگی امام حسین، آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده‌ام و توجه کافی به صفحات کربلا کرده‌ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز شود، بایستی از سرمشق امام حسین (ع) پیروی کند.» «پیشرفت اسلام، متکی به شمشیر نبوده، بلکه با فداکاری والای حسین (ع) به دست آمده است. من از او یاد گرفتم چطور پیروز شوم در حالی که مظلوم ستم‌دیده هستم.»

آشنائی با پروفوسور عبدالسلام

عبدالسلام در سال ۱۳۰۵ در شهرک چهنګ پاکستان به دنیا آمد. او تحصیلات دوره لیسانس خود را در دانشگاه پنجاب آغاز و در کالج سنت جان، دانشگاه کمبریج انگلستان، با کسب بالاترین امتیاز در دروسهای فیزیک و ریاضی تمام کرد. وی درجه دکترای خود را در فیزیک نظری از دانشگاه کمبریج دریافت کرد. او در سال ۱۳۳۳ در کالج دولتی پاکستان و دو سال بعد در دانشگاه پنجاب آن کشور استاد بود. وی دو سال بعد نیز در دانشگاه، کمبریج استاد بود. عبدالسلام در سال ۱۳۳۶ استاد فیزیک نظری امپریال کالج دانشگاه لندن گردید. وی از سال ۱۳۴۳ با حفظ سمت، مدیر مرکز بین

المللی فیزیک نظری در تریست ایتالیا نیز بوده است. وی تا به حال حدود ۲۰۰ مقاله عملی در موضوع ذرات بنیادی و همچنین بررسی دوران شکوهمندی تمدن اسلامی و علل توقف نوآوری منتشر نموده است.

سمتهای بین المللی عبدالسلام: عبدالسلام برای سازمان ملل متحد در سمتهای مختلف کار کرده است. دبیر علمی گردهماییهای ژنو درباره استفادههای مسالمت آمیز از انرژی (۱۳۳۴ تا ۱۳۳۷)، عنصر مجمع مشورتی علوم و فنون آن سازمان (۱۳۴۳ تا ۱۳۵۴) و ریاست آن در فاصله (۱۳۵۰ تا ۱۳۵۱). سمت دیگر عبدالسلام معاونت اتحادیه بین المللی فیزیکدانان نظری و عملی بوده است. وی برای کشور خود پاکستان، در مجمعههای مربوط به آموزش و پرورش، انرژی اتمی، فضا و جو خدمت کرده است. علاوه بر آن او از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۳ مشاور علمی ارشد رئیس جمهور پاکستان نیز بوده است.

نشانههای افتخار عبدالسلام: سلام در طی چهار دهه در حدود ۲۰ جایزه بین المللی دریافت کرد. بجز جایزه نوبل سال ۱۳۵۸ فیزیک، جایزه هایکنیز دانشگاه کمبریج بخاطر نقش ارزنده او در پیشبرد فیزیک در سال ۱۳۳۷، نشان هیوز انجمن سلطنتی انگلیسی، جایزه آماندو و ... دریافت داشته است. عبدالسلام باید جایزه نوبل دیگری هم دریافت می داشت. کافی است به نامه هرویک اشاپر، رئیس انجمن فیزیک اروپا که یکی از برجسته ترین دانشمندان فیزیک معاصر می باشد، مراجعه کنیم که به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد سلام نوشته است. وی می گوید: «عبدوس عزیز! روز ۱۰ بهمن ۱۳۷۴، هفتادمین سالگرد تولدت را جشن خواهی گرفت و من می خواهم بهترین آرزوهای خود و همکاران اروپایی را برایت مسألت نمایم ... روزی را به یاد می آورم که برای نخستین بار شما را ملاقات کردم. یکی از روزهای آذر ماه ۱۳۳۵ بود که در آزمایشگاه رادفورد درباره نظریه دو مؤلفه ای خود در اجلاس سخنرانی می کردی که رییس آن ولفانگ / پائولی بود و او در پایان سخنرانی بخاطر دلسرد کردن شما از چاپ این نظریه بنیادی جدید، رسماً از شما معذرت خواست ... بجز موفقیت های علمی، پایه گذاری مرکز بین المللی فیزیک نظری در تریست ایتالیا، یکی از بزرگترین کارهای این قرن بوده است ...» منظور شاپر، در اشاره به نظریه منتشر نشده دو مؤلفه ای سلام، این است که ولفانگ / پائولی در حق وی کار درستی انجام نداده است، زیرا دو فیزیکدان آمریکایی با انتشار همین نظریه، جایزه نوبل فیزیک ۱۳۳۷ را بطور مشترک به خود اختصاص دادند و سلام از آن محروم گردید و اگر این جایزه را نیز دریافت می داشت، برنده دو جایزه نوبل شده بود.

وحدت نیروها و نقش عبدالسلام در آن: یگانه سازی و وحدت نیروها یا میدانهای فیزیکی با آزمایشهای ارستد و فاراده در زمینه ایجاد میدان مغناطیسی از میدان الکتریکی و برعکس آغاز شد. سرانجام کشف آنها در آزمایشگاه توسط هرتز به اندیشه فیزیکدانها راه نیافت، ولی پیش از همه

انیشیتین در اندیشه وحدت بخشی میدانهای فیزیکی بود و تا پایان عمر نیز در زمینه وحدت میدان کار کرد. نیرو یا میدان و یا برهمکنشهای فیزیکی به چهار صورت بنیادی: نیروهای گرانشی، نیروهای الکترومغناطیسی، نیروهای هسته‌ای ضعیف، نیروهای هسته‌ای قوی، دسته‌بندی می‌شوند. انیشیتین می‌کوشید تا وحدتی میان میدانهای گرانشی و الکترومغناطیسی پدید آورد که موفق نشد و تا به امروز نیز این دسته از نیروها یا میدانهای فیزیکی تن به یگانگی و برخورداری از سرچشمه واحدی نداده‌اند، ولی سلام توانست نیروی الکترومغناطیسی و نیروی هسته‌ای ضعیف را وحدت بخشد که در انرژیهای بسیار بالا (فیزیک انرژی بالا)، نیروی الکترومغناطیسی و نیروی ضعیف هسته‌ای، جلوه‌هایی از نیروی یگانه به نام نیروی الکتروضعیف هستند. این نیروی یگانه تنها در انرژیهای پایین به صورت دو نیرو و با چهره‌های متفاوت رخ می‌نمایند، درست مانند هنگامی است که کباب داغ را از روی آتش برمی‌داریم و قطره‌های چربی از آن فرو می‌چکد. این قطره‌ها وقتی داغ و سوزان هستند، مایعی همگن به نظر می‌رسند، ولی هنگامی که سرد می‌شوند و دمای آنها تا دمای اتاق افت می‌کند، به دو بخش تقسیم می‌شوند: بخش چرب سفید رنگ در بالای قطره و بخش دیگر که قهوه‌ای رنگ و در زیر جای گرفته است. ما همه در جهانی هستیم که در شرایط معمول آن، نیروی الکتروضعیف واحد، به دو جز یا به صورت دو نیروی جداگانه، خودنمایی می‌کند، ولی تا کنون این نیروهای چهارگانه چهره آغازین خود را نشان نداده‌اند و هیچ نظریه فیزیکی نیز هنوز راز و رمز آن یگانگی و این جداییها را باز ننموده است. گو اینکه فرضیه مهبانگ این وحدت نخستین را یادآور می‌شود.

خصوصیات عبدالسلام: عبدالسلام دانشمند مسلمان خستگی ناپذیری بود و یک از مدافعان سرسخت سهیم کردن جهان سوم در نعمت علم و فن به شمار می‌رفت. وی بر این باور بود که باید کشورهای جهان سوم بویژه مسلمانها به تربیت دانشمندان و فرزندان جامعه خود همت گمارند تا از دیگرانی که روزگاری پشت‌تر بوده‌اند، فراتر روند و با همین نیت مرکز فیزیک بین‌المللی تریست را در ایتالیا، برای کمک به جهان سومیه‌ها یا جنوبیه‌ها، پایه گذاری کرد و تا هنگامی که بیماری پارکینسون او را رنجور نساخته بود، ریاست این مرکز و مهمانداری فیزیکدانها و ریاضیدانهای کشورهای بسیاری از جمله فیزیکدانهای ایران را به عهده داشت و با مهربانی آنها را می‌پذیرفت.

سفر عبدالسلام به ایران: استاد عبدالسلام پس از پیروزی انقلاب اسلامی یک بار نیز به دعوت مرکز فیزیک نظری و ریاضیات سازمان انرژی اتمی به ایران آمد. در آن زمان استاد محمود حسابی، پدر فیزیک ایران، نیز در قید حیات بود و استاد را همراهی می‌کرد. بعدها که مرکز تریست دچار دشواری مالی شد، دولت جمهوری اسلامی ایران این مرکز را کمک مالی نمود.

فهرستی از مهمترین مدالها و جوایز و افتخارات محمد عبدالسلام : ۱۳۳۷ جایزه هاپکینز و جایزه آدامز دانشگاه کمبریج . ۱۳۳۸ ستاره امتیاز ، مدال و جایزه فخر کارآمدی پاکستان . ۱۳۴۰ مدال و جایزه ماکسول انجمن فیزیک لندن . ۱۳۴۳ مدال هیوز انجمن سلطنتی لندن . ۱۳۴۷ جایزه و مدال اتم برای صلح بنیاد اتم برای صلح . ۱۳۵۷ جایزه سلطنتی انجمن سلطنتی لندن . ۱۳۵۸ جایزه نوبل فیزیک . ۱۳۵۸ نشان امتیاز پاکستان . ۱۳۵۸ جایزه انیشتین یونسکو ، پاریس . ۱۳۵۹ شهسوار صلیب بزرگ ، نشان لیاق جمهوری ایتالیا . ۱۳۶۷ نشان شهسوار افتخاری امپراطوری بریتانیا . ۱۳۷۴ جایزه و مدال ماکسول آکادمی کوششهای خلاق ، مسکو .

آشنائی با نیکلاس کپرنیک

نیکلاس کپرنیک (به لهستانی: 'Mikołaj Kopernik')، (به آلمانی: Nikolaus Kopernikus) (۱۹ فوریه ۱۴۷۳ - ۲۴ مه ۱۵۴۳) ستاره‌شناس، ریاضیدان و اقتصاددانی لهستانی بود که نظریه خورشید مرکزی منظومه شمسی را گسترش داد و به صورت علمی درآورد. وی پس از سال‌ها مطالعه و مشاهده اجرام آسمانی به این نتیجه رسید که بر خلاف تصور پیشینیان زمین در مرکز کائنات قرار ندارد، بلکه این خورشید است که در مرکز منظومه شمسی است و سایر سیارات از جمله زمین به دور آن در حال گردشند. نظریه انقلابی کپرنیک یکی از درخشان‌ترین کشفیات عصر رنسانس است که نه فقط آغازگر ستاره‌شناسی نوین بود، بلکه دیدگاه بشر را درباره جهان هستی دگرگون کرد.

نیکلاس کپرنیک در شهر تورون در لهستان متولد گردید. پدرش یک تاجر مس ثروتمند و از محترمین تورون بود که در سال ۱۴۶۰ از کراکو (پایتخت آن زمان لهستان) به آن شهر مهاجرت کرده بود. وقتی کپرنیک ده ساله بود، پدرش درگذشت و دایی‌اش لوکاس واتزنرود - که اسقفی در پروس شرقی بود - سرپرستی او، برادر و دو خواهرش را به عهده گرفت. واتزنرود می‌خواست که کپرنیک روزی به مقام کشیشی برسد؛ از این رو در ۱۴۹۱ وی را برای تحصیل علوم دینی و ریاضیات به دانشگاه جاگیلونی در کراکو فرستاد. در آنجا بود که کپرنیک توسط معلمش آلبرت برودوسکی با ستاره‌شناسی آشنا و به آن علاقه‌مند شد. پس از پایان تحصیلات چهار ساله و توقیف کوتاه در تورون، کپرنیک رهسپار ایتالیا شد تا در دانشگاه‌های بولونیا و دانشگاه پادوا حقوق و پزشکی بخواند. سپس برای ادامه تحصیل در فقه و حقوق مدنی به فرارا رفت؛ اما پس از ملاقات با ستاره‌شناس مشهور «دومینیکو نووارا دو فرارا» سر درس او حاضر و دستیارش شد. در ۱۴۹۷ واتزنرود به مقام اسقفی در وارمیا برگزیده شد و جایی نیز برای کپرنیک به عنوان کشیش عالی‌رتبه در کلیسای جامع فرومبورک خالی شد؛ ولی او با اجازه کلیسا چند سال دیگر در ایتالیا ماند و در ۱۵۰۳ در رشته فقه درجه دکتری گرفت. وی همچنین در مدت اقامتش در پادوا فرصت یافت تا با مطالعه

آثار سیسرو و افلاطون از آراء گذشتگان درباره حرکات کره زمین آگاهی یابد و طرح اولیه نظریه خود را شکل دهد.

در ۱۵۰۵ کپرنیک برای زندگی و کار به نرومبورک رفت و بعدها در کلیسا و حکومت مسؤولیت‌های متعددی را پذیرا شد. اصلاح نظام پولی حکومت پروس و انتشار رسالاتی درباره ارزش پول از جمله خدمات او در این مدت است. در جریان جنگ میان توتون‌ها و پادشاهی لهستان (۱۵۲۴-۱۵۱۹) کپرنیک فرماندهی دژ وابستگان کلیسا را در شهر مرزی آلنشتاین به عهده داشت و تا زمان اعلام آتش‌بس در سال بعد با موفقیت از شهر دفاع کرد. در طول این سال‌ها کپرنیک همچنان اوقات فراغتش را با ستاره‌شناسی می‌گذراند و از فراز رصدخانه ساده‌ای که خود ساخته بود حرکات اجرام آسمانی را مطالعه و با جدول‌های نجومی قدیمی مقایسه می‌کرد. مانند دیگر منجمان غربی مرجع و راهنمای کپرنیک نیز کتاب المجسطی نوشته بطلمیوس ستاره‌شناس معروف قرن اول اسکندریه بود. بطلمیوس در این کتاب با فرض قرار گرفتن زمین در مرکز عالم، موقعیت سیارات و حرکات افلاک آنها را در آسمان محاسبه کرده بود.

مهم‌ترین وقایع زندگی

۱۴۹۱-۹۴: در دانشگاه کراکو در لهستان در رشته‌های ریاضی و نورشناسی به تحصیل می‌پردازد.

۱۴۹۶: در دانشگاه بولونیا در ایتالیا در رشته قوانین شریعت و ستاره‌شناسی مشغول تحصیل می‌شود.

۱۴۹۷: کشیش کلیسای فرومبورک در اتریش می‌شود. این سمت را تا پایان عمرش حفظ می‌کند.

۱۵۰۱-۱۵۰۵: در دانشگاه پادوا در ایتالیا در رشته‌های حقوق، زبان یونانی و پزشکی مشغول تحصیل می‌شود.

۱۵۰۶: به فرومبورک بازمی‌گردد. او بیشتر به عنوان یک پزشک و مردی روحانی شناخته می‌شود تا یک ستاره‌شناس.

۱۵۰۶-۱۲: به عنوان پزشک و منشی عمویش کار می‌کند.

۱۵۱۲: کار بر روی نظریه خود مبنی بر مرکزیت خورشید در منظومه شمسی را آغاز می‌کند.

۱۵۳۰: کارش را کامل می‌کند ولی منتشر نمی‌سازد.

۱۵۴۳: در تاریخ ۲۴ مه در فرومبورک از دنیا می‌رود. کمی قبل از مرگش یک نسخه چاپ شده از کتاب جدیدش را که عنوان آن گردش افلاک آسمانی بود دریافت می‌کند.

۱۶۱۶: چاپ و فروش کتاب وی از سوی کلیسای کاتولیک رم ممنوع می‌شود. این ممنوعیت تا سال ۱۸۳۵ ادامه می‌یابد.

آشنائی با لویی پاستور

"لویی پاستور"، کاشف بزرگ جهان، در ۲۷ دسامبر سال ۱۸۲۲ در شهر دول، از شهرهای فرانسه، پا به عرصه حیات نهاد. لویی پاستور، با اینکه در یک خانواده تهی دست متولد شد و پدرش هم به کار دباغی مشغول بود، با اینحال توانست تحصیلات خود را با استعدادی درخشان به پایان برساند. پاستور درجه لیسانس خود را از کالج سلطنتی Besancon گرفته، پس از اخذ دکترا در سن ۲۶ سالگی، در سال ۱۸۴۸ به سمت استاد شیمی دانشگاه استراسبورگ انتخاب گردید و در سال ۱۸۵۷ به سمت ریاست آکادمی علوم (میل) انتخاب شد. او همچنین عضو اصلی فرهنگستان فرانسه بود و مجلس، ماهانه ۲۵۰۰۰ دلار مقرری برای او تعیین کرده بود.

آغاز فعالیتهای پاستور و کشف مفهوم انانتیومری: پاستور در سال ۱۸۴۸ در مدرسه نرمال در پاریس، آزمایشهایی را انجام داد. همان آزمایشها چند سال بعد، او را بر آن داشت که پیشنهادی را مطرح کند که اساس و مبنای شیمی فضایی است. او برای کشف تجربه در بلور نگاری، مشغول تکرار کارهای یک شیمیدان دیگر روی نمکهای تارتریک اسید بود. در این آزمایشها او چیزی را دید که قبلا کسی به آن توجه نکرده بود. سدیم آمونیوم تارترات غیر فعال نوری به صورت مخلوطی از دو نوع بلور متفاوت وجود دارد که تصویر آینه‌ای یکدیگرند. او با استفاده از یک ذره‌بین و یک پنس، با دقت و کوشش فراوان، مخلوط را به دو توده کوچک مجزا کرد. یکی، بلورهای راست دست و دیگری، چپ دست. اگرچه مخلوط اصلی از نظر تاثیر نور قطبی، غیر فعال بود، لیکن هر قسمت از بلورها که در آب حل می‌شدند، از خود فعالیت نوری نشان می‌دادند. به علاوه، چرخش ویژه هر دو محلول دقیقا باهم برابر اما با علامت مخالف بود. یکی از محلولها نور پلاریزه مسطح را به راست و محلول دیگر به همان مقدار به طرف چپ می‌چرخاند. این دو مخلوط در سایر خصوصیات کاملا مشابه هم بودند. از آنجا که اختلاف در چرخش نوری در محلول مشاهده شد، پاستور نتیجه گرفت که این اختلاف به مولکولها مربوط بوده، به بلور بستگی ندارد. وی پیشنهاد نمود که مولکولهایی که آن بلورها را تشکیل می‌دادند، مانند خود بلورها تصویر آینه‌ای یکدیگرند. بنابراین، پاستور وجود ایزومرهایی را پیشنهاد کرد که ساختمان آنها فقط از نظر تصویر آینه‌ای و خواص آنها فقط در جهت چرخاندن نور پلاریزه متفاوت بود و به این ترتیب، مفهوم انانتیومری توسط پاستور کشف شد.

کشف میکروب توسط پاستور: پاستور از اینکه می‌دید مواد آلی، نور قطبی را منحرف می‌سازد، حدس زد که باید موجودات زنده ریزی در این کار دخالت داشته باشند. چون به مطالعه میکروسکوپی پرداخت، مشاهده کرد که تخمیر شیره چغندر، نتیجه عمل موجودات بسیار ریزی می‌باشد که به شکل کپک است و در تخمیر ناقص همین کپک با کپک دیگر، تولید جوهر شیره می‌نماید. این بود که عنوان کرد برای جلوگیری از عمل موجودات مزاحم که مانع تخمیر می‌شوند،

باید آن را جوشاند. پاستور عقیده داشت که اگر شراب در معرض هوا باشد، ترش شده، تبدیل به سرکه می‌شود. این نظریه، منجر به کشف یکی از بزرگترین معماهای عالم گردید و آن، وجود جهان موجودات بسیار ریز بود که میکروب نام دارد. پاستور، نظریه بوجود آمدن خودبخودی را رد کرد. او، نتیجه این مطالعه را در سوم اوت ۱۸۵۷ به آکادمی علوم داد و ثابت نمود که مخمر احتیاج به کنترل دارد تا بتواند زندگی نماید و اظهار داشت که شیر مانند شراب، ترش نمی‌گردد، مگر اینکه موجودات ریزی به داخل آن راه یابند و همین موجودات، اگر بوسیله جوشاندن و حرارت دادن از بین بروند، دیگر نه چیزی تولید می‌شود و نه عمل تبخیر صورت می‌گردد. پاستور اعلام داشت که عامل بسیاری از امراض، همین موجودات ذره‌بینی می‌باشند و با این اکتشاف، بزرگترین خدمت را به بشریت کرد.

اثبات چرخه حیات: پاستور، موضوع اینکه «هر چیز که نابود می‌شود، از طرف دیگر بوجود می‌آید» را که لاوازیه حدس زده بود، بر پایه و اساس محکم علمی متکی ساخت و وی اظهار داشت که بعد از مرگ، موجودات ذره‌بینی که روی نعش قرار دارند، از فقدان هوا استفاده کرده و به زاد و ولد می‌پردازند و نعش را تجزیه کرده و متعفن می‌سازند. آنگاه مواد حاصل از تجزیه جسم مرده، به مصرف تغذیه حیوانات و نباتات دیگر می‌رسد و به این طریق به حیات ادامه می‌دهند.

اکتشافات دیگر پاستور: پاستور، در سال ۱۸۸۱، واکسن سیاه‌زخم را برای علاج قطعی بیماری گوسفندان کشف نمود. بعد از آن، برای درمان بیماری‌های مطالعه فراوان نموده، نتیجه مطالعات خود را در سال ۱۸۸۵ بر روی انسان آزمایش نمود و موفق شد که انسان را از آن تاریخ به بعد، از مرض هاری نجات دهد. همچنین تحقیقات زیادی را در مورد عمل باکتری‌ها از جمله انگور به شراب نمود.

مرگ پاستور: پاستور در سال ۱۸۹۵، در حومه پاریس درگذشت و جسد وی در محل انستیتو پاستور به خاک سپرده شد.

وصیت نامه لوئی پاستور: در هر حرفه و شغلی که هستید نه اجازه دهید که به بدبینی‌های بی حاصل آلوده شوید و نه بگذارید که بعضی لحظات تاسف بار که برای هر ملتی پیش می‌آید شما را به یاس و ناامیدی بکشاند. در آرامش حاکم بر آزمایشگاه‌ها و کتابخانه‌هایتان زندگی کنید. نخست از خود بپرسید: «من برای یادگیری خود چه کرده‌ام؟» سپس همچنان که پیش تر می‌روید بپرسید: «من برای کشورم چه کرده‌ام؟» و این پرسش را آنقدر ادامه دهید تا به این احساس شادی بخش و هیجان انگیز برسید که: «شاید سهم کوچکی در پیشرفت و اعتلای بشریت داشته‌اید.» اما صرفه نظر از هر پاداشی که زندگی به تلاش‌هایمان بدهد یا ندهد، آنگاه که لحظه مرگ فرا می‌رسد هر کدام از ما باید این حق را داشته باشیم که با صدای بلند بگوییم: من آنچه در توان داشته‌ام انجام داده‌ام.

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱	آشنائی با امام روح الله خمینی ره
۱۳	آشنائی با رهبرسیدعلی خامنه ای
۴۳	آشنائی با «شیخ صدوق» محمد بن علی بن بابویه
۴۸	آشنائی با سید محسن حکیم
۵۶	آشنائی با شیخ مفید محمدبن محمدبن نعمان
۶۰	آشنائی با استاد مفسر علامه طباطبایی
۶۹	آشنائی با میرزا محمد علی مدرس چهاردهی
۸۵	آشنائی با حاج شیخ محمد باقر کمره ای
۸۷	آشنائی با عطار نیشابوری
۸۹	آشنائی با حافظ شیرازی، شمس الدین محمد
۹۳	آشنائی با لقمان حکیم
۹۸	آشنایی با بیدل دهلوی
۱۰۴	آشنائی با استاد شهریار
۱۰۸	آشنائی با امیر کبیر (محمد تقی خان فراهانی)
۱۱۰	آشنائی با سید اشرف الدین قزوینی
۱۱۳	آشنایی با دکتر محمود حسابی
۱۱۷	آشنائی با حسن صباح
۱۲۴	آشنائی با رودکی
۱۲۸	آشنائی با سید حسین طباطبایی بروجردی
۱۳۲	آشنائی با جلال آل احمد
۱۳۶	آشنائی با ابوریحان محمد بن احمد بیرونی
۱۴۳	آشنائی با مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی)
۱۴۶	آشنائی با سعدی شیرازی
۱۴۹	آشنائی با کورش و پایه گذاری قدرت پارس

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱۵۲	آشنائی با ملانصرالدین
۱۵۳	آشنائی با استاد شهید مرتضی مطهری
۱۵۶	آشنائی با ابوعلی سینا
۱۵۹	آشنائی با شیخ بهایی
۱۶۳	آشنائی با احمد شاملو
۱۶۷	آشنائی با مهدی اخوان ثالث (م - امید)
۱۷۲	آشنائی با علامه قزوینی / به قلم خود او
۱۸۴	آشنائی با باباطاهر عریان همدانی
۱۸۵	آشنائی با مهدی الهی قمشه ای
۱۸۶	آشنائی با بهاءالدین خرمشاهی
۱۸۷	آشنائی با حسین الهی قمشه ای
۱۹۱	آشنائی با حکیم ابوالقاسم فردوسی
۱۹۳	آشنائی با شهید دکتر بهشتی از زبان خودش
۲۰۱	آشنائی با شاهزاده ایرج میرزا
۲۰۲	آشنائی با پروین اعتصامی
۲۰۵	آشنائی با سید محمدهادی میلانی
۲۰۸	آشنائی با وحشی بافقی
۲۱۰	آشنائی با شیخ طبرسی
۲۱۴	آشنائی با بانوامین اصفهانی / زنی که مقابل رضاشاه ایستاد
۲۱۶	آشنائی با سهراب سپهری
۲۱۹	آشنائی با حکیم عمر خیام
۲۲۳	آشنائی با آرش کمانگیر
۲۲۴	آشنائی با علامه محمدتقی جعفری
۲۲۷	آشنائی باعلامه محمد اقبال لاهوری

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۲۲۸	آشنائی بابوذرجمهر حکیم
۲۳۰	آشنائی باخواجه عبدالله انصاری
۲۳۵	آشنائی با محمود فتوحی رودمعجنی
۲۳۶	آشنائی با محمد تقی شریعتی
۲۴۰	آشنائی با علی شریعتی
۲۴۴	آشنائی با سید بن طاووس
۲۴۶	آشنائب محمدرضاموسوی گلپایگانی
۲۵۶	آشنائی با هشام بن حکم از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع)
۲۶۲	آشنائی با محمدتقی برغانی
۲۶۴	آشنائی با علی اکبردهخدا
۲۶۶	آشنائی با طاهره قره العین
۲۷۵	آشنائی با شهید اول
۲۷۷	آشنائی با شهید ثانی
۲۸۴	آشنائی با عبد الرحمن جامی
۲۸۹	آشنائی با حسن بن زین الدین صاحب معالم فرزندشهیدثانی
۲۹۳	آشنائی با سید محمد باقر صدر
۲۹۸	آشنائی با میرزا احمد آشتیانی
۳۱۰	آشنائی با محمدباقر وحیدبهبهانی
۳۱۱	آشنائی بامیرزای قمی
۳۱۲	آشنائی با شیخ جعفر کاشف الغطا
۳۱۵	آشنائی با شیخ هاشم قزوینی
۳۲۸	آشنائی با سید محمد مجاهد یاسید محمد طباطبایی
۳۳۱	آشنائی با شیخ محمد کوهستانی
۳۴۲	آشنائی با شیخ جواد بلاغی

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۳۴۶	آشنائی با سید کاظم رشتی
۳۴۸	آشنائی با ابونصر فارابی (معلم ثانی)
۳۶۰	آشنائی با سید علیمحمد شیرازی ملقب به باب
۳۶۵	آشنائی با شیخ حر عاملی
۳۶۷	آشنائی با علامه حلی
۳۷۰	آشنائی با افلاطون
۳۷۵	آشنائی با فیثاغورس
۳۷۶	آشنائی با هرمان ملویل
۳۷۸	آشنائی با نیکلاس کوپرنیک "ستاره شناس بزرگ"
۳۸۰	آشنائی با ارسطو
۳۸۲	آشنائی با الکساندر ولتا
۳۸۴	آشنائی با پروفیسور آرتور اپهام پوپ
۳۹۰	آشنائی با گاوس
۳۹۴	آشنائی با هگل
۳۹۶	آشنائی با ویلیام فالکنر
۳۹۹	آشنائی با توماس ادیسون
۴۰۴	آشنائی با الکساندر گراهام بل ، مخترع تلفن
۴۰۶	آشنایی با مندلیف
۴۰۸	آشنائی با ماکسیم فاژی طراح آپولو
۴۱۰	آشنایی با رابرت گدارد
۴۱۱	آشنایی با ایزاک نیوتن
۴۱۴	آشنائی با گالیلئو گالیله
۴۱۶	آشنائی با ارشمیدس (ریاضیدان)
۴۱۹	آشنائی با رنه دکارت

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۴۲۵	آشنائی با فردریش ویلهلم نیچه
۴۲۶	آشنائی با ویلیام شکسپیر
۴۲۷	آشنائی با ویکتور هوگو
۴۳۴	آشنائی با بیل گیتس
۴۳۶	آشنائی با برنارد شاو نمایشنامه نویس
۴۴۰	آشنائی با ارنست همینگوی
۴۴۱	آشنائی با گوته
۴۴۲	آشنائی با رتور شوپنهاور
۴۴۳	آشنائی با آلبرت اینشتین
۴۴۷	آشنائی بابیلز پاسکال
۴۵۲	آشنائی باجواهر لعل نهرو
۴۵۴	آشنائی با مادام کوری
۴۵۵	آشنائی با کنفو سیوس
۴۶۱	آشنائی با ایندراگانندی
۴۶۳	آشنائی با پروفوسور عبدالسلام
۴۶۶	آشنائی با نیکلاس کپرنیک
۴۶۸	آشنائی با لویی پاستور

کتابهای چاپ شده از تهیّه کننده این کتاب:

مبانی اسلام «شرح حدیث بُنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ از امام باقر علیه السّلام»، بانوان و جامعه امروز «شرح حدیث کَیْفَ یُکْمِ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ»، قصّه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات قرآنی»، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السّلام»، چهارپایه دین و دنیا «شرح حدیث قِوَامُ الدِّینِ وَالْدُّنْیَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السّلام»، درس های طلایی «شرح حدیث شریف سلسله الذّهب از امام رضا علیه السلام در باب توحید و امامت و...»، نصایح عظیم «شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه السلام»، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه مبارک رمضان»، حدیث زیارت، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب، شعبان و رمضان، زیارتنامه امام رضا علیه السلام، روضه های محرم و صفر، همراه زائرین عتبات عالیات، همراه زائرین مشهد الرضا علیه السّلام، همراه زائرین حضرت معصومه، شاه عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان، مکه، مدینه و مختصر مناسک حج و عمره»، مجموعه اشعار باقری، پرسشها و پاسخهای حقوقی، مواعظ حسنه، چننه حکایات باقری، کشکول حکایات باقری، کشکول اشعار باقری، کشکول مواعظ باقری، وظایف انسانی، توصیه های اخلاقی، احادیث مناسبتها، آداب اسلامی، کشکول مدایح و مرثی باقری، مردان و زنان با فضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب»، آشنائی بابزرگان علم و دین. و بعضی از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته است آماده ویراستاری و فهرست بندی و ... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب.

کتابهای الکترونیکی ما :

در اینترنت ، وب سایت ما «بنام هُدانَت hodanet.net» در فهرست عناوین مطالب - در عنوان اشعار باقری اشعار و سروده های ما موجود است ، و در عنوان کتاب موبایل باقری ، کتابهای الکترونیکی ، موبایلی ما با عناوین زیر موجود است:

همراه زائرین عتبات عالیات «چاپ اول آن به اتمام رسیده» ، قرآن مجید ۱۱۴ سوره ای ، قرآن مجید سی جزئی برای ماه مبارک رمضان ، نهج الفصاحه ، نهج البلاغه ، حلیة المتقین ، خصال شیخ صدوق ، ریاحین الشریعه ، ثواب الاعمال ، امالی شیخ صدوق و شیخ مفید ، تحریر الوسیله ، کلیات مفاتیح الجنان «با انضمام باقیات الصالحات» ، مقتل خوانی «حاوی کتب مقاتل ابی مخنف - سیدبن طاووس - مقرر - روضة الشهداء - مقتل امام حسین» ، منازل الآخرة ، نزهة النواظر ، چهارده معصوم علیهم السلام به ترتیب نام از معصوم اول تا معصوم چهاردهم ، حضرت زینب «س» ، حضرت عباس «ع» ، فاطمه ام البنین «س» ، فاطمه معصومه «س» ، رساله توضیح المسائل بیست و پنج مرجع هم جدا جدا و هم ۲۵ رساله بصورت یکجا ، ذکر خدا ، روضه خوانی ، محرم و صفر ، پنجاه روز عزاداری از اول محرم تا اربعین ، پیام رهبری «پیامهای نوروزی و سخنرانیهای اول هر سال از سال ۶۹ تا ۹۴» ، کشکول باقری حاوی ۵۰۰۰ صفحه مطالب گوناگون ، امام روح الله «زندگینامه و مقالات در رابطه با حضرت امام خمینی ره» ، منتخب قوانین «قوانین کاربردی دادگاهها» ، منتخب دادخواستها «نمونه دادخواستها و شکوائیه ها» ، آداب معنوی ، گنجینه معنوی ، سیاحت غرب ، احادیث فارسی ، معجم احادیث ، صدچهل حدیث ، احکام نماز ، احکام روزه ، بهجت عارفان «زندگینامه آیه الله بهجت ره» ، فضائل و رذائل «درباب اخلاق» ، هزار عنوان «برای منبر و سخنرانی» ، جهاد و شهادت ، راهیان نور ، شهدا و جبهه ها ، زنان نمونه ، ختومات هُدا ، ماه رجب «اعمال ماه رجب» ، ماه شعبان «اعمال ماه شعبان» ، ماه رمضان «اعمال ماه رمضان» ، همراه زائرین مکه و مدینه ، همراه زائرین سوریه ، همراه زائرین مشهد الرضا «ع» ، سه هزار داستان ، و چندین کتاب موبایل دیگر...

به علاوه ده ها عنوان مقاله که در سایت ما موجود است

تهیه ، تنظیم ، ویرایش ، تنظیم صفحات ، فهرستنگاری ، طرح جلد و چاپ کتاب ، توسط مؤلف حجة الاسلام سید محمد باقری پور در مؤسسه فرهنگی هُدا نت مشهد مقدس انجام شده است .

سید محمد باقری پور : مدیر سایت هُدانَت

سایت هُدانَت : «www.hodanet.net»

ایمیل : «hodarayaneh@gmail.com»

تلفن همراه : «۰۹۱۵۵۸۱۹۲۳۰»

کتاب

آشنائی با بزرگان علم و دین

حاوی خلاصه زندگینامه ۱۱۰ تن

علما و دانشمندان جهان اسلام و غرب

از قرون گذشته تا عصر حاضر

تهیه و تنظیم توسط

حجّة الاسلام سید محمد باقری پور

در مؤسسه فرهنگی هدایت

www.hedayt.tv

دییاجه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ . وَاَمَّا بَعْدُ
این کتاب مستطاب کشکول آشنائی با بزرگان علم و دین «حاوی خلاصه زندگینامه ۱۱۰ تن از علما و دانشمندان جهان اسلام و
غرب»، هرچند که ران ملخی است نزد سلیمان بردن، و لکن امیداست که ذخیره یوم لاینفع مالّ و لابنون باشد انشاءالله .
نظر به اینکه اینجانب سیدمحمد باقری پور «طلبه ای از جمع طلاب و فضلاء حوزه علمیه مشهد مقدس فرزند شهید
سیدرضا باقری پور و نوه حجة الاسلام شیخ محمد حسین سیّاره از باز ماندگان واقعه مسجد گوهرشاد مشهد در ۲۱ تیر ۱۳۱۴
که قیام مردم مشهد علیه کشف حجاب رضاخانی بوقوع پیوست»، از سال ۱۳۵۰ تحصیل در حوزه علمیه مشهد را آغاز کردم .
و سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ که طلّیعه ی انقلاب اسلامی آغاز شد مجالس وعظ و خطابه و به اصطلاح روضه خوانی در نکایا و
بعضی از سراها «کاروانسراهای آن زمان که محل تجمّع تجار و کسبه و بُنّکداران بود بجای پاساژهای امروزی» زیاد شده بود
مخصوصاً در ماه محرم و صفر و دهه فاطمیه، و استقبال خوبی هم میشد و بیشترین مجالس مشهد به منبرهای مرحوم کافی
اختصاص پیدا کرده بود البته غیر از ایشان و عاظم دیگری هم مانند موسوی محبّ الاسلام، دانش سخنور، شیخ عبدالله یزدی
سخنرانی داشتند، اینجانب که اوائل طلبگی ام بود به منبرهای مرحوم کافی علاقه بیشتری داشتم هر موقع شب یا روز که
ایشان جائی منبرداشتند اینجانب حضور پیدا میکردم «معمولاً محرم یا صفر و دهه فاطمیه هر سال حدود پنج سال قبل از
انقلاب تا زمان شهادتشان مشهد میآمدند از ساعت هشت و نه قبل از ظهر تا دوازده شب گاهی یک بعد از نصف شب سخنرانی
داشتند» و همچنین از بیانات شیخ عبدالله یزدی، موسوی محبّ الاسلام صاحب کتاب اقوال الاثمه، دانش سخنور فردوسی،
علامه بهلول گنابادی، شیخ محمد رضا نوغانی هر وقت در مشهد سخنرانی داشتند استفاده میکردم. لذا بعد از گذشت چهل
سال، انگیزه ای درونی مرا بر آن داشت که شنیده های از این بزرگان را که بعداً با خواندن احادیث در کتب روایی مورد نظر
تطبیق میشد را تحت عنوان مباحث منبری به رشته تحریر درآورم و احادیثی را که در اکثر منابع از آنها استفاده میشد را شرح
دهم که دوستان اهل منبر و خطباء و سخنرانان و مبلغین رسالات الله از آن استفاده نمایند و اینجانب را هم در دعای خیر خود
شریک فرمایند.

کتابهای چاپ شده از تهیه کننده این کتاب: مبانی اسلام «شرح حدیث بُنی الْأِسْلَامُ علی خَمْسٍ از امام باقر علیه السلام»
، بانوان و جامعه امروز «شرح حدیث کیف یُکَمّ إذا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ»، قصّه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات
قرآنی»، مردان و زنان با فضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب»، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه السلام، هفت
پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السلام»، چهارپایه دین و دنیا «شرح حدیث قِوَامُ
الدِّینِ وَالْدُّنْیَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السلام»، شرح حدیث شریف سلسله الذّهب از امام رضا علیه السلام در باب توحید
و امامت و...، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه
مبارک رمضان»، حدیث زیارت، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب، شعبان و رمضان، زیارتنامه امام رضا علیه السلام، روضه
های محرم و صفر، همراه زائرین عتبات عالیات، همراه زائرین مشهد الرضاعلیه السلام، همراه زائرین حضرت
معصومه، شاه عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان، مکه،
مدینه و مختصر مناسک حج و عمره»، مجموعه اشعار باقری، آداب اسلامی، پرسشها و پاسخهای حقوقی، وظایف انسانی،
احادیث مناسبتها، مواظط حسنه، چنته حکایات باقری، کشکول حکایات باقری، کشکول اشعار باقری، کشکول مواظط
باقری، کشکول مدایح و مراثی باقری، کشکول ضرب المثلها، مردان و زنان با فضیلت، آشنائی با بزرگان علم و دین . و بعضی
از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته است آماده
ویراستاری و فهرست بندی و... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی . و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب .

تحریر شد در تابستان ۱۳۹۶ - مشهد مقدس پایتخت معنوی جمهوری اسلامی ایران، سیدمحمد باقری پور

